یوم السبت [illegible] رجب [illegible] ۱۲۹۱ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سبب تألیف کتاب ۳ در بیان ... ۲۸
در بیان احادیث ...
در بیان آنکه امیرالمؤمنین ... و الائمه ...
در بیان بعضی از فضایل اصحاب و اولاد آل اولیا امیرالمؤمنین ...
و عالیه ... در بیان عالمه ...
در بیان ...
طالب علی ابن ابی طالب ... اولیا علی مرتضی ۱۸۶
در بیان ... ۳۸۹
در بیان ... و کیاست
در بیان فراست ...
در بیان عقد و انقاد سلسلهٔ اولیا ... زهد و ورع
در بیان ... ۳۴۴ ... ابوالحسن
در بیان ... ۳۸۳ ... و عیار
... و روایات ... در بیان ... و شفا و ... عشق
در بیان ... خلافت صوری و معنوی از ...
۳۹۹ ... در بیان ... عالم فنا بعالم بقا و بیمن ...
در بیان انتقال از عالم ... وصول الی ...
۳۹۲ ... و ارزو ...
... واصل شدن ... بذات خداوند جل و علا

سالها است ... بعقیده ... کلام ... ارزو ...

سلمان فارسی مالک اشتر ... حجر ...
ابوذر غفاری ... عمار یاسر ... ملک ... [illegible]
و ... صهیب رومی ... جوان ... [illegible]
و التوفیق ... ابو ... محمد حسن ... ۱۳۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندا عطا کن نشأهٔ ذوقی — که آغازم بنامت نامهٔ شوقی
چنان ماه ضمیرم کن منور — که خواهد نور از و خورشید انور
دلی ده کان ترا جوید ز مستی — که با مستیت طاعت بت پرستی
چو از دست زبان اندر زیانم — مگردان جز بحمد خود زبانم

محامد مقدس اساس و ستایش بی قیاس مخصوص ذات قدسی آیات یکتایی که وحده لا شریک له صفت خاص اوست و دلایل شاهد شاهد وحدتش از دم ایجاد گم گشتهٔ بادیهٔ جست و جو احدی که برهان صمدیتش لم یلد و لم یولد است صمدی که شاهد احدیتش لم یکن له کفوا احد است واجب الوجودی که هستی ممکنات تابی از آفتاب جود و ستر

مسجودی که سیمای جهان آرای وجوه اصحاب عبادت اثری از سجودش حکیمی که حکمت بالغه اش مبرا از شوائب خیال قدیری که قدرت کامله اش منزه از حوادث زوال علیمی که احاطهٔ علمش دائر جزو کل بر وجه کمال لطیفی که بهار لطفش تازگی بخش خار و گلست به نسایم شمال قادری که کارفرمای کواکب بقدرت صانعی که گوهرآرای طبایع است بصنعت پادشاهی که بامر کن بارگاه کون و مکان برپا ساخته و لوای ربوبیت بخطاب الست بربکم برافراخته عادلی که حبای خویش را بتشریف سعادت مفتخر گردانید و بر مفارق علماشان باران مذلت بارانید مبدعی که جهة ابداع در دل خار را نهاده باشد لعل قدیمی که لیس تفکر انبیا در وادی تخیل قدمش لنگ شود فسبحان الذی دلت علی وحدانیته آیاته و شهدت بربوبیته مصنوعاته هو الاول الذی لا یتصور مبتدا و هو الآخر الذی لا یتخیل منتهاه فسبحان الله تبارک و تعالی عما یصفون فاما ز پیش خورشید بارگاهش فلک پروانهٔ شمع جمالش حباب با بینش عرش با عظمت حبابی بحر کرمش هیجده هزار عالم نمود ذره از وجود او بود

جهت ابداع

نشد یک ذره بی هستیش موجود   چه سان ثانی ذات اوست دائم
قدیر و قادر و قیوم و قایم   ودود و خجسته رو و نا معدود

و صلوات با برکات نامحدود بر آن مقصد و مقصود آفرینش و مطلب
و مطلوب خداوندان دانش و بینش بهتر ولد آدم مهتر اهل عالم
خلاصه اقالیم عرب و عجم مهر سپهر جلالت صدر نشین مسند نبوت
و محفل رسالت سحاب نیسان گوهر شفاعت ذی امم بوادی
طاعت قافله سالار قوافل اولیا و انبیا سرور و سردار صفوف
اصفیا و اتقیا برگزیده اصطفا رسول خدا احمد مجتبی محمد مصطفی
الی یوم المیعاد . جمالش مشعل راه طریقت دلش مرآت چهره
حقیقت ضمیرش نور بخش قرص خورشید جبینش فیض بخش صبح امید
سراج بزم جنت طلعت او بلند از عرش تا مرتبت او فلک ایوان
در فکر کمالش ملک پروانه شمع جمالش جمالش زینت اصحاب دیدن
جنابش کعبه ارباب عرفان ادیب عالمان علم معنی طبیب دردمندان
تمنی و سلام فراوان و صلوات بی پایان بر اولاد کرام و اصحاب عظام
که هر یک گوهر درج سعادت و اختر برج سیادت اند و بر خلفای
راشدین که هر کدامین برگزیده ... بر حکم اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم بمثابه ستارگان نورشان ... تمامت ...
درخشان بودند   زهی ذات صدیق و فاروق اکبر خوشا
جامع مصحف و شاه صفدر . لقا هر چهار و بباطن همه یک نجر اخوان
نیاورد کسی شک رضوان الله تعالی علیهم اجمعین الی یوم الدین و
بر علمای شریعت و طریقت و عرفای حقیقت و معرفت که بمثابه علماء
امتی کانبیاء بنی اسرائیل تا قیام قیامت قائم مقام انبیاء بنی اسرائیل اند
بتخصیص بر روح پرفتوح مولانا و مخدومنا شیخنا و استادنا مرشد
الخواص و العوام فی دار الاسلام الی الله الملک المنان العلام
قطب المحققین و الموحدین قدوة العاشقین و العارفین سید السادات
رفیع الدرجات عارف بالله میر عبد الله الحسینی الترمذی المشهور
بشکین قلم المتخلص بوصفی   شه ملک طریقت قطب آفاق
ملکشه بهر پابوسش مشتاق   سر آرای فردوس معالی برج یوسف
بدم عیسی ... دمش داده هزاران مرده را جان کفش رشک ...
انشاء عطارد ریزه چین معرکه کلکش کمال خط نستعلیق کلکش ...

برسرش تاج ولایت برو شد ختم معراج هدایت قدس الله تعالی
ثراه وجعل الجنة مثواه بنده فقیر حقیر کثیر التقصیر خادم
فقرا محمد صالح الحسینی الترمذی المتخلص بکشفی غفر ذنوبه وستر عیوبه
بزبان نیاز و لسان انکسار عرضه میدارد که بر رای عیب آرای ارباب
معرفت و اصحاب کمالات تحقیق و تتبع نماند که سبب بیان مجموعه
محموده که هر حرفش گلدسته گلستان [illegible] هر حرفش
شاه راه وادی هدایت [illegible] علوم صوری و معنوی [illegible]
المسمی بمناقب المرتضوی آن شد که در یومی از ایام که این
ذره احقر [illegible] بوده و جمعی از [illegible] شیرین کلام [illegible]
با انوار جمال آراسته و به پیرایه [illegible] بزرگان
مشیخت پناهی معروف و مشهور بودند با حضور [illegible]
بعنایت صمدی [illegible] فیاضی راصلای عام [illegible]
و بهنگامه عشق و شوق [illegible] حالت
توحید و تجرید بی شایبه تکلف و تقلید مشاهده و معاینه کرده [illegible]
در ان روز زلال [illegible] مضمون این دو بیت لطیف [illegible]

قدوه و تشریف ارباب [illegible]
[illegible]
تسبیحهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نسیم [illegible] حقایق و معارف [illegible]
خداوند معرفت [illegible] گرفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
غوث اعظم [illegible] می نویسد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

این واقعه از شیخ بحر و بر فرید الدین گنج شکر نور مرقده نیز
بظهور پیوسته چنانچه در راحت القلوب مسطور است که در اوایل
سیاحت شیخ مذکور را با شیخ بهاء الدین ذکریا ملاقات اتفاق
خدمت شیخ بر کرسی سنگین متمکن بود بعد از ادای سلام و مصافحه
متکلم و مکالمه آمده از روی محبت و اخلاص مودت و اختصاص
سبیل استفسار اظهار نمود ای برادر کار خود را بکجا رسانیده ای
فرید بادیه تفرید گفت مخدوما برین کرسی که نشسته اگر بگویم در هوا شود
فی الفور بر هوا شد شیخ بهاء الدین نور [illegible] دست بر کرسی [illegible]
بر کرسی خود سکوت نمود بعد از شرح این بیان یکی از ان ائمه دین
که نازم بکمالش که لب معرفتش هنگام تکلم دردانه [illegible] از
استیلای حضور فائض النور فرمود خطاب انسان کامل مخصوص
کیست که صاحب این نسبت باشد که آن واقف مواقف ناسوت و عارف
معارف لاهوت منبع عیون مشاهد مجمع فنون مجاهد مظهر آثار
نبوت مصدر آثار مروت خورشید سپهر امامت جمشید سریر کرامت
خاتمه مصحف وصایت دیباچه رساله عنایت قاضی محکمه قضا و قدر

سر سید المرسلین سرور اولیاء جانشین خاتم انبیاء صاحب [illegible] مناقب
صاحب اعلام مناصب امام المشارق والمغارب اسد الله الغالب
امیر المؤمنین و قدوة الوصیین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
و رضی الله تعالی عنه [illegible] در بار معجز اظهار فرمود لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا چنانچه یکی از اکابر سلف ترجمه این کلمه کرده
که هر حرفش اسطرلاب طریقت و هر نقطش آفتاب فلک حقیقت
حال کو این شد عیان از من به یقین [illegible]
میانه برخیزد آن یقین [illegible] افزاید از استماع نام آن امام خواص
عوام و کلام ولایت نظام تمام حاضرین کرم الله وجهه گویا [illegible]
نیاز و تواضع از روی طرب [illegible] ادب [illegible]
تحسین کشودند و [illegible] و غلغله [illegible] بر فرق [illegible]
[illegible]
مجلس یکی از علمای تبریز که خلعت [illegible] در بر داشت [illegible]
مجالست [illegible] حاضر آمده گفت الحمد لله والمنة که در
جمیع اهل سنت و جماعت هم از فضایل و مناقب مرتضی علی علیه السلام

مذکور میسازد و قسم حروف گفت این نوع کلمه‌ای با حصول مرام الی
گفتن است و این خزف ریزه بمقداری که آنرا گوهر فهمی تصور
کرده نه قابل سفتن که نخلستان آمال این طایفه علیه عالیه سر از شر
العوام تمام آن بسرچشمه فضل و احسان سرسبز و سیراب است و کرم
سلسله سینه بسینه را از ازل بروی ارادت لم یزل برآستانه
رفیع منیع آن ولایت مآب شیخ و شاب این طبقه از غایت اعتقاد
خاص و نهایت اخلاص خطاب نخاب مستطاب آن ملجا و ماوای عالم
و عالمیان کرده بمضمون مطبوع این چند بیت مسالک می
همه چشمیم تا برون آیی همه گوشیم تا چه فرمایی تو به این
صورتی که پیرویت متصور شود شکیبایی با تماشاکنان کوته دست
تو درخت بلند بالایی سر ما آستان خدمت تو گر برانی و گر
ببخشایی و ساعة فساعة آناً فآناً جهان جهان فیوض و عالم
عالم سرور رفایق النور از آن مطلع آفتاب هدایت و منبع دریای
ولایت می ربایند و این بیت آهسته در گوشش خواندم
دشنام بمذهبی که طاعت باشد مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم

در گوشش نمودم که از تبرا تبرا کرده تولا تولا آمده در جواب
گفت که مدت مدید و عهد بعید است که فقیر از بلده تبریز
بعرصه هند آمده بخدای بیچون لم یزل بهر دیار و بهر مقامی که
نام نامی و مناقب گرامی حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام
مذکور ساخته تغیری در رنگ و روی آن جماعت بعین عیان مشاهده
کرده و بسیاری از جهال ضال در صدد آزار و در مقام انتقام
گشته بنابرین ابرام تمام نموده گفتم این نیز از کثرت عشق
و استیلای محبت تواند بود و این اشکال را نیز الحال بدو توجیه
تشریح و تصحیح توان داد چه اول آنکه شرط عاشق آنست که از فرط
رشک و غیرت روا ندارد که اسم معشوقش غیری بر زبان راند
چنانچه یکی از رسایل بنظر قایل در آمده که مجذوبی از مجذوبان
الهی صاحب این حال بوده و اگر کسی در حضورش لفظ علی از
وفور رشک با وی بسنان کلوخ معاملت نمودی و آه جان
از دل کشیده دست برسر افکنده گریه کنان گفتی چرا غیری نام
معشوق و محبوب من بر زبان آرد وجه ثانی آنکه عشاق را رسم است

اضطراری و دائمی بی اختیاری که هرگاه اسم معشوق در حضور
ایشان مذکور گردد ناگاه تغیری در چهره پدید آید که رنگ ایشان
بزردی مبدل شود چنانچه صاحب هدایة السعداء از کتاب شفا
نقل میکند که امام جعفر صادق علیه السلام را با آنکه بشره
بشاشت بسیار بود اما چون نام متبرک پیغمبر شنیدی زرد
میشدی و هرگز نام آنسرور بی وضو بر زبان نیاوردی آری شاهد
صادق شرح روی عشاق حقیقی تحقیقی بالتحقیق زردی بود بیت
رخ چو کَه و تن چو موی از غمت بدان نشان شناختند ما
و نیز مولوی معنوی در دیباچه مثنوی حکایتی می آرد از بیمار کنیزکی
بعشق زرگری زار و نزار شده بود و حکمای شهر و اطبای دهر در
فکر تیمارش عاجز گشته بزبان ملامت و لسان خجالت بعجز و نادانی
معترف شدند ناگاه بامر مسبب الاسباب ازلی و بحکم حکیم لم یزلی طبیب الهی
از عالم غیب پدید آمد و بمجرد مشاهده بقوت مکاشفه بر احوال
معلول مشرف گشته بلفظ فصیح و عبارت ملیح اشارت نمود
کرد که این کنیزک خون گرفته را نه عارضه علل قالبی عارض است بلکه علت

این موقوف بزبان زرگر ... پس بعض از دست رفته را
بدستیاری دانش کامل بدست گرفته اسامی تمامی ممالک و
نامی هر سبیل شمار تکرار نمود القصه چون نام سمرقند که زرگر در آن سرزمین
بعشوق نشینی ساکن بود بر زبان آورد بیمار مانند مرغ بسمل طپید
و رنگش مایل بزردی گردید عیان شد پس اگر از استماع نام نامی
آن قافله سالار قوافل اولیاء کرامی تغیری از روی بیخودی
در روی نازنینش کسی پدید آید پس این شقی لعین زردروئی از نسبت
و آن تغیر رنگ و رویش از استیلای هیبت و مهابت اسم شریف
آن اشرف شرفا و سرور اصفیاء البدیهه مخبر زردروئی زمانه حرم
اهلیه عقلا و کامل شیوه عرفا روا نیست که ... مبین
... از دست نداده بمتابعت راه بعض ... بخوش ...
... هرگونه امری ناتوانسته زرد ... اباطیل
... حسالت و ... سمات و ... الاعتقاد
... نهایت الغایت اعتقادم که عداوت بندگان
حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه درباره ... از افرادین

ومسلم جایز دارند حاشا و کلا چه جای قید مومن و مسلم که یکی را از فضیلت
آنها افضل اوصیا و اولیت اول اولیا انست که هیچ فردی نسبت
بآنجناب حرفی بل کنایتی در راه ندارد چنانچه بعضی از مشرکان
که بلقب نصیری ملقب اند معبودش پرستند منقولست با فخر و دراز
که سرچشمه گزافش توان نامید بر نوک تیغ سید ربع نهاده علی الله
[illegible] لسان گردبادی چرخ میزنند بقدرت قادر ستار
مقدار دانه خشخاش مجروح نمیگردد والله اعلم بالصواب جهال
عجب گروهی است ضال نعوذ بالله منها و جمعی از ترکان صحرای
ضلالت از فرط حماقت و جهالت شریک نبوت دانند و بعضی از
اجهل ایشان اطلاق سهو و نسیان بر جبرئیل علیه السلام کنند که در
رسانیدن وحی خطا کرد زیرا که علی ابن ابی طالب مخاطب بخطاب
پیغمبری بود و استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و
فعلا و خاطرا ایشان نیز قومی اند گمراه و نصاری بر زبان خویش
نام نامیش شمعتیا خوانند و مشکل گشای حاضر و غایب دانسته در
شدت مهمات و وقوع ملتمسات پناه بالطاف عالیش آرند و سبب

مزید اعتقاد این قوم موقوف بر قصه ایست که از زبان
صادق القولی سماع دارم مسطور در یکی از کتب معتبره دیده ام
که مومنی را بایکی از علمای نصاری در سفر دریا بر جهازی مرافقت
واقع شد اتفاقا جهاز در گردابی افتاده مدت مدید و عهد بعید
چون گردون گردان در گردش بود ولی تا بعنایت صمدی راه
برآمد بعیدی نمود آن مومن چند کرت ناد علیا مظهر العجایب خواند
و از مناقب امیری که تیر منقبتش شهاب ثاقب است از برای راندن
شیاطین بقدر مقدور بگو ساخت عالم النصاری گفت نام [illegible]
قومی بری من نیز در انجیل دیده ام اگر به تحقیق برگزیده ایزد
تعالی ما غریقان گرداب غم و بلا [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
بقدرت الهی در دم سوار بر قیع پوشش بر روی آب [illegible] آمده
سرگشته را از گرداب بیک تیر پرتاب بیرون انداخته از
الفار رها شد چنانچه این خبر در قوم نصاری شهره و منتشر است
و از آن زمان آن گروه نیز از مخلصان معتقدان حلقه بگوش شدند

اما بکلمات معتبره موجود و برسالت احمد محمود با تصدیق قلب
صمیمی کلمه طیبه اشهد ان لا اله الا الله نگویند و اشهد ان محمد رسول الله
نگویند و بستی هیچ فرقی معذور مستند نباید بهمه کلمات جهیم اندابد الاباد مستحق
عذاب عظیم و سزاوار عقاب الیم الی یوم القیام و گروهی است شیعه که
ایشان بعد از سرور کاینات و نتیجه موجودات علیه افضل الصلاة
و اکمل التحیات خیر البشر و امام برحق دانند بحجت نصوص و احادیثی
که در شانش وارد است چنانچه در محل خود بر سبیل تفصیل بتذکیر و تشریح
خواهد یافت و اقتدا که جمعی از معتقدان اسلام بمقتضای حدیث اصحابی کا
النجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم بان سید اوصیا و افضل اولیا که
پیشوای موفور السرور رابه آیه کریمه انما ولیکم الله و بحکم حدیث شریف من
کنت مولاه فعلی مولاه مقتدا و پیشوای جمیع مومنین و مومنات
است اقتدا کنند زهی سعادت ازلی و خوشا دولت سرمدی .
این سعادت بزور بازو نیست تا نه بخشد خدای بخشنده لیکن
اقتدای زبانی چندان نتیجه بخش نیست اقتدا بقلب صمیمی باید و آن
آنست که مقتدیان نظر طلب را بر اقوال و افعال آن مقتدا بوده [illegible]

و بقدر مقدور مطابق او در دایره عمل آرند و ترک لاف و گزاف
کرده دیده انصاف بر حدیث من قال لا اله الا الله محمد رسول الله
دخل الجنة بغیر حساب گشوده زبان را از طعن و لعن ثنا
که بمساعدت بخت سعید با ایمان قرآن مجید مبادرت نموده
کلمه معظمه مکرمه توحید بر زبان رانده اند نگاه دارند و عظمت این
کلمه اعظم که عنوان سعادت نشان دیوان کاینات است از پی همرا
و پیدا نشی احقر شمارند و بهوای نفس خود و رای دعوای الوهیت
نموده امت محمدی را که آن شفیع المذنبین تا دم واپسین امتی امتی
نفیر از عالم فنا بعالم بقا نتافته از زمره رحمان نیا درب العالمین
رانده و تا توانند بحکم من سلک سلم و من سلم نجی مهر سکوت بر ستاری
ادب بر لب نهاده دست از طعن بر قیل و قال لهو و لعب فشانند
زیرا که علامت محب حقیقی و مقتدای تحقیقی آنست که بصفات
محبوب موصوف باوصاف مقتدای خود گرده و برهیزی عقلی
مبین و مبرهن است که آن گوهر افسر اولیا موصوف بصفات
سرور اولیا و انبیا علیهم السلام بر وجه اتم بوده و از القاب معانی

خیر البتین لقب علی شفیع المذنبین است فهم من فهم پس امیر المؤمنین را
که موصوف باوصاف شفیع المذنبین باشد کی بدین معنی رضا
دارد که فردی از اشرار مؤمن ملعون و مطعون گردد هیهات
پس چه گنجایی است مذمت اصحاب کبار بزرگوار رسید از ار
ماند و لهذا اگر از خلفای ثلاثه خشنود نبودی تفویض امر خلافت
کرده بجهت طلب حق خود چنانچه با معاویه لعنه الله تیغ حرب نمود
با ایشان نیز نمودی و درین باب حاجت دلیل نوشتن نیست
زیرا که در کتب متداوله دلایل کثیره مسطور است نقلی چند
احوال خجسته مآل آنحضرت کرم الله وجهه که از آفتاب تابان
انور و اظهر است تحریر نموده می آید امید که محبان حقیقی و مخلصان
تحقیقی بنظر انصاف مطالعه نمایند نه از روی تعصب ابواب
ملامت بر ناقل کشایند مشهور و معروف است که روزی خادم خود را
هفتاد مرتبه بانگ زد و لبیک نشنید بزبان معجز بیان فرمود ای
فلان از چه اینهمه غفلت بر خود جایز داشتی گفت مخدوما آواز
دلنوازت را مستمع بودم لیکن خواستم ترا بر سر غضب آرم فرمود اگر

مرا خواهست در مقام غضب آرد بر وی غضب کردم و ترا نوید آزادی
شادی باد زهی اخلاق پسندیده بزرگواری که من نسب تعلیم شکیبایی ترسیم آدمی نمود
و بدستش [illegible] نیز نمود تا در قید حیات باشم موت تو
بدستور سابق بر خود [illegible] زدم تمرم و قصه کافری که
هنگام مغلوب شدن بر روی مبارک غالب کل غالب آب دهان
انداخت و سپه سالار رزمگاه بردباری تحمل تحمل و لایت خنجر
کین در نیام تمکین پنهان ساخت اظهر من الشمس است چنانچه
مولوی معنوی در مثنوی ازین معنی خبر میدهد بیت از علی آموز
اخلاص عمل شیر حق را دان مطهر از دغل در غزا بر پهلوانی دست یافت
زود شمشیری بر آورد و شتافت تا جدا کرد [illegible]
او خدو انداخت بر روی [illegible] چون خیو انداخت بر روی علی
افتخار هر نبی و هر ولی ذو الفقار انداخت از دست و گشت
ترک قتلش کرد و شد از ذوق مست گشت حیران آن مبارز
زین عمل از [illegible] عفو [illegible] گفت برین تیغ تیز افراشتی
از چه افکندی مرا بگذاشتی گفت من تیغ از پی حق میزنم بنده

خصم نه مامور شدم تیر خصم هم سپر بود قتل من بر دین من باشد لوا
و معاملتی که با کشنده خود نمود نیز از هر چه گویی مشهورتر است که زهر
طلبید و با آن مقهور مردود فرمود اول تو بنوش آن لعین از بیم آنکه
در وی زهر هلاهل آمیخته نفرت نمود و آن کرم مکرم اکرم الله وجهه
بزبان شفاعت بیان فرمود بحق معبودی که خلاصه جان جمع
عباد در تحت تصرف قبضه قدرت قاهره اوست اگر می‌نوشی تو را
شرط کرده بودم که اگر تو در فردوس پیش قدم نهم دوستان
کی کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری و این چند کلمه از آن
تحریر نموده می‌آید ترجمه کلام ولایت نظام آن امام خواص
عوام است که تا خدای عز و جل را شناختم از هیچ مخلوقی نه شکوه دارم
نه شکایت از آنکه هر چه بمن رسید از او دیدم و هر چه از او بود همه
نیکو نمود هر گاه ذات فایض البرکات مقتدای ائمه بابن
گونه صفات والا موصوف و متصف شد پس انصاف آنست که
لاف اقتدای آن مقتدای وادی ها از نیم بر ما فرض عین و
فرضست که بقدر وسع و طاقت در پیروی او کوشیم چنانچه از

از امام موسی کاظم رضوان الله تعالی علیه منقولست که گفت تا شیعیان من
اطاع الله و عمل اعمالنا نه طریق صفار است رده بست و حیله
ای ما حصل را از وظیفه خود ساخته چون اهل میان تهی گروهی
نجث و جدل پیش مباور که بحث بی‌فایده تهی شوی هیچ جنس
آینه شرایط مسلمانی آنست که مومن سینه خود را دفینه گنجینه الله سازد
که سینه مومن خزینه نقدینه حقایق ربانی است و آینه جمال سبحانی معانی
سبحانی پس بنظر تامل و تفکر تصور کن اگر بفرض آینه دار سلطان مجازی
آینه را ملوث زنگ ملوث کرده باشد و از جناب سلطان عتاب
مستحق شده باید عذاب عقاب که در این باب یاد در این جناب
وجه باید تعقیب که ایشان فضل سید هند بر خلفا می‌باشد اما خلاف
که با نفاق الشرعی بربیت نه قبول نه قبول
ما سر رشته عفا و ما که در را از دست مده هم لیکن این طایفه
عوام اهل تشیع و تسنن نه پسندند و گویند طایفه است
گویند ما نه مذ بل همچو اهل ایمانیم که الایمان بین الخوف و الرجا
تفسیر این حدیث شریف نه همین است که بعضی از علمای علوم صوری

یعنی صاحب ایمان را باید که در برزخ بیم و امید باشد اگرچه جهه تنبیه و زجر
عامه جز این معنی نتوان گفت اما بشارت خاصی که از اخواص اولیا از برای ارشاد
و تلقین طالبان اخص بشارت فرمایند آنست که مومن محقق آنکسی است که مستغنی
مطلق شده باشد از خوف و رجا و لهذا کلمه مکرمه لو کشف الغطا ما
ازددت یقینا دالست بر این معنی و نیز بانانی که افضلیت و اولویت
آن اول الاولیا و اکمل الاصفیا تحرز نمیگویند ما در اثبات اسناد نفس فضل اولیا
نمیکنیم از جهت کثرت نصوص و احادیثی که در شانش وارد شده از آن
ذات فایض البرکات و الا صفاتش نسبت بجمیع صحابه مجمع کرده شده و
مفصلیست چنانچه در اکثری از کتب متداوله معتبره سلف مثل کشف
المحجوب و دلایل النبوة و معارج النبوة و ارشاد المسلمین و شواهد النبوت
از مجتهد حقانی احمد بن حنبل الشیبانی علیه الرحمه و المغفره منقولست که گفت
فضائلی که از مرتضی علی کرم الله وجهه بما رسیده از هیچ صحابه کبار
نرسیده و قدوة المحققین جنید بغدادی قدس سره گوید امام اولیا
در شریعت و طریقت و حقیقت حضرت مرتضی است و اگر نه کار بالی
که با مخالفان دین کرده باز پرداختی هرآینه از وی چندان علم عالی

و معارف نقل کردندی که دل طاقت آن نیاوردی و در شرح تعرف
که امیر المومنین علی سینه را بر عمار فانی است مرو چندانست که تحمل آن از وی
بگفت و بعد از وی کس مثل آن نیاورده و در صحایف و هدایت السعدا
و روضه الاحباب و حبیب السیر مسطور است که در صحاح اخبار متواتر از او
یافته که سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم اکثری در مخاطبه صحابه کبار
رضی الله عنهم فرمودی قضیانکم علی و القضاء یحتاج الی جمیع العلوم و زبده
العارفین خواجه معین الحق و الدین قدس سره در گنج الاسرار بر سبیل تلقین
و ارشاد مرطالبان حق را فرموده اند که طالب حق سبحانه جل جلاله چون
خواهد ذکر جهر یا خفیه آغاز زد باید که بصدق دل ده کرت تشهد
ده مرتبه درود محمود بر آن مقصد و مقصود واجب الوجود و ده دفعه نام
نامی سرور اصفیا علی مرتضی بگفته متوجه ذکر یا فکر گردد زیرا که سر حلقه اولیا
بعد از خاتم انبیا علیهم السلام اوست و از سالکان طریق طریقت متابعت
مرتضی علی در رابطه حقیقی بدل و جان استقامت ندارد اگرچه در زمره علما
علامه روزگار گشته هزار سال در ریاضت و مجاهده صرف نماید بتنها
و ارتیاب مشام جانش از شمایم معرفت الهی و دیده عقیده حسن از شمایم

شواهد عیسی محروم و مهجور ماند و صاحب راز سید محمد گیسو دراز که از
خلفای اعظم سراج السالکین شیخ محمود نصیر الدین چراغ دهلوی است قدس سره
هما در بحر المعانی می آرد که اگر شمه از مناقب مرتضی علی بیرون دهم
بدرستی که جمال آفتاب تمامی محو گردد و آنچه از او مشاهده کرده ام اگر بیان
کنم خاندان نبوت انبیا از آدم تا عیسی مریم همه از وی شناسی و
قصیده مولوی معنوی جلال الدین رومی قدس سره العزیز سند خود

می آرد از انجمله چند بیت است

تا صورت پیوند جهان بود علی بود ... تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود
هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن ... هم عابد و هم مسجد معبود علی بود
هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم نوح ... هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود
هارون ولایت که پس از موسی عمران ... والله که علی بود و علی بود و علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه این است ... تا هست علی باشد و تا بود علی بود
عیسی بوجود آمد و فی الحال سخن گفت ... آن نطق و فصاحت که بدو بود علی بود
موسی و عصا و ید بیضا و نبوت ... در مصر بفرعون که بنمود علی بود
جبرئیل که آمد ز بر خالق بیچون ... در پیش محمد شده مقصود علی بود
آن لحمک و لحمی بشنو تا که بدانی ... آن یار که او نفس نبی بود علی بود
آن شاه سرافراز که اندر شب معراج ... با احمد مختار یکی بود علی بود
آن قلعه گشایی که در قلعه خیبر ... برکند بیک حمله و بگشود علی بود
آن مرد سرافراز که اندر ره اسلام ... تا کار نشد راست نیاسود علی بود
آن شیر دلاور که برای طمع نفس ... بر خوان جهان دست نیالود علی بود
در هر دو جهان جمله پیدا و نهان ... شمس الحق تبریز که بنمود علی بود

و این شعر از شافعی علیه الرحمه منقول است
لو ان المرتضی ابدا محله لکان الخلق طرا سجدا له کفی فی فضل مولانا
علی وقوع الشک فیه انه الله ومات الشافعی ولیس یدری علی
ربه ام ربه الله بیت اول یعنی بدرستی که اگر آشکارا کردی
مرتبه خود را مرتضی علی هر آینه بودندی مردمان سجده کنندگان مر او را
بیت دویم کافی است در فضل خداوند ما علی که
واقع شدن شک است در او که اوست خدا بیت سوم یعنی مرد شافعی
و نداشت آگهی که پروردگار او علی است یا خدا و قد ابرار شاه قاسم انوار
گوید نور ولایت توئی شاه سلام علیک شمع هدایت توئی
شاه سلام علیک معدن عرفان توئی مخزن احسان توئی گنج نهفته

قرآن تو هستی شاه سلام علیک — حضرت حق را وجود مالک ملک وجود

قامع کبر و یهود شاه سلام علیک — طلعت طه نبی گفت ترا ای ولی

نور و مردان علی شاه سلام علیک — با همه انبیا آمده در خفا

طاهر با مصطفی شاه سلام علیک — پشت و پناه امم از همه رو محترم

در همه عالم علم شاه سلام علیک — قاسم مسکین تو بر ره و بر دین تو

بنده تمکین تو شاه سلام علیک — و محرم اسرار شیخ عطار در مظهر خود

که تخمیناً دوازده هزار بیت باشد و تمامی در منقبت امیر المؤمنین تصنیف
کرده گوید : گر هزاران سال باشی در طلب ور هزاران جام گیری بر
لب ور بهر روزی گذاری صد نماز ور برآری صوم با عمر دراز

یا تو اندر علم دین اعظم شوی — در علوم از شافعی اعلم شوی

یا چو حنبل مقتدای دین شوی — در علوم مالکی ره بین شوی

مهر حیدر گر نباشد در دلت — کی توان گفتن سلیم و مقبلت

هر که در عشق علی نبود درست — رافضی دانم من او را از نخست

و نیز در جای دیگر گوید : ز مشرق تا به مغرب گر امام است علی و آل او
ما را تمام است و متوجه جمال ازلی شاه نور الدین نعمت الله ولی که

که در زمان خویش از ارباب تحقیق و اقطاب بود و در دیوان
اشعار خود قریب ده هزار بیت از جنس غزل و قصاید در منقبت
امیر گفته از آن جمله یک قصیده این است — دم بدم دم از ولای مرتضی
باید زدن دست دل در دامن آل عبا باید زدن نقش حب
خاندان بر لوح جان باید نگاشت مهر مهر حیدری بر دل جدا
باید زدن دم مزن با او که او بیگانه باشد از علی ور نفس خواهی
زدن با آشنا باید زدن روبروی دوستان مرتضی باید نهاد
مدعی را تیغ غیرت بر قفا باید زدن لافتی الا علی لا سیف الا
ذوالفقار این سخن را از سر صدق و صفا باید زدن در دو
عالم چارده معصوم می‌باید گزید — پنج نوبت بر در دولتسرا
باید زدن پیشوایی بایدت جستن ز اولاد رسول پس قدم
مردانه در راه خدا باید زدن کربلایی آید از عشق شهید کربلا
عاشقانه آن بلا را مرحبا باید زدن — هر درختی کان ندارد میوه حب علی
اصل و فرعش را قلم سرتاپا باید زدن — دوستان خاندان را دوست باید
داشتن بعد از آن دم از وفای [illegible] باید زدن سرخی روی و ...

سکه نام علیست بر رخ دینار و دین چون پادشا باید زدن لیک ولی
آن ولی نام ولایت میزنی لاف باید که دانی از کجا باید زدن
با لوای بندگی آن ولی افراشتیم طبل در زیر گلیم آخر چرا باید زدن
بر در شهر ولایت خانه می باید گرفت خیمه در دار السلام اولیا باید زدن
از زبان نعمت الله منقبت باید شنید بر کف نعلین سید بوسها باید زدن

واین عقیده اکثری از اصحاب صوفیه که بهره‌مند از معرفت حقیقی گشته‌اند دارند چنانچه قدوة المحققین شیخ نظامی قدس سره السامی در سکندرنامه نامی گوید کهر خرد چهارست و گوهر چهار فرو بسته را
با فضولی چکار مهر علی گرچه محکم زنم ز عشق عمر خالی‌ام همیدون درین
چشم روشن چراغ ابوبکر شمعست و عثمان چراغ و درین محل اکثر افق
که اهل تسنن و تشیع بر تفضیلی دارند و هر دو گروه هدف خود ساخته‌اند است اهل تسنن گویند هرگاه تو افضل داری امیر المؤمنین علی را از خلفای ثلاثه پس درین صورت غضب ایشان لازم آمد و هر که بر صحابه لعنت کند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم غضب یا ظلم ثابت کند الحقیقه رجوع نشود ظلمی کرده باشد و حق سبحانه میفرماید لعنة الله علی الظالمین و اهل تشیع

نیز گویند هرگاه بر تو تفضیل مرتضی علی تحقیق شد خلفای ثلاثه را از جمله واجبات است که ظالم انگاری و با ما در طعن و لعن موافقت و موافقت نمائی تفضیلی در جواب فریقین گوید حاشا که لفظ ظالم یا غضب بصحابه کبار توان اطلاق کرد لیکن در ترتیب خلافت صوری خلفای اربعه نیست از دقایق نامتناهی و سری از اسرار الهی که بحصول کشف منکشف نگردد ولی تایید عنایت لم یزلی و سعادت ازلی معلوم نه چنانچه بسیاری از اسرار غیبی و آثار لاریبی است که در حیز افهام عقلا و مورخین او فهم حکما امثال صورت پذیرفتن ندارد اما عند الله او منزلت منیع و مرتبتی رفیع مثل واقعه خضر و موسی علیهما السلام و صاحب فواتح نزد آخر کتاب از عارف ربانی شیخ علاء الدوله سمنانی قدس سره نقل میکند که حقیقت عالم آنست تا زمان اصحاب کسی استعداد خلافت داشت امیر المؤمنین علی ملتفت نشد و چون نتیجه بیعت قابل این منصب نماند بضرورت قبول کرد و ولایت علم باطن است و وراثت علم ظاهر اما امامت علم باطن و ظاهر و صحابت حفظ سلسله ظاهر امیر المؤمنین بعد از سید المرسلین وارث و امام و وصی بر حق

بود و بعد از آن خلیفه صوری هم شد و صاحب حدیقه خطاب با کمال نقص
کرده گوید مصلحت بود آنچه کرد علی ترا چرا سال و ماه در جدلی
بود بو بکر با علی همراه تو زبان فضول کن کوتاه عصمت از حضرت
نبی و علیست در لحاف خلاف خفتن چیست آنکه با مرتضی علی به نکوست
هر که گو باش من ندارم دوست اگر بدست این عقیده و مذهب هم ز من
بد بداریم یا رب وقدوه محققان مخدوم جهانیان قدس سره در ملفوظ
خود گوید در باب امیر المؤمنین کرم الله وجهه مردم بسیار مبالغه
کنند حتی نبی و خدا گویند نصیریه و سبائیه و غیر آن از فرق
طوائف بسیارند ذکر علیه الهی دارند اما مذهب فرقه ناجیه
آنست که افضل اولیا و اکمل اوصیا و خیر البشر بعد محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله وسلم اوست و ابابکر صدیق و عمر خطاب و عثمان عفان
و جمیع صحابه رضی الله عنهم برحق اند و نیز در ملفوظ مذکور مسطور است
که روز سه شنبه بتاریخ بیست سیوم رجب سخن در اختلاف صحابه بعد معظم
بود مخدوم فرمود از انس ابن مالک رضی الله عنه مرویست که گفت
لما سوینا التراب علی قبر رسول الله انکرت قلوبنا ... هر گاه که برابر کردیم

خاک را بر قبر رسول انکار کرد دلهای ما بغیر گفت متفق علیه است که در
مرض موت رسول فرمود ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا
بعدی بیارید کاغذ تا بنویسم برای شما وصیتی که هرگز گمراه نشوید بعد از
من درین اثنا عمر ابن الخطاب گفت حسبنا کتاب الله ان هذا الرجل
قد استهجر و گفت بس است ما را کتاب خدا بدرستی که این مرد در هذیان
پیغمبر در دست بلی شده چون اختلاف از حد اعتدال تجاوز کرد پیغمبر
فرمود قوموا عنی برخیزید از پیش من حاضری گفت بدعت و ضلالت
که بعد از نبی صلی الله علیه و آله وسلم پدید آمد هم از اختلاف صحابه بود فرمود
چون در رسایل کلامیه فضایل اصحاب مذکور شود من مباحثه بکنم بنا بر اتهام
جهال حال اما آنچه در رسایل صحیحه گفته ام بیاران و محبان فقیر معلوم است
خبر گفت خلافت بر دو نوعست کبری و صغری که باطنی است باجماع
بحکم خدا و رسول این خلعه اولیا علی مرتضی تعلق دارد و صغری که ظاهرست میان
امت مختلف فیه است و موجب رسیدن خلافت طریقت امیر المؤمنین از
جانب رسالت پناهی آنست که در لیله المعراج سرور کاینات بحجره نور آمده
متعلق از جبرئیل علیه السلام پرسید یا اخی میخواهم درین حجره در آیم گفت یا سید

المرسلین بی حکم الهی نمیشود آنسرور رسالت بود چو حکم شد جبرئیل در
صندوقچه بود از نور و قفل نور بر آن زده آنسرور فرمود یا اخی
قفل بگشا گفت بی اذن نمیتوان گشود آنسرور از رب العزت [illegible]
نمود حکم شد جبرئیل بگشاد صندوقچه دید از نور با قفل نور بر همین منوال
چون صندوق گشاده شد درونش خرقه بود رسول گفت خداوندا
این خرقه مرا باشد فرمان شد ای محمد بپوشش که برای تو از چندین
هزار پیغمبر باز داشته ام بشوق تمام مخلع شد و روح الامین مبارکباد
گفت آنسرور عرض نمود بار خدایا این خرقه متبرک مخصوص بمن است
یا یکی از امت من خواهد رسید فرمان شد هر کس از اصحاب تو که بپوشی
کند مر او را باشد چون از معراج باز آمد اصحاب را طلب فرمود و گفت این
این خرقه بمن مرحمت شده اما مشروط بشرطی است هر کس از شما موافق
رای و مطابق رضای حق سبحانه و تعالی سخن بگوید این خرقه از وی باشد
ابوبکر برخواست آنسرور بزبان معجز بیان فرمود ای ابوبکر اگر این خرقه را
بتو دهم چکنی گفت صدق ورزم فرمود اجلس مکانک بنشین بجای
خود عثمان برخواست فرمود اگر بتو دهم چکنی گفت عدل کنم فرمود اجلس مکانک

امیر المؤمنین برخواست فرمود یا اخی اگر بتو دهم چکنی گفت [illegible]
قلوب مؤمنین عیب پوشی بندگان خدا [illegible] فرمود
انت لها و هی لک بپوش که تو برای آنی و او برای تست
امیر المؤمنین پوشید آنسرور و صحابه مبارکباد گفتند از آنجا
که خرقه بیعت مشایخ رحمهم الله از امیر المؤمنین انجام [illegible]
چنانچه کمال نبوت بذات فایض البرکات محمد مصطفی ختم
شد همچنین کمال ولایت بذات عالی صفات علی مرتضی اختتام
پذیرفت — قصه خرقه معراج در رحمت القلوب ملفوظ
شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره نیز ثبت است و جمعی دیگر از اهل سنت
و جماعت که از صحابه کبار و خلیفه چهار مرشد [illegible] در مقام [illegible]
و جهانداری [illegible] و خلیفه اول [illegible]
علوم صوری و معنوی در مقام طریقت و معرفت چنانچه اسم مرشد
بعد از اسم مبارک مقدس سید کائنات در شجره [illegible]
ثبت نمایند و این سخن نه مستند طلبست بدیهیات لا احتیاج بالبیان
با نبوت هم نشین چون گفته شد در خلافت چون

آخر نشست مطلب از تطویل کلام اینست هر کس از سلسلهٔ سنیهٔ اهل
سنت عقیده فاسد دارد فسخ اعتقاد خود کند زیرا که ما جواب
مشروح گفتیم در تین محل آن عالم تبریزی گفت در بارهٔ خوارج
چه گوئی گفتم خروج آن ملعونان مردود در خلافت آنحضرت کرم الله
وجهه بعد از وقعهٔ شنیعه حکم شده بود الحمد لله علی حیاته که آن
گروه بی شکوه را انتحار حقیقی و جبار حقیقی بعدالت عدل خود بخاک
تیره برابر ساخت چنانچه در عرصهٔ زمین امروز یکتن از آن فرقهٔ لعین
موجود نیست بعد از طی کلمات مذکوره و مقدمات مسطوره عزیزی
چند از ارباب عرفان و اصحاب ایقان که بکتابه اجرای این
تشریف شریف ارزانی داشته گفتند رفع مظنهٔ عینیه که اهل تشیع
را در بارهٔ اهل سنت است در غایت سهولت و نهایت آسانیست
فقیر گفت هدایت نماید فرمودند از جنس آیات قرآنی و احادیث
حبیب سبحانی و فضایل که بذات محبوب یعسوب المسلمین و مطلوب
الکاملین کرم الله وجهه منسوب است در تصانیف شریف علمای
مذهب مسطور است صاحب شعوری باید تا از هر کتابی متن و عین نقل کرده

بر داشته مجموعه سازد و از بهر آن چهل حدیثی که در بارهٔ اهل
سنت عداوت امیری که دوستی از آنجمله حدیث عنوان صحیفة
المؤمن حب علی ابن ابی طالب سرنامهٔ دیوان ایمان جمیع مؤمنین
و مؤمنات است ثابت میکنند در شهر ایشان اندازد گفتم این رای زکی
باید کامل و سامان با دانش کامل زیرا که این قسم مجموعه ای جمع
آوردن کتب معتبره انصرام نه پذیرد بلکه بی امداد روح مقدس امیر
المؤمنین و امام العالمین کرم الله وجهه حب الخواتین و ستاین
سرانجام نپذیرد اعزه کلهم خطاب بمکه کرده گفتند تا در حقیقت
انسان قدرتی کرامت فرموده که بهر گونه امری توجه مصروف دارد
معطل و موقوف نگذارد باید که بجمله السعی منی و الاتمام علی الله نمودن
سعادت عظمی و عبادت کبری تو موقوف گردی و این بیابان
فصاحت و بلاغت را بتایید عنایت صمدی در نوردی گفتم که
چنین شگرف کاری از من نیاید بر دیگری من چون نامه فنون
این حرف گنجایش بحر نیست ز ظرف بعد از استماع انکار این
خاکسار بشاشت با اشارت نموده بزبان در ربار مضمون این بیت

التفات نمودند هرگه گرد است با رنا تصنیف نیست سوا از
پیش او تالیف. چون درین باب خواهش شیخ و شاب بیش از
بیش مشاهده افتاده مسألت فاتحهٔ فایضه کردم دست مناجات بدرگاه
قاضی الحاجات بر آورده قرأت فاتحه نموده بمنازل فیوض آثار
خود متوجه گردیدند ببرکت و میمنت فاتحه فایحه دل این بیدل از انتهای
و ابتهاجی پدید آمد بنظر تامل و تفکر مطالعه لا تتحرک ذرة الا باذن الله
کرده از خود رفتم بعد از ساعتی بحال اصلی باز آمده با خود گفتم ای
کشفی این بشارتیست غیبی و بشارتی از بشارات لاریبی باید که
من کل الوجوه از جمیع امور مهجور ساخته مشغول بحصول این سعادت
سرمدی و عبادت ابدی شوی و توفیق یافتن این امر عالی بعنایات
حالی از عنایت خاص حضرت ایزد متعال نشمری بعد از تقریر مقالات
مسطوره و تذهیب تکلمات مذکوره مآل صورت حال آنکه با اهتمام تمام
در صدد گرد آوردن کتب معتبره گشتم بعنایت جامع المتفرقین
اکثری از نسخ متقدمین و متاخرین جمع آورده در استنباط احوال خجسته مآل
آنحضرت کرم الله وجهه بودم که اخوی عزیزی قرة العینی میر محمد مومن

الحول لله عمره که در نسب برادر حقیقی است و بحسب اتحاد و یگانگی
محبوب تحقیقی اکرمه الله فی الدارین ببرکت صاحب نفسین
بزبان اخلاص لسان اختصاص گفت ای برادر اگرچه موفق شدن
باین گونه امر عظیم از ثمرات سعادت ازلی است اما نشنیده‌ای که
پیر تجربه کار شیراز چه گفته کس از دست جور زبانها نرست اگر
همی رست ز خود نرست ملاحظه دارم مبادا از جمعی نادان
این مجموعه محموده از آنچه تو بالذات متنفری آخر بهمان متهم ازی
گفتم ای برادر بجان برابر الحق سخن عاقلانه و کلام عاقبت اندیشی
بدستیاری الماس الفاظ درر سفتی اما نشنیده که الاعمال بالنیات
والحمد لله مطلب این حقیر از جمع نمودن مناقب مرتضوی
آنست که از مطاعن خلفای ثلاثه معاذ الله مورد طعن و طنز باشد
چنانچه بعضی از علمای اهل تشیع بهمین نیت تالیف تصنیف کرده‌اند
ولهذا با اعتقاد من مدح و منقبت علی و توصیف و تعریف هر چهار است
واگر معترض درین محل بکلام من تشبه بقوم فهو منهم زبان اعتراض
گشاید گنجایش دارد لیکن جوابش از و شانزده دارم که در آن بحث

امیر المومنین مشابهیم بایشان نه در عداوت خلفای ثلاثه رضی الله
عنهم و باعتقاد اهل سنت عداوت خلفای ثلاثه رفض است نه محبت
امیر المومنین چنانچه صاحب تشریح و تنقیح این بحث سیده مدکه من قال
حب علی رفض فهو خارجی و کافر لان الله تعالی احبه و احبه النبی
الصحابة و المومنون اجمعون هر که بگوید دوستی علی را رفض پس او
خارجی و کافر است زیرا که خدا و رسول و صحابه و جمیع مومنان اورا
دوست داشته اند و آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم جهة ترغیب
صحابه و امت بمحبت امیر المومنین مثل من احب علیا دخل الجنة احادیث
بسیار فرموده و قطب بحر و بر فرید الدین گنج شکر قدس سره
در راحت القلوب میگوید هر مریدی که یک لفظ از فرموده پیر خود
بنویسد ثواب آن زیاده از طاعت و عبادت هزار سال است
و بعد از وفات مقامش اعلی علیین باشد پس ازینجا قیاس باید کرد شخصی
که موفق بسعادت نوشتن مناقب گرامی پیر پیران کاینات گردد
اورا در آخرت چه درجه خواهد بود و چنانچه اخطب خطبا خوارزم
ابو المويد در کتاب مناقب از امیر المومنین کرم الله وجهه روایت کرده

که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله تعالی جعل
لاخی علی فضایل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضایله مقرا بها غفر الله
له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من کتب فضیلة من فضایله لم تزل الملائکة
تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم و من استمع فضیلة من فضایله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع و من نظر الی کتاب من
فضایله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر بدرستی که خدای
تعالی عز و جل برای برادر من که علیست فضایل جمع کرده که از روی
کثرت بسیاری شمرده نمیشود پس هر کس یک فضیلت از فضایل اورا
بتصدیق دل ذکر کند الله تعالی گناهان آینده و گذشته او بیامرزد
و هر که یک فضیلت از فضایل او بنویسد ملائکه استغفار کنند جهة وی
از آن نوشته یک نقطه برجا بود و معصیت مستمع فضایل اورا که مرور
جمع نموده باشد بیامرزد و هم در کتاب فضایل او هر کس نظر کند حق سبحانه
و تعالی گناهان او را که بنظر کسب کرده باشد بیامرزد و هم در کتاب
فضایل او هر کس نظر کند حق سبحانه و تعالی گناهان او را که بنظر کسب
کرده باشد بیامرزد و نیز در کتاب مذکور از عبد الله بن عباس رض مرویست

میر سید علی همدانی از عمر بن الخطاب رضی الله عنهم مروی است که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لو ان الریاض اقلام و البحر مداد
و الجن حساب و الانس کتاب ما احصی فضایل علی ابن ابی طالب اگر
درختی که در باغات قلم شود و دریای محیط مداد و جن حساب کننده
آدمیان نویسنده هر آینه فضایل مرتضی علی شمرده نشود کتاب فضل ترا
آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری و حال آنکه این
بضاعت عدیم الاستطاعت قلیل البضاعت را چه مجال نوشتن مناقب
سامی آن سرور اولیا کرام لیکن در تمنای آنست که از خوشه چینان خرمن
علوم علمای سنت و جماعت باشد اگر بفرض محال بحال [illegible] بعضی از
جهال ضلال مولف این مجموعه محموده منسوب به نقص خواهد بود لیکن این
تقدیر روای بر احوال و اقوال راویان و مولفان سلف عصمنا الله
من المعرض الزنیم [illegible] الحمد لله که ملامتی را عند الله منزلتی است عظیم و درجه
رفیع یکی از اکابر سلف در علامت اهل ملامت گوید ملامتی نه آنرا گویند
که بخلاف شرع شریف نبوی کاری کند تا خلق زبان ملامت بروی
گشایند ملامتی آنست که در کار حق نظر بر رضای خالق حقیقی کرده از خلق

باک ندارد و عزیز [illegible] و معتقدان احوال برگزیده
اهل مشایخ رحمهم الله اجمعین که لب تشنگان سر چشمه هدایت و خضر [illegible]
ولایت اند بر سبیل تفصیل در حیز تحریر آورده اند در محفل معرفت [illegible]
طالبان از سماع ابواب صحبت [illegible] بر دل [illegible]
مناقب قبله مشایخ و قدوه اقطاب چرا انواع کدورت [illegible]
بر جان فزایند هیهات هیهات در باره آنانی که [illegible]
چه توان گفت تا چند این عین فاحش را در عبارت [illegible]
تغافل توان نهفت تمثیلی در باب آن [illegible]
احوال [illegible] این نوع جهال [illegible] بعینه مشابه است [illegible]
چنانچه اکثری از کفار [illegible]
[illegible]
اگر ایشان را تکلیف گفتن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله کنند [illegible]
جان منحرف شده حجتهای باطل و مزخرفات [illegible]
در هدایت السعدا می آرد که در زمان شمس [illegible] از مشهد مقدس
آمده در دعای فضایل و مناقب امیر المومنین علی کرم الله وجهه می نوشت

بعضی متعصبان بر او بدگمان شده گفتند از این نص مفهوم میشود چون
این خبر بسلطان ابوسعید مختصر کردند آن متهدی مدح نامهٔ سلاطین را
که در دیباچهٔ کتب دهلویان مرقوم بود بجای هر ممدوح نام ائمهٔ معصومین
نوشته بود و علمای عهد از راه عدالت پیش آمده گفتند و الله
تو پس مسند عالی و قرار دادند که او را بسوزانند چون حقیقت کار
معلوم شد همه شرمسار گشتند حقا در تعجبم از کسانی که گویند محبت و بیکر
خلفای راشدین سید العالمین زنند از مطالعهٔ مناقب و فضایل
خلیفه که بکمال خلافت بحکم الخلافة بعدی ثلثون سنة [illegible]
او ختم شده متألم و متأذی گردند سبحان الله چه رفیع القدر است
این خلیفهٔ چهارم که گوئی خلافت رسول با او در روز نخستین عهد کرده بود
که تا تو در جهان باشی من با تو باشم و چون عالم اطلاق اختیار
فرمایی دامن مرافقت از دست ندهم و بطفیل تو سلسلهٔ امامت
ملبس گشته تا قیام قیامت با یازده فرزند ارجمند منتقل کنم
و رتبهٔ فرزند آخرینت بجائی رسانم که عیسی علیه السلام از آسمان چهارم
فرود آمده بصد جهان آرزو و تمنا یکی از مقتدیان آن مقتدای دو سرا

ره و المقصود در مغبورست قصه در جامع مناقب باشد بالجمله این
متعصبان از دایرهٔ اهل سنت و جماعت منحرف‌اند و بحکم
این بیت مردود هر که شد با بغض تو ملک محروم از لطف هر جهانست
همچنین ناکسان را باید بمقتضای حدیث اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
کرده اشک ملامت بر حال ندامت مآل خود ریخته و خاک حسرت و
غرامت بر سر ابتر بیخته معالجهٔ مرض باطنه که چون شرک خفی محجوب است
نمایند تا مستی پاک گشته بدین چند بیت زبان فصاحت بیان گشایند
من محب چار یار مصطفی خارجی گو خون شو زین ماجرا هر را
بگذره و ز نیش آزار شد از فرحت مخلص این چار شد چار عنصر هم آمد
از آن کی شوند این چار از یکدیگر و عیان زین معتقد غفار حمید و [illegible]
ابرار شیخ عطار است که در تذکرة الاولیا می‌نویسد بانصاف نیست
که چون پادشاه دنیا و آخرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
را والی باید که فرزندان او را بجای خود شناسی و اقربا و
وصحابه او را بجای خود تا مستقیم باشی و حقا که من [illegible]
این راه بخود می‌گویم بارها گفته‌ام و بارها می‌گویم که اگر جمع [illegible]

مناقب مرتضی علی رضیست پس انجمن رفض را سعادت ابدی و دولت
سرمدی تصور کرده مصرع شافعی علیه الرحمه بصدق دل و جان تکرار
نمایم فلیشهد الثقلان انی رافضی و بحکم وفور محبت و اعتقاد خطاب
بجناب مستطاب الولایت مآب کرده بآوازه بلند این رباعی بر زبان
تقصیر البیان می رانم تا جان بتن است راه حیدر پویم با چشم تر
جمال حیدر جویم خواهم که بهر موی یابد ز تنم زبان چندانکه خدای داد
حیدر گویم والسلام علی من اتبع الهدی آمدیم بر فهرست ابواب و
مدعا بر ضمیر منیر ارباب فضل و اصحاب دانش و بینش مبین و مبرهن
باد که این مجموعه محموده مشتملست بر دوازده باب ختم الله
بالخیر ٢٤ دربیان نصوص قرآنی که در شان امیرالمؤمنین و امام
المتقین یعسوب الواصلین مطلوب الکاملین امام المشارق و المغارب
اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه وارد و نازل
شده و ما یتعلق بها ٥٥ دربیان احادیث نبوی صلی الله علیه و آله
وسلم ٩٧ دربیان مناقب و فضائل مرتضوی ١٢٩ کشف
دربیان عقد و نکاح علی مرتضی با سیدة النساء فاطمه ١٩٢ دربیان علم و

٢٨٤ دربیان خوارق و ظهور کمالات معجزات
٢٨٩
٢٩١ دربیان زهد و ورع دربیان سخاوت دربیان
٣٨٢ ٣٧٢
قوت و شجاعت دربیان فراست و کیاست
٣٩٧
دربیان متمکن شدن بر مرتبه خلافت صوری و معنوی
دربیان انتقال از عالم فنا بعالم بقا و بمین حصول درجه شهادت و واصل
شدن بذات خداوند جل و علا و انحصار ابواب در عدد دوازده
تبرکا و تیمنا اختیار افتاده و گرنه فضایل آن مجمع کمالات و فضایل
در هزار باب کتاب نگنجد چه اول عدد حروف کلمه معظمه لا اله الا الله
که بنای دین اسلام بر وست دوازده است و دوم کلمه مکرمه محمد رسول الله
که اصل ایمان متعلق بآنست دوازده حرفست سیوم کلمه امیرالمؤمنین
که خاصه خطاب مستطاب آنحضرت است پنجم اسم مبارک آنحضرت علی ابن
ابی طالب مولف دوازده حرفست ششم نظام معظمی از مصالح عالم
محتاج بزمانست و زمان عبارت از ساعات شب و روز هر یک از لیل و
نهار در حال اعتدال دوازده ساعتست نعم محل سبعه سیاره
منحصر در دوازده برجست هشتم بحکم آیه کریمه ان عدة الشهور عند الله

اثنی عشر شهراً فی کتاب الله در سالی دوازده ماه است بهم بر طبق
آیه کریمه و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر
نقیباً از قوم موسی علیه السلام دوازده نفر بودند و هم سید کائنات
علیه و آله افضل الصلوات و اکمل التحیات در لیلة العقبه از انصار دوازده
کس بنقابت تعین فرموده بودند و باز دوازده هم اسباط یعقوب علی نبینا و
علیه الصلوات و السلام بمقتضای آیه کریمه و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و به یعدلون و قطعناهم اثنتی عشر اسباطا دوازده نفر بودند
دوازده هم انحصار ائمه معصومین علیهم السلام نیز در عدد اثنا عشر است
بحسب احادیث نبوی چنانچه در صحیحین از جابر بن سمره رضی الله عنه
مرویست که گفت سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول
یکون بعدی اثنا عشر امیرا فقال کلمة لم اسمعها فقال ابی انه قال
کلهم من قریش یعنی شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که
میگفت بعد از من خواهند بود دوازده امیر پس گفت کلمه که
نشنیدم آنرا پدر من گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
آن دوازده امیر از قریش خواهند بود و در اعلام الوری مسطور است

که امام زین العابدین علیه السلام از پدر بزرگوار خود روایت نموده
که خاتم النبیین با امیر المومنین گفت اثنا عشر من اهل بیتی اعطاهم
الله علمی و فهمی اولهم انت یا علی و آخرهم القائم الذی یفتح الله
تعالی علی یده مشارق الارض و مغاربها یعنی دوازده کس اند
از اهل بیت من که حق سبحانه و تعالی عطا کرده با ایشان علم و فهم
من اول ایشان تویی یا علی و آخر ایشان قائمست که مفتوح میسازد
خدای تعالی بر دست او مشارق و مغارب ارض را و از امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
الائمة بعدی اثنا عشر اولهم علی ابن ابی طالب و آخرهم القائم هم خلفائی
و اوصیائی حجج الله علی امتی المقر بهم مومن و المنکر لهم کافر یعنی ائمه
بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی و آخر ایشان قائم است و
ایشان خلفا و اوصیا و اولیای من اند و حجت الله اند بر امت من و
منکر ایشان کافر و در ارشاد شیخ سعید از حسن ابن عباس از ابی جعفر
ثانی ابن علی مرویست که امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت رسول الله صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم با صحاب خود را فرمود آمنوا بلیلة القدر فانه ینزل فیها

السنة وان لذالك الامر من بعدي علي ابن ابي طالب واحد

عشر من ولده وبهمین اسناد از امیر المومنین مرویست که گفت

شب قدر در هر سالی می باشد و بدرستی که فرود آید در ان شب کار

انسال و مران کار را اوالیا اند بعد از مصطفی ابن عباس گفت ایشان

یا امیر المومنین کیستند آن اولیا ان گفت انا و احد عشر ائمه محدثون

واز جابر بن عبد الله انصاری مرویست که گفت بخدمت سیدة النسا

فاطمة الزهرا علیها السلام رفتم در دست مبارکش لوحی دیدم که در

وی اسمای اوصیا مرقوم بود و شمردم دوازده اسم بود و اوان

دوازده وصی قایم است از فرزندان فاطمه یعنی کسی که نام او

اثنا عشر محمد نام دارند و سه از ایشان مسمی بعلی اند و در کشف الغمه

از محمد ابن حنبل در مسودات از مسروق منقول است که با عبد الله ابن

مسعود رضی الله عنه در مسجد نشسته بودیم مردی آمده گفت ای ابن مسعود ایا

گفته است شما را پیغمبر که بعد از وی چند امام خواهد بود گفت آری

بعدد نقبای بنی اسرائیل و بحسب کلام ملک جلیل العلام نقبای بنی اسرائیل

دوازده بوده است چنانچه در صدر مسطور گشت

با برکات قرانی که در شان امیر المومنین قدوة المتقین یعسوب

الدین مشارب الکاملین امام المشارق والمغارب سید

الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه نازل شده و اما

بهاقال امیر المومنین کرم الله وجهه نزل القران ارباعا

ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سیر و امثال و ربع فرائض و احکام

شریفه [illegible] یعنی [illegible] نازل شد

ربع در تعریف و توصیف ما ست و ربع در مذمت

اعدای ما و ربع سیر و قصص و امثال است و ربع فرائض

و احکام شرعیت [illegible] آیات کریمه و شریفه

که در قران مجید است [illegible] از ابن عباس رضی الله

عنهما مرویست که گفت [illegible] قران مجید [illegible] یا ایها الذین

المومنین [illegible] پیشوای ان آیت باشد هم از وی مرویست

که گفت نازل نشد [illegible] خطاب یا ایها الذین آمنوا که امیر المومنین

امیر آن [illegible] یعنی امیر الصحابه [illegible] هم از

وی مرویست که گفت بدرستی که کرد الله تعالی عتاب اصحاب

مستطاب مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و در بعضی آیات قرآن
مجید و نیا و ذکر امیر المومنین را از خیر و نکوئی نموده و ازوی مرویست که
گفت نزول ننمود در شان هیچکس از کتاب الله آنچه نزول آمد در
امیر المومنین کرم الله وجهه   از حذیفة بن الیمان رضی الله عنه
مرویست که گفت در قرآن خطاب یا ایها الذین آمنوا نفرستاد مگر
امیر المومنین لب لباب و مغز الخطاب بود   از مجاهد رضی الله
عنه مرویست که گفت امیر المومنین را سابقه آنست که امیر و پیشوا
و سر خطاب یا ایها الذین آمنوا باشد زیراکه بر جمیع مومنان در
اسلام آوردن سبقت کرده و این روایات همه از مناقب حافظ
احمد بن مردویه علیه الرحمه منقول است و بعضی از اینها در اواسط آل
و صواعق محرقه نیز بنظر در آمده و هم در کتب مذکوره از ابن عباس
منقولست که گفت نزلت فی شان علی ثلثمایه آیه یعنی نازل شده است
در شان مرتضی علی سیصد آیه کریمه   قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون یعنی
متصرف نیست در شما مگر خدا و رسول او و آن مومنان که اقامه صلوة

میکنند و صدقه میدهند در حالی که در رکوع اند جمهور مفسرین متفق اند
که آیه مسطوره در شان امیر المومنین نازل شده و قصه چنان است
که روزی سایلی در مسجد منور آنسرور صلی الله علیه وسلم آمده
استعطا نموده و هیچ کس بوی چیزی نداد و سایل دست بسوی آسمان
برداشته گفت بارخدایا گواه باش که من در مسجد رسول تو سوال کردم
و اکنون محروم میروم درین حین امیر المومنین نزدیک [illegible] سایل
در نماز برکوع رسیده بود و لیکن بانگشت خنصر اشاره نمود سایل
آمده انگشتری از انگشت خنصر امیر المومنین بیرون کرد و درین اثنا
وحی بر بشره مبارک خیر البشر نازل آمد و جبرئیل علیه السلام آیه کریمه
انما ولیکم الله بر حضرت نبوت پناه آورد و حسان بن ثابت انصاری
که مداح رسول بود درین باب شعری گفت از آنجمله یک بیت است
فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا فدتک نفوس القوم یا خیر راکع
و در امالی شیخ شهید نور الله مرقده مسطور است که در آن حلقه انگشتر مثقال
و نگینش که از یاقوت احمر بود پنج مثقال و قیمت آن خراج ملک شام
و خراج شام سیصد شتر بار نقره و چهار شتر بار طلا بود و آن انگشتری

از طوق چنان بود که امیر المؤمنین او را انگشته انگشتری که بخدمت
رسول آورده و آنحضرت با میر عطا فرمود چنانچه از قصه مذکور چند
کس از اکابر سلف خبر میدهند ناصر خسرو گوید آنچه علی داد او
در رکوع فزونست زانچه همه عمر داد حاتم طائی حکیم
علیه الرحمه در حدیقه گوید در قیام و قعود عود او کرد در رکوع و سجود
جود او کرد مولوی رومی گوید پاک و منزه از صفات محسوس
گشته او بذات داده زکوة اندر صلوة الله مولانا علی قدوه
ابرار شاه قاسم انوار گوید بر برگدای تو آمد و گفتی چه
داری بدرویش انگشتری را و فردوسی گوید شهادت علم
کرم که گاه رکوع کند برای حق انگشتری نثار انگشت ملا عبد
جامی در هشت بند که در منقبت امیر المؤمنین گفته گوید گر معزز گشت
انفاس مسیحا در کلام در یقیمون الصلوة آمد ترا اعزازها سلمان
گوید گر بغربت مصطفی را در بسر برکشید گشت منزل بهر اعزاز
تو لفظ انما و ربطاعت گفت عیسی او اوصاف ترا در یقیمون الصلوة
آمد ولایت از خدا ملا قاسم کاهی گوید بسائل داد خاتم در نماز آن

معدن احسان دل آنکه در آتش چون بود فارغ از زر و زیور قوله
تعالی و من الناس من یشتری نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی از مردمان
کسی است که بفروشد جان خود را در راه حق تعالی برای طلب رضای
او و این اکثر در کتاب کشاف که جامع است میان کاشف و کشاف
و ثعلبی در تفسیر خود بروایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آورده‌اند
که آیه مذکوره در شان امیر المؤمنین نازل شده و سبب نزول آن آن بود
که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم شب غار بحکم پروردگار هجرت نمود
امیر المؤمنین را قائم مقام خود ساخت تا قریش که مردم را بر ذمه ایشان
بود و امانتها بود و ودیعتهای مردم رد نماید بنا بر آن امیر المؤمنین که
فراش مبارک سید المرسلین تکیه کرد و مشرکان گرداگرد سرای همایون
در آمده قصد وی می نمودند خدای عز و جل وحی کرد بجبرئیل و میکائیل
که من میان شما برادری داده ام و فرمان چنان است که عمر یکی
دراز تر از عمر دیگری باشد پس کدامین از شما زندگانی برادر بر زندگانی
خود اختیار میکند جبرئیل گفت بار خدایا من زندگانی خود اختیار میکنم
میکائیل هم چنین گفت خدای تعالی فرمود ای جبرئیل و میکائیل چرا شما

همچو علی ابن ابی طالب نباشید که میان محمد و او عقد مواخات بسته‌ام
و او بر فراش محمد خواب کرده نفس خود را فدای محمد گردانیده شما هر دو
بر زمین بروید و علی را از مکاید دشمنان محفوظ دارید بفرموده قیام نموده
جبرئیل جانب سر و میکائیل جانب پا ایستاده تمام شب محافظت نمودند
و جبرئیل میگفت بشارت باد ترا ای امیر المؤمنین مثل تو کیست که
خدا تعالی بتو مباهات میکند بر ملائکه آسمان و زمین مولف گوید آری
رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را از میان اصحاب خود بجای خود
اختیار کرد که شب غار رختش بستر داد و بروز غدیر رختش منبر و در قتال
کردن تیغ و دو سر و سینه‌اش بر خنجر و با آخرتش کوثر و این معنی
است آنکه در دیده عالمیان است از آفتاب اظهر جهاد نفسش فی الله و
دنیا دادنش لوجه الله و جان دادنش ابتغاء لمرضات الله
قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم
ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنکسانی که صدقه میدهند
اموال خود را شب و روز نهان و آشکارا پس هست ایشان را اجر نزد
پروردگار ایشان و نیست خوف و غم ایشان را در تفسیر ثعلبی و اسباب

نزول واحدی و کشاف زمخشری و مناقب ابن مردویه و کتاب
نهج الحق و مسند احمد ابن حنبل و صواعق محرقه از عبدالله بن عباس مرویست
که آیه مسطوره در شان امیر المؤمنین کرم الله وجهه نازل شده زیرا
که امیر را در تملک خود بجز چهار درهم چیزی دیگر نبود یک درهم از آن
در شب صدقه داد و یک درهم روز و یکدرهم در سر و یکدرهم در
علانیه بعد از آن آیه و الذین ینفقون اموالهم نازل شد و صاحب
تفسیر حسینی در روضة الشهدا می آرد که بعد از نزول آیه کریمه سید المرسلین
از امیر المؤمنین پرسید سید المرسلین از امیر المؤمنین یا اخی ترا از این
تصدق چه باعث شد گفت یا رسول الله طریق اعطای صدقه را
منحصر در این چهار وجه یافتم خواستم که بهیچ وجهی از این وجوه مقبول درگاه
رب العالمین افتم یا رب التزام طریقه اربعه نمودم سید کائنات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود ای پور ابوطالب آنچه
مقصود تو بود یافتی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای آنانکه ایمان بخدا و رسول
آورده اید هرگاه مناجات بپیغمبر کنید باید که در پیش راز و مناجات

پیغمبر کنید باید که پیش راز و مناجات خود صدقه مقدم دارید یعنی تعالی
و واحدی و غیر ایشان از علمای تفسیر آورده اند که اغنیا اکثر مناجات
کردند چنانچه فقرا و اهل صفه را مجال مجالست نماند و از کثرت مناجات
و استطالت جلوس ایشان اثر ملالت و کراهت در جبهه مبین
خیر المرسلین مبین و ظاهر گشت هرچه اهل عسرت صفه بودند بعد از
چند روز این آیه بتوبیخ و تقریع ایشان آمد که ءاشفقتم ان تقدموا
بین یدی نجویکم صدقات یعنی آیا شما ترسیدید از آنکه در پیش از
مناجات پیغمبر با صدقه مقدم دارید ثعلبی از امیر المومنین روایت کند
که گفت چون آیه مناجات فرود آمد حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله وسلم مرا خواند و گفت ترا دینار یعنی چه فرمائی که یک دینار
زر صدقه دهند گفتم طاقت آن ندارند فرمود پس چند گفتم حبه یا
جوی آنقدر فرمود بسیار تقلیل کردی و نیز روایت کرده اند که
امیر المومنین گفت بدرستی که در کتاب خدا آیه ایست که پیش از من هیچکس ان
آیه عمل نکرده و بعد از من کسی بدان عمل نکند و این آیه مناجات است زیرا
که چون آیه فرود آمد در بساط من یک دینار زر بود آنرا ده درهم چند

فروختم هر گاه قصد مناجات رسول کردمی از آن درهمی تصدق نمودمی
چون درهم تمام شد حکم آیه مناجات منسوخ گشت بقوله ءاشفقتم ان تقدموا
الآیه نشد معتبر که از عنایات حق عمل بآیه نجوی شود معتبر او و در تفسیر
مدارک مسطور است که بعد از نزول آیه مذکوره امیر المومنین از سید المرسلین
ده سوال کرد از انجمله یکی اینست که گفت یا رسول الله ما الحق قال الاسلام و القرآن و
الخلافه حقه اذا انتهت الیک یعنی خلافت حقست هرگاه منتهی شود
بتو قوله تعالی اذن واعیه یعنی نزدیک باد و فهم کند کلمه حق
حقیقت را گوشی که شنوا و فهم کننده باشد و بتصحیح ترمذی بروایت امیر
المومنین از ثعلبی و در مناقب ابن مردویه و تفسیر ثعلبی و واحدی
بروایت بریده اسلمی مسطور است که رسول فرمود یا علی بدرستی که الله
تعالی فرموده مرا که ترا نزدیک دارم و دور نگردانم و تعلیم تو کنم
که تو فهم کنی و در حق تو نازل شد چون رسول با میر این سخن فرمود آیه
مذکوره نازل شد و از مکحول مرویست که بعد از نزول آیه مسطوره آنسرور
رو بسوی امیر کرده گفت بدرستی که درخواستم از حق سبحانه و تعالی
که اذن واعیه را گوش تو کرد اند امیر المومنین فرمود بعد از آن هرگاه

که می‌شنیدم فهم کردم و یاد گرفتم . قوله تعالی افمن کان مومنا کمن کان
فاسقا لا یستوون یعنی حق سبحانه و تعالی بر سبیل انکار میفرماید آیا کسی
که مومن بود همچو کسیست که فاسق بود پس ایشان برابر نخواهند بود
و در کشاف و اسباب نزول و بحر المناقب مسطور است که جمهور مفسرین
متفق اند درین که سبب نزول آیهٔ مذکوره آن بود که ولید بن عقبه برادر
مادر عثمان بن عفان رضی الله عنه با امیر المؤمنین کرم الله وجهه منازعت کرده
گفت اسکت فانک صبی و انا والله ابسط منک لسانا و احد سنانا یعنی خاموش
باش که تو کودکی و من بخدا که زبان و سنان از تو فصیح‌تر و تیزترم امیر
با وی گفت اسکت فانک فاسق یعنی خاموش باش که تو فاسقی پس حق
سبحانه و تعالی از برای تصدیق کلام امیر آیهٔ مسطوره فرستاد و ولید که در
فتح مکهٔ معظمه از خوف و هیبت شمشیر اسلام آورده بود و چون عثمان رضی الله
عنه بر سریر خلافت نشست او را والی کوفه گردانید و او بعد از آن بشرب
خمر اشتغال نمود حتی که بطریق مستی فریضهٔ بامداد را در آنجا چهار رکعت ادا نمود
بعد از سلام روی بمومنان کرده گفت اگر خواهید چند رکعت دیگر بیفزایم
که توفیق رفیق من گشته نوبت بیار در عین امامت فیروز و ار بود خمر

بولید فسق ولید ظاهر گردید و بعضی گفته اند که بعد از خلوت کوفه معزول شد و
در رقه که جانب غربی بغداد واقعست مرد و حسان بن ثابت الانصاری
مطابق حال شعری گفت انزل الله الکتاب العزیز علی
فی الولید قرانا فتبوا الولید من ذاک فسقا و علی مبوا ایمانا لیس من کان
مومنا عمرک الله کمن کان فاسقا خوانا سوف یجزی الولید خزیا و نارا
و علی لا شک یجزی جنانا فعلی یلقی لدی العرش عزا و ولید یلقی
هناک هوانا یعنی بیت اول نازل کرده الله تعالی کتاب عزیز را در حق مرتضی
علی و در باب ولید قرآنی یعنی لایق آن معنی بیت دویم پس مهیا شد
ولید از آن فسق را و مهیا شد امیر المؤمنین ایمان را معنی بیت سوم
نیست کسی که بشناسد خدا را مثل کسی که فاسق و خیانت کننده
معنی بیت چهارم زود باشد که جزا داده شود ولید غم و آتش و جزا
داده شود مرتضی بی شک بهشت معنی بیت پنجم پس مرتضی علی ملاقات
کرده شود نزدیک عرش عزت را و ولید خواری ملاقات کرده شود
و در انجا خواری را مولف گوید قصه شرب خمر ولید که در سنهٔ ثانی
شد در الشعر تواریخ حبیب السیر اعثم کوفی و روضة الاحباب بسبیل تفصیل مسطور است
قوله تعالی

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من
الناس يعني اي آنكه نبي مرسلي برسان آنچه بسوي تو از پروردگار تو فرود آمده و اگر اين كار
نكني همانا كه رسالت و پيغامهاي كردگار خود نرسانيده باشي فرمان بجاي آر كه حق
سبحانه و تعالى ترا از گزند و بد انديشي مردم مصون و محفوظ نگاه ميدارد و در حلية
الاوليا بتفسير ثعلبي از براء بن عازب مرويست كه چون نازل شد آيه مسطوره در موضع
غدير خم كه مابين مكه و مدينه است رسول صلى الله عليه و آله و سلم بر منبر برآمد
فرمود من كنت مولاه فهذا علي مولاه يعني هر كرا من مولا و خداوندم پس اين
علي مولا و خداوند او باشد آنگاه عمر ابن الخطاب گفت بخ بخ لك يا علي اصبحت مولاي و مولى
كل مومن و مومنة يعني بشارت و مژده باد ترا اي علي كه خداوند من و هر
مومن و مومنه شدي و حافظ ابن مردويه در مناقب خود از عبد الله ابن مسعود رضي الله
عنه مي آرد كه گفت ميخوانديم اين آيه را در عهد رسول بدين طور كه يا ايها الرسول
بلغ ما انزل اليك من ربك ان عليا مولى المومنين يعني اي رسول برسان
آنچه منزل شده بسوي تو از پروردگار تو كه بتحقيق علي خداوند مومنان است
و نيز ابن مردويه از ابن عباس و زيد بن علي روايت كند كه چون الله تعالى
رسول خود را امر فرموده كه آنسرور باظهار فضل و كمال امير مومنان قيام نمايد و بر

وي گويد آنچه حق تعالى فرموده آنسرور صلى الله عليه و آله و سلم گفت يا رب
بدرستي كه قوم من با مور جاهليت قريب العهد حديث العهد اند اين فرمان را
برنتابند بعده از آن منزل ... نازل گشته بطرف مكه رفت و بعد
فراغ از حج مراجعت نموده در منزل غدير خم نزول فرمود حق سبحانه و تعالى
آيه مذكوره فرستاد پس از روي مبارك امير المومنين بدست حق يار
گرفته بيرون آمد و بر منبر صعود نمود بعد از اداي توحيد باري تعالى
رو بسوي اصحاب مستطاب كرده گفت الست اولى بالمومنين من
انفسكم يعني آيا نيستم من بهتر براي مومنان از نفسهاي شما گفتند بلى يا رسول
رب العالمين تو بهتري بعد از آن آنگاه بزبان معجز نشان
فرمود من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله يعني هر كرا
من مولى و خداوند باشم پس علي مولا و خداوند او است بار خدايا
دوست دار هر كه علي را دوست دار و دشمن دار كسي را كه دشمن دارد علي را و ياري كن
كسي را كه ياري كند علي را و فرو گذار كسي را كه فرو گذارد علي را
گويد بحكم آيه كريمه و حديث شريف ولايت امير المومنين بر كل صحابه و ساير

اهل اسلام فرض شد   روا زبرای سر زمین خویش بادی بیار
ز خاک پای جوانمرد وال من والاه   ز دل عداوت او دور دار تا نجوری
ز تیغ نقطه نبی فرق دشمن عادا ه   و نیز در مناقب ابن مردویه از ابن
هارون عبدی منقول است که گفت رای وجهها دمن مایل برای خوارج
بود تا بهنگام که از ابوسعید خدری شنیدم که گفت بهات بهات
مردمان مامور شدند به شش فرض به پنج عمل نمودند و ترک یکی
از جهالت کرده براه ضلالت افتادند مردی پرسید که آن پنج
فرض اند است گفت کلمه طیبه و صلواة و زکوة و حج و صوم شهر رمضان
گفت کدام است آن یکی که ترک کرده اند گفت ولایت علی بن ابی طالب
آمرز گفت بدرستی که مردمان کافر شده باشند که ولایت
مرتضی علی بجا نیاورده اند ابوسعید رضی الله عنه گفت هر اینه کافر
باشند   سرمایه زندگانیم حب علیست هر آینه شاد مانیم
حب علیست   حاجی سوی کعبه رفت و من سوی نجف   چون کعبه و قبله ام
حب علیست   پروانه انوار جمال علی ام دیوانه اسرار کمال
علی ام   از جمله جهانیان بریده گشتم والله که طالب وصال علی ام

قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام
دینا یعنی امروز تمام گردانیدم دین شما برای شما و تمام کردم نعمت
خود را و راضی شدم مر شما را بدین اسلام هم در مناقب ابن مردویه
از ابوسعید خدری مرویست که فرود آمد این آیه کریمه بروز غدیر
خم در زمانی که سید المرسلین دست امیرالمومنین گرفته بر دست زمان
نزول گفت الله اکبر با کمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار
برسالت من و ولایت علی   آنکس که مصطفی نخستین یار است آنکس که
دلش خزینه اسرار است   آنکس که بجمع مومنان سردار است سلطان
دو کونین حیدر کرار است   یکتایی و پاکی بخدا می زیبد سلطان عالم
بتمامی زیبد محبوبی او بمصطفی می زیبد   شاهی جهان بمرتضی می زیبد
قوله تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله
والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لایستوون عند الله واحدی در اسباب
نزول آورده که امیرالمومنین علی و عباس و طلحه بن شیبه افتخار کردند
عباس گفت من صاحب سقایه ام یعنی آب دادن بحاجیان تعلق بمن
دارد طلحه گفت من مجاور خانه کعبه ام و مفتاح خانه بدست من است

المؤمنین گفت شنیده‌ام که چه میگویید بدرستی که من پیش از شما همه با رسول
نماز گزارده‌ام و منم صاحب جهاد آنگاه حق سبحانه آیه مسطوره
فرستاد و تفسیر آیه مذکوره چنین است که آیا گردانید آب دادن حاجیان
و عمارت کردن مسجد حرام را چون کسی که ایمان آورده بخدا و روز
آخرت و در راه خدا جهاد کرده این صفت نزد خدای تعالی برابر
نمیشود و بعد از ان جهة ازدیاد بیان فرمود الذین آمنوا و هاجروا
وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک
هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم
مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم یعنی آنانکه ایمان
آورده‌اند و مهاجرت و جهاد کرده‌اند و در راه خدای عز و جل بمالها
و نفسهای خود درجه ایشان عظیم‌تر است از دیگران نزد رحمن و ایشان
فایز و رستگارند مژده و بشارت میدهد پروردگار ایشان برحمتی از
حضرت خود و برضوان و خشنودی و بجنات و لذات که ایشان را در آنجا
نعیم مقیم است حال آنکه ایشان در آن جنات همیشه باشند بدرستی که نزد
الله تعالی اجر ده بزرگ حاصلست احدی بعد از بیان اراده آیات مذکوره

گفت الله سبحانه مرتضی علی را در دعوی خود صادق کرد
و برای او بایمان و مهاجرت گواهی داد و مر او را تزکیه
نمود و بستود و منزلتش رفیع و بلند گردانید بسبب آنچه در شان
او فرود آورد و رتبه اش بجای رسانید که بعد از نبی هیچکس
برتبه او نرسد قوله تعالی انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی
قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی رب العزت با ابرهیم خطاب میکند
و بر سبیل اصطفی و امتنان میفرماید بدرستی که من ترا امام
و سابق خلایق گردانیدم ابرهیم علیه السلام از حضرت بیچون
مسالت نمود که ذریه و فرزندان مرا هم چنین گردان حق تعالی
عهد و پیمان من که امامت و خلافت است نمیرسد بان فرزندان تو
که بت پرست باشند حمیدی از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
روایت کند که سید المرسلین در شان نزول این آیه فرمود که
دعوت و مسالت ابرهیم که در حق ذریه کرد منتهی شد و با ما منتهی شد
که هرگز پیش بت سجده نیاورده‌ند بنابرین حق سبحانه مرا پیغمبر مرسل کرد
و علی را وصی من قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا

مع الصادقین یعنی ای آنکه ایمان آورده اید در راه خدای
تعالی پرهیزکار شوید و همراه راستگویان باشید ابن مردویه و اخطب
خطبا خوارزم در مناقب خود بروایت ابن عباس رضی الله
عنهما می آرند که گفت کونوا مع علی و اصحابه یعنی باشید با میر
اصحاب او که بحکم حدیث نبوی کنایت از صادقین امیر المومنین
و اصحاب عالیجناب اویند - سر حلقه اولیا علی ولی است محبوب
شاهنشه اصفیا علی ولی است محبوب محب و عین ذات احمد و الله
که بهر رهنما علی ولی است قوله تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی
ای محمد خبر بیم کننده نیستی در هر قومی را هادی و راه نمائی هست محدث
حنبلی در مسند و شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب خود
از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کنند روایت حنبلی انست که چون
آیه مذکوره نازل شد آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم دست بر سینه
خود نهاده فرمود منذر و بیم دهنده منم و بدست دیگر بسوی دوش مرتضی علی
اشارت کرد و گفت تو یی یا علی هادی و رهنمای خلق و بعد از من بسبب تو
خلق راه یابند و روایت فردوس الاخبار انست که چون آیه مذکور

نازل شد رسول فرمود منم منذر و تو یا علی هادی و بواسطه تو ای علی
هدایت یابند اهل هدایت نه بواسطه غیر تو و روایت ابن مردویه
انست که آنسرور انما انت منذر خواند و بدست خود اشارت بسینه
خود کرد و لکل قوم هاد خواند و اشارت بامیر کرد گفت راه
یافتگان بعد از من بسبب تو راه یابند اگر تمام جهان دشمنست
نیست غمی که دوستی ز ره صدق با خدا دارم اگرچه موی بموی عاصی
عاصی و گنه کارم ولی چه غم که شفیع چو مصطفی دارم هر آنکه هست
نیست حاجتی کشفی که رهنمای ره حق چو مرتضی دارم قوله تعالی
و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی در صواعق محرقه از
امام جعفر صادق علیه السلام و ثابت بنانی مرویست که مراد از ثم اهتدی
پیروی اهل بیت است و در مسند احمد ابن حنبل و کتاب شفا و دستور
الحقایق و هدایت السعدا از امیر المومنین مرویست که گفت بدرستی که
آنسرور گرفت دست حسنین را و فرمود من احبنی و احب هذین و
اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم القیامه یعنی کسی که دوست دارد
مرا و این هر دو را و پدر و مادر اینها را باشد با من در درجه من

روز قیامت و بعضی برآنند که مراد از کان معیت در جنت
معیت قرب و شهود است و بعضی معیت مکان و منزل تا قرب
و شهود گفته اند بحکم من احب قوما فهو منهم قوله تعالی انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا هم در صواعق
محرقه می آرد که جمهور مفسرین برآنند که آیه مذکوره در شان علی
مرتضی و سیدة النساء و حسنین نازل شده و از ام سلمه رضی الله
عنها مرویست که بعد از نزول آیه مسطوره آنسرور صلی الله علیه و آله
و سلم چادر خود بر ایشان کشیده گفت اللهم هولاء اهل بیتی و خاصتی
اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی بار خدایا اینها اهل بیت و خاصه منند
دور گردان از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی و روایت
فرموده الا من اذی قرابتی فقد اذانی فقد اذی الله یعنی دانا باشند
هر که ایذا کند اهل بیت مرا پس بتحقیق ایذا کرده باشد مرا و هر که ایذا
کرده است مرا پس بتحقیق ایذا کرده است خدا را و بروایت دیگر فرموده والذی
نفسی بیده لا یومن عبد لی حتی یحبنی و لا یحبنی حتی یحب ذوی قرابتی فانهم قسیمی
جان من بید قدرت اوست که ایمان نیاورد بنده من تا دوست ندارد

مرا و دوست ندارد اهل بیت مرا و در صحیح مسلم و مصابیح و مشکوة
از ام المومنین عایشه رضی الله عنها و در تفسیر ثعلبی و فصل الخطاب از
ابن عباس و مقاتل مرویست که بعد از نزول آیه انما یرید الله آنسرور
چادری از موی سیاه بر خود داشت که امیرالمومنین علی و فاطمه
و حسنین آمدند ایشان را در زیر آن چادر نشانده آیه مذکوره قرا
نمود قوله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم
نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین در تفسیر بیضاوی و در صحیح مسلم و
مصابیح و مشکوة از سعد وقاص مرویست که گفت چون آیه مسطوره
نازل شد سید انبیا مرتضی علی و فاطمه و حسنین را طلبید گفت اللهم
اهل بیتی و در صواعق محرقه و کشاف زمخشری مسطور است که نیست
دلیل قوی تر ازین بر فضیلت آل عبا و مراد از آل عبا مرتضی علی و فاطمه
و حسنین اند زیرا که رسول بعد از نزول آیه آهنگ مباهله در یک پهلو
امام حسن در پهلوی دیگر امام حسین و پیش رو مرتضی علی و پس پشت فاطمه را
جا داد و پس ازین ثابت شد که حق سبحانه و تعالی مرتضی علی را نفس پیغمبر

و اولاد و ذریه او را با بابا و نسا را انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
یاد فرمود   قوله تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستی که الله تعالی و ملائکه صلوات می‌فرستند
بر نبی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید صلوة و سلام فرستید بر نبی
هم در صواعق محرقه از کعب مرویست که بعد از نزول آیه مذکوره صحابه
گفتند یا رسول الله تعلیم کن ما را که چگونه صلوة و سلام فرستیم بر تو
فرمود بگوئید اللهم صلی علی محمد و آل محمد و در روایت حاکم اینکه پرسیدند
از رسول چگونه صلوة فرستیم بر تو و اهل بیت تو فرمود بگوئید اللهم
صل علی محمد و آل محمد راوی گوید پس این سوال و جواب سوال بموجب نص
قطعی دلیل ظاهر است بر آنکه امر بصلوة بر اهل بیت و بقیه آل مراد
منقول است که یکی از صحابه و علی آل محمد گفت آنحضرت فرمود من فارق
بینی و بین آلی لعلی فلیس من امتی   قوله تعالی سلام علی آل یاسین هم در صواعق
محرقه مسطور است که بتحقیق نقل کرده اند جماعه مفسرین از ابن عباس که
مراد از آیه مذکوره سلام بر آل محمد است و بعضی بر آنند که مراد الیاس
پیغمبر است که الیاسین هم آمده است چنانچه میکال و میکائیل اما قول اول

اصح است   قوله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم یعنی نکرده است
الله تعالی عذاب ایشانرا که تو در انها باشی هم در صواعق
محرقه می آرد که مراد از انت فیهم اهل بیت اند و اهل بیت امانند
اهل زمین را چنانچه آنحضرت فرموده النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی
امان لامتی یعنی چنانچه اهل سما بوجود نجوم قائم اند همچنان اهل زمین
بوجود اهل بیت من علیهم السلام و التحیه است   قوله تعالی
ولسوف یعطیک ربک فترضی یعنی حق سبحانه و تعالی بحبیب خود عطا و
احسان میکند و میفرماید که عطا خواهد کرد هر آینه ترا ای محمد روزی
تو انقدر که راضی شوی هم در صواعق محرقه مسطور است که قرطبی از
ابن عباس روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله وسلم وعده
کرده بمن پروردگار من انکه هر کس اقرار بتوحید خدای عز و جل و بر
من و بولایت علی و فاطمه و حسن و حسین که ایشان اهل بیت منند
هر آینه او را عذاب کرده نشود در روز قیامت   قوله تعالی ان
الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدرستی
که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند زود باشد که حضرت ذو المنن

خلق کند برای ایشان محبتی در مناقب خطیب از ابن عباس رضی الله
عنهما مرویست که این آیه در شان امیر المومنین نازل شده که رب
العالمین برای او در دلهای مومنان محبت و مودت آفرید
و ابن مردویه در مناقب خود از براء بن عازب آورده که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم با امیر گفت یا علی اللهم اجعل لی عهدا
و اجعل لی عندک ودا و اجعل فی صدور المومنین مودة فنزلت هذه
الآیه یعنی ای علی بگو بار خدایا بگردان برای من عهد و محبت نزد خود
و بیافرین برای من در سینهای مومنان مودتی پس نازل شد این آیه
قوله تعالی و قفوهم انهم مسئولون یعنی در قیامت فرمان آید که خلایق
را ایستاده کنند بدرستی که پرسیده خواهد شد در مناقب ابن مردویه از
ابن عباس و در مسند احمد بن حنبل از ابو سعید خدری منقولست که از ایشان پرسیده
خواهد شد دوستی علی ابن ابی طالب و در فردوس الاخبار از ابن عباس
و ابو سعید خدری مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
معنی قول حق تعالی انهم مسئولون عن الاقرار بولایه علی ابن ابی طالب سوال
کرده شوند از اقرار کردن بولایت علی ابن ابی طالب مولف گوید در معنی

از کتب احادیث بنظر در آمده که جمیع انبیا در لیلة المعراج بصاحب
قاب قوسین و سید الثقلین گفتند ما همه مبعوث شده ایم بر شهادت
لا اله الا الله و اقرار کردن به نبوت تو و ولایت علی ابن ابی طالب
قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم
خیر البریه در مناقب ابن مردویه و خطیب خوارزم از یزید بن شراحیل انصاری
که کاتب امیر المومنین بود مرویست که شنیدم از مرتضی علی که میگفت حدیث کرد
با من پیغمبر در حالتی که او را تکیه داده بودم بر سینه خود یا علی آیا نشنیده
یا اخی ام قول خدای تعالی را که فرموده بدرستی که آنانکه ایمان آوردند
و عمل صالح کردند آن گروه بهترین مخلوقات اند آن تو و شیعیان تو اند
و وعده گاه من و شما حوض کوثر است و بخوانی که امتها بجهة حساب جمع شده
در آیند خوانده میشوید و حال آنکه پیشانی و دستها و پاهای شما نورانی
باشد و خطیب خوارزم روایت دیگر از جابر بن عبد الله انصاری آورده که
گفت نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جمیع صحابه بودیم که امیر المومنین
علی آمد فرموده بدرستی که برادر من بسوی شما آمد بعد از آن دست بر کعبه زده
گفت بحق آنکه جان من بید قدرت اوست که این و شیعیان این رستگارند

در روز قیامت و تحقیق شماست در ایمان آوردن بخدا و بهترین شما
در وفا کردن بعهد و پیمان خدا و بهترین شما در قیام نمودن بفرمان
خدا و عادل ترین شما در حق رعیت و بیناترین شما نزد حق از روی مرتبه
و مرتبه جابر گوید بعد از نزول آیه مذکوره هرگاه مرتضی علی آمدی
اصحاب رسول گفتندی جاء خیر البریه یعنی آمد بهترین مخلوقات که
برسد کسی که علی را نظیر هست با او بگوی کاب بیوی کتابت
در روز که با بحر از جنتم انبیا کسی را مقام و منزلت بود تر است قوله
تعالی ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
یعنی بدرستی که پرهیزکاران در جنات و جوی روانند در نشیمن صدق
در نزد پادشاه بسیار قادر است در مناقب ابن مردویه از جابر انصاری مرویست
که نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب روزی از جنت گذر بود
فرمود بدرستی که اول اهل جنت از روی دخول علی بن ابی طالب است
ابو دجانه انصاری گفت یا رسول الله تو با خبر دادی که جنت بر انبیا
حرام است تا آنکه من بجنت بگذرم فرمود بلی اما ندانستی که خدای تعالی
عز و جل را لوائی هست از نور و عمودی از یاقوت که بر آن نوشته اسم

لا اله الا الله محمد رسول الله و آل محمد خیر البریه و صاحب اللواء
امام القیامه علی بن ابی طالب جابر گوید چون نبی ولی را بدین منقبت
شاد کرد مرتضی علی گفت ستایش مر خدای را که مرا بالنبی تو مارا
مشرف گردانید آنگاه فرمود و بشارت داد ترا یا اخی هیچ بنده
محبت تو لبیت نکند و مکند مودت تو مستحق نشود مگر حق سبحانه تعالی
او را همراه برانگیزد روز قیامت آنگاه این آیه خواند فی مقعد صدق
ملیک مقتدر در مناقب خطیب هم از جابر مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم مرتضی علی گفت هر کس ترا دوست دارد یقین
تو الا که حق عز و جل او را همراه ما در منزل آرام دهد بعد از آن
آیه فی مقعد ... تلاوت نمود تا چند خرابات محبت دشتاک و نهی و زرق
هوس بهر طرف بی نا نهی گردی بیا از ... ای سالکان راه
دوستی علی گزین تا برسی قوله تعالی و السابقون السابقون
اولئک المقربون فی جنات النعیم در مناقب خطیب است از ابن عباس
مرویست که معنی این آیه از رسول پرسیدم فرمود
جبرئیل بمن گفت آن علی است و محبان او که سابقان و پیش روانند بجنت

و مقربان نزد خدا چه گرامی که ایشان راست   قوله تعالی ان
الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون یعنی بتحقیق آنانکه
ایمان بقیامت نمی آرند از راه راست برکنارند محدث حنبلی گوید
از صراط محمد و آل محمد مراد است و ابن مردویه از امیر المؤمنین
روایت کند که گفت آنانکه بهره ندارند از ایمان برکنارند از
ولایت ما که صراط مستقیم عبارت از ولایت و محبت اهل بیت است
قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد
با امت خود اینکه من شما را از ظلمت و کفر برآورده بنور ایمان
مشرف ساختم اجر این نمیخواهم مگر دوستی اهل بیت در تفسیر مدارک است و در
فصل الخطاب و هدایت السعداء و کشف الغمه مسطور است که بعد از نزول
آیه مذکوره از خاتم انبیا علیه من الصلوات افضلها و اکملها سوال نمودند
که این جماعه کیستند که محبت و مودت ایشان بر خلایق واجب شده از برای
تأکید سه نوبت فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم التحیة و السلام
قوله تعالی قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی
بگو ای محمد بسنده است حق تعالی در گواه بودن من و شما و آنکس که نزد

اوست علم کتاب محدث حنبلی از ابن الحنفیه رضی الله عنه روایت
کند که گفت آنکسی که علم کتاب است آنکس علی است انا مدینة العلم و علی
بابها علی ابن ابی طالب است و ثعلبی در تفسیر خود از عبدالله بن سلام
که دانشمند قوم یهود بود و آخر بشرف اسلام مشرف شد روایت
کند که گفت من از رسول پرسیدم کیست آنکس که نزد اوست علم
کتاب است حضرت فرمود آنکس نیست بجز علی ترجمه منظومه از پیمبر سوال
کرد یکی که بگو نزد کیست علم کتاب در جواب از رسولش گفت
نیست آن جز علی بو تراب   قوله تعالی و النجم اذا هوی
ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حق
سبحانه سوگند یاد میکند بستاره زهره و میفرماید بحق آن ستاره که
فرو افتاد که صاحب شما گمراه نشده و از سر هوا و هوس نطق نمیکند
و نیست نطق او جز وحی ابن مغازلی مالکی روایت کند از ابن عباس که گفت
ما با جمعی از جوانان قریش در مکه معظمه نشسته بودیم و رسول صلی الله علیه
و سلم میان ما بود که ستاره فرو افتاد آنسرور فرمود که این ستاره
در منزل هر کس افتاد وصی من اوست الجماعه برخاستند دیدند که

در منزل فیض نازل امیر المؤمنین افتاده از فرط جهالت ناسزا در
گفتند تو بسبب محبت علی گمراه شده از آنجهت آیه کریمه
النجم اذا هوی نازل شد و در مناقب ابن مردویه از ناحیه عرب
مرویست که گفت چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم سد ابواب
که در مسجد بود امر کرد این معنی بر صحابه شاق نمود یکی گفت عباس را
ابوبکر و عمر و عثمان و غیره را بیرون کرد و بجای خود ابن عم خود را
آرام داد دیگری گفت در تعظیم و رفع منزلت او تقصیر نمیکند چون
آنحضرت دانست که این معنی بر صحابه دشوار آمد صلوة جامع خواند
چون جمیع صحابه جمع شدند بر زبر منبر بر آمده بعد از فراغ خطبه
بزبان معجز بیان فرمود ای مردمان نه من درها بسته ام و نه شما را
از مسجد بیرون کرده ام و نه علی را در جای خود آرام داده ام لکن
آیه والنجم اذا هوی برخواند یعنی هرچه نطق میکنم آنهمه از قبیل وحی است
نه از هوا و هوس قوله تعالی فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح المؤمنین
یعنی بدرستی که خدای تعالی ناصر پیغمبر است و جبرئیل و صالح مؤمنان هم در
مسند احمد حنبل از مجاهد و در تحفه و مشارق از عمرو عاص و در مناقب ابن مردویه

از ابن عباس و اسماء بنت عمیس مرویست که شنیدم از مصطفی صلی
الله علیه و آله و سلم که میفرمود صالح المؤمنین مرتضی علیست
قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین
ایدیهم و بایمانهم یعنی روزی که خوار نکند حق تعالی رسول خود را
و آنان را که ایمان آورده اند با او و نور ایشان روانه میشود در پیش
ایشان و دست راست ایشان محدث حنبلی آورده که نازل شد این
آیه در شان امیر و محبان او و ابن مردویه از ابن عباس روایت کند
که گفت اول کسی که از حلل و جامهای جنت کسوت یابد ابراهیم علیه السلام
بود از جهت دوستی او با خدای عز و جل آنگاه محمد صلی الله علیه و آله و سلم
جهت آنکه برگزیده خداست بعد از آن علی را آورده شود میان ایشان
بسوی جنت پس گفت مراد از والذین آمنوا جاء و بالصدق و نشان
ابن مردویه از مجاهد و محدث حنبلی از امام محمد باقر روایت کرده اند الذین
جاء و بالصدق محمد است و صدق به علی قوله تعالی یوم تشقق السماء
بالغمام و نزل الملائکة تنزیلا یعنی یاد کن روزی را که در آن روز بشکافد آسمان
بسبب ابر سفید که بالای هفتم طبقه است و غلظ آن برابر هفت سموات و اوکرانه

تر است از همه آسمانها و فاید روحها را امروز بقدرت کامله خود
نگاه میدارد روز قیامت او را بر آسمانها افکند و بهر آسمانی
که رسد آن آسمان را بشکافد در تفسیر حافظی و تفسیر علی ابن ابراهیم
از ابی عبد الله مرویست که گفت ان غمامی که آسمانها شکافد امیر
المومنین علیه السلام است زیرا که مظهر العجایب و مظهر الغرایب است چنانکه
در دنیا امور عجیبه و غریبه بظهور رسانید و در آخرت نیز رساند
قوله تعالی و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون یعنی
جماعه کسانیکه آفریدیم امتی و جماعتی هستند که خلق را براه حق راه می نمایند
و هدایت میکنند و بتوفیق حق از راه باطل عدول میجویند و بهم باری
حق طریق عدل می ورزند و در بحر المناقب و مناقب ابن مردویه
مسطور است که زادان رضی الله عنه روایت میکند از مرتضی علی که
گفت تفرق هذه الامة علی ثلاث و سبعین فرقة اثنان و سبعون
فی النار و واحدة فی الجنة و هم الذین قال الله تعالی و ممن خلقنا
امة یهدون بالحق و به یعدلون و هم انا و شیعتی یعنی این امت هفتاد و
سه فرقه میشوند هفتاد و دو در دوزخ میروند و یکی در جنت و آن

آن گروه که حق تعالی در شان ایشان آیه مسطوره میفرماید آنها شیعه منند
محبان من آنانکه از ازل ملتبس گشته آفتاب اوج منظور
گشته دوستی مصطفی را پیرایه از نقش زن را یانی زر زنجیره
مهر حیدر چشم دل بینا کند مهر حیدر قطره را دریا کند مهر حیدر
گر نباشد راهبر میرود هیچ زره ره در سقر مهر حیدر ره نما
ایمان من مهر حیدر زندگی جان من گشت از مهر علی زنده
و دم هست از مهر شه منور خفیه گوهر من آمد از مهر علی دارم
آن رتبتی زان ولی شد حیدر زر جان و دل شدم زان
نور و ذات حق بعمل شدم دست من دامان حیدر روز حشر
تا مرا یابی بر در بام روز حشر قوله تعالی و جنات من اعناب
و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان و و جنات ... و بندکه
از یک تخم و بن باشند در بحر المناقب از جابر بن عبد الله انصاری
مرویست که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که علی
ابن ابی طالب میفرمود الناس شجر شتی و انا و انت من شجرة
واحدة ثم قرأ هذه الایه یعنی مردمان از درختهای گوناگونند

و من و تو از تلک در جحیم بعد از آن این آیه مسطوره خواند
قوله تعالی ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات
تجری من تحتها الانهار یعنی بدرستی که الله تعالی داخل میکند
آنکسان را که ایمان آورده اند و عمل نیک کرده اند بجنتها
که روان میشوند تحت آنها جویها ابن مردویه از مجاهد رضی الله
عنه روایت کند که گفت آیه مسطوره در شان مرتضی علی و حمزه
و عبیده نازل شد در زمانی که با عتبه و شیبه مبارزت کردند
و در شان کفار خوار این آیه نازل شد قوله تعالی فالذین کفروا
قطعت لهم ثیاب من نار عذاب الحریق یعنی پس آنانکه کافر
شدند برای ایشان جامهای از آتش بریده شد تا عذاب ایشان
در آتش بیشتر باشد قوله تعالی فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون
یعنی حق سبحانه و تعالی با سید انبیا میفرماید اگر چه ترا بعالم [illegible]
ولیکن از ایشان یعنی از منافقان انتقام میستانیم در روضة
الاحباب از جابر بن عبدالله انصاری در مناقب ابن مردویه از
ابن عباس مرویست که این آیه در شان مرتضی علی نازل شده زیرا که

که رسول صلی الله علیه و آله و سلم نزد او و بعد از من از ناکثان
و ظالمان داد او می ستاند قوله تعالی و ارکعوا مع الراکعین
یعنی نماز گذارید و رکوع کنید همراه نماز گذاران و رکوع کنندگان
محدث حنبلی و ابن مردویه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که
گفت این آیه از برای خاصه شان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
علی مرتضی کرم الله وجهه نازل شد زیرا که ایشان اول با هم نماز و
رکوع کرده اند قوله تعالی فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون
علی الارائک ینظرون یعنی در روز قیامت آنانکه ایمان آورده اند
از مشاهده حال کافران می خندند و بر سریرهای آراسته نشسته
نظر میکنند خطیب خوارزمی در مناقب آورده که امیرالمؤمنین علی با تنی
چند از اصحاب عالیجناب خود بسوی رسول می آمد پس ابوجهل و ولید
بن مغیره و عاص بن وائل و چندی دیگر از مشرکان بر ایشان خندیدند
بنابرین حق سبحانه آیه مسطوره فرستاد ای [illegible] تسبیح [illegible]
وی سید از حضار سلف هر کس که نسبه کینه داشت باعث قتل ترا الحاح داد
یا حربه زده به بندگانت دوزخ بود و سر مقام [illegible] والسلام

تو بجائش لطف تو همیشه باد شامل — قوله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ
یبایعونک تحت الشجرة الی آخره یعنی تحقیق راضی شد الله تعالی
از مومنان در حالتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت حدیث اخوارزم
از جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که این آیه در شان اهل
حدیبیه نازل شده و در آن روز هزار و چهارصد نفر بودیم آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود امروز شمائید بهترین اهل زمین و ما همه بیعت
کردیم زیر شجره بر مرگ یعنی کشته شویم و از دشمن رو نگردانیم اما و الله
که احدی را اول در بین مردمان آیه امیرالمومنین علی بیعت نکرده چنانچه
فرموده اثابهم فتحا قریبا یعنی جزا داد با ایشان از فتح نزدیک که فتح
خیبر است و آن بدست امیر بود — قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله
و من اتبعک من المومنین یعنی ای پیغمبر بس است الله تعالی مر
اتباع تو کردند از مومنان در مظاهره و یاری کردن محدث حنبلی
گوید جمیع مفسران متفق اند بر این که مراد از من اتبعک علی بن ابی طالب است
قوله تعالی والذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون
والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم یعنی آنکسانی که ایمان بخدا و پیغمبر آن

آورده اند ایشانند صدیقان و شهداء و مر ایشان را مزد و نور حاصل
محدث حنبلی گوید آیه مسطوره در شان مرتضی علی نازل شد زیرا که
اول کسی که تصدیق رسالت پیغمبر نمود او بود و تمام عمر در سبیل الله
در جهاد کار راند و آخر بدرجه شهادت فایض گشت قوله تعالی
وکفی الله المومنین القتال و کان الله قویا عزیزا حافظ ابن مردویه
در مناقب خود از ابن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت ما این
آیه را در زمان با برکات رسول صلی الله علیه و آله وسلم قرائت چنین
می نمودیم وکفی الله المومنین القتال بعلی و کان الله قویا
عزیزا یعنی الله تعالی قوی و غالب است حکایت این قصه بتفصیل
سوره احزاب مذکور است مولف گوید حدیث ضربة علی یوم الخندق
خیر من عبادة الثقلین بعد از جنگ مرتضی علی با عمرو عبدود وارد شده
قوله تعالی واجعل لی لسان صدق فی الآخرین یعنی حق سبحانه
حکایت میکند از ابراهیم علیه السلام که گفت برای من لسان صادق
آخرین زمان پیدا فرما در مناقب ابن مردویه از امام محمد باقر علیه
السلام مرویست که لسان صدق علی ولی و ولایت او ابراهیم

معروض شد ابراهیم گفت بار خدایا علی را از ذریه من گردان
حق سبحانه ملتمس او را مبذول داشته خواهش او بفعل آورد قوله
تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و الرسول اذا دعاکم لما یحییکم
ای کسانیکه ایمان آورده اید اطاعت خدا و رسول خدا کنید هرگاه
که خواند شما را بچیزی که زنده کند شما را در مناقب ابن مردویه هم از
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از دعاکم لما یحییکم ولایت
علی ابن ابی طالب است یعنی بخواند شما را بولایت علی ولی قوله
تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا و رسول
او را و اطاعت کنید اولی الامر را در مناقب ابن مردویه از امام
جعفر صادق علیه السلام منقولست که امیر المومنین علی اولی الامر است
باصالت و سایر حکام بتبعیت و در تفسیر فخر رازی می آرد که مفسرین در
اولی الامر دو قول ایراد نموده اند فرقه گویند مراد امراء اند و ز
مره گفته اند علما اما از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که مراد
ائمه اثنا عشرند که حق تعالی اطاعت ایشان را قرین طاعت خود

و رسول داشته زیرا که جایز نیست که حق سبحانه واجب گرداند طاعت
احدی را علی الاطلاق تا ثابت نشود عصمت او و آنکه ظاهر او مثل
باطن اوست و ایمن بود از غلط و سهو و این صفات حاصل نیست در امراء و
و علما پس متعین ائمه هدی باشند و در کشف الغمه از جابر بن عبدالله
انصاری مرویست که چون آیه مذکوره نازل شد گفتم یا رسول الله
ما خدا و رسول را میدانیم پس اولی الامر چه کسانند که حق تعالی
اطاعت ایشان را قرین کرده بطاعت خود و رسول خود پس
فرمود خلفای منند بعد از من اول ایشان علیست و بعد از وی حسن
و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی که معروفست در تورات بباقر
و زود باشد که دریابی او را ای جابر هرگاه ببینی سلام من
برسان دیگر جعفر دیگر موسی بن جعفر و دیگر علی بن موسی و دیگر محمد
ابن علی و دیگر علی ابن محمد دیگر حسن بن علی دیگر هم نام و کنیت
من حجة الله فی الارض محمد بن الحسن که فتح کند حق سبحانه بر دست
او مشارق و مغارب ارض را و او غایب شود از شیعه و اولیای
خود جابر گوید من گفتم یا رسول الله آیا باشد شیعه او را انتفاع

از و در غیبت او فرمود یعنی آنکه مرا براستی بخلق فرستاد که ایشانرا
مستغنی گردانند بنور او و منتفع شوند بولایت او در غیبت او ای جابر
این راز از مکنون سر الهی است و مخزون علم نامتناهی او
باید که مخفی داری از نامحرمان پس این دلالات و روایات موید
این معنی است که مراد از اولی الامر ائمه هدی اند که امامت و عصمت
ایشان ثابت است و جمع متفقست بر علویت و عدالت ایشان
قوله تعالی فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک
ان یقولوا لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر والله
علی کل شئ وکیل یعنی مگر تو ترک کننده بعض امور وحی را و
و آن بسبب گفتن منافقان که چرا از آسمان گنجی فرو فرستاده
نشد بر محمد و یا خود فرشته همراه از آسمان نیامد تو ای محمد
بجز ترساننده نیستی و خداست بر هر شی کارفرما در تفسیر علی
بن ابراهیم و ثعلبی و ابن طیب و فخر رازی و مناقب ابن مردویه علیهم
الرحمه از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مصطفی با مرتضی
گفت ای برادر بدرستی که من از خدا عز و جل درخواستم که میان من

و تو موالاة باشد و محبت اندازد خواهش من بقبول آمد و سؤال نمودم
که میان من و تو مواخات کند آن سؤال بر سید قبول شد و التماس کردم
که ترا وصی من کند چنان کرد پس مردی از منافقان بود در غیبت گفت
و الله یک صاع از خرما که در مشک کهنه باشد بهتر است از آنچه محمد از
پروردگار خود سؤال نمود چرا درخواست نکرد فرشته از حق تعالی
که معاونت و معاضدت او کند بر دشمن یا گنجی که بدان استعانت
نماید بر فقر و فاقه و شدت احتیاج بنا بر این حق سبحانه این آیه منظور
فرستاد قوله تعالی و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون
یعنی چون عیسی ابن مریم را ضرب المثل کردیم و دیدیم که قوم تو ای محمد
از آن ضرب المثل اعراض میکنند از امیر المؤمنین مرویست که آنسرور
صلی الله علیه و سلم با من گفت بدرستی که در تو ای علی مثلی است
از عیسی علیه السلام چه عیسی را قومی دوست داشتند در محبت او بجائی شدند
یعنی ابن الله گفتند و قومی دشمن داشتند در دشمنی او بجائی شدند
پس منافقان در غیبت گفتند رسول راضی نشد برای علی بر سبیل مثال و
داستانی بغیر از عیسی لاجرم این آیه کریمه نازل شد قوله تعالی و

ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین یعنی بیرون کشیدیم آنچه
در سینهای اهل جنت بود از کینه و صفات ذمیمه در اینحال برادرانند
که بر سریرها نشسته رو باروی یکدیگر دارند از ابو هریره مرویست
که مرتضی علی گفت ای رسول خدا کدام یکیست دوستر نزد تو من یا فاطمه
آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم فرمود فاطمه نزد من دوستر است از تو و تو
عزیزتری از وی یا اخی می بینم ترا بر حوض کوثر ایستاده مردم تشنگی را از
حوالی حوض دور میکنی بدرستی که بر آن حوض ابریقهاست بعدد
ستارهای آسمان و تو و فاطمه و حسن و حسین و جعفر و عقیل در جنت
باشید بر سریرها نشسته روی باروی یکدیگر و تو همراه من باشی
محبان تو نیز همچنین در جنت باشند بعد از آن آیه کریمه اخوانا علی سرر
متقابلین قرات نموده گفت نظر نمیکند هیچ یک از ایشان در قفای
صاحب خود یعنی همه در شاهد جمال کمال حق مستغرق خواهند بود
قوله تعالی طوبی لهم و حسن مآب محمد سیرین گفت طوبی درختیست در جنت
و اصل و بیخ آن در خانه علی ابن ابی طالب در جنت هیچ خانه نیست که
شاخی از شاخهای آن درخت در وی نباشد قوله تعالی و نادی اصحاب

الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم یعنی ندا میکنند اصحاب اعراف مردمانی
که ایشانرا بسیما و نشان می شناسند و اعراف کوهیست مشرف بر جنت
از امیر المومنین مرویست ما ئیم اصحاب اعراف هر کرا بشناسیم داخل کنیم
در جنت قوله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا
یعنی بعد از آن بمیراث دادیم کتاب را بکسانیکه برگزیدیم از بندگان
خود امیر المومنین فرمود نحن اولئک یعنی مائیم آنها و منست قوله
تعالی حسبنا الله نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل از ابی
رافع مرویست که این آیه کریمه در شان امیر المومنین علی نازل
شده زیرا که رسول صلی الله علیه و آله وسلم امیر را با چند نفر
بطلب ابوسفیان فرستاد اعرابی از بنی خزاعه ایشانرا دیده گفت
بدرستی که قوم ابوسفیان و اتباع او اسباب جنگ از بهر شما
جمع کرده اند امیر گفت حسبنا الله نعم الوکیل قوله تعالی ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون یعنی بدرستی که کسانیکه
سابقه نیکو بهر ایشان خاصست ایشانرا از ما آنگروه از جهنم دور کرده شده اند
از نعمان ابن بشیر مرویست که آیه مسطوره در شان مرتضی علی کرم الله وجهه

نازل شده زیرا که امیر سی این آیه تلاوت کرده گفت من اولیا
السلام که سابقهٔ حسنی ایشان را حاصلست چون اقامهٔ صلاة گفتند
نماز برخواست و میخواند الا یسمعون حسیسها یعنی نشنوند بانگ آتش را
سابقهٔ حسنی حاصلست   قوله تعالی فاذن موذن ان لعنة الله
علی الظالمین الذین اتخذوا دینهم لهوا ولعبا یعنی آگاه گردانید آگاه کننده
میان مردمان که تحقیق لعنت خدا باد بر کافرانی که دین خود بلهو و لعب
فراگرفته اند امام محمد باقر علیه السلام مرویست که این آگاه کننده
امیر المومنین علیست   قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی
هرکه روز قیامت با حسنه و نیکوئی آمد او را ده چندان ثواب و جزا
خواهد بود مرتضی علی فرمود الحسنة حبنا والسیئة بغضنا یعنی نیکوئی
محبت ماست و بدی دشمنی ما شیخ ابابکر طایبادی گوید که رباعیه
گر بود منزل تو ور زر و زرم گر سرشته باشد گل تو گر مهر علی نباشد
اندر دل تو مسکین تو و سعیهای بیحاصل تو   قوله تعالی من جاء با
لحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت
وجوههم فی النار یعنی هرکه در قیامت به نیکوئی آمد پس او را بهتر از آن

ثواب بود از آنکه به بهشت موصوف اند و از ترس آن روز ایمن اند
و هرکه به بدی آمد در دوزخ بروی در اندازند امیر المومنین علی کرم الله
وجهه فرمود الحسنة حبنا اهل البیت والسیئة بغضنا من جاء بها اکبه الله
علی وجهه فی النار یعنی حسنه محبت ماست که اهل بیت رسولیم و سیئه بغض ما
هرکه با این آید حق سبحانه او را در آتش بروی در افکند   بهشت از بهر
دوستان علی   جنت و خلد و شربت کوثر   گر نبودی ز بهر اعدایش
نافریدی خدای نار و سقر   دوستی علیست آن حسنات که بود از
سیئات ضرر   دشمنی علیست سیئه که به هر خیرها باشد شر
قوله تعالی والذین یوذون المومنین والمومنات بغیر ما اکتسبوا
مقاتل بن سلیمان گفت این آیه در شان امیر المومنین نازل
شده زیرا که نفری چند از اهل نفاق اتفاق نموده ایذای او
میکردند و بروی دروغ می بستند   قوله تعالی و یشاقق الرسول من
بعد ما تبین له الهدی یعنی مخالفت رسول کرد بعد از آنکه ظاهر شد او را
راه هدایت از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که شاقوا الرسول
فی امر علی یعنی مخالفت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم نمودند

مرتضی علی کرم الله وجهه   قوله تعالی و اذان من الله و رسوله
الی الناس یوم الحج الاکبر یعنی اعلام و آگاه کردن حاصل شد
از خدای تعالی و رسول او بسوی مردمان روز حج اکبر که خدا و
رسول بری و بیزار است از مشرکان ابن مردویه در مناقب آورده
جمهور مفسرین متفق اند که این آگاه کردن اشارت است بآنکه
امیر المومنین علی آن چهل آیه که خواند از سوره برائت و این واقع
چنان که مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم سوره مذکوره را اول با ابوبکر
رضی الله عنه داده بسوی مکه معظمه فرستاد که بر کافران بخواند
سه روز مرتضی علی را شتر خود داده روانه کرد تا سوره مذکوره از ابو
بکر گرفته بر کفار بخواند و فرمود مامور شده ام برسانیدن این سوره
که من باشم یا کسی که از من باشد   قوله تعالی و لتعرفنهم فی
لحن القول ابو سعید خدری گوید لتعرفنهم فی لحن القول ببغض علی بن ابی طالب
یعنی می شناسی منافقان را در کجی قول و بازی گفتار ایشان بسبب حسد
که با مرتضی علی دارند   قوله تعالی احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
آمنا و هم لا یفتنون یعنی آیا مردمان پنداشتند که متروک و معاف خواهند شد

که گویند ایمان آوردیم و ایشان آزموده نشوند از امیر المومنین علی
کرم الله وجهه مرویست که من از رسول پرسیدم که بچه چیز آزموده
خواهند شد فرمود بسبب تعلق با ثابت تو   قوله تعالی و اولوا
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المومنین و المهاجرین
یعنی اولوا الارحام و خویشان نزدیک که مومن باشند و مهاجر
همدیگر را احق و اولی اند در کتاب الله اتفاق مفسران آنست که آیه در
شان امیر المومنین علی نازل شده زیرا که مومن و مهاجر و خویش
نزدیک رسول صلی الله علیه و آله وسلم او بود   ای آنکه
مبعوث بدانی مدح حیدر بگوی از دل و جان آن نسل انبیا
سرای فضول آن علم دار و علمدار رسول هم نبی را وصی هم
چشم میر از مبارک شان   مرتضی اگر ده بر زانش هم ره جان
مصطفی جانش هر دو یک قبله دخترشان دو هر دو یک روح
کالبدشان دو دو رونده جوخته ولر دو دو برادر چو
موسی و هارون نایب مصطفی بروز غدیر کرده بر شرع خود
مر او را امیر ای خوارج الرد شکست کفر و دین

ثور جهل نکبت   قوله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر
الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات از عبدالله عباس رضی الله
عنهما مرویست که گفت مراد از ان الانسان لفی خسر ابوجهل
لعین است و از الا الذین آمنوا امیرالمؤمنین علی و سلمان   قوله
تعالی وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر یعنی وصیت کردند با یکدیگر
حق را و توصیت نمودند با هم صبر را هم از ابن عباس مرویست که گفت
بدرستی که این آیه درشان امیرالمؤمنین علی نازل شده   قوله
تعالی واما من اوتی کتابه بیمینه   قوله تعالی ویؤت کل ذی فضل
فضله   قوله تعالی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی قوله افمن
یعلم انما انزل الیک من ربک الحق قوله تعالی والسابقون الاولون
قوله تعالی وبشر المحسنین الذین الی قوله تعالی ومما رزقناهم ینفقون
از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آیات مسطوره در شان
امیرالمؤمنین کرم الله وجهه نازل شده مولف گوید از آیه کریمه فلعلک
تارک بعض ما یوحی جمیع آیات را تا اینجا از مناقب طراز المحدثین
حافظ احمد بن موسی بن مردویه نقل کرده شد   قوله تعالی ام

حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات
سواء محیاهم ومماتهم ساء ما یحکمون یعنی آیا پنداشتند آنهائی که
سیئات و بدیها ساختند آنکه بگردانیم ایشان را همچو آنانکه ایمان
آوردند و عمل نیک کردند برابر در حیات و ممات چه بد بود داوری
ایشان خطیب خوارزم در مناقب می آرد که این آیه کریمه نازل شد
درشان امیرالمؤمنین علی و حمزه و عبیده بن الحارث در غزای بدر
چون مبادرت کردند جهة قتال عتبه و شیبه و ولید بن عتبه
قوله تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من
قضی نحبه ومنهم من ینتظر یعنی از جمله مومنان مردانند که راست
گفتند و بجای آوردند آن عهد و پیمان را که با حق تعالی بسته بودند
بعضی شهید شدند و بعضی از ایشان منتظرانند هم در مناقب خطیب
مسطور است که این آیه درشان امیرالمؤمنین علی و حمزه و عبیده
نازل شد و مراد از منهم من قضی نحبه عبیده و حمزه اند رضی الله عنهما
که عهد کرده بودند در هیچ غزا پشت نکنند بدشمن و همچنین در هر غزا
مبادرت کردند تا شهید شدند و مراد از ومنهم من ینتظر علی ابن ابی طالب

قوله تعالی یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون
الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا
الی آخره یعنی وفا می نمایند بنذری که در طاعت کنند و می ترسند از
روزی که هست محنت و شدت او فاش در آنجا و میدهند بدوستی
خدای عز و جل طعام با وجودی که خود محتاج اند بدان طعام و ایثار می کنند
درویش بیمایه را و خورد سال بی پدر را و اسیران مطعمان بلسان مقال
یا بزبان حال میگویند جز این نیست که میخورانیم این طعام را برای طلب لقای
باری تعالی و نمیخواهیم از شما پاداشی و مکافاتی و نه سپاسی بحر
المواج و حافظی و حسینی مسطور است که در سبب نزول آیات شریفه
هل اتی جمهور مفسرین متفق اند که روزی سید المرسلین بخانه امیر المؤمنین
آمد و امامین علیهما السلام را بیمار دید مرتضی علی و سیدة النساء را گفت
نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر کردند که سه روز
روزه گیرند چون حق سبحانه سبطین را بخشید ایشان روزه گرفتند
و مقداری جو قرض حسنه گرفته آرد کردند و نان پخته تا در شام خواستند
افطار کنند مسکینی بدر خانه آمده گفت یا اهل البیت انا مسکین یعنی

مرا طعام دهید که حق سبحانه شما را و لب لقای خود روزی گرداند
امیر المؤمنین نصیب خود بدان مسکین داد و سایر اهل بیت نیز موافقت نمودند
با آب خالص روزه گشودند و آن شب بطاعت گذرانیدند دیگر روز روزه
گرفتند تا وقت افطار یتیمی بدر خانه آمده سوال کرد طعامی که بود ایثار
نمودند شب سیوم نیز اسیری بهر وقت ایشان رسید آنچه از طعام بود باو
دادند و باب افطار کرده شب بطاعت الهی بسر بردند بعد از آن سوره
هل اتی نازل شد و چندی از اکابر سلف نیز از این معنی خبر میدهند شاه قاسم
انوار گوید الا ای شهنشاه ملک کبیر بحق تولی مؤمنان را امیر
بنص کلام و حدیث پیمبر ولی و وصی خدا و نبی را ترا می توان خواند
انسان کامل که هستی بمعنی بصیر چو کردی ادا صوم یوفون بالنذر
شدی ایمن از شر مستطیر بود یطعمون الطعام اگر دادی بمسکین دگر
یتیما اسیرا زانا نخاف از خدا گشتی ایمن ز یوما عبوسا قمطریرا
شیخ عطار گوید بمسکین نان از بهر خدا داد خداوند جهانش هل اتی
داد پیر هرات شیخ عبد الله انصاری گوید آن شنیدی که حیدر
کرار کافران کشت و قلعه ها گشاد تا نداد او سه قرص نان جون

هفده آیه خدا آتش بفرستاد مولانا جامی گوید نوح را عبدا شکور
گفت در ابرار ولی سعیکم مشکورا آمد مر ترا در هل اتی با ملایک مر ترا اندر ثنا
یاد کرد ناز در انا نخافت حمد میگوید خدا امیر هاشمی گوید گرچه سه شب قوت
خود را میر داد بمسکین و یتیم و اسیر لاجرم آمد نعیم عطا در خور او مائده
هل اتی سلمان گوید ای برابر کرده ایزد با جلیات در وفا آیه یوفون
بالنذر است بر قولم گوا بوده با ایوب هم در که صبر و شکیبائی شه
جبرئیل همره در ره خوف دریا نوح را در شکر که عبدا شکورا گفت
از برایت سعیکم مشکورا اندر هل اتی کمال گوید دریای علم و مطلع [illegible]
یقین خورشید هل اتی و مه برج لافتی قوله تعالی محمد رسول الله و
الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا
من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی
التوریة و مثلهم فی الانجیل یعنی محمد فرستاده خداست و آن مومنان
که با وی اند سخت و غلیظ اند بر کافران و مهربان میان یکدیگر می بینی
ایشان را در رکوع و سجود کنندگان یعنی اکثر اوقات مشغول اند بنماز و
می طلبند فضلی از خدای عز و جل یعنی زیادتی ثواب و خشنودی او

علامتهای ایشان ظاهر است از اثر سجده این وصف که مذکور
شد صفت ایشان است در توریت و انجیل مولف گوید در آیه کریمه
و الذین معه میان اهل سنن و تشیع اختلاف است بعضی از اهل سنت
گویند آیه مذکوره در شان خلفای اربعه رضی الله عنهم نازل شده
بلکه بحسب ترتیب خلافت صوری نیز گویند از والذین معه مراد ابوبکر
صدیق رضی الله عنه زیرا که با سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم
در شب غار مرافقت اختیار نموده و اشداء علی الکفار صفت عمر بن
الخطاب رضی الله عنه است در مباحثه و مجادله او با اهل شرک و اهل
نفاق و رحماء بینهم وصف عثمان بن عفان رضی الله عنه که او موصوف
بصفت حلم و رحم بود چنانچه مشهور و معروف است و تریهم رکعا سجدا تا آخر
بیان حال مرتضی علی کرم الله وجهه که اکثر اوقات در وظایف طاعات
و عبادات میگذشت بمرتبه که هر شب هزار تکبیر احرام از خلوت وی
بسمع خادمان علیه عالیه اش میرسید و باعتقاد اهل تشیع از والذین
معه تا مثلهم فی الانجیل در شان امیر المومنین علی نازل شد و هم از کتب
معتبره اهل سنت حجتهای ظاهر و دلایل باهره بر سبیل سند آورده

به ثبوت رسانند که از و الذین مراد ذات عالی صفات آنسرور است
زیرا که اول کسی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذارده
او بود چنانچه در کتاب صفوة الزلال هم از امیر المومنین مرویست که
گفت صلیت مع رسول الله سبع سنة قبل ان یسلم احد او یصلی
احد و در صحیح ترمذی از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که گفت اول
من صلی مع النبی علی بن ابی طالب غیر ازین شرف قرب معیت و برادری
که بحسب ظاهری و باطنی امیر المومنین را با سید المرسلین است هیچ یکی
از اهل بیت عظام و صحابه کرام را در ان مشارکت نیست چنانکه نور در حدیث
کنت انا و علی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح الله ذلک النور و یقدسه
قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام الی آخره مخبر ازین معنی است و گویند
چون امیر متولد شد رسول او را غسل داده در کنار گرفت و زبان معجز بیان
در دهان با برکت او نهاده و اول چیزی که امیر تناول نمود لعاب مبارک
رسول الله است چنانچه در شواهد النبوة می آرد که روزی بر زبر منبر گفت
بپرسید از من ما ورای عرش که در میان دو پهلوی من علوم بسیار است
و این از اثر لعاب خیر البشر است و همچنان در کنار فیض آثار سید ابرار پرورش

می یافت تا هنگامی که سیدة النساء با وی داده حجره معین فرمود
و در تمامی غزوات علم سید کائنات بدست او بود و در آخرت لوا
الحمد نیز بدست او خواهد بود و در لیلة المعراج همراه بود و چون آنسرور
در میان صحابه دو مرتبه عقد مواخات منعقد گردانید او را نیز دو بار
با خود عقد اخوت بست چنانچه مکتوب فرمودند انت اخی فی الدنیا و الآخرة
نوبتی گفت انا اذکر روزی زمانی که شکستن بتان بر دوش مبارک رسول
بود و در وقت مباهله نیز همراه بود و آنسرور را بعد از رحلت غسل داد و
تکفین نمود و بقبر در آورد و اول شخصی که بر جنازه پیغمبر نماز گذارد و
آخرین کسی که از قبر مبارک بیرون آمد او بود و اشداء علی الکفار نیز در
وصف ذات فایض البرکات اوست زیرا که آیه مذکوره در غزای خیبر
بعد از فتح نازل شد و سبب نزول آن در کل تفاسیر و صحاح سته و مشکوة و
غیره چنین مسطورست که آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم مرتبه ابوبکر صدیق را
و دو دفعه عمر بن الخطاب را رایت و علم داده با جمعی از صحابه کبار بخیبر روانه
کرد و ایشان پشت به فرار آوردند پس آنسرور فرمود لاعطین الرایة غدا
رجلا کرارا غیر فرار یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و رایت نصرت آیه را

بدست حق پرست امیرالمومنین داد و روانه فرمود و آن فتح بر دست امیر
شد و در شروح لامیه آمده که امیر را کرار از آن روز خواندند که تکرار
حمله بر کفار کردی و فرار ننمودی از اینجاست که صاحب تتمه الاروح
گوید شیر مردی که در هیچ جا از وی پشت نداد و شیری که بهیچ شیخ روی ننمود
آن پردلی که بیک نعره لشکر را دو پاره میکرد و آن صفدری که بیک حمله
قلعه را دو پاره می افکند و آیه کریمه و کفی الله المومنین القتال که در
شان امیر در جنگ عمرو عبدود نازل شده چنانچه در صواعق مسطور گشته نیز مخبر
این معنیست که مراد از اشدا علی الکفار امیرالمومنین است میگویند
رحما بینهم نیز توصیف ذات و الا صفات امیر است و صف عثمان ابن
عفان رضی الله عنهم زیرا که از فرط صله رحم او مخالفت و مجادلت
میان صحابه و مومنان بجائی رسید که یزید پلید لعنه الله علیه دعوی خلافت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم نمود و چه ظلمها و ستمها که بر اهل بیت
مصطفی نکرد و همه خرابی از دوستی مروان حکم که رد کرده سید الثقلین
و شیخین رضی الله تعالی عنهما بود شد که او را وزیر امر خلافت حضرت رسالت
ساخته و معاویه را حاکم شام و ولید بن عقبه را که شرب خمر نمودی

اشتغال داشت والی کوفه گردانید و زری گویند ساقیان زر آبا نفس پرورا
بر مردم معطل نسازد که از نفس پرور زهر نباید و لی سر سروری را نشاید
و مردان مذکور بهایر النساء معاشی عیش گرفته باعثها نهادند و شبل زر
بر در زر آبستن و بیگناه بر قتل محمد ابن ابی بکر رضی الله عنهما اقدام نمودند
علی بن العباس و الا اقربا را بجائی رسانید که اکثر صحابه و غیره متفق گشته
خلیفه را کشتند چنانچه مشهور است و در اکثری از کتب معتبره متداوله
مسطور است پس بنا بر این رحما بینهم خاصه وصف امیرالمومنین است که خود
منبر [illegible] و در [illegible] بر سریر خلافت صوری جلوس فرمود بدعتهای خلفا
بر طرف کرد تا بود خرما و آب در حجره افطار نمود و چون اهل بیت تکلیف
نمودند طعام [illegible] الفهی [illegible] مباد [illegible]
باشد و من پیر باشم در تفسیر حافظی در شرح سوره فاتحه مسطور است
که روز جمعه امیرالمومنین بر منبر خطبه میفرمود و جامه کهنه بر خود
در بر داشت و با بند لیف خرما شمشیری در دست عبدالله بن عباس
بخاطر آورد که بهمین مناسبت حال سوره حال امیر نیست آنحضرت آنرا
دریافت و بر اراده اش شرف گشته فرمود یا رستی که خندان

رقعه بر رقعه دوزانیدم که از دوزندهٔ آن منفعل شدم علی را
با زینت دنیا چه کار که گل او خارست و نوشش نیش مار
چگونه شاد باشم بلذتی که در اندک زمانی بسر آید و بمعرض فنا در
آید و چگونه سیر خورم که در ولایت حجاز شکمها گرسنه بود و چه
سان راضی شوم که مومنان مرا امیر خوانند و مقتدای خود دانند
و در دشواریها با ایشان شریک نباشم و از علی ابن ثابت مرویست
که گفت امیر المومنین در زمان سید المرسلین دو جامه سطبر خریده
قنبر رضی الله عنه را مخیر گردانید قنبر یکی از آن دو جامه [illegible] گزید
و دیگری را امیر در پوشید و در روضة الشهدا می آرد که در زمان
خلافت امیر المومنین از بصره تا سعد سمرقند در تحت تصرف وی بود اما بکمال
متواضع بود که در بازار کوفه پیاده راه میرفت و مردمی که بکار
دنیوی اشتغال داشتند از امیر خود واقف نگشتند چون بروی انبوه
کردندی میگفتی ای مومنان علی را راه دهید چون مردم آواز او شنیدند
را استماع می نمودند راه میدادند و چون در معنی [illegible]
[illegible] تا آخر که باتفاق علمای فریقین در شان امیر است تا مسلم شد

دلالت میکند که از والذین معه تا مثلهم فی الانجیل تمام در شان امیر المومنین
نازل شده زیرا که حق سبحانه میفرماید می بینی ایشان را رکوع
سجود کنندگان می طلبند فضلی از خدای و علامتهای ایشان در
رویهای ایشان هویدا و آشکاراست از اثر سجده و این وصف که مذکور
شد صفت ایشانست در توریت و انجیل و حال آنکه در توریت و انجیل
نام هیچیک از صحابه عظام رضی الله عنهم ثبت نشده بجز نام نامی شاه اولیا
که در توریت ایلیا و در انجیل شطیاست اگر درین محل معترضی زبان اعتراض
گشاید که از والذین معه تا آخر همه صیغه جمع واقع شده بر یکفرد
چگونه راست آید جواب آنست که از جهة تعظیم حق سبحانه ولی خود را
چنین یاد کرده چنانچه در آیه کریمه انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا
الذین گفته حال آنکه درین آیه خلاف را راه نیست چرا که هیچکس بجز امیر
المومنین در رکوع صدقه نداده و چون الکنایه ابلغ من الصریح دأب
عرب است بنا برین حضرت بیچون بکنایه و اشارت متکلم شده تا
هر که از سعادتمندان ازلی بود بمقصد اصلی راه برده دقائق کلام ربانی
بداند و آنکه شقی الاصل باشد بمطالب اسرار نهانی پی برده مبتلا بفساد

گشته در حجب نفسانی ظلمانی مانند و اگر خواهیم با وجود دلایل مذکور
رعایت صیغه جمع کنیم پس بقول اهل سنت از زوال شبهه آخر
چگونه بر یک یک فرد صادق آید بنابرین بگوئیم بر ایشان اما آنکه در ان
غزا حاضر بودند نازل شده برین تقدیر هم نسبت با میر المومنین
بالاصالة است و نسبت بسایر صحابه بتبعیت چرا که حق سبحانه اشداء
علی الکفار میفرماید و دران غزا اکثر صحابه روی بفرار آوردند
و فتح خیبر بدست امیر المومنین علی شد و این نه مستشهد طلبت و عیان
لا احتیاج بالبیان قوله تعالی مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان
فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان یعنی بیامیخت
حق سبحانه و تعالی دو دریای نور را در حالتی که ملاقی اند با هم میان
ایشان برزخیست که از حد تجاوز نکنند پس کدام این نعمتهای پروردگار خود
تکذیب میکنند بیرون آورد از آن دو دریا مروارید و مرجان و در تفسیر شیخ
الشیوخ شهاب الدین سهروردی و در تفسیر ثعلبی و در روایت سعید بن
جبیر و سلمان فارسی باسناد سفیان ثوری رحمة الله علیه مسطور است که مراد
از مرج البحرین مرتضی علی است و فاطمه و از بینهما برزخ محمد مصطفی است صلی الله

علیه و آله و سلم و از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین علیهما الصلوة
والسلام مولف گوید اگر کسی اعتراض کند که در اول باب چندین مسطور
شد که آیاتی که مخصوص امیر المومنین است ذکر کرده میشود و حال آنکه بعضی
مخصوص بذات امیر نیست بلکه حمزه و عبیده و سلمان و غیرهم داخلند جواب
آنست که چون امیر المومنین مقتدا و پیشوای امت است نزول امثال
این آیات نسبت با میر بالاصالة است و بدیگران بالمتابعه پس گویا که
مخصوص بآنحضرت کرم الله وجهه بوده باشد

و ذات فایض البرکاتش را باحسن وجهی ستوده و هر حدیثی که در این
مجموعه محموده مسطور است پوشیده نماند که بکتب معتبره و جامع
راوی آن حدیث منسوب کرده شد اگر خطره مذمومه بخاطر نا
کس خطور کند آن کتب را بدست آورده رفع خطره نماید و تحقیق
و یقین کامل حاصلست که هر گاه احادیثی که در کتب معتبره متداوله
تواتر یافته و جمیع علما و فضلای عرب و عجم برایرادش متفق باشند
بلا تشکیک و ارتیاب میرسد از شایبه وضع و مستغنی بخطاب مستطاب

اصلی قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم کنت انا و علی نوراً بین یدی الله
مطیعاً یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم اربعة عشر الف عام
فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل ینقله من صلب الی
صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه قسمین فصیر قسمی فی صلب
عبد المطلب فقسمه قسمین فصیر قسمی فی صلب عبد الله و قسم علی فی صلب
ابی طالب فعلی منی و انا منه — در کتاب بعض ابو المکارم الحسن اللاسعانی
و نزول السائرین شرف الدین درگزینی الشافعی و مناقب خطیب
خوارزم و مودات میر سید علی همدانی و مسند احمد بن حنبل
جعفر حجه از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست که گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم ما و علی یک نور بودیم و آن نور بدرگاه عز و جل
طاعت و تسبیح و تقدیس میکرد پیش از آنکه آدم را بیافرینند چهارده
هزار سال چون آدم را آفرید آن نور را در صلبش تعبیه کرد و لا
یزال از صلبی بصلبی منتقل میساخت تا در صلب عبد المطلب قرار داد
پس آن نور را دو جزو قسمت کرد قسم مرا در صلب عبد الله قرار داد
و قسم علی در صلب ابی طالب علی از منست و من از علی ام — قال النبی

صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی خلقنی و علیاً من نور واحد
بین یدی العرش یسبح الله تعالی و یقدسه قبل ان یخلق آدم بالفی
عام فلما خلق آدم سکنا صلبه ثم نقلنا من صلب طیب و بطن طاهر
لا یصیبک فینا حایله الی صلب نوح ثم نقلنا من صلب طیب و بطن
طاهر لا یصیبک فینا حایله الی صلب ابراهیم حتی وصلنا الی صلب
عبد المطلب فصار قسمین قسم فی عبد الله و قسم فی ابی طالب فخرجت
منه و خرج منه علی ثم اجتمع نور منی و من علی فی فاطمه و الحسن و الحسین
نور من نور رب العالمین — در صحیح بخاری و هدایة السعدا از
جابر بن عبد الله انصاری مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم خداوند تعالی مرا و علی را از یک نور آفرید در میانه عرش به
تسبیح و تقدیس مشغول بود آن نور خدا را پیش از آنکه آدم را بیافریند
به دو هزار سال و چون آدم را آفرید ساکن شدیم در صلب او
پس انتقال نمودیم از صلبی به صلب پاک و نبود در میان ما حایلی تا
آمدیم در صلب نوح علیه السلام و باز نقل کردیم از صلب و بطن پاک
و نبود در میان ما حایلی تا آمدیم در صلب ابراهیم علیه السلام تا آنکه

و امین شدیم بصلب عبد المطلب پس گشت آن نور دو قسم
قسمی در صلب عبد الله قرار یافت و قسم دیگر در صلب ابو طالب پس بیرون
آمدیم من از پشت عبد الله و علی از پشت ابو طالب پس ترجمه شد نور
من و علی در فاطمه و حسنین دو نور اند از نور پروردگار عالمیان
و حدیث مسطور در خزانة الجلالیه باین عبارت آمده فصار نصفین
نصف الی عبد الله و نصف الی ابی طالب فخلق انا من جزء و علی من
جزء و علی من جزء فالانوار کلها من نوری و نور علی یعنی پس گشت این
نور دو نصف نیمه در پشت عبد الله جا گرفت و نیمه در پشت ابی طالب
پس پیدا کرده شدم من از جزوی و علی از جزوی پس همه انوار از نور
من و علیست و در تمهید می آرد که وقتی مرتضی علی پیش مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم آمد رسول فرمود مرحبا باخی و ابن عمی و الذی نفسی بیده
خلقت انا و هو من نور واحد یعنی خوشی و خرمی باد برادر من و پسر عم
من قسم بآنکه نفس من بید قدرت اوست که پیدا کرده شدیم من
و او از یک نور قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب علی
باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخ رسول الله قبل ان

یخلق الله السموات بالفی عام در صحیح [illegible] مسطور است
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت نوشته شده بر
پیش از آنکه حق سبحانه بیافریند آسمانها را بدو هزار سال که نیست
اله الا الله و محمد رسول الله [illegible] علی برادر رسول خدا
قال النبی صلی الله علیه و سلم ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن
و مؤمنة بعدی لا یؤدی عنی الا انا او علی در صحاح سته و صواعق محرقه
ابن حجر و مصابیح و مسند احمد بن حنبل و مشکوة بروایت حبشی بن جناده
که رسول صلی الله علیه و سلم گفت [illegible] که علی از من است و من از علی
و او ولی هر مؤمن و مؤمنه است بعد از من و ادا نمیکند از من
مرا یا علی قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الصدیقون ثلثة حبیب النجار مؤمن
آل یس و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی و هو افضلهم در شرح مصابیح و صواعق
محرقه از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت صدیقان
امتها سه اند اول حبیب نجار دویم حزقیل سیم علی بن ابی طالب و او افضل
همه صدیقان است این حدیث مسطور در بعضی نسخه باین عبارت نیز آمده
سباق الامم ثلثة لم یکفروا بالله طرفة عین علی بن ابی طالب و صاحب یاسین

ومومن آل وهم الصدیقون وعلی افضلهم — قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم یا علی انت اول المسلمین اسلاما وانت اول المومنین ایمانا وانت
منی بمنزلة هارون من موسی در اربعین ابو المکارم و نزول السائرین
بروایت قدوة اصحاب عمر ابن الخطاب و در صفوة الزلال المعین
بروایت ابن عباس رضی الله عنهم مسطور است که رسول الله علیه وآله
وسلم فرمود ای علی تو ئی اول مسلمانان از روی اسلام و تو ئی اول
مومنان از روی ایمان و تو ئی بمنزله هارون از موسی — قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه
لا نبی بعدی — در صحیح ترمذی و مسلم و بخاری و مصابیح و مشکوة و صحایف
و هدایة السعداء از سعد وقاص و زید بن ارقم و در شرف النبی از اسماء
بنت عمیس و در مودات از جابر بن عبد الله انصاری و کبری رسول صلی الله
علیه وآله وسلم گفت ای علی تو از من بمنزله هارونی از موسی الا انه لا نبی بعد
من پیغمبری نیست یعنی چنانچه هارون در فضایل و کمالات موصوف
بصفات موسی بود تو با من اینچنانی مگر مرتبه نبوت که مرا خاص است ترا نیست
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ما تریدون من علی ان علیا منی

وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی — در مسند احمد ابن حنبل و مسند ابن
جوزی و مستدرک حاکم و صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوة و صواعق
محرقه بروایت عمران بن حصین مسطور است که رسول صلی الله علیه وآله
وسلم فرمود چه میخواهید از علی بدرستیکه علی از منست و من از ویم او
حاکم و ولی هر مومنست بعد من — علی آمد ولی هر مومن ای تد
کن چو مومنان بولی سرور است یا چنین فرمود که علی از من است
من از علی — قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم یا علی انت اخی فی الدنیا
والآخرة — در صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوة و صواعق محرقه بروایت
قتاده و عبد الله عمر مسطور است که چون رسول صلی الله علیه وآله
وسلم میان دو دو تن اصحاب خود برادری داد مرتضی علی با آنحضرت
برادری نداد امیر المومنین نزد رسول صلی الله علیه
وآله وسلم آمد گفت یا رسول الله میان صحابه برادری دادی و مرا از
من نیست رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت ای علی تو برادر منی در دنیا
و در آخرت و در مسند ابن حنبل مسطور است که فرمود رسول الله علیه
اما ترضی ان تکون انت اخی وانا اخوک فان ذکرک احد فقل انا

عبد الله و اخو رسول الله لا یدعیها بعدک الا کذاب والذی بعثنی
بالحق ما اخترتک الا لنفسی وانت منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه
لا نبی بعدی وانت وارثی یعنی ای علی من ترا نگذاشتم مگر از برای
خود تو برادر منی ومن برادر تو بعد از من اگر کسی ترا یاد کند بگو من
بنده خدا و برادر رسولم و دعوی برادری من نکند غیر از تو مگر کذاب
وبحق آن خدائی که مرا بحق بخلق فرستاده که من ترا اختیار نکردم الا از برای
خود و تو از من بمنزله هارونی از موسی غیر از آنکه پس از من پیغمبری نیست
و تو میراث خوار منی قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اول هذه
الامة ورودا علی الحوض اولها اسلاما وهو علی بن ابی طالب در
استیعاب روایت سلمان فارسی رضی الله عنه مسطور است که گفت اول
این امت که وارد شود بر حوض کوثر اول این امت است از روی اسلام
وآن علی بن ابی طالب است و حدیث مذکور هم در استیعاب از ابن عباس
نیز آمده که اولکم ورودا علی الحوض اولکم اسلاما وهو علی بن ابی طالب
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لعلی انت منی وانا منک در
صحیح مسلم و بخاری از براء بن عازب مرویست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم

گفت مر علی را تو از منی ومن از تو قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من
اذی علیا بعثه الله یوم القیامة یهودیا او نصرانیا در مسند احمد بن حنبل
مسطور است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هر کس که بیازارد علی را
خدای تعالی او را یهودی یا ترسا حشر کند قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم علی منی وانا من علی وانا من علی حیث ما یکون در اربعین بروایت
ام سلمه رضی الله عنها مسطور است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
علی از منست ومن از ویم هر جا که باشیم قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
انا المنذر وعلی الهادی وبک یا علی یهتدی المهتدون در فردوس ابن شیرویه
از ابن مسعود و در اربعین از ابن عباس و در مودت از جابر رضی الله
عنهم مرویست رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت من بیم کننده ام
خلق را و علی هادی و بتو ای علی مهتدیان هدایت یابند نبی ما
رهبر هدی فرمود که منم منذر و علی هادی یا علی بایه تو مهتدیان می رسند
ره نورد هر وادی گوید حدیث مذکور مناقبست تا آیه انما انت
منذر و لکل قوم هاد قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انی قولی
لما قال اخی موسی اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری و

اشرکه در امری ترجمه در مسند احمد بن حنبل و هدایة السعداء مسطور است که رسول
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بدرستی که من همچنان میگویم که برادرم موسی
گفت بار خدایا بگردان برای من از اهل من وزیر علی را که برادر من است
پشت مرا قوی کن بوی و او را در کار من شریک ساز قال النبی صلی الله
علیه و آله وسلم لما اسری بی الی السماء اذا علی لواء مکتوب لا اله الا الله محمد رسول
الله ایدته بعلی در کتاب شفاء قاضی ابو الفضل یحصبی و فصل الخطاب خواجه
محمد پارسا از ابو الحمرا مرویست که رسول فرمود شب معراج مرا به آسمان
بردند ناگاه دیدم بر عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول
الله ایدته بعلی قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم مثل علی فی الناس کمثل قل
هو الله احد فی القرآن در اربعین فردوس الاخبار مسطور است که رسول
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مثل علی در آدمیان چنان است که مثل
سوره قل هو الله احد در قرآن یعنی چنانچه سوره اخلاص اشرف سوره قرآنست
چه دلالت میکند بر وحدت ذات و معرفت صفات الهی به نحوی
همه ذوات و صفات است همچنین علی در میان خلایق افضل و اشرف است در
جمیع کمالات و محمود مکانت علی قرآن علم را ساند تحقیق قرآنست با این

نسبت ذات او بر همه خلق همچو سوره قل هو الله احد قرآنست قال النبی صلی
الله علیه و آله وسلم حب علی ابن ابی طالب یاکل الذنوب کما تاکل النار
الحطب در اربعین و مودات از عبد الله بن عباس رضی الله عنه
مرویست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود دوستی مرتضی علی
گناهان را میخورد و نیست میکند چنانچه آتش هیزم را ترجمه منظومه
حب شاه ولایت آتش دان آکل جمله گناهان است جرم ما هیزم است
و میسوزد هیزم از آتشی که سوزانست قال النبی صلی الله علیه و
آله وسلم قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء و الناس جزء
واحدا ترجمه در تفسیر ثعلبی از عبد الله مسعود رضی الله عنه مرویست که
شخصی سوال کرد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که چه میگویی در حق
علی آنحضرت فرمود قسمت کرده شد حکمت را بر ده جزو پس داده شد علی را نه
جزو و یک جزو به همه جهانیان ترجمه منظومه مصطفی گفت کرده شد قسمت حکمت
آن منبع هنرها را بود ده جزو داده شد از آن ده نه علی را یکی دگرها را
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن
اراد العلم فلیات الباب ترجمه در صحیح ترمذی و حلیة الاولیاء و مسند بزار

و اوسط طبرانی از جابر انصاری و در مودات و مستدرک حاکم و غیرهم
مخرجه از امیر المؤمنین مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من
شهر علمم و علی در آن پس کسی که خواهد علم را گو که از در آن شهر بیاید یعنی
بحکم و اتوا البیوت من ابوابها الی آنکه توسل بامیر کنند ممکن نیست بهره
یافتن از رسول صلی الله علیه و آله و سلم منظومه بحر علم و عمل است که گفت
من شهر علمم علی در است مرا هر کسی که علم می باید گو در آید بتصدیق از در
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انا دار الحکمة و علی بابها رواه در
صحیح ترمذی و مستدرک حاکم و مشکوة و مصابیح و حلیة الاولیاء و غیرها
مخرجه از امیر المؤمنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم من سرای حکمتم و علی در آن سرا هر که خواهد در سرای حکمت شود
باید که از در سرا در آید و گرنه بحکم السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما
دست امید از دامن مقصود کوتاه کرده اند قال النبی صلی الله علیه و آله
و سلم حق علی علی هذه الامة کحق الوالد علی ولده ترجمه در اربعین از جابر
انصاری مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حق علی بر
امت حق پدر است بر فرزند خود یعنی چنانچه پدر بسبب حیات صوری

فرزند است همچنین امیر المؤمنین بسبب حیات معنوی آن امت است
که تعبیر بعلم کرده میشود هر آن نیک بختی که قدم اخلاص و اعتقاد در جاده
متابعت امیر نهد و سخنش بسمع جان و دل استماع نماید و علوم حقایق
و معارف که وی فرموده بداند و بدان کار بندد بحیات ابدی و
نعیم مقیم فایز گشته بحیات سرمدی المؤمن حی فی الدارین مخصوص
گردد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اعلم امتی علی بن ابی طالب رواه
هم در کتاب مذکور از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت دانا ترین امت من علی بن ابی طالب است قال
النبی صلی الله علیه و آله و سلم انا میزان العلم و علی کفتاه و الحسن و الحسین
خیوطه و فاطمة علاقته و الائمة عموده یوزن به اعمال المحبین و المبغضین
لنا هم در کتاب مذکور بروایت ابن عباس رضی الله عنهما مسطور است
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من ترازوی علمم و علی هر دو
کفه آن و حسن و حسین رشته‌ها و فاطمه علاقه و ائمه عمود آن
وزن کرده میشود بآن ترازو اعمال دوستان و دشمنان ما قال
النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی اقضی امتی در صحیح ترمذی از امیر

المؤمنین حسین علیه السلام و در استیعاب از ابو سعید خدری رضی الله
عنه مرویست که رسول صلی الله علیه و سلم گفت عادل ترین امت
من علی ابن ابیطالبست قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من
احب علیا فقد احبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی و من اذی علیا فقد
اذانی فقد اذی الله رحمه در مسند ابو علی و مسند بزار و صواعق محرقه
و استیعاب از سعد وقاص مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود کسی که دوست دارد مرا و کسی که دشمن دارد علی را پس بحقیق
دشمن دارد مرا و کسی که برنجاند علی را پس بحقیق برنجاند مرا و کسی که برنجاند
مرا پس برنجاند خدای عز و جل را قال النبی صلی الله علیه و آله
و سلم یا علی اوتیت ثلثا لم یوتهن احد و لا انا اوتیت صهرا مثلی
و لم اوت انا مثلی و اوتیت صدیقة مثل ابنتی و لم اوت مثلها زوجة و اوتیت
الحسن و الحسین من صلبک لم اوت من صلبی مثلهما و لکنکم منی و انا منکم
در شرف النبی از ابو الحمراء مرویست که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود یا علی داده شد مرا سه فضیلت که داده نشد احدی از
خلایق را نه مرا اول آنکه خسری چون من تو ارزانی داشته شد

و مرا نیست دوم منکوحه چون فاطمه دختر من ترا هست سیوم فرزندان
چون حسنین از صلب تو ترا هست و فرزندان لیکن شما همه علی و فاطمه
و حسن و حسین از من هستید و من از شما ام و حدیث مسطور در بحر الدرر ثانی
عبارت بنظر در آمده که یا علی انک اعطیت ثلثا و لم اعط اعطیت صهر
مثلی و لم اعط و اعطیت مثل فاطمه و لم اعط و اعطیت مثل الحسن و الحسین و لم
اعط قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من اراد ان ینظر الی
آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی فی زهده و الی موسی فی بطشه
فلینظر الی علی بن ابی طالب در صحیح ترمذی از ابو الحمراء مرویست
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی که خواهد و آنکه نظر کند
با آدم در علم او و بنوح در فهم او و به یحیی در زهد او و بموسی در هیبت او
پس باید که نظر کند بسوی علی ابن ابی طالب حدیث مذکور در شرف
النبی هم از ابو الحمراء چنین مرویست که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه
الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته فلینظر الی علی
ابن ابیطالب و بیهقی باسنادی که او راست باین عبارت روایت کند
که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه و الی ابراهیم

فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابی طالب
در صحایف و هدایة السعدا و جواهر الاخبار باین عبارت از جابر مرویست
که من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته و الی میکائیل فی رتبته و الی جبرئیل
فی جلاله و الی آدم فی سلمه و الی نوح فی خشیته و الی ابرهیم فی خلته و الی
یعقوب فی حزنه و الی یوسف فی جماله و الی موسی فی مناجاته و الی ایوب
فی صبره و الی یحیی فی زهده و الی یونس فی ورعه و الی عیسی فی سنته و الی
محمد فی حسبه و خلقه فلینظر الی علی فان فیه تسعین خصلة من خصال الانبیاء
جمع الله فیه و لم یجمع احدا غیره یعنی گفت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم هر کس دوست دارد که بنگرد بسوی اسرافیل در هیبت او و بسوی
میکائیل در مرتبه او و بسوی جبرئیل در بزرگی او و بسوی آدم در درستی
اسلام و بسوی نوح در ترس او از خدای تعالی و بسوی ابرهیم در
دوستی او و بسوی یعقوب در اندوه او و بسوی یوسف در حسن او
و بسوی موسی در راز گفتن او و بسوی ایوب در صبر و شکیبائی او
و بسوی یحیی در زهد او و بسوی یونس در عبادت او و پرهیزگاری
او و بسوی عیسی در عبادت و سنت او و بسوی محمد در بزرگی حسب

خلق او پس گو که ببیند بسوی علی بدرستی که در وی نود خصلت است
از خصایل پیغمبران که جمع کرده است خدای تعالی در وی و نه در غیر او
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی ممسوس فی ذات الله تعالی
علیم خبیر در استیعاب مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
علی ممسوس است در ذات خدای تعالی یعنی نهک ذات او اگاه
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ایها الناس لا تشکوا علیا فوالله انه
لاخشن فی دین الله رحمه در حلیة الاولیا بروایت ابوسعید خدری مسطور است
که بعضی از مردمان شکایت امیرالمومنین پیش رسول صلی الله علیه و آله و
سلم کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای مردم شکایت علی
مکنید بخدا که او درشت است یعنی محکم در دین و یگانه در راه خدای تعالی
چون در اقامت قواعد اسلام سعی کند از ملامت هیچ آزرده نه اندیشد
لا یخافون لومة لائم صفت اوست و اشدا علی الکفار در شان او و چند
مسطور در صواعق محرقه و مستدرک حاکم از ... روایت با این عبارت مرویست
که لا تشکوا علیا فوالله انه لاخشن فی ذات الله او فی سبیل الله یعنی شکوه
علی مکنید بخدا سوگند که بتحقیق او ترسنده ترست در ذات خدای تعالی

یا در راه خدا   در مسند ابن حنبل و صحیح ترمذی و مشکوة از ام سلمه رضی الله
عنها مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت دوست نمیدارد علی
را منافق و دشمن نمیدارد مومن و در صحیح ترمذی و مسلم و صواعق
محرقه از امیر المؤمنین کرم الله وجهه منقولست که گفت قسم بآنکه رویانید
دانه را و پیدا کرد آدم فرزانه را بدرستی که عهد کرده است رسول صلی الله
علیه و آله و سلم با من که دوست نمیدارد مرا مگر مومن و دشمن ندارد مرا
مگر منافق . قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تسبوا علیا فانه ممسوس فی
ذات الله عز و جل ترجمه در حلیة الاولیا بروایت کعب بن عجره مسطور است
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت علی را سب مکنید و بد مگوئید که او
ممسوس است در ذات خدائی   قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من سب
علیا فقد سبنی   در مستدرک حاکم و مسند احمد بن حنبل و مشکوة و صواعق محرقه
بروایت ام سلمه رضی الله عنها مسطور است که رسول گفت صلی الله
علیه و آله و سلم کسی که سب کرد علی را پس بتحقیق سب کرد مرا قال النبی
صلی الله علیه و آله و سلم النظر الی علی عبادة   در معجم طبرانی و مستدرک
حاکم و صواعق محرقه و بحر المعارف از ابن مسعود و در فصل الخطاب

از ابی بکر صدیق رضی الله عنهما مرویست که گفت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم نظر کردن بسوی مرتضی علی عبادتست ترجمه منظومه
تا کی ز در اطاعت دگران دست بندی ببینیه هر ساعت روی مآب
از اطاعت شاهی که نظر بر رخش بود طاعت   قال النبی صلی الله
علیه و آله و سلم علی زهرة الجنة ککوکب الصبح لاهل الدنیا ترجمه در
صواعق محرقه و جمع دیلمی و بیهقی از انس ابن مالک مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت علی چون در آید در بهشت میدرخشد مانند ستاره
بر اهل دنیا ترجمه منظومه   مرتضی در بهشت جاویدان چون در آید
بطالع فیروز میدرخشد خوش بر اهل جهان چون درخشیدن ستاره
در روز   قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ذکر علی عبادة ترجمه در ربیع و دیلمی
و صواعق محرقه و بحر المعارف از ام المؤمنین عایشه و فصل الخطاب
از ابی بکر رضی الله عنهما مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله
ذکر مرتضی علی عبادت است ترجمه منظومه ذکر خیر علی کنند همه روز هر
ذکر خدا شرف یافته شد بعبادت گرا که پیغمبر گفت ذکر علی عبادت شد
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تمتنی حتی تریني علیا ترجمه در صحیح

ترمذی و مشکوة بروایت ام عطیه مسطور است که رسول صلی الله علیه
و آله وسلم امیر المومنین را بغزایی فرستاد و در وقت روانه شدن
از غایت شوق و محبتی که در داشت بلقای او هر دو دست بدعا برداشته
فرمود بار خدایا مرا نمیرانی تا علی را باز بینم قال النبی صلی الله علیه
وسلم علی فی الجنة ترجمه در صحیح ترمذی و ابن ماجه بروایت عبد الرحمن بن
عوف مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم علی کرم الله
وجهه در بهشت است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لعلی دمک دمی
لحمک لحمی قلبک قلبی نفسک نفسی روحک روحی ترجمه در [illegible] الحقائق
مسطور است که سبب ورود این حدیث آن بود که روزی سید المرسلین
امیر المومنین را دران پیراهن خود در آورد چنانکه تن مصطفی صلی الله
علیه و آله وسلم با مرتضی کرم الله وجهه یکی شد امام [illegible]
در ان حالت حدیث مذکور فرمود در هدایت السعداء و بعضی از کتب
دیگر چنین بنظر در آمده که روزی امامین حسنین سید الثقلین حاضر بودند
اعرابی پرسید یا رسول الله ایشان ولد کیستند فرمود پسران من [illegible]
علی کجا یند فرمود هم ایشانند پس امیر را در کنار گرفته حدیث مذکور فرمود

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا تجمعوا بین اسمی و کنیتی انا ابو القاسم
الله یعطی و انا اقسم ثم رخص لک ان لعلی و بنیه ترجمه [illegible] از
ابو هریره مرویست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت جمع مکنید
میان اسم و کنیت من بعضی چنین [illegible] از فرزندان خود را نام محمد نهند
کنیتش ابو القاسم [illegible] ابو القاسم کنیت کنند [illegible] محمد
[illegible] اسم و کنیت از مخصوصات [illegible] است
که خدای تعالی عطا میکند و من قسمت میکنم و خدای محبوبست
و من محمد [illegible] که اسم محمد و کنیت ابو القاسم
جمع کنند بعد ازان امیر المومنین علی کرم الله وجهه و فرزندان
او را رخصت داد که امیر فرزند خود را نام محمد کرد و کنیت ابو القاسم
[illegible] رضوان الله علیهم اجمعین
[illegible] که روزی میان طلحه و زبیر و امیر المومنین منازعت شد [illegible]
فرزندان خود را محمد نام کرد و کنیتش [illegible] رسول [illegible]
[illegible] و کنیت [illegible] فرزند [illegible] امیر [illegible]
از [illegible] فرمود فلان و فلان را [illegible] جمعی از صحابه [illegible] صلی الله

صلی الله علیه و آله و سلم آمده گواهی داد که مهر ورا بامیر و فرزندان او

داده بر سایر امت حرام ساخته قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله خلق

حلقه باب الجنة من یاقوت حمراء علی صفائح الذهب فاذا دقت الحلقة

علی الباب طنت و قالت یا علی یا علی ترجمه در مناقب خطیب مسطور است که

رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که حق سبحانه در بهشت را

حلقه از یاقوت سرخ آفریده بر صفحهای طلا نصب کرده هرگاه پروردگار

بر در بهشت آن حلقه را زنند آوازی بر آید و بگوید یا علی یا علی قال النبی

صلی الله علیه و آله و سلم لما خلق الله تعالی و نفخ فیه من روحه عطس

فقال الحمد لله فاوحی الله حمدنی عبدی وعزتی وجلالی لولا عبدان ارید ان

اخلقهما فی دار الدنیا ما خلقتک قال الهی فیکونان منی قال نعم یا آدم ارفع

راسک فانظر فرفع راسه فاذا مکتوب علی العرش لا اله الا الله محمد

رسول الله نبی الرحمة و علی مقیم الحجة ترجمه هم در کتاب مذکور از عبدالله

ابن مسعود رضی الله عنه مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت

چون حق سبحانه و تعالی آدم را آفرید از روح خود در وی دمید آدم عطسه

کرد و گفت الحمد لله پس گفت خدای عزوجل حمدنی عبدی بعزت و جلال من

مرا بنده نبودست وجلال من اگر قصد از آفرینش دو بنده

نبودی که اراده است بخلقت ایشان نمی بود نیافریدم هر آینه ترا

نیافریدمی آدم گفت الهی آن هر دو بنده از نسل من خواهند بود فرمود

بلی ای آدم فرمان شد که ای آدم سر برکن و نگاه کن آدم سر برکرد دید که

بر عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله نبی الرحمة و علی مقیم الحجة

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم حاکیا عن الله تعالی من عرف حق علی

زکی و طاب و من انکر حقه لعن و خاب اقسمت بعزتی ان ادخل النار

من عصاه وان اطاعنی و ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانی ترجمه

هم در کتاب مذکور مسطور است که گفت حق سبحانه من فرموده نبی

حق مرتضی شناخت پاک و خوش شد و کسی که انکار کرد حق او را و

زیانکار شد سوگند میخورم بعزت خود که داخل کنم در دوزخ کسی

که عصیان کند مرا قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم جاءنی جبرئیل

من عند الله عزوجل بورقة آس خضراء مکتوب فیها انی افترضت

محبة علی بن ابی طالب علی خلقی فبلغهم ذلک عنی ترجمه هم در کتاب مذکور

نور و دست الاخبار روایت جابر انصاری رضی الله عنه مسطور است ٩

که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت آمد بمن جبرئیل از نزد حق سبحانه
و تعالی با برگی سبزی از آس در روی نوشته بود بسفیدی که من
فرض کردم دوستی علی را بر خلق خود پس برسان این حدیث را با ایشان
از من قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی لا یحل لاحد ان یجنب
فی هذا المسجد غیری و غیرک ترجمه در صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوة و طیبی و هدایة
السعدا از ابو سعید خدری و در مسند بزار و صواعق محرقه از سعد مرویست
که رسول صلی الله علیه و آله گفت ای علی هیچ کس را حلال نیست اینکه درین
مسجد جنب گذرد مگر مرا و ترا قال النبی صلی الله علیه و آله لعلی انت
و شیعتک تاتی یوم القیامة راضین مرضیین و یاتی عدوک غضابا ترجمه در
صواعق محرقه از ابن عباس مرویست که چون نازل شد آیه ان الذین آمنوا
و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
مر مرتضی علی کرم الله وجهه را تو و شیعه تو می آیید روز قیامت در حالی که
راضی آید شما از خدا و خدا از شما و می آید دشمن تو در حالی که خشمگین است
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی خیر البشر بعدی من ابی فقد کفر
ترجمه در صحایف و هدایة السعدا و مودات از حذیفه بن الیمان رضی الله عنه

که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت مرتضی علی بهترین بشر است بعد
من کسی که ابا کند پس بتحقیق کافر است قال النبی صلی الله علیه و آله
و سلم علی باب حطة من دخل فیه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا ترجمه
در افراد دارقطنی و صواعق محرقه و مودات از ابن عباس رضی الله عنهما
مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت علی در توبه و استغفار است
هر که در آید در ان در مومن بود و هر که بیرون شود از ان کافر ترجمه منظوم
ذات سلطان اولیا باب است کو در ایمان بلطف اله مغفرت هر که اندر آن
در رود بود مومن و آنکه خارج از او بود کافر قال النبی صلی الله علیه و آله
و سلم علی منی بمنزلة الراس من بدنه ترجمه در مناقب خطیب از براء بن
عازب و در مسند دیلمی و فردوس الاخبار و مودات و صواعق محرقه
از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت علی از من
بجای سر است از بدن ترجمه منظومه گفت سردار انبیا نسبت
نسبت مرتضی علی با من بنفسی هست بدن بسر نفسش نسبت سر است و تن
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انا و علی من شجرة واحدة و الناس
من اشجار شتی ترجمه در اوسط طبرانی و صواعق محرقه از جابر بن عبد الله

النساء بود در مودات از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله
وسلم گفت من و علی از یک درختیم و دیگران از درختان پراکنده ترجمه
منظومه بحر معرفت [illegible] گفت [illegible] ز نور خلقت
پس هر یک از شجریست من زاده بر دو از یکی شجر؛ قال النبی صلی الله
علیه و آله وسلم ان الله تعالی جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریتی فی
صلب علی ابن ابی طالب ترجمه در اوسط طبرانی و صواعق محرقه و فردوس الاخبار
و مودات از جابر و در مناقب خطیب از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله وسلم گفت بدرستی که خدای تعالی گردانید ذریه هر پیغمبر را در صلب او
و گردانید ذریه مرا در صلب علی ابن ابی طالب ترجمه منظومه هر نبی را
نیز دارد و او ز صلب [illegible] نبی [illegible] طلق کرده [illegible]
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لولم یخلق الله علیا لما کان لفاطمة
کفو ترجمه در فردوس الاخبار و مودات از ام سلمه رضی الله عنها مرویست
که رسول صلی الله علیه وسلم گفت اگر نمی آفرید خدای تعالی علی را هر آینه
نمی بود فاطمه را همسری ترجمه منظومه مهتر انبیا رهبر خلق گفت زنان
شاه دین پرور که علی گر نبودی مخلوق خود نبودی فاطمه را همسر

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] لیلة اسری بی [illegible] مکتوبا علی
ساق العرش انا غرست جنة عدن بیدی محمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی ترجمه حلیة
الاولیا بروایت ابو الحمراء مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم
گفت چون شب معراج مرا بر آسمان بردند بر ساق عرش نوشته دیدم
من که خداوندم بهشت عدن را با نواع درختان کشته ام محمد برگزیده
منست از خلقش من او را بعلی تایید دادم قال النبی صلی الله
علیه و آله وسلم لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی و وارثی ترجمه
در فردوس الاخبار و مودات از بریده رضی الله عنه مرویست
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت مر هر پیغمبر را وصی و وارث
و بدرستی که علی وصی و وارث منست ترجمه منظومه [illegible]
مرتضی علی [illegible]
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم عنوان صحیفة المؤمن حب علی ابن
ابی طالب ترجمه در مناقب خطیب و مودات و صواعق محرقه از انس
مالک مرویست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم سرنامه صحیفه اعمال
مومن دوستی علی ابن ابی طالب ترجمه منظومه نامه [illegible]

نام سرور غالب هست عنوان نامه مؤمن دوستی علی ابن ابی طالب

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم رحم الله علیاً اللهم ادر الحق

معه حیث دار ترجمه در صحاح بروایت امیر المؤمنین کرم الله وجهه مسطور

که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت رحمت کناد حق تعالی علی را

با علی دار گردان هر جا که علی بود قال النبی صلی الله علیه و آله و

سلم ان الجنة تشتاق الی ثلثة علی و عمار و سلمان ترجمه در صحیح ترمذی

صحیح نسائی و مستدرک حاکم و صواعق محرقه و بروایت انس ابن مالک

مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که بهشت

مشتاق است بلقای سه شخص علی ابن ابی طالب و عمار یاسر و سلمان فارسی

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی ان فیک مثلا من عیسی

ابغضته الیهود حتی بهتوا امه و احبه النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی

لیست له ثم قال یهلک فی اثنان محب مفرط یقرظنی بما لیس فی و مبغض یحمله

شنآنی علی ان یبهتنی ترجمه در مستدرک حاکم و مشکوة و مسند احمد بن حنبل

و بزار و ابو یعلی و صواعق محرقه بروایت امیر المؤمنین کرم الله وجهه

مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله یا علی در تو شبیهی هست از عیسی که یهود

او را دشمن گرفتند حتی که مادرش را متهم به بهتان کردند و ترسا دوست گرفتند

و از فرط محبت مرتبه‌ای اثبات کردند که آن مرتبت مر او را نبود یعنی

ابن الله گفتند پس امیر المؤمنین کرم الله وجهه گفت دو تا کس در من هلاک

شوند یکی آنکه از فرط محبت مرا منزلتی اثبات کند که در من آن منزلت نبود

و آن مرتبه الوهیت و نبوت است دوم آنکه عداوت من ورا بر آن

دارد که در حق من بد بگوید قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی و خلقت انا و انت من شجرة

واحدة فانا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها فمن تعلق

بغصن منها ادخله الله تعالی الجنة ترجمه در مسند احمد بن حنبل و مودة القربی

و حلیة الاولیاء بروایت جابر بن عبد الله انصاری مسطور است که روزی

رسول خدا فرمود با مرتضی علی کرم الله وجهه گفت بدرستی که الله تعالی

آفرید پیغمبران را از درختان پراکنده من و تو را بیافرید از یک درخت آفریده شده‌ام

من اصل آن درختم و تو فرع و حسن و حسین شاخهای آنند پس هر که شاخی از

شاخهای این درخت تعلق کرد خدای تعالی او را در بهشت در

آرد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من احب علیا فقد احبنی

ومن احبني فقد احب الله ومن ابغض علیا فقد ابغضني فقد ابغض الله
ترجمه در سنن ترمذی از سلمان و در صواعق محرقه از ام سلمه رضی الله
عنهما روایت که رسول صلی الله علیه و سلم گفت کسی که دوست دارد
علی را پس بتحقیق دوست داشته است مرا و کسی که دوست داشت مرا بتحقیق
دوست داشته خدا را و کسی که دشمن دارد علی را بتحقیق که دشمن
داشت مرا و کسی که دشمن داشت مرا و کسی که دشمن داشت مرا بتحقیق که دشمن
داشته خدا را ترجمه منظومه مرهم سینه دل افکاران انکه آزار
کس نکو نشمرد گفت هر کسی که آزارد مرتضی را حق و پیمبر آزارد
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی انت قسیم النار و الجنة
یوم القیامة ترجمه در سنن دارقطنی و صواعق محرقه مسطور است که گفت
رسول الله علیه و آله و سلم ای علی تو قسمت کننده دوزخ و بهشتی
و از امام علی رضا علیه السلام منقول است که روز قیامت دوزخ
و بهشت منسوبند با علی پس از بهشت و آن دوزخ   قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
لا یجوز احد الصراط الا من کتب له علی الجواز ترجمه در سنن دارقطنی
و صواعق محرقه و فصل الخطاب از ابو بکر صدیق رضی الله عنه است که

که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت نخواهد گذشت احدی از صراط
الا کسی که بنویسد علی از برای او جواز از صراط   قال النبی
صلی الله علیه و آله و سلم ان الله افترض اطاعتی و طاعة اهل بیتی علی
الناس کافة و علی الخلق کافة فقیل رسول الله فما الناس و ما الخلق قال الناس
اهل مکة و الخلق ما خلق الله تعالی من ذی روح ترجمه در فردوس الاخبار
از ابن عباس رضی الله عنهما روایت که گفت رسول صلی الله علیه و آله و
سلم بدرستی که خدای تعالی فرض گردانیده است فرمان برداری مرا و اهل
بیت مرا بر آدمیان علی الخصوص و بر همه آفریده علی العموم گفتند یا
رسول خدا کدامند آدمیان و کیستند خلقان فرمود آدمیان اهل مکه
و خلقان آنچه خدای آفریده از ذی روح   قال النبی صلی الله
علیه و سلم حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة لا تنفع معها حسنة
ترجمه در فردوس الاخبار از ابن عباس مرویست که گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم دوستی علی نیکوئی است که ضرر نرساند با آن نیکوئی
بدی و دشمنی علی بدی است که فایده نمیدهد با آن هیچ نیکوئی
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی خیر البشر و من ابی

انا ارسلت به بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافة و مودة

عبادت ترجمه در حلیة الاولیا از ابی ذر غفاری رضی الله عنه مرویست که رسول

صلی الله علیه و آله و سلم گفت علی باب منست و بیان کننده مر امت مرا آنچه

آنکه فرستاده شده ام تا بآن چیز یعنی رسانند احکام آنست بعد از من

دوستی او ایمان است و دشمنی او نفاق است و نظر بسوی او مهربانیست و دوستی

او عبادت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ستکون من بعدی فتنة

فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه فاروق بین الحق و

الباطل ترجمه هم در فردوس الاخبار از ابی لیلی غفاری مرویست که

گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم زود باشد که شود بعد از من فتنه

و آشوبی پس هرگاه واقع شود آن فتنه لازم گیرید علی بن ابی طالب را

یعنی بگذارید متابعت و پیروی او را از دستی که او جدا کننده است

میان حق و باطل ترجمه منطوقه قول الهی بعدی گفت بعد من فتنه

شود عاصی بعلی بگیرید تا آن ساعت او جدا کننده است میان ایشان

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لوفد ثقیف حین جاء لتسلمن

او لابعثن رجلا منی او قال مثل نفسی فلیضربن اعناقکم ولیسبین ذراریکم

و لیاخذن اموالکم قال عمر فوالله ما تمنیت الامارة الا یومئذ و جعلت

انصب صدری له رجاء ان یقول هو هذا فالتفت فاخذ بید

علی فقال هو هذا ترجمه در استیعاب از مصعب بن عبد الله مرویست

که گفت چون گروه ثقیف از جمله ... ترجمه بعض از ایشان

بعضی با و خاص رفتند و جماعتی بخدمت رسول آمدند پیغمبر گفت که یا

به اسلام آورید و گرنه مردی را که از منست و یا مثل من باشد برگزینم

تا فرستم تا گردن همه شما زند و فرزندان شما را اسیر گرداند و اموال

ستاند عمر بن الخطاب گوید که آرزو نکردم هرگز امارت را هرگز

مگر آن روز و سینه پیش می بردم امید آنکه شاید پیغمبر گوید

آنکه ... منست ... امیر المومنین ... شد

هو هذا یعنی ... از من و مثل منست ... در مسند ...

حاکم و ... از ابو سعید خدری رضی الله عنه مرویست که

جمعی از صحابه در خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میرفتند که

نعل ... امیر المومنین از پا ... اصلاح میکرد

پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا ایها الناس ان منکم من یقاتل

علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فتشنّی من بین یدی رسول الله صلی
ذاک فاسف النعل فخرجت فبشرته بما قال رسول الله صلی الله علیه
و بار دیگر همه ترجمه ای مردمان بدرستی که از شما کسی هست که بر تاویل
قرآن مجید قتال کند چنانکه من بر تنزیل قتال کردم رسول الله صلی
آنکس فرمود انا ... صاحب نعلین ابو سعید گوید من پیش امیر رفتم
بشارت دادم اصلاً تعجبی نکرد گویا که از پیش شنیده بود
ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم صعد منبر فحمد الله واثنی علیه
قال بعده قال این علی ابن ابی طالب فوثب الیه علی فقال ها انا یا رسول الله
فقال ادن منی فدنی منه وضمه الی صدره وقبل ما بین عینیه ورایناه و دموع
عینی رسول الله تجری علی خدیه وقال بعلوته یا معشر المسلمین هذا
علی بن ابی طالب هذا شیخ المهاجرین والانصار هذا اخی و ابن
عمی وختنی ولحمی وشعری هذا ابو السبطین الحسن والحسین سیدی
شباب اهل الجنة هذا مفرج الکرب عنی هذا اسد الله و
سیفه علی اعدائه فعلی مبغضه لعنة الله ولعنة اللاعنین والله
منه بریء و انا منه بریء فمن احب ان یتبرء من الله ومنی فلیتبرء منه

ولیبلغ الشاهد منکم الغایب ترجمه در شرف النبی مسطور است که روزی
رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر رفته بعد از حمد و ثنای خدای تعالی سخنی چند
فرمود کجاست علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین کرم الله وجهه و تعجیل تمام
آمد گفت لبیک یا رسول الله السرور فرمود یا علی نزدیک من آی امیر نزدیک شد
رسول صلی الله علیه و آله وسلم در کنار گرفت و سینه بر سینه او نهاد و
میان پیشانیش بوسه داد و اشک از هر دو چشمش روان شد بر سینه
فرو آمد بعد از آن باواز بلند فرمود ای گروه مسلمانان این علی
ابن ابی طالب است این سید و مقتدای مهاجر و انصار است این برادر
این پسر عم و داماد منست و این خون و گوشت و موی منست این
پدر دو سبط منست که سید جوانان اهل بهشتند این است که غم
از من بردارد این شیر و شمشیر خداست بر دشمنان خدا لعنت خدا
و لعنت همه لعنت کنندگان بر انکس باد که این را آزار کند و من بیزار
از دشمنان این بیزار است و من بیزارم و هر که خواهد از خدای و از من بیزار
شود باید که از این بیزار شود این سخن را حاضران بغایبان رسانند قال النبی صلی
الله علیه و آله وسلم هذا علی قد ظلم سلما و ... ترجمه در مناقب ابن مردویه

ابو ذر غفاری مرویست که ما در خدمت آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم
رفته گفتیم کیست دوستترین اصحاب نزد تو اگر کاری افتد با او رجوع
کنیم و اگر حادثه روی نماید از و مشاورت نکنیم فرمود این علیست
که متقدم شماست در اطاعت اسلام قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
علی یعسوب المسلمین والمال یعسوب المنافقین ترجمه در صواعق محرقه از امیر
المومنین کرم الله وجهه مرویست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم
گفت علی پادشاه مسلمانانست و مال پادشاه منافقان ترجمه منظومه گفت
با ابن عم خویش نبی اکرم مطلوب طالبان باشد که تو یعسوب اهل ایمانی
مال یعسوب ظالمان باشد قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم یا فاطمه اما
کرامة الله ایاک زوجک من اقدمهم سلما واکثرهم علما و افضلهم
حلما ان الله اطلع الی اهل الارض اطلاعة فاختارنی منهم ولعلیا
فاوحی الی ان ازوجه اباک واتخذه وصیا ترجمه در وسیلة المتعبدین از
ابن عباس و در مناقب خطیب از سلمان فارسی مرویست که وقتی رسول صلی الله
علیه وآله وسلم را عارضه دست داد و سیدة النساء علیها التحیة والثنا
بر سبیل عیادت آمده بگریست آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ای

فاطمه بدرستی که گرامی که از خدای تراست اینست که تزویج کردم
ترا بکسی که او اقدم صحابه است از روی اسلام و اکثر ایشانست
بعلم و افضل ایشان بحلم و بدرستی که الله تعالی اطلاع کرد بسوی
اهل زمین و نظری فرموده مرا از میان ایشان برگزیده و شوهر
ترا بسوی من وحی کرد تا او را با تو تزویج کنم و او را وصی خود
کرده ام قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان اخی ووزیری وخیر
من اترک بعدی یقضی دینی وخیر من خلفت بعدی علی ابن ابی طالب ترجمه
در مناقب ابن مردویه و هدایة السعدا از سلمان فارسی و انس بن مالک
رضی الله عنهما مرویست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت بدرستی
که برادر و وزیر من و بهترین کسی که گذاشته ام بعد خود ادا کند
دین مرا و بهترین کسی که خلیفه کرده ام بعد خود علی ابن ابی طالبست
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم یا ایها الناس انی تارک
فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل بیتی ترجمه در
صحیح ترمذی و مشکوة از جابر انصاری و در مصابیح و هدایة السعدا از
حسان بن ثابت مرویست که در روز عرفه رسول صلی الله علیه وآله وسلم

بر منبر بر آمد و بعد از توحید و تمجید گفت ای مردمان من گذارنده ام
در شما چیزی را که اگر بگیرید با وی هرگز بضلالت نیفتید و آن کتاب الله
و عترت من اهل بیت منند قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا
ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب و انا تارک
فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا بکتاب الله
و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی من تبعهما کان علی الهدی و من ترکهما
کان علی الضلالة رحمه در صحیح مسلم و مصابیح و مشکوة و مشارق الانوار
و هدایة السعدا بروایت زید ابن ارقم مسطور است که در موضع خم غدیر که
بین مکه و مدینه است رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند و گفت
دانا و آگاه باشید ای مردمان بدرستی که من بشری ام مثل شما
قریب است که شاید مرا فرستاده خدا یعنی ملک الموت و من اجابت
کنم او را بانتقال و ارتحال از دنیا و حال آنکه من گذاشته ام در میان شما
دو امر عظیم اول قرآن که در و هدایت و نور است پس عمل کنید بکتاب الله
دوم اهل بیت من و بیان میکنم شما را از خدا در باب اهل بیت خود
تا آنکه [illegible] این هر دو را الثقلین [illegible]

این هر دو راست بر خدا قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
ان الله له الحمد عرض حب علی و فاطمة و ذریتهما علی البریة فمن بادر
منهم بالاجابة جعل منهم الرسل و من اجاب بعد ذلک جعل منهم الشیعة و ان
الله جمعهم فی الجنة رحمه در خلاصة المناقب مسطور است که گفت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم بتحقیق خدای تعالی له الحمد بتحقیق عرض کرد
دوستی علی و فاطمه و ذریه ایشان را بر خلق پس کسی که سبقت نمود از ایشان
خلق بقبول محبت رسولان گردانید از ایشان پیغمبران و کسی که بعد ایشان اجابت
نمود گردانید شیعه که عبارت از اولیاست بدرستی که خدای تعالی جمع
خواهد کرد ایشان را در بهشت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من سره ان
یحیی حیوتی و یموت مماتی و یدخل الجنة التی وعدنی ربی فلیتول علیا
و الائمة من ذریته الطاهرین ائمة الهدی و مصابیح الدجی من بعده فانهم
لن یخرجوکم من باب الهدی الی باب الضلالة رحمه هم در کتاب مذکور مسطور
است که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کسی که دوست دارد که زندگی
کند مثل زندگانی من و بمیرد مثل موت من و در آید در بهشتی که وعده
کرده پروردگار من مرا پس باید که دوست دارد [illegible]

پاک نور آنکه ایمه ... و چراغ تاریکی اند تا بعد از وی ... گمراه نشوید
هرگز بیازارید شما را ... به راه راستی ... قال النبی صلی
الله علیه و آله وسلم اول من اتخذ علی بن ابی طالب اخا من اهل السماء اسرافیل
ثم میکائیل ثم جبرئیل واول من احبه منهم حملة العرش ثم رضوان خازن
الجنة ثم ملک الموت وان ملک الموت یترحم علی محبی علی ابن ابی طالب
کما یترحم علی الانبیاء ترجمه هم در کتاب مذکور مسطور است که نخستین
کسی که گرفت علی ابن ابی طالب برادری از اهل آسمان اسرافیل است
بعد از ان میکائیل بعد از جبرئیل و اول کسی که دوست داشت
را از اهل آسمان حاملان عرش اند بعد از ان رضوان خازن بهشت است
عزرائیل و بدرستی که ملک الموت ترحم میکند بر محبان علی چنانچه ترحم
میکند بر انبیا قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم عاهدنی ربی ان لا
تقبل ایمان عبد الا بمحبة اهل بیتی ترجمه هم در کتاب مذکور مسطور است که
گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم عهد کرده پروردگار من با من که
مقبول نیست ایمان هیچ بنده مگر بمحبت اهل بیت من قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم والذی نفسی بیده لا تزول قدم عبد یوم القیامة حتی یسال

عن حبنا اهل البیت فقال عمر وما آیة حبکم من بعدکم فوضع یده علی
راس علی بن ابی طالب فقال حبی من بعدی حب هذا ترجمه هم
در کتاب مذکور مسطور است که گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم سوگند
بآنکه نفس من بید قدرت اوست نلغزد قدم بنده روز قیامت تا آنکه
سوال کند الله سبحانه وتعالی از محبت ما اهل بیت گفت عمر رضی الله
عنه چیست محبت شما یا رسول الله پس نهاد رسول صلی الله علیه وسلم دست
بر فرق علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و گفت محبت من بعد از من محبت
اینست قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان الله تبارک
وتعالی ... لولاک لما خلقت الشیعة ولمحبی شیعتک فابشروا ... الاشقی
در ... دیلمی ... مسطور است که ... علیه وآله وسلم
ای علی بدرستی که خدای تعالی [illegible]
و اهل بیت [illegible]
بدرستی که تو ... قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انی تارک
فیکم الثقلین احدهما اعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض
وعترتی اهل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی

فیما ترجمه در تفسیر ثعلبی و مشکوة و مصابیح و اکتساب الشفا و نسابت اند.

و اربعین بروایت زید بن ارقم مسطور است که چون رسول صلی الله
علیه و آله و سلم در حجة الوداع بمنبر از غدیر خم رسید گفت بدرستی
که من گذاشتم در شما دو چیز که یکی از ایشان بزرگتر است از دیگری
یکی کتاب الله که ریسمان کشیده شده از آسمان بسوی زمین و دیگر
عترت من اهل بیت منند و هرگز جدا نشوند این هر دو هم تا آنکه
فرود آیند بر حوض کوثر پس نظر کنید چگونه مخالفت خواهید کرد
مرا درین هر دو. قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا ان مثل اهل
بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلک ترجمه در مسند احمد بن
حنبل و مشکوة و شرف النبوة و هدایة السعداء از ابی ذر غفاری رضی الله
عنه مرویست که او در کعبه را گرفته میگفت شنیدم از رسول صلی الله علیه
و آله و سلم که میفرمود مثل اهل بیت من در شما مثل سفینه نوح است
سوار شوید بر آن کشتی خلاصی یابید و هر که تخلف کرد هلاک شد
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لکل شیء اساس و اساس الدین حب
ترجمه در شرح و هدایة السعداء مسطور است که گفت رسول صلی الله علیه و آله

و سلم مر هر چیزی را بنیاد است و بنیاد دین دوستی اهل بیت
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لعلی و فاطمة و الحسن و الحسین
حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم ترجمه در صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوة
از زید بن ارقم مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
در علی مرتضی و سیدة النساء و سبطین گفت که من جنگ کننده ام با کسی
که جنگ کند با ایشان و صلح کننده ام با کسی که صلح کند با ایشان و در
۲۱ مجرید مسطور است که چون آیه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا نازل شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم احبوا
الله لما یغذوکم من نعمه و احبونی بحب الله و احبوا اهل بیتی بحبی ترجمه
در شرح مشکوة و نصاب الاخبار و فصل الخطاب و معالی الاخبار و هدایة
السعداء و خلاصة المناقب مسطور است که گفت رسول صلی الله و سلم دوست دارید
ای مومنان خدا را بجهة آنکه پرورش داده است شما را از نعمت ها و دوست
دارید مرا بمحبت خدا و دوست دارید اهل بیت مرا بدوستی من قال النبی صلی الله
علیه و آله یا فاطمة اما ترضین ان الله اطلع علی اهل الارض فاختار رجلین

ترجمه در فردوس الاخبار مسطور است که گفت رسول صلی الله علیه و آله [و سلم]
ای فاطمه آیا راضی نیستی به خدا تعالی نظر کرد بر اهل زمین و برگزید
پدر ترا و شوهر ترا قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی انت و
شیعتک تردون علی الحوض رواء مرویین مبیضة وجوهکم و ان عدوک
یردون علی الحوض ظماء مقمحین ترجمه در [illegible] و صواعق محرقه مسطور است
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای علی تو و محبان تو وارد شوید
بر حوض سیراب و سیر گردیده شده در آن حالی که سفید است روهای شما
و بدرستی که دشمنان شما وارد میشوند بر حوض تشنه با قبح وجهی
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی اما ترضی انک معی فی الجنة و الحسن
و الحسین و ذریاتنا و اشیاعنا عن ایماننا و شمائلنا ترجمه در مناقب ابن
مردویه و صواعق محرقه مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
ای علی آیا راضی نمیشوی تو با آنکه باشی با من در بهشت با حسن و حسین
با ما بهشت و ازواج ما پس فرزندان ما و شیعیان ما پشت سر ما است
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم معرفة آل محمد برائة من النار و حب
آل محمد جواز علی الصراط المستقیم و ولایة آل محمد امان من العذاب ترجمه در معالم

الاخبار و فصل الخطاب مسطور است که گفت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم معرفت آل محمد سبب نجات است از آتش دوزخ و دوستی آل محمد
سبب گذشتن صراط و بندگی آل محمد امان از جمیع عذاب
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لو یعلم الناس متی سمی علی امیر المؤمنین
ما انکروا فضله سمی بذلک و آدم بین الروح و الجسد قال الله الست بربکم
قالوا بلی فقال تعالی انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم ترجمه در فردوس الاخبار
بروایت حذیفة بن الیمان مسطور است که گفت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم اگر بدانستندی مردمان که کی نامیده شد علی امیر المؤمنین انکار نکردندی
فضیلت او را خدا نامیده شد بدین نام علی در حالی که آدم میان روح و جسد بود
گفت الله تعالی به روح آدم و ذریت او آیا نیستم پروردگار شما گفتند
آری پس گفت منم پروردگار شما و محمد نبی و علی [illegible] شما [illegible]
عبد الله الانصاری قال سمعت عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یوم الحدیبیة و هو آخذ بید علی [illegible] امیر البررة [illegible] منصور
من نصره مخذول من خذله [illegible] ترجمه در [illegible]
محرقه و مودات از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مسطور است که

رسیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی در حالی که رفته بود
سید المرسلین است امیر المومنین را گفت این علی پادشاه نیکوکاران است
و کشنده کافران و نصرت کرده شده هر که یاری کرد علی را و فرو
گذاشته شد هر که فرو گذاشت علی را و درین کلام آواز خود بلند کرد
فرموده بود قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما اسری بی الی السماء
الی سدرة المنتهی وقفت بین یدی ربی فقال یا محمد قلت لبیک و سعدیک
قال قد بلوت خلقی و بلغت فایهم رایت اطوع لک قلت ربی علیا
قال صدقت یا محمد قال فهلا اتخذت لنفسک خلیفة یؤدی عنک
و یعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون قلت اختر فان خیرک خیری قال
اخترت لک علیا فاتخذه لنفسک خلیفة و وصیا و نحلته علمی و حلمی و هو امیر المومنین
حقا لم ینلها احد قبله و لیست لاحد بعده یا محمد علی رایة الهدی و امام من
اطاعنی و نور اولیائی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد احبنی
و من ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلک یا محمد قلت ربی قد بشرته ترجمه در بحر
المعارف و خلاصة المناقب و مناقب خطیب روایت امیر المومنین کرم الله
وجهه و در حلیة الاولیا روایت ابو هریره رضی الله عنه مسطور است که گفت رسول

صلی الله علیه و آله و سلم چون شب معراج بود مرا فرا خواند و برد
خدای تعالی بسوی آسمان تا سدرة المنتهی رسانید پیش روی
خود فرمود ای محمد گفتم لبیک و سعدیک گفت بتحقیق آزمودم خلق خود
و نعمت دادم ایشان را کدام یک از ایشان را یافتی مطیع تر برای تو
گفتم ای پروردگار من علی فرمود ای محمد راست گفتی و گفت
نگرفتی برای خود خلیفه که ادا کند از تو احکام را و تعلیم کند بندگان
مرا از کتاب من آنچه نمیدانند گفتم تو اختیار کن بدرستی که برگزیده تو
برگزیده منست فرمود اختیار کردم برای تو علی را پس بگیر او را
برای نفس خود خلیفه و وصی و او را بخشیدم علم و حلم خود را و اوست امیر مومنان
بحق نرسیده است این امارت هیچ کسی را قبل از وی و بعد از وی
ای محمد علی علم هدایت و امام مطیعان و نور اولیای منست و اوست کلمه
که لازم کرده ام متقیان را هر که او را دوست دارد به تحقیق دوست داشته
مرا و هر که او را دشمن دارد بتحقیق دشمن داشته مرا پس بشارت ده ای
محمد علی را بدین گفتم خدایا بشارت دادم علی را منقبت
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی فی لیلة المعراج

من الخلق یا محمد فقلت علیا فقال التفت الی یسارک فالتفت فاذا
علی بن ابی طالب قائم ترجمه هم در بحر المناقب و خلاصة المناقب مسطور
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت در شب معراج فرمود حق خدای
تعالی که ای محمد کرا دوست میداری از خلایق گفتم علی را پس گفت
بنگر بجانب چپ خود دیدم علی استاده   قال النبی صلی الله علیه و آله
وسلم ان الله خاطبنی ام علی قال یا محمد انا شیء لیس کالاشیاء
لا اقاس بالناس و اوصف بالشبهات خلقتک من نوری و خلقت علیا
من نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد فی قلبک احب الیک
من علی بن ابی طالب فخاطبتک بلغته و لسانه لیطمئن قلبک ترجمه در مناقب
خطیب و بحر المناقب و خلاصة المناقب مسطور است که رسول صلی الله
علیه و آله وسلم گفت بدرستی که الله تعالی خطاب کرد مرا شب معراج
بزبان علی گفتم یا رب تو خطاب کردی با من یا علی فرمود ای محمد
موجودم نه بچیز اشیا که قیاس کرده شوم بمردم آدمیان یا وصف کرده
شوم بشبهات آفریدم ترا از نور خود و علی را از نور تو و من مطلع
بر اسرار دل تو پس نیافتم نزد دل تو کسی دوست تر ترا از علی ابن ابیطالب لهذا

بزبان او با تو سخن گفتم تا دل تو آرام گیرد و مونست پذیرد
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من اراد ان یتمسک بالحبل
المتین فلیحب علیا و ذریته ترجمه در دستور الحقایق بروایت
زید بن ارقم مسطور است که گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
کسی که خواهد تمسک کند برشته استوار پس باید دوست دارد علی
و فرزندان اورا   قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم خلق الله من
من نور وجه علی بن ابی طالب سبعین الف ملک یستغفرون له و لمحبیه
الی یوم القیامة ترجمه در بحر المناقب شیخ حسین مسطور است که رسول صلی
الله علیه و آله وسلم گفت آفرید خدای تعالی از نور روی علی بن
ابی طالب هفتاد هزار فرشته که آمرزش میخواهند از برای علی و دوستان او
تا روز قیامت   قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اذا کان یوم القیامة
یقعد علی ابن ابی طالب علیه السلام فی الفردوس و هو جبل قد علا الجنة و فوقه عرش
رب العالمین و من سفحه تتفجر انهار الجنة و تتفرق فی الجنان و هو جالس علی
کرسی من نور یجری بین یدیه التسنیم لا یجوز احد علی الصراط الا و معه
براءة بولایته و ولایة اهل بیته و یشرف علی الجنة فیدخل محبه الجنة و مبغضه

الانار ترجمه در بحر المعارف فی خلاصة المناقب مسطور است که گفت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم چون قیامت قایم شود بالا رود علی بر کرسی فردوس
و آن کوهیست بلند در بهشت و بالای او عرش پروردگار است و از دامن
او جویهای روان شده در بهشت متفرق گردند و او بر کرسی نور نشسته
و از پیش او چشمه تسنیم روان باشد و هیچکس را از صراط گذشتن
نبود مگر آنکه با او براتی باشد از دوستی علی و اهل بیت او و او مشرف بود
بر جنت دوستان خود را در بهشت در آرد و دشمنان خود را در
دوزخ. قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی اشرف
علی الدنیا فاختارنی علی رجال العالمین ثم اطلع الثانیة فاختارک
علی رجال العالمین ثم اطلع الثالثة فاختار الائمة من ولدک علی رجال
العالمین ثم اطلع الرابعة فاختار فاطمة علی نساء العالمین ترجمه
در مودت از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم ای علی بدرستی که خدای تعالی واقف گردید
شد بر دنیا پس برگزید مرا بر مردان عالمیان بعد از آن مطلع شد
مرتبه دویم برگزید ترا بر مردان عالمیان پس مطلع شد مرتبه

برگزید ائمه معصومین را از فرزندان تو بر مردان عالمیان پس مطلع
شد مرتبه چهارم برگزید فاطمه را بر زنان عالمیان قال النبی
صلی الله علیه و آله و سلم یا علی انت خیر البشر من شک فیه فقد کفر ترجمه
هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم ای علی ای بهترین آدمیان هر کسی که شک آرد در این
بتحقیق کافر است ترجمه منظومه بهترین بشر علی را دان کافر آن کس که گفت
بهترین بشر بزرگی از وی که در ره دین هر که برگشت از وی بود کافر
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یحبک یا علی الا مومن ولا
یبغضک الا کافر ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که
گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دوست نمیدارد ترا یا علی مگر مومن
و دشمن نمیدارد ترا مگر کافر قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان
الله تعالی جعل لکل نبی وصیا فشیث وصی آدم و یوشع وصی موسی
و شمعون وصی عیسی و علی وصیی و هو خیر الاوصیاء فی الدنیا و
الآخرة و انا الداعی الیه بالمعنی ترجمه هم در کتاب از امیر المومنین
کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

به راستی که حق سبحانه و تعالی گردانید از برای هر نبی وصی را پس وصی
آدم شیث بود و وصی موسی یوشع و وصی عیسی شمعون و وصی
من علی و او بهترین اوصیاست در زمان او خوبست و منم ...
بر راه راست و او ... روشنایی آن راه قال النبی صلی
الله علیه و آله و سلم یا علی انت تبرئ ذمتی و انت خلیفتی علی امتی
هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم یا علی تو ادا میکنی حق مردم را از گردن من
و تو خلیفه و جانشین منی بر امت من قال النبی صلی الله علیه
و سلم لما اسری بی الی السماء تلقتنی الملائکة بالبشارة فی کل سماء
حتی لقینی جبرئیل فی جملة من الملائکة فقال یا محمد لو اجتمعت امتک
علی حب علی ما خلق الله النار ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست
که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون بمعراج بردند مرا بسوی آسمان
ملاقات شدند مرا فرشتگان بمژده دادن در هر آسمان تا آنکه ملاقات کرد
مرا جبرئیل در مجلسی با جمعی از ملائکه پس گفت ای محمد اگر جمع شوند امت
تو بر دوستی علی ابن ابی طالب نیافریده خدا آتش دوزخ را قال النبی صلی الله

علیه و آله و سلم کفی و کف علی سواء ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله
وجهه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که دست
علی و دست من یکیست یعنی هرکه با وی بیعت یا مصافحه کند با من کرده
باشد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی لا یبغضک
من الانصار الا من کان اصله یهودیا ترجمه هم از امیر المومنین
کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا علی
دشمن ندارد ترا از انصار مگر کسی که باشد اصل او یهودی قال
النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی من اطاعنی فقد اطاع الله و من
اطاعک فقد اطاعنی و من عصانی فقد عصی الله و من عصاک فقد عصانی
ترجمه هم از امیر المومنین مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ای
علی کسی که فرمان برداری کند مرا پس تحقیق فرمان برداری کرده خدا را
و هرکس فرمان برداری تو کرد تحقیق فرمان برداری من کرده و آنکه نافرمانی
من کرد تحقیق نافرمانی خدا کرده و آنکه نافرمانی تو کرد تحقیق نافرمانی من کرده
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی الائمة من ولدک فمن اطاعهم فقد اطاع
الله و من عصاهم فقد عصی الله و هم عروة الوثقی و هم الوسیلة الی الله تعالی

ترجمه هم از امیر المؤمنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول صلی الله
علیه و آله ای علی هر که از فرزندان تو امر کند فرمان برداری کرد
ایشان را بتحقیق فرمان برداری کرد خدا را و هر که نافرمانی کرد ایشان را
بتحقیق نافرمانی کرد خدا را و ایشانند ریسمان استوار در رسن و ایشانند
وسیله و واسطه بسوی حق سبحانه و تعالی قال النبی صلی الله علیه و آله
و سلم لو ان عبدا عبد الله مثل ما قام نوح فی قومه و کان له مثل احد ذهبا
فانفقه فی سبیل الله و مد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم من قتل بین الصفا
والمروة قتل مظلوما ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحة الجنة و لم یدخلها ترجمه
از امیر المؤمنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم اگر بنده پرستش کند مقدار آن مدت که نوح علیه السلام در قوم
خود ایستاده بود و باشد مر آن بنده را مانند کوه احد زر پس انفاق
کند در راه خدا و دراز شده عمر آن بنده چندان دراز شود که هزار حج کند
در مدت هزار سال پیاده پس در میان صفا و مروه بجور کشته شود و آن
بنده دوستی تو نداشته باشد ای علی نشنود بوی بهشت و در نیاید در او
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یستحق الشفعة فان الرجل منهم لیشفع

فی مثل ربیعة و مضر ترجمه هم از امیر المؤمنین کرم الله وجهه مرویست که گفت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم سبک مدارید پیروان علی را بدرستی
که مردی از ایشان درخواست کند گناهان جمعی که باشند بعدد آن
قبیله و مضر باشند [illegible] از آن قدر اویس قرنی
رضی الله عنه زیرا که محرم اسرار شیخ فرید الدین عطار قدس سره
العزیز در تذکرة الاولیا می نویسد که در حرب صفین که امیر المؤمنین کرم
الله وجهه را با معاویه واقع شد اویس رضی الله عنه آمده با امیر
[illegible] بدرجه شهادت پیوست لیکن تفاوت [illegible] شیخ
[illegible] سوی [illegible] این قبیله ربیعه و مضر [illegible]
است [illegible] الله علیه و آله امر زیده خواهد شد و در حدیث شریف
[illegible] ظاهر انها [illegible] تفاوت شده
[illegible] قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی انک
باب الجنة فمن دخلها بلا حساب ترجمه هم از امیر المؤمنین [illegible]
مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا علی بدرستی که تو
[illegible] در بهشت [illegible] درو بحساب قال النبی صلی الله علیه و آله

و آله وسلم من کان آخر کلامه الصلوة علی وعلی علی یدخل الجنة ترجمه
امیر المؤمنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه وآله
وسلم کسی که آخرین سخن او صلوات بر من و بر علی باشد در آید در بهشت
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من احب ان یرکب سفینة النجاة
ویستمسک بالعروة الوثقی ویعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیا بعدی ولیعاد
عدوه ولیأتم بالائمة الهداة من ولده فانهم خلفائی واوصیائی وحجج الله
علی الخلق بعدی وسادة امتی وقادة الاتقیاء الی الجنة حزبهم حزبی وحزبی
حزب الله وحزب اعدائهم حزب الشیطان ترجمه از امیر المؤمنین کرم الله
وجهه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم هر کسی که خواهد که سوار شود
کشتی نجات و چنگ زند بریسمان محکم و چنگ زند بریسمان خدای که سست نباشد
پس باید که دوستی کند علی را بعد از من و دشمنی کند دشمن او را و پیروی
کند یعنی مطیع باشد امامان را که راه نماینده اند بسوی حق سبحانه از
فرزندان او و بدرستی که ایشان خلفا و اوصیای منند و حجت الله اند
بر آفریده های خدا بعد از من و بزرگان امت منند و کشندگان پرهیزگاران
بسوی [illegible] جنگ با ایشان جنگ با من و جنگ با من جنگ با خدای عز و جل

و جنگ با دشمنان ایشان جنگ با شیطان قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
یا علی انی رأیت اسمک مقرونا باسمی فی اربعة مواطن فأنست بالنظر الیه
لما بلغت بیت المقدس فی معراجی الی السماء وجدت علی صخرتها لا اله الا الله
محمد رسول الله ایدته بوزیره ونصرته بوزیره فقلت لجبرئیل من وزیری
فقال علی بن ابی طالب فلما انتهیت الی سدرة المنتهی وجدت مکتوبا علیها
انی انا الله لا اله الا انا وحدی ومحمد صفوتی من خلقی ایدته بوزیره ونصرته
بوزیره فقلت لجبرئیل ومن وزیری قال علی بن ابی طالب فلما جاوزت
سدرة المنتهی وانتهیت الی عرش رب العالمین وجدت مکتوبا علی قوائمه
انی انا الله لا اله الا انا لا اله الا انا ومحمد حبیبی من خلقی ایدته بوزیره
ونصرته بوزیره فلما هبطت الی الجنة وجدت مکتوبا علی باب الجنة لا اله الا انا
محمد حبیبی من خلقی ایدته بوزیره ونصرته بوزیره ترجمه از امیر المؤمنین
کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که یا علی
دیدم من نام ترا همراه نام خود در چهار جا پس انس گرفتم به دیدن آن در آن سرنوشته
که چون رسیدم به بیت المقدس در شب معراج خود بسوی آسمان یافتم
بر سنگی که در بیت المقدس است نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله تأیید دادم او را

ونصرته بوزیره یعنی نیست خدای دیگر مگر الله و محمد فرستاده من و منکه
خداوندم قوت و یاری دادم محمد را بوزیر او پس گفتم جبرئیل را که
کیست وزیر من گفت علی ابن ابی طالب پس رسیدم بسدرة المنتهی
و یافتم برو نوشته که منم خدای سزای پرستش و نیست خدای مگر
من که یگانه ام و محمد برگزیده منست از آفریدهای من و قوت و یاری
دادم محمد را بوزیر او گفتم جبرئیل را که کیست وزیر من گفت علی ابن
ابی طالب و چون درگذشتم از سدرة المنتهی رسیدم بسوی عرش
پروردگار عالمیان یافتم نوشته بر پایهای عرش که منم
خدای تعالی و نیست خدای جز من و محمد حبیب منست از آفریدهای من
قوت و یاری دادم محمد را بوزیر او و چون فرود آمدم بسوی بهشت
یافتم نوشته بر در بهشت که نیست خدای بجز من و محمد دوست منست از
آفریدهای من قوت و یاری دادم او را بوزیر او قال النبی صلی الله
علیه و آله و سلم من کنت ولیه فعلی ولیه و من کنت امامه فعلی امامه ترجمه
از سیدة النساء فاطمة الزهرا علیها التحیة والثنا مرویست که گفت رسول صلی الله
علیه و سلم کسی را که من باشم ولی پس علی ولی اوست و هر کرا من امام باشم

پس علی امام و پیشوای اوست قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
اعلم امتی من بعدی علی ابن ابی طالب ترجمه از سلمان فارسی رضی الله عنه
مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دانا ترین امت من بعد من
علی ابن ابی طالب است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا ابا بکر کفی
و کف علی سواء فی العدل سواء ترجمه از ابی بکر صدیق رضی الله عنه مرویست
که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ای ابو بکر کف من و کف
علی علیه دست من و دست علی در عدل برابر است ترجمه منظومه
پیشوای رسل امین خدای انکه در عدل بر سر آمد است گفت کف من
و کف حیدر در عدالت برابر آمده است قال النبی صلی الله علیه و آله
و سلم لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابی طالب لما خلق الله النار از عمر ابن
الخطاب رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اگر
جمع شوندی آدمیان بر دوستی علی هر آینه نمی آفرید خدای تعالی دوزخ را
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی انت سید فی الدنیا و سید فی الآخرة
من احبک فقد احبنی و حبیبی حبیب الله و عدوک عدوی و عدوی
عدو الله و الویل لمن ابغضک من بعدی ترجمه از عبد الله بن عباس رضی الله عنه

منهما مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسوی امیر فرمود
ای علی تو سید و بزرگی در دنیا و آخرت هر که دوست دارد ترا
به تحقیق دوست است مرا و دوست تو دوست منست و دوست من دوست
خدا و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا و وای بر کسی که دشمن
دارد ترا بعد از من — قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لن تضلوا
و تهلکوا و انتم تحت کنف علی و اذا خالفتموه فقد ضللتم طرق الهدی
و وقعتم فی الفتن فاتقوا الله فی ذمة الله علی ابن ابی طالب ترجمه هم از
وی مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گمراه و هلاک نشوید
در حالتی که شما زیر دست علی باشید و هر گاه مخالفت کنید شما او را
پس بتحقیق گم کرده اید راههای هدایت افتاده اید در گمراهی پس بپرهیزید از
خدای در نگاه داشتن حق خدای بر گردن خود از فرمان بردن علی ابن
ابی طالب — قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم افضل رجال العالمین
فی زماننا هذا علی و افضل نساء العالمین من نساء الاولین و الاخرین فاطمه
ترجمه هم از وی مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بهترین
عالمیان در زمان ما [illegible]

آخرین فاطمه — قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا ابن عباس ان علیا
فان الحق علی لسانه و النفاق مجانبه و ان هذا قفل الجنة و مفتاحها
یدخلون الجنة و به یدخلون النار ترجمه هم از وی مرویست که گفت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم ای ابن عباس بر تست پیروی علی بدرستی که حق
بر زبان او و نفاق دور است از وی بدرستی که این علی قفل و کلید بهشت است
بوسیله دوستی او در آیند در بهشت و بواسطه دشمنی او در دوزخ
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی و شیعته هم الفائزون یوم القیامة ترجمه هم
از وی مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی و گروه او رستگارند
به نعمتهای اخروی در روز قیامت — قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا عبد الله
ابشر کن الله تعالی ایدنی بسید الاولین و الآخرین و الوصیین علی فجعله کفوا
فان اردت ان [illegible] ترجمه هم از وی مرویست که گفت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم ای عبد الله بشارت تو هم ترا بدرستی که حق تعالی
قوت و توانائی داد مرا به بزرگ پیشینیان و پسینیان و بزرگ اوصیا که آن علی است
پس گردانیده حق سبحانه و تعالی علی را همسر من اگر خواهش داری که بزرگ
شوی [illegible] — قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

رأیت علی باب الجنة مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله
از جابر رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
دیدم بر در دروازه بهشت نوشته که نیست خدای سزاوار پرستش
مگر الله و محمد فرستاده خداست و علی برادر رسول خدا   قال النبی صلی
الله علیه و آله و سلم یا علی لو ان احدا عبد الله حق عبادته ثم شک فیک و اهل
بیتک هو افضل الناس کان فی النار ترجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در حضور مهاجر و انصار که ای علی بدرستی که اگر کسی
پرستد خدای را چنانچه حق پرستش اوست پس از آن شک کند در تو
و اهل بیت تو و حال آنکه بهترین آدمیان بوده باشد در آتش دوزخ
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم خیر هذه امته لیس فیها احد من ولد علی
یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر ترجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول الله
علیه و آله و سلم نیست خیر و نیکوئی در امتی که نیست در آن امت کسی از فرزندان علی
که امر کند از معروف و باز دارد از منکر   قال النبی صلی الله علیه و آله و
سلم بعثنی بالحق ان الملائکة یستغفرون لعلی و تشفق علیه و شیعته اشفق
من الوالدین علی ولده ترجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله

و سلم بحق آن خدائی که برانگیخت مرا براستی برسالت بدرستی که فرشتگان آمرزش
میخواهند از برای علی و مهربانند بر وی و بر پیروان او مهربانتر از پدر
و مادر بر فرزند خود   قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا کان یوم
القیامة یأتینی جبرئیل بحزمتین من المفاتیح حزمة من مفاتیح النار و حزمة
من مفاتیح الجنة اسماء المؤمنین من شیعة آل محمد و علی مفاتیح النار اسماء
المبغضین من اعدائه فیقول یا احمد هذه المبغضک و هذه المحبک فادفعها
الی علی بن ابی طالب فیحکم فیهم بما یرید فو الذی قسم الارزاق لا یدخل مبغضه الجنة
و لا محبه النار ابدا ترجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و
آله و سلم هرگاه شود روز قیامت بیاید بسوی من جبرئیل با دو دسته کلید
یک دسته از کلیدهای بهشت و یک دسته از کلیدهای دوزخ بر کلیدهای بهشت
نامهای مومنان از پیروان آل محمد و بر کلیدهای دوزخ نامهای دشمنان
او پس بگوید جبرئیل بمن ای محمد این دسته کلیدها از برای دوستان است
و این دسته از برای دشمنان است پس بده هر دو دسته را بعلی ابن ابی طالب
که داوری کند در میان مردم بانچه خواهد بحق آنکه بخشش کرد روزیها را
که در نیاید دشمنان علی در بهشت و نیاید دوستان او در دوزخ همیشه

قال النبي صلی الله علیه وآله وسلم اول ثلمة في الاسلام مخالفة علي ترجمه
هم از جابر رضي الله عنه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه وآله و
سلم نخستین رخنه در اسلام مخالفت و عدم متابعت مرتضی علیست
قال النبي صلی الله علیه وآله وسلم ایها الناس احبوا علیا فان الله یحبه واستحیوا
منه فان الله یستحیي منه و معنی این حدیث چنانکه آنحضرت فرموده اند
آنست ترجمه از عقبه بن عامر مرویست که گفت رسول صلی الله علیه وآله و
سلم ای مردمان علی را دوست دارید بدرستی که حق سبحانه دوست میدارد
او را و شرم دارید از وی بدرستی که الله تعالی شرم میدارد از او
قال النبي صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ان الله تعالی اصطفاني
علی الانبیاء واختارني واصطفی علیا علی الاوصیاء واختاره وصیا وجعله ابن عمي
وصهري له وشد به عضدي کما شد عضد موسی باخیه هارون وهو خلیفتي
ووزیري ولو کان بعدي نبیا لکانت النبوة ترجمه از انس بن مالک
مرویست که گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که خدای تعالی
برگزید مرا بر پیغمبران و مختار ساخت مرا و برگزید بر اوصیای را و
برگزید آن وصی را ابن عم من و داماد ساخت بدرستی که او را و محکم

و قوت داد بآن وصی بازوی مرا چنانکه محکم گردانید بازوی موسی
ببرادر او هارون و آن ابن عم خلیفه من و وزیر منست و اگر
می بود پس از من نبی هر آینه می بود نبوت او را قال النبي صلی الله
علیه وآله وسلم حدثني جبرئیل عن الله جل جلاله ان الله تعالی یحب
علیا ما لا یحب الملائکة ولا النبیین ولا المرسلین وما من تسبیحة یسبح الله
الا ویخلق الله منه ملکا یستغفر لمحبیه وشیعته الی یوم القیامة ترجمه از
انس مرویست که گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم حکایت کرد مرا
جبرئیل از خدای بزرگ بدرستی که خدای دوست میدارد علی را بدوستی
که دوست ندارد بآن فرشتگان را و نه پیغمبران و نه مرسلان را و نیست هیچ
تسبیحی که تسبیح کند خدا را که بیافریند خدای از آن تسبیح فرشته که آمرزش
خواهد از برای دوستان و برادران او تا روز جزا قال النبي
صلی الله علیه وآله وسلم من احب علیا کان مع النبیین في درجتهم یوم القیامة و
من مات یبغضه فلا یبالي یهودیا او نصرانیا ترجمه از عمر ابن الخطاب رضي الله
عنه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم کسی که دوست دارد مرا
علی باشد با پیغمبران در درجات ایشان روز قیامت و کسی که بمیرد

تو پس باک شاروا انکه بمیرد یهودی و نصرانی قال النبی صلی الله
علیه و آله و سلم خیر رجالکم علی ابن ابی طالب و خیر شبابکم الحسن والحسین
وخیر نسائکم فاطمه بنت محمد ترجمه از ابن عمر مرویست که گفت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بهترین مردان شما علی ابن ابی طالب و بهترین
جوانان حسن و حسین اند و بهترین زنان فاطمه دختر محمد است صلی الله
علیه و آله و سلم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان اخی
و وزیری و خلیفتی فی اهلی و خیر من اترک بعدی یقضی موعودی علی
ابن ابی طالب ترجمه از انس ابن مالک رضی الله عنه مرویست که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی که برادر من و وزیر من و خلیفه
من در اهل من و بهتر کسی که میگذارم پس از خود که ادا میکند وعده
مرا علی ابن ابیطالب قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله
قد عهد الی ان من خرج علی علی فهو کافر و اجدر النار ترجمه از عائشه
رضی الله عنها مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی
که الله تعالی بتحقیق پیمان بست با من بدرستی کسیکه بیرون آمد بر علی
پس او کافر است و سزاوار است با آتش دوزخ گفت عائشه رضی الله عنها

کانت هذا الحدیث یوم الجمل حتی ذکرته بالبصره و انا استغفر الله ممن
ان یکون نسیته پس من فراموش کرده بودم این حدیث در روز جنگ جمل
تا آنکه یاد آوردم او را در بصره آمرزش میخواهم از حق تعالی در وقت که فراموش
باشد مرا قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انی فی اللوح المحفوظ تحت
العرش مکتوبا علی ابن ابی طالب امیرالمومنین ترجمه از محمد ابن الحسن ابن
العلی مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در لوح محفوظ
زیر عرش نوشته شده است که علی ابن ابی طالب امیر مومنان است المسلمین
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی جعل علیا قائد
الی الجنه یدخلون الجنه و به یعذبون یوم القیامه قلنا کیف ذلک
قال محبته یدخلون الجنه و بغضه یدخلون النار ترجمه از محمد حنفیه رضی الله
عنه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی که خدای تعالی
گردانیده است علی را قسمت کننده مسلمانان بسوی بهشت که با او در می آیند
در بهشت و در دوزخ و با او عذاب کرده میشوند روز قیامت گفتیم چگونه است
این یا رسول الله گفت بمنزله دوستی علی در می آیند در بهشت و بسبب دشمنی او
در می آیند در آتش دوزخ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

فرغ الله تعالی من الحساب المعاد یامر الملکین فیقفان علی الصراط
فلا یجوز احد الا ببراءة ولایة من علی فمن لم یکن معه اکبه الله فی
النار ترجمه از ابو سعید خدری مرویست که گفت رسول صلی الله
علیه و آله وسلم هرگاه فارغ شود خدای عز و جل از حسابها که مقرر است
بفرماید مر دو فرشته را که بایستید بر پل صراط تا گذر نکند بحکم این
صراط مگر بسبب برات و حکم نامه دوستی از علی پس هر کس را که نباشد
این برات سرنگون سازد او را خدای تعالی در آتش دوزخ

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ایمان اهل السموات [illegible]
ان وضع فی کفة و وضع ایمان علی فی کفة لرجح ایمان علی ابن ابی طالب ترجمه
عبدالله بن جوشعه پسر حمزه عبر از پدرگان خود روایت کند که گفت
دو مرد پیش عمر ابن الخطاب آمده پرسیدند از طلاق کنیزک پس عمر
رضی الله عنه پرسید این مسئله را از مردی که در آن مکان حاضر بود
پس گفت او اینو در آن مرد بهر دو انگشت خود پس بازگشت عمر بسوی ان
دو مرد و گفت دو طلاقست پس گفت یکی از آن دو مرد بعمر که رسیدی تا
آنجا بسوی تو و تو امیر مومنانی و پرسیدم از تو مسئله و جواب دادی

متوسل شدی بسوی مردی و حال آنکه بخدا سوگند که با تو سخن نکرد پس
جدا بدو گفت عمر آیا میدانی که کیست این مرد این برادر رسول خداست
گواهی میدهم من هم بدرستی که شنیدم از رسول که میگفت
که اگر بگذارند ایمان اهل آسمانها و زمین ها در پله ترازو
و بگذارند ایمان علی در پله دیگر هر آینه زیاده آید ایمان علی ابن ابی
طالب بر ایمان اهل آسمانها و زمین قال النبی صلی الله علیه و
آله وسلم سمی الناس مومنین من اجل علی و لو لم یومن علی لم یکن مومن
فی ... وسمی محمد المختار لان الله تعالی اختاره وسمی المرتضی لان الله تعالی
ارتضاه وسمی علیا لانه لم یسم احد قبله باسمه وسمیت فاطمة بتولا لانها تبتلت
تقطعت عن نسائها والعورات فی کل شهر او لانها ترجع بکرا ... و سمیت
بتولا لانها ولدت ... ترجمه از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که گفت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم نامیده شدند مردمان بلقب مومن بواسطه
علی و اگر ایمان نمی آورد هر آینه مومن نمی بود کسی از ایشان و نامیده شد
علی مختار بواسطه آنکه خدای تعالی برگزید او را و نامیده او مرتضی
جهت آنکه الله تعالی از وی راضی است و او راضی از خدای تعالی عز و جل

و نامیده شد او عذرا بواسطه آنکه ... از وی
اسم و نامیده شده فاطمه بتول از برای آنکه حیض ندید و دم معهود زنان را که در هر ماه می‌بینند از وی مقطوع بود یا آنکه بیکست علیها الصلواة
والسلام و در شرح بکر مولف گوید بتل در اصل معنی قطعست چنانچه عبارت
صراح نیز دلالت میکند بر این معنی که البتل القطع و یقال هی عذراء
المنقطعة عن الازدواج و یقال هی المنقطعة من الدنیا الی الله و هی نعت
فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس بنابر تقدیر تسمیه فاطمه علیها الصلواة
والسلام به بتول جهة آن باشد که منقطع است از دنیا بسوی خدا الیه و یا بجهت
بنابر انقطاع از ازدواج قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی بخ
بخ من مثلک الملائکة تشتاق الیک و الجنة لک انه یوم القیمة ینصب لی منبر
من نور و لابراهیم منبر من نور و لک منبر من نور تجلس علیها و اذا انا و بنادی
بخ بخ من وصی بین حبیب و خلیل ثم اوتی بمفاتیح الجنة و النار فادفعها
ترجمه از زید بن اسلم مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ای
علی خوشا حال تو خوشا حال تو کیست مانند تو که فرشتگان آرزومند تواند
و بهشت مر تراست بدرستی که هرگاه بشود روز قیامت برپای کرده شود

از برای من منبری از نور و از برای ابراهیم منبری از نور و از
برای تو از نور پس نشسته باشیم بر آن منابر و ندا کند بهنگام ندا کننده
کننده که خوشا حال خوشا حال وصی که نشسته است میان حبیب و خلیل
پس آورده شود کلیدهای بهشت و دوزخ و بدهم من آن کلیدها را
بدست تو قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی اید هذا
الدین بعلی و انا منه و فیه انزل افمن کان علی بینة من ربه الایه ترجمه
از ابوذر غفاری رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه
و آله بدرستی که خدای تعالی عز و جل قوت داد دین را بعلی و
من از اویم و در شان او فرود آمده آیه کریمه افمن کان علی بینة من
ربه تا آخر عن الامام محمد الباقر عن آبائه علیهم السلام انه سئل رسول
الله علی الناس فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم خیرها و افضلها و اتقاها
و اعلمها و اقربها الی الجنة و اقربها منی و لا اکرم النبی و اقرب الی من علی
ابن ابیطالب ترجمه امام محمد باقر علیه السلام از آبای بزرگوار خود روایت
کند بدرستی که پرسیدند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از امت
پس فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم بهترین و پرهیزکارترین

و فاضل ترین و داناترین و بردبارترین آدمیان بسوی بهشت
انسان از من و نیست در میان شما بهتر کارتر و نزدیکتر بسوی من
علی ابن ابی طالب عن انس قال کنت مع النبی فاقبل علی فقال النبی
صلی الله علیه و آله و سلم هذا حجة علی امتی یوم القیمة عند الله ترجمه از انس
رضی الله عنه مرویست که گفت بودم با پیغمبر پس از مقابل پیدا شد مرتضی علی
گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این مرد حجت است برامت من روز قیامت
بر خدای عز و جل عن ابی هریره قال قیل یا رسول الله متی وجبت لک النبوة
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم قبل ان یخلق الله آدم و نفخ الروح فیه
قال و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی فقال انا ربکم الا علی و محمد نبیکم و علی امیرکم ترجمه از ابی هریره مرویست
که گفته شد یا رسول الله کی واجب شد مر ترا نبوت فرمود پیش از آنکه بیافرید
حق تعالی آدم را و بدمد جان را در وی گفت یعنی زمانی که گرفت پروردگار
تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را و گواه گرفت ایشان را
بر نفسهای ایشان با آنکه آیا نیستم من پروردگار شما گفتند هستی تو پروردگار
پس گفت الله سبحانه که من پروردگار شمایم بالاتر از همه و محمد نبی شما و علی امیر

شامات مؤلف گوید گفت [illegible] آدم بین الماء و الطین قول امیرالمؤمنین
کرم الله وجهه مطابق حدیث مشهور است زیرا که ولی یعنی والی امر
عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا انس انطلق
فادع لی سید العرب یعنی علیا فقالت عائشه الست سید العرب فقال
انا سید ولد آدم و لا فخر و علی سید العرب فلما جاء ارسل رسول الله
الی الانصار فاتوه فقال لهم یا معشر الانصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتم
به لن تضلوا بعدی قالوا بلی یا رسول الله قال هذا علی فاحبوه بحبی و اکرموه
بکرامتی فان جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم عن الله ترجمه از انس ابن
مالک مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ای انس برو و
بخوان از برای من سید و بزرگ عرب یعنی مرتضی علی را پس
گفت عائشه رضی الله عنها آیا نیستی تو سید و بزرگ عرب فرمود که من
و بزرگ فرزندان آدم و این فخر نیست و علی است بزرگ و سید عرب
هرگاه آمد علی پس رسول فرستاد بسوی جماعه انصار چون آمدند
گفت رسول مر ایشان را ای گروه انصار آیا راه نمایم مر شما را بچیزی
که اگر با او دست زنند هرگز گمراه نشوید بعد از من گفتند بلی یا رسول الله



فرمود این علیست دوست دارید آن را بواسطه دوستی من و گرامی دارید بسبب گرامی داشتن من بدرستی که جبرئیل امر کرد مرا بآن از جانب الله تعالی با آنچه گفتم مر شما را — قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یاتی الناس یوم القیامه بالاعمال فلا ینفعهم الا من قبلت انا و علی ابن ابی طالب عمله بعد قبول الامه ترجمه از ابی امامه باهلی مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می آیند مردمان بروز قیامت بعملهای خود پس سود نکند ایشان را اعمال ایشان مگر کسی را که بپذیریم ما و علی اعمال او پس از پذیرفتن امت — عن ابو موسی النهدی قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی تشییع الفرقد و معه ابوبکر و عمر و عثمان و نفر من الصحابه و علی فالتفت الی ابی بکر فقال یا ابابکر هذا الذی ترا وزیری فی السماء و وزیری فی الارض یعنی علی ابن ابی طالب فان احببت ان تلقی الله و هو عنک راض فارض علیا فان رضاه رضاء الله و غضبه غضب الله ترجمه از ابو موسی نهدی مرویست که بودیم با رسول صلی الله علیه و آله و سلم در موضع تشییع فرقد من و ابوبکر و عمر و عثمان و یک نفری از صحابه و امیر المومنین علی ابن ابی طالب گفت رسول بسوی ابوبکر گفت ای ابوبکر این کس که تو می بینی وزیر منست در آسمان و زمین یعنی علی ابن ابی طالب اگر خواهی آن

که ملاقات کنی خدا را در حالتی که او از تو خشنود باشد خشنود کن علی را بدرستی که خشنودی او خشنودی خداست و خشم او خشم خداست — عن ابی ذر غفاری قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الله تعالی اطلع الی اهل الارض اطلاعه من عرشه بالا کیف و لا زوال فاختارنی و جعلنی سید الاولین و الاخرین من النبیین و المرسلین اعطانی ما لم یعط لاحد و هو الرکن و المقام و الحوض و الزمزم و المشعر الاعلی و الجمرات العظام سعیه الصفا و نساره المروه و اعطانی الله ما لم یعط احدا من النبیین و الملائکه المقربین فقلنا ما ذا یا رسول الله قال اعطانی علیا و اعطاه العذراء البتول ترجع کل لیله بکرا و کرمه ذلک اعطاه من النبیین و الحسن و الحسین و لم یعط احد امثالهما و اعطانی صهرا مثلی و لیس لاحد مثلی و اعطاه الحوض و جعل الیه قسمه الجنه و النار و لم یعط ذلک للملائکه و جعل شیعته فی الجنه و اعطاه رضاء شیء و لیس کمثله شیء الا انی مثلی ایها الناس من سره ان یلقی الله غیر غضبان و ان یقبل الله عمله فلینظر الی علی و ان النظر الیه یزید فی الایمان و ان حبه یذیب السیئات کما تذیب النار الرصاص ترجمه از ابی ذر غفاری رضی الله عنه که گفت شنیدم از رسول

علیه و آله و سلم بدرستی که خدای تعالی مشرف شد و دید مرا زمین
دنیا از عرش خود بی کیفیت و ازان پس برگزید مرا و گردانید
سرور و بزرگ شفیعان و پیشوایان از پیغمبران و مرسلان و عطا
کرد مرا چیزی که عطا نکرد احدی را از عالمیان و ان رکن و مقام
ابراهیم و حوض کوثر و چاه زمزم و مشعر و منارهای بزرگ که جانب
راستش صفا و جانب چپ مروه است و داد مرا چیزی چند که نداد
یکی از پیغمبران و فرشتگان مقرب گفتم چیست آن یا رسول الله گفت
داده است خدای تعالی مرا علی و داده است با او فاطمه دوشیزه
نسا را در هر ماه معتاد است از و منقطع است و باز میگردد هر شب بسوی
دوشیزگی و نداد همچنین زوجه هیچ پیغمبر را و داده است با او دو فرزند
که مثل حسین اند و نداد هیچ پیغمبر را مانند این دو پسر و داده است با او خسری
همچو من و نداد مر کسی را مانند من خسری و داده است با و حوض کوثر
و گردانیده است بسوی او بخش کردن بهشت و دوزخ و نداد این مرتبه
بفرشتگان و داده است پیروان او را بهشت و داده است با و برادری
مانند من و نیست کسی را برادری همچو من ای گروه آدمیان هر که خواهد

فرونشاند آتش غضب خدا را و اینکه خشنود کند خدای تعالی
گروهای او را پس باید که نظر کند بسوی علی بدرستی که نظر کردن
او زیاده میکند در ایمان و دوستی او میگدازد بدیها را چنانکه
آتش ارزیز را عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم انه قال من صام یوم الثامن عشر من ذی
الحجة کان له صیام ستین شهرا و هو یوم الذی اخذ فیه النبی بید علی
بغدیر خم فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه ترجمه از ابی هریره مرویست که شنیدم از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که گفت هر کس روزه بگیرد در روز هیجدهم
ذی حجه مر او راست ثواب شصت ماه و روز هیجدهم ماه مذکور روزیست
که گرفت در آن روز پیغمبر دست علی را در موضع غدیر خم و گفت هر کرا
که من حاکم و امیر باشم علی حاکم و امیر اوست بار خدایا دوست دار کسی را
که علی را دوست دارد و دشمن دار آنرا که علی را دشمن دارد عن
عمر الخطاب قال نصب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیا علما
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل

من خذله و انصر من نصره اللهم انت شهيد عليهم فقال عمر كان الى
جنبي شاب حسن الوجه طيب الريح فقال يا عمر لقد عقد رسول الله عقدا
لا يحله الا منافق فاحذر ان تحله فقال قلت يا رسول انك حيث
قلت في علي كان في جنبي شاب حسن الوجه طيب الرائحة فقال كذا
وكذا قال نعم يا عمر انه ليس من ولد آدم لكنه جبرئيل اراد ان يوكد عليكم
ما قلته في علي ترجمه از عمر ابن الخطاب مرویست که گفت برپای کرد رسول
صلی الله علیه و آله وسلم از برای علی علم و گفت هر کرا من حاکم و امیرم
علی حاکم و امیر اوست بار خدایا دوست دار آنرا که علی را دوست
و دشمن دار آنرا که علی را دشمن دارد و فرو گذار و یاری نکن آنرا که
علی را یاری کند بار خدایا تو گواهی بر ایشان گفت عمر رضی الله عنه
در پهلوی من جوانی بود نیکو روی و خوشبوی گفت آن جوان ای عمر
هر آینه بتحقیق بسته است رسول عقدی که وا نکند آنرا احدی مگر
منافق پس بپرهیز از آنکه بگسلی این عقد را پس گفت عمر من گفتم
ای رسول خدا بدرستی که جایی که تو گفتی در حق علی آن سخنان را بود
در پهلوی من جوانی خوش روی و خوشبوی گفت همچنان و چنین رسول از نزد

ای عمر آن جوان از فرزندان آدم نبود بلکه جبرئیل علیه السلام بود
خواست محکم سازد آنچه من بشما گفتم در حق علی مولف گوید حدیث
من کنت مولاه فعلی مولاه در صحیح ترمذی و مسلم و مصابیح و مسند
ابن حنبل و مشکوة و صواعق و غیره نیز مشهور است چنانکه عبارت مشکوة
اینست عن البراء بن عازب و زید بن ارقم ان رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم لما نزل بغدیر خم اخذ بید علی علیه السلام فقال الستم
تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی فقال اللهم من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فلقیه عمر رضی الله عنه
بعد ذلک فقال له هنیئا یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مومن و مومنة و در
صواعق می آرد انه رواه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم ثلثون صحابیا
و ان کثیرا من طرقه صحیح او حسن یعنی بدرستی که روایت کرده اند از نبی آن
حدیث را سی نفر از صحابه و بدرستی که بسیاری از طرق او صحیح و حسن است
عن عایشه رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول
لعلی حسبک انه لیس لمحبک حسرة عند موته ولا وحشة فی قبره ولا فزع یوم القیمة
ترجمه از ام المومنین عایشه مرویست که شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله وسلم

که سفیر موده عمر علی ابن ابی طالب را که پسندیده است ترا ای عمر اسلام نیست
دوست ترا افسوس و پشیمانا نزد مردن هست و در آتش دوزخ بودنت
افتاد الی در روز قیامت   عن ابن عمر قال کنا نمشی مع النبی صلی الله
علیه وآله وسلم فالتفت الینا فقال ایها الناس هذا ولیکم بعدی فی الدنیا
والآخرة فاحفظوه یعنی علیا ترجمه از ابن عمر رضی الله عنه مرویست که ما
میگردیم با رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس نگاه کرد بجانب ما گفت
ای مردمان این مرد یعنی علی حاکم و امیر شماست بعد از من در دنیا و آخرت
پس نگاه دارید او را یعنی دوست او را   قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم انا سید النبیین وعلی سید الوصیین وان اوصیائی بعدی اثنا عشر اولهم
علی وآخرهم القائم المهدی ترجمه از ابن عباس رضی مرویست که رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفت من سید انبیاام و علی سید اوصیاست
بدرستی که اوصیای من بعد از من دوازده خواهند بود و اول ایشان
علیست و آخر ایشان قایم مهدی   عن عمر قال مر سلمان الفارسی و هو یرید
ان یعود رجلا ونحن جلوس فی حلقه و فینا رجل قال لو شئتم لانبأتکم بافضل هذه
الامة بعد نبیها وافضل من هذین الرجلین ابی بکر و عمر فقام سلمان فقال له

والله لاخبرتکم بافضل هذه الامة بعد نبیها وافضل من هذین الرجلین ابی بکر و
عمر ثم مضی سلمان فقیل له یا ابا عبد الله ما قلت قال دخلت علی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم و هو فی غمرات الموت فقلت یا رسول الله هل اوصیت
قال یا سلمان اتدری من الاوصیاء قلت الله ورسوله اعلم قال ان آدم
وصی شیث وکان افضل من ترکه بعده من ولده وان وصی نوح سام وکان
افضل من ترکه بعده و وصی موسی یوشع وکان افضل من ترکه بعده و وصی
سلیمان آصف بن برخیا وکان افضل من ترکه بعده و وصی عیسی شمعون
بن برخیا وکان افضل من ترکه بعده وانی اوصیت الی علی وهو افضل من اترک
بعدی ترجمه از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه مرویست که گفت ما نشسته بودیم که سلمان
رضی الله عنه و او میخواست بپرسد بیماری را و ما نشسته بودیم در حلقه و بود در
ما مردی گفت اگر میخواهید خبر کنم شما را به بهترین این امت بعد از پیغمبر
این امت و بهتر ازین دو مرد یعنی ابوبکر و عمر پس برخواست سلمان و گفتند
گفت قسم بخدا اگر خواهم هر آینه خبر دهم با فضل این امت بعد از پیغمبر و
افضل از ابوبکر و عمر بعد از ان روان شد پس گفت مردمان ای
ابا عبد الله چه گفتی و از کجا گفتی گفت در آمدم بر رسول صلی الله علیه و آله

وسلم در حالی که در سکرات موت بود گفتم ای رسول خدا وصیت کردی
فرمود ای سلمان آیا میدانی تو که کیانند وصی انبیا گفتم خدا و رسول
داناتر است فرمود بدرستی که وصیت کرد آدم علیه السلام شیث را
و شیث بهترین جماعه بود که گذاشت پس از خود از فرزندان خود
وصیت کرد نوح علیه السلام سام را و بود سام بهترین آن مردم که گذاشت
پس از خود وصی و وصیت کرد موسی علیه السلام یوشع را و بود یوشع
بهترین الجمعی که گذاشت بعد از خود و وصیت کرد سلیمان علیه السلام
آصف برخیا را و آصف بود بهترین کسانیکه گذاشت بعد از خود و وصیت
کرد عیسی علیه السلام شمعون بن برخیا را و بود شمعون بهترین آنکه
گذاشت بعد از خود و من وصیت کردم بسوی علی و علی بهترین آن
مردم است که میگذارم پس از خود عن عمر قال لما عقد عقد مواخاة
بین اصحابه قال هذا اخی فی الدنیا والآخرة و خلیفتی فی اهلی و وصیی فی امتی
و وارث علمی و قاضی دینی ماله منی و مالی منه نفعه نفعی و ضره ضری من احبه فقد
احبنی و من ابغضه فقد ابغضنی ترجمه از عمر رضی الله عنه مرویست که گفت
هرگاه رسول صلی الله علیه و آله و سلم عقد برادری درمیان اصحاب خود فرمود

این علی برادر منست در دنیا و آخرت و خلیفه من در اهل من و وصی
من در امت من و وارث علم من و ادا کننده دین من است
او از آن من و مال من از آن اوست نفع و ضرر او نفع و ضرر
منست هر کس دوست دارد او را بتحقیق دوست دارد مرا
هر کس دشمن دارد او را بتحقیق دشمن دارد مرا عن سلمان الفارسی
قال دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اذا الحسین علی فخذه
و هو یقبل عینیه و فاه و یقول انت سید ابن سید انت امام ابن
امام انت حجة بن حجة ابو حجج تسعة من صلبک تاسعهم قائمهم ترجمه از سلمان
فارسی رضی الله عنه مرویست که گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم و در آن وقت امیرالمومنین حسین بر بالای ران آنسرور نشسته
بود و آنحضرت می بوسید هر دو چشم او را و دهن او را و میگفت تو سید
و پسر سیدی و امام پسر امامی و حجت خدائی و پسر حجت خدائی و پدر
حجتهای نه گانه که از پشت تو اند و نهم آن حجتها قائم ایشانست که برپای
دارنده دین خداست عن زید ابن خارج مولی رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم قال لما کان اللیلة التی خذ فیها رسول الله صلی الله علیه

و آله وسلم قال لما كان على الانصار بيعة الاولى فقال اخذت عليهم
بما اخذ الله على النبيين من قبلي ان تحفظوا علي ابن ابي طالب ما تحفظوا
انفسكم فانه صديق الاكبر يزيد الله به دينكم وان الله اعطى موسى العصا
وابراهيم النار المطفئة وعيسى الكلمات التي كان يحيي بها الموتى واعطانا
هذا والنقل هي آية ربي والائمة الطاهرون اهي من ولده ولن تخلوا
من الايمان ما بقي احد من ذريته وعليهم تقوم القيامة ترجمه از زيد بن
خارجه رضي الله عنه كه غلام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مروي است
كه چون شد آن شب كه گرفت در آن شب رسول خدا صلى الله عليه وسلم از انصار
بيعت نخستين خود در ايشان گفت من گرفتم من بر شما بيعت چنانچه گرفت
خداي تعالى بر پيغمبران كه بوده پيش از من انكه نگاه داريد مرا و نگاه
داريد مرا از ان چيزها كه باز ميداريد جانهاي خود در ايشان پس بدرستي كه علي
صديق اكبر است مي افزايد خداي دين شما را بعلي و بدرستي كه خداي تعالى
داده است موسى را عصا و ابراهيم را آتش سرد كرده و عيسى را سخنانی كه زنده
ميكرد با آن مرده را و داد خداي اين يعني علي را و مر هر پيغمبر را نشانی است
از پروردگار من بر صدق و بزرگي او و امامان پاكيزه ايشان پروردگارمند

از فرزندان او هرگز خالي نشود روي زمين از ايمان ما دامي كه
شخصي از اولاد او باقي باشد و برپا شود روز قيامت
بذريت او مولف گويد از حديث يا علي ان الله تعالى اشرف على الدنيا
فاختارني على رجال العالمين ثم اطلع الثانية فاختارك على رجال
العالمين الى آخره تا اينجا جمله احاديث ترجمه عارف رباني مير سيد علي
همداني كه موسوم بمودات است از مودت ثالثه نقل گرفته ترجمه نوشته
شد اگرچه احاديث مذكوره در اكثر كتب معتبره بنظر در آمده اما چون
بر رحمت سيد مذكور قدس سره اعتماد تمام بود بنابرين نوشتن باقي
كتب نا چيز دانست

بر ارباب دانش و اصحاب بينش ظاهر و باهر است كه بعد از كلام خداي عز
و علا و حديث مصطفى عليه و آله التحية و الثنا هيچ كلام فصيح تر
از كلام امير المؤمنين كرم الله وجهه نيست بنابرين در بيان آيات
با بركات قرآني و احاديث حبيب سبحانه بعضي اين باب ثاني و [illegible]

بکلام معجز انجام آن امام معلی مقام کرده شده و بجمله یکصد و چهار کلمه مدینه

که آنرا منظور نظر اقدس کار خواجه محمد زاده از نور معنی شرح کرده

موسوم بخطبة البیان گردانید مولف بشرف مطالعه آن مشرف شده

انصاف آنست که شارح طیب الله انفاسه در متانت عبارت و رسائی

معانی داد شرح داده اگر رساله مذکور را تمام می نوشت موجب اطالت

میشد ازین وجه معنی تحت لفظ بقدر دانش کوته اندیش خود در حیز تحریر

آورده امید که موافق رضای مطابق رای جهان آرای آنحضرت کرم الله

وجهه باشد قال امیر المومنین کرم الله وجهه انا الذی عندی

مفاتیح الغیب لا یعلمها بعد محمد غیری یعنی منم آنکس که نزد منست کلیدها

که نمیداند آن کلیدها را بعد از محمد صلی الله علیه و آله وسلم قال

امام المتقین کرم الله وجهه انا بکل شیء علیم یعنی منم بحقیقت هر چیزی

آگاه و دانا قال امام المتقین انا الذی قال فیه رسول الله علیه و آله

الصلواة والسلام انا مدینة العلم و علی بابها یعنی منم آنکس که گفت

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در شان وی که منم شهر علم و علی در

است قال امام العارفین کرم الله وجهه انا ذو القرنین المذکور فی

الصحف الاولی یعنی منم ذو القرنین ذکر کرده شده در کتب سماوی که

پیش ازین نازل شده قال امام الواصلین کرم الله وجهه انا الحجر

المکرم التی تفجر منه اثنتا عشرة عینا یعنی منم آن حجر مکرم که روان شده

و بیرون آمده از وی دوازده چشمهای ولایت ائمه اثنا عشر قال

امام الموحدین کرم الله وجهه انا الذی عندی خاتم سلیمان یعنی منم آنکه

نزد منست خاتم سلیمان علیه السلام یعنی متصرفم در جمیع مخلوقات از

جن و انس عزرا آن مولوی معنوی گوید حکم سلیمان نبی میرسد

بر دیو و دد ... قال امام المتقین کرم الله وجهه

انا الذی اتولی حساب الخلائق یعنی منم آنکه متصدی و متکفل حساب

خلائق را قال امام السالکین کرم الله وجهه انا اللوح المحفوظ یعنی

منم لوح محفوظ که ثابت است در وی تحریر جمیع صور و حقایق کونی

و الهی قال امام المجتهدین کرم الله وجهه انا مقلب القلوب و الابصار

ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم یعنی منم گرداننده دلها و چشمهای

ظاهر و باطن مردم بسوی خیر و شر و بدرستی که بسوی ماست مرجع و بازگشت

ایشان و بتحقیق که بر ذمه ماست حساب ایشان قال امام العابدین

کرم الله وجهه انا الذی قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا علی
الصراط صراطک والموقف موقفک یعنی منم آنکس که گفت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم ای علی طریقه طریقه تست و موقف موقف تو یعنی براه تو
ثابت و راسخی بر همان ثابت باید بود یا آنکه پل صراط تست
تو صاحب و متصرف آنی هر کرا خواهی بجواز خاطف بگذرانی
بمنجیات نعیمش واصل سازی و هر کرا خواهی نگونسار بدرکات جحیم فنا
و بعضی را بحبس و آلام مکث عبور و شدت مرور مواخذه نمائی بحسب اخلاص
و تفاوت و تفاوت مراتب اعتقاد که بتو دارند و همچنین موقف ایشان
و بتو تعلق دارد هر کرا خواهی در ظل حمایت خود گستریده شدت
انکار بدی آسان کنی و بعضی را بعقوبت انتظار و گذاشتن ایام حساب که روز
پنجاه هزار سال است معاقب گردانی یعنی منم آنکس نزد اوست در آتش
کتاب الهی بر چیزی که بوده و باشد قال الامام الاولین کرم الله وجهه انا
نوح الاول انا ابراهیم الخلیل حین القی فی النار انا مونس المومنین یعنی
منم آدم اول منم نوح اول منم ابراهیم خلیل در آن وقتی که انداخته شد در
آتش منم مونس و غمگسار مومنان مولف گوید و مرات الطالبین مسطور است

که خلق کرد حق سبحانه و تعالی بعد از بهشت و دوزخ شش صد هزار سال
ده هزار آدم پیشتر از خلق آدم صفی و عمر داد هر آدم را ده هزار سال
پس باز میراند و خلق کرد بعد ایشان باز همچو ایشان ده هزار آدم و
عمر داد هر آدم را بدستور سابق ده هزار سال پس خلق کرد بعد از آنها
مرتبه اول و دویم آدم صفی را بنا بر آن در زمان نوح است پس نوح
اول بدین معنی صادق آمد مولوی جامی راست عالم لطفی و عین جود
از روی تعین ذات تو مقصود ایجاد دو عالم آمده بود بر آدم مقدم
معنیت اندر ازل نام سبقت گرچه بر حوا و آدم آمده آدم اول توئی
گر راست معنی پسی من گرچه آدم از ره صورت مقدم آمده صدق
درین معنی خطاب بوتراب شاهد است ما ز سر اعیان فهم آمده قال الامام
الفاتحین کرم الله وجهه انا فاتح الاسباب یعنی منم گشاینده دست گرداننده
سببها قال الامام المتعبدین کرم الله وجهه انا مورق الاشجار یعنی منم برگ
دهنده و سبز کننده درختان قال الامام السابقین کرم الله وجهه انا
منشی السحاب یعنی منم پیدا کننده ابرها قال الامام المسرورین کرم الله وجهه
انا مفجر العیون انا منزل الانهار یعنی منم بیرون آرنده چشمها و روان کننده

دریاها و جویها   قال الامام المخلوقین کرم الله وجهه انا داحی الارضین
انا سماک السموات یعنی منم گسترانندهٔ زمینها و بلند سازندهٔ آسمانها
قال الامام العادلین کرم الله وجهه انا الذی عندی فصل الخطاب انا قسیم
الجنة والنار یعنی منم آنکه نزد منست فصل خطاب یعنی خطاب فاصل
میان حق و باطل از کلام و جدا سازنده و متمایز کننده میان صواب
و خطا و یا کلامی که در نهایت وضوح و ظهور است در وا نمودن حقایق
و فهمیدن و فهمانیدن معارف منم قسمت کننده درجات جنت بر اهل
جنت و درکات جهنم بر اهل جهنم   قال الامام المعصومین کرم الله وجهه انا
ترجمان وحی الله انا معصوم من عند الله یعنی منم تفسیر و بیان وحی
الهی منم معصوم و محفوظ از صغایر و کبایر و خطرات و شکوک عمداً و سهواً
بعصمتی که از جانب حق تعالیست   قال الامام المرشدین کرم الله
وجهه انا حجة الله علی من فی السموات و فوق الارضین یعنی منم حجت قاطع
و برهان ساطع جهة وحدانیت و کمال قدرت الهی بر آنانیکه در افلاکند از
جنس ملائک و نفوس قدسی و بر ساکنان طبقات زمین از انس و جن و نبات و جماد
ارضی و غیره   قال الامام المبشرین کرم الله وجهه انا خازن علم الله انا القائم

بالقسط یعنی منم گنجینه و گنجور علم الهی و منم قائم مقام و متصف بعدل و عدالت
قال الامام المنذرین کرم الله وجهه انا دابة الارض یعنی منم دابة
الارض که آن از علامات و امارات قیامت است   قال الامام المتقین
کرم الله وجهه انا الراجفة الرادفة یعنی منم آن نفخه اولی که از نفخات
حرکت دهنده و جنباننده است مر زمین را و منم رادفه یعنی نفخه دوم را
و رادفه بنابرین نامیده شد که در عقب اولیست ماخوذ از ردف
چنانچه اولی ماخوذ است از رجف و آن شدت تحریک است   قال الامام
العاشقین کرم الله وجهه انا صیحة بالحق یوم الخروج الذی لا یکتم
عنه خلق السموات والارض یعنی منم آن صیحه بحق که در روز بیرون
آمدن و حشر کردن خلایق است آنچنان روزی که پوشیده نیست
از وی مخلوقات آسمانها و زمین   قال الامام المقربین کرم الله وجهه
انا صوت علی ابن ابیطالب الطروب کاصوات الرعد یعنی منم آواز
علی ابن ابیطالب و رعدها همچو آوازهای رعد   قال الامام الراشدین
کرم الله وجهه انا اول ما خلق الله حجته و کتب علی حواشیه لا اله الا
الله محمد رسول الله علی ولی الله و وصیه یعنی منم اول کسی که خلق کرده

الله تعالی حجب او را او نوشته بر اطراف او لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله و وصیه و نیز گفت آنحضرت کرم الله وجهه که پس تر خلق کرد
عرش را و نوشت بر ارکان چهارگانه او کلمات مذکوره و قال ثم خلق
الارضین فکتب علی اطرافها لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و و
و نیز گفت آنحضرت کرم الله وجهه که پس تر خلق کرد طبقات زمین را
نوشت بر اطراف و جوانب او کلمات مذکوره و قال ثم خلق اللوح
فکتب علی حدوده لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و وصیه
نیز فرموده آنحضرت کرم الله وجهه که پس از آن خلق کرد لوح محفوظ
را و نوشت بر نهایات و جوانب او کلمات معهوده قال الامام المکلان
کرم الله وجهه انا الساعة التی لمن کذب بها سعیر یعنی منم الساعة که
هرکس مکذب و منکر اوست واجب شده بر وی او دوزخ و مراد
از الساعة روز قیامت قال امام الشاهدین کرم الله وجهه
انا ذلک الکتاب لا ریب فیه یعنی منم آن کتاب که نیست هیچ
شکی و ریبی در وی که عبارت از قرآن مجید است قال الامام المؤمنین
کرم الله وجهه انا اسماء الحسنی التی امر الله ان یدعی بها یعنی منم اسماء حسنی

الهی که امر کرده است حق سبحانه با که خوانده شود و او را بآن
مولوی معنوی میفرماید ای مرغ خوش الحان بخوان الله مولانا علی
تسبیح خود کن بر زبان الله و مولانا علی اسمش عظیم و عظمت غفا و در
عالمست مولا و حق و آدمست الله و مولانا علی خواهی که یابی نشان
جان در ره او بر فشان کو جان و دست نشان الله و مولانا علی
سلطان بی مثل و نظیر و آن پادشاهی بی وزیر دارنده برنا و پیر الله و مولانا
علی قال امام الساجدین کرم الله وجهه انا النور الذی اقتبس منه
مهدی یعنی منم آن نوری که طلب روشنائی کرد از وی موسی
یافت با آن نور قال امام المکرمین کرم الله وجهه انا هادم القصور
یعنی منم براندازندهای قصرهای دنیا و عمارات عالم قال امام المجتهدین
کرم الله وجهه انا مخرج المؤمنین من القبور یعنی منم برآرنده مومنان
از قبرهای ایشان قال امام المحسنین کرم الله وجهه انا الذی عنده
علم الکتاب من کتب الانبیاء یعنی منم آنکسی که نزد منست ...
انبیا علیه السلام قال امام المتکلمین کرم الله وجهه انا المتکلم بکل
لغة فی الدنیا یعنی منم متکلم بهر لغت که در دنیاست

التعالین کرم الله وجهه انا صاحب نوح ومنجیه ایوب المبتلی
ومنجیه وشافیه وانا صاحب یونس ومنجیه یعنی منم صاحب نوح
ونجات دهنده وی ومنم صاحب ایوب ونجات دهنده وی
منم صاحب ایوب که مبتلا بود بانواع محنتها ونجات دهنده
وشفا بخشنده وی ومنم صاحب یونس ونجات دهنده وی
قال الامام القادرین کرم الله وجهه انا اقمت السموات السبع بنوری
وقدرة الکاملة یعنی منم که برپای کرده ام هفت آسمان را بنور وقدرت
کامله خود قال الامام الغالبین کرم الله وجهه انا الذی اسلم
ابراهیم الخلیل لرب العالمین واقر بفضله یعنی منم که اسلام
آورد ابراهیم خلیل پروردگار عالمیان را واقرار کرد بفضل وبزرگی
او قال الامام القانتین کرم الله وجهه انا عصا الکلیم وبه اخذ بناصی
الخلق اجمعین یعنی منم عصای موسی کلیم الله وبآن گرفته ام موی
پیشانی تمام خلق را وقابض ومتصرف در ایشان قال الامام المعطوفین
کرم الله وجهه انا الذی نظرت فی عالم الملکوت فلم اجد غیری شیئا
وقد غالب یعنی منم آنکس که نظر کردم در عالم ملکوت پس نیافتم غیر خود

چیز دیگر را و غایب شد غیر حق قال الامام الآمرین کرم الله وجهه انا الذی
احصی فی الخلق وان کثروا احصی ادیهم الی الله یعنی منم آنکسی که شمارم
ومی یابم اعداد خلق را اگرچه بسیار شوند تا آنکه مودب میگردانم
ایشان را بسوی الله تعالی قال الامام الطاهرین کرم الله وجهه انا
الذی لا یبدل القول لدی وما انا بظلام للعبید یعنی منم آنکسی که
متبدل ومتغیر نمیشود قول وکلام پیش من ونیستم من ظلم کننده
مر بندها را قال الامام المقدسین کرم الله وجهه انا ولی الله فی
الارض والمفوض الیه امره والحکم فی عباده یعنی منم ولی خدا در
زمین وگذاشته شده بسوی من امر خدا وحاکم میکنم در بندهای وی
چنانچه فرمود یا چنانچه میخواهم قال الامام الملاهین کرم الله وجهه
انا الذی دعوت السموات السبع فاجابونی فامرتها فیبدوان
یعنی منم آنکسی که خواندم آسمانهای هفتگانه پس اجابت نمودند مرا
پس حکم کردم برپا ماندند قال الامام المخبرین کرم الله وجهه انا الذی
بعث النبیین والمرسلین یعنی منم آنکسی که برانگیختم انبیا ورسل را
قال الامام الثالثین کرم الله وجهه انا الذی دعوت الشمس والقمر فاجابانی

یعنی منم آنکسی که خواندم وطلب اطاعت نمودم ماه وآفتاب را الحق
کردند ایشان مرا مولوی معنوی گوید خواجه خیر البشر باب شبیر وشبر
راجع شمس وقمر شاه سلام علیک حیدر شاه لشکر شکن باب حسن وحسین
شیر خدا ابوالحسن شاه سلام علیک قال امام المهاجرین کرم الله وجهه انا فطرت
العالمین یعنی منم که خلق کرده ام عالمیان را قال امام الهادین کرم الله وجهه
انا داحی الارضین وعالم بالاقالیم یعنی منم گستراننده زمینها ودانا بجمیع اقلیمها
قال امام الشهیدین کرم الله وجهه انا امر الله والروح یعنی منم امر خدا وروح
او که فرموده قل الروح من امر ربی قال امام المبارزین کرم الله وجهه انا الذی
قال الله لاعدایه القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی منم آنکسی که گفت خدا از دشمنان
او را بیفکنید در دوزخ هر کافر گردنکش را قال امام الافصحین کرم الله وجهه
انا الذی ارسیت الجبال وبسطت الارضین انا مخرج العیون ومنبت الزرع
ومشرف الاشجار ومخرج الثمار یعنی منم آنکسی که استوار کرده ام کوهها را بجهه آرامش
زمین وگستراننده ام زمین را بجهه سکونت مخلوقات ومنم بیرون آرنده
چشمها ورویاننده زرعها وبلندکننده درختها وبرآرنده میوها
قال امام العابدین کرم الله وجهه انا الذی اقدرا قواتها ومنزل المطر من الرعد

البرق یعنی منم آنکسی که تقدیر کرده ام ومقدر میسازم قوتهای مردم
وفرود آورنده باران وشنواننده آواز رعد وبرقم قال امام
المتقین کرم الله وجهه انا مضئ الشمس ومطلع الفجر ومنشی النجوم
منشی الفلک فی البحور یعنی منم روشن کننده آفتاب وبرآرنده
صبح وپیدا کننده ستارها وپیدا کننده وروان سازنده کشتی
در دریاها مولوی معنوی گوید تو حاکم هفت اختری همه کار را
رهبری هم مومنان را مظهر الله ومولانا علی قال امام الصادقین
کرم الله وجهه انا الذی اقوم الساعة انا الذی ان مت لم امت وان قتلت لم
اقتل یعنی منم آنکسی که بر پا میکنم روز قیامت . انم آنکه اگر بمیرم هرگز
نمی میرم واگر کشته شوم کشته نمیشوم قال امام الشاهدین کرم الله وجهه
انا الذی اعلم ما یحدث انا بعد آن وساعه بعد ساعه انا الذی اعلم
خطرات القلوب ولمح العیون وما تخفی فی الصدور یعنی منم آنکسی که میدانم
چیزهایی که خطور میکند ومیگذرد در دلها ولمحات از چشمها وچیزهایی
که مخفی وپوشیده است در سینهای مردم قال امام الطیبین کرم الله وجهه
انا صلوة المومنین ... وحجهم وجهادهم یعنی منم نماز مومنان وزکوة

حج وجهاد ایشان مولوی معنوی گوید سبحان حی لاینام میدارد
هر صبح وشام حج ونمازست صیام اسد الله ومولانا علی قال الامام الانوار
کرم الله وجهه انا الناقور الذی قال الله تعالی فاذا نقر فی الناقور
انا صاحب النشر الاول والآخر انا اول ما خلق الله نوری وانا وعلی من
نور واحد یعنی منم آن ناقور که گفته است حق سبحانه وتعالی فاذا نقر
فی الناقور یعنی منم کسی که دمیده شود در صور منم صاحب نشر و برانگیختن
اول که از قبرهاست واین کنایه از زنده ساختن است وهمچنین منم
صاحب نشر آخر یعنی برانگیختن زمین بسوی عرصات ومنم اول کسی که
کرده است خلق خدای تعالی نور مرا وعلی از یک نور کریم قال الامام
المعطین کرم الله وجهه انا صاحب الکواکب مزیل الدوله انا صاحب
الزلزال والراجفه وانا صاحب المنایا وصاحب البلایا وفصل الخطاب
یعنی منم صاحب کواکب دور کننده دولت منم صاحب زلزله
راجفه ومنم صاحب مقصود وصاحب بلاها وکلامی که مبین است کننده
میان حق وباطل قال الامام البازلین کرم الله وجهه انا صاحب
ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد وانا زلها انا منفق

بازل بازلها یعنی منم صاحب ارم که خداوند عمود وستونهای بزرگ
اینچنین ارمی که مخلوق نشده مثل او در هیچ شهری ونه فروراز
وی ومنم انفاق وبذل کننده بچیزی که در آن است از نفایس جواهر وعرض
قال الامام الاشجعین کرم الله وجهه انا اهلکت جبابرة المتقدمین
بسیفی ذو الفقار یعنی منم که هلاک کردم جباران وسرکشان پیشین را
بسیفی ذو الفقار سر دفتر اهل حق علامه مصر و یمن آن پردل لشکر
شکن اسد الله ومولانا علی ای بنده شیرین زبان از دل اگر یابی الهی
رزم بگو از صدق وجان اسد الله ومولانا علی ای شمس بی جان
بازجان در معنی فشان تا آیدت در کشش جان اسد الله مولانا علی
قال الامام المعلمین کرم الله وجهه انا الذی حملت النوح فی السفینة التی
عملها انا الذی نجیت ابراهیم ومونسه انا مونس یوسف فی الجب ومخرجه
انا صاحب موسی والخضر ومعلمهما یعنی منم آنکسی که برداشتم نوح را در سفینه که پرداخته
بود او را منم آنکه نجات دادم ابراهیم را از آتش ومونس او بودم در
غربت منم مونس یوسف در چاه وبر آرنده وی از چاه منم صاحب
موسی وخضر وتعلیم کننده ان هر دو حکمتها وغوامض اسرار الهی

قال الامام المحبین کرم الله وجهه انا منشا الملکوت و الکون یعنی منم سبب و مایه
پیدا ساختن ملکوت و عالم کون یا منم پیدا کننده هر دو قال الامام
المجدین کرم الله وجهه انا الباری انا المصور فی الارحام یعنی منم مراد
منزه از نقصانها منم صورت دهنده اطفال در رحمها قال الامام المفسرین
کرم الله وجهه انا الذی ابری الاکمه و الابرص و اعلم ما فی الضمایر انا
انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم یعنی منم کسی که بینا میکنم نابینای
مادرزاد را و دور میسازم برص و پیسی را و دانا و واقفم منم بانچه
در ضمایر و خواطر هاست منم که خبر میدهم بچیزی که میخورید و ذخیره
می نهید آنرا در خانهای خود قال الامام المطیعین کرم الله وجهه
انا البعوضة التی ضرب الله بها مثلا یعنی منم آن بعوضه که مثل آورده است
بان الله تعالی بقوله ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما
فوقها قال الامام المطیعین کرم الله وجهه انا الذی اطاعنی الله
فی الظلمة یعنی هر کسیکه اطاعت و فرمان برداری نمود مرا الله تعالی
در وقت ظلمت و تاریکی یعنی حاجت گرد مسئول مرا در آن طور و وقت
قال الامام الاجودین کرم الله وجهه انا الذی اقامنی الله الخلق

فی الظلمة و دعی الی طاعتی فلما ظهرت انکروا فقال جل و علا فلما جاءهم
ما عرفوا کفروا به یعنی منم آنکسی که بر پا کرد و مهیا ساخت حق تعالی
حقیقت مرا و حال آنکه جمیع مخلوقات در ورطه ظلمت و نیستی بود
و خواند آن خلق را بسوی طاعت من پس بعد از آنکه پیدا شدم در عالم
شد ظلمت و در مرتبه وجود آمدند آن مخلوقات انکار کردند طاعت
و فرمان برداری مرا چنانچه حق تعالی فرموده و اشاره نموده
حق سبحانه که در کمال بزرگی و نهایت بلندیست در کلام مجید خود
فلما جاءهم یعنی پس هر گاه که آمد ایشان را نشناختند قدر او را و
کافر شدند باو قال الامام المجاهدین کرم الله وجهه انا الذی
کسوت العظام لحما یعنی منم آنکسی که پوشانیده ام استخوانها را
گوشت قال الامام الاعلمین کرم الله وجهه انا الذی هو حامل عرش الله
مع الابرار من ذریتی و حامل العلم انا الذی اعلم تاویل القرآن و الکتب السالفة
انا الراسخ فی العلم یعنی منم آنکسی که او بر دارنده عرش خدا است با نیکان
که از فرزندان منند و منم آنکسی که بر دارنده علم است یعنی منم آن
که میدانم تاویل معانی قرآن و کتب گذشته و منم راسخ و استوار

کرده شده در علم   قال امام العقامین کرم الله وجهه نقش

السموات والارض کل شیء هالک الا وجهه انا صاحب الجنة

یعنی منم ذات الله تعالی که در آسمانها و زمینست و هر شیء هالک

و فنا شونده است مگر ذات او منم صاحب و خالق جنت علیا

که بتان و آله مشرکانند   قال امام الراسخین کرم الله وجهه

انا باب الله الذی قال الله تعالی ان الذین کذبوا بآیاتنا

واستکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج

الجمل فی سم الخیاط وکذلک نجزی المجرمین یعنی منم آن باب

که مذکورست در آن آیه کریمه ان الذین کذبوا الخ یعنی بدرستی و بتحقیق

آنانکه تکذیب کردند آیات ما را و در استکبار و سرکشی نمودند از آن آیات

گشاده نمیشود مر ایشان را درهای آسمان و داخل نمیشوند در بهشت

تا آنکه در آید شتر در سوراخ سوزن و این خود محال عادتست پس

در آمدن ایشان در بهشت نیز محال باشد همچنین جزا میدهیم

مجرمان را   قال امام المخدومین کرم الله وجهه انا الذی

خدمنی جبرئیل و میکائیل انا الذی ردت الی الشمس مرتین انا الذی خصنی الله

جبرئیل و میکائیل بالطاعة یعنی منم آنکسی که خدمت کرده مرا جبرئیل

میکائیل منم آنکسی که رد کرده شده و باز پس آورده شده بر

من آفتاب دو بار و در مرتبه منم آنکسی که خاص گردانید حق سبحانه

و تعالی جبرئیل و میکائیل را بطاعت و فرمان برداری من

قال امام الاعظمین کرم الله وجهه انا اسم الله

الحسنی و هو الاعظم الاعلی یعنی آن اسمی از اسماء حسنی الهی و آن

اسم اعظم و اعلی   قال امام المبرزین کرم الله وجهه انا صاحب

[طور/منشور] انا صاحب الکتاب المسطور انا بیت الله المعمور انا حرث

النسل انا الذی فرض الله طاعتی علی کل ذی روح متنفس

یعنی منم صاحب طور و آن کوهیست مشهور در مدین و منم صاحب کتاب

مسطور یعنی قرآن یا لوح محفوظ و منم بیت معمور و آن خانه ایست

در آسمان بمقابل کعبه عمارتهای او بقدر زیارت و طواف فرشتها

اوست و در اخبار آمده که داخل میشوند در بیت المعمور هر روز

هفتاد هزار فرشته بجهة طواف و بآن نوبت طواف با ایشان

نمیرسد یا مراد به بیت معمور کعبه باشد که معمورست بحاجیان و زوار آن

چنانچه در مدارک مسطور است و منم آنکسی که فرض کرده الله تعالی
طاعت مرا بر هر ذی روح و متنفس از خلق خود قال امام
العارفین کرم الله وجهه انا الذی انشر الاولین والآخرین انا
قاتل الاشقیا بسیفی ذوالفقار و محرقهم بالنار یعنی منم آنکس که نشر
کرده و برانگیخته خلق اولین و آخرین را منم کشنده بدبختان و بد
کاران بکوشش ذوالفقار و منم سوزنده خرمن حیات ایشان بآتش
غضب مولوی معنوی گوید آنکه ساعد دین حق و ینبوع معانی
که زمین روی آدم شده مسعود علی بود آنکه کو شمشیر وی از آینه
زنگ ستم و بدعت ببرد و علی بود آنکه کو فاتحه دولت و مفتاح هوا
کو قفل در مصطبه بگشود علی بود قال امام الکاملین کرم الله وجهه
انا الذی اظهر الله علی الدین انا منتقم من الظالمین انا الذی ارد [illegible]
الامم انا الذی ارد الهما فقین من حوض رسول الله یعنی منم آنکسی که ظاهر
گردانید و غالب کرد حق سبحانه مرا بر دین و منم انتقام کشنده از ظالمان
و منم آنکسی که قبول میکنم دعوت امتها را و منم آنکس که رد میکنم منافقان را
از حوض کوثر یعنی اگر بخواهم فرو نشانم آتش منافقان را از آب حوض کوثر

قال امام الامینین کرم الله وجهه انا باب فتح الله من خلقه کان
آمنا انا الذی بیده مفاتیح الجنان و مقالید النیران یعنی منم آن
دری که گشاده است او را الله تعالی که هر کسی که در آید از آن در ما شد
امان یابنده از انواع مکروهات و منم آنکسی که بدست اوست کلید های
بهشت و دوزخ قال امام المظفرین کرم الله وجهه انا الذی
جهد الجبابره باطفاء نور الله و ادحاض حجته و ابی الله الا ان یتم نوره
و ولایته اعطی الله ینبه نهر الکوثر و اعطانی نهر الحیوه انا مع رسول الله
فی الارض فعرفنی الله من یشاء و یمنحنی من یشاء منم آنکسی که سعی
کرده بودند جباران بفرو نشاندن نور الهی و گم کردن حجت او را
پس متصل کرد مرا الله تعالی مگر این که تمام شود نور او و ولایت او داد
خدا نبی خود را دریای کوثر و مرا دریای حیات من با رسول خدایم
در زمین پس شناسانید مرا الهی را که خواست و منع کرد کسی را که
نمیخواست قال امام الواصفین کرم الله وجهه انا قائم فی حضر
حیث الارواح تحرث و الانس متنفس عسر یعنی منم آنکسی که ایستاده ام
در سبزی ای در ملکوت آنجا که ارواح می جنبند و نیست نفسی که تنفس کند

سوگند عمر من   قال امام الصامتین کرم الله وجهه انا عالم
صامت و محمد عالم ناطق یعنی منم دانای خاموش و محمد صلی الله علیه
وآله وسلم دانای گویا   قال امام المقارنین کرم الله وجهه انا
صاحب القرن الاولی انا حاورت موسی الکلیم واغرقت فرعون انا عند ب
یوم الطامة یعنی منم صاحب قرن اولی که در حدیث و نعت خیر القرون
قرنی یعنی بهترین قرن ها قرن من است و منم که محاوره و مکالمه کرده ام
با موسی و غرق کرده ام فرعون را منم سیراب کننده روزی که
غیر از ظل عرش سایه نباشد   قال امام الکاظمین کرم الله
وجهه انا آیات الله و امین الله انا احیی و امیت انا اخلق و ارزق
انا السمیع انا العلیم انا البصیر انا الذی اجوز السموات السبع والارضین
السبع فی طرفة عین انا الاول و انا الثانی یعنی منم آیات رحمة الله
و رازدار الله و من زنده میگردانم و میمیرانم و من پیدا میکنم و رزق
میدهم منم شنوا منم گویا منم دانا منم بینا بظاهر و باطن اشیا منم آنکه
سیر میکنم هفت آسمان و هفت طبقه زمین را در یک چشم زدن منم اولی
یعنی نفخه اول منم ثانی یعنی نفخه ثانیه   قال امام المالکین کرم الله

وجهه انا ذو القرنین هذه الامة یعنی منم ذو القرنین این امت
قال امام الوصیین کرم الله وجهه انا الذی انفخ فی الناقور یوم عسیر علی
الکافرین غیر یسیر یعنی منم آنکسی که نفخ میکنم در صور در آن روزی که
نهایت سخت است بر کافران و حاصل آنکه اصلا احتمال آسانی ندارد
قال امام المعشوقین کرم الله وجهه انا الاسم الاعظم وهو
کهیعص یعنی منم اسم اعظم که آن کهیعص است   قال امام السابقین
کرم الله وجهه انا المتکلم فی لسان صبا علیهم انا یوسف الصدیق انا الذی
تاب الله علی انا الذی یصلی فی آخر الزمان عیسی خلفی انا المتقلب فی
الصور یعنی منم که گویا شدم در زبان خورد سالی عیسی منم یوسف صدیق
منم آنکسی که توبه داده است الله تعالی مرا یعنی قبول کرده است توبه
من منم آنکسی که نماز میکند در آخر الزمان عیسی در عقب من منم گردنده در صورتها
مولوی معنوی گوید   آن لمعه تحقیق حقایق تحقیقات کز روی لدن
مظهر حق بود علی بود   آن نقطه توحید احد کز دم احمد جز او
نصیب وحدت نشنود علی بود   او بود وجود و جهان گر زه معنی
لی او نشد پی عالم موجود علی بود   آن نور مجرد که بدی در همه حالات

با یوسف با عیسی با هود علی بود — با نوح سلیمان و با عصمت یحیی
با منزلت آدم و داود علی بود — آن روح مصفا که خدا او بدان تن
نعت بجز آیه و بستود علی بود — هم صابر و هم صادق و هم قانت و هم منفق
هم هادی و هم شاهد و مشهود علی بود — هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن
هم وعده هم موعد و موعود علی بود — این سر بشنو باز ز شمس الحق تبریز
ز مقصد وجود دو جهان بود علی بود — قال الامام الخاطبین کرم

الله وجهه انا الآخر و الاولی انا ابدا و عید انا فرع من فروع
زیتون و قندیل من قنادیل النبوة یعنی منم آخره و اولی که نیست
منم پیدا کننده و مبدا اشیا منم اعاده و حشر کننده ایشان منم
شاخی از شاخهای زیتون که قسم یاد کرد در شان من الله تعالی
والتین والزیتون و منم قندیل از قندیلهای نبوت که نگاه میدارم شمع
رسالت را از بادآفت   قال الامام الزاهدین کرم الله وجهه انا
مظهر الاشیا کیف اشا یعنی منم ظاهر کننده اشیا و پیدا سازنده
موجودات چنانچه بخواهم   قال الامام ... کرم الله وجهه انا الذی
اری اعمال العباد و لا یعزب عنی شی فی الارض و لا فی السما یعنی منم

که می بینم عملهای بندها را پوشیده نیست از من هیچ چیز در زمین و در
آسمان   قال الامام الخاشعین کرم الله وجهه انا مصباح الهدی
انا مشکوة فیها نور المصطفی انا الذی لیس شی عمل عامل الا بمعرفتی یعنی
منم چراغ هدایت منم مشکوة که در وست نور محمد مصطفی صلی الله علیه
آله و سلم منم آن کسی که نیست در مرتبه اعتبار عمل هیچ عامل مگر آن
عمل بمعرفت و دوستی من باشد   قال الامام الراقعین کرم الله
وجهه انا خازن السموات و الارض انا قایم بالقسط انا عالم بتغیر الزمان
و حدثانه انا الذی اعلم عدد النمل و وزنها و مقدار الجبال و وزنها و
عدد قطرات الامطار یعنی منم خزانه دار آسمان و زمین که همه در تصرف منست
قایم بعدل منم دانا بتغیر یافتن زمان از حالی بحالی و از حوادث
او منم آن کسی که میدانم عدد مورچه و وزن او را و مقدار کوهها را و وزن
آنها را و عدد قطرهای باران   قال الامام الخاضعین کرم الله وجهه
انا آیات الله الکبری التی اراها الله فرعون و عصی یعنی آیات و نشانهای
بزرگ الهی آنچنان آیاتی که نمود آنها را حق سبحانه بفرعون و عصیان
ورزید فرعون   قال الامام المسبحین کرم الله وجهه انا الذی اقبل

القبلتین واحی مرتین واظهر الاشیا کیف اشا یعنی منم آنکسی که قبلتین را
کرده ام ومواجهه ساخته ام دو قبله یعنی بیت المقدس وکعبه را
منم که زنده ساخته ام دو مرتبه این اشاره است بقصهٔ شیره
نصیر چنانچه اصفی ازین مقوله خبر میدهد زعمرو لب او
فتنهٔ عجم دیدم زشهسوار عرب آنچه بر نصیر گذشت وقصهٔ مذکور
درباب خارق بعون الله تعالی باسانید صحیحه بر سبیل التفصیل در اراد
خواهد یافت ومنم که ظاهر میسازم اشیا را چنانچه خواهم قال الامام
المفلحین کرم الله وجهه انا الذی رمیت وجه الکفار کف تراب فرجعوا
فهلکوا انا الذی جحد ولایتی الف امة فمسخهم یعنی منم آنکسی که انداختم بروی
کفار مشت خاک پس برگشتند وهلاک شدند ومنم آنکسی که انکار
کردند ولایت مرا هزار امت از امتهای گذشته پس مسخ کرد ایشان را
حق تعالی ایشان را قال امام المشفقین کرم الله وجهه انا الذی
سالف الزمان وخارج وظاهر فی آخر الزمان یعنی منم آنکسی که پیش از
زمانم وخارج از زمان وظاهر شونده ام در آخر الزمان
قال امام الاورعین کرم الله وجهه انا قاصم فراعنة الاولین ومخرجهم ومعذبهم

فی الآخرین انا معذب الجبت والطاغوت ومحرقهم ومعذبهم یغوث
ویعوق ونسر وقد اضلوا کثیرا یعنی منم شکننده گردن فراعنهٔ پیشین
وبرآرندهٔ ایشان از مملکت ایشان وعذاب کننده ایشان در آخره
منم عقوبت کننده جبت وطاغوت وبرآرنده ایشان از خانهٔ کعبه
عذاب کننده یغوث ویعوق ونسر که بتان مشرکانند قال
امام العالمین کرم الله وجهه انا متکلم بسبعین لسانا ومفتی کل شیء علی
سبعین وجها انا الذی اعلم ما یحدث فی اللیل والنهار امرا بعد امر وشیئا
بعد شیء الی یوم القیامة یعنی منم گویا بهفتاد زبان وفتوی دهنده هر
چیز را بهفتاد وجه ومنم آنکسی که میدانم چیز را که پیدا میشود در شب وروز
وهر چیزی که واقع میشود بعد هر چیزی واین کنایت است از جمیع امور
یعنی میدانم هر امری را که واقع شود تا روز قیامت مولوی معنوی
گوید قیومی وهم کرسی وسلطانی وهم اعظمی بر حمایهٔ عالم الا علی الله
ومولانا علی هم انبیا گویا زتو هم اولیا دانا زتو هم عارفان شیدا
زتو الله مولانا علی احسان زتو ارکان زتو برهان زتو ایمان ابدا
زتو هم روح وهم ریحان زتو الله مولانا علی قال الامام

المکابرین کرم الله وجهه انا الذی عندی اثنان وسبعون اسما من
اسماء العظام یعنی منم آنکسی که نزد منست هفتاد و دو اسم از اسمای
عظم قال امام العالمین کرم الله وجهه انا الذی اری
اعمال الخلائق فی مشارق الارض ومغاربها ولا یخفی علی شیء منهم یعنی
منم آنکسی که می بینم عملهای مخلوقات را در مشرق و مغرب و پوشیده نیست
بر من هیچ چیزی از ایشان مولوی معنوی گوید ای ره نمای
مومنان الله و مولانا علی ای سر پوشش غیب ان الله مولانا علی
داننده راز همه انجام آغاز ای قدر و غیر زاهمه اند
قال امام الاطهرین کرم الله وجهه انا الکعبة الحرام و البیت
العتیق انا الذی یملکنی الله شرق الارض وغربها من طرفة عین
ولمح البصر یعنی منم کعبه الحرام و بیت الحرام و بیت العتیق که هر سه نام
کعبه شریفست و منم آنکسی که مالک مشرق و مغرب میگرداند الله تعالی مرا
در یک چشم زدن و این کنایه است از تمامی روی زمین قال امام
الافضلین کرم الله وجهه انا محمد المصطفی انا علی المرتضی کما قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم فی الظهور منی انا الممدوح بروح القدس انا المعنی الذی لا یقع علیه اسم و شبه یعنی

منم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم منم علی مرتضی چنانچه فرمود
آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم که علی ظاهر شده است از من منم مدح
کرده بروح القدس منم صاحب قرابت که واقع نمیشود بر من شبهای
قال امام الاکملین کرم الله وجهه انا اظهر الاشیاء الوجود
کیف اشاء فیها یعنی منم آنکه ظاهر سازم اشیای وجود را هر نوعی
که میخواهم صدق امیر المومنین و امام المتقین و خیر الوصیین افضل
الناس بعد خیر النبیین صلوات الله علیهم اجمعین مولوی معنوی فرموده
آن امام مبین ولی خدا آفتاب وجود اهل صفا آن
که قامت بحق در زمین و زمان و ارض و سما ذات او مظهر است و صفات
النعمت او منزه ز شرک و کفر ریا عالم و حضرت است مسکن او
او برون از صفات تنها اوست جان حقیقت انسان کامله
شوند و او بر جا جنبش او بود ز حی قدیم گردش او بود ز ملک بقا
ذات سبحان تبا و بیچون و از صفات علی عالی رانیست خالی صفات
او از ذات هست چونکه معنی اش بذات خدا اوست آن گنج مخفی لا احد
که ز حق او بحق شده پیدا نقد آن گنج علم بی پایان نیست دیگر

علی عالی حکمت او چراغ هدایت ما گو حکمت عالم اشیا او احیا بود
بلا اول آخر حق بود بلا آخر ناصر آیات الحق اولیا را آیت شده
پیشوا او بحق حاضر است در کونین بیقین زان که اوست بدر دجی او بحق است
وحق از وی ظاهر او بحق است جاودان به بقا لمعه نور روی او کرده اعانت
از ضیای خورشید بود از نور او اول آدم که شده تاج مطهر آنها
بی ولای علی بحق خدا نه نهد در بهشت آدم پا مطلع گشته است بر همه اشیا
آدم از علم آن امام بقا سجده کردند مر ورا ملکوت زانکه بد نور خالق یکتا
در ره قدس عالم جبروت انبیا را دلیل و راه نما شیث هم بد ز نور
علی گشت از ان نور عالم اعلی نوح از و یافت آنچه می طلبید تا رسید کشتی
بمنزل علیا کرد ذکرش خلیل او در بلیه شد بر و نار لاله احمر از جمله نسرین
و سنبل و گل شد نار نمرود بر خلیل خدا رو با و کرد چشک اسمعیل
گشت قربان او کیش بفدا نبی که نا دید پیش او یعقوب بوی او شد شاد
و شد بینا بنور او و دیگر بنی عمران گشت واله در ان شب میلاد
ار یعنی فتاده بار بیخود گشته مستغرق وصال و لقا گفت یا رب مرا نشان ده زود
گفت آدم ترا بیضا بود با جمله انبیا در سیر گشت با ذات مصطفی همدم

در شریعت در عارفیه حلیم در حقیقت امیر بر که بسرا لطف او بود
همدم مریم گشت عیسی از ان سبب ابرا سرا و دید سید کونینا
در شب قرب در مقام دنی از علی میشنید نطق خدا بعلی جز علی نبود
انجا او علیست و ابن عم رسول اوست آل و شوهر زهرا
رهبر و ان طالبیدا او مطلوب عارفان صامت اند و او گویا
صفت جهان او بود عالم غیر با دان هو او بود دانا عالم جاودان
شد بر و روشن کرد تحقیق رمز ما او حی اوست مقصد کار موجودات
اوست واقف زگنجهای خدا ذره نیست مثبت او از ثری
تا که تخت و فوق سما اختصه علم و احدیت اوست کرد او بر
دین و شرع بنا اول و آخر او بود در دین ظاهر و باطن او بود حد را
تا بدانی تو سر این معنی نرسی در ولایت الا گر تو لا کنی بحیدر کیا
تا به یابی رست جنت المأوی روح اعظم بگرد مرقد او دایما در طواف
و ذکر دعا گفت احمد خود از سر تحقیق بو تراب شاه بهر زوار
گر شود روشن کرد ان اوست با من ای خواجه کم کن این غوغا مومنان
صحابه رو با و دارند که امیر است و هادی و والا ما همه ذره ایم و او خورشید

ما همه قطره ایم و او دریا ما همه مرده ایم و او زنده ما همه
هستی ایم او هستی ما همه غافلیم و او آگاه ما همه فانیم او به بقا
شمس دین چونکه صادقی در عشق جان فدا کن برای مولانا تا شود
جانت و اصل جانان تا رسد قطره ات سوی دریا بنده حق
بجان همی باش گر بخواهی رستی بخت لوا   در مسند احمد بن
حنبل از ابن عباس روایتست که شنیدم از امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه
که میگفت انا عبد الله و اخ رسول الله و انا صدیق الاکبر لا یقولها
غیری الا کاذب مفتری یعنی منم قطب زمان و قائم مقام حبیب خدا
رسول الله و منم صدیق اکبر این کلمه را کسی نگوید بجز من مگر مفتری
گوید اسم عبد الله مخصوص قطب است لهذا اکابر انبیا علیهم السلام
را که اقطاب اعصار بودند در قرآن مجید هر جا ذکر کرده موسوم
بعبد الله گردانیده کما قال الله تعالی انی عبد الله اتانی الکتاب و
جعلنی نبیا   در مصابیح القلوب سید الهی و کفایة المؤمنین از
امام حسین علیه السلام مرویست که گفت روزی پدرم بر کنار فرات
غسل در آب شد ناگاه موجی آمد و پیراهنش ببرد و چون بیرون آمد

ماتعی آواز داد و النظر عن یمینک خذ ما تری چون نگه کرد
پیراهنی دید در دیبایی پیچیده فرا گرفت از گریبانش رقعه
افتاد که بر وی نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم هدیه الیه
من الله العزیز الحکیم الی علی ابن ابی طالب هذا میراث
هارون کذلک اورثناها قوما آخرین یعنی این تحفه ایست از خدا
عزیز حکیم بسوی علی ابن ابی طالب این هدیه قمیص ست که میراث
داده شده است هارون همچنین میراث میدهیم او را بقوم دیگر
در مجلد ثانی حبیب السیر و مناقب ابن مردویه از انس بن
مالک مرویست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
بهشت مشتاقست بچهار کس از امت من خواستم معلوم کنم که ایشان کیند نزد ابوبکر
رضی الله عنه رفته گفتم رسول فرموده ان الجنة لتشتاق الی اربعة
من امتی باید پرسید از آنحضرت آن چهار کس کدامند ابوبکر گفت من خشیه
دارم اگر از جمله آن چهار نباشم بنو تمیم مرا سرزنش کنند لاجرم
نزد عثمان رضی الله عنه رفتم و حدیث مذکور را با وی در میان نهادم
او نیز گفت اندیشه دارم اگر از جمله آن چهار نباشم بنو امیه مرا زبان

بطعن من کشانید پس نزد عمر رضی الله عنه رفته گفتم تو نیز زود خواه
گفت مرا رسم اگر داخل آن چهار نباشم تو عدوی مرا کنابها
گویند بعد از آن نزد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه رفتم گفتم
امیر گفت ان شاء الله از آنسرور سوال کنم از جمله آن چهار باشم لازم
حمد الهی بتقدیم رسانم و اگر نباشم از خدای عز و جل مسألت نمایم
که مرا از آنجمله گرداند و بسوی رسول متوجه شد و من با وی رفتم
درآمدیم در سرای همایون در حالی که سر مبارکش در کنار دحیه کلبی بود
چون دحیه امیر را دید سلام کرده گفت بگیر سر مبارک پسر عم خود را
که تو سزاوارتری از من چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شد
سر خود را در کنار مرتضی علی دید فرمود یا اخی چه باید رو بهشت ترا آرزو
مگر حاجتی گفت یا رسول الله وقتی که داخل شدم در خانه سر مبارک تو
را بر زانوی دحیه کلبی دیدم بر من سلام کرد گفت بگیر سر مبارک پسر عم خود
که تو از من احق و اولایی با این کار فرمود یا اخی شناختی او را گفت
رسول خدا بهشت ناسد فرمود جبرئیل بود امیر گفت یا رسول الله انس مرا
آگاه گردانید که تو فرموده بهشت آرزومند چهار کس است از امت من

کدام اند آن چهار کس آنسرور به دست حق پرست خود به تو
بسوی امیر المؤمنین کرم الله وجهه اشاره فرمودند و الله انه
اول از ایشانی — در مناقب حافظ ابن مردویه از ابن عباس
و ابن مسعود رضی الله عنهما مرویست که روزی درآمد علی مرتضی نزد
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه رضی الله عنها نزد آنسرور
بود پس امیر المؤمنین در میان سید المرسلین و ام المؤمنین به نشست
عایشه گفت یا علی این نه جای تست آنسرور گفت کوتاه کن دست
بدار از این سخن و مرنجان مرا در رنجش برادر من بدرستی که حضرت
امیر مومنان و بهترین مسلمانان و پیشوای ایشان که دست و روی
نورانیست و در روز قیامت بر صراط می نشیند و اولیای خود را بجنت
داخل می سازد و عدوی خود را در آتش می اندازد شافعی علیه الرحمه
گوید — علی حبه جنة قسیم النار و الجنة وصی المصطفی حقا امام
الانس و الجنة — نایب کردگار حیدر بود صاحب ذوالفقار
حیدر بود مهر گزینش دلیل منبر و دار حلم خویش قسیم جنت و نار
در اوسط طبرانی و مستدرک حاکم و صواعق محرقه از ام سلمه رضی الله

عنها منقولست که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
اذا غضب لم یجترئ احد یکلمه الا علی یعنی نبی که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم غضبناک میشد دلیری نمیکرد هیچ یکی که مکالمه کند با وی مگر مرتضی علی
در مصابیح و مشکوة و روضة الاحباب و حبیب السیر و معارج النبوة
از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که در محاصرهٔ طائف رسول صلی الله
علیه و آله و سلم با مرتضی علی بطریق راز سخنان میگفت چون زمان بیان آن را
بامتداد کشید مردم گفتند عجب راز دور و دراز یست که با پسر عم خود
میگوید رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر سر این غبار شرف شده فرمود
ما انتجیته و لکن الله انتجاه یعنی من بخود با وی راز نگفتم بلکه الله تعالی
با وی راز میفرمود و از اینجاست که حکیم سنائی گوید
محرم نور
کعبه جان را محرم اکشته سر یزدان را کاتب نقش خانه تنزیل خازن
گنج نامه تاویل رازدار خدای پیغمبر راز همبر شیر حیدر
در کنوز العباد و هدایة السعداء مسطورست که روزی سید کائنات علیه افضل
الصلوة و اکمل التحیات پنج مرتبه سجده کرد صحاب استفسار نمودند یا رسول الله
سبب سجدات چیست فرمود جبرئیل آمده گفت دوست میدارد حق سبحانه و تعالی

علی را من سجده کردم و چون سر بر داشتم گفت دوست میدارد
فاطمه را باز سجده کردم باز گفت دوست میدارد حسنین را دیگر
سجده کردم باز گفت دوست میدارد کسانیکه دوست دارند
مر ایشان را دیگر بار سجده کردم باز گفت دوست میدارد دوست
ایشان را دیگر سجده کردم
در مسند احمد بن حنبل و صحاح ستة بروایت
انس بن مالک مرویست که چون عبد الله بن عباس بحالت نزع
رسید گفت بار خدایا تقرب میخواهم بسوی تو بدوستی علی ابن ابی
طالب
در کشف الغمه و مناقب خوارزمی و حبیب السیر بروایت حسن
عسکری رضوان الله علیه مسطورست که شاه ولایت پناه در زمان حیات
سید کائنات ملقب بامیر المومنین بود و قصه چنانست که روزی رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا اخی با آفتاب جهانتاب سخن کن که
او نیز با تو سخن خواهد کرد امیر المومنین گفت السلام علیک ایها
العبد المطیع لله آفتاب گفت و علیک السلام یا امیر المومنین و امام
المتقین و قائد الغر المحجلین و نیز گفت یا علی تو و دوستان تو در
بهشت خواهید بود و اول کسی که زمین منشق شود محمد مصطفی صلی الله

علیه و آله وسلم خواهد بود و بعد از ان تو و اول کسی که کسوت حیات
خواهد پوشید محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم خواهد بود و بعد
از ان تو چون آفتاب بدین مژده و بشارت متکلم شد امیر المومنین
بسوی قبله ساجد شد و اشک از چشم مبارکش در سیلان آمد رسول
فرمود صلی الله علیه و آله وسلم یا اخی و حبیبی ارفع راسک فقد باهت
الله بک اهل سبع سموات یعنی ای برادر و دوست من بردار سر خود را
که بتحقیق مباهات نمود الله تعالی بسبب تو اهل هفت آسمان را مولف گوید در
احسن الکبار مسطور است که هفت مرتبه آفتاب با امیر تکلم کرد و در
مناقب خطیب خوارزمی و مناقب ابن مردویه و بحر المناقب و حلیه
الاولیا و احسن الکبار از انس ابن مالک مرویست که رسول صلی الله علیه و
آله وسلم مرا گفت از جهت من آب ترتیب کن چون نمودم قیام نمودم
وضو ساخته و نماز گذارده فرمود ای انس اول کسی که امروز پیش من آید امیر
المومنین و سید المسلمین و خاتم الوصیین و امام الغر المحجلین است گفتم پدر و مادرم
فدای تو باد آن کدام کس باشد فرمود همین زمان طالع میشود در این اثنا
امیر المومنین علی آمده دست بر در زد انس گفت هست امیر المومنین و خیر الوصیین

و اولی الناس بعد النبیین . بود زیبنده نقش تاج و دین زانکه
بیشک بود امیر المومنین بعد از ان برخواسته با مرتضی علی معانقه
کرد و عرق روی مبارک خود بر روی او مالید و عرق روی او را بر روی
خود پس امیر گفت یا رسول الله موجب این شفقت و التفات چیست فرمود
یا اخی چرا با تو چنان نکنم حال آنکه تو احکام دین مرا ادا میکنی و سخن مرا
با امت میرسانی و بیان میکنی آن معنی را که بعد از من اختلاف کنند در آن
در صحیح ترمذی و صحیح نسائی و صحایف و مشکوة و مصابیح و نهایه
السعدا و در مجلد ثانی حبیب السیر هم از انس مرویست که روزی مرغ بریان
نزد نبی آخر الزمان علیه صلوات الرحمن آوردند و بسوی آسمان دست برداشته گفت
اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی بار خدایا از بندگان
خلق خود را نزد من فرست تا این مرغ بریان با من تناول نماید پس امیر
المومنین آمد نزد سید المرسلین آمد و سرور ابرار با حیدر کرار مرغ
بریان تناول فرمودند در شرح حافظیه مسطور است که امیر را
مرتضی از ان رو نامیدند که همیشه در رضای حق سبحانه بوده و الله
نیز از وی راضی و شاکر بوده در صحاح ستة و مشکوة و مصابیح

و دستور الحقایق و صحایف و صواعق محرقه و مسند احمد بن حنبل و اوسط
طبرانی و مسند بزاز و تشریح و شرح لامیه و هدایت السعدا بزبان
عربی و در حبیب السیر و روضة الاحباب و معارج النبوة و شواهد النبوة
بعبارات شاهی با سانید صحیحه چنین مسطور است که متواتر از راه یافته
که امیر المومنین بخطاب مستطاب کرار از آن روز مخاطب شد که در جنگ خیبر
پیغمبر عمر رضی الله عنه را امیر لشکر کرده فرستاد و چون رد و هزیمت آورد
ابوبکر را سردار لشکر نموده فرستاد او نیز شکست عظیم خورد و پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم بنا بر التماس عمر دیگر بار او را امیر لشکر نموده
فرستاد و چون بار لشکر اسلام انهزام یافت بزبان معجز بیان فرمود
لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یعنی
هر آینه عطا کنم علم فردا مردی را که حمله بکرار میکند و گریز نمی نماید و خدا
و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند
نیز در شرح لامیه گوید امیر المومنین ع کرار از آن روز خوانند که تکرار
حمله بر کفار آورده و در هیچ رزمگاهی فرار ننموده چنانچه صاحب نزهة الارواح
گوید شعر در مطلعی انشا نیز منم آن اصل شجره ولایت و آن فرع شجره

نهایت آنکه باب او مدینه علم را در بنای ... آنکه باو قصر دین را هیچ
نمی بایست شیرمردی که در هیچ جا هیچ روی پشت ندادی و شیری که هرگز
هیچ جا به هیچ پشت روی نیاوردی آن پردلی که بیک نعره دو لشکر را
پاره میکرد و شهسواری که بیک ضربه خیبر را در و پاره می افکند بخشش
یک رویه بود از آن در دل دوستان می نشست و تیغش دو رویه بود
از آن دشمنان را می شکست شیر یزدان از نهیب خنجرش خصم
را بشکست ز خون در حنجره بود از آسیب او پیش از اجل جان دشمن
از غزی در غزوه اوست قلب لشکر اسلام از آن مهر دین آن مهر
نامور برفراز قدر عالی منظرش من بگویم آسمان از کنگره چون
کم از یک نقطه موهوم شد در محیط مرکزش دایره متوجه حال انبیا
شاه مشت اهل ولی گویا احمد مرسل امام نبیات حیدر کرار
اولیات از چه رو کرار خوانند شاه را گر بگویم من بگویم با تو راست
بارها در کسوت چشمه آن آمد و شد این دلیل ثبات بارها تو شنید و لیکن
آدمی آن نمی کوشی بهوا از التفات در دستور الحقایق و کنز البلاغ
مسطور است که امیر المومنین ملقب بلقب اسد الله الغالب از آن زمان شد

که چون سید کاینات بمعراج رفت در بارگاه کبریا شیری دید با
زنجیرهای نور بسته هر بار میخواست بیشتر شود آن شیر حمله میکرد از جبرئیل
پرسید یا اخی این اسد چه میخواهد گفت یا رسول الله تفحص کن که از
متاع دنیوی چه چیزی زاید با توست چون نظر کرد انگشتری که در دست
حق پرستش بود برآورده جانب شیر افکند چون از معراج باز آمد
امیرالمومنین ماجرا عرض نموده انگشتری در پیش نهاد آنسرور فرمود
جزاک الله فی الدارین خیرا یا اسد الله الغالب   علی مرتضی
کنیت شیر حضرت بود آن شب معراج چون خاتم گرفت از دست آنسرور
در صحیح بخاری و مسلم و صواعق محرقه و روضة الاحباب و روضة
الشهدا و معارج النبوة مسطور است که در غزوه ذو العشیره چون سید کاینات
صلح و معاهده نموده بمدینه سکینه باز گشت درین سفر ظفر اثر امیرالمومنین
حیدر را بکنیت ابوتراب مکنی گردانید عمار یاسر گوید در غزوه مذکور
من و امیر در پای درخت خرمایی بخواب رفته گرد آلود شده بودیم که
آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم بربالین ما آمده با امیر گفت قم یا ابا
تراب و فرمود ترا خبر دهم از بدبخت ترین مردمان گفت آری بفرمود کسی که

یکی آنکه ناقه صالح را عقر کرد و دیگر آنکه محاسن ترا بخون تو
رنگ کند این بگفت و دست حق پرست خود بر فرق همایون امیر
المومنین می کشید ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة می آرد
روزی سید کاینات بخانه سیدة النساء علیها التحیة والثنا در آمد
پرسید ای فاطمه پسر عم من کجاست گفت میانه من و او گفتگوی
شده بنابرین در خانه قیلوله نکرد آنسرور بیرون رفت و کسی را فرستاد که او را
تجسس نمود یکی گفت فلان جا بخواب رفته سید المرسلین آنجا
رفته دید که ردا از دوشش افتاده و خاک آلود گشته خاک را
پاک کرد و دور کرده میفرمود قم یا ابا تراب که شنیدند از آن روز هرگز
هیچ نامی و کنیتی از ابا تراب خوشتر نیامدی مولف گوید چون بین
الروایتین تفاوت عظیم بود بنابرین هر دو در حیز تحریر آورده شد و مقصود
نیست که سید المرسلین نسبت با امیرالمومنین اینگونه التفات نموده
کرده باشد والله تعالی اعلم بحقایق الامور   در دستور
الحقایق آورده است سبب آنکه هرگاه اسم یکی از صحابه مذکور شود
رضی الله عنه گویند و از استماع نام امیرالمومنین کرم الله وجهه گویند

که روزی سید کائنات پس از بعثت بخانه ابوطالب آمد و فاطمه
بنت اسد که والده امیر بود گفت یا محمد هرگاه تو در خانه می‌آیی فرزند
من چنان روی خود در شکم میزند که بجهت تو قیام می‌نماید برپا
معجزه همان فرمود کرم الله وجهه و بروایتی دیگر آنکه چون والده
امیر را از مشاهده جمال محمدی طاقت نشستن نماندی از برای تعظیم قیام
نمودی روزی ابوطالب گفت محمد شبیه به فرزند است اینهمه اکرام
چرا میکنی گفت والله تو واقف نئی که از من واقع میشود جهت یاری اگر
در حالتی که بجانب من محمد می‌آید قیام ننمایم فرزند در رحم من از کثرت
طپیدن و نهایت اضطراب هلاک شود گفت برنائی قسم تو معنی این
نتوانم و پس ابوطالب و حمزه اتفاق نموده دستهای خود بر دوش فرزند
اسدالله الغالب محکم کرده سید کائنات را از بیرون خواندند
بمجرد مواجهه لقای مصطفوی والده امیر با شدید ضجری بقوت فرزند صعودی
قیام درست نمود آنحضرت فرمود کرم الله وجهه و بروایتی هرگاه آن نور
صلی الله علیه و آله و سلم بخانه عم خود آمدی روی مبارک بسوی رحم
امیرالمؤمنین کرده فرمودی السلام علیک یا اخی امیر از درون شکم گفتی

علیک السلام یا رسول الله و بهر طرف که آنحضرت روی بود روی بآنجا
نمودی بعد از اطلاع این معنی فرمود کرم الله وجهه یعنی بزرگ
گردانید حق سبحانه ذات او را [illegible] کائنات [illegible]
والده امیرالمؤمنین کرم الله وجهه [illegible] چون [illegible]
رحم ترتیب یافت روزی خوابیده بودم و سید کائنات نزد من
بزور هر دو دست نشسته بود که ابوطالب آمده با من از راه غضب
گفت محمد جوانست ترا شرم نمی‌آید که خوابیده و از روی حمیت
غیرت شمشیر علم کرد تا بکشد گفتم مرا ناحق مکش و خود را موجب زنستان
خویش و قوم بدنام مساز که محمد معصوم است و بجای فرزند من و نه
از بهر خاطر من چنین قریب نشسته بود تا مشاهده فرزند کن از ما
و این راز را امروز بر تو آشکار میگردانم که هرگاه محمد از بیرون
آمده السلام علیک یا اخی میگوید این فرزند از درون شکم من جواب
السلام یا رسول الله میگوید و بهر جانبی که محمد میگردد نشان ازان می‌شنید
فرزند روی خود بهمان طرف میگرداند ابوطالب گفت تا نه بینم
باور نکنم و آنحضرت بر مشاهده مناقشه از کثرت حیا بیرون تشریف

برده بود فاطمه بنت اسد رضی الله عنها کس بطلب فرستاد چون
آمد گفت یا محمد بدستور سابق برین فرزند سلام کن امیر بسلام زد
و امیر جواب سلام باز داد ابوطالب خوشوقت شده گفت نقلست
که محمد را در زاده من خاتم الانبیاست   در حکایات ناصری
گویند چه سبب است که چون نام امیر المومنین علی مذکور شود کرم الله
وجهه گویند جهت آنکه هیچگاهی روی مبارک از محاربه کفار نگردانیده
و هرگز پیش بت سجده نکرده   در حکایات الصالحین مسطور است
که کان علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه فی بطن امه و کان امه
امه ان تسجد لصنم مد علی رجلیه فی بطنها فما امکنت ان تسجد لقدرت الله
یعنی بود علی ابن ابیطالب در بطن مادر خود هرگاه خواستی مادر امیر
آنکه سجده کند مر بت را او را باز میکرد مرتضی علی کرم الله وجهه هر دو
پای خود در شکم مادر پس مادر نمیشد بر سجده کردن بت بقدرت خدای
تعالی   تافت روی زرخ چهره بت را نهاد کرم الله وجهه
الطهر او بعد از تسلیم روایات مسطوره قول سالکان طریقت آنست که
چون تسلسل ارشاد بیعت بموجب خرقه معراج بذات فایض البرکات

مرتضی علی تا قیام قیامت باشد و چون پدید ارشد ازین وجه کرم الله
وجهه گویند   در فتوحات القدس مسطور است که چون
مادر امیر حامله گردید اکثری شاه رسل و هادی سبل آمدی
و روی بسوی شکم والده امیر کرده زبان معجز بیان کشودی
و با ابن عم خود تکلم نمودی و شاه ولایت در شکم مادر زبان
بجواب سلطان نبوت کشودی والده امیر حقیقت حال و ماجرا
بسمع ابوطالب رسانید ابوطالب متحیر گردیده از آنحضرت
پرسید حقیقت حال چیست و مکالمه تو با کیست فرمود با برادر
خود سخن میگویم و با وصی خود راز گفت و شنید می نمایم ابوطالب
گفت برادر تو کیست فرمود برادر من شاه اولیاست هر دو
یک نور بوده ایم وقتی که نه عرش بود و نه کرسی نه آسمان بود نه زمین
با هم تسبیح و تقدیس حق تعالی می نمودیم رفیق و شفیق من در زمان
بود در انتها خیر مر انجست خواهد نمود ابوطالب چون این سخن شنید
دانست که این هر دو برادر مشعل راه هدایت خواهند گردید یکی بمنصب
رسالت خواهد رسید و دیگری بمنصب ولایت چون وقت آن شد که امامت

ولایت از مطلع غیب طلوع نماید و ظلمت کفر بنور هدایت بزداید
مادر امیر المومنین از درد طلق بیقرار گردید و بسوی کعبه
نور دوید و از برای درد خود دوا طلبید بگوش هوشش ندا
رسید که در بیرون در میای و بدرون خانه در آی نشان
آشنا داری چرا بیگانه میکردی چون بدرون کعبه شد پرده دید
در ان پنهان گردید ذات مقدس امیر زیر آن پرده از پرده
غیب بعالم شهادت خرامید مقارن انحال مرغ سفیدی از سقف خانه
پدید آمده بر سینه امیر اسم علی مرقوم گردانید و پیش ازین [illegible]
کسی را نام نبود و در انوقت هر جا طفلی متولد شدی ابوجهل از
خاک پای بتان سرمه در چشمش کشیدی چون خبر ولادت سلطان
ولایت بآن لعین رسید متوجه گردید چون امیر را دید خواست که
سرمه در چشمش در آرد هر چند که زور کرد نتوانست که بردارد دست
اصابع خود در چشم وحدت بین امیر المومنین نهاد که بگشاید و از
خاکپای بتان مکحل سازد هر چند زور نمود نتوانست گشود در ان
حال شاه ملک رشاد یعقوب بازوی ولایت طپانچه بر رویش زد چنانکه

برقفا افتاد و گردنش کج شد و آن کجی در گردن آن ربت تا آخر
عمرش بود و ناراستی آن لعین بخلق عالم می نمود القصه مادر امیر
المومنین ازین معنی اندوهگین شد گفت ای فرزند دلبند
چرا دیده نمی گشائی و نظر بعالم نمی اندازی میترسم مبادا اعمی
باشی و جانم بناخن غم الم بخراشی درین حال الهام ملک علام
بسید انام علیه الصلوات و السلام رسید که ابن عم تو مشتاق شده
لب تابش او را دریاب آفتاب سپهر رسالت با جمع احباب متوجه
گردیده و با آسمان ولایت را برداشت در دامن خود با احترام تمام
و اعزاز مالا کلام نشانید چون بوی گیسوی مشکبار محبوب آفریدگار
بمشام حیدر کرار رسید دیده بر جمال جهان آرای او گشود و سلام
و تحیت بجا آورده بستود آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم سرمه
ما زاغ البصر در دیده آن چشم چراغ دین کشیده بینائی او را بکحل ما طغی
مکحل گردانید بجز رسول بروی کسی نظر نگشاد که از ازل
نظری داشته بالا او سبب در روضة الشهدا می آرد که ولادت
شاه ولایت درون بیت الله بعد از واقعه عام فیل بسی سال روز جمعه

سیزدهم شهر رجب شد   شد او در بیت الحرام صادر
کسی را میسر نشد این شرف از شیخ مفید رحمة الله علیه منقولست که در
یمن مردی بود که وجه توجه بر دوام بسوی محراب عبادت داشت
و باستمداد زهادت و ورع رتبۀ والی و مرتبۀ عالی گردیده بود
گوییا این چند بیت مولف مناقب مرتضوی خاصه در مدح اوست

و اصل حق از دو عالم رسته   از تعلقهای هستی جسته
روز و شب سر در گریبان داشتی   دیده بر دیدار جانان داشتی
گر بپیشش جلوه کردی مهر و ماه   سوی مهر و مه نکردی یک نگاه
رو بسوی قبله اش بودی مدام   غیر حق کس را نکردی احترام

نامش مثرم بن دعیب الشقام در بخطات زاهدین معروف بود و صد و نود
سال از عمرش گذشته و درین مدت از طاعت الهی ملول نگشته بی
روی نیاز بدرگاه جهان پناه قاضی الحاجات کرده در مناجات گفتی
خداوندا ملکا یکی از بزرگان حرم محترم خود بمن [illegible] گردان خدمتگاری دعا
یارانش بهدف اجابت رسید ابوطالب که بسفر یمن رفته بود در بازار
او توجه نمود چون او را دید تعظیم تمام کرده سر و رویش بوسید و در پهلوی

خود نشانیده و پرسید از کجایی گفت از تهامه مکه گفت از کدام قبیله
گفت از بنی هاشم بن عبد مناف دیگر بار سر و روی ابوطالب بوسیده
بر زبان راند الحمد لله حق سبحانه دعای مرا رد نکرد که یکی از مجاوران
حرم شریف خود بمن نمود پرسید نام تو و پدر تو چیست گفت ابوطالب بن
عبد المطلب زاهد گفت والله در انجیل خوانده ام که عبد المطلب را
دو پسر و خواهر بود یکی اکمل انبیا و نام پدرش عبد الله دیگری افضل اولیا
و نام پدرش ابوطالب چون آن نبی خدا سی ساله شود ولی خدا متولد شود
آنگاه گفت ای ابوطالب آن نبی خدا بوجود آمده گفت آری محمد متولد شده
و از عمرش بیست و نه سال گذشته گفت بشارت باد ترا بدرستی که آن
فرزندی از صلب تو در وجود آید که مقتدای اولیا و پیشوای اوصیا
اتقیا باشد ای ابوطالب چون بمکه معظمه رسی برادرزاده خود بگو
مثرم ترا سلام بسیار عرض کرده و گواهی میدهد که خدای عز و جل لا شریک است
و تو که محمدی رسول خدا و خاتم انبیایی و چون ولد تو متولد شود او را
نیز سلام من رسانی کن و بگو پیری دوست و هوادار تو بوده چنین گفته که تو

وصی محمدی بد آنحضرت نبوت انتها پذیرد و بوجود مبارک تو ولایت ابتدا
شود او خاتم نبوت باشد و تو فاتح ولایت ابوطالب گفت ای شیخ
آنچه تو میفرمایی حقیقت آن در نمی یابم مگر برهان مبرهن و دلیل مبین نمایی
گفت چه برهان میطلبی که از خدای تعالی بدوستی آن نبی و ولی درخواست
کنم درخت اناری بر در زاهد بود خشک شده ابوطالب گفت ازین درخت
خشک انار تازه میخواهم زاهد دست بر داشته گفت یا کافی در آنچه
از سر نبی و ولی تو گفتم اگر راست است ازین درخت خشک انار تازه
مرحمت کن فی الحال بقدرت ایزد تعالی درخت انار سبز شد و بار
بر رسید آمده دو انار لطیف سیراب است و در دم بجنبه بر زمین افتاد
زاهد هر دو انار بر داشته پیش ابوطالب گذاشت چون بشکافت دانه های
آنها مانند لعل رمانی بود ابوطالب دانه چند از آن تناول نمود نکهتش بطفل
سرایت کرد منقولست که سرخی روی امیر المومنین کرم الله وجهه از آن
روی بود. القصه ابوطالب شادان و خندان از خلوت زاهد بیرون آمد
روان شد چون بمکه معظمه رسید امیر از پشتش برحم فاطمه بنت اسد منتقل

شد و چون مدت حمل گذشت والدهٔ امیر روایت کند در طواف بیت الله
بودم که اثر مخاض بر من ظاهر شد چون محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم مرا دید گفت ای مادر ترا چه حالتست که تغیر در رنگت مشاهده
میشود صورت حال بعرض رسانیدم فرمود طوف خانه تمام کن گفتم
طاقت نمانده گفت درون خانه کعبه در آی که سر الهی است و در آن بشارت
المصطفی از برید بن قعنب مرویست که من با عباس بن عبد المطلب بودم
وجمعی از بنی عبد العزی برابر بیت الحرام نشسته بودند که فاطمه بنت
اسد بمسجد در آمد و در عین طواف اثر طلق بروی ظاهر شد چون مجال
بیرون رفتن نماند گفت خداوندا بحرمت این خانه متبرک ولادت من
آسان گردان راوی گوید که دیوار خانه کعبه شق شد و فاطمه درون
و روز چهارم امیر را بر دست گرفته بیرون آمد و او دنبالی گوهر بار عرش
از امیر و بعد از وی هیچکس باین شرف عظمی مشرف نگشته بود که در خانه
کعبه متولد شده باشد و درین معنی یکی از فصحای عرب گفته ولدته
فی حرم المعظم امه طابت وطاب ولیدها والمولد یعنی زاییده است اورا
در حرم متبرک مادر او و پاکست مادر و فرزند او و پاکست جای تولد گوهر جو

پاک بود صدف نیز پاک بود   آمد میانه حرم کعبه در وجود کعبش رفیض
کعبه صفا داشت الحرم بر دوش سیاره و جهان جلوه می نمود مولوی معنوی
راست   ای شحنه دل شرف از تو نجف بدو شرف تو داری
و کعبه صدف مستان سلامت میکنند ملا عبدالرحمن جامی گوید قطعه
بسوی کعبه رود شیخ و من بسوی نجف برب کعبه که انجام راست حق با نظر
قفا دلم که میان منست و اوست که این بسوی که رفتم او بسوی صدف
القصه چون فاطمه بنت اسد از حرم محترم بخانه آمد امیر را در مهد نهاد
ابوطالب را بشارت داد از کثرت بهجت و مسرت دلبرانه آمد تا روی
مبارک فرزند خود ببیند امیر کرم الله وجهه دستش بوسید حرز اسد
سید کائنات رسید و پرسید چه نام کرده اید بعرض رسانیدند که پدرش
زید و مادرش اسد نام کرده بزبان معجز بیان فرمود نام نامی او علی عالی
همت باید کرد فاطمه گفت بدان که من نیز در درون خانه کعبه از هاتفی
که گفت نامش علی کنید اما من راز بسته بودن میکردم و بر زبان آوردی
میان پدر و مادر امیر در تسمیه مجادله افتاد بعد از چند روز بدر حرم
آمده بودند امیر المومنین رو بسوی آسمان کرده رجزی آغاز کرد که یکی از ابیاتش

اینست   من انما نحکمک المرضی   یا ذا تری من اسم هذا الصبی
الهی حکم فرما آنچه رضای تست در نام این کودک ناگاه از بام
خانه کعبه رجزی شنید که هاتفی میخواند و از آن ابیات یک بیت
اینست   فاسمه من شامخ علی   علی اشتق من العلی
کام دهن و کام زبان از این نام آرام یافت و در جهت جانب این نام
پس آنگاه فرمود گفت کجاست مولود چون در نظر کیمیا اثر او در آمد
محبت و نهایت شفقت از گهواره بیرون آورده طشت و آفتابه
طلب نموده بدست حق پرست خود شستن آغاز کرد چون جانب راستش
شسته شد امیر جانب چپ گردانید تا آنکه آن حضرت را نگردانند نوبت
غسل از آن گشت از بری ببری که رحمتی نکشد دست حضرت از برای او
پیغمبر چون این حال مشاهده کرد چندان بگریست که محاسن مبارکش از آن
دیده تر شد والده امیر گفت یا محمد سبب گریه چیست گفت می بینم این
کودک مرا غسل میدهد و من هم در پیش وی میگردم تا آنکه مرا بگذارند
و در روز اول کن این غسل دادم روز آخر این مرا غسل خواهد داد چون
از تغسیل فارغ شد در کنار گرفته روی بر روی امیر نهاده زبان معجز بیان

در دهانش کرد و مدت مدید امیر المؤمنین زبان سید المرسلین می‌مکید
چنانچه اخبار متواتر ایراد یافته که آنچه اول امیر تناول نمود لعاب
مبارک آنحضرت بود و روایتی است که در کنار مادرش او چون مادر پستان
در دهانش خواست بنهد قبول نکرد و گریه آغاز نمود مدتی چنین بود
چون آنحضرت از این معنی اطلاع یافت آمده در کنارش گرفته زبان
در دهانش نهاد و بعد از مکیدن زبان شیر مادر خورد و القصه به هر وجه
اول چیزی که امیر خورده لعاب با برکات آنحضرت است و از میمنت
رشحات لعاب آن دهن که سرچشمه اسرار و ما ینطق عن الهوی بود به مرتبه‌ای
شد که بر منبر برآمده فرمود سلونی عما دون العرش و این نقل مذکور
در کتاب اسفار موسوم تألیف شیخ محسن مجدد در نعمت شانزدهم و منافع
الاولاد تألیف ملا ضیاء الدین سنامی و در هدایت السعداء مسطور است امیر
و هم در بشارت المصطفی آورده که آنحضرت در تربیت امیر سعی موفور نموده
خبر می‌گرفت چنانکه در کنار خود پرورش میداد چون امیر به پنج سالگی
رسید در آنوقت تنگی و بی‌برگی رسید آنوقت تنگی و بی‌برگی میان
قریش پدید آمد و بجهت خشکسالی عشرت به عسرت مبدل گردید و ابوطالب چون

عیال شد روزی آنحضرت با عباس عم خود فرمود که تو توانگری و ابوطالب
درویش و کثیر العیال مبتلای قحط مبتلا بیا تا باتفاق رفته هر یک فرزندی
برداریم تا بقدری سبکبار گردد عباس قبول این معنی نموده با آنحضرت نزد
ابوطالب آمده صورت حال تقریر نمودند ابوطالب در جواب گفت عقیل را
از پسران با من گذارید و باقی را اختیار دارید آنحضرت امیر را قبول نمود
و عباس جعفر را و امیر المؤمنین در کفالت سید المرسلین می‌بود تا هنگامی
که مبعوث شد و سیدة النساء فاطمه زهرا را به وی داد چه نیکو فرمود

با نام طفلی امام البشر ببر برد اندر سرای پدر بس صبی
نزد خیر الانام تکمیل کمالات کرد اهتمام لمؤلفه در فضایل علی نظماً

بر همه عالم امیر آمد علی آن علی کو با محمد در شکم داشت ایمان بلکه در
بطن قدم آن علی که مادرش در کعبه زاد آنکه بر دوش نبی پا بنهاد
آن علی کو چون بیامد در جهان شست از اسرار در شکم آن آن علی که
نامش از غیب آمده هر چه از غیب است بی‌عیب آمده آن علی کو عابر فرداست
خدمت آن علی کو سرور اهل صفات آن علی کز علم بر سر تاج یافت
آن علی کو خرقه معراج یافت آن علی کو انس جانزاره نمود گوی میدان

کوی میدان سلونی در ربود   آن علی کو خاتم خود در نماز کرد.
با سایل زبهر حق نثار آن علی که انما در شان اوست هر دو عالم تابع
فرمان اوست آن علی که شیر یزدانش خطاب آن علی کو قدوهٔ
هر شیخ و شاب آن علی کو مجتبی و مرتضی است آن علی کو راز دار مصطفی
آن علی کو هست امیرالمؤمنین آن علی کو هست امام العارفین آن علی
کو اولین اولیاست آن علی کو بهترین اوصیاست آن علی کو قطب
وقت خویش بود در همه وادی زجمله پیش بود آن علی کو ساقی کوثر
بود رتبه او از همه برتر بود آن علی کو را اویس آمد مرید آن اویسی
کو بصفین شد شهید آن علی کو شاه دل درویش بود مهر حب او در
دل هستی فزود کرم الله وجهه در شان اوست بیشک افزون از همه
ایمان اوست در بیان اول من آمن بالنبی صلی الله علیه و آله
وسلم در دفتر ثانی روضة الاحباب می آرد که میان اهل سیر و تواریخ
اختلافست که اول کسی که از صحابه رضی الله عنهم برسول ایمان آورده
که بود اگرچه بعضی برآنند که ابوبکر رضی الله عنه بود و این قول از عمرو
بن عبسه و ابوسعید و حسان بن ثابت منقولست جمعی از صحابه کرام اعظام

برآنند که ابوبکر رضی الله عنه بود و این قول از [illegible] برآنند
که امیرالمؤمنین کرم الله وجهه بود و این قول از ابوذر غفاری
و سلمان فارسی و مقداد بن الاسود کندی و خباب بن الارت
و جابر ابن عبدالله الانصاری و خزیمه بن ثابت انصاری و زید
بن ارقم و انس ابن مالک و عباس عم نبی رضی الله عنهم منقولست
و یک روایت از ابن عباس است که گفت الاسبق ثلاثه السابق
الی موسی علیه السلام یوشع بن نون السابق الی عیسی علیه السلام صاحب
یس السابق الی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم علی ابن ابی طالب
و از ابوذر غفاری و سلمان فارسی رضی الله عنهما مرویست که آنحضرت
دست امیر را بدست حق پرست خود گرفته فرمود ان هذا اول من آمن
بی یعنی بدرستی که اینست اول کسی که ایمان بمن آورده و نیز از سلمان
مرویست که آنحضرت فرمود اول هذه الامه ورودا علی الحوض اولها
اسلاما علی ابن ابی طالب و در مقصد اول از کتاب مذکور در بیان
قصه تزویج سیدة النسا فاطمه زهرا با علی مرتضی بتحریر پیوسته
که آنحضرت با فاطمه فرمود ترا در عقد مردی در آورم که عرفان و

از همه بیشتر و ایمان وی از همه پیش و از خزیمة بن ثابت انصاری
در مدح امیر المؤمنین بشعر اسمعی این دو بیت منقول است حیث قال
ماکنت احسب ان الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابی حسن
الیس اول من صلی لقبلتهم و اعلم الناس بالقرآن و السنن و یکی از
فصحای عرب اشاره بسبقت اسلام امیر نموده میگوید قال لا ابن
ملجم و الاقدار غالبة هدمت و ذلک للاسلام ارکانا قتلت افضل من مشی
علی قدم و اول الناس اسلاما و ایمانا و این بیت از کلام معجز نظام امیر المؤمنین
کرم الله وجهه دلیل قوی برین معنی است سبقتکم الی الاسلام طرا
غلاما ما بلغت اوان حلمی یعنی سبقت کرده ام از همه شما در اسلام
و حال آنکه نرسیده بود زمان بلوغ را مؤلف گوید صاحب روضة
الاحباب نیز برای ثبوت سبقت اسلام امیر بر همه مؤمنان همین بیت
اکتفا نموده اما در شرح وقایه و فصل الخطاب و صواعق محرقه در
اربعین امام الحدابادی پنج بیت دیگر بنظر در آمده که مشعر فضایل
امیر المؤمنین است و آن ابیات اینست محمد النبی اخی و صهری و حمزة سید
الشهداء عمی و جعفر الذی یضحی و یمسی یطیر مع الملائکة ابن امی و بنت

محمد سکنی و عرسی منوط لحمها بدمی و لحمی و سبطا احمد ولدای منها
فمن منکم له سهم کسهمی واوجب لی ولایته علیکم رسول الله یوم غدیر
خمی معنی بیت اول آنکه آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم برادر من و خسر من
است و حمزه که سید الشهدا است عم من معنی بیت دویم جعفر طیار که
چاشت و شام مشغول بوده در عبادت و با ملائکه در طیران است پسر مادر
من معنی بیت سیوم دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آرام منست
و عروس من مربوطست گوشت او بگوشت من و خون من بخون او معنی
بیت چهارم هر دو نواسه آنسرور پسران منند از دختر او کیست از شما
که او را نصیب باشد مثل نصیب من معنی بیت پنجم واجب گردانید
جهة من ولایت خود بر شما رسول خدا روز غدیر خم انتهی و از معتبرات
مسطور و صاحب روضة الاحباب میگوید نزد محققان اهل سیر و تواریخ
آنست که اول خدیجه کبری بعد علی مرتضی ایمان آوردند بعد از ان زید بن
حارثه آنگاه ابوبکر پس بلال رضی الله عنهم و ابن عبد البر در کتاب استیعاب
روایت کرده که از محمد ابن قرظی پرسیدند اسلام امیر المؤمنین علی
اسبق بود یا اسلام ابوبکر گفت سبحان الله امیر اول بود از ایشان در اسلام

اما رعایت پدر خود کرده در پیش خلق ظاهر نمیکرد و ابوبکر بعد از
وی فایز گشته اظهار اسلام نمود و ازین جهة مردم نادان در اشتباه
افتادند و در مجلد ثالث حبیب السیر در سبق اسلام امیر المؤمنین حیدر مسطور
و در بسیاری از کتب معتبره بروایات صحیح اثر محرر گشته که خیر البشر روز
دوشنبه مبعوث شد و امیر روز سه شنبه بمجرد استماع تصدیق
نمود و در صحیح ترمذی از انس ابن مالک مرویست که گفت بعث رسول الله
یوم الاثنین وصلی علی یوم الثلثا یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روز
دوشنبه مبعوث شد و امیر المؤمنین روز سه شنبه نماز گذارد و از
ابن عباس مرویست که گفت اول من صلی مع النبی علی ابن ابی طالب اول
کسی که با نبی نماز گذارده امیر المؤمنین علی بود و از زید بن ارقم
مرویست که گفت اول من اسلم علی و در کتاب [illegible] تالیف
ابی عمر زاهد از عبد الله ابن عباس منقولست که امیر المؤمنین علی را
چهار فضیلت است که هیچ یک از اهل بیت و اصحاب کبار را از آن
فضایل حصه نیست اول آنکه نخستین کسی که با سید کاینات نماز گذارد
اوست دویم در تمامی غزوات علم سرور کاینات بدست او بود

سیوم در جمیع معارک [illegible] روز مهراس قدم بر جاده شکیبائی
ثابت داشته فرار ننمود و در یوم المهراس [illegible] را کو زنند
چهارم سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را غسل
داده و تکفین نمود و بقبر در آورد و در السیر النبی تالیف
امام سعید کازرونی و حبیب السیر از عفیف کندی پسر اشعث بن
قیس منقولست که گفت پیش از ظهور اسلام نوبتی جهة طواف
بیت الله بمکه معظمه رفتم روزی در منا نزد عباس نشسته بودم
ناگاه مردی از نهانخانه که در آن نزدیکی بود بیرون آمده در
آفتاب نظر کرد چون دید در اوسط السما میل کرده در نماز استاد
بعد از آن عورتی هم از خانه بر آمده اقتدا کرد آنگاه کودکی نزدیک
ببلوغ رسیده بود از همانجا بیرون آمده مقتدی شد من از
عباس رضی الله عنه پرسیدم این مرد بزرگ کیست و مطلبش از این
کار چیست گفت این مرد محمد ابن عبد الله برادرزاده منست و این
ضعیفه زوجه او خدیجه بنت خویلد و این کودک علی ابن ابی طالب ابن
عم او و گمان می برم که محمد بشرف نبوت مشرف گشته و کنوز کسری

وقیصر بر وی فتح خواهد شد و این کار زیست که ادا میکنید و تا حال
غیر از این دو کس احدی متابعت محمد نکرده گویند عفیف بعد از آنکه
بشرف اسلام رسید پیوسته این حکایت نقل کرده بتأسف میگفت
آه اگر من هم در آن روز ایمان می آوردم ثانی امیر می بودم
در سبقت اسلام و هم در سیر النبی بروایت محمد ابن اسحق مسطور است
که گفت اول کسی که ایمان برسول آورد و متابعه کرد از زنان خدیجه
بود و از مردان امیر المؤمنین علی در آن وقت ده ساله بود و بعد از
آن زید بن حارثه پس ابوبکر رضوان الله علیهم اجمعین و در کتاب
درج الدرر مسطور است که درین باب ارباب سیر و اصحاب خبر و
محدثین ثقاه را اتفاق است که اول کسی که از امت بشرف اسلام
مشرف شد از نسا خدیجه کبری و از ذکور علی مرتضی بود چنانکه
بروایات صحیحه بثبوت پیوسته که چون سید کائنات علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات باذن [illegible] بتمهید قواعد رسالت مامور
مبعوث شد خدیجه کبری و علی مرتضی را اطلاع بخشید این هر دو
بلا تأمل و بلا توقف گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله

پس ایشان را بر چشمه‌ای برده بدستوری که از جبرئیل علیه السلام
تعلیم گرفته بود وضو و نماز آموخت پیش از این دو تن احدی
با آنسرور اقتدا نکرده بود و نقطه دایره مطالب علی ابن ابی طالب
در ظل کنفات محمدی می‌نشستند و در خدمت آنسرور شب و روز
و روز و شب بسر میرسانید و در آن زمان ده ساله بود و ابوبکر پس از
چند سال بعد از طلب معجزه و مشاهده و مکاشفه ایمان آورد چنانکه
در خبر است که آن مرکز دایره توفیق ابوبکر صدیق برسم تجارت
بیمن رفته بود و در یمن پیری بود صد و نود سال عمر یافته
صاحب ریاضت و فراست چون ابوبکر را دید از حال [illegible]
حتی که خال سیاهی که بر ناف و نشانی بر زنخش بود بیان نمود و گفت ای
ابوبکر بر وادی بطحا نگر که پیغمبر آخر الزمان مدتی است مبعوث شده
و اکنون بعنایت الهی در عوام و خواص اظهار نبوت کرده تا حال
زوجه و پسر عم او دیگری با وی یار نشده بشتاب و سعادت متابعتش دریاب
که تو نیز از سابقان باشی و رقعه‌ای محتوی بر دوازده بیت بدستش
داد و گفت چون بخدمت آنسرور رسی سلام من برسان و این رقعه را

بلسان میاز از جانب من بخوان ابوبکر بعد از فراغ مشاغل دنیوی متوجه
حرم محترم شد چون بمکه رسید با عتبه بن ربیعه و ابو البختری و عقبه بن ابی
معیط و ابوجهل لعین که از محبان و مصاحبان او بودند ملاقات نمود
گفت هیچ امری حادث شده که مشعر بر بدایع باشد گفتند آری محمد بن
عبد الله یتیم ابوطالب دعوی نبوت میکند اگر ترا با او صداقتی هست نصیحت دریغ
مداری و بر سخنش مگذاری ابوبکر ازانجا عنان التسکین داده متوجه خانه
خدیجه کبری رضی الله عنها شد و در حاشی آن سرور را ملازمت کرد که با علی مرتضی
در مکالمه بود و انچه از قواعد اسلام و شرایع از جبرئیل فرا گرفته بود به برادر خود علی تعلیم
مینمود بعد از ان روی مبارک بسوی ابوبکر کرده گفت ای ابوبکر ترقی و دانا
آگاه باش که من رسول خدایم و خلق عالم را داعی بره نجاتم وقت مغتنم شمار و خویش
از ملغای امت دقیقه جهد مهمل در رابطه اخلاص در آر ابوبکر گفت ای محمد تو که دعوی
نبوت و رسالت مانند انبیای سابق میکنی معجزه تو چیست و شاهد حال و دعوی
تو کیست فرمود آنکه هر که در شهرین متورث نشانهای مخفی ترا باز نمود
و بصیقل مواعظ و ازه و نصایح با بهره زنگ غفلت و ضلالت از آینه دلت زدود
و آن زجری که محتوی بر دوازده بیت است انشا کرده بتو موحبت و مشعل از

و هدایت بر سر راهت افروخت و آنچه جزو را تمام برخواند ابوبکر بعد
متحیر شده گفت شرح و بیان حال من مطابق واقع و چنان از کجا دانستی
و نقل این حکایت بلا تفاوت کم و بیش چگونه توانستی فرمود این خبر
بحکم حق سبحانه جبرئیل امین رسانید و از این قال و مقال واقف گردانید
ابوبکر رضی الله عنه بزبان اخلاص مبین و بلسان صدق و یقین گفت چون
حال تو بر این منوال است برسالت تو اعتراف آوردم و به نبوت تو از دل
جان اقرار کردم پس منطقه خدمت بر میان بست و از مقام مخالفت خاسته
در عتبه متابعت نشست الله ولی التوفیق و در آن زمان ابوبکر رضی الله عنه
چهل و بروایتی چهل و چهار ساله بود چنانچه نسخه ازین مقوله در شواهد النبوه
و روضة الاحباب نیز مسطور است و در صفوة الزلال المعین در شرح احادیث
سید المرسلین تالیف ملا از ابو یعلی البانی بروایت بو حبه عربی مسطور است که گفت
من از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که میفرمود صلیت مع رسول الله سبع سنة
قبل ان یسلم احد ان یصلی احد یعنی من با رسول نماز گذاردم مدت هفت سال
پیش از آنکه کسی اسلام آرد و نماز گذارد و در جامع الاصول نیز مسطور است
که امیر المؤمنین علیه السلام اول کسی است که بآن سرور ایمان آورده و در آن حین عمر ده سال

اختلافست بعضی بر آنند که پانزده ساله بود و بعضی چهارده ساله و بعضی
سیزده ساله و بعضی ده ساله گویند اما قول آخر اصح است زیرا که در
اکثر کتب معتبره بتواتر رسیده که پیش از بلوغ ایمان آورده و کلام
معجز نظامش که در صدر مذکور شد مخبر این معنی است و نیز فرموده انا
الصدیق الاکبر امنت قبل ان امن ابو بکر یعنی منم صدیق بزرگتر ایمان
آوردم پیش از آنکه ابو بکر ایمان آورد و عبد الله نیشابوری رحمه الله
علیه گوید هیچ خلاف و اختلاف نیست میان ارباب تواریخ و اصحاب سیر و محدثین و ثقات
در آنکه مرتضی علی اول کسیست که بآنسرور ایمان آورده و قصد او نماز کرد و در
استیعاب بروایت حبه عرنی رضی الله عنه می آرد که گفت از امیر المومنین
شنیدم که میفرمود خدای عز و جل را عبادت کردم پیش از آنکه ازین امت
دیگری عبادت کند بمدت پنج سال مولف گوید تفریق میان این دو قول
آنست که چون سابق اشاره فرموده بآنکه مدت هفت سال با رسول صلی الله
علیه و آله و سلم نماز گذاردم پیش از آنکه دیگری اسلام آرد و نماز گذارد
بنابرین در آن زمان امیر المومنین متفرد بود بصفت جامعیت میان شرف اسلام
و نماز گذاردن و دیگری را این جامعیت نبود پس تواند که در آن مدت

دیگری اسلام آورده باشد اما نماز نگذارده باشد در قول دیگر اشاره
فرموده بآنکه پنج سال پیش از دیگران عبادت کرده ام که آن عبارت است
از تهذیب ظاهر باستعمال شرایع کما حقه و تحلیه باطن از اخلاق و اوصاف
حمیده پس ازین دو قول چنان مستفاد میشود که امیر المومنین بمدت هفت سال
بجامعیت فضیلت اسلام و اقامت صلوه بر دیگران سبقت نموده و بمدت
پنج سال پیش از آنکه دیگری از اصحاب رضی الله عنهم نوعی از انواع اعمال
باسلام کامل و اما بغیره عبادت کند امیر المومنین جامع مراتب عبادت و معرفت
بر وجه اتم و اکمل بود و در مناقب خطیب و غیره بروایت سلمان فارسی رضی الله
عنه مسطور است که گفت شنیدم از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود
من و علی یک نور بودیم در پیش خدای تعالی و آن نور تسبیح و تقدیس میکرد
حق سبحانه را پیش از خلقت آدم علیه السلام بچهارده هزار سال الوهیت که هر
روز آن مقدار مدت هزار سال اینجهانست کما قال الله تعالی ان
یوما عند ربک کالف سنة و چون حق سبحانه آدم را آفرید آن نور را
در پشت وی ترکیب کرد پس همیشه یکجا بودیم تا در پشت عبد المطلب انتقال
یافت بعد از آن جدا شدیم پس در من یک بخش نبوت و یک بخش علی را باب ولایت

پیش از صبح بود هرگاه با سید المرسلین امیر المؤمنین را سابقه نسبت اتحاد
و یگانگی در عالم غیب اطلاق چنین بود که ظهور فرموده و در عالم شهادت
نسبت عینیت چنانچه میفرماید لحمک لحمی و دمک دمی روحک روحی
قلبک قلبی نفسک نفسی و مطابق حدیث نبوی حق سبحانه در آیه مباهله
امیر المؤمنین را نفس سید المرسلین میفرماید کما قال الله تعالی فقل تعالوا
ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم چنانچه شأن
نزول این آیه کریمه در باب ثانی بتفصیل مسطور گشت پس اتحاد و یگانگی
کی ماند که باشند آورده‌ایم بلکه امیر المؤمنین اول کسی است که اسلام آورده
و با پیغمبر نماز گذارده زیرا که بحکم حدیث نبوی هنوز اسلام از کتم عدم
بعرصه وجود نیامده بود که سید المرسلین و امیر المؤمنین هر دو یک نور
بودند و آن نور بصفت تسبیح و تقدیس موصوف بوده الله باعتقاد فقرا [اسلام]
شعاعی است از پرتو آفتاب ذات فائض البرکات ایشان چراغ [ملهمه]
نور بوده‌اند و شعاع از نور منفک نمیشود و لیکن این همه مقدمات مسطوره [دلالات]
مذکوره که در صدر تحریر نموده اند از جهت نمایاندن توام است اگر [رتبت]
اتحاد بل عینیت میان این دو پادشاه کونین نه بمنزله است که اینی [محال]

تفکر و تدبر باشد در شأن بیت هر دو برادر یکدیگر را مخاطب ساخته
بگویند سزاوار است   اتحادیست میان من و تو   من تو نیست
میان من و تو   آن مهتر دو عالم و این بهتر دو کون آن سرور
رسالت و این [illegible] آن مظهر فتوت و این مجمع کرم آن منبع
کرامت و این منبع سخا آن عارف حقیقت و این هادی طریقت
آن حاکم شریعت و این والی ولایت آن آسمان رفعت و این آفتاب دین
آن صاحب معرکه و این نص هل اتی آن شاه معرف شد و سلطان لو
کشف این ماه یاسین شد و خورشید طاها آن پیشوای امت و این
رهنمای خلق آن قامع ضلالت و این دافع بلا آن بحر رستگاری
و این کشتی نجات آن حرم شفاعت و این برج راستی آن
کعبه سعادت و این قبله مراد آن طغرای مروت و این نامی جا
آن رحمت الهی و این فضل ذو المنن آن عالم لدنی و این عالم القا
محکوم آن دو حکم قضا آمد از قدر ما سوا این دو امر قدر آمد از
قضا از آیات چرخ تابع و اجرام زیر حکم این بیت سدره
منزل و عرش مسکن این هر دو شاه گوهر دریای حقند با گوهر نفیس

میان میر گهر با... دانی حدیث لحمک لحمی برای چیست کین هر دو لب
یکیست یکی را میان دو تا و بعضی از مجتهدین و علمای دین گویند
آری اگرچه بر همه مومنان و صدیقان در سبقت اسلام امیرالمومنین
علی شکی و شبهه نیست لیکن چون در وقت بعثت سید الانام
علیه الصلوت و السلام بحد بلوغ نرسیده بود بعضی میرود و بفهم منکر
این مسئله است ای با تمیز چند این اهرست نه عیب و اگر اسلام کودکان
عند الشرع جایز نمی بود امیرالمومنین که در مدینه علم محمدست نبود
میفرمود [illegible] سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلمی
بل دولتی که بعضی از صحابه کبار را بعد از آنکه چهل سال در جهالت عمر
افزون تر
بسر بردند روی نمود امیرالمومنین را از رحم مادر صد هزار درجه
از آن بیشتر و محصل بود آن چیست عشق مادر زاد او بات کائنات علیه
افضل الصلوت و اکمل التحیات و التسلیمات آری چراغ تا نباشد
هرگاه پیش از خلقت آدم علیه السلام بچهارده هزار سال الوهیت (نسبت)
عینیت بود و از عشق مادرزاد با اسلام آوردن نزد ارباب معارف
و عرفان و اصحاب حقایق و ایقان یقین که فرق تمام خواهد بود این را

مولف از پیش خویش نگوید بلکه در اکثری از کتب معتبره بروایات صحیحه
متواتر ایراد یافته و به ثبوت پیوسته که امیرالمومنین پیش از بعثت
سید المرسلین در رحم مادر با فیروز مکالمه نمود و آواز نبوت اظهار (رسالت)
میکرد چنانچه به تفصیل در صدر مسطور گشت ودر اصل الکتاب
مسطور است که روزی شاه ولایت و نور هدایت در سن هفت سالگی
بر غرفه بام نشسته بود و رطب تناول می نمود و سلمان در پایان غرفه
خرقه میدوخت و قواعد فقر و فنا می آموخت شاه ولایت تا یک
خسته خرما بر وی انداخت [illegible] و او را بدان مشرف ساخت سلمان گفت من
پیر سال خورده ام و روی براه آخرت آورده تو خورد سالی مناسبت
که با من چنین پیش آیی امیرالمومنین کرم الله وجهه گفت ای سلمان تو خود را
نیز کهنه میدانی و مرا خورد سال میخوانی مگر در فراموشی آورده از
احوال و اهوال دشت ارژنه فراموش کرده و آگاه نیستی از آنکه چه کیا
و نکات بر روی تو گشادم که ترا از شر شیر محفوظ داشته از سر نو
حیات دادم سلمان متحیر گردیده گفت یا امیرالمومنین از قصه دشت ارژنه
و شیر [illegible] نمای و مصقله تقریر زنگ از دلم بزدای فرمود تو در میان

آب بودی و از بیم شیر جزع و فزع می‌نمودی در الحال روی دعا
آوردی و از برای نجات زن خائف دعای تو باجابت مقرون گردید
من آنجا در گذر بودم و در آن صحرا تعبیه رمی نمودم من بودم سوار که زره
بر کتف داشت و تیغ بر کف تیغ برکشید و شیر را بدو نیم گردانید و ترا از بلا
نجات رسانید سلمان گفت نشانی دیگر هست آن را نیز بیان فرمای و آنحضرت
بر روی من بگشای امیرالمؤمنین دسته گل تر و تازه با طراوت پیچیده از
از آستین برآورده فرمود این بود هدیه که تو با آن سوار دادی و از
مساعدت او دست بجان نهادی سلمان بیشتر متحیر گردید و ساعتی راه
تفکر نوردید ناگاه هاتفی آواز داد و نقاب از روی خطاب گشاد
گفت ای پیر متقی بسوی پیشوای اخیار مقتدای اخیار راه نمای و بعوض
حال زبان بگشای سلمان متوجه ملازمت سید الثقلین و مقتدای الخافقین
گردید و ماجرا بر همین منوال بموقف عرض رسانید که من در انجیل نعت تو
خوانده و در عرصه محبت تو توسن اقبال راندم و دست توجه از
جمیع ادیان افشاندم زیرا که از پدر خود پنهان نمودم و پیش او از این
معنی لب نگشودم اما ندیدم از حال آنکه گردیده در مقام کشتن من آمد مرا

رنجانید لیکن از ملاحظه مادر من از کشتن حذر نمود و حیلها مینمود
که مرا بقتل رساند و دل خود را از دغدغه من فارغ گرداند بنا
برین من کارهای مشکل میفرمود و مرا بحل آن مشکلات امر مینمود
از این سبب روی بغربت نهادم و در دشت ارژن افتادم چون
ساعتی خوابیدم تنها را بحالت بدیدم بعد از بیداری بر چشمه رسیدم
که غسل کنم شیر مردم خوار پیدا شده روی بمن نهاد و بر کنار چشمه بر سر
جامهای من ایستاد روی بسوی قاضی الحاجات آوردم و زبان
تضرع و ابتهال گشودم و از شر آن شیر نجات مسئلت نمودم ناگاه
سواری پیدا شد و آن شیر را به تیغ آبدار دو نیم کرد از آن حیرت
برآمده رکابش بوسیدم چون فصل بهار بود و بسیار گل از گلزار دسته
هدیه سوار گردانیدم و زین سخن بودم که تو بودی چون آن سوار را نیافتم
بهر سو شتافتم اثری نیافتم مدت سی و چند سال از این واقعه گذشته
و من در خدمت کسی ظاهر نکرده‌ام الحال این چه توئی اظهار این قضیه نمودی
و الواسی بحر بر روی من گشودی یا رسول الله این علم غیب از که آموخته و
اسرار لاریب چگونه اندوخته آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انجیل

اینچنین خبرها از برادر من عجب مدار که از و عجب تر از اینها دیده ام
ای سلمان چون بمعراج رفتم از سدرة المنتهی گذشته بمقامی رسیدم
که جبرئیل از همراهی من فرو ماند یکتنه بسوی عرش مجید راندم
و دامن از گرد عالم وجود فشاندم با خدای راز میگفتم و جواب
می شنفتم در آن حال شیری در مقابل خود ایستاده دیدم چون نظر بر وی
انداختم دیدم اسد الله الغالب علی ابن ابیطالبست چون از معراج
باز گردیده بمضجع خود رسیدم علی با تحیت و سلام و احترام ما لا کلام
در آمد و گفت ای خیر الانام مبارکباد و تهنیت [illegible] بر زبان
نکشود و رازی که میان من و پروردگار گذشته بود لفظا بلفظ با
للفظ بیان نمود ای سلمان از زمان آدم تا حال هر کس از انبیا و اولیا و صلحا
در قضا و بلا و محنتی گرفتار میشد علی ایشان را از آن مدد داده و [illegible]
خلاصی بر روی ایشان میگشاد چنانچه حدیث قدسی مخبر این معنی است
یا احمد ارسلت علیا مع کل نبی سترا و علانیة قاسم کاهی گوید
آدم و نوح بوده و ادریس هم براهیم و پور عمران است
گاه اسحق و گاه اسماعیل گاه داود و گه سلیمان است کف مصطفی

شب معراج سبحانی که جبرئیل حیران است مولف گوید قصه درست ارژنه
اگر چه از آفتاب مشهور تر است اما اگر کسی بانواع بخاطر رسد در جمیع مجلس
عالم ربانی شیخ علاء الدوله سمنانی نیز مطالعه نماید الغیاثی قاسم کاهی
گوید چون [illegible] هر که کارد در زمین دل ندارد قصه سلمان و شب
ارژنه باور و قصه معراج در دستور الحقایق و کنج الاسرار چنانچه در صدر
مذکور شد مسطور است و هم ازین معنی مولوی معنوی قدس سره گوید
آن شاه سرافراز که اندر شب معراج با احمد مختار یکی بود علی بود و شیخ
سعدی قدس سره فرماید چیره [illegible] در صورت باز سفید در شب
معراج سبحان الذی اسری علی با محمد همچو نور دیده با دیده قرین
در گذشته پای او از صدر او ادنی علی برگذشت از نه فلک آن سرور حسب
قران با محمد شد فرو تن برعالم بالا علی گشته هم معراج
با احمد علی زین سخن واقف بود روح ولی زین دو تن شد نور
وحدت آشکار زین دو تن گشته حقیقت پایدار زین دو تن یزدان
شناسی شد پدید زین دو تن دریافت گنج دل کلید زین دو تن
انوار زاد معرفت این دو تن در فخر برتر از صفت ذات این هر دو

زنگ نور آمده خارجی از رشک بجور آمده خواجه حافظ
شیرازی نیز ازین معنی بر سبیل اشاره خبر میدهد که آنچه حق سبحانه
با آن سرور از اسرار گفته بود امیر المومنین که بحکم حدیث نبوی
ساقی کوثر است آمده بتفصیل بیان نمود شعر خدا که عارف سالک
بکس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید ملای جامی گوید
در سقاهم هرکه در حق علی انکار کرد از کف ساقی جنت شربت
کوثر نیافت آنکه چون ماء آب روی از خاک درگاهش نجست جز زیان
خشک و چشم تر ز خشک و تر نیافت
از ابوذر غفاری رضی الله عنه مرویست که شنیدم از رسول صلی الله
علیه وآله وسلم میفرمود که بدرستی که حق سبحانه هیچ فریضه قبول
نمیکند اگر بدوستی مرتضی مقرون نباشد که او برادر و وزیر و [illegible]
منست ای بس یمین کرده گفت ای ابوذر چون شب معراج مرا بر آسمان بردند
فرشته دیدم بر تخت نور نشسته و بر سرش تاجی از نور و یک پایش
در مشرق و یکی در مغرب و در پیش لوحی بود که تمام دنیا را در وی میدید
و هم چنانچه در میان دو زانوی آدمی بود و هر دو دستش نیز بمشرق و

و مغرب میرسید از جبرئیل پرسیدم این فرشته چه نام دارد
گفت عزرائیل پیش وی رفتم و سلام کردم در جواب گفت علیک
السلام یا خاتم انبیا و برادر علی مرتضی گفتم تو او را می‌شناسی
گفت چرا نشناسم که حق سبحانه و تعالی مرا بقبض جمیع ارواح خلایق
موکل کرده غیر از روح پرفتوح تو و علی که روح هر دو شما را بمشیت
و ارادت خود قبض خواهد کرد در کفایت المومنین از
سعید بن ابی خالد مرویست که روزی سید المرسلین آن سرور فرزند
یا اخی مراتب بنویس نزد امیر المومنین [illegible] خود ساز
نهاده گفت یا اخی فانه عبد الله و رسوله را دیدم
دیدم که آن سرور برخاسته نشست و گفت یا اخی خدای تعالی از
فضائلی که بتو داده یکی آنست که همه دردها را مطیع و منقاد
تو گردانیده هم در کتاب مذکور از محمد ابن سنان مرویست
که روزی بخدمت امام جعفر صادق رضوان الله علیه بودم که مردی
از جبل آمد امام فرمود ما را مردم جبل می‌شناسند گفت بلی یا رسول الله
در بلاد ما درختی است که در فصل بهار روزی دو بار گل کند و شکوفه نشکفاند

دراول روز بر کلش نوشته بنیم لا اله الا الله محمد رسول الله ودر
آخر روز مرقوم یافتیم لا اله الا الله علی خلیفه رسول الله در
احسن الکبار از امیر المومنین حسن رضوان الله علیه مرویست که شبی مرا
پدر من فرمود ای فرزند در خانه آب نیست و من احتیاج غسل دارم
بغایت شب تاریک بود برخواستم بطلب آب رفتم درین اثنا هاتفی گفت
یا امام المتقین سطل آب بستان که از بهشت عنبر سرشت آورده ام
پس از آن آب طهارت کرده بنماز تهجد مشغول گشت چون آب آوردم
دیدم بنماز مشغولست گفتم ای پدر آب از کجا حاصل شد فرمود حق سبحانه
سطل آب فرستاد بعد از فراغ غسل منادی گفت یا علی مثل تو کیست
که جبرئیل از بهشت بهر تو آب آورد تا غسل کنی و نه جبرئیل با من گفت
از این عمل مرا فخری حاصل شد میان ملایکه و بدین شرف مباهات کنم تا
روز قیامت در مصابیح القلوب از ابن عباس مرویست که روزی
سید کاینات از نماز عصر فارغ شده برخواسته گفت هر که مرا دوست دارد
عقب من بیاید ما همه روان شدیم تا بمنزل زهره [illegible]
رسالت چراغ اهل بیت مصطفی فاطمه زهرا علیها التحیة والثنا رسیدیم

درین اثنا تاجدار هل اتی و شهسوار میدان لا فتی مشرف شریف
انما بخصوص بعضیات قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
یعنی امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام ازخواب جهید و دستها در گل
آلوده بیرون آمد و پیغمبر علیه السلام گفت یا اخی خبره مردمان را از انچه
دیروز مشاهده کردی گفت یا رسول الله میخواستم وقت نماز پیشین
طهارت کرده نماز فرض ادا کنم آب نبود حسن و حسین را بطلب آب
فرستادم ساعتی بگذشت که هاتفی گفت یا ابا الحسن بجانب راست
نگاه کن چون نظر کردم سطلی دیدم از زر معلق در هوا و در وی آبی سفیدتر
از برف و شیرین تر از عسل و خوشبوتر از گلاب از آن آب وضو ساختم
اندکی آشامیدم قطره بر سرم چکید که خنکی آن بدلم رسید آنسرور صلی الله
علیه و سلم گفت یا اخی آن سطل از بهشت بود و آبش از زیر درخت طوبی
و آن قطره که بر سر تو چکید از زیر عرش بود و پس تنگ در بر کشید و در
میان دو ابرویش بوسه داد و گفت دوست و نور چشم من آنکست
که دیروز خادمش جبرئیل بود هم در کتاب مذکور از واقدی
منقولست که گفت روزی پیش هارون الرشید رفتم شافعی و محمد

یوسف و محمد اسحق نیز حاضر بودند هارون شافعی را گفت چند حدیث
از فضایل امیرالمومنین علی یاد داشته باشی گفت تا پانصد یوسف را گفت تو
چند حدیث یاد داری گفت تا هزار بلکه زیاده اسحاق را گفت تو چند حدیث
روایت میکنی گفت فضایل او بتواتر بحد بسیار رسیده اگر هم در سالها […]
بشنوی بیان کردمی گفت بترس از کینه گفت از تو و اعمال تو هارون
گفت بیان کن و از این معنی اندیشه بخاطر میار اسحق گفت پانزده هزار
حدیث مسند و پانزده هزار مرسل هارون گفت من خبر دهم شما را
از فضایل وی که بچشم خود دیده ام و شما نیز نهان گفته شد […] گفت
عامل دمشق بمن نوشت اینجا خطیبی است که امیرالمومنین را دشنام
میدهد و ناسزا میگوید من آن ملعون را از دمشق طلبیدم گفتم چرا او را دشنام
میدهی گفت برای آنکه پدران ما را کشته گفتم او هر گز […] بحکم خدای و رسول
کشته گفت اگر چه چنین است من او را دشمن میدارم پس جلاد را فرمودم تا صد
بر وزند و در خانه انداخته قفل کرد چون شب در آمد اندیشه کردم که او را
بچه روش بکشم بسوزم یا با آتش غرق کنم یا به تیغش پاره پاره گردانم در این
خیال بخواب رفتم دیدم در آسمان گشاده و رسول صلی الله علیه و آله و سلم

فرود آمد پنج حله پوشیده هم حسن و حسین نیز فرود آمدند و در
حله پوشیده و جبرئیل فرود آمد یک حله پوشیده تا کاسه در دست
بر آب صاف آن کاسه را رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل بستد
و در سرای من قریب هفتاد […] فرمود هر که شیعه علی است از این
مجمع برخیزد چهل کس برخواستند آنسرور ایشان را آب داد گفت آن
دمشقی را بیارید چون از خانه بیرون آوردند امیرالمومنین را نظر
بروی افتاد گفت ای ملعون چرا مرا دشنام میدهی گفت خدا او
این را مسخ کرد او در حال صورت سگ شد بفرمود تا آن سگ را
باز در آن خانه بند کردند من از خواب بیدار شدم گفتم در خانه باز کردند
دمشقی را بیارید چون آوردند سگی بود و گوشهای در آنجا نیست بفرمود
تا آوردند اما گوش او بگوش آدمی شباهت داشت آن سگ را گفتند
چون دیدی عذاب خدا را سر در پیش افکند و آب از چشمش روان شد
شافعی گفت از اینجا دور تر برید که مسخ است از عذاب ایمن نتوان بود
و چند […] او را در آن خانه کردند صاعقه در آمد و در آن خانه با سگ دمشقی
هر دو بسوخت . در مسند احمد ابن حنبل و مناقب خطیب […]

الباب و معارج النبوت مسطورست یکی از تشریفات ثبات
که بآنسرور صلی الله علیه و آله وسلم باشد آنست که لوای حمد در رستخیزش
بود همه انبیا و رسل در ظل آن لوا باشند چنانچه گفت لواء الحمد یومئذ
بیدی و بروایت دیگر فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة و لا
فخر و ما من نبی یومئذ آدم من سواه الا و هو تحت لوائی و آن لوا را
هزار ساله راه ارتفاع باشد و قبضه اش از نقره بیضا و سنانش از
یاقوت حمرا و زجه او از زمرد خضرا و مرا او را سه ذوابه و در روایتی او را
نور یکی در مشرق دویم در مغرب سیم در مکه و بر وی سه سطر مکتوب اول
بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله
الا الله محمد رسول الله مولف گوید در مودات بروایت عبدالله
بن سلام مسطورست که در سطر سیوم علی ولی الله نیز مکتوبست
و طول هر سطری هزار روزه راه است چون این لوا را در فضای عرصات
حاضر کرده اند منادی ندا کند این النبی الامی العربی القرشی المکی
الحرمی التهامی محمد بن عبدالله خاتم النبیین و سید المرسلین امام المتقین
و رسول رب العالمین آنسرور در پیش آمده این لوا را بدست مبارک خود

بگیرد بعد از ان تمامی انبیا از آدم تا عیسی مریم با سایر صدیقان
و شهدا و صالحان و کافه اهل عرفان در حوالی آن لوا تجمع کرده
آنگاه از برای هر کدام ایشان از زین فرق براق و تاج حاضر گردانند
و از برای مقدس حضرت نبوی صلوات الله و سلامه علیه تاجی از
نور آورده بر فرق همایون آن سلطان انس و جان نهند و لباسی از
حریر خضرا در بدن مبارکش بپوشانند و هفتاد هزار علم و هفتاد هزار لوا پیش
پیش آنسرور بر بندند پس آنسرور لوای الحمد بدست مبارک شاه مردان مرتضی
علی کرم الله وجهه داده افواج و ائمه دالویه مذکوره را در سایه لواء الحمد
در آورده هر کرا طریق متابعت سنت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم سلوک
داشته همراه آنسرور سالم و غانم بجنات عدن نزول نماید اللهم ارزقنا بفضلک
متابعة هذا السید الامین و النور المبین علیه الصلوة و السلام الی یوم الدین
و وجه تسمیه لواء الحمد در تفسیر بحر العلوم و در بعضی از کتب تذکره چنان بنظر
در آمده که چون آدم علیه السلام در وقت آمدن روح ببدن عطسه نمود
و در جواب الحمد لله یرحمک ربک سبقت رحمتی غضبی شنود و در آن حال نور
محمدی صلی الله علیه و آله وسلم در جبین مبین آدم متحرک بود گویند در حین عطسه

از وی آوازی آمد چنانچه مروارید بسایند آدم گفت الهی این آواز
چیست خطاب آمد نور فرزند تست محمد نبی آخر زمان آدم تمنای
مشاهده نور محمدی شد و این آرزو در دل وی مستولی گشت آن نور
از پیشانی او انتقال داده بسر انگشت مسبحه اش جلوه گر ساختند آدم علیه السلام
انگشت مسبحه بر آورده شهادت بر آن او انتقال مبادرت نمود و این سنت در میان
اولاد تا قیامت بگذاشت و نقوش مهر و محبتش بر صحیفه دل و جان رقوم
صدق و ایقان بنگاشت و از برکت انتقال آن نور بهمان آدم علیه السلام
یمن و برکت و خیر و سعادت قرین یمین آمد و اولادی که جانب
یمین متمکن بودند سعادتمند و ملقب اصحاب الیمین ارجمند گشتند و آنچه
در شمال آدم بودند از این اسعاد و ارشاد محروم ماندند القصه چون آدم
جمال محمدی در آینه مسبحه دید خطاب آمد که ای آدم هرگاه از [illegible] ندی از
غیب بحضور آید هدیه باو ارزانی دار اکنون هدیه تو باین فرزند
ارجمند چه خواهد بود گفت خداوندا لطایف دعوا طفی که از خزانه
کرم بمن مرحمت فرموده همین کلمه الحمد لله است که بر زبان من اجرا
کرده اجر از ثواب آن حمد باین فرزند دولتمند ارزانی داشتم

حق تعالی از ثواب آن حمد این لوا پدید آورده بلوای الحمد موسوم گردانید
بسید انبیا اختصاص فرمود و بثبوت پیوسته که بر آن لوا اجلال
باشد با قبهای نور آویخته در هر قبه حوران با جمال نشسته اند
هر یک برائی و در آن برابر ازواج ایشان نموده و حوران بر غرفات
آن قباب منتظر ازواج خود می باشند تا هر کدام قرین خود را در میان
خلایق عرصات به بینند دست نیاز دراز کرده نامزد خود را با کرام و
اعزاز تمام بر تخت باز کشند بعد از آن ملائکه را فرمان شود تا آن
علم را بر دارند چون ملائکه از حمل آن عاجز آیند حق سبحانه فرماید
ابن اسد الله الغالب یعنی شیر حضرت علی ابن ابی طالب کجاست امیر
المومنین حاضر شده آن لوا را چون گلدسته بر سر دست گرفته از جا بر
بکند و براند و بروایتی حق سبحانه بادی از نسایم جنت بفرستد تا علم عالی
علم را با لوای حمد بر داشته بفضای جنت فرود آرد و آن علم در آن روز
بر سر شاه مردان مثال تاجی باشد و اولیا در آن علم بر مثال جواهر و اهر
و در آن [illegible] لوای حمد باین بر سرش روز قیام مبین بتاج سلیمان
و مرغ بر سر او و تا آن لوا در عرصات قائم بود اهل دوزخ را در عذاب

تخفیفی باشد و چون از صحرای عرصات بعرصهٔ جنات برند عذاب
بر دوزخیان صعب کردد و طباق جهنم را منطبق سازند آنهنگام
خلایق قدر و منزلت لواء الحمد بشناسند و بستایش او اقدام نمایند

هم در معارج النبوت ذکر تطهیر بیت الحرام از انجاس اصنام

و ارجاس ازلام باهتمام سید الانام علیه و آله الصلوة و السلام چنین
می آرد که متون کتب سیر مملو و مشحون است ازین خبر که مشرکان
سیصد و شصت بت در اطراف و نواحی کعبه نصب کرده بودند و
ابلیس اقدام آن بتان را برصاص در زمین استوار کرده بود آنسرور
صلی الله علیه و آله و سلم نیزه یا چوبی که در دست مبارک داشت
بآن بتان اشاره میفرموده میگفت قل جاء الحق و ما یبدئ الباطل
و ما یعید آن بتان بمجرد رسیدن چوب بر می افتادند با آنکه پایهای
ایشان برصاص استوار بود و بتخصیص هر بت که در خانهای مشرکان بود
آنسرور همه بر رو در افتادند و سید المرسلین با امیر المومنین اشاره کرد تا
اساف و نائله را شکست و بروایتی اساف بر صفا منسوب بود و نائله بر مروه
گویند اصل آن دو بت یکی اساف بن عمرو بوده مردی از جرهم و دیگری نام

بت هبل هم از قبیله جرهم هر دو در خانه زنا کردند و خدای عز و جل
مسخ گردانید که سنگ شدند و قریش از کمال جهالت و فرط ضلالت
حماقت بپرستیدن آن دو بت ممسوخ اشتغال نمودند و چون آن صنم
که نام هبل داشت شکسته شد از درونش زنی سیاه و برهنه بیرون آمد
آنسرور فرمود صلی الله علیه و سلم این نائله است از عبدالله عباس منقول است
در آنروز آنسرور بر هر بتی که اشاره کرد بقفا در افتاد و بعضی برانند
که بتی چند در موضعی وضع کرده بودند که دست بآنها نمیرسید آنحضرت
مصطفی با مرتضی در کعبه در آمد امیر المومنین بعرض رسانید که یا
رسول الله پای مبارک بر کتف من نه و این بتان را از محال آنها
بینداز آنسرور فرمود یا اخی ترا طاقت بار من نیست تو پای
بر دوش من نه و باین امر اشتغال نمای امیر المومنین بموجب فرموده
عمل نمود قدم بدوش سرافراز دین نهاد بحکم شکستن بت
هیچ فرق تنگ او در زمانی که پای امیر بر دوش مبارک آنسرور صلی
الله علیه و آله و سلم بود پرسید یا اخی چگونه می یابی خود را گفت یا رسول الله
چنان می بینم که حجب مرتفع شده و سر من بساق عرش رسیده و بهر چه دست

دراز میکنم اگر همه آسمانها بقبضه اقتدار من آسان است فرمود یا اخی
خوشا وقت تو که کار حق میکنی و حبذا حال من که بار حق میکشم
بروایتی گفت یا اخی رسیدی بدانچه مطلوب تو بود زهی نقش
که بر دوش احمد زمهر نبوت مقدم نشیند آورده اند که چون امیر المؤمنین
بتان را بر زمین انداخته خود را از دوش مبارک بر زمین افکند تبسم
آنسرور موجب تبسم پرسید گفت یا رسول الله تبسم از برای آن بود که خود را
از چنین جای بلندی انداختم و المی بمن ملحق نگشت فرمود یا اخی
چگونه الم بتو رسد که محمد ترا برداشته و جبرئیل فرود آورده لطیفه
کانه حق سبحانه و تعالی میگوید ای بنده من امروز بردارنده تو منم
کما قوله و حملناهم فی البر و البحر و فرود آرنده تو در بهشت من باشم
و ندخلهم مدخلا کریما آنجا که بردارنده محمد بود و فرود آرنده جبرئیل
هیچ مشقتی بعلی نرسید و جائی که بردارنده و فرود آرنده من باشم
امیدوار باش که هیچ محنتی بتو نخواهد گشت اولئک لهم الامن و
هم مهتدون و درین باب اهل اشارت نکتها ایراد نموده اند اول از
بر آمدن امیر المؤمنین بر دوش سید المرسلین سه حکمت گفته اند اول آنکه نبوت

قوت زیاده است از ولایت ولی نمی تواند کشید اما نبی بار ولی تواند
برداشت چنانچه شمه ازین معنی آنسرور خود بیان نموده حکمت ثانیه آنکه آنسرور
مدینه علم بود و امیر المؤمنین در آن قاعده آنست که در دروازه شهر نشانند
شهر را به در حکمت ثالثه آنکه حق تعالی میفرماید انکم و ما تعبدون من دون
الله حطب جهنم مقتضای این فرمان بتان هیزم دوزخ و آتش افروز
جهنم باشند و آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم را خاصیتی بود که دست
حق پرست او بهرچه رسیدی آتش در وی تصرف نکردی چنانچه در بعضی
روایات آمده که روزی بخانه سیدة النسا فاطمة الزهرا علیها التحیة و
الثنا تشریف ارزانی فرموده اتفاقا فاطمه نان در تنور می بست و از حرارت آتش
شرارت تا رسن مبارک آن بگوشه رسول بر مثال مهمان کرم بود
آنسرور در امداد و اعانت آن فرزند ارجمند بر سبیل موافقت نانی
چند بدست مبارک در تنور بست هر نانی که فاطمه در تنور بسته بود پخته
بر آمد و هر کرده که آنسرور در تنور بسته بود خام ماند فاطمه علیها السلام
انگشت تحیر بدندان گرفته تعجب نمود تا حکمت چیست جامعی که این قصه
النقل در شان ایشان است نان ایشان نپخته و نان آن نپخته انکم شیئی عندی

خام مشکل و الغرض آنست آنچه خام بود پخته و آنچه پخته بود خام
ای نور دیده عجب تر از که اینهم از کمال معجزه ماست که آن کرده ما
شرف مساس دست ما یافته هر چه دست ما را بساید آتش بر آن کار نکند
و شاهد دیگر بر صدق این مدعا سفره ابو درداست رضی الله عنه که
دست مبارک آنسرور یک نوبت باو رسیده بود هر بار که شوخگن گشتی
آتش افروختی و آنرا بر آتش نهادی چرکهای وی بسوختی و سفره سفید
پاک از آتش بیرون آمدی کذلک اینجا نیز اگر بر دوش امیرالمومنین
بر آمده بدست مبارک خود بتان را انداختی البته از آتش دوزخ
مصون و محفوظ ماندی و فرمان انکم و ما تعبدون من دون الله
حصب جهنم نافذ گشتی و نکته درین باب آنست ثانی که بدست محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم یکبار میرسد آتش در وی تصرف ندارد و از
که مدت پنجاه یا شصت سال در تصنیف قدرت الهی منقلبست که قلب المومن بین
اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء از آتش دوزخ مصون و از
فراق محفوظ ماند چه عجب اشاره دویم آنکه کافران همه بت در خانه کعبه نهاده بودند
چون شرف اضافه و ان طهرا بیتی داشت بتخانه گشت ذلیل بنده مومن که بسر

کنجایند ولکن یسعنی قلب عبدی المومن ثانیه اگر معصیتی چند بسبب نفس بشود
چه عجب اشاره سیوم آنکه سیصد و شصت بت در خانه کعبه نهاده بودند
اضافت او را از حق سبحانه باز نداشته اینجا که در هر شبان روزی
بسیصد و شصت نظر دل بنده خود [illegible] داده باشد چگونه صفت
اختصاصش ساقط گردد نقلی درین باب بشنو آورده اند روزی که موسی علیه
السلام را بر دریا میگذرانیدند موسی پیش پیش میرفت و هارون در عقب بنی
اسرائیل و در میان ایشان آب را از حرکت مقدمه و ساقه مجال آن نبود که موسی را اندام
قوم تر کرداند کذلک اینجا اشارت آنست که چون روز قیامت شود از حضرت
رب العزت جل و علا خطاب در رسد که ای محمد خود گفته بودی مر علی را
که انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی آنسرور که علی چند او را فرما
که چون امت ترا بر دریای آتش دوزخ باید گذشتن تو و علی یکی مقدمه
و دیگری ساقه شوید و امت در میان خویش جای دهید تا آتش را زهره آن نه
باشد که یکموی بر اندام امت تو بسوزد   در صحیح دارمی و سمعانی و ابونصر
همدانی و روضة الاحباب و حبیب السیر و روضة الصفا و معارج النبوة مسطور است
که در مقدمات هجرت علمای فن سیر چنین آورده اند که چون جماعه مشرکان قریش

با سقاوت طبیس در دار الندوه مشاورت در باب آنسرور نموده
مهم بر قتل قرار دادند و بر محتوای این معنی عهد و پیمان بستند خدای تعالی
حبیب خود را از مکر ایشان خبردار گردانید و مکر ایشان را باطل ساخت چنانچه
فرموده و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین و جبرئیل را فرستاد تا او را
که در مجلس آن گروه اشقیا گذشته بود یک یک بآنسرور عرض نمود
و این آیه خواند که وقل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق
واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا و قصد کفار را به تفصیل بیان نمود
گفت فرمان چنانست که امشب در مضجع خود استراحت ننمائی و روز دیگر
تهیه اسباب سفر کرده بمدینه سکینه توجه فرمائی القصه چون شب شد
روسای قریش مثل ابوجهل و ابولهب و ابی بن خلف و جمع دیگر از اشقیا
بر در سرای حضرت مصطفی بدستوری که قرار داده بودند جمع آمده
انتظار می بردند که چون آنسرور در خواب شود آن ملعونان بقتل
هلاک او مبادرت نمایند ابولهب گفت امشب او را تا صبح نگاه میداریم که
بنی هاشم را معلوم شود که ما او را بجهت اجتماعی کشته ایم آنسرور را
صلی الله علیه و آله و سلم بر حال ارباب ضلال اطلاع یافته امیر المومنین

فرمود یا اخی مرا اذن هجرت بمدینه دادند و فرمودند که بر بستر من بخوابی
و ودایعی که مردم را نزد منست بتو می سپارم که بصاحبانش رسانی
خود را زود بمدینه رسانی و امشب مشرکان قصد قتل من دارند جامه من
مرا پوشیده در خوابگاه من تکیه کن انشاء الله تعالی هیچ مکروهی
بتو نخواهد رسید امیر بفراغ بال تکیه کرد بنفس نفیس خود را فدای ذات
مقدس آنسرور گردانید و به ثبوت رسیده که در آن شب که امیر
المومنین بر فراش خاص سید المرسلین تکیه نموده حق سبحانه جبرئیل و
میکائیل را وحی فرمود که در میان شما عقد مواخات بستم و عمر یکی از
دراز تر از عمر دیگری ساختم کدام یکی از شما حیات برادر خود را بر حیات
خویش میگزینید هر یک از آن دو فرشته مقرب گفت من حیات خود را
دوست میدارم و زندگانی دیگری برابر زندگانی خود اختیار نمیکنم وحی
آمد که چرا مثل علی نیستید که چون میان او و محمد عقد مواخات بستم
او جان خود را وقایه نفس گرانمایه محمد ساخته حیات محمد را بر حیات خود
اختیار نمود باید که از زمین طارم خضر الخط عنبر ابرو رفته علی را از شر اعدا نگاه دارند
ایشان هر دو بفرمان سلطان بیچون از سقف سپهر نیلگون پرواز آمده بعرصه زمین نزول

فرمود و جبرئیل بر سر بالین و میکائیل جانب پای امیر المومنین آمدند
جبرئیل میگفت بخ بخ لک یا علی یعنی کیست مثل تو ای علی که مباهات کرد حق
تعالی بتو بر ملائکه اعلی هر انکه بهر خدا راه نفس ببندد ملک
عرش بغرمان او کمر بندد بعد از ان در شان امیر آیهٔ کریمه و من الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد نازل شد
و امیر المومنین نیز درین باب این چند بیت فرمود بیت
وقیت بنفسی خیر من وطی الحصی و من طاف بالبیت العتیق و بالحجر رسول اله
خاف آن یمکروا به فنجی ذو الطول الاله من المکر و بات رسول الله
فی الغار آمنا موقی و فی حفظ الاله و فی ستر و بت اراعیهم و ما یثبتوننی
و قد وطنت نفسی علی القتل و الاسر معنی بیت اول یعنی وقایه کردم
نفس خود بهترین کسی را که سنگ ریزه را بپا سپرد یعنی بر شکم و بهترین
کسی که طواف کرده خانه کعبه و حجر الاسود را معنی بیت دویم محمد
صلی الله علیه و آله و سلم اندیشه کرد ازین که مکر کنند با وی پس نجات
داد خداوند بزرگ از مکر معنی بیت سوم شب کرد رسول صلی الله
علیه و آله و سلم در غار و لی هم و ترس نگاهداشته شد در حفظ و ستر خدا معنی

بیت چهارم و شب کردم من اشکیه لکی دارم آن مشرکان را
و ثابت نداشتند مرا پس تحقیق بچیدم من نفس خود را بر قتل و اسیری
و در جمیع کتب سیر آورده اند که چون امیر المومنین بر بستر سید
المرسلین تکیه کرد آنسرور از خانه بیرون رفته از اول سوره یس
تا فاغشیناهم فهم لا یبصرون خواند و مشت خاکی بر کف مبارک گرفته
بر سر مقهوران لعین پاشید و گویند کردی از آن خاک بر سر هر
کجائی که نشست در جنگ بدر بآتش دوزخ پیوست و آنسرور صلی الله
علیه و آله و سلم بسلامت از ایشان بگذشت بعد از ان شخصی و بروی
ابلیس انجا پیدا شده پرسید که شما از برای چه کار در اینجا گرد آمده اید
انتظار که می برید ایشان گفتند منتظر محمدیم گفت بخدا سوگند که محمد از
خانه بیرون آمده بر سر شما خاک ریخته رفت ایشان دست مشارق خود
زدند فرقهای خود خاک آلوده یافتند پس از شکاف در نگاه کردند
شخصی در خوابگاه آنسرور خوابیده گفتند اینک محمد خفته چون نوم
دست بستند قدم در خانه نهادند امیر المومنین از جای خود برخواست چون
دانستند که محمد رسول الله از اینجا رفته از امیر پرسیدند محمد کجاست

لفت مرا بمحافظت مو کل نکرده اند چه دانم که حکایت شما نیکو میدانند که
تمام شب در طلب او بسر برده اند مشرکان مشغول شده زنانی امیر المؤمنین
را بستند و آخر باشاره ابولهب دست تعرض از کوتاه کردند مؤلف
گوید اگر چه قصه مذکوره در باب آیات در بیان آیه کریمه و من الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله مسطور است اما چون در کتب مذکوره بتفصیل ایراد
یافته بود بنا برین مکرر نوشته شد   در وسیله المتعبدین و مناقب
خطیب و کشف الغمه و معارج النبوه و روضه الاحباب و حبیب السیر مسطور است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سال اول از هجرت میان ارباب و دار
و سکنه از اهالی مکه و مدینه عقد اخوت منعقد گردانید چهل و پنج نفر
از مهاجران مکه و چهل و پنج نفر از انصار مدینه و بروایت دیگر از هر صنفی
پنجاه مرد بامر و تعین آنحضرت رسته مواخات محکم گردانیدند از آنجمله سلمان
فارسی با ابو درداء و ابوبکر صدیق با خارجه بن زید انصاری و عمر بن الخطاب
با عتبان بن مالک و عثمان بن عفان با اوس بن ثابت و ابو عبیده جراح
با سعد معاذ و زبیر بن عوام با سلمه بن سلامه و طلحه بن عبید الله با کعب بن
مالک و عبد الرحمن عوف با سعد بن الربیع و مصعب بن عمیر با ابو ایوب انصاری

و ابو حذیفه بن عتبه با عباد بن بشر انصاری و عمار یاسر با ثابت بن
قیس و عبد الله جحش با عاصم بن ثابت و ارقم بن ابی الارقم با ابو
طلحه انصاری علی هذا القیاس در آن مکتوبی نوشتند که با یکدیگر
معاونت و مواسات نمایند و از یکدیگر میراث برند و بآن عقد
از یکدیگر میراث می بردند تا بعد از غزوه بدر آیه کریمه اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله نازل شد و میراث بردن بعقد
مواخاة منسوخ شد در شرح صحیح بخاری نقل از ابن عبد البر آورده
که مواخاة دیگر سوای این مواخات بود میان مهاجران پیش از آمدن
انصار در زمره اصحاب در آمدند و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری نیز
درین باب حدیثی بروایت ابن عمر رضی الله عنه آورده که آنحضرت
عقد برادری بست میان ابوبکر و عمر و میان طلحه و زبیر و میان
عثمان بن عفان و عبد الرحمن عوف پس امیر المؤمنین علی کرم الله
وجهه گفت یا رسول الله میان یاران عقد برادری بستی و مرا
هیچ برادری تعیین نکردی پس برادر من کیست آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود انا اخوک یعنی من برادر توام و بروایتی گفت انت

اخی فی الدنیا و الآخرة یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت انتهی

این جماعت که مذکور شدند از جمله مهاجرند رضی الله عنهم پس معلوم

شد که عقد مواخات دو نوبت بوده و هر دو نوبت مهتر انس برادر

برادر خود خوانده — بلی زمادر دهر شش از فضل نظیر کسی که چو پیمبر

بود برادر او — در مودات و روضة الاحباب و روضة الصفا

و حبیب السیر و معارج النبوت مسطور است که علمای سیر و اخبار چنین اورده اند

که در اواخر ذی قعده سال نهم از هجرت آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم

داعیه آن شد که حج بگذارد چون استماع نمود که مشرکان برسم جاهلیت

در موسم حج بمکه معظمه آمده برهنه طواف خانه می نمایند از کراهت

اختلاط با ایشان آن عزیمت را موقوف کرد و ابوبکر صدیق را با سیصد نفر

از اصحاب تعیین نمود و فرمود که بمکه رود و خلایق را مناسک حج بیاموزد

و از اوایل سوره برات تا چهل آیه بر مردم بخواند چون ابوبکر از ذو الحلیفه

احرام بسته روان گشت مقارن این حال جبرئیل علیه السلام آمد به پیغام حضرت

رب العزت جل و علا رسانید که هیچکس تبلیغ رسالت و ادای پیغام نکند الا

تو یا علی و بروایتی مگر تو یا مردی که از تو باشد چون امیرالمومنین ابن

بزیادتی قرب و قرابت من کل الوجوه با آنسرور صلی الله علیه و

آله و سلم شرف اختصاص و اتحاد داشت آنسرور از کیفیت حال آگاه

گردانید و فرمود که از عقب ابوبکر برو و سوره برات از وی گرفته

در موسم حج بر مردم بخوان و این چهار کلمه نیز بخلق رسان یکی

آنکه بهشت در نیاید مگر کسی که بحلیه اسلام متحلی بود دویم آنکه هیچ برهنه

طواف کعبه ننماید سیوم آنکه بعد از امسال کسی از ارباب شرک و ضلال

حج نگذارد چهارم آنکه از مشرکان و کفار هر که عهد موقت با خدا و رسول

داشته باشد تا انقضای آن وقت بر عهد خود ثابت باشد و اگر عهد او

موجل نبود تا چهار ماه در امان باشند و بعد از انقضای این مدت الزمان

نشود خون و مال او هدر باشد جابر انصاری گوید ما سعید کس با ابوبکر

رضی الله عنه بیرون آمده بودیم چون بعرج رسیدیم و وقت نماز بامداد

در آمد ابوبکر پیش رفت که امامت کند هنوز در نماز شروع نکرده

بود که آواز ناقه خاصه آنسرور بگوش ما رسید توقف نمود و گفت این

آواز ناقه رسول الله است گوییا مامور شده که حج نگذارد و توقف نماید

تا بجد متش نماز بگذاریم در این اثنا امیرالمومنین علی کرم الله وجهه برشتر

انسرور رسول از رسید ابوبکر از امیرالمومنین پرسید که آمر آمده
یا مامور امیر گفت فرمان واجب الاذعان چنین صادر شده
که سورۀ برات را من بنهی که بر خلق خوانم و این کلمات اربعه را
بسمع مردم رسانم ابوبکر آیات بینات را تسلیم نموده از عقب امیر
نماز گذارده و بعد از ان امیرالمومنین برخاسته اوایل سوره برات را
تا چهل آیه بر مردم خوانده کلمات اربعه را بایشان رسانید و در هر
موقفی از مواقف حج خطبه خوانده و احکام بیان فرمود آنچه مامور
شده بود قیام نمود آورده اند که چون امیرالمومنین کلمات اربعه
بسمع مردم رسانید یکی از آن میان آواز داد که اگر نبود نسبتی که
میان ما و پسر عم تست از سوگند هرآینه ابتدا میکردم با تو بشمشیر
گفت اگر نه رسول صلی الله علیه و سلم را دشوار آمدی که مرا فرموده
هیچ مگوئی تا باز آئی هرآینه برگشتن تو اقدام نمودمی از ... چون
امیر بمکه رسید شمشیر برکشیده گفت بخدا سوگند که هیچکس طواف برهنه
نکند مگر آنکه او را به تیغ تادیب کنم و بادیه پیوسته که با وسرون رسیده
باشد المقصود چون امیر از قضایا فراغت یافته مراجعت نمود ابوبکر

بانسرور گفت یا رسول الله از من چه صادر شد که از قرائت سورۀ برات
منع فرمودی آنسرور فرمود که ای ابوبکر هیچ امری از تو بوقوع
نیامده و نقصی بحال تو راه نیافته تو مصاحب منی در غار اما جبرئیل
آمد و گفت فرمان الهی چنین است که ادای این کار ننماید الا تو
یا کسی که از تو باشد در صحیح ترمذی و مشکوة از ابن عباس و در
مسند احمد ابن حنبل و صحیح نسائی و هدایة السعداء از ابن عباس و زید
بن ارقم و براء بن عازب مرویست که گشته چند کس از اصحاب رسول صلی
الله علیه و آله و سلم در مسجد درها را باز کرده بودند آنسرور فرمود
که ببندید درها بغیر در علی ابن ابی طالب پس بعضی از مردم در این باب
سخنان گفتند چون این حکایت بسمع اشرف آنسرور رسید بر پای
خواست و حمد و ثنای باری تعالی گفته فرمود اما بعد بدرستی که من بستن
این ابواب امر کردم بغیر از باب علی پس یکی از شما در این باب سخن گفته
و الله که من هیچ نبسته‌ام و نگشاده‌ام تا حکمی که بان مامور شدم
گشایش ها. در دیگر محو بغیر علی که غیر باب علی را بکلی برآوردند
و در مسند احمد بن حنبل از ابن عمر مرویست که گفت بدرستی که بتحقیق علی

سه فضیلت داده شد که اگر یکی از آن فضائل مرا باشد دوست‌تر است
نزد من از شتران سرخ موی یکی آنکه رسول مقبول را بوی داد دوم آنکه
جای داد او را در مسجد که حلال نیست مرا در آن مسجد آنچه حلال است مر او را
رسول با و رخصت داده که جنب در مسجد رود و سیوم آنکه روز خیبر علم با و عطا نمود
مؤلف گوید نقل مذکور در صواعق محرقه از عمر ابن الخطاب منقول است
در روضة الاحباب و روضة الصفا و حبیب السیر و معارج النبوة مسطور است
که اهل سیر رحمهم الله آورده اند که در سال دهم از هجرت آنسرور صلی الله علیه و آله
و سلم را با نصاری نجران مصالحه واقع شد منقول است که چون مکتوب فرستاده
ایشان را باسلام دعوت نمود الجماعت بعد از مشوره چهارده کس از رؤسای
قوم خود اختیار کرده بمدینه فرستادند که احوال آنسرور تحقیق نموده خبر با صحت
خود رسانند و مقدم آن وفد مردی از بنی کنده نامش عبد المسیح و لقبش عاقب
امیر و صاحب رای اهل نجران بود و سید صاحب قبیله از ایشان بود و مردی
دیگر از ربیعه ابوالحارث بن علقمه که دانشمند و صاحب مدارس آن طائفه بود
از اعیان مشاهیر قوم خود بودند و ابن ابوالحارث برادری داشت نامش
کرز بن علقمه او نیز از جمله آن چهارده نفر بود و در اثنای راه استر ابوالحارث

بسر در آمد کرز گفت بسر در آید آن ابعد است از دین ما یعنی پیغمبر را
ابوالحارث گفت بلکه تو بسر در آیی کرز گفت ای برادر چرا چنین میگویی
گفت بخدا سوگند محمد به تحقیق خاتم انبیاست و ما انتظار ظهورش میکردیم
کرز گفت چون حال برین منوال است چرا برسول و دینش نمیگروی گفت مرا
با محمد متلازم مخالفت قوم است اگر این صورت از ما بظهور آید عیسایان را
نزد نصاری نماند آنچه بما داده از نفائس امتعه و کرایم اموال از ما بستانند
از استماع سخن محبت اسلام در دل کرز رسید اسب و شتر تعجیل تمام راند خود را
بسعادت مصافحه آنسرور فائز گشت ایمان برسالتش آورده کلمه عرض نمود
منقولست که چون بمدینه رسیدند جامههای راه را دور ساخته حلههای ابریشمین
پوشیده و انگشترهای طلا در دست کرده بمسجد مقدس در آمده سلام کردند
آنسرور در جواب سلام با داده از ایشان اعراض فرمود هر چند تکلم
جواب نشنیدند آنگاه از مسجد بیرون آمده عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف را
بنابر سابقه معرفتی که داشتند پیدا کرده گفتند پیغمبر شما با مکتوبی نوشته دعوت
نمود بهمان آمده و تحیت سلام تقدیم رسانیدیم جواب نشنیدیم و هر چند سخن
کردیم بجز سکوت چیزی ندیدیم اکنون مصلحت چیست باز گردیم یا توقف

کنیم عثمان و عبد الرحمن هر چند تفکر کردند جواب آن کردن نتوانستند
امیر المؤمنین علی نیز در آن مجلس حاضر بود عثمان و عبد الرحمن گفتند یا
ابو الحسن رای جهان آرای تو درین باب چیست فرمود رای من آنست
که جامه‌های ابریشمی و انگشترهای زرین از خود دور کنند و جامه‌های
متعارف در بر کرده بمجلس همایون آنحضرت در آیند القوم بموجب فرموده
امیر المؤمنین عمل نموده سلام کردند آنحضرت جواب ایشان باز داده
سوگندها یاد کرده فرمود بآنکه مرا براستی بخلق فرستاده که چون
اینجماعت نوبت اول پیش من آمدند شیطان با ایشان بود از آنجهة جواب
سلام ایشان باز ندادم و بمکالمه زبان نگشادم بعد از آن ایشان را باسلام
دعوت فرمود ابا نموده در آنکار روشنان افزوده سوال در باره عیسی
کردند آنحضرت در جواب داد او بنده و رسول خدای بود تعجب اگر او
پرسیدند هیچ میدانی عیسی را پدری بود فرمود نه گفتند پس چگونه مخلوق آمد
فرمود امروز جواب این سوال نمیگویم اقامت کنید تا جواب سوال
خود بشنوید روز دیگر حق سبحانه و تعالی این آیه کریمه فرستاد ان
مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق

من ربک فلا تکن من الممترین فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من
العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم
و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین آنسرور صلی
الله علیه و آله و سلم ایشان را طلبیده آیات منزله خواند مضمون
آیه کریمه اقرار نموده بر اعتقاد خود مصر بودند آنسرور فرمود
اگر باور نمیدارید بیائید تا با یکدیگر مباهله کنیم یعنی دعا کنیم در شان
یکدیگر و گوئیم لعنت خدای بر دروغ گویان گفتند امروز ما را
مهلت ده تا درین باب تأمل کرده فردا مباهله نمائیم رفتند با عاقب
که بزرگ ایشان بود گفتند رای تو درین باب چیست گفت ای گروه
نصاری بخدا سوگند شما بتحقیق بدانید که محمد مرسلست و در باب عیسی
دلیلی ظاهر آورده و مباهله با وی مکنید و الله هیچ قومی با پیغمبری
مباهله نکرد که بعد از آن زنده باشد بهتر آنست که با وی مصالحه نموده جزیه
قبول کنید و بدیار خود باز گردید روز دیگر صباح که صباغان قدرت
زرنات آفتاب در بوته سیماب گون فلک بوقلمون ریختند و نقاشان حکمت
برین صفحه لاجوردی پیکر زبرجدی منظر از ذهب احمر خورشید انور شمسه مدور

چهرهٔ منور قرص آفتاب بر آسمان سرور از حجره مبارک خود برآمده
دست امام حسن بیک دست گرفته و امام حسین را در بغل جای داده و سیدة
النساء فاطمه زهرا و سلطان اولیا علی مرتضی چون زهره و ماه در پی آن
آفتاب فلک رفعت رسالت پناه روان گشته و پیغمبر با اهل بیت
خود میفرمود چون من دعا کنم شما آمین بگوئید گروه نصاری چون این
پنج تن را دیده حدیث دعا و آمین شنیدند ترسیدند ابو الحارث
که دانشمند ایشان بود گفت ای یاران بدرستی که روی چند میبینم که اگر
از حق سبحانه درخواهند کوه را از جای خود زایل گردانند زنهار مباهله
مکنید که بر روی زمین هیچ نصرانی نخواهد ماند گفتند یا ابا القاسم با تو مباهله
نمیکنیم فرمود مسلمان شوید گفتند این کار از ما نیاید فرمود پس محاربه را
آماده باشید گفتند ما را طاقت مقاومت و قوت محاربه عرب نیست لیکن مصالحه
میکنیم با تو برین منوال که هر سال دو هزار حله هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب
بدهیم و بهای هر حله چهل درهم باشد و رسول ترا که بدیار ما گذرد سه مهمان داری
کنیم بشرط آنکه ما را بدین ما بگذاری و با ما محاربه ننمائی و بر این اتفاق کنند و سی
و سی شتر و سی زره و سی نیزه بدهیم بعد از آن صلحنامه درین باب نوشته و گواهان

جمعی از اصحاب رضی الله عنهم بر اجابت گرد با آن گروه داده اند مؤلف
گوید اگرچه در باب آیات بیان آیه مباهله مسطور گشت لیکن در
کتب مذکوره بر سبیل تفصیل ایراد یافته بود مکرر نوشته شد
در وسیلة المتعبدین و مناقب خوارزمی از عبد الله بن مسعود رضی الله
عنه مرویست که گفت روزی در سفر حجة الوداع رسول صلی الله علیه
و آله وسلم بسوی صحرا برآمد و من در خدمت بودم دیدم که آه سرد کشید
گفتم ای محبوب رب العالمین چرا آه سرد میکشی فرمود ای ابن مسعود خبر
مرگ من رسانیده اند و میبینم که اکثر امت من در ضلالت می افتند گفتم یا شفیع
المذنبین کسی را خلیفه خود میکنی فرمود که را خلیفه کنم گفتم ابوبکر را آنسرور
هیچ نگفت و باز آه سرد برکشید گفتم عمر را خلیفه کن آنسرور باز آه سرد برکشید
نوبت سیوم گفتم یا سید المرسلین مرتضی علی را خلیفه کن از سر تفجع گفت شما
هرگز این کار نکنید و هرگاه او را قایم مقام خود نمایم میدانم قبول نکنید
بخدا سوگند اگر شما این کار بکنید البته شما را بهشت ادخل سازیم
در وسیلة المتعبدین و مناقب خطیب خوارزمی از ام المؤمنین عایشه صدیقه
مرویست که گفت چون وقت فوت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرا رسید

فرمود ادعوا الی حبیبی یعنی بخوانید برای من دوست مرا من ابوبکر را خواندم
رسول صلی الله وسلم سر برداشته بسوی من و ابوبکر نظر کرده باز سر بر بالش
نهاد و فرمود ادعوا الی حبیبی من گفتم وای رسوای مردمان علی ابن
طالب را بطلبید که رسول غیر او را نمیخواهد چون مرتضی علی آمد انرا با سینه
خود منضم ساخت و درون پیراهن گنجانید چنانکه هر دو برادر از یک گریبان
سر بدر کردند و همچنان با مرتضی هم آغوش بود که روح پاکش بفردوس برین
خرامید — در صحیح ترمذی و مشکوة و مصابیح از جمیع بن عمیر مروی است
که روزی همراه عمه خود بخانه عائشه رضی الله عنها در آمدم پرسید
که یا ام المؤمنین من کان احب الناس الی رسول الله یعنی دوست‌ترین
مردان بسوی رسول که بود گفت فاطمه فقلت انما اسالک عن الرجال
یعنی گفتم از مردان می‌پرسم گفت شوهر او مولف گوید زمخشری در
کتاب ربیع الابرار می‌آرد که بعد از سوال و جواب مسطور ام [illegible]
گفت چرا دوست‌ترین مردمان نباشد که پیوسته روزه دار و دوش بیدار
بود بخدا که دیدم در حین وفات آب از دهن سرور کاینات در کف مرتضی
جاری شد و او بیاشامید از اداء آن گویا من گفتم چون چنین بود تراچه

بدان داشت که با وی حرب کرد ای ام المؤمنین چادری بروی
کشید و بگریست و گفت بر من مقدر بود — ودر روضة الشهدا
از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که روزی اصحاب از آن سرور صلی الله
علیه وآله وسلم پرسیدند یا شفیع المذنبین و خیر النبیین چه کلمات بود که
آدم علیه السلام آنرا بر زبان راند و از برکت آن حق سبحانه تعالی
توبه او را قبول کرد فرمود سال آدم عن ربه بحق محمد و علی و فاطمه
و حسن و حسین ان تتب علی یعنی سوال کرد از حق سبحانه انکه ای
پروردگار من بحق این پنج تن توبه من قبول کن الله تعالی توبه
آدم قبول کرد — یارب بحق محمد و علی و زهرا یارب بحق حسن و حسین
و آل عبا از لطف بر آر حاجتم در دو جهان بی منت خلق یا علی الاعلی
— در مودات از جمیع بن عمیر مروی است که من از ام المؤمنین بپرسیدم
که نسبت با امیر المؤمنین علی در پیش سید المرسلین تا چه غایت بود گفت اکرم
رجالنا علی رسول الله یعنی گرامی‌ترین مردمان بود پیش رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم — هم در مودات از ابی سالم مروی است
که من از جابر انصاری رضی الله عنه پرسیدم که اینکه ترا از رسول

افضلیت مرتضی علی معلوم بوده باشد با من بیان کن جابر گفت آن امیر
بعد از خیر النبیین بموجب نصوص قرآنی و احادیث حبیب خدا
خیر البشر است پس گفتم چه گوئی در حق آنانکه بغض و عداوت او در دل
داشتند گفت ایشان بتحقیق کافر شده اند و دشمن ندارد علی را مگر
کافر   هم در مودات از هاشم بن برید منقولست که گفت شنیدم
از عبد الله بن مسعود که میگفت [illegible] کردم هفتاد سوره قرآن را
از رسول صلی الله علیه و سلم و باقی از بهترین امت گفتم بهترین امت کیست
گفت علی ابن ابیطالب   هم در مودات و [illegible] خطیب خوارزمی
المناقب از علقمه بن قیس و از اسود بن یزید منقولست که ما بابو ایوب
انصاری گفتیم در زمانی که از جانب امیر المومنین علی بجنگ معاویه میرفت
که ای ابو ایوب تو شرف صحبت پیغمبر دریافته با وجود این بر [illegible] قتال
کلمه لا اله الا الله شمشیر میکشی گفت ای علقمه و اسود من روزی در خدمت رسول
صلی الله علیه و آله نشسته بودم و انس ابن مالک ایستاده بود که در خانه حبیب
رسول گفت ای انس ابن مالک به بین در پیش [illegible] گفت عمار است
بطلب حق آمده گفت ای عمار زود باش که در دست من ظاهر شود [illegible]

و قبایح خیانات مشهور [illegible] و بعضی از ایشان بجنت روند
و بعضی بدوزخ چون این واقعه معاینه کنی باید که در طرف علی
هر چند تمام اهل عالم مخالفت او کنند بدرستی که علی بر [illegible]
راه راست و فرمان بردار [illegible] او فرمان بردار [illegible] و فرمان
برداری من فرمان برداری خدا   هم در مودات [illegible]
رافع خادم سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم مسطور است که [illegible]
حق امیر المومنین را نشناسد بدرستی که از سه حال بیرون نیست
یا ولد الزنا یا مادرش در حال حیض حامله شده او را بوجود آورده
هم در مودات از ابی وائل منقولست که گفت شنیدم از عبد الله
عمر که میشمرد اصحاب پیغمبر را بعد از پیغمبر ابوبکر و عمر و عثمان
و نشمرد امیر المومنین را در ایشان پس گفت مردی ای عبد الله [illegible]
کجا رفت مرتضی علی که نشماری او را [illegible] مرتضی علی از [illegible]
و قیاس کرده نمیشود با وی هیچ یک از صحابه را با رسول خدا در مرتبه
نسبت [illegible] بدرستی که خدای تعالی میفرماید الذین آمنوا اتبعتهم ذریتهم
الآیه یعنی آنانکه گرویدند همراه ساختیم با ایشان فرزندان ایشان را

بر دیدن ایشان و ازلی در آوردیم با ایشان ذریات ایشان را
پس فاطمه علیهما السلام با رسول خدا است و مرتضی علیه السلام نیز با رسول و موت
هم در مسودات از عبدالله بن احمد حنبل منقول است که گفت
پرسیدم از پدر خود از بهترین صحابه گفت ابوبکر و عمر و عثمان پس خاموش
شد گفتیم ای پدر چرا نام مرتضی علی بر زبان نیاوردی گفت ای فرزند
مرتضی علی بحکم آیه مباهله نفس پیغمبر است و بحکم انما یرید الله از اهل بیت
رسول و بحکم انما ولیکم الله و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه امیر مومنان
برابر نمیشود هیچ یکی از صحابه با او
هم در مسودات از امام محمد باقر
رضوان الله علیه منقول است که گفت در مرض موت روزی سرور رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در کنار مبارک امیر المومنان علیه السلام بود و مهاجر و انصار
در منزل فیوض نازل سید المرسلین مجتمع بودند در آن هنگام رسول خدا بوی
امیر کرده فرمود یا اخی قبول میکنی وصیت مرا و بجا می آری وعده های
امیر گفت بلی یا رسول الله در گریه شد چنانکه از کثرت رقت بیهوش شد پس
گفت رسول ای بلال بیار شمشیر و خود و زره و اسب و ناقه مرا و پارچه که در
فاقه هنگام عبادت بر شکم می بستم چون بلال آورد و داد بیامد بود پس انگشترین را

انگشت مبارک خود برآورده فرمود یا اخی این اسباب چه برتو می
ستو تعلق دارد ببر این چیزها را بخانه خود که هیچکس را نیز نباشد
درین امور مشارکه نباشد امیر المومنین آن چیزها را برسر دیده مالید
در منزل منور ... [illegible]
در مسند احمد ابن حنبل
از نافع غلام ابن عمر مرویست که گفت روزی از ابن عمر پرسیدم
بعد از سید کاینات خیر الناس کیست گفت کسی نیست که برو
حلال است و بر وی حرام آنچه بر پیغمبر حرام است گفتیم آن کیست گفت
تو از کجا و این سوال از کجا بعد از آن استغفار کرد و گفت آنکس که علی
ابن ابیطالب است که پیغمبر ابواب مسجد را بست و باب او را مسدود نساخت
و فرمود یا علی دیگری را حلال نیست که درین مسجد جنب بیاید بجز من و
ترا و هرچه بر من واجب است بر تو واجب است و تو وصی و وارث منی
و ادا میکنی وام و وعده های مرا و بر سنت من بدرجه شهادت میرسی
و در صواعق محرقه مسطور است که روزی مرتضی علی و ابوبکر رضی الله تعالی عنهما
در ابواب حجره مقدسه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میرفتند امیر
گفت تقدم انت یا ابابکر یعنی پیش شو تو ای ابوبکر گفت اقدم

آنچه بر پیغمبر حلال است

سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول انه علی منی و انا منه
یعنی بیگونه پیش شوم نیز فردی که ... از رسول خدا که
میگفت در شان او علی از منست و من از ویم هم در صواعق محرقه
از شعبی مرویست که گفت روزی در زمان خلافت خود ابوبکر با
جمعی نشسته بود که مرتضی علی آمد ابوبکر استقبالش نمود و گفت من
اراد ان ینظر الی اعظم الناس منزلة و اقربه قرابة و افضله حالة و اعظمها عنا
برسول الله فلینظر الی هذا الطالع یعنی هر کس خواهد نظر کند بسوی بزرگترین
مردمان از روی مرتبه و نزدیکترین ایشان از روی نسبت و فاضلترین
از روی حاله از ما برسول پس نظر کند بسوی آنکه طالع شد یعنی مرتضی علی
... هم در صواعق محرقه مسطورست که گفت عمر رضی الله عنه علی اقضانا
یعنی مرتضی علی عالم ترماست هم در صواعق محرقه و مستدرک حاکم
از ابن مسعود منقولست که گفت اقضی اهل المدینة علی و از سعد بن مسیب منقولست که
میگفت اقضی اهل المدینة علی و از سعد بن مسیب منقولست که میگفت عمر
بن الخطاب یتعوذ بالله من معضلة لیس لها ابو الحسن یعنی پناه میگرفت به خدا
از قضیه که نیست مر او را ابو الحسن و هم از سعد مرویست که گفت لم یکن احد

من الصحابة یقول سلونی ما خلا عن ... الا علی یعنی نبود هیچ یک از صحابه که بگوید
سؤال کنید از من سوای حضرت امیر مرتضی علی و از ام المؤمنین عایشه رضی الله
عنها منقولست که میگفت انه اعلم من بقی بالسنة یعنی بدرستیکه مرتضی علی
عالم ترکسی است که باقی مانده است بسنت نبوی و گفت عبد الله بن عباس
کان لعلی ثمانیة عشر ضرسا قاطعا فی العلم و کان له القدم فی الاسلام
و الصهر برسول الله و الفقه فی السنة و النجدة فی الحرب و الجود فی المال
بود مر علی مرتضی را هیجده مرتبه که میخواستم از دندان برنده تر در علم یعنی
هر مسئله مشکله را جواب میفرمود و بود مر او را سبقت در اسلام و بود
مر او را دامادی کاینات و علم در سنت و دلیری در جنگ و بخشش در مال
اوسط طرفین و صواعق محرقه هم از ابن عباس منقولست که گفت کانت لعلی
ثمانی عشر منقبة ما کانت لاحد من هذه الامة یعنی بود علی مرتضی را هیجده منقبت
و نیست مر یکی از این امت در بحر المعارف مسطورست که روزی رسول
الثقلین روی بسوی امیر المؤمنین کرد و گریست امیر پرسید یا رسول الله
موجب گریه چیست آنسرور در اثنای گریه فرمود یا اخی گریه من از برای
ضلالت امت که بغض تو در سینه ایشان قرار گرفته و اکنون ظاهر نکرده اند

مگر بعد از من و حال آنکه حق سبحانه ایشان را لعنت کرده و از این معنی
جبرئیل خبر داده است مرا که این فرقه ضال در حق تو ظلم و با تو جنگ
خواهند کرد و بتو و اولاد تو المها خواهند رسانید و احوال تو
بر همین منوال خواهد بود تا مادامی که یکی از اولاد تو محمد نام حاکم
و والی امت گردد آنگاه امت و سایر خلایق بر محبت آل تو اجتماع
نمایند و اعدای ایشان نگونسار شوند و محبان شادمان گردند و در
آن زمان شهرها متغیر و مردم اندک شوند و فرح و سرور در میان
مردم حاصل گردد و پس از سرور و خوشحالی کرده فرمود ای گروه مومنان
سعی موفور بجا آورید که بغض علی و آتش در دل شما قرار نگیرد و بهتر
دست بر داشته گفت خداوندا آل علی آل منست ببر از ایشان
رجس را و پاک ساز ایشان را و یار ایشان باش و خوار ساز دشمنان ایشان را
و منقطع مگردان نسل ایشان را تا قیام قیامت و عزیز دار بعزت خود
و حق را با ایشان دار از هر جا که باشند   سعدی اگر عاشقی
کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد ساداتند و گزیده از شرف عالمند
از عزت محمد و از حرمت علی فردا طعام معده دوزخ بود دلی کامروز

از محبتشان نیست مهمل گر خورده از ایشان صادر شود در رنج نتوان شکست نعمت
گوهر بکاهلی از بهر آنکه بسید کونین گفته است الصالحون لله و الطالحون لی
و در بشایر المصطفی است بطریق از ائمه معصومین علیهم السلام منقول است
که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم شاد و خندان بخانه امیرالمومنین آمده
گفت آمده ام که بشارت دهم ترا یا اخی بدانکه درین ساعت جبرئیل امین
این پیغام از رب العالمین بمن آورد که حق سبحانه و تعالی میفرماید ای محمد
بشارت ده علی را که دوستان تو مطیع و عاصی از اهل بهشتند بعد از
استماع این مژده امیرالمومنین بخوشی تمام سجده شکر بجا آورده گفت خداوندا
گواه باش که من نیمه نیکوییهای خود بمحبان خود بخشیدم پس سیدة النساء العالمین
فاطمه زهرا علیها التحیة و الثنا گفت خداوندا من نیز نیمه نیکوییهای خود را
بمحبان علی بخشیدم و بعد از ان امامین نیز حق سبحانه و تعالی را گواه ساخته
گفتند نیمه نیکوییهای خود را بدوستان علی بخشیدیم آنگاه آنسرور صلی الله علیه و
آله و سلم فرمود شما از من کریمتر نیستید من نیز نیمه نیکوییهای خود را بدوستان
علی بخشیدم پس جبرئیل علیه السلام آمده گفت ای محمد حق سبحانه و تعالی بتو و
اهل بیت تو سلام میرساند و میگوید شما از من کریمتر نیستید بدرستی که امروز

بخشیدم جمیع گناهان دوستان علی را و ایشان را روزی گردانم بهشت
و نعمتهای او باد بیار خود در هدایة السعدا از امام جعفر صادق
رضوان الله علیه مرویست که روزی سرور انبیا محمد مصطفی صلی
الله علیه و آله و سلم در مسجد مدینه با جمعی از صحابه نشسته بود که شاه اولیا
علی مرتضی آمد آنسرور فرمود هر کس خواهد بنگرد آدم را با صفوتش و نوح را
با بندگیش و سلیمان را با مملکتش و ابراهیم را با خلتش و ایوب را با صبرش
و یوسف را با حسنش و داود را با خلافتش و موسی را با مناجاتش
و ادریس را با منزلتش و عیسی را با زهدش و محمد را با اخلاقش آن حضرت
به بیند برادر من علی را یکی از اصحاب گفت یا رسول الله آن همه فضایل
در علی جمعست آنسرور فرمود بلی و این را من از خود نمیگویم بلکه حق سبحانه
در کلام مجید خود با دوازده پیغمبر علی را برابر کرده است تا آنکه آدم
علیه السلام را گفت ان الله اصطفی آدم و علی را گفت ثم اورثنا الکتاب
الذین اصطفینا من عبادنا و نوح را گفت انه کان عبدا شکورا و علی را
گفت انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا و سلیمان را گفت و آتیناه ملکا
عظیما و علی را گفت اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و ابراهیم را گفت

و ابراهیم الذی وفی و علی را گفت یوفون بالنذر و یخافون یوما
کان شره مستطیرا و اسماعیل را گفت فلما اسلما و تله للجبین و علی را گفت
و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و ایوب را گفت
انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و علی را گفت و جزاهم بما صبروا
جنة و حریرا و موسی را گفت انه کان رسولا نبیا و علی را گفت ان
الابرار یشربون الذین من قبلهم و ادریس را گفت و رفعناه مکانا علیا
و علی را گفت و سندس خضر و استبرق و حلوا اساور من فضة و سقیهم
ربهم شرابا طهورا و عیسی را گفت و اوصانی بالصلوة و الزکوة و علی را گفت الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و محمد را گفت انا
اعطیناک الکوثر فصل لربک و انحر و علی را گفت عینا یشرب بها عباد الله
یفجرونها تفجیرا و نیز در شان او فرمود و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما
و اسیرا ای ز ازل بحر بزرگی گهر گرد دو جهان ذلک شود بر درت
نیست عجب گر خود سندرا گر تو ابد را علم زانکه خداوند جهان احسان
داده ترا عزت بی منتها عزت ذات تو اگر کلک فکر نقش نگارد مثال ثریا
نه شود آن نقش با نوار مهر کاینه گرد دو جهان از صفا چرخ چو بیند نظر

آورد زین همه تمکین که بود مر ترا هم تو شوی تینسه آتش کج دید هم تو

بتعظیم تخیری زجا مولوی معنوی گوید ای سرور مردان علی

مستان سلامت می‌کنند وی صفدر سیدان علی مستان سلامت میکنند

ای شحنه دشت نجف از تو نجف دیده شرف تو دری کعبه صدف مستان

سلامت میکنند ای دلبر دلدار تو ای مونس غمخوار تو ای محرم اسرار تو

مستان سلامت میکنند ای طالب و مطلوب ما ای مقصد و مقصود ما

ای عابد معبود ما مستان سلامت میکنند ای قبل تعالوا تاج تو

تاج شهان تاراج تو مستان سلامت میکنند ای نور پاک مصطفی

ای مجتبی ای مرتضی مستان سلامت میکنند ای میر و شاه محتشم

بحر سخا کان کرم مستان سلامت میکنند ای از همه عصیان بری

علم محمد را دری مستان سلامت میکنند اندر سمانامت علی

مستان سلامت میکنند جانها ز اعلا میکنند

در سنم و دین تو کاملی مستان سلامت میکنند ای باد صبح مشکبو

مستی ز جامت میکنند مستان سلامت میکنند آن نور خیبر را بگو

با آن امام دین بگو مستان سلامت میکنند سقا و دلدار را بگو

۱۵۸

ای خوش و سعادت بگو مستان سلامت میکنند با آن دو باز میمون بگو با آن گوهر نور

با او و ملسون بگو مستان سلامت میکنند آن شیر یزدان را بگو آمد رسیدن را بگو

آن شاه مردان را بگو مستان سلامت میکنند

آن جمع قران را بگو مستان سلامت میکنند آن آیت را بگو القدر را بگو

آن حجة الله را بگو مستان سلامت میکنند با خواجه قنبر بگو با صاحب منبر بگو

با شاه کوثر بگو مستان سلامت میکنند با آن گل گلزار بگو آن زلف دلدار بگو

با حیدر کرار بگو مستان سلامت میکنند با عارف تقدیر بگو با آیت تطهیر بگو

با شبر و شبیر بگو مستان سلامت میکنند با زین زین عابد بگو با نور زین ما هم بگو

با جعفر صادق بگو مستان سلامت میکنند با کاظم و با طوسی عالم بگو

با صایم دایم بگو مستان سلامت میکنند هم با نقی گو و نقی با عسکری مستان

کای شاه تو نور حقی مستان سلامت میکنند با میر دین هادی بگو با عسکری مهدی بگو

با والی مهدی بگو مستان سلامت میکنند ای شاه دین پرور علی مستان سلامت میکنند

ای شاه کوثر علی مستان سلامت میکنند

ای شاه مستغنی مستان سلامت میکنند شاهنشه پیر و جوان دارند لون

ای جان و جانان جهان مستان سلامت میکنند تلوین ز تو تمکین ز تو آیین تلقین هم

اسمای علی ابن [illegible] بگو مستان سلامت میکنند — ای نسیم صبحدم بگو سوی نجف [illegible]

با ساقی کوثر بگو مستان سلامت میکنند — با قدوهٔ اصحاب بگو با زبدهٔ احباب بگو

با قبلهٔ اوقات بگو مستان سلامت میکنند — با سرور ابرار بگو با حیدر کرار بگو

با رهبر احرار بگو مستان سلامت میکنند — با قاتل کفار بگو با هادم فجار بگو

با سید مختار بگو مستان سلامت میکنند — با مبدا اسرار بگو با مصدر آثار بگو

با زبدهٔ اطهار بگو مستان سلامت میکنند — با خازن جنت بگو با مخزن حکمت بگو

با معدن همت بگو مستان سلامت میکنند — با رایت عزت بگو با آیت رحمت بگو

با ماحی بدعت بگو مستان سلامت میکنند — با حاکم عادل بگو با واصل کامل بگو

با عالم عامل بگو مستان سلامت میکنند — با قابل مقبول بگو با قائل و مقبول بگو

با عاقل معقول بگو مستان سلامت میکنند — با واصل و موصول بگو با فاعل و مفعول بگو

با ناقل و منقول بگو مستان سلامت میکنند — با عارف و معروف بگو با واصف و موصوف بگو

با کاشف و مکشوف بگو مستان سلامت میکنند — با حامد و محمود بگو با قاصد و مقصود بگو

با عابد و معبود بگو مستان سلامت میکنند — با ناطق و منطوق بگو با سابق و مسبوق بگو

با عاشق و معشوق بگو مستان سلامت میکنند — با ناطق صادق بگو با عاشق سابق بگو

با حاذق فائق بگو مستان سلامت میکنند — با آیت کبری بگو با راز او ادنی بگو

با رایت اعلی بگو مستان سلامت میکنند — با حیدر صفدر بگو با سرور رهبر بگو

با مظهر اظهر بگو مستان سلامت میکنند — آن جان عالم را بگو آن دین و دنیا را بگو

برهان عالم را بگو مستان سلامت میکنند — آن فتح و نصرت را بگو اقبال و دولت را بگو

عشق و محبت را بگو مستان سلامت میکنند — سلطان دنیا را بگو جانان زیبا را بگو

سلطان عقبی را بگو مستان سلامت میکنند — شاه مکرم را بگو ماه معظم را بگو

راه مسلم را بگو مستان سلامت میکنند — ینبوع حیوان را بگو مطبوع خلقان را بگو

مجموع قرآن را بگو مستان سلامت میکنند — شاه ولایت را بگو راه هدایت را بگو

گاه عنایت را بگو مستان سلامت میکنند — مقصود ایمان را بگو با معبود عرفان را بگو

مسجود مستان را بگو مستان سلامت میکنند — با سرور مخفی بگو با رهبر و صفی بگو

با والی اشفی بگو مستان سلامت میکنند — در مجلد ثانی حبیب السیر از

امام ناطق امام جعفر صادق رضوان الله علیه مرویست که روزی امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر منبر مسجد کوفه بر آمده فرمود ایها الناس که مرا از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ده عطیه است که آن فضایل محبوب تر است نزد من از آنچه آفتاب بر آن طلوع میکند اول آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برادر منی در دنیا و آخرت دوم

نزدیکترین خلایق بمن در روز قیامت سیوم گفت منزل تو
در بهشت برابر منزل منست و منزل تو من خواهد بود چنانچه برادران
اخوان مقابل یکدیگر می باشند چهارم فرمود وارث منی و از اهل
بیت و خواص منی پنجم گفت قایم مقام منی و امامی تا قیامت ترا
وصیت منی ششم گفت نگاه دارنده اهل منی در غیبت و حضور من
هفتم گفت تو قایم مقام منی در میان رعیت من هشتم گفت تو ولی
عهد منی و ولی من ولی خداست نهم گفت دشمن تو دشمن منست و دشمن
من دشمن خداست دهم فرمود تو قسمت کننده بهشت و دوزخی مرا امتم
هم در کتاب مذکور و مناقب ابو المؤید خوارزمی از جابر بن
عبدالله انصاری مرویست که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که
صانع چون آسمان و زمین را خلق کرد نبوت من و ولایت علی بن ابیطالب
بر ایشان عرض کرد آسمان و زمین هر دو قبول کردند و امر ما بهر دو
تفویض یافت پس صاحب سعادت کسی است که بوسیله سعادت گرود
و شقی کسی که بسبب عدم متابعت ما بشقاوت مبتلا گردد
در بیان آنکه سید کاینات علیه افضل الصلوات اختیار ازواج مطهرات

در حالت حیات و ممات خود بدست امیر المؤمنین داده بود
مخفی نماند که تا دنیا پیدا شده هیچکس امر طلاق زنهای خود را
بدست دیگری نداده در تاریخ اعثم کوفی و دفتر ثانی روضة
الاحباب و مجلد اول حبیب السیر مسطور است که بعد از وقعه حرب
جمل جناب ولایت مآب هدایت انتساب نسبت با زوجه حضرت ام
عایشه تشریف داد و بعد از استیذان در آمدن ماذون گشته
در آمد با عایشه بعضی از زنان اهالی بصره نشسته بودند امیر
المؤمنین برفق و نرمی کتاب آمیز خواند و گفت زبانی در شان زنان
پیغمبر آخر زمان آیتی است که وقرن فی بیوتکن و تو متابعت آن نکردی بی شبهه خدا
که ترا روی نموده در ترک امری گشتی که مناسب نبود با وجود
که نسبت قربت و قرابت مرا با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
میدانستی و از آنسرور مکرر شنیده بودی که میگفت مولانا و فعلا
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه طریق معادات بمن سلوک نمودی
و با معاندان من علم مرافقت و موافقت افراشتی و چون در
امور موفقان درین باقی چرا روا داری دیگر دشمن سالوکان

من بوده را در حجاب بر تافتی تجاهل کلام آنکه مشی یا مشی اکنون صواب است که
بر خطای خویش اصرار ننمایی و بصواب در مدینه در زمان روان از نیت
و بنه لی که حضرت مقدس نبوی ترا انجا گذاشته بود و باشی تا امر الٰهی
رسد این بگفت و از نزد او برخواست و در فتوح ابن اعثم کوفی آورده
پیش از آنکه جناب امیرالمومنین با ام المسلمین تکلم فرماید صفیه بنت الحارث
ثقفیه که زوجه عبدالله بن خلف خزاعی بود فریاد و نوحه کرد و با
بر زنان مصیبت زده با جمیعهن گفت یا قاتل الاحباب و یا مفرق الجمع یعنی
ای کشنده دوستان و ای پریشان کننده جمعیت ... گفتن آغاز
کردند و زوجه عبدالله بن خلف گفت یتیم ساختی فرزندان عبدالله
خلف خدای تعالی فرزندان ترا یتیم گرداند امیرالمومنین بنگاه جانب او
کرده گفت بدان و آگاه باش ای صفیه که من ترا ملامت نمیکنم برآنکه مرا
دشمن گیری و بدگویی زیرا که جد ترا در روز بدر و عم ترا در روز احد
و زوج ترا در حرب جمل بقتل آورده ام و اگر من کشنده احبه بودمی
چنانکه ترا گمان است هر آینه میکشتم هر احدی که درین حجره است پس
عائشه اقبال فرمود و گفت من قصد آن کردم که در این خانه بگشایم و هر کس

درین خانه باشد به تیغ بیدریغ سیاست بگذرانم و اشارت فرمود
که عبدالله بن زبیر و جمعی دیگر از بقیة السیف حرب جمل در آن
مختفی بودند لیکن من عافیت و سلامت مسلمانان میخواهم عائشه
و سایر زنان مصیبت رسیده چون این خطاب که گرم
و سخنان درشت کرده خاموش شدند و بعد از آنکه نصایح و حکایات
گذشته با عائشه تمام کرد برخواست و روانه شد نقلست که روزی
دیگر غنچه گلستان نبوت و رسالت و سرو بوستان جلالت و بسالت
یعنی شاهزاده حسن را برسم رسالت بخانه عائشه فرستاد امام
آمد و گفت امیرالمومنین میفرماید بدان خدای که شکافت دانه و
بیافرید آدم و فرزندانش که اگر در زمان تجهیز سفر مدینه بیرون نروی
بتو فرستم و ترا تنبیه کنم بر امری که کیفیت آن را تو نیک میدانی
راوی گوید در آن وقت عائشه سر خود شانه میزد جانب راستش بافته
بود و میخواست جانب چپ بافد چون شاهزاده حسن این پیغام
رسانید شتابان سر گیسوی خود را نابافته در زمان از آن مکان
برخواست و با خواص و خدم خویش گفت بار مرا بر راحله نهید و [illegible]

سازی سفر مدینه مشغول شوید که هیچ چاره جز رفتن بمدینه ندارم
و کمال اضطراب در بشره اش ظاهر شد یکی از زنان روسای لشکر
از بنی هلال با عایشه گفت یا ام المومنین عبد الله بن عباس نزد تو
آمد و همین پیغام رسانید و تو سخن با او بلند گردانیدی که همه آواز
ترا در حین مقاوله و مجادله با او شنیدیم چنانکه در خصومت
و از خانه بیرون رفت و بار این جوان یعنی امیر المومنین خود
و با تو از این مقوله سخن راند هیچ اقبال بقول او ننمودی اکنون جوان
چه اند که بقول پسر او این همه اضطراب ترا شد عایشه
گفت این جوان سبط رسول و فرزند بتول و نور دیده اهل قبول
هر کس خواهد نظر بر هر دو چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اندازد
باید که نظر بچشمان این فرزند او کند و بتحقیق که من دیدم که او را
می بوسید و می بوسید و بسینه اطهر خود ملصق میگردانید و بدرستی
که بدرستی او پیغامی فرستاده مرا بر امری اطلاع داده که بخلاف
سلوک مدینه بودن دوای دیگر ندارم آن زن از کیفیت آن
امر استفسار نمود گفت حضرت رسالت را روزی از غنایم نفلی رسید و او

ذوی القربی خود قسمت میفرمود ما نیز یعنی زوجات حضرت آن
حضرت از آن نصاب حصه و نصیبی طلبیدیم و در آن طلب الحاح
و مبالغه از حد اعتدال گذرانیدیم علی بن ابی طالب زبان ملامت گشاده
گفت بس است که مبالغه کردید و الحاح از حد گذرانیدید حضرت را
ملول و بی حضور ساختید و ما را توبیخ و تقریع بسیار کرد ما نیز تجهم
نمودیم بروی او و بسخنان خشونت آمیز تقیم وی این آیت را بر
ما خواند که عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن یعنی
شاید بود که اگر او دست از شما بدارد و شما را در حوزه مطلقات
در آرد پروردگار او بهتر و بیشتر از شما بدو عوض دهد
او را ما نیز در خشونت و درشتی افزودیم رسول صلی الله علیه و آله
و سلم از درشتی و غلظت قول ما که با او نمودیم در غضب شد نظر
بجانب علی کرده فرمود ای علی من طلاق ایشان را در قبضه اختیار
تو در آوردم و بتو مفوض ساختم و ترا وکیل خود گردانیدم که
کدام از ایشان را تو از قبل من طلاق دهی نام او از دفتر ازواج النبی
محو شود چون آنحضرت امر طلاق ما را باو اطلاق فرمود و زن

حیات و ممات نموده مرا علی ابن ابیطالب یعنی شبیه پیغمبر نیکو [illegible]
من از فراق وی می اندیشم مبادا چیزی بر زبانش رود که مرا
آن نیو [illegible] که از رسول پشیمان شوم و در آنجهان از دولت
ملاقات و سعادت خدمت او محروم مانم لکل شیء عدة خلف
وما لفقد الحبیب من خلف برخواستن از جهان و جان مشکل نیست
مشکل از سر کوی تو برخواستن است در شواهد النبوة از جمله [illegible] مسطور است
که در ایام محاربه صفین جناب شاه ولایت بر کنار دریای فرود آمده بود
ناگاه مردی آمده گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین و [illegible]
فرمود علیک السلام آنمرد عرض نمود من شمعون بن یوحنا ام [illegible]
و به دیری اشاره کرد که آنجا سکونت داشت و گفت نزد ما کتاب
انجیل که بخط عیسی علیه السلام از یکدیگر بسبیل میراث گذاشته
فرمودی آنرا پیش تو آورده بخوانم فرمود بیار آنمرد کتاب آورده در [illegible]
رسول علیه الصلوة والسلام و اوصاف و کمالات امت وی خواند
و در آخرش مسطور بود که روزی بر کنار این دریا فرود آید مردی
که اقرب باشد بخاتم النبیین در قرابت و نسبت و دین اهل مشرق را

بیار اید و با اهل مغرب مقاتله نماید و این چند کلمه [illegible] امیر
مرحوم بود الدنیا اهون عنده من رماد اشتدت به الریح
فی یوم عاصف والموت فی حب الله اهون علیه من شربة الماء
الظمآن العون له رضوان و [illegible] و دنیا پیش او از
او خاکستری که پخته شده باشد در روز باد سخت و مردن در دوستی
خدا آسان تر است بر او از نوشیدن آبی که می نوشد او را تشنه
و یاری دادن مرا و رضای خدای تعالی گشته [illegible]
با او شهادت پس آنمرد گفت چون آن نبی مبعوث شد بوی ایمان
آوردم و چون تو اینجا فرود آمدی بخدمت تو مشرف شدم و عهد
کردم تا زنده و مرده با تو باشم امیرالمؤمنین کرم الله وجهه بگریست
و حضار نیز پس بزبان بلاغت بیان رانده الحمد لله الذی لم اکن
لی عنده منسیا و احمده الذی ذکرنی فی کتب الابرار یعنی شکر خدای
که نگردانیده است مرا نزد خود از فراموشان و شکر میکنم مر
آنکس را که یاد کرده است مرا در کتاب ابرار خود پس بحجره عزیمت فرمود
آنمرد مومن را با خود نگاه داشت چون چاشت و شام با مردم خوراندی

ویرا طلب کردی با آلاخره درلیلة الهریر که حرب با معاویه صعب شده شهید گشت
رحمة الله علیه و امیرالمؤمنین بروی نماز جنازه ادا نموده در قبرش فرود
آمده بخاک سپرده فرمود هذا رجل مؤمن و من اهل بیتی یعنی این مرد مؤمنست و
از اهل بیت من   در شواهد النبوة و روضة الاحباب و روضة
الصفا و حبیب السیر و معارج النبوة مسطورست که ما قال آثار سلف چنین
گفته اند که بعد از تعهد شروط صلح چون سهل بن عمرو را بخدمت آنسرور
آوردند دوات و قلم کتابت مرتب گشت حضرت مقدس نبوی صلی الله
علیه و آله وسلم اوس بن خولی انصاری را طلب کرد تا بکتابت عهدنامه
قیام نماید سهیل گفت ای محمد باید که پسر عم تو علی بنویسد بنابر التماس
سهیل آنسرور امیرالمؤمنین را فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
سهیل گفت بخدا که ما رحمان را نشناسیم که چه کس است بنویس باسمک اللهم
مسلمانان گفتند ما بغیر از بسم الله الرحمن الرحیم چیزی نمی نویسیم رسول فرمود
یا اخی بنویس باسمک اللهم امیرالمؤمنین بفرموده سید المرسلین عمل نمود
بعد از ان فرمود هذا ما قضی علیه محمد رسول الله امیر آنرا نوشت سهیل گفت
ما اعتراف برسالت تو نداریم و اگر مسلمانیم تو رسول خدایی ترا از

زیارت خانه او منع نمی کردیم آنسرور فرمود یا اخی لفظ رسول الله
را حک ساز و بجایش محمد ابن عبد الله بنویس چون آنسرور امیر را بحک
لفظ رسول الله دلالت فرمود امیر گفت والله من وصف رسالت
محو نکرده ام و بروایتی سهیل بن عمرو گفت ای علی رسول الله را محو
کن والا من ازین مصالحه بیزارم امیرالمؤمنین صحیفه را از دست گذاشته
دست بشمشیر برد تا مشرک را ازین حکومت عزل کند آنسرور منع
کرد ای اخی امیر فرمود یا رسول الله مرا مراعات ادب تعظیم
جانب تو مانع می آید که من این کلمه را محو نمایم رسول آن صحیفه را گرفته
لفظ رسول الله را محو فرمود و بروایتی با آنکه بهتر خط نوشته بود
خود بطریق اعجاز ابن عبد الله نوشت و بعضی گویند خود محو کرده امیرالمؤمنین
را فرمود که این کلمه را در سلک تحریر آورد و از مسلمانان ابی بکر بن
ابی قحافه و عمر ابن الخطاب و عبد الله بن عوف و سعد وقاص و عثمان
عفان و ابوعبیده جراح و محمد ابن مسلمه و ابوجندل بن سهیل رضی
الله عنهم اسامی شریفه خود را بران صحیفه ثبت نمودند و از کفار
خویطب بن عبد العزی و مکرز بن حفص و جمع دیگر شهادت خود بر آنجا

نوشتند و بنو خزاعه در عهد پیغمبر در آمدند و بنو بکر توسل بقریش جستند
و چون از تحریر صلحنامه فارغ شدند آنسرور روی همایون بجانب امیر
المؤمنین آورده فرمود یا اخی ترا نیز مثل این واقعه روی خواهد
نمود و بعینه آن واقع در لشکر صفین که میان امیر المؤمنین کرم الله
وجهه و معاویه مدت مقابله و مقاتله دور و دراز کشیده عاقبت
بر صلح قرار یافت چون عهدنامه می نوشتند که این کتاب مصالحه امیر
المؤمنین علیست معاویه گفت لفظ امیر المؤمنین را محو سازند و بنویس علی بن
ابیطالب که من اگر دانستمی علی امیر مؤمنان است با وی مقاتله نکردمی
و متابعت وی می نمودم امیر المؤمنین گفت صدق رسول الله همچنان شد
همچنانکه معاویه میگوید چنانچه در باب شجاعت بر سبیل تفصیل نوشته
خواهد شد   در هدایت السعدا از زاهدیه از بریده اسلمی مرویست
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم لشکری را تابع امیر المؤمنین علی نموده
بیمن فرستاد و من از ملازم رکاب امیر بودم چون آمدیم آنسرور از من پرسید
چون بود سفر و چگونه بود صحبت صاحب امیر با من شکایت کردم از وی
و غیر از من شکایت نکرد دیگری آنسرور بغضب تمام از من رو گردانید

گفت ای بریده آیا نیستم من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان گفتم
هستی یا رسول الله فرمود هر کرا من ولی باشم علی ولی اوست
و در شرف النبوت و در هدایت السعدا از اسحاق بن سلیمان هاشمی
منقولست که روزی در مجلس هارون الرشید از مناقب و فضایل امیر
المؤمنین کرم الله وجهه مذکور بود گفت مردم عوام بر من گمان دارند
که من علی و فرزندانش را دوست نمیدارم حق سبحانه بهتر میداند
فرط محبت مرا که با امیر و اولاد امجاد اوست و بتحقیق او را معلوم است
که من معترف و قایل فضیلت ایشانم و بخدا حدیثی صحیح من از ابن عباس
رضی الله عنهما رسیده که گفت روزی در خدمت سید کائنات
علیه افضل الصلوة و السلام حاضر بودم که سیدة النساء علیها التحیة
و الثنا گریان آمده آنسرور فرمود ای فرزند پدر و مادرم فدای تو
باد چه گریه مینمایی گفت نور دیدهای من حسن و حسین از خانه بیرون
رفته اند هر چند میجویم نمی یابم فرمود ای فرزند اندوهناک مباش
آنکه ایشان را آفریده او مهربان تر است بر ایشان از من و تو آنگاه
دست مبارک برداشته گفت یا جامع المتفرقین هر جا این دو فرزند ارجمند

مسند تو نگه بان ایشان باش درین حین روح الامین در رسید و
گفت یا سید المرسلین اندوهگین مشو که ایشانرا در دنیا و آخرت
فاضلند و پدر ایشان افضلست از ایشان و در حظیرهٔ بنی النجار اند
خیر البشر بعد از استماع بشارت با اصحاب منتظر خود بسوی حظیره
روان گشت چون رسید دید ملکی را که در کنار گرفته خوابیده اند
و ملکی یک بازوی خود زیر ایشان گسترده و بازوی دیگر سایه کرده
آنسرور بجانب سر ایشان نشسته بشفقت تمام میپاید تا آنکه بیدار
شدند پس امام حسن بر کتف راست و امام حسین را بر کتف چپ خود نشانده
بسوی منزل روان گشت جبرئیل علیه السلام در برابر و صحابه عقب آنسرور
میرفتند و دران حال بزبان معجز بیان مقرر فرمودند دادا تشریف
بزرگی و هم شما را چنانچه خدای تعالی بزرگی داده است شمارا
درین اثنا ابوبکر پیش آمده گفت یا رسول الله یکی ازین دو گوشواره
عرش بمن ده که بر دارم رسول فرمودند ندهم ای ابوبکر نیکو مرکب هر کس
ایشان و نیکو سوارانند ایشان و پدر ایشان بهتر است از ایشان
القصه چون بمنزل بمسجد در آمد بلال را فرمود تا ندا کند مردم را

حاضر اند چون از صغیر و کبیر و وضیع و شریف حاضر آمدند هر دو سبط
امامین را بر کتفین نشانیده بر منبر بر آمده گفت ایها الناس آگاه
گردانم شما را به بهترین خلایق از روی جد و جده و مادر و پدر
و عم و عمه و خال و خاله گفتند آری فرمود آن حسن و حسین است که جد ایشان
محمد رسول الله است و جده ایشان خدیجه بنت خویلد که افضل ازواج مطهرات
منست و مادر ایشان فاطمه بنت منست سیدة النساء اوست در دنیا
و آخرت و پدر ایشان علی ابن ابیطالب که بعد از من خیر البشر است و عم ایشان
جعفر طیار و عمه ایشان ام هانی بنت ابی طالب و خال ایشان قاسم
من و خاله ایشان زینب بنت من آنگاه گفت خداوندا امید دارم که
حسن و حسین و مادر و پدر ایشان با دوستان خود در بهشت خواهند
بود میخواهم از تو هر که ایشانرا دشمن دارد ابدالآباد در دوزخ باشد
راوی گوید هارون الرشید آب از دیده میریخت چنانکه از بسیاری
گریه آواز گلوی او گرفته شده بود در وقتی که این حکایت بحضور
مجلس بیان می نمود   در فصل الخطاب هم از ابن عباس رضی الله
عنهما منقول است که گفت چون حق سبحانه فتح داد مداین را اصحاب از دور

صلی الله علیه و آله وسلم در زمان عمر ابن الخطاب حکم کرد عمر که غنیمت
قسمت کنند پس امام حسن و امام حسین علیهم السلام آمده گفتند بده ای عمر
حق ما را از آنچه حق سبحانه و تعالی بر مسلمانان فتح داده عمر رضی الله عنه
بتعظیم تمام دو هزار درم پیش امامین نهاد پس عبدالله بن عمر آمده گفت
بده ای پدر حق مرا از آنچه مرحمت کرده است خدای مومنان را عمر داد
به پسر خود پانصد درم پسرش گفت زهی عدل و انصاف که حسنین را از من
مضاعف میدهی و حال آنکه من از زمان حیات رسول صاحب شمشیر در
جهاد دم و ایشان کودکی اند که هنوز قدم از مدینه بیرون ننهاده اند
عمر گفت که چنین است [illegible] لیکن ترا و پدر ترا چه مجال برابری
با ایشان بیار پدری مانند پدر ایشان و مادری مانند مادر ایشان و جدی
مانند جد ایشان و جده مانند جده ایشان و عمی مانند عم ایشان و عمه مانند
عمه ایشان و خالی مانند خال ایشان بدرستی که نمی توانی آورد که
زیرا که پدر ایشان علی مرتضی و مادر فاطمه زهرا و جد محمد مصطفی و جده
خدیجه کبری و عم جعفر طیار و عمه ام هانی بنت ابی طالب [illegible]
[illegible] در خانه او شد و خال ابراهیم بن رسول الله و خاله مار[illegible]

و ام کلثوم بعد از استماع این فضایل عبدالله عمر پشیمان شده
خاموش گشت   هم در کتاب مذکور مسطور است که [illegible] آیه
کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله الآیه شیخ ابو علی موسی
رحمه الله علیه آورده که [illegible] و صلی الله علیه و آله وسلم در لیله
المعراج جمعی از معصومان ملا اعلی را که [illegible] و تسبیح [illegible] ایشان
مقدم تر بود دید از جبرئیل علیه السلام پرسید این چه قوم اند گفت یا
سید المرسلین ایشان علویان و مقدسان عالم علوی اند همچنان که علویان
آل پاک تو اشراف اهل زمین اند فرمود یا اخی ایشان این درجه عالی چه
حیثیت یافته اند گفت در تسبیح نام مبارک تو که علی الدوام عبادت ایشان
همین است مولف گوید بنا بر خبر مذکور و بحکم این حدیث که نبی صلی
الله علیه و آله وسلم خلق الله عز و جل من نور وجه علی ابن ابی طالب
سبعین الف ملک یستغفرون له و لمحبه الی یوم القیامه و شیخ عطار
قدس سره در مظهر چه شیرین ازین معنی خبر میدهد   اگر فضل علی نوری
بتفضیل [illegible] شکن تو تعطیل خدا اند نور روی مرتضی از
سرشته چند ملک ما را اند اگر عدد [illegible] باشند [illegible] که

ایشان بر سما دارند قراری بثبوت پیوسته که ملائکه مذکوره علوی‌اند
پس برین تقدیر من وجهی فرقه مذکوره را آل علی توان گفت
زیرا که پدر واسطه بیش نیست و آفریدگار حقیقی حق سبحانه
چه در عالم علوی و چه در عالم سفلی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
پس همچنانکه سادات را در عالم شهود از صلب علی آفریده اند
شریفترین مخلوقات ارضی گردانید کذلک از نور روشن فرقه
از ملائکه آفریده اشرف مقدسان سمائی کرد قادر است او هر چه
خواهد میکند و لهذا در خبر است که علی علیه السلام را پیش از آدم از کتم
عدم بعرصه وجود موجود گردانیده و بر آسمان چهارم نشانید چنانچه
میر خسرو دهلوی در نعت گوید یافت نخست آدم از آن نور تاب
عطسه زد از دیدن آن آفتاب چشمش از آن نور چو بینا شده
عطسه آن نور مسیحا شده و این نوع امور غریبه نه از رب العالمین
و نه منسوب کردنش بذات مجمع الصفات امیر المومنین ع که ملقب است از
معلا الیس مظهر العجائب مظهر الغرائب است چنانچه در تفسیر حافظی در بیان
آیه کریمه یوم تشقق السماء بالغمام مسطور است آن غمامی که در روز قیامت

اسما نزد الیکا نه مرتضی علی است زیرا که مظهر العجائب و مظهر الغرائب است
همچنانکه در دنیا امور عجیبه بظهور رسانید در آخرت نیز امور غریبه بر
سازد و تواند بود که بحکم کنت انا و علی نورا بین یدی الله مطیعا
یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق الله اربعة عشر الف عام
از پرتو آن نور ملائکه مذکوره خلق شده باشند و بقضیه کل
شیء یرجع الی اصله محمد صلعم منکشفه باشند لیکن در خصوص لازم است
که علی علی هم منکشفه باشند اگرچه در فصل الخطاب از سهو کاتب
اسم علی مرقوم نیست اما آنچه بر دل فقیر درین آموخت بر سبیل الهام
وارد شده و مامور بتحریر این تقریر است که ملائکه علوی ذکر این
دو اسم تبرک میکنند چنانچه مولوی معنوی ازین معنی خبر میدهد
شیر ولی خدا شاه سلام علیک معدن جود و سخا شاه سلام علیک
نام تو بر آسمان زمزمه قدسیان رحمت روحانیان شاه سلام علیک
و درین محل نه جای تعجب زیرا که بعد از نزول آیه کریمه ان الله
و ملائکته یصلون علی النبی الآیه اصحاب رضی الله عنهم استفسار نمودند
که یا رسول الله چگونه صلوات و سلام فرستیم بر تو فرمود بگویید

اللهم صل علی محمد و آل محمد گفت یا رسول الله مراد از آل کیستند فرمود
علی و فاطمه و حسن و حسین چنانچه شان نزول آیه مسطوره در بابت آیات ما
از صواعق محرقه و مستدرک حاکم بر سبیل تفصیل مرقوم شد چون تفحص کسا
کرده دیده که تمام ملایکه سماوی و ارضی بر محمد و علی و آل پاک ایشان صلوات
و سلام میفرستند اگر فرقه اسم محمد و علی از لوح خود برداشته باشند
ارباب ایمان و اصحاب ایقان را محل شک تواند بود و نه در باب احادیث
در حیز تحریر آمده که آنسرور فرمود بر دروازه بهشت حلقه ایست از
یاقوت احمر هرگاه او را بجنبانند بگوید یا علی و در کفایت
الطالب از انس ابن مالک مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
میفرمود که چون در شب معراج از طبق سماوات گذشتم فرشته
دیدم بر منبر نور نشسته و فرشتها گرد او در آمده از ... الامین
پرسیدم این فرشته کیست گفت یا رسول الله پیش وی رو و سلام
کن چون رفتم دیدم علی ابن ابیطالب گفتم ای جبرئیل علی پیشتر از
من آمده و جمیع ملایکه امر کرده که هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار
نوبت زیارت این میکنند و هم در کفایت الطالب و در بنایه المعتمد ابن

از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم وقتی که مرا بردند بر آسمانها و بیرون
آمدم از حجب بها شنیدم که منادی این ندا میکرد خوشا پدرت
که پدر تست ابراهیم و خوشا برادری که برادر تست علی المقصود
اینچنین اسرار رب در عالم شهود و غیب بسیار است اما ... تا
غایت صمدی درک آن دشوار است لمولفه هر کسی که داند
اسرار را کیست آنکه فهمد این گفتار را کی یابد سر حق در فهم
کس کی گنجد فهم راز حق در فهم کس می گویم هر چه میفرماید
چیز دیگر داده ... از این گفتگو مستی عشقش مرا از من ربود بیگانه
از بن گفت و شنود ای منزه وصفش از اقبال ما کنه ذاتش برتر از
احوال ما وصف ... ایمان باشد ... این موتی و
مثنی تا یموت   در مناقب خطیب از انس ابن مالک مرویست
که شبی که ... علیه افضل الصلوة را دیدم از عرش روی
من کرده ... ای انس ترا چه بر آن داشت که آنچه از من فضل
و کمال علی شنیدی او را نگردی که آخر یعقوب بر حسن مبتلا شدی

واگر استغفار علی تدارک تقصیرات تو نماید هرآینه زحمت کمی بسیاری
اکنون درباره عمر آشکار اکن این خبر را که موالیان علی و آل او
پیش روان و سابقانند بسوی جنت و همسایهای حسن و حسین و حمزه
و جعفر و علی و صدیق اکبرست هرکس او را دوست دارد بشارت
باد که خاتم انبیا میگوید مترس از هول قیامت   مولف گوید
در زمان تالیف این کتاب مطابق وقعه بشارت مذکور شبی هاتفی غیب
از عالم لاریب این حقیر مژده داد و بحسب ظاهر باعث آن شد که
شخصی پیش فقیر آمده گفت بچه کار مشغولی گفتم بتصنیف مناقب امیرالمؤمنین
گفت هیچ از فضایل خلفای ثلاثه هم درین کتاب مرقوم نمودی گفتم
مگر تقریبا گفت ظاهر میشود مذهب ائمه اثنا عشر داری گفتم کدام مذهب
از دایره مذهب و ملت ایشان بیرون است و لعنت ابن خطاب زبر نیکرد
الاولیا میگویند که امام اعظم از شاگردان امام جعفر صادق است و شافعی
مداحی اهل بیت انبیا ز بسکر زحبا نحبه گفته اند   لو کان رفضا حب آل محمد
فلیشهد الثقلان انی رافضی   و حنبل و مالک اگر خاکپای ایشان یافتندی
توتیای چشم خود کردندی بعد از استماع این مقدمات گفت من مرید

سید مجد الدین امام مذهبی [illegible] رشته آن رجعت کنیزم واگر مر
الثانی من سبعت و نسبه خلیفه الثانی خرقه [illegible] احکام
قدس سره ز هم دارم الحمد ابتدا ازین سلسله و منزلگه یافته ام معروف
کرخی مرید پیران سید مجد الدین [illegible] و نسبه او ولی تامل از دولت
او بر خاسته خود دربان حضرت امام علی موسی رضا بود کقول الشاعر
بخود شاد رین معروف کرخی که دربان علی موسی رضا بود
و اگر اعتماد نکنی در شجره ارادت که آن را باصطلاح صوفیه رابطه
خوانند و یقین که پیر تو داده مرقوم خواهد بود بگشا و بدین اتفاق
در گردن خود بر سبیل حمایل انداخته برآورده خوانده دید که غیر واسطه
سید مجد الدین مرید امام علی موسی الرضاست و امام رضا علیه التحیة
والثنا به پنج واسطه فرزند و خلیفه علی مرتضی الخ گفتم ای عزیز با تمیز
نه ارادت است که از پیران خود غافل باشی و الاف مریدی او زن
گفت من از عهده جواب نمیتوانم برآمد لیکن اعتقاد رسیده ام هر اشکال است
مرتضی علی بگوید با تو بسیار با خلفای ثلاثه تقاری زدن لازم دارد گفتم
چه عقیده دیده است که داری و چرا اهل السنن را بد نام میسازی زیرا که

درین کتاب مناقب سیدة النسا و امامین و حمزه و جعفر طیار هم
نه نوشته‌اند ازینجا توان گفت که از ایشان غباری بخاطر داشته
باشم گفت نه اما چون در خلفای اربعه میان هم مخالفت نبود
چنانکه ملا عبدالرحمن جامی در عقاید خود ازین معنی خبر میدهد
هر خصومت که بود شان با هم متعصب در انجا دم مزن حکم آن قصه با خدای
بگذار بند دکن ترا بحکم چه کار بنا برین هر که سهام توصیف دلیل امیر
پرداز ظن غالب آنست که شیعه باشد گفتم حاشا که میان ایشان
خصومت بود و اگرچه مخالفت بودی قدوه اصحاب عمر بن الخطاب در
مسایل مشکله رجوع بامیر المومنین نه نمودی و نعوذ بالله من معضلة
لیس لها ابوالحسن و لولا علی لهلک عمر نفرمودی و منقولست که ابوبکر صدیق رضی الله
عنه بجانب امیر بار نگریستی روزی یکی از حضار وجه این را استفسار
نمود گفت از پیغمبر استماع دارم النظر الی علی عبادت بنا برین اعتبار
فقیر را یقین حاصل است که میان ایشان محبت بود نه عداوت چنانچه
مطابق عقیده خود خطاب با اهل تعصب کرده این چند بیت در شان ایشان
قدسی گفته لمولفه هر که بد با صحبه پیغمبر است نزد من بی‌شبهه آنکس کافر است

مرتضی نیز از آن زندیق است کو عدوی حضرت صدیق است
آنکه صدیقیت مقبول خداست همنشین پادشاه انبیاست صدر دین
احمد آمد از ازل یافت نور از روی برج علم و عمل ذات پاکش صدق را
سرمایه بود نو عروس حلم را پیرایه بود در فرش دریای عرفان بوده است
پای تا سر قالبش جان بوده است سینه اش گنجینه اسرار حق مهر آئینه مظهر
حق یار غار احمد مختار اوست ثانی اثنین اذهما فی الغار اوست

حق تعالی هر کرا گوید ثنا — کی برآید وصف او از دست ما
دوستی مرتضی را این صفت — نیست خالی ز آن نداری معرفت
گر کسی دشمن شود از جهل خویش — دشمنی خلق دانی زین دو کیش
نسبت اصحاب محمد روز و شب — آنچه خود سازد از روی غضب
چون روا داری بخود این ظلم را — حاش لله نسبت رافضی مرتضی
مهر حیدر را چه این آمد صفت — گر کند رخنه بمنزل معرفت
گر بجانت مهر حیدر جا کند — قدر تو از نه فلک بالا کند
حق تعالی زینت آفرید — تا بگوید روز و شب لعن یزید
گاه گوئی گر ورا یابم کشم — زانکه پس از کشتن او سر خوشم

چون یزید ثانی انفس تو / گر کشی او را البتی باشد نکو
دشمن آل رسول آمد یزید / خاک بر فرقش بگو هل من مزید
دشمن حق نفت آمد از ازل / من همی گویم ز گفت لم یزل
زشت باشد دشمن حق از یزید / گر کشی زیبا شوی چون بایزید
گر تو هستی مرتضی را دوستدار / دشمن حق را مکن قول اختیار
گاه عثمان را مگو بی باشرا / مرتضی کی داد این دختر را
گر بپرسم از تو هرگز دیده / یار کس در عمر خود نشنیده
گر بعالم یک مسلمان بنگری / دختر خود را دهد با کافری
بالیقین گویی که ترسیان بود / از چنین امری مسلمان خوار شود
پس تو خود انصاف ده ای یار من / دل مکن آزرده از گفتار من
شاه دین دختر نکاح کی دهد / کی خلاف شرع در خاطر نهد
زانکه او عثمان غمان آمده / مقبل درگاه سبحانی آمده
جامع قرآن ذات پاک او / مدرک راز نهان ادراک او
از چنینش موج زن دریای حلم / ابر جود و کان خلق و بحر علم
وصف او بیرون بود از فهم ما / غیر او کی گنجد اندر وهم ما

بهتر از عثمان عمر را می‌شناس / گر بود پیشش ثبت دین محکم اساس
او چو تاج سروری بر سر نهاد / کمهر از شیعه و برش بن بر نهاد
شد لبی در عهد او دین را رواج / خانه دین را بود از آتش سراج
چون عمر بنشست بر تخت خلافت / آن بنای شرع بر برج برد
وجه توتش خشت بالی بود بار
هر کدامی پیشوای عالمند / خضر راه و رهنمای آدمند
هر یکی را کار زیبا در بسر / بود آنکه نیستی ای بی خبر
چون تو دنیا طلبکاری بجان / عارفان را همچو خود داری گمان
دوستی کان عمر را ثابت است / آن علی که معدن آل نبیست
کی بود ما در ترا ای جان من / دوستی چار یار ایمان من
مخلص هر چار یار از جان و دلم / حل شده از مهر ایشان مشکلم
مهرشان هادی راه صواب / مهرشان مقصد های بی حجاب
لطفشان کعبه رسان بی سفر / مهر ایشان آتش افروز سقر
هر که را مهر علی در سینه است / بالیقین آن سینه اصل کینه است
مهر تقلیدی ندارد اعتبار / مهر تقلیدی نمی آید بکار

همچون سپهر [illegible] سینه دار سینه خود از آتشی از کینه دار

در چه او افتاده باشد چه بد وای بر آن کس که از کوری فتد

مذهب [illegible] نیکو را کن اختیار تا نشوی در رهرو و حاکم خار

بعد از استماع ابیات مسطوره گفت اگر حال مطابق قال باشد نعوذ بالله

کمال است گفتم ای عزیز فکر حال خود کن که از ثواب ظنوا بالمؤمنین

خیرا محروم مانده ای بنکال آخرت معذب گردی و گفتم الحمد لله الرحمن

جامی گفته که بیان خلفای اربعه مخاصمت آیا هرچار [illegible] خصم بود

با خلفای ثلاثه با امیر المؤمنین خصومت داشته و آن قصه که ثابت

که حکمش موقوف بر حدیث گفتم آن قصه خلافت نیز ظاهر از آن جمله

در خاطر امیر [illegible] باشد گفتم ازین عقیده تو این جانی استغفار میشود

که خلفای ثلاثه خلافت را بغصب از امیر گرفته اند هرگاه حقیقت حال این

باشد باید که جمیع اولیا که نسبت ارادت بیعت ایشان با امیر منتهی میشود والله

با خلفای ثلاثه رضی الله عنهم دوست نباشند چه دوست دشمن است بیزاری

که دشمن امیر بود [illegible] القصه هرچند دلایل معقول بیان

نمودم اما از انجا که تعصب در دلش امکان ناپذیرفته بود چنانچه باید اثر اندر

آید و با جان بدر شود تعالی الله [illegible] آزرده خاطر شده در

در راه یکی از آشنایان [illegible] شده قصه باز راند گفت میخواهم

در جمعه آینده فلان را در مسجد جامع بقتل آرم اگر کشته شوم شهید و اگر

بکشم غازی خود را [illegible] آن آشنا گفت عجیب است من [illegible]

اخلاص و اختصاص دارم چنانچه [illegible] از تعصب را [illegible]

باشد چه امروز او را چند سال است که از مطالعه آن ابتدای کل

شیخ شهید و از مشاهده [illegible] نسبت توحید او

و صدق این مقال در ایام مجلس عرس و غیره از وجد و حالتش بوده که با

ظاهر بود با هر کس [illegible] و بحکم قول مولوی معنوی که هر کس میخواهد در مثنوی

جوید باید که در مضمون این چند غزل بنده که از واردات قلب الحاطی

ملاحظه این طلبات شوق و آیات حضور و ذوق در غایت وضوح

نهایت ظهور است کدام دیده که بر طلعت تو شیدا است کدام دل که

وصال تواش تمناست کدام تن که [illegible] تمال نشد کدام

سر که ز عشقت انیس سودا است کدام کس که نه حیران حشر زند دائما

که [illegible] هم که در وصیح مسیحاست کدام دل که ز عشقش نه بلبل شفقست

کدام سبزه که صد گونه در او تماشا نیست / کدام ذره که در وی نه آفتاب نهانست
کدام قطره که در وی نهفته دریا نیست / بهر کجا که نظر افکنی جمال خدا است
عیان بعین یقین بین خدا هویدا / مرا چه باک ز سرزنشهای ناصح
کدام عاشق برگشته بخت رسوا نیست / کدام خیر که کشفی نه عاشق است بر او

و | از آنکه دلبر هرجاییش یکجا نیست | له

انسان بدی که از ما عار را بود ماییم / دوائی که در دو عالم یکتا نبود ماییم
آن شاه که از جهان هستی آن زنده / و آن باده که بر دل مستی فزوده ماییم
آنکو ره طریقت پوید بجان همیشه / و آنکو در حقیقت بر دل گشوده ماییم
ای زاهد مذبذب تا چند غیر بینی / باطن حقیقت بنگر گر رخ نموده ماییم
بشناس صورت ما تا پی بری بمعنی / آئینه جمال رب الودود ماییم
مرآت ذو الجلالیم خورشید لایزالیم / غرق محیط حالیم اوج و فرود ماییم
در هر دو کون غیر ما کی ذره نیست پیدا / بنگر بچشم کشفی بود و نبود ماییم

ایضا منه

ما درون خویشتن نور تجلی یافتیم / مستغرقیم و مقام خود معلی یافتیم
تا بنور آفتاب وصل روشن شد دلم / عاشق و معشوق را در خویش تنها یافتیم

چون ز اسرار حقیقت جان ما آگاه شد / ذات حق را در همه عالم هویدا یافتیم
در تن خود ما نفس سایه ساری یافتیم / نه فلک را مظهر اندر صفت اسما یافتیم
قطره بودیم از بحر ازل جوشی زدیم / یک چند دیدیم خود را غرق این دریا یافتیم
بر گلی صد بوستان را مشاهده دیدیم / در خسی صد شعله را پنهان و پیدا یافتیم
تا بزلف یار زنار ببستیم از جهان / کشفیا کام دل خود بر تمنا یافتیم

وله ایضا

ای مه هرجایی ما در دلم جا کرده / در جهان چون آفتاب هم فرد یکتا کرده
کیست جز تو آنکه از ذات دیدارت نهد / تو بچشم خود جمال خود تماشا کرده
گیسوی مشکین لیلی راست از تو پیچ و تاب / حلقه زنجیر مجنون را تو در پا کرده
تا گل حسن تو بشکفت در بستان عشق / عالمی را همچو بلبل مست و شیدا کرده
ای که سیم دلبری ماه از سوزان خود / هر زمان خلق دگر را در تماشا کرده
زان دو گیسوهای زنجیر دار زان حق / زان دو عارض آتش اندر نیستانها کرده
هم بمن گفتی که مهر من نسازی آشکار / هم مرا چون اشک من زن خلق رسوا کرده
تو نهشتی باد بیمار هستی از بر جدا / بر ملا ما گو از چه ما را باد پیدا کرده
عشق کشتی کز ره شد از عرش برین / کشفیا تا از دل و جان ترک دنیا کرده

خود بینی و خود پرستی ایم   شیدای خود که سر بسر مستیم

گر مومن و صادقیم و گر بد دینیم   اینیم اینیم هر آنچه هستیم اینیم

و نیز در مجموعه راز که از مصنفات اوست این چند بیت از حال مرض اشکوا می‌کند

آئینه روی کاینا تیم   بیرون ز جهان و از جهاتیم

دریای روانم و هم امواج   چون عین صفات و عین ذاتیم

هم خنده و ذوق اهل عیشیم   هم گریه و درد اهل ماتم

با من مکنید عرض احوال   حلال جمیع مشکلاتیم

چون غنچه نهان بخویش بودم   اکنون گل باغ کاینا تیم

انجمله صفت که کردم اثبات   با اینهمه و صف [illegible] تیم

مآل مقال آنکه او را با اهل تشیع سوای محبت امیر المومنین و مودت امام المسلمین کرم الله وجهه مناسبتی و مشابهی نیست و این اظهار محبت امیر از تعصب و بعض اصحاب است بلکه از راه پیر پرستی است که از ارباب طریقت و اصحاب سلوک از فرائض و واجبات است چنانچه منقول است که شبلی یکی از مریدان خود را گفت بگو لا اله الا الله شبلی رسول الله چون بفرموده قیام نمود شیخ گفت خوش آمدی هر چند است در این ادراک

از شاید ریا و لیت پاک   هست نهایت مریدی

اینجا بمقام خود رسیدی یکبار [illegible] گفت استغفر الله شبلی از خادمان آستان محمد است او را چه مجال که این سخن بگوید و چگونه در راه کفر و زندیق بوید لیکن مطلب امتحان اعتقاد تو بود الحمد لله قصوری در اخلاص و ثبات تو نیست اکنون برو که کار تو تمام شد و در فوائد الفواد از سلطان المشایخ نظام الدین اولیا منقول است که بحسن علوی بنا بر تعریف گفت که در نیز شعر و تکلم نیز فلانی نه تنها امروز در محبت امیر المومنین علیه زار که گهی از احوال و اقوال بزرگان سلف و الغت و صفات و مواعات اولیا عبور کرده میداند که جمیع اولیا را رجوع بجناب آنحضرت [illegible] المولد حال خاص عام را نمینمانند عام خاص میدارند در تمام مراتب پس عجب است از تو که با وجود دعوی مسلمانی و خدا پرستی قصد کشتن این علوی سید کریم الطرفین که اسم با مسمی است جمعی کثیر محبت ظاهر و باطن از وی مستفید و بهره و رند داری باید که ازین اراده مذمومه در گذری و خود را العقوبت ابدی و هلاکت سرمدی گرفتار نگردانی زیرا که آنحضرت علی الله

علیه و آله وسلم در باب اکرام و احترام اولاد و احفاد امجاد خود
بامت بسیار تاکید کرده کما قال من صافح مع اولادی فقد صافحنی
ومن جلس مع اولادی فقد جلس معی ومن زار قبری فکانما
زارنی فی حیاتی بنگر که درین حدیث شریف پیغمبر مطهر خود
اولاد را شرف مساوات با خود ارزانی داشته زیرا که میفرماید هر کس مصافحه
کند و بنشیند با اولاد من پس بتحقیق با من مصافحه کرده و مجالست نموده
هر که زیارت کند قبر مرا چنانست که زیارت نموده در حین حیات
مرا و نیز فرموده اکرموا اولادی الصالحون لله والطالحون لی
بنابر آیهٔ کریمه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی محبت سادات
بر جمیع اهل اسلام فرض عین و عین فرض است نمی بینی در قعده آخر تا صلوات
بر پیغمبر و آل او نفرستند نماز درست نیست پس لایق حال مومنان
آنست که محبت آل مصطفی و مرتضی را بهترین فرائض اندیشند این
فرض در هیچ حالی برخلاف فرائض معهوده نقصان پذیر نیست چنانچه
کلمهٔ طیبه گفتن در تمام عمر یکبار فرض است وصوم در تمام سال در یک ماه
و نماز در شبانروزی پنج وقت و اگر مصلی مسافر بود قصر است

و زکوة تا صاحب نصاب نشود و همچنین حج بحصول استطاعت
زاد و راحله فرض نیست کما قال الله تعالی ولله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا اما محبت اهل بیت فرضیت دائمی که بهیچ وجه
من الوجوه از ذمهٔ مومنان ساقط نشود بنا برین فقیر را به اولاد خود
با بیکیم الی المنتهی ملکه کرده ازین پیش اشتغال در گذر چون از زبان عزیز
صاحب تمیز اینگونه مواعظ و نصایح استماع نمود از فساد و هوی
دهشت او را نیز از اهل تشیع شنیده است بحمد الله المنعم آن نشسته تا بعمر
تمام و ضبط ارمان از آن مرشد فقیر آمده گفت فلانی از روی دوستی
اخلاص بدینه که با تو دارم ترا آگاه میسازم باید که در جمعهٔ آینده
خود با خبر باشی زیرا که فلانکس در حق تو چنین اراده کرده گفتم ای عزیز
در وقتی که تقریب پای از شروع در تالیف این کتاب گذشته
چون از علم ظاهر همچو علم باطن بی بهره بود متالم شده گریست و سر
سر بر زانوی تفکر نهاده از خود رفت مقارن این حال روح ولی
متعال یعنی سلطان اولیا علی مرتضی گذری بر سر حال اسیر خود کرد
به بشارت لا تقنطوا من رحمة الله مستبشر گردانید در آن وقت این

این خاک را بکسار تمام از آن معدن جود و جهان التماس نمود که

سرور ابرار رساله این کار میخواهم در رتبه شهادت عمر مرحمت شود در حب

یافت این دولت محبت ذات قدسی آیات تو باشد امید است که التماس

این نیازمند درجه قبول یافته باشد از لطف تو هیچ بنده تو مستمند نشد

مقبول تو جز قابل جا و پایه نشد لطفت بکدام ذره پیوست نمی کان

ذره به از هزار خورشید نشد و از کرم عمیم آن پیشوای اصفیا و مقتدای

بعید نیست که پیش از انصرام خدمت بر سبیل مساعدت مژده عطا کند زنهار

ازین معنی اندیشه خطا بخاطر میار و سوگند دادم که یاران و محبان فقیر را

ازین مقوله اظهار مکن که مبادا پیش از قصد قاصد قصد قتلش کرده فقیر را

از مقصد اصلی و مقصود کلی محروم و مهجور سازند بنا برین مبالغه فقیر در قول

اخفای این راز نموده به منزل خود رفت چون شب در آمد سر گریبان طالب

شاهد شهادت فرو برده مترقب گشتم که ناگاه الحمله لسان از زمین و آسمان

ومکان [illegible] و دوش شنیدم که منادی این ندا میکرد که من مات علی حب

علی ابن ابیطالب فیحشر و انا کون [illegible] و یسار و این کلام را

را دو بار تکرار کرد چون بافاقت آمدم تغیر و رونقی عظیم از راه بهجت

و مسرت روی داده بحیثیتی که زائد بر مقدار تحمل بود رسانیدم و شکران بجا آوردم

که این صبح دولت از افق رحمت کی طلوع نماید و این شاهد سعادت

کدام ساعت نقاب حجاب از چهره چون آفتاب گشاید چون روز شد

بعد از ادای نماز اشراق و چاشت غسل نموده و رخت سفید پوشید

و بدن خود را بعبیر عود معطر ساخته با ابتهاج تمام و اشتیاق مالا کلام

کلام این چند بیت بر زبان فصیح البیان راند و بجانب مسجد جامع

روان شدم منتهی آمال پیرو شرع رسول الله رحیق شوق

ما دارن [illegible] اگر عشق علی رقصت [illegible] خدا زین بش

در محشر [illegible] دارد امیرالمؤمنین حیدر علی ابن ابی طالب چون از

حامی خود [illegible] چه غم دارد القصه چون خطیب بر منبر آمده

آغاز خطبه نموده آنچه معهود است این عاصی را از معاصی نا گسارد

[illegible] لهذا [illegible] ازالتهاب درا بر سبیل سوغات آمده بود در قلم جلا [illegible]

بر جانب یار [illegible] که محل ذلت [illegible] تا خطیب بخطبه اشتغال

اللهم صل علی محمد و آل محمد میخواند و در اثنای تسبیح هر لحظه لحظه خون

میکرد تا آنکه مومنان از نماز فارغ شدند بعد از فراغ نماز چون طالب را

را بمطلوب رساند و بمنزل خود روان گشت این درویش از پیش
پیش گرفته با او هم آغوشی نموده نعره زد و در بدنش بید آمد او را
بر زمین انداخت بعد از آنکه بحال آمد سر بر قدم طالب نهاد گناه
و شاه سعادت نهاد و زبان باستغفار گشوده تایب شد بهدی الله من یشاء الی
صراط مستقیم من مقالات شیخ سعدی علیه الرحمه منم گرچه آلشدم مولای
شدم مولای حیدر امیر المومنین آن شاه صفدر علی کو را خدا اشکست تا آخر
با مر حق وصی کردش پیمبر بحق پادشاه هر دو عالم خدای لایزال فرد اکبر

بحق آسمانها و ملایک | کز ایشان هیچ جایی نیست برتر
بپنج ارکان شرع و هفت اقلیم | با فلاک و ده و دوازده برج دیگر
بکرسی و بعرش و لوح محفوظ | بحق جبرئیل آن خوب منظر
بمیکاییل و اسرافیل و صورش | بعزراییل و هول روز محشر
بتوریت و زبور و مصحف و انجیل | بحق حرمت هر چار دفتر
بحق آیه الکرسی و یسین | بحق سوره طه سراسر
بحق آدم و نوح ستوده | بحق هود و شیث داد گستر
بدر و حنین و در بیان لقمان | بذو القرنین و لوط نیک محضر
بابراهیم و قربان کردن او | باسحاق و باسماعیل و هاجر
بختم انبیا احمد که باشد | شفیع عاصیان در روز محشر
بحق کعبه و بطحی و زمزم | بحق مروه و رکن و مشعر
بتعظیم رجب با قدر شعبان | بحق روضه صدیق و اوبر
برنج اهل بیت و آه زهرا | بخون ناحق شبیر و شبر
با آب دیده طفلان معصوم | بسوز سینه پیران غم خور
که بعد از مصطفی در جمله عالم | نبد فاضلتر و بهتر ز حیدر
مسلم بد سلونی گفتن او را | که علم مصطفی را بود داور
یقین اندر سخا و علم و عصمت | ز پیغمبر نبود او هیچ کمتر
اگر دانند کو نبی جز علی کیست | که دلدل زیر رانش بود و در خور
چگویم وصف آن شاهی که جبریل | گهی بد مدح خوانش گاه چاکر
بدان گفتم که سعدی زین سعادت | نباشد چون درخت خشک بی بر

ایا سعدی تو نیکو اعتقادی
ز دین و اعتقاد خویش برخور

باسیدة النسا فاطمه زهرا علیها التحیة والثنا و ما یتعلق به ترجمه ارباب
دانش و اصحاب بینش واضح و لایح میگردانند که این عقد مبارک باتفاق
مورخین بسال دوم از هجرت او در ماه رجب المرجب منعقد گشت
و در بیان این احسن القصص اهل سیر روایات آورده اند بعضی
مجمل و بعضی مفصل اما آنچه مولف جامع تر یافته بترجمه اش شتافته
روایت صفوة الصفوة است تالیف ابن جوزی رحمة الله علیه از
ام سلمه رضی الله عنها می آرد که چون فاطمه زهرا علیها التحیة والثنا
از مرتبه صبا بدرجه نسا رسید اکابر قریش بخطبه اش مبادرت نمودند
آنسرور صلی الله و آله وسلم بسخن ایشان التفات نفرمود تا روزی
ابوبکر صدیق اظهار این معنی نمود در جواب فرمود کار او وابسته بامر حقست
در روایتی گفت منتظر وحی می برم پس عمر ابن الخطاب التماس نمود
همان جواب شنید از سلمان فارسی منقول است که روزی ابوبکر و عمر
و سعد رضی الله عنهم در مسجد نشسته سخن سیدة النسا در میان داشتند
و میگفتند اکابر قریش از آنسرور التماس این معنی نمودند بدرجه قبول
نه افتاد و مرتضی علی هنوز ازین مقوله ظاهر نکرده ابوبکر گفت غالب ظن

آنست که فقر مانع اوست و مهم سیدة النسا که در تسویق و تعویق
افتاده جهة علی داشته است که خدا و رسول بتقریبی باو دارند پس
گفت تا من موافقت می نمائید که بنزد او رویم تا بخطبه فاطمه ترغیب
نمائیم اگر از عهر فقر عذری گوید مدد دهیم سعد گفت یا ابابکر خدای تعالی
ترا همواره توفیق امور خیر کرامت فرماید خوش باشد قدم در
راه نه هر سه یار بزرگوار بطلب حیدر کرار بیرون آمدند و در آنوقت
امیرالمومنین در نخلستانی شتر را آب میداد چون نظر فیض اثرش بر
ایشان افتاد قدمی چند باستقبال آمده استفسار حال نمود ابوبکر گفت
یا اباالحسن هیچ خصلتی از خصال محمود نیست که ترا در آن بر همه مومنان
سبقت نباشد و نزد سید کاینات علیه افضل التحیات منزلتی داری
که هیچکس از یاران با تو مشارکت نیست چرا خطبه فاطمه مبادرت نمی نمائی
امیرالمومنین آب در دیده گردانیده گفت ای ابوبکر متهیج می نمائی
آتشی را که بتکلف تمام تسکین داده ام بیاد میدهی آنچه بقصد فراموش
کرده ام بغیتی که مرا درین امر است ما فوق آن متصور نیست لیکن
حیا و فقر مانع است ابوبکر گفت یا اباالحسن تو خود میدانی که دنیا نزد

خدا و رسول احبّ باری ندارد باید که قلت مال بهیچ حال مانع آن
مقال نکرد و لیس امیر المومنین کرم الله وجهه بزیارت رسالت پناهی
شتافت در زمانی که آنسرور در منزل ام سلمه تشریف داشت چون
امیر حلقه بر در زد ام سلمه گفت کیست آنسرور فرمود برخیز و در بگشای
هذا رجل یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یعنی این مردیست که خدا
و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند
گفت پدر و مادرم فدای تو باد کیست اینمرد که درباره او چنین گواهی
میدهی فرمود برادر و پسر عم من علی ابن ابیطالب است ام سلمه
گوید بسرعت تمام دویده در بگشادم سوگند بخدا که قدم درون ننهاد
تا ما دامی که من بحجرهٔ خانه خود در آمدم انگاه سلام رسانید اذن طلبیده
نزد خود نشاند امیر المومنین سر مبارک فرو انداخته بزمین می
نگریست چنانچه کسی حاجت آورده باشد و از عرض آن شرم دارد
آنسرور فرمود یا اخی چنان میدانم که حاجتی داری و از اظهارش
شرم میکنی هرچه در دل داری بگو که حاجت تو نزد ما مقضی است امیر
گفت یا رسول الله ترا معلوم است که از اوان صغر مرا از پدر و مادر من

جدا کرده بملازمت خود شرف اختصاص ارزانی فرموده بهنرهای
ظاهری و باطنی مستعد گردانیده و آن احسان و شفقت که از
تو درباره خود مشاهده کرده ام از پدر و مادر عشر عشیر آن ندیده ام
حاصل که ذخیره عمر در زندگانی و مایه عیش و کامرانی من تو بوده و اکنون
که بدولت خدمت تو از مساعدت سعادت بازوی تمکین من
نیک گشته نور فلاح و خیر و نجاح دارین مسلم شده تمنای آن در
خاطرم نقش بسته که خانه آبادی برگزینم و مدتیست داعیه خطبه در
دل دارم و از هیبت تو هم گستاخی نتوانستم و نتوانسته بر زبان نمی آوردم
امکان دارد یا رسول الله که این معنی بظهور آید ام سلمه گوید من از دور
نگاه میکردم دیدم که از استماع این سخن چهره مبارک آنسرور چون
آفتاب بر افروخت و متبسم و مبتهج گشته فرمود یا اخی هیچ داری از
ما یحتاج تاهل که بآن توسل نمائی گفت یا رسول الله از نظر فیض اثر تو پوشیده
نیست که در بساط من شمشیریست و زرهی و شتری هرچه فرمائی حاکمی
شمشیر ناگزیر است که پیوسته بجهاد مبادرت می نمایی و شتر که راحله
و مطیه تست آن نیز لا بد است لیکن بدرع با تو اکتفا می نمایم و ترا بشارتی نیز

سید بهم یا ابا الحسن بدرستی که حق سبحانه و تعالی عقد فاطمه را با تو در آسمانها
بست و پیش از آنکه تو بیایی ملکی از آسمان بتهنیت من فرستاد که مرا آن
فرشته را رو بها و بالهای بسیار بود مرا سلام آورده گفت البشر یا محمد بجمع
الشمل و طهارة النسل من از وی سوال کردم که ایها الملک این بشارت
بطهارت نسل عبارت از چیست گفت که من سطائیلم فرشته موکل بپایه از قوایم
عرش مرا حق تعالی اجازت فرمود تا ترا به بشارتی مبشر گردانم و اینک جبرئیل
می آید و کیفیت واقعه او بیان خواهد کرد با سطائیل این سخن در میان داشتم
که جبرئیل علیه السلام پاره حریر سفید از جنت آورد که در روی دو سطر از نور
مکتوب بود گفتم ای برادر این چه نامه است و مضمونش چیست گفت یا رسول الله
حق سبحانه و تعالی ترا از خلق خود برگزیده و از برای تو برادری و صاحبی
اختیار کرده فاطمه را بوی داد و او را بدامادی برگزید است انس که
خلعت اخوت من بر قامت او چست و درست آمده گفت برادر تو در دین
و پسر عم تو از روی نسبت علی بن ابی طالب حق تعالی عقد ایشان را در آسمان
منعقد گردانید با بطریقی که اول خطاب بجنات فرمود تا بزینت تمام خود را
بیاراستند و بحور و غلمان وحی فرستاد تا بزیورها خود را آراسته گردانند

و بشجرهٔ طوبی پیغام نمود که بارهای اوراق خود نثار کن و بعد از آن
امر کرد ملائکه کرام را که در آسمان چهارم نزدیک بیت المعمور جمع شدند
و منبری است از نور موسوم بمنبر کرامت که آدم صفی علیه السلام بر روی آن خطبه
خوانده در پیش بیت المعمور نهادند پس حق سبحانه وحی فرمود بملکی
که اسم او راحیل است و در میان فرشتگان هیچ یکی در فصاحت و طلاقت
نطق و حسن صوت او نیست بران منبر برآمده حمد و ثنای خداوند جل و علا
بتقدیم رسانید و از حسن صوت و سلامت عبارت او فرشتگان از طرب
سموات در اهتزاز و افلاک در جنبش آمدند بعد از آن بمن وحی فرمود
که ای جبرئیل من کنیز خود فاطمه بنت محمد را به بنده خود علی بن ابیطالب
عقد بستم تو نیز در میان ملائکه انعقاد را موکد گردان من بفرمان آن عقد
نکاح ایشان بسته ملائکه را گواه گرفتم و صورت واقعه بر این حریر نوشته
ساخته بشهادت ملائکه موشح گردانیدم و بنظر شریف تو آوردم حکم چنان است
که بمشک مهر کرده برضوان که خازن جنت است بسپارم و چون این عقد
منعقد گشت بشجرهٔ طوبی امر فرمود تا حلی و حلل نثار گردانید و ملائکه و حور
و غلمان و ولدان جنت بالتقاط تمام هر یکی حله و زیوری ربودند که تا ابد

وتحفه که در میان آن طایفه بیکدیگر هدیه برده اند تا قیامت تبرک
خواهد بود بعد از آن مرا امر فرمود تا ترا برین عقد تزویج بشارت
و تهنیت رسانم و تو نیز بشارت ده ایشان را بدو فرزند ارجمند
طاهرین و فاضلین در دنیا و آخرت آنگاه خواجه کاینات علیه
افضل الصلوة فرمود یا اباالحسن بخدا که هنوز جبرئیل به معارج افلاک
قدم ننهاده بود و بال اقبال بطیران در فضای ملکوت نگشاده که
حلقه بر در زد ای الکنون فرمان پروردگار جل وعلا درین باب نازل گشته
که بمسجد روم و بر رؤس اشهاد انعقاد این عقد مبارک به تقدیم رسانم
و از فضایل و مناقب تو حرفی چند بسمع اصحاب رسانم که چشم تو بدان روشن
و دل تو بدان مطیب شود چون امیر المومنین از آنسرور رخصت بیرون
آمده بسرعت بجانب مسجد روانشد در راه با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ملاقات
افتاد و ایشان استفسار احوال نمودند گفت خواجه کاینات علیه التحیة مرا
مبذول داشته اینک میرسد و مقرر چنان است که یاران در مسجد حاضر
باشند تا انعقاد آن عقد بر رؤس اشهاد تحقیق پذیرد پس چون
امیر المومنین کرم الله وجهه بمسجد مراجعت نمودند و هنوز کسی در مسجد نیامده

بودند که آنسرور بار چهارم همچون ماه شب چهارده برافروخته از
غیب رسیده به بلال فرمود که مهاجر و انصار را جمع کن چون اصحاب
اجابت بلال نمودند در مجلس همایون حاضر آمدند آنسرور صلی الله علیه و آله
وسلم بر منبر برآمده و خواند حمد و ثنای باری تعالی بجا آورده بعد از آن
روی بسوی حضار کرده گفت بدانید ای معاشر مسلمانان که برادرم جبرئیل
فرود آمده خبر چنین آورد که الله تعالی ملائکه را در بیت المعمور جمع
فرموده گواه گرفت که کنیزک خود فاطمه بنت محمد را به بنده خود علی بن ابی طالب
عقد بست و مرا امر فرمود تا در میان یاران تجدید آن عقد کنم و
حجت نکاح بحضور شهود عدول مسجل گردانم پس خطبه ادا کرد و فرمود یا علی
برخیز و قاعده خطبه بجا آر سلطان الاولیا علی مرتضی میان انجمن اصفیا
بجمع اصحاب برخواسته بعد از ادای حمد و ثنا و شکر آلا و نعما و درود
بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت پیغمبر که تزویج فرمود مرا
بسیدة نسا دختر ارجمند خود فاطمه زهرا و صداق او درع من مقرر شد
و من برین معنی رضا دادم از آنسرور بپرسید حقیقت آن گواه باشید
اصحاب روی بسید کاینات آورده گفتند یا رسول الله باین طریق تزویج

فرموده تا برین جمله گواه شویم فرمود بلی بعد از ان از اطراف و
جوانب آواز بر آمد که بارک الله فیهما و جمع شملهما الخ بمنزل
شریف معاودت نموده در عقب آن آنگاه کوشیدند و امیر المؤمنین
فرمود برو و درع بفروش ثمن آن نزد من آر امیر آن درع بچهار صد
و بروایتی چهار صد و هشتاد درهم بدست عثمان بن عفان فروخت
چون عثمان زر را تسلیم کرد و قبض ثمن نمود گفت یا ابا الحسن من باین درع
اولی هستم از تو یعنی هر تصرف که خواهم بکنم فرمود بلی پس الدرع تو
باین درع اولی تری از من بهبهٔ شرعی تو را ارزانی داشتم شاه ولایت
بحکم لازم شکر نعمت حقیقی ادا نموده هم درع و زر را بخدمت آنحضرت آورد
کیفیت حال معروض داشت سید کاینات عثمان را دعای خیر فرمود
قبضه از آن زر را هم کرده تحویل ابوبکر نمود تا آنچه احتیاج است بکار انجام
نماید سلمان گوید مرا و بلال را همراه ابوبکر فرستاد که ما در کار نمائیم
چون بیرون آمده شمردیم سیصد و شصت درهم بود از آن اسباب جهاز
ابتیاع نمودیم برین دستور که فراشی از جنس مصری محشوه به پشم و نطعی
ساده از ادیم حشو آن از لیف خرما و عباده خیبری و آبدانی چند سفالی

و پرده از پشم اینها را بنظر فیض اثر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
حاضر آوردیم اشک رنجیده گردانیده باین دعا تکلم فرمود اللهم
بارک للقوم با علی آنیتهم الخزف یعنی خداوندا برکت فرما بر قومی که
خوبترین آوند ایشان کوزه سفالین باشد و باقی دراهم را بام سلمه
حواله نمود تا از آن طیب یعنی بوهای خوش صرف کند و بروایتی
برای بوی خوش داد از امیر المؤمنین منقولست که مدت ماهی
در مجلس شریف آنحضرت دیگر از ین مقوله مذکور نشد و مرا از شرم
یارای آن نبود که توانم سخن بگویم اما گاهی که بخلوت اتفاق می افتاد
فرمودی نعم الزوجة زوجتک انها سیدة نساء العالمین یعنی
نیکو زنی است جفت تو بشارت میدهم که وی بهترین زنان عالمیانست
بعد از آنکه ماهی برین بگذشت عقیل برادر امیر المؤمنین گفت ای
برادر بواسطه این عقد و ازدواج مرفه الحال و خوشوقت شدیم اما
میخواهیم بزودی این دو کوکب اقبال در برج وصال اقتران کنند
تا چشم ما روشن گردد امیر المؤمنین فرمود من نیز این مراد دارم اما
از اظهار شرم میدارم عقیل دست امیر المؤمنین گرفته بدر حجره ام سلمه رسید

آمده بام ایمن خادمه آنسرور این سخن درمیان آورد او گفت تا

خبر کرده ید دیگر درین مهم تردد ننمایید تا ما جماعت عورات باتفاق

ازواج مطهرات این مهم کفایت نمائیم که سخن عورات درین مهم

انفعت ام سلمه گوید ام ایمن این خبر اول بمن گفت بعد ازان

بباقی ازواج و ما همه بخانه عائشه رضی الله عنها که حضرت رسالت

آنجا بود رفتیم آغاز سخنان حسرت آمیز پیش آورده ذکر خدیجه کبری

رضی الله عنها و ترتیب امور ساختگی مهمات کلیه و جزئیه او یاد کرد

گفتیم اگر در کار فاطمه او بسلک احیا منسلک بودی دیده های روشن

شدی آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم آب در چشم مبارک گردانید

فرمود مثل خدیجه کجاست تصدیق من کرد در وقتی که همه مردم تکذیب می نمودند

و تمامی مال خود را صرف راه من کرد و دین خدای را تعالی نصرت و اعانت

نمود و مرا حق سبحانه فرمود تا در ایام حیات او بشارت دهم

بخانه که در بهشت از فضه و زمرد آفریده من بتکلم مبادرت نمود

گفتیم یا رسول الله هرچه از اوصاف کمال خدیجه میگویند اهل است اکنون

این قسم تو میخواهد که او را از حلیه حجله اش درآری و این هردو

گوهر دریای نبوت و ولایت را برشته اتصال درکشی فرمود ام سلمه

علی خود ازین معنی بر من ظاهر نساخته گفتیم یا رسول الله مرتضی

موصوف بصفت حیا از آنچه اظهار نکرده پس آنسرور فرمود علی را بخوان

امیر المومنین بر سر راه منتظر بود ام ایمن آمده گفت بیا که رسول ترا میخواند

امیر آمده سر از شرم فرو انداخته بنشست آنسرور فرمود یا اخی میخواهی

با جفت خود قرین گردی گفت نعم یا رسول الله سید المرسلین عدد

نقره بشمار ده فرمود تا ترتیب امور فاطمه از زرین و نخستین ترتیب فراگیر

و او را بتقدیم رسانند و ازان دراهم که بام سلمه سپرده بود ده درم

بام ایمن فرمود تا خرما و روغن و پنیر خرید به پنج درم روغن و چهار

درم خرما و یک درم پنیر خریده بنظر خیر البشر آورده رسول سفره از

ادیم طلبیده بدست مبارک خود همه را بمالید و ترکیب کرده حیس ترتیب

فرمود یا اخی بیرون رو هر که را ملاقات کنی با خود بیار امیر المومنین

بیرون آمد جمع کثیر در مجمع دید معاودت نموده گفت یا رسول الله مردم

بسیارند فرمود جماعه را ده ده در آر تا طعام خورده بروند چنین نموده تمام

نمود چون حساب کردند هفتصد کس از ان طعام ببرکت کف با کفایت

آنروز سیر شدند چون ولیمه سیدة النسا منقضی شد بیکدست
دست مرتضی علی و بدست دیگر دست فاطمه گرفته بمنزلگاه ایشان آورد
سر فاطمه را بر سینه مبارک خود نهاده بوسه بر پیشانیش زاد
با میر سپرده فرمود یا علی نیکو جفتی است جفت تو و امیر را نیز با
فاطمه سپرده گفت نیکو زوجیست زوج تو بعد از آن ایشانرا
درون خانه فرستاده هر دو بازوی در را بدست حق پرست
گرفته دعا ببرکت و جمعیت ایشان فرموده بخدای تعالی سپرده
بازگشت اسماء بنت عمیس را آنجا دید موجب توقف پرسید گفت
یا رسول الله دختر را در وقت زفاف حاجتی می باشد من از
برای آن آنجا توقف نموده ام فرمود حق تعالی حوایج دنیا و آخرت
تو کفایت کند از امیر المؤمنین کرم الله وجهه منقولست که [illegible]
[illegible] بخانه ما تشریف آورد و بروایتی روز چهارم از
زفاف که ما تکیه داشتیم و عبائی بر خود کشیده چون آواز
مبارکش شنیدیم خواستیم برخیزیم سوگند داد که همچنان بحال خود
باشید و آمده بر بستر ما نشست و هر دو پای مبارک در میان ما در

آورد چنانکه من پای راست او [illegible] نهادم و فاطمه پای چپ
و با ما بتکلم مشغول بود و ما به تعلیم مستعد بعد از آن فرمود یا اخی
برخیز و مقداری آب بیار آوردم بر آن آب آیتی خواند و فرمود
بیاشام و اندکی بگذار آنچه گذاشتم بر سر و روی و سینه من مالید
فرمود اذهب الله عنک الرجس یا اباالحسن و طهرک تطهیرا بعد از آن
فرمود یا اخی آب تازه بیار آوردم از برای فاطمه نیز بر این منوال
سلوک داشت پس مرا بیرون فرستاد و از فاطمه استفسار حال نمود
گفت یا رسول موصوفست بصفات کمال اما بعضی از عورات قریش
مرا گاهی ملامت میکنند که شوهر تو فقیر است فرمود ای فرزند پدر تو
فقیر نیست و شوهر تو نیز فقیر نه تمامی گنجهای روی زمین از زر و نقره
بر ما عرض کردند قبول نکرده فقر را فخر خود دانسته آنچه مرضی
حضرت باری نمودیم ای فرزند اگر بدانی آنچه ما میدانیم دنیا تمامی
در نظر تو خوار گردد بخدا که زوج تو اقدم اصحابست از روی
اسلام و اکبر ایشان از روی علم و اعظم ایشان از روی حلم ای نور
دیده من حق تعالی از اهل عالم دو کس را اختیار نمود پدر ترا

وشوهر ترا نیکو شوهریست شوهر تو زنهار که عصیان او نورزی
و فرمان برداری او نمایی بعد از ان مرا طلبیده نیز وصیتها
برعایت خاطر عاطر فاطمه و مراعات جانب او نمود و رفق
و تلطف دلالت فرمود و گفت فاطمه پاره از منست چون اورا
خوشوقت داری مرا خوشوقت داشته باشی و اگر اورا محزون
داری مرا محزون داشته باشی و ما را بار بحق تعالی سپرده و دست
که برخیزد فاطمه گفت یا رسول الله کنیزکی بخدمت تعین فرمای
تا در بعضی مهمات ممد باشد فرمود خادمه اعطا کنم یا چیزی بهتر
از خادمه فرمود هر روز سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار
و الله اکبر سی و سه نوبت و بعد از ان لا اله الا الله بگوی تا از این
صد کلمه روز قیامت هزار حسنه در نامه اعمال خود ثبت بینی و
ترازوی خود سنگین یابی بعد از ان بیرون آمد امیر المومنین
بخدا سوگند که فاطمه هرگز مرا در غضب نیاورد و عصیان من نورزید
تا جان مبارکش قبض کردند و من نیز هرگز خاطرش نرنجانیدم
یکی از لطایف این واقعه آنکه کتب و رسائل تذکیر مثل سبحات و غیره

بنظر در آمده که چون سیدة النساء از چهار صد درم صداق که بها
درعی بود واقف شد بحضرت رسالت گفت بنات سایر مردم را
صداق درهم و دینار باشد و دختر ترا همه از این جنس صداق بود پس
فرق چه باشد از حق تعالی درخواست فرمای که صداق مرا شفاعت
امت تو گرداند آنحضرت رسالت دعا نمود باجابت رسید و قطعه
حریری جبرئیل علیه السلام آورد و سطری در روی مکتوب بود بخط نور که
آنکه حق تعالی مهر فاطمه زهرا را شفاعت امت عاصی پدر بزرگوار او
گردانید و گویند سیدة النساء آن رقعه را همیشه به شب تا آخر عمر
و چون وقت ارتحال رسید وصیت فرمود که این نامه را با من در قبر
دفن کنید که چون فردا برخیزم حجت خویش گردانیده امت عاصی پدر
خود را شفاعت نمایم و حق سبحانه سیدة النساء را شش فرزند ارزانی
داشت سه از ذکور و سه از اناث حسن و حسین و محسن زینب ام کلثوم رقیه
محسن که سقط شد و با آن مرض درجه شهادت یافت و وفات بعد از رحلت سید
المرسلین در مدت شش ماه و بروایتی کمتر در مدینه سکینه واقع شد
ذکر اوصاف کمالات و شمایل آن پسندیده خصال زیاده از ان است که درین

مختصر کور گردد ... در شواهد النبوة مسطور است که اسماء بنت
عمیس از سیدة النساء روایت کند که چون علی مرتضی شب اول
من آمد از وی اندیشیدم زیرا که شنیده بودم که از زمین با وی
تکلم میکرد بامداد او را با رسول حکایت نمودم سجده طولانی کرد فرمود که
بشارت باد ترا بطهارت نسل بدرستی که حق سبحانه و تعالی فضیلت
داد زوج ترا بر جمیع خلایق و بزمین امر نمود که آنچه بروی اوست از مشرق
و مغرب بگذرد با وی عرض کند [illegible]
[illegible]
در تفسیر بحر الدرر و ریاض القدس از عبد الله بن عباس رضی الله
عنهما منقول است که روزی امیر المومنین مرا فرمود ای عبد الله بعد از
ادای نماز عشا نزد من آی چون رفتم فرمود معنی الف الحمد لله
گفتم امیر المومنین بهتر داند الخ در معنی الف لام تا پاسی از شب گذشت
حقایق بیان نمود که هرگز بخاطر من نشسته از آن عبور نکرده بود
پس در تفسیر حاء الحمد درآمده پاسی دیگر معارف فرمود بعد از آن
میم بیان گفت ای عبد الله آنچه بیان کردم شنیدی گفتم بلی

یا امیر المومنین استماع نمودم و حیران گشته ام فرمود
یا عبد الله لو کتبت معانی الفاتحة لاوقرت سبعین بعیرا یعنی
اگر بنویسم در بیان معانی سوره فاتحه هرآینه بار کنم هفتاد شتر را
و نیز فرمود هرکس سوره فاتحه درست بخواند از آتش دوزخ
ایمن گردد و هر که معانیش بواجبی بداند وجبت له الجنة و الکرامة
برؤیته و قربته یعنی واجب شود مر او را بهشت و بزرگ
گرداند او را حق سبحانه بدیدار و قرب خویش ابن عباس
گوید علم خود را در جنب علم آنحضرت بسان قطره یافتم در بحر
و از ابن فخری رضی الله عنه مرویست که روزی امیر المومنین
فرمود لو شئت لاوقرت من باء بسم الله سبعین بعیرا یعنی
اگر خواستمی از تفسیر باء بسم الله هفتاد شتر بار کرده می دادم از
وی مرویست که روزی امیر المومنین فرمود بخدا اگر خواستمی
از احوال جمیع مردم خبر دادمی لیکن ملاحظه دارم که در محبت من
بدین و شریعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کافر شوند در
مجلد ثانی حبیب السیر مسطور است که امیر المومنین روزی یکی از

خود میفرمود در قرآن هیچ آیتی نیست و نازل نشده در بر
بحر و یا در سهل و جبل و یا در لیل و نهار مگر آنکه من بر آن عالم
نباشم که در شان که و در کدام وقت نازل شده هم در کتاب
مذکور مسطور است که سفینه جمیع سالکان علوم صوری و معنوی را
از جنس کلام و تفسیر و فقه و معانی و منطق و نحو و صرف و غیره علی هذا
القیاس با میر المومنین درست میگردد و در روضة الشهدا
مسطور است که سلطان الاولیا علی مرتضی میفرمود که خاتم انبیا
هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من کشف شد
شیخ عطار گوید نبی در گوش او یک علم در داد وزان اندر
دلش صد علم بگشاد چو شهر علم دین پیغمبر آمد در آن شهرستان حیدر
آمد در فصل الخطاب از ابن عباس منقول است [illegible]
بر ده جزو علم آفریده نه جزو تنها با میر المومنین داده و یک جزو به تمام عالمیان
قسمت نموده و بخدا که مرتضی علی در این حصه هم شریک غالب است
بر همه ما و هم از وی منقولست که گفت علم الهی شش سدس است پنج سدس
از آن امیر المومنین علیست و یک سدس جمیع مردمان را و لیکن

که در آن سدس نیز شریک است تا غایتی که همه ما علمیت در
شرح تعرف و شواهد النبوة و حبیب السیر مسطور است که علی ابن
ابی طالب بجز در غار رفتن همراه او اصحاب است که پیش از وی کسی
بدان متکلم نشده و بعد از وی نیز جز تعدی مانند آن نیاورده تا
بحدی که روزی بر منبر برآمده فرمود بپرسید از من ما ورای عرش را
بدرستی که میان دو پهلوی من لب ریز علوم است که این از ثمره بعثت
رسالت پناه است و این خبری است که چشانیده رسول صلی الله علیه
و آله وسلم مرا چنانچه که [illegible] در سینه [illegible] است اگر زمین
که از تورات و انجیل حکم کنند هر آینه من [illegible]
[illegible] هم از آنچه در هر دو کتاب مسطور است چنانچه آمده
آن دو کتاب گفته مرا در آن باب تصدیق نمایند و در شواهد النبوت
می آرد که چون امیر المومنین کرم الله وجهه این سخن فرمود از آن جمع
مردی بود [illegible] از روی انکار و الزام گفت
مرد [illegible] و طویل کردی سخن را هر آینه سوالی کنم که از جواب آن بمانی
پس برخاسته گفت سوالی کنم امیر المومنین گفت [illegible]

نمکینی از برای تقوی بود و نابینی کسی نه از برای نعمت و تمیز
وعلب گفت تو مرا بر این داشتی پس سوال کرد هل رأیت ربک
حتی عرفته یعنی آیا دیدی پروردگار خود را که شناختی او را
گفت لم اعبد ربا حتی لم اره یعنی نپرستیدم خدا را تا ندیدم
گفت کیف رأیته یعنی چگونه دیدی ما رأته العیون بمشاهدة العیان
لکن رأته القلوب بحقایق العرفان یعنی ندید او را دیده
سر لیکن دید او را دیده سر بطریق برهان عقلی و تحت کشفی و علب
صیحه زد و بر زمین افتاد و بعد از مدتی بهوش آمد گفت با خدای
عهد کردم که دیگر بر سبیل امتحان سوال نکنم امیر المؤمنین فرمود
اگر حاجت یار کار بدست تو باشد مولف گوید در تفسیر حافظی از نهج البلاغه
چنین منقولست که بعضی از خواص استفسار نمودند و امیر علیه السلام
ایشان عبارت مذکوره فرمود والله اعلم بحقایق الامور
در نزل السایرین از ابن فخری منقولست که امیر المؤمنین را بر منبر کوفه
دیدم مدرعه پیغمبر صلی الله علیه و سلم پوشیده و عمامه مبارک بر سر
نهاده و شمشیر آنحضرت حمایل و انگشتری آنسرور در انگشت کرده منبر

بپرسید از من هرچه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید بدرستی که میان
پهلوهای کوچک من که محل ... است علم بسیارست والله اگر بالشی از برای
من نهند تا بنشینم بر آن بالش نشستمی و فتوی دادمی اهل توریت را بتوریت
و میان اهل انجیل بانجیل تا ... تعالی توریت و انجیل را بتکلم
آورد و با خلق میگفتند بدرستی که علی بحق شما را فتوی داد بآنچه خدا
که در ما فرود آمده و حال آنکه شما میخوانید و فهم نمیکنید در روایت دیگر
صحایف هدایة السعدا مسطورست که فرمود بحق خدا اگر بالشی از برای
من شکسته شدی و بر آن نشستمی حکم کردمی میان اهل توریت بتوریت
و میان اهل انجیل و میان اهل زبور بزبور و میان اهل اسلام بقرآن
مولف گوید بالش شکستن کنایت است از فراغت یافتن و متمکن بودن
از اینجاست که در شواهد النبوت از جنید بغدادی قدس سره منقولست
که اگر امیر المؤمنین کرم الله وجهه از محاربات که با مخالفان از برای
تقویت دین کرده اند باز پرداختی هرآینه از وی چندان که علم
معارف نقل کردندی که دلها طاقت ضبط آن نیاوردی
دلش بحر لیست پر از گوهر علم کلامش غیرت عقد لآلست ○ ربانش

مظهر اسرار ذات است بیانش سراسر سرّ حقایق است چنان
بر وی حقایق منکشف شد که دانا بر جواب هر سوال است
در شواهد النبوت مسطور است که چون امیر المومنین
کرم الله وجهه بلده کوفه آمد و خلایق بر وی مجتمع گشتند میان
ایشان جوانی بود که خواستگاری زنی نمود روزی امیر المومنین
نماز بامداد کرده شخصی را فرمود بفلان موضع مسجد است و متصل آن
مسجد خانه در آنجا زنی و مردی با هم نزاع دارند هر دو تن را
پیش من حاضر ساز آن شخص رفته ایشان را آورد امیر بسوی آنها
کرده فرمود سبب خصومت شما بدور و دراز کشید آن جوان عرض نمود
یا امیر المومنین چون این زن را در نکاح آورده پیش او رفتم مرا
از و نفرتی روی نمود اگر توانستمی همانساعت از پیش خود راندمی
از آنوقت با من نزاع در گرفت تا فرمان تو رسید پس امیر بیاران
بجانب حاضران کرده گفت با سخنانست که غیر مخاطب باید دیگران
بران وقوف نیابند همه برخاسته کناره گرفتند آنگاه روی
بجانب زن کرده فرمود این جوان را می شناسی گفت فرمود مرا

چنانکه شناسی اما طریقه التعریف آنکه سر رشته انصاف از
کف منهی گفت نه هم پس فرمود تو فلان بنت فلان هستی و فلان ابن
عمی داشتی هر دو یکدیگر را محبت بود و بدو شبی از بهر قضای حاجت
بیرون شدی و او با تو مجامعت کرد همان شب آبستن شدی
و آنرا با مادر خود اظهار نموده از پدر مخفی داشتی چون وقت
وضع حمل شد شب بود مادر ترا از خانه بیرون برد چون فرزند
متولد شد او را در خرقه پیچیده بیرون برد و نهاد جای که محل قضای
حاجت مردمان است انداختی سگی آمد و در بوی نزدیک شد سنگی
بجانب او انداختی اتفاقا آن بر سر آن رسید و شکست
مادر تو ترسید پس او را همانجا گذاشته شد و دیگر حال او
آن زن بتصدیق گفت و زبان اقرار کرد که صورت حال همین است
لیکن از من و قبیله هیچکس غیر از من و مادر من آگاه نبود پس فرمود چون
بامداد شد مردی از فلان قبیله از کار گرفته تربیت نمود تا وقتی که
بزرگ شد و همراه ایشان بکوفه آمد ترا بزنی خواست و آن جوان را
فرمود که سر خود برهنه کن چون برهنه کرد اثر آن شکستگی در سر آن

هویدا بود آنگاه فرمود ای عورت ای همان کیست و تو مادر
این خدای تعالی شما را از حرام محفوظ داشت پسر خود را بگیر و ببرد
قاسم کاهی گویند — بعلم غیب در کوفه زن از شوهر جدا کرده
یعنی برادر و خواهر بودند آن زن و شوهر — هم در شواهد است
از جندب بن عبد الله الازدی منقول است که در جمل و صفین در رکاب
مستطاب امیر المؤمنین کرم الله وجهه سرافراز بودم و مرا در
شکی نبود که حق بطرف ماست اما چون بنهروان فرود آمدیم
این خطره بخاطر خطور کرد که این جماعت [illegible] و خیار ما نیند کشتن
ایشان سخت دشوار است بامدادی از میان لشکرگاه با مطهره آب
بیرون شدم و نیزه را بر زمین فرو بردم و سپر را بر او نهاده در
سایه آن متفکر نشستم ناگاه امیر المؤمنین از جنازه چون می‌آمد
پرسید که آب داری مطهره پیش آوردم بدست حق پرست گرفته
چندان دور رفت که از نظر پنهان شد بعد از آن آمده وضو ساخته
در سایه آن سپر نشست ناگاه سواری دیدم که از حالش چیزی می‌پرسید
گفتم یا امیر المؤمنین این سوار ترا میجوید فرمود ویرا بگو آن جوان

چون خواندم پیش آمده گفت یا امیر المؤمنین مخالفان از نهروان
گذشته آب بریدند فرمود حاشا که گذشته باشند باز گفت
والله گذشتند فرمود غلط است آنوا را گفت حقا تا رایات
ایشان را از آن طرف آب ندیدم نیامدم فرمود که خلاف است
زیرا که محل افتادن و جای خون ریختن ایشان اینجاست و از ایشان
زنده نماند مگر کم از ده تن و از اصحاب من کشته نشوند مگر نه
تن پس برخواست من با خود گفتم که الحمد لله میزانی بدست آمد
که حال امیر را شناسم عهد با خدا کردم که اگر مخالفان از نهروان
گذشته باشند اول کسی که با امیر محاربه کند من باشم و گرنه بر جهاد
و قتال بطلان عساکر اعدا ثابت و مستقیم باشم چون از صفوف گذشته
دیدم رایات ایشان بحال خود در جایی که بود قایم است پس
مرا جنبانیده گفت حقیقت کار بر تو روشن شد گفتم بلی یا امیر المؤمنین
آنگاه فرمود بکار خود مشغول باش که یکی را از ایشان قتل میخواهی کرد
و دیگری را خواهی آویخت و همچنان بود که یکی از زمره مخالفان را
کشته و دیگری آویخته زخمی بر زدم و او بر من هر دو از خود رفته

بر زمین افتادیم و تا وقتی بخود نیامدیم که امیرالمؤمنین از محاربه
فارغ شد المقصود چون بر سر شمار کشتگان آمدند [illegible]
نبود از ایشان نه تن باقی ماند و از اصحاب مستطابش نیز نه تن
شهید شد و شخصی را از احوال وی خبر داد که ترا اصلب خواهد کرد
در فلان موضع بر فلان درخت خرما همچنانکه فرموده بود بعینه
واقع شد هم در شواهد النبوت مسطورست که روزی حجاج
کمیل بن زیاد را طلب کرد کمیل از تحت آن لعین و طائف قوم او را
باز گرفت کمیل با خود گفت عمر من با آخر رسید نشاید که قوم خود را
محروم سازم پیش آمده حجاج گفت خواهان این معنی بودم که ترا
بدست آرم کمیل گفت از عمر من باقی نمانده مگر اندکی هرچه خواهی
بکن زیرا که امیرالمؤمنین کرم الله وجهه مرا ازین خبر داده است که قاتل
تو خواهی بود حجاج وی را در حال گردن او بزد و او شهید شد رحمة الله
علیه هم در شواهد النبوت مسطورست که روزی حجاج گفت
میخواهم که مردی را از اصحاب ابوتراب بکشم تا بخون وی تقرب جویم
خادمانش گفتند ما هیچکس نه دانیم که با وی بیشتر از قنبر صحبت داشته

باشد پس قنبر را طلبید و گفت از علی و ملت او بیزار شو گفت
مرا دینی که فاضلتر از دین وی باشد بنمای گفت ترا خواهم کشت
بهر نوع کشتن که خواهی گفت تو اختیار کن قنبر گفت اختیار بدست تست
بهر نحوی که مرا بکشی من ترا فردا آن نوع خواهم کشت زیرا
که خبر کرده است مرا وصی پیغمبر صلی الله که ترا حجاج بظلم خواهد کشت
آن لعین گفت تا قنبر را سر بریدند هم در شواهد النبوة
مسطورست که براء بن عازب را امیرالمؤمنین کرم الله وجهه فرموده
بود که چون تو زنده باشی و من حسین را جماعة از مخالفان من شهید
کنند تو وی را نصرت نکنی چون امام حسین علیه التحیة والثناء را
شهید کردند براء بن عازب گفت تحقیق است فرموده وصی
سید کونین که امام حسین کشته شد و من او را از روی غفلت نصرت
نکردم و پیش از پیش اظهار ندامت و حسرت می نمود هم در
شواهد النبوت مسطورست که در بعضی از سفرها چون بزمین کربلا رسید
بجانب زمین نظر کرد بایستاد گریان گریان از آن دشت بگذشت و گفت
والله اینست محل خوابانیدن شتران ایشان و موضع شهید شدن

ایشان حضار استغفار نمودند که یا امیر المؤمنین این چه موضع است
بزبان معجز بیان فرمود این کربلاست اینجا قومی کشته شوند که بی
حساب بهشت درآیند در آن وقت هیچکس تأویل کلام ولایت نظام او
ندانست تا آن روز جانسوز واقعه شهادت امام حسین واقع شد
شاه طیب قدس سره گوید بهشت منزل عشاق روی آل علی
هزار لعنت حق بر عدوی آل علی ترا که دعوی حب خدا و مهر نبی است
مباش هیچ دمی روز سوی آل علی جهان و هرچه در او هست طلبکار سر
ز روی قدر بیکبار سوی آل علی

هم در شواهد النبوه مسطور است
که چون امیر المؤمنین کرم الله وجهه از کوفه لشکر طلبید بعد از
قیل و قال بسیار لشکر فرستادند پیش از آنکه لشکر بوی برسد
بزبان خارق بیان فرمود از کوفه دوازده هزار و یک مرد
می آید یکی از اصحاب امیر گوید چون این سخن شنیدم بر گذرگاه
لشکر نشستم یک یک را در شمار آوردم از آن عددی که معین نموده
بود نه یکی کم بود و نه زیاد هم در شواهد النبوت و حبیب السیر و
تاریخ اعثم کوفی مسطور است که روزی در سفر حرب صفین اصحاب

مستطاب امیر محتاج آب شدند هر چند جستجو کردند
اثری از آب نیافتند ایشان را اندکی از [illegible] گردانید
دیری ظاهر شد در میان بیابان اصحاب از ساکن دیر طلب آب
کردند گفت از اینجا تا آب دو فرسنگ راه است اصحاب گفتند یا
امیر المؤمنین عطش از آنکه ما را طاقت نماند اجازت فرمای تا بآب رسیم
فرمود این سنگی که زیر پای من است بالای آب است سعی کنید تا آنرا
بکنید هر چند جمیع اتفاق نموده جهد کردند نتوانستند از جای جنبانیدن
پس از شتر فرود آمده بدو انگشت مبارک آن سنگ را از بالای
چشمه دور انداخت آبی ظاهر شد در غایت صفا و نهایت شیرینی
چنانچه در آن سفر خود شتر از آن آب نیاشامیده بود تمام مردم
بطفیل آن ساقی کوثر آب نوشیدند و هر قدر که خواستند برداشتند
پس آن سرچشمه در پای ولایت آن سنگ گران را برداشته بدستور
سابق بالای چشمه روح افزا نهاده فرمود که از [illegible] باشد
چون راهب این حال مشاهده کرد از دیر فرود آمده گفت تو پیغمبر مرسلی
فرمودند نه گفت فرشته مقربی فرمودند نه پس گفت چه کسی فرمود وصی محمد

بن عبدالله که او خاتم النبیین است صلوات الله علیه و آله و سلم او گفت
دست بیار که مسلمان میشوم امیر المومنین دست پیش آورد او گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد انک وصی
رسول الله بعد از ان امیر از وی پرسید بچه سبب از ملت آبا و اجداد
خود برگشته امروز و ایمان آوردی گفت یا امیر المومنین ما در کتب خود
دیده ایم و از علمای خود شنیده که درین موضع چشمه ایست و بالای آن
سنگی که از آن پوشیده اند و کندنش نتواند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر چون من پیش
از تو این کار مشاهده کردم بآرزوی خود رسیدم و آنچه در انتظار
بودم یافتم چون امیر المومنین این سخنان شنید چندان گریست
که محاسن مبارکش از آب دیده تر شد و گفت الحمد لله الذی لم
اکن عنده منسیا و کنت فی کتبه مذکورا یعنی شکر و سپاس خدائی را
که نبودم من نزد او از فراموشان و بودم من در کتابهای او مذکور
پس آن راهب با امیر هم رکاب مستطاب شد و با شامیان شوم مقاتله نموده
بدرجه شهادت رسید امیر المومنین بروی نماز کرده برای او از خدای
تعالی آمرزش خواست و هرگاه او را یاد کردی فرمودی او مولای من است

هم در شواهد النبوة و دلائل النبوة مسطور است که ملک
روم در زمان عمر بن الخطاب نامه فرستاد مشتمل بر چند سؤال
و قیصر عمر بعد از مطالعه بر جماعت نامه پیش امیر المومنین کرم الله
وجهه آمد امیر نامه را نظر کرد و در زمان الفور دوات و قلم
طلب نموده جواب نوشت و بجنبه برسول قیصر داد رسول آن
ای جواب نویسنده کیست عمر رضی الله عنه گفت نمی شناسی
ابن عم و داماد و وصی نبی است صلی الله علیه و آله و سلم
هم در شواهد النبوة و حبیب السیر مسطور است که روزی معاویه
گفت چگونه توان دانست که علی بن ابیطالب بیشتر از عالم راست میگوید
با من حضار مجلس گفتند ما طریق این ندانسته ایم گفت من این را هم از
علی معلوم کنم زیرا که هرچه بر زبانش بگذرد حق تواند بود نه باطل پس نفر
از معتمدان خود طلب نموده گفت با یکدیگر روید تا بامیر برسید و از شما
هر یک بعد از دیگری بگوید در آیید و خبر مرگ مرا باز گوئید تا
همه با یکدیگر متفق باشید در ذکر بیماری و روز مردن و ساعت آن
و موضع قبر و گذارندگان نماز و غیره آن سه تن جدا جدا بمعاویه

تعین کرده بود بخود قرار داده روان شدند چون قریب کوفه
رسیدند یکی روز اول در آمد اهل کوفه پرسیدند از کجا میآیی
گفت از شام گفتند خبر چیست گفت معاویه مرد بعضی مردم بنزد
امیر المومنین آمده خبر باز گفتند شاه ولایت پناه هیچ التفات
نمود روز دویم شخص دیگر خبر مردن معاویه گفت بعضی از خادمان
آمده گفتند هم التفات نشد روز سیوم دیگری آمده نیز موافق آن
دو کس خبر گفت باز آمده مردم گفتند یا امیر المومنین این خبر تحقیق شد
و صحت پیوست زیرا که امروز دیگری آمد موافق آن دو کس
خبر مردن معاویه باز گفت فرمود شما از مکر و حیلهای او نیا گفتید
وی نمیرد تا مادامی که محاسن علی بخون رنگین نشود و این الکلمه الا کذبا
یعنی سیر گفتار حکم خود بیان ملاعنه نکند پس از آن این خبر معاویه
رسانیدند گویند از استماع این خبر نهایت خوشوقت شد
مخفی نماند که امیر از اکثر معاویه را این الکلمه الکذاب مذکور بود که در زمان
جنگ احد مادرش هند جگر خوار جگر سید الشهدا حمزه عم مصطفی را از سینه بیرون
تمام تحقیقش نموده خورده بود چنانچه ملا سعد الدین تفتازانی این معنی

پستان پسر هند مگرشت پیدا که از دو زبان او به هم چه رسید
پدر او لب و دندان پیغمبر شکست مادر او جگر عم پیغمبر مکید او
بنا حق حق داماد پیغمبر گرفت پسر او سر فرزند پیغمبر برید بر چنین
قوم که لعنت نکنی شرمت باد لعنت الله بر یزید و بر آن قوم بزند
هم در شواهد النبوت مسطور است که امیر المومنین کرم الله
وجهه در یکی از خطبات خود اشارت بقتل عام بغداد کرده فرمود
گویا می‌بینم یکی از بنی العباس را می‌کشند چنانکه شتر قربانی را او را
قدرت ندارد که آن بلا را از خود دفع کند وای بروی وای
بروی چه خوار شده است و در میان قوم سبب آنکه امر پروردگار
خود را ناشنیده بروی بند بیانی دون آورد بعد از آن هم در آن خطبه
فرمود الرحمه به شما را خبر دهم از نامهای ایشان و حیلها و مواضع قتل
ایشان هم در شواهد النبوت مسطور است که امیر المومنین
کرم الله وجهه در حرب صفین با و زبانش گفت یا ابا مسلم یعنی
ابو مسلم خراسانی است محمد حنفیه گفت ای پدر او صفوت فرموده ای فرزند
مراد من ابو مسلم خولانی است مقصود من صاحب چنین است که از جانب

شرقی با رایات سیاه پدید آید و چندان مجادله و محاربه کند
که حق تعالی بواسطهٔ او حق را بمرکز خود قرار دهد خوشا وقت
آنانکه با وی موافقت کنند در اعلای دین و در نگونساری ظالمین
جهد نمایند مؤلف گوید عقیدهٔ شیعهٔ امامیه آنست که ابومسلم که او سالها از
لعن بنی امیه که در عهد بنی امیه نسبت بامیر المؤمنین شایع بود بر انداخت
و دنیا بنی امیه را نابود و معطل ساخت اما کوتاهی کرد چه در آن زمان
امام محمد باقر رضوان الله علیه امام و خلیفه بر حق بود ابومسلم بعد از
فتوحات ملک را حواله منصور دوانقی نمود — در معارج النبوة
از ابن عباس منقولست که چون سید کائنات علیه افضل الصلوة
نماز بامداد گذارد از روی مبارک بسوی اصحاب کردی و شعاع
انوار جبین آن شفیع المذنبین ظلمات اندوه و ناهمی و غم از ساحت قلوب
احباب مرتفع و مندفع گشتی روزی نماز صبح گزارده چندان مبین
بجانب صحابه ناکرده باشارهٔ علیه عالیه علی بن ابیطالب را مفتخر
گردانیده با خود از مسجد بیرون آورد و اصحاب از کیفیت احوال
او واقف نبودند تا آنکه با علی مرتضی بحجرهٔ فاطمه زهرا علیها التحیة والثنا

در آمد و بسر برد و مرتضی بر در حجره توقف نموده آیندگان را از
دخول منع کرد مبنی بر آنکه امام حسین متولد گشته و ملائک بزیارت
تهنیت او بآسمان می‌آیند در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه آمده بر در
حجره متوقف شد از حال آنسرور استفسار نمود گفت در حجره آن
و مرا از برای منع آیندگان اینجا باز داشته ابوبکر گفت مرا اجازت
هست که در آیم گفت آنسرور را مشغولیست پرسید چیست گفت فرزند
ارجمند متولد شده و فرشتگان بزیارتش می‌آیند و تهنیت میگویند
و تا حال چهار صد و بیست و چهار هزار فرشته بزیارت آمده دیگر
نیز می‌آیند ابوبکر از تعیین این عدد از نسبت اطلاع امیر المؤمنین بر این
معنی متعجب ماند بعد از ساعتی عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و
باقی اصحاب جمع آمدند و منتظر بودند تا حضرت رسالت پناه بیرون
آمد ابوبکر آنچه از مرتضی شنیده بود کیفیت عرض رسانید آنسرور
فرمود یا اخی تو بر این معنی که اطلاع دادی از اعداد ملائکه
چگونه دانستی فرمود از آمدن افواج ملائکه واقف میشدم و هر زمره
از فرشتگان که می‌آمدند اعداد خود بلغت خاص خود تعریف می‌نمودند

من آلعفو دها بر بکید بکر کرفتم تا باین مبلغ رسید آنسرور صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود زادک الله عقلا آنچه در معارج النبوة
و زهرة الریاض مسطور است آنکه چون حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم داعی حق را اجابت نمود طایر سدره
نشین روح نازنین او باوج علیین پرواز کرد و بدن مبارکش
در روضه متبرکه بنقاب احتجاب متواری گشت بعد از سه روز
اعرابی تازیانه بدست گرفته و برقع بر رو افکنده در مسجد در آمد گفت
السلام علیک یا اصحاب رسول الله الخ از شما فوت شده حق تعالی
ارزانی دارد ان کان محمد قد مات فالله حی لا یموت ابدا اعظم الله
اجرکم غفر ذنبکم ما اعظم مصیبتکم بموت سیدکم و گفت وصی پیغمبر کیست
بو بکر بعلی مرتضی اشاره کرد او روبامیر المومنین کرم الله وجهه آورد
گفت السلام علیک یا فتی امیر گفت علیک یا عمرو صاحب السیر ابوبکر
حاضران از جواب امیر المومنین متحیر گشتند اعرابی گفت ای جوان
نام من چون دانستی و مرا صاحب سیر چگونه گفتی امیر گفت مرا برادر من
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد و کیفیت حال تو بمن تعریر

نمود و اگر خواهی با تو تقریر کنم در میان آرم منصر رسیدم تو
چیست فرمود علی این اشارات گفت تو اعرابی و نام تو منصر
و نام پدرت دارم سیصد و شصت سال از عمر تو گذشته در اینکه
که صد سال از عمر تو منقضی شد اندر ارقوم خود نمود نظهور رسالت
سید انبیا بشارت دادی و گفتی از تهامه مردی بیرون آید
با رخساری از ماه نورانی تر و با سخنی از عسل شیرین تر هر که بوی
تمسک نمود نجات دارد باید پدر یتیمان و مسکینان باشد صاحب کمر بود
بر در از گوشت نشیند و کفش خود را پیوند برزند خمر و زنا را حرام
کرده اند و اهل دنیا نهی فرموده خاتم انبیا و سید اولیا باشد
امتش پنج وقت نماز گذارند و ماه رمضان بصیام بگذرانند و حج
بیت الله بتقدیم رسانند ...پرود با داکان آرید چون ایشان را باین امر دلالت
کردی با تو بجدال مبادرت نمودند و در ایذا و قتل تو کوشیدند تا آنکه
در چاه عمیق انداختند و خاطر از تردد تو باز پرداختند چنانکه تا
حال در آن چاه محبوس بودی چون بساط حیات محمدی صلی الله علیه
وآله وسلم در نوردیدند حق تعالی قوم ترا بسیل هلاک گردانید ترا

از آن جبس خجالت کرامت فرمود بعد از آن این ندا از عالم غیب بسمع
او رسید که ای معمر بدرستی که محمد بنبوت شد و تو از زمرهٔ صحابهٔ اویی
بمدینه رفته زیارت قبرش نمائی بنا بر این نوبتی روز قطع منازل
وطی مراحل نموده باینجا رسیدی که بزیارت مشرف شوی معمر چون
این سخنان استماع نمود در گریه آمده گفت یا علی این قضیه چون در
وبر اینجا از کجا اطلاع یافتی امیر گفت مرا رسید که نبات خبر داده بود
که معمر بعد از وفات من بیاید چون بوی ملاقات کنی سلام من برسان
چون معمر نوید سلام شنید و بسعادت پیغام مستعد گردید پیش آمده بوسه
بر فرق امیر داد و نشست امیر فرمود یا معمر برقع بردار از جمال خویش
چون بر داشت نوری از جبینش ساطع شد که تمامی مسجد نورانی گشت
بعد از آن گفت چند سؤالی دارم که بر جواب آن اطلاع نسازد مگر
نبی یا وصی نبی امیر فرمود سؤال کن گفت یا علی خبر کن مرا از زنی که
پدر و مادر ندارد و از ماده بی پدر و مادر و از زنی که بی پدر بوجود
آمد و از رسولی که نه از جن است نه ملایکه و نه از بهایم و نه از سباع
و از قبری که صاحب خود را با خود سیر داد و از حیوانی که اصحاب خود را

بیم کرد و از چیزی که خورد و ... و از بقعه که از ابتدای خلقت
او یک نوبت پیش آفتاب بروی تافت و دیگر نخواهد تافت و از
جمادی که زنده بزاد و از زنی که بسه ساعت فرزند از وی متولد
شد و از دو ساکن که حرکت نکنند و از دو متحرک که ساکن نگردند
و از دو دوست که دشمن نشوند و از دو دشمن که دوست نگردند
و دیگر خبر کن مرا از شیئی و ناشیئی و از خوبترین اشیا و از بدترین
اشیا و آنچه اول در رحم متعلق گردید و آنچه آخر در قبر ریزد
چون معمر این بیست سؤال مسالت کرد امیر بجواب یک یک بتفصیل
مبادرت فرمود گفت اول پرسیدی از زنی که پدر و مادر
ندارد آن آدم است علیه السلام و ماده بی پدر و مادر حوا رضی الله
عنها و زنی که بی پدر بوجود آمد ... علیها السلام است و رسولی
که نه از جن و نه از انس و نه از ملایکه و نه از سباع غراب است که حق
تعالی بتعلیم قابیل فرستاده بود کما قال الله تعالی فبعث الله
غرابا یبحث فی الارض و آن قبری که صاحب خود را سیر داد ماهی
بود که یونس را علیه السلام مدت سی روز در شکم داشت و باطراف

و جواب بحر سیر بکرد و آن حیوان که اصحاب خود را بیم کرد موری
که بطلب رزق بیرون آمده بود با قوم خود موران از بستان بالای
سر سلیمان میرفتند آن مور گفت واقف باشید که خاک بر سر سلیمان
نریزد و پیغمبر خدا از شما متاذی نگردد و آن جسمی که خورد و بیاشامید
و وبار نخورد عصای موسی علیه السلام بود که سحر ساحران را فرو برد و در شان
او آمد تلقف ما یأفکون و بقعه که آفتاب یکنوبت بیش بر آنجا نتافت
و نخواهد تافت آن دریای نیل بود که حق تعالی از برای قوم موسی شکافته
قعر آن پدید آورد و آفتاب بر آنجا تافت چنانکه گرد از قعرش بر آمد
و بعد از گذشتن قوم آب بر هم ریخته بحال اول باز گشت و آنچه از
که حیوان از وی متولد شد سنگی بود که از وی ناقه صالح علیه السلام
بیرون آمد و آن دو ساکن که متحرک نگردند آسمان و زمین است و مراد
از تحرک انتقال است از مکانی بمکانی و دیگر آنکه دو متحرک که ساکن
نگردند آفتاب و ماه است و آن زنی که بسه ساعت بزاد مریم است
که یکساعت حامله شد و یکساعت بار داشت و ساعت دیگر بدرد [illegible]
منجر گشته عیسی علیه السلام را بزاد و آن دو دوست که هرگز دشمن

۱۹۹

نگردند جسم و جانند و آن دو دشمن که هرگز دوست نشوند موت
و حیات است و شیئی من و شیئی کافر و [illegible] ازو
واقع شد با بدن آن سرد و اول آنچه در رحم بندند انگشت نهاد
و آن چیزی که در قبر [illegible] استخوان سر بندند که در قصاص ظهرت
مصر چون جواب سؤالهای خود بشنید برخواست بوسه بر فرق مبارک
و ناصیه همایون شاه مردان بداد و اصحاب مستطاب که در مجلس حاضر
بودند بتقبیل اساس آن سرور اولیا و سرور اصفیا کرم الله وجهه
مبادرت نمودند و او را وصی و وارث علم رسول دانسته بفضایل
و مفاخر او زبان بتحسین گشودند آنگاه منذر گفت یا علی مرا فرزند
مطهر سید کائنات الا این نابرد نفات ذات عالی صفات
کریم امیر بدرقه همراه او کرد که بمرقد منوره دلالت نمود منذر بسیار
در بغل گرفته سینه بران درج ایمان نهاد امیر فرمود ساعتی منذر را
بحال او باز گذارید که وقت مفارقت اوست از دنیا چون بعد
از ساعتی در آمده دیدند سر بر مرقد نهاده و جان بحق تسلیم نموده
اصحاب تجهیز و تکفین او نمودند و نزدیک قبر سید الشهدا حمزه دفنش کردند

عنه مدفون ساختند هم در معارج النبوت و زهرة الریاض
از ابن عباس منقولست که یهودی در شام هر شنبه بقرائت توریت میبا
اشتغال می‌نمود شبهی در توریت نعت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله وسلم در چهار محل دید آنرا بریده در آتش بسوخت شنبه
دیگر در هشت موضع یافت بقطع و احراق مبادرت نمود شنبه دیگر
دوازده جا مرقوم دید متحیر شده گفت من هر چند صفات کمالات
و نعوت جلال محمد صلی الله علیه و آله وسلم محو میکنم بیشتر مثبت
میگردد بجایی خواهد رسید که تمامی توریت نعت او شود بعد از آن
از احبار خود استفسار حال آنسرور نموده اظهار اشتیاق کرد
گفتند این محمد که در تهامه دعوت نبوت میکند نام پدرش [illegible]
یهودی گفت بحق توریت که مرا از زیارت او منع
مکنید پس طی مراحل نموده از شام بمدینه رسید و اول کسی که ملاقات
نمود سلمان بود رضی الله عنه چون سلمان را خوش محاوره و وجیه
دید گمان برد که حضرت رسالتست گفت انت محمد و حال آنکه سه روز
از انتقال آنسرور گذشته بود و سلمان در گریه شد گفت من غلام اویم

یهودی گفت محمد کجاست چون مستفسر شد که اگر گویند فوت شد
طالب مطلوب نارسیده نومید باز گردد و اگر گویند در زمره حیات
خلاف واقع گفته باشد گفت بیا تا ترا نزد اصحاب او برم پس یهودی
بمسجد آمد صحابه محزون نشسته بودند یهودی بر مظنه آنکه آنسرور
در میان اصحاب است گفت السلام علیک یا ابا القاسم و یا محمد چون
مرد غریب نام حبیب بر زبان راند یکبار ناله و فغان از میان
اصحاب خواست و آواز شیون و گریه در انجمن استیلا یافت پس
امیرالمؤمنین کرم الله وجهه سر بر آورده فرمود کیستی که مصیبت
ما را تازه میکردانی و بر جراحت ما نمک می‌افشانی ظاهرا از بی
ممالک غریبی و بر فوت آنحضرت اطلاع نداری مدتی گذشته است
که ماه فلک رسالت در محاق افتاده و دلهای دوستان را
بر آتش فراق نهاده یهودی آه حسرت از سینه بر کشید و گفت للمؤلفه
سوختم یکسر در آتش وای درد آنچه با من کرد غم با کس نکرد داغ کان
ما دیده پر زادی بجای من جای شیرم زهر دادی در دهان
و چون مرا توریت بخواندمی چون خواندم نعت محمدی ندیدمی

چون دیدم بدیدار شریفش مشرف گشتمی بعد از آن گفت کسی باشد که
تعریف صورت و سیرت آنسرور نماید امیر فرمود و از من بشنو
پرسید نام تو چیست فرمود علی گفت بتحقیق نام تو ترا در توریت
مسطور یافتم بدرستی که تو نبی وصی آنسرور را اکنون صفت حلیه مبارکش
کن امیر فرمود روی مبارکش بمرتبه روشن بود که در برابرش آفتاب
نمی نمود و قد دلپذیرش در غایت اعتدال و سر عنبر و ریشانی گشاده
و چشمهای فرخنده اش سیاه و ابروی دلجویش پیوسته و دندانها
از یکدیگر گشاده چون تبسم نمودی نور از لبها و دندانهای مبارکش
بجهه کفایت امور خانه چون الطحین در شکسته و شکم همیونش بپشت
همایون ملحق شده و مابین دو دوشش طاعت گوشت او خاتم نبوت
ظاهر و لایح بود و در میان گوشت و پوست و خونش بقدرت کلمه لا اله
الا الله محمد رسول الله نوشته و بر ظاهرش رقم توجه حبیب (?) فلک
مصور گشته چون امیرالمومنین علامات و امارات آنسرور را بدین وجه
تقریر فرمود یهودی گفت صدق یا علی در توریت من چنین دیده ام
الا از طیبات آنسرور جامه باشد که استشمام رایحه اش کنم امیر سلمان

فرمود که رفته خرقه متبرک آنسرور بیار سلمان بدر خانه آمده آواز
سیده النسا شنید که در فراق رسول الله میگریست و امامین
وی نشسته گریه موافقت نموده بمضمون این چند بیت میگریستند
ای نور دیده رفتی و مارا گذاشتی سرگشتگان بیسر و پا را
گذاشتی رفتی ز بزم وصل و ما دست جفا با هجر مجروح و خسته و اهل جفا را
گذاشتی تو رحمت جراحت هر سینه ولیک مرهم ببرده درد و بلا
گذاشتی چون سلمان حلقه بر در زد سیده النسا گفت که کیست که بر
خانه یتیمان می کوبد تفقد حال غریبان می نماید خادم اهل بیت سلمان
و امیرالمومنین مرا فرستاده جبه متبرک آنسرور را استدعا نموده سیده
النسا گفت که جامه پدرم درپوشد و کرا یارای آنکه درین امر حضر
کوشد سلمان واقعه یهودی درمیان آورده صورت حال عرض نمود
سیده النسا خرقه متبرکه بیرون آورد منقولست که بعضی لیف خرما
رقعه برد و دوخته بودند یا رب سلمان فرستاد اصحاب استشمام نموده
بر سر و دیده مالیده تسلیم یهودی کردند او استطابه رایحه اش
نموده بر سر قبر آنسرور آمده روی نیاز بجانب آسمان کرد و گفت اشهد ان

لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله اللهم ان قبلت اسلامی فاقبض روحی فی هذه الساعه
یعنی بار خدایا اگر اسلام مرا قبول فرموده جان مرا همین ساعت
قبض فرمای این بگفت و جان بداد اصحاب سلطان تکفین و تجهیز
نموده و در بقیع غرقد مدفون ساختند در تفسیر فخر رازی و در جمع
الجواهر مسطور است که بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از قیصر
روم کتابتی بمدینه طیبه آمد مضمونش آنکه سوره فاتحه الکتاب از شما بما
رسید و بر معانی آن اطلاع یافتیم اما شبهه در اهدنا الصراط المستقیم خطور
میکند که اگر یقین دین شما بر حقیت و قبول آن مستلزم وصول الطریق
القویم و صراط المستقیم پس طلب آن تحصیل حاصل باشد و اگر در حقیقت دین
خود شکی دارید پس ایمان که ثمره یقین است هنوز در دل شما تحقق
نپذیرفته رفع این شبهه نمائید و مراد از مغضوب علیهم چه طایفه اند
و از ضالین مقصود کدام فرقه اند اگر چنانچه جواب این سؤالها
برای ما به تفصیل روان سازید بدین شما در آئیم و قبول دین اسلام
نمائیم چون مکتوب رسید مجموع اصحاب رجوع بجناب باب مدینه علم
رسالت مآب آوردند چون بر مراسله قیصر روم اطلاع یافت فرمود

یعنی اهدنا الصراط المستقیم یعنی ثبتنا علیه فی الدنیا و اهدنا طریق الجنه
یوم القیامه یعنی آن راه راست که بما کرامت کرده ما را بر آن
ثابت دار در ایام حیات ما در دنیا و چون رخت بعالم بقا کشیم
ببرکت این ثبات و استقامت بجنت دلالت فرمای و دلیل بر
آنست که آیه دیگر فرمود که ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه اول
باین استقامت صراط فرموده و حقیقت آن تعیین نموده انگاه
باتباع آنکه عبارت از ثابت بودن است بر آن دلالت فرموده
و مراد از مغضوب علیهم یهودند و از ضالین نصاری یعنی قوم یهود
بدلیل باؤ بغضب من الله که در شان ایشان واقع شده و قوله
عن سواء السبیل که در باره نصاری صادر گشته و هر که از طریق محمد و اهل
بیت او انحراف جوید حکم آن دارد و در آخر مکتوب قیصر روم مرقوم
بود که کدام سوره است از سوره قرآنی که هفت آیه است بعدد ابواب
دوزخ و هفت حرف از حروف در وی نیست که ما در انجیل خوانده ایم
هر کس آن سوره بخواند هفت در دوزخ بروی بسته شود و امیر کرم الله وجهه
در آخر همان جواب نوشته که آن سوره فاتحه است که آنرا سبع المثانی خوانند

و آن هفت حرف که تا و جیم و را و شین و طا و حا و فا باشد
در آن نیست آن همین سوره است که شمار رسید که در اهدنا
الصراط المستقیم که آن شبهه در شنید و آن کتاب را مهر خود
کرده فرستاد چون قیصر روم بخواند حقیقت دین اسلام بروی
منکشف شد اما بقوم خود اظهار نتوانست کرد با دل قبول اسلام
نمود و اسیران اهل اسلام را باز فرستاد در تفسیر ثعلبی از
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه منقول است که گفت قرآن بر هفت
حرف نازل شده و هر حرف را ظاهر و باطنیست و نزد امیر المؤمنین
علی علم ظاهر و باطن قرآن حاصل است و مراد از حرف درین قول
شاید قراءة باشد یعنی قرآن بر هفت قرائت نازل گشته و یا مراد
از حرف اصل باشد که بر هفت اصل نازل شده محکم و متشابه و نص
ظاهر و مجمل و ماول و ناسخ و منسوخ در اربعین خ[illegible] رحمة الله علیه
مسطور است که چون حدیث انا مدینة العلم و علی بابها بگوش بعضی از خوارج رسید
از راه حسد ده نفر از عالمان ایشان پیش امیر المؤمنین آمده گفتند یا علی
ما هر کدام از تو سوال میکنیم اگر جواب هر کدام ما جدا جدا دادی پس میدانیم

که تو تحقیق در مدینه علم رسولی امیر المؤمنین گفت بپرسید آنچه خاطر
دارید پس یکی پیش آمد و گفت که علم بهتر است یا مال فرمود علم بهتر است گفت
بچه دلیل فرمود که بدرستی که علم میراث پیغمبران است و مال میراث قارون
و هامان و فرعون دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که
صاحب مال را دشمن بسیار بود و صاحب علم را دوست دیگری
پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال بصرف کم شود و علم
بصرف بیفزاید دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که
صاحب مال را بخیل خوانند و صاحب علم را کریم دیگری پرسید فرمود
علم بهتر است از مال زیرا که مال را از دزد محافظت باید کرد و علم را
حاجت محافظت نیست دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که
از صاحب مال فردا حساب طلبند و از صاحب علم نه دیگری پرسید فرمود
علم بهتر است از مال زیرا که مال بطول زمان کهنه شود و علم نه دیگری پرسید
فرمود علم بهتر است از مال زیرا که از علم دل روشن شود و از حب
مال سیاه دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال
همچون فرعون دعوی خدائی کند و صاحب علم گوید ما عبدناک حق

عباد تک و بعد از ادای جواب سوالات فرمود بخدایی که جان
علی ابن ابیطالب در قبضه قدرت اوست اگر شما سوال کنید تا مادامی
که من زنده باشم هر آینه جوابهای غیر مکرر دهم چون آن خوارج
اینچنین علم و دانائی از امیر المومنین مشاهده کردند هر ده نوع جمعی از
تابعان خود زبان باستغفار گشاده ثابت و مومن شدند

در فصل الخطاب بروایت امیر المومنین علی مسطور است که وقتی
سید کاینات صلی الله علیه و آله و سلم در خانه بود مرا فرمود یا علی
خذ الباب فان الملائکة عندی و یا خذون منی تعلیم الدین ای برادر در بند
در را بدرستی که فرشتگان نزد منند و میگیرند از من تعلیم دین و آداب
راه یقین پس فوج فوج از ملایکه می آمدند و از آنحضرت تعلیم گرفته میرفتند
من آواز ایشان شنیده دانستم که سیصد و سی فرشته اند چون
از تعلیم دادن فارغ شد من گفتم یا رسول الله این جمعی که رفتند سیصد و
سی فرشته بودند فرمود بلی اما چگونه دانستی گفت سمعت ثلثمائه
و ثلثین صوتا فعلمت انهم ثلثمائة و ثلثون یعنی شنیدم سیصد و سی آواز
پس دانستم بدرستی که ایشان سیصد و سی اند آنحضرت دست مبارک را

بر سینه من نهاده فرمود زادک الله ایمانا و علما یا علی ثم
در فصل الخطاب مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه
زنی مجنونه را آوردند که زنا کرده بود و عمر حکم برجمش نمود امیر المومنین
کرم الله وجهه گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود
رفع القلم عن ثلاث عن المجنون حتی یبرا و عن الغلام حتی یدرک و عن
النائم حتی یستیقظ فخلی عنها یعنی برداشته است خدای تعالی قلم را از سه قوم
از دیوانه تا که به شود و از کودک تا که بالغ شود و از نایم تا بیدار شود
پس عمر درگذشت از سنگسار کردن و رجوع کرد بسوی قول امیر المومنین
گفت عجزت النساء ان یلدن مثل علی ابن ابیطالب لولا علی لهلک عمر یعنی
عاجز شدند زنان در زائیدن مثل علی اگر نبود علی هر آینه هلاک میشد عمر
در تفسیر فخر رازی و کنز العرفان در بیان آیه کریمه لیس علی الذین
آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا الآیه مسطور است که در زمان عمر ابن
الخطاب قدامه ابن مظعون شراب خورد و خلیفه خواست بروی اجرای حد
کند قدامه آیه مذکوره خواند و گفت حد بر من واجب نیست خلیفه دست
از وی برداشت چون این خبر بامیر المومنین کرم الله وجهه رسید مرا

الشرع آمده گفت یا اباحفص چرا ترک حد کردی از قدامه عمر رضی الله
عنه گفت او این آیه خواند امیر المؤمنین فرمود قدامه از اهل این
آیه نیست چه مرتکب حرام شده و اهل ایمان بموجب آیه حرام را حلال
ندانند پس او را باز گردان و توبه اش بده با نچه گفته و بعد از آن
اجرای حد بر وی کن و اگر توبه نکند بقتل آر که او از ملت اسلام خارج است
چون این خبر بقدامه رسید توبه کرد ـــــ در دفتر ثانی روضة الاحباب
و مجلد اول حبیب السیر مسطور است که در سال بیست و نهم از هجرت در زمان
خلافت عثمان رضی الله عنه ضعیفه را از قبیله جهینه آورده گفتند که او از
عقد نکاح و وقوع خلوت با شوهر بمدت شش ماه فرزند آورده
عثمان بی تامل برجمش حکم فرمود چون امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر کیفیت
واقعه اطلاع یافت بدار الشرع آمده فرمود اگر در اجرای این
سیاست تاخیر نمائی اولی و انسب است زیرا که حق سبحانه و تعالی در
قرآن میفرماید و حمله و فصاله و مدت فصال باقتضای کلام اعجاز نظام
والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین دو سال است پس اقل مدت
حمل شش ماه است و زنای این زن به یقین نه پیوند و عثمان بعد از علم حال

این مقدمات مقتضی آن است که عقب فرستادگی در رجم الضعیفه بحکم العجلة من
الشیطان تعجیل نکنند تا رسیدن فرستاده کار از دست رفته بود
نوش دارو که پس از مرگ بسهراب دهند ندهد فایده از آنچه
ترا گفتیم در بحث فن بدیع مطول مسطور است که امیر المؤمنین علی
نامه نوشت بمعاویه باین عبارت فصیح که غرک عزک فصار قصار
ذلک ذلک فاخش فاحش فعلک فعلک تهدی بهذا یعنی مغرور گرداند
ترا عزت تو پس عاقبت خواهد شد خواری بر تو پس بترس از زشتی فعل ناسزای
خود شاید که راه راست نماید ترا خدای تعالی و حامل نامه قنبر بود رضی الله
عنه چون پیش معاویه رفت او نظر بر بلندی قامتش کرد و از روی استهزا
گفت اهل عندک خبر من السماء یعنی آیا پیش تو هست خبری از آسمان قنبر
گفت آری ان العلی فی [illegible] و ملک الموت هو آتیک یعنی امیر المؤمنین
در عقب تو می آید و عزرائیل در طلب تو مشغول شده خاموش شد پس قنبر
بالنفس بر کلمنس روان شد تا ملاقات کنند معاویه گفت فاخلع نعلیک
قنبر گفت هذا واد المقدس یعنی تو مسئولی فرود آر نعلین خود را چنانچه
حق سبحانه بموسی علیه السلام بر طور سینا گفته بود و در این وادی مقدس

معاویه باز سر در پیش افکند خجل شد پس امیر المومنین در جواب نوشت

که علی قسم در علی قدری یعنی مرتبه من چو شمس منیر بلند و نیک است من هم در مطول

مختصر معانی مسطور است که علی مشتق از علوست و معنی علو بلند از همه چیزها و معنا

مشتق از غو و هوا و از سنگ را گویند و در بعضی از کتب معتبره بنظر در آمده که

معاویه در زمان بغی خود مسجدی از بیت المال بنا کرد و بدان مفاخرت می نمود

چون این خبر بسمع مبارک امیر المومنین رسید این ابیات الیه نوشت

سمعتک تبنی مسجدا من خیانة وانت بعون الله غیر موفق کمطعمة الرمان

من کسب فرجها لک الویل لا تزنی و لا تتصدقی معنی بیت اول یعنی شنیدم که تو بنا می کنی

مسجدی از خیانت و حال آنکه بعنایت خدای تعالی توفیق نخواهی یافت

معنی بیت دویم چنانچه صدقه دهنده زنی که نامش رمیان بود از فرج

خود حاصل است مثل تو از برای خیانت در صدقه دادن آن معنی

بیت سیوم و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که صاحب شعر دعوی

بوده زنا را در وقتی که او آمده گفت یا رسول الله من از کسب زنا صدقه

میدهم لا تزنی و لا تتصدقی یعنی نه زنا کن و نه صدقه ده در

مصابیح القلوب مسطور است که امیر المومنین کرم الله وجهه بیلچه کوبه

با جمعی از محبان در نخلستانی زیر درختی نشسته خرما تناول می نمود در شد

هجری گفت نیکو خرمایی است فرمود تو بعد از فوت من ترا از چوب آن

درخت بردار کنند رشید گوید بعد از فوت امیر المومنین هر روز

رفته آن درخت را نگاه می نمودم که خشک نشود روزی آنجا

رسیده دیدم پژمرده شده گفتم آه اجلم رسید روز دیگر رفتم

نیمه از آن بریده ستون چرخ چاه کرده بودند دیگر روز یکی آمد

که امیر عبد الله ترا میخواند چون بدر گوشک او رسیدم آن نیمه

درخت را دیدم آنجا افتاده و پای بروی زده گفتم قرار ای

تو آورده اند پس مرا پیش پسر زیاد بردند آن شقی گفت بیار

از دروغهای علی بن ابیطالب گفتم بخدا که او هرگز دروغ نگفته و مرا

خبر داده است که دست و پای و زبان مرا ببری و بر دار کنی

گفت من او را دروغگو سازم دست و پایت ببرم و زبانت

بگذارم پس فرمود که دست و پای بریده بر دار کردند رشید رضی الله

بر دار احادیث صحیحه در حق اهل بیت روایت میکرد و مثالب بنو امیه

پیش از آنکه زبانم ببرند چون این خبر بآن ملعون رسید از سر قهر و
غضب گفت زبانش ببرند تا دیگر بار دم نزند آمدند که زبان بیرون
کن رشید گفت نه دعوی کرده بود آن شقی که صاحب مرا دروغ گو کرد
پس زبان بیرون کرد چون قطع کردند همان ساعت شهید شد
بسعادتی مشرف گشت که هرگز بشقاوت مبدل نگردد هر که را
عشق او شود کشته در روضة السعدا
مسطور است که امیرالمومنین کرم الله وجهه با لشکر ظفر اثر در راه نهروان
بر دیری گذشت ترسائی بر سر بالای دیر بود نعره زده گفت ای لشکر
اسلام پیشوای خود را بگوئید که نزدیک من آید چون این خبر با امیرالمومنین
رسانیدند عنان مرکب را بران طرف گردانید چون نزدیک رسید
دیرانی گفت ای سرور لشکر کجا میروی گفت بحرب دشمنان دین
گفت متوجه حرب مخالفان مشو که این زمان ستاره مسلمانان در
هبوط است و طالع ملت اسلام در نهایت ضعف چند روزی توقف
کن که روی بصعود نهد و طالع مسلمانان قوت گیرد امیرالمومنین فرمود
چون تو دعوی علم آسمان میکنی مرا از سیر فلان ستاره خبر ده پیر گفت

که من هرگز نام این ستاره نشنیده ام پس پیر سوال دیگر کرد پیر جواب نتوانست
داد امیر فرمود معلوم شد که از احوال آسمان چیزی نمیدانی از
حالات ارضی چیزی بپرسم اینجا که ایستاده ای میدانی که در زیر قدم تو
چه مدفونست گفت والله نمیدانم فرمود ظرفی است از نقره که در آن
عدد و نقش ... این سوال پیر گفت این سخن را از کجا میگوئی امیر گفت
از نیابت رسول رب العالمین و نیز فرمود که چون با این قوم حرب کنم از
لشکر اسلام کم از ده کس کشته شوند و از لشکر مخالفان کم از ده کس جان
نبرند پیر ازین سخنان متحیر شد و پس بفرموده امیر زیر قدم او کندند ظرف
بیرون آمده پر از زر نامیر چون شمردند همان عدد و همان ... بود پیر
الحال از دیر بیرون آمده بدست حق پرست امیرالمومنین مسلمان شد
و امیرالمومنین با سطوت تمام و شوکت ... بنهروان آمد
و با ایشان خوارج که از راه ضلالت خویش را در بادیه طغیان و
عصیان انداخته بودند و از غایت ادبار مهر رضا و اعتقاد ...
... مکدر ساخته در مقابله آمده راه مقاتله گشودند
و از آن جماعه هزار ناکس سی هزار و هشتصد و نود و نه تن در زیر تیغ

شدند و نه کس گریخته جان از آن عرصه خون فشان بیرون بردند و از
لشکر اسلام نه کس شربت شهادت چشیدند و باقی زخم زدگان
از آن دریای خون آشام بساحل سلامت گشتند پس بعد از فتح فرمود
ذو الثدیه را بجوئید در کشتگان بسیار جستند نیافتند جمعی گفتند شاید
کشته نشده و از معرکه فرار نموده باشد فرمود و الله دروغ نگویم
کشته شده او را بجوئید چون مرتبه دویم جستند زیر چهل تن از کشتگان
یافتند بهمان روشی که امیر المؤمنین فرموده بود نقلست در دفتر سیوم
روضة الاحباب از جابر بن عبد الله انصاری منقولست که در زمان
عمر بن الخطاب کعب احبار از عمر پرسید کلمه که رسول صلی الله علیه و آله
وسلم در آخر حالت نزع بآن تکلم فرموده چه بود عمر رضی الله گفت من
در آنوقت حاضر نبودم از علی بن ابی طالب بپرس آنحضرت بعد از سؤال
فرمود در آنوقت من آنسرور را بر سینه خود متکی ساخته بودم و سر مبارکش
بر دوش من بود که دهن بر گوش من نهاده گفت الصلوة الصلوة
کعب گفت آخرین وصیت انبیا این باشد زیرا که بدین مأمورند و
همین مبعوث شوند نقلست در کتاب ثعالبی روایت کنند که

عیسی بن احمد بن محمد عجلی تا باز طریق از حارث اعور که گفت من
سیر کردم با امیر المؤمنین کرم الله وجهه در حیره که تا موضعی از نزدیک
کوفه و در آن هنگام گذشتیم بر دیرانی که ناقوس میزد آنحضرت
فرمود ای حارث میدانی این ناقوس چه میگوید گفتم وصی خاتم
انبیا بهتر داند گفت بدرستی که مثل میزند دنیا و خرابی او را میگوید
لا اله الا الله حقا حقا صدقا صدقا ان الدنیا خدعتنا و
اشتغلتنا و استهوتنا یا ابن الدنیا جمعا جمعا تعنی الدنیا قرنا قرنا
ما من یوم یمضی عنا الا اوهن منا رکنا قد ضیعنا دارا تبقی و استوطنا
دار الفنی لسنا ندری ما فرطنا فیها الا یوم متنا بدانکه عروضیان
این بحر را از ناقوس استنباط کرده بحر ناقوس نام نهاده اند هر مصرعی
چهار فعلن است بسکون عین و این بحر مثمن مستعمل است و کلمه طیبه
لا اله الا الله که مصراع اول این ابیات است تقطیعش چنین است
لا ا با شباع همزه مکسوره فعلن لاه با شباع های مفتوحه فعلن الل
فعلن لاه با شباع های مضمومه فعلن معنی بیت اول کلمه طیبه لا اله
الا الله حق و صدق است و تکرار حق و صدق جهت مبالغه آمده معنی بیت

دویم مدرستی که دنیا فریب داد ما را و مشغول گردانید ما را و در آرزو
انداخت ما را معنی سیوم ای اسیر دنیا چه حاجت که عون و قرن
را فانی میگرداند معنی بیت چهارم نمیگذرد هیچ روزی از ما
مگر آنکه سست میشود از ما رکنی معنی بیت پنجم ضایع کردیم ما سرای ما را
و وطن ساختیم سرای فانی را معنی بیت ششم نمیتیم ما که بدانیم آنچه تقصیر کرده ایم
در دنیا مگر روزی که بمیریم من گفتم یا امیر المؤمنین نصاری میدانند آنچه
ناقوس میگوید فرمود اگر میدانستند هر آینه عیسی را خدا نمی گرفتند
روز دیگر من رفته پیش دیرانی گفتم بحق مسیح بنواز ناقوس را بنوعی که
می نواختی دیرانی می نواخت و من ابیات مذکوره میخواندم تا
رسیدم بمصرع فیها الا یوما مثالیس دیرانی گفت بحق دارت بگو که
خبر داد ترا از این معنی گفتم آنمرد که دیروز با من بود گفت آیا میان
او و پیغمبر شما قرابتی هست گفتم ابن عم سرور انبیاست پس دیرانی گفت
والله من یافتم در تورات نوشته که در آخر انبیا پیغمبری خواهد بود
که وصی او تفسیر کند آنچه ناقوس گوید آنگاه با من بخدمت امیر المؤمنین
آمده مسلمان شد الحمد لله علی دین الاسلام هم در کتاب مذکور

باسناد طویل از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقول است که اعرابی
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد درهم بهای ناقه دعوی نمود
فرمود ای اعرابی آیا استیفای ثمن از من نکردی گفت نه فرمود من
بهای ناقه ترا داده ام اعرابی گفت میخواهم مردی که حاکم کند میان
من و تو پس آنسرور باتفاق وی ابو بکر را حاضر کرد ابو بکر گفت چه
دعوی داری بر پیغمبر اعرابی گفت هفتاد درهم از بابت بهای شتر
ابو بکر گفت چه میگوئی تو ای رسول خدا فرمود من بهای ناقه داده ام
ابو بکر گفت یا رسول الله بتحقیق اقرار کردی که ازوی ناقه گرفته اینک او
گواه میگذراند بر اثبات سخن خود و نیز هفتاد درهم باو بده
آنگاه عمر بن الخطاب آمد آنسرور باتفاق اعرابی عمر را حاکم ساخت عمر نیز
مطابق حکم ابو بکر گفت پس آنسرور غضب آلوده برخواست و گفت آیا نه
میخواهم مردی را که حکم کند مطابق حکم خدای تعالی پس باتفاق اعرابی
امیر المؤمنین کرم الله وجهه را حاکم کرد امیر گفت ای اعرابی چه دعوی
میکنی بر رسول خدا اعرابی گفت هفتاد درهم بهای ناقه پس امیر گفت چه
میفرمائی ای رسول خدا آنسرور فرمود من بهای ناقه داده ام پس امیر گفت

گفت بدرستی که پیغمبر خدا میفرماید که من بهای ناقه را داده ام آنرا
میگوید اعرابی گفت نه امیرالمؤمنین شمشیر از میان کشیده گردن اعرابی را
زد آنسرور فرمود یا اخی چرا اعرابی را کشتی گفت جهة آنکه تکذیب رسول
خدای کرد و هر که تکذیب تو کند حلال است ریختن خون او و حلال است کشتن او
آنسرور فرمود بحق آنکه مرا براستی برانگیخته که خطا نکردی یا اخی در باب کشتن
اعرابی تو حکم خدای را یعنی آنچه رضای خدا بود از تو بوقوع آمد جزاک الله
فی الدارین خیرا ... هم در کتاب مذکور باسناد طولانی از اصبغ بن نباته منقول است
که چون امیرالمؤمنین بر سریر خلافت صوری نشست و مردمان با وی بیعت
کردند عمامه رسول بر سر نهاده و خرقه متبرکه آنسرور در بر و نعلین
النعلین در پا و شمشیر خاتم انبیا حمایل نموده بر منبر برآمده فرمود الحمد لله
علی احسانه قد رجع الحق الی مکانه و گفت ای مردمان بپرسید آنچه میخواهید
پیش از آنکه مرا نیابید درین حال اشعث بن قیس برخاست گفت یا
امیرالمؤمنین چگونه جزیه میگیری از مجوس حال آنکه نازل نشده بر ایشان
کتاب و نیامده بسوی ایشان پیغمبری امیر گفت ای اشعث بتحقیق
کتاب و پیغمبر بایشان فرستاد و مر ایشان را پادشاهی بود یکشبی مست و بیهوش

گشت و دختر خود را از بستر خود طلبید با او جمع شد چون قوم او شنیدند
گفتند ای پادشاه خراب کردی دین ما را بیرون آی تا ترا پاک
سازیم و اقامت حد بر تو کنیم پادشاه با ایشان گفت بشنوید سخن مرا
اگر دلیل و برهانی و حجتی نباشد مرا از آنچه مرتکب شده ام هر چه خواهید
بکنید پس گفت آیا میدانید شما بدرستی که خدا خلق کرد از مادر ما
آدم حوا را و آدم عنایت او را با خود و همچنین تزویج کرد پسران خود را
بدختران خود گفتند بدرستی یعنی گفت این کار من هم چنان است پس قوم
محرمات را اعتقاد کردند از روی همین دلیل و خدای تعالی محو کرد علم را
از سینهای ایشان و کتاب را از ایشان برداشت پس ایشان کافرند
که داخل میشوند در دوزخ و حال منافقان بدتر است از ایشان و درین
هنگام مردی دیگر آماده گفت یا امیرالمؤمنین دلالت کن مرا بر آنچه که
بوسیله آن خدای تعالی مرا نجات دهد فرمود بشنو که آفات
دنیا بر سه چیز است بعالم ناطق و مالداری که بخل نماید مال خود
بر اهل دین و فقیر صابر هرگاه عالم بپوشد علم خود را و غنی بخل ورزد
و فقیر صبر نکند آنهنگام مشهور است یعنی آنزمان دنیا بپایان میشود

و عارفان خداشناس میدانند که دار دنیا رعیت میکند بلکه
و مردمان مغرور نشوند بکثرت مساجد و جماعه طاغیه هستند که
منبرهای ایشان جمعست و دلها پریشان ایها الناس خلق اند به
زاهد و رغبت و صابر زاهد آنکه شاد نشود بچیزی از دنیا که بدو رو
آید و محزون نمیگردد از آنچیزی که برود و صابر آنکه آرزوی دنیا
نمیکند اما چون بدست متعرض ما شود از وی جهد آنکه میداند حرام
عاقبت او را و رغبت آنکه باک ندارد از حلال و حرام و دنیا که باور
سایل گفت یا امیرالمومنین نشانه مومن چیست گفت آنست که نظر کند
بچیزی که خدا واجب کرده است بروی و روی با آن آرد و
کند با آنچه خلاف خدا در آنست و بیزار شود از آن سایل گفت راست
فرمودی ای امیر و ما بدانسته امیر تسمیه فرمود این مرد را در
علیه السلام بود ... در کفایت المومنین مسطور است ... رضی الله
عنه در زمان خود خالد بن ولید را با جماعه کثیره بر قبیله بنی حنیفه که
ایشان در ادای زکوة اموال تاخیر می نمودند فرستاد تا براه راست
دلالت کند خالد بدان قبیله آمده غنایم و اسیر بسیار بدست آورد چون

اسیران را بمسجد در آوردند دختری از ایشان که از قبیله خوله نام در میان بود
چون نظرش بر مرقد منور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
سلام افتاد بر دیگر رفته بعد از گریه بی نهایت و ناله بسیار
گفت یا رسول الله ... بتو شکایت آمده ام چون نظر حاضران بر
دختر افتاد گفت چه شکایت میکنی گفت ما قایل کلمه لا اله الا الله
محمد رسول الله هستیم ما را چون اسیر کرده اند خلیفه گفت شما منع زکوة
کردید خوله گفت این واقعه چنین است که مردم خاطر نشان تو
کرده اند لیکن در زمان حضرت رسالت پناه از جمیع بار زکوة
فقرا میدادند ما گفتیم الحال ... بدستور سابق ... التمام ما
نداشته ما ضعیفان را اسیر کردند یکی از حضار گفت یا امیرالمومنین
چه با این دختر سخن میکنی که ایشان بعد از اسیری این قبیله کلمات
میگویند خوله گفت من راست میگویم شما هر چه خواهید بکنید
زنان ... گفتند در عهد رسول خدا بود که هر گاه از
اصحاب ... جامه می دوخت و دیگری بر تن جامه خیری
نمیکرد آن ... تعلق بابن ... شما ... و کس ...

خوله را بر نی بگیرند جامه بروی انداختند خوله گفت لا والله
هرگز این خیال صورت نه بندد و این امر محال از قوه بفعل نیاید
و هیچکس مرا مالک نتوانند شد مگر آنکه خبر دهد از آنچه در حین ولادت
من از من واقع شده بیان کند آنچه در آن وقت تکلم نموده‌ام
یکی از حضار گفت این دختر بفزع آمده سخنان بیحاصل بر زبان [illegible]
میگوید گفت بخدا که من درین قول صادقم نه کاذب درین اثنا
سرور عالم علی ابن ابیطالب بمسجد در آمد و این ماجرا را بتفصیل
استماع نموده فرمود ای قوم صبر کنید تا من ازین ضعیفه کیفیت حال
سوال کنم بعد از آن فرمود ای خوله چه میگویی گفت اینجماعت قصد
تملک من دارند و من منتظر آنکسم که مرا خبر دهد از آنچه در حین ولادت
از من واقع شده فرمود گوش دار بجانب من و [illegible] توجه
من آر در آنوقت که تو در شکم مادر بودی و درد طلق بر او دست
غالب شد دست بمناجات بر داشته گفت اللهم سلمنی من شر هذا
المولود یعنی بار خدایا مرا در ولادت این فرزند سلامتی کرامت
فرمای در آنساعت دعایش مقرون باجابت گردید و تو متولد شدی

لا اله الا الله محمد رسول الله و گفتی [illegible] پدر مرا آخر در حباله سید ابرار درآورند
و او را از من فرزندی متولد خواهد شد جماعتی که در آنوقت حاضر
بودند از سخنان تو متحیر شدند و آنچه از تو شنیده بودند بر تخته مس
نقش نمودند و آن تخته را [illegible] در محل تولد تو دفن کردند چون
اثر موت ظاهر شد ترا بجماعت وصیت نمود در زمانی که ترا اسیر کردند
تمامی همت خود مصروف باخذ آن لوح نموده وقت بیرون آمدن
بآن رسانیده بر بازوی راست خود ببستی بیرون آر که صاحب
منم و نامش محمد خواهد بود راوی گوید دیدم خوله را که روی بآسمان
گفت اللهم انت المفضل المنان اوزعنی ان اشکر نعمتک التی علی
و لم تعطها الا عبدا اهوا علیه و آن تخته مس را بیرون آورده بحضار
مجلس نمود حضرت چون صحابه این نوع واقعه غریب مشاهده کردند گفتند
رسول الله حیث قال انا مدینة العلم و علی بابها بعد از آن ابو بکر گفت
یا ابا الحسن این دختر حق مالک تست امیر المؤمنین خوله را جهت
اسماء بنت عمیس که در آن ایام زوجه ابو بکر بود سپرد تا از برادر او
والی پیدا شود بعد از آنکه برادر خوله آمده از جانب خدا [illegible] شد

بامیر المومنین عقدلیست ـ بر و علم نکند ره پوشیده طبیب
که پیدا و پنهان به پیشش یکیست ـ هم در کتاب مذکور از ابن عباس
منقولست که در زمان بابرکات قدوه اصحاب عمر بن الخطاب مردی حجی
آذربایجان شتری داشت که معاش عیال و اطفال او از کرایه آن میشد
روزی از غایت مستی مهار گسسته و بیابان نهاد آمد هرچند در گرفتنش
سعی نمود مفید نه افتاد لاجرم چندی از اقربایش گفت ما شنیده‌ایم
که چون امثال این مشکلات در حین حیات سرور کاینات علیه افضل
الصلوات واقع میشد رفته بآنسرور عرض میکرد حق سبحانه از یمن
دعای پر برکتش آسان میکرد اینک الحال اگر رسول ایزد متعال از دار
دنیا بدار بقا انتقال نمود او را جانشینی هست پیش او باید رفت تا
ببرکت دعایش این شتر رمیده رام گردد صاحب شتر درین باب
رسانیده بخدمت سامی خلیفه نامی آمده اظهار حال کرد فرمود که
استغفار باید نمود که مدعا حاصل شود گفت ای امیر بسیار استغفار
کردم موثر نیفتاد فرمود پس من مکتوبی بنویسم اما باید که تو در آنجا رفته
پیش آن شتر بیندازی تا مدعا حاصل گردد بعد از آن نوشت این

مکتوبیست از جانب امیر المومنین عمر بشما ای اصناف جن گروه
شیاطین باید که شتر رمیده را مطیع و منقاد گردانید و از
مخالفت این حکم برحذر باشید آن مرد نامه دل سوخته خود را گرفته
متوجه آذربایجان گشت روزی گوید من بخدمت امیر المومنین
کرم متوجه رفته صورت واقعه معروض داشتم فرمود مطابق
معجزه نبی کرامت ظاهر شود مگر از وصی چون این سخن شنیدم
متحیر گشتم صادق بودم که اگر کسی از آذربایجان بیاید حال
شتر معلوم کنم روزی دیدم آن مرد می آید هرچند قدم پیش رفته از حال آن
پرسیدم گفت چون مکتوب پیش شتر انداختم حمله بر من کرد و مرا
بر زمین انداخت پس مردم با جماعتی در رسیده شتر را بسیار اما
خلاص کردند بعد از آن مدت مدید تشویش کشیدم و این زخمی
که بر روی من می بینی از آن وقت واقع شده چون بحال آمدم گفتم
امیر المومنین عمر رفته اظهار حال خود کنم تا فکر معیشت عیال و اطفال کند
آن مرد چون بدار الشرع متوجه شد با او همراه رفتم عمر بعد از استماع
احوالش گفت حق سبحانه برای هر ... [illegible] آفریده این نشان

مکتوب

مرورا امیر علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه برد حقیقت کار معروض دار

چون من و آنمرد بکنار آن رسیدیم بحجر مواجه گشتیم فرمود برو بآن

موضعی که شترست و بگوی اللهم انی اتوجه بنبیک نبی الرحمة واهل البیت الذین

اخترتهم علی العالمین اللهم ذلل صعوبتها واکفنی شرها فانک الکافی والمعافی والعلی

القاهر المنزل این دعا یاد گرفته باز بیابان رفت سال دیگر دیدم که آن

شتر را و زر بیار و در آورده بحج آمد و تحفه و هدایا جهة شاه ولایت پناه

آورد آنحضرت فرمود احوال تو میگوئی یا من بگویم گفت یا امیرالمؤمنین تو بگو

فرمود وقتی که بنزد شتر آمدی دعا خواندی شتر بتضرع و تذلل

تمام پیش تو آمده خوابید و اطاعت ترا گردن نهاد گفت والله همین

عنوان بود که بزبان مبارک بیان نمودی دیگر هر سال بحج می آمد و منافع

بسیار از نتایج آن شتر گرفته مشمول گردید [illegible] آنحضرت روی من باز بزبان

خارق بیان فرمود ای عبدالله اگر کسی مشکلی در کار و یا نقصانی در مال

یا بیماری در اهل و عیال پدید آید از روی خضوع و خشوع دعای مذکور را خواند

بدرگاه الهی تضرع نماید البته حاجتش روا گردد

مذکور را از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقول است که روزی

المؤمنین کرم الله وجهه فرمود حق سبحانه میخواست مناسبت باشد میان

من و یعقوب علیه السلام پس همچنانکه اورا دوازده پسر کرامت

فرموده بود مرا نیز مرحمت فرموده چنانچه یعقوب وصیت کرده بود

اولاد خود را در حق مراعات تعظیم یوسف علیه السلام من نیز

وصیت میکنم شما را بمتابعت حسنین و اطاعت اوامر ایشان در حضور

و غیبت من که این هر دو بقول سید کائنات سیدان جوانان

روضه رضوان اند عبدالله که یکی از پسران امیر بود گفت یا امیرالمؤمنین

محمد حنفیه برابر ایشان نیست از استماع این سخن رنگ مبارک متغیر

گشت و بغضب تمام فرمود ای عبدالله تو در حین حیات من چنین

جرأت میکنی گویا می بینم ترا بر بستر خواب سر بریده اند و هیچکس را

ترا امید اندکیست ثبوت پیوسته که در زمان محمد عبدالله زبیر

لعنة الله علیه از روی خشم کرده پیش مصعب بن زبیر رفته روزی [illegible]

شب بمنزل فرود آمد صباح بر بستر خوابش کشته یافتند و معلوم نشد

که قاتلش کیست و سبب کشتن وی چیست مؤلف گوید در روضة الشهداء مسطور است

که بقول اشهر امیرالمؤمنین را هیجده پسر بود بنابراین دو قول ضد یکدیگر

میشوند پس بگوییم مجموع هیژده پسر بود که شش در صغر سن وفات
یافتند چنانچه محسن که سقط شد و در آن زمان که امیر المومنین عدد
دوازده بر زبان مبارک آورد دو پسر حی و قایم بودند بر این تقدیر
بصحیح هر دو نقل ثبوت پیوست والله اعلم بحقایق الحال والامور
هم در کتاب مذکور از امام حسین رضوان الله علیه منقول است
که روزی پیش امیر المومنین کرم الله وجهه سوره اذا زلزلت الارض
زلزالها میخواندم چون باین آیه رسیدم که قال الانسان مالها یومئذ
تحدث اخبارها فرمود آن است که از زمین سوال کنند زمین
بادی اخبار گوید منهم در این اثنا ابن الکوا نام شخصی حاضر بود گفت
یا امیر المومنین مراد از آیه کریمه علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم
چیست و غرض از صاحب اعراف کیست فرمود ما هم رجالی که [illegible]
شناسیم دوستان و انصار خود را از رویهای ایشان و ما هم [illegible]
دوزخ و بهشت و ای ابن الکوا که [illegible] را او کنیم و در اثنای مکالمه
چند مرتبه بوی خطاب کرد یعنی ای بر تو و حال آنکه ابن الکوا
تشیع میکرد و این سر مخفی بود تا جنگ نهروان که ابن الکوا از جانب خوارج

چون آمده با لشکریان [illegible] محاربه کرده بدرکات جحیم
واصل شد و سر کار را معلوم گردید و شخصی دیگر آمده گفت یا امیر المومنین
من ترا دوست میدارم فرمود چرا دروغ میگویی او گفت حقا و
بسرایر خدا یا اطلاع تمام داری متغیر شده رفت آنگاه مردی
دیگر آمده گفت یا امیر المومنین من ترا و فرزندان ترا دوست میدارم
و مراعات خاطر ایشان بیش از پیش بجا آورد و در بیان فضایل و مناقب
[illegible] آن حضرت سعی موفور بظهور رسانید فرمود که این سخن
از تصدیق قلب نیست بلکه محض نفاقست زیرا که محبان حقیقی ما
حلال زادگانند و آثار [illegible] شناسیم ایشان را هیچ دوست
خاندان ما نشوند هر چند جهد نمایند اول [illegible] دوم مخنث سیم
[illegible] چهارم حرام زاده پنجم آنکه مادرش در حالت حیض حاصل
کرده باشد چون آن [illegible] مقالات شنید برنجید و پیش معاویه رفت
یکی از مقتدیان او شد تا آنکه همراه مقتدای خود با امیر المومنین
جنگ کرد و [illegible] جهنم رفت لمولفه عیان است بر محک حق آنکه
امام امام حلال زاده کدام و حرام زاده کدام

هم در کتاب

مذکور عمران از پدر خود میثم التمار روایت کند که گفت روزی امیر
المؤمنین کرم الله وجهه بمن فرمود اگر معاویه ترا طلب نموده امر کند
که از من تبرا کنی چه خواهی کرد گفتم هرگز این کار نکنم و دست از دامن ولای
تو ندارم فرمود و الله امر بقتل و صلب تو خواهد کرد گفتم صبر کنم و از
راه محبت و وداد و طریق عشق و صفا و جان برنگردم مولفه اگر سنگ
جفا ریزد و گر تیر بلا بارد دل از کویت نخواهم کند تا جان در بدن
دارم فرمود اگر چنین کنی از آتش دوزخ محفوظ و مصون مانده با من در بهشت
باشی عمران گوید پدر من با من گفت روزی باشد که معاویه مرا از تو
طلب نماید و تو گویی پدرم در مکه است و جماعتی از سرهنگان با تو در
وا ... مقیم سازند تا در وقت مراجعت از مکه مرا گرفته پیش او برند
که من این خبر را از امیر المؤمنین شنیده ام چون مدتی برین بگذشت
پدرم بحج رفته در همان ایام معاویه کس بطلبش فرستاد و غلامانش
اطراف خانه ما را گرفته در طلبش سعی بلیغ نمودند چون نیافتند مرا پیش
معاویه بردند گفت پدرت کجاست جواب دادم گفتم بحج رفته و الحال در مکه
معظمه است پس جمعی از قوم خود همراه من بقادسیه فرستاد خیلی در

قادسیه مقیم بودند که پدرم مراجعت نمود چون گرفته پیش معاویه بردند
گفت ای میثم الحیات خود را میخواهی علی ابن ابیطالب را نفرین
کن گفت لعنت خدای بر دشمنان و نفرین کنندگان امیر المؤمنین علی
باد ابد الاباد من هرگز این نوع ظلم بر خود روا ندارم پس فرمود
معاویه او را بر در خانه عمران بن حریث واژگونه او بختند
و بعد از چهار روز خون از دهنش جاری شده درین حال گفت که هر کسی
سوال کنید از من تا خبر دهم شما را از فسادات و قبایح بنی امیه
چون سخنان او بمعاویه رسید گفت لجام در دهنش کنند تا سخن نکند چون
لجام در دهنش کردند همان روز بجوار رحمت ایزدی واصل شد
اول کسی که لجام در دهن قائل کلمه لا اله الا الله محمد رسول کرده معاویه
بود و نیز منقول است که درین چهار روز میثم هر چند از برای گذاردن
نماز فریضه اجازت خواست معاویه گفت تا بر علی ابن ابیطالب نفرین
نکنی نمازت کی مستجاب است در خاتمه النفس در حب امیر المؤمنین نه وجه
بیان کرده ظاهر و باطن و تحقیق آنکه بوجه ظاهر تعلق دارد است
که ایمان موروث ولایت است کما قال النبی لعلی انت امام کل مؤمن

و مومنه بعدی پس اهل ولایت امیر را دوست دارند بو اسطه آن

و اهل نفاق دوست ندارند بحسب علم ایمان و آنکه بوجود باطن

تعلق دارد هست که جنت دل محمد رسول الله است کما قال الجنة

و ما فیها من النعیم من نور قلبی و محبت امیر در دل رسول است لاجرم

اهل ایمان امیر را دوست دارند زیرا که از جنت نصیب دارند و ارباب

نفاق اگرچه دعوی محبت کنند او را دوست ندارند زیرا که ایشان را

از جنت نصیبه نیست و آنکه بوجه تحقیق تعلق دارد هست که چون تجلی

احدیت اعیان ثابته ظاهر گشت و معارف و اسرار جمیع اعیان را حق سبحانه

در او امانت نهاد و آن تجلی و مظهر آن صور علمیه ذاتیه روح اعظم آمد و حو

او مجلای ذات قدیم آمد زیرا که علی باطن محمد است پس هر که جمال او را

و صفات خیر ظهور کرد علی را دوست ندارد و در هر لکم امیر المولفه

از ازل داریم ما در دل هوای مرتضی تو همای دیده جان خاک پای

مرتضی ای خوش آن جانی که در راه وفاش گشته خاک نعل اسب جهان

گر بود سازم فدای مرتضی مژده عمر ابد باد ایران گر صدق ال بساخت

جان خود فدای اندر وفای مرتضی دوستی مرتضی بگزین بجان ای حق شناس

یکس شب لی هر گشته ولای مرتضی صد هزاران دردا گر خواهی بدار او

ای خدا جوی از ره خود شنیای مرتضی ما و رای ای او هر که جوید بگیر حجت

باش کمره هر که باشد ما ورای مرتضی نان گدای باب علم احمدی سوار از خرد

زانکه بر شاهان شرف دارد گدای مرتضی گر نیاید یاد دوست سوی اندرون او

به بین کرد و عالم ساختش فارغ عطای مرتضی زانساکان رهی دون

پاک دل شو پس بگو ای که میگویی دل من مبتلای مرتضی بغض و کین

راز دل بیگانه کن ای یار من گر تو میخواهی که گردی آشنای مرتضی

بود تو سنگ باکش انوار تجلی از حضور تا آن جو بوده نظاهر گر صفای مرتضی

تو غذای روح خود کردی همه حقد و حسد وانکهی گویی بخواهم جز لقای

مرتضی جنت فردوس مشتاق لقای او بود انکه مردان گشته مشتاق

لقای مرتضی در احسن الکبار مسطور است که در زمان ابو بکر

صدیق رضی الله عنه بازرگانی مبلغ هزار دینار با ابو بکر صدیق رضی الله

سپرده بود و حج رفت چون بعد از چند گاه مراجعت نمود به مدینه

آمد ابو بکر از دنیا بدار آخرت شتافته بود و عمر بن الخطاب رضی الله

عنه بجایش نشسته بازرگان بدار الشرع آمده طلب هزار دینار نمود

عمر رضی الله عنه گفت مرا ازین معنی اطلاع نیست از عایشه تحقیق باید نمود
چون از ام المؤمنین پرسیدند گفت من نیز واقف نیستم بازرگان
مشوش شده بنا بر سبقت آشنایی بسلمان فارسی حقیقت حال اظهار
کرد سلمان او را بجناب مستطاب شاه ولایت مآب آورده قصه بوقت
عرض رسانید امیر المؤمنین بمسجد سید المرسلین آمده گفت یا ابا حفص از عایشه اذن
حاصل کن تا در موضعی که امانت مدفونست بنمایم عمر گفت یا ابا الحسن مگر ابا بکر
با تو این سر ظاهر کرده بود فرمود یا ابا حفص تو محرم ابو بکر بودی و اکنون
وصی تو منی هر کار با تو نگفته با من چون گوید لیکن آفریدگار ابو بکر با من
امر کرده که هرچه از شرق تا غرب روی بگذرد با من بیان کند الغرض
عایشه تشریف برده اشاره کرد بموضعی که یک قد آدم بکنند چون کندند
ظرفی بر آمد که هزار دینار زر بود و چون بلطف امیر المؤمنین کرم الله وجهه
حق بحق دار رسید و دین از گردن ابو بکر نیز ساقط شد بسیار
تا کم گفتند که [illegible] زبان بوصف علی ابن ابی طالب کند که در همه وادی
از همه زیادست هم در علم و درایت و هم در قوت و شجاعت و هم در
سخاوت و مجاهدت و ریاضت و هم با پیغمبر در نسبت و قرابت

هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب دو مرد
به تجارت رفته بودند و زنان هر دو حمل داشتند اتفاقا در یک
روز وضع حمل هر دو شد یکی پسر زایید و دیگری دختر چون از عرب
اکثری از جهال بود که دختر را می کشتند بنا برین مادر دختر
تیز دستی را کار فرموده دختر را بجای پسر گذاشته متصرف پسر
شد مادر پسر ازین معنی واقف شده بعد از قیل و قال بسیار
الشرع آمده داد خواه شد خلیفه فرمود تا عورت دیگر را
نیز حاضر آوردند پس گفت ای عورت چرا بدختر خود پسر این ضعیفه
بدل کردی گفت یا امیر المؤمنین محض تهمت است که در حق من میکنند
درین قضیه گواهی در میان نبود و در شرع بی شاهد هیچ بحث
منقح نمی پذیرد بنا برین خلیفه فرمود این ماجرا را پیش علی ابن ابی طالب
ببرید [illegible] مقتدای دین با استحقاق اوست مفتی مسائل علی
[illegible] المقصود هر دو عورت را سلمان فارسی که
امیر المؤمنین آورده صورت حال معروض داشت امیر المؤمنین ترازو
و دو سنگ و شیشه طلبید بیکی از آن دو زن فرمود شیشه را برابر سنگ

پس چو بکرد و وزن نموده برنجت زن و بار را فرمود تا آن شیشه را
پرکرد و همچنان وزن کرده برنجت پس حکم کرد که پسر از آن زن است و دختر
از آن. چون این خبر بعمر ابن الخطاب رضی الله عنه رسید گفت یا ابا الحسن
چگونه تشخیص نمودی فرمود یا ابا حفص شیر در دختر ناقص باشد
و شیر مادر پسر سنگین تر بنا بر این یقین شد که پسر از صاحب شیر ثقیل است
بعد از آن زن متغلبه هم بزبان خود اقرار کرد که دختر از آن من است
هم در کتاب مذکور از عمرو عاص منقول است که بعد از وفات ابوبکر
چون عمر ابن الخطاب نشست یکی از علمای یهود آمده گفت عالم ترین شما
بکتاب الله و سنت مصطفی کیست عمر اشاره بمرتضی علی کرده او گفت تو کی
خلیفه هر گاه تو خود معترفی که او اعلم است با وجود او تو چرا خلیفه شدی
گفت او با این کار نمی پردازد پس یهودی روی بامیر کرده گفت تو چنانی
که عمر دعوی کرده امیر فرمود بپرس هر چه میخواهی تا جواب گویم گفت سوال
من از تو سه و سه یک است فرمود چرا نگفتی هفت گفت اول از سه سه
اگر جواب توانی گفت پس دیگر هم سوال کنم امیر فرمود شرط کن اگر جواب
سوالات تو بگویم بدین اسلام در آیی یهودی قبول نمود گفت خبر ده

از قطره خونی که اول بر زمین چکید و از چشمه که اول بر زمین روان شد
و از درختی که اول در زمین پیدا شد فرمود [illegible] شما خون
هابیل بود که قابیل او را کشت و نه چنین است که آن قطره خون بطن
حوا است که پیش از وجود شیث بر زمین افتاد و بعقیده شما چشمه
اول در بیت المقدس بود و نه چنان است آن چشمه حیات است که
خضر در زمان ذو القرنین او را یافت و ماهی در او افتاده زنده شد
و موسی و یوشع بن نون بدو رسیدند و شما گویید درخت اول زیتون است
که نوح بکشتی نشاند و نه چنان است آن عجوه است که آدم علیه
السلام از بهشت با خود آورد و انواع شجره از آن است گفت بار الها
خدایی که خالق لیل و نهار است که پدرم هارون بالای موسی چنین
نوشته اکنون خبر ده از سه گانه دیگر اول آنکه بعد از پیغمبر
علیه الصلوات و السلام چند امام باشند دوم در کدام بهشت باشند
سیوم از اول سنگی که از آسمان بر زمین آمد فرمود دوازده امام
عادل باشند و زیان ندارد ایشان را ظلم هیچ ظالمی و دل تنگ
نشوند از مخالفت هیچ مخالفی و مسکن ایشان در بهشت عدن باشد

باشد و ایشان نیز باشند و اول کسی که بر زمین آمد بدان تیما
صخره بیت المقدس است و نه چنان است آن حجر الاسود را
در بیت الحرام که جبرئیل از آسمان آورده یهودی گفت والله
من نیز در کتاب هارون چنین دیده ام و گفت سؤال هفتم آنست
که مدت عمر وصی خاتم انبیا چند سال باشد و او را بکشند یا بموت
خود بمیرد فرمود وصی پیغمبر منم و شصت و سه سال عمر من خواهد بود
و بر زخم تیغ شهید شوم کشنده من بدتر از عاقر ناقه صالح باشد
یهودی زار زار گریسته گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمد رسول الله و اشهد انک وصی رسول الله پس رقعه کهنه
از آستین برآورده بدست امیر داد آنحضرت در وی نگریسته بگریست
یهودی گفت یا وصی خیر المرسلین موجب گریه چیست فرمود این آن است
انکه حق تعالی مرا یاد کرده زیرا که درین ورق نام من مرقوم است گفت
بمن نمای آنحضرت انگشت مبارک بر آن نهاده فرمود من در توریت
باسم ایلیا و در انجیل بحیدرا امیر موسومم و همچنان مسطور است در زبور
الحمد لله که نام من در کتب و صحف انبیا ثبت کرده و مرا از ذاکران ساخته

نگردانیده هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان
خلافت اصحاب عمر ابن الخطاب نفری چند از علمای یهود آمده گفتند
ای امیر مومنان میخواهیم از تو چند سوالی کنیم اگر جواب یابیم بدین
محمدی ایمان آوریم عمر گفت بپرسید هر چه میخواهید گفتند ما را
خبر ده از قفلها و کلیدهای آسمان و از رسولی که از انس و جن
نبود و قوم خود را انذار کرد و از پنج تنی که خلقت ایشان
نه در رحم شده و خبر ده از یکی و دو و سه و چهار و پنج
شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و دوازده عمر
بن الخطاب ساعتی فکر کرد و گفت معذور دارید که مرا علم نیست
اما شما را پیش مردی برم که او بحکم خدا و رسول اعلم و افضل این امت است
پس یهودیان پیش امیر المؤمنین کرم الله وجهه آمده صورت حال بیان
نمودند امیر در معرض جواب آمده فرمود قفلهای آسمان شرک است و کلید
آن حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و رسولی که نه از جن و انس بود
و انذار قوم خود کرد مورچه است که چون لشکر سلیمان بر قوم او گذشت
او گفت بخانهای خود درآیید که لشکر شما را پایمال نکنند کما قال الله

تعالی یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و آن
پنج تن که خلق ایشان نه از رحم است آدم و حوا و عصای موسی
که ثعبان می شود و ناقه صالح و کبش ابراهیم علیهما السلام بود و یکی
خدا است جل جلاله که شریک ندارد و دو آدم و حوا است و سه موالید ثلاثه
و چهار کتب سماوی است توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود و قرآن
محمد علیهم السلام و پنج نماز پنج گانه است و شش بحکم و لقد خلقنا السموات
و الارض و ما بینهما فی ستة ایام شش روز است که حق سبحانه خلق کرده است
آسمان و زمین و عالم را در آن شش روز و [illegible] و هفت گفته
آنچه هفت است بحکم و بنینا فوقکم سبعا شدادا هفت آسمان است که زبر زبر
سرها خلق کرده و هشت فرشته اند بر دارنده عرش کما قال الله تعالی
و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة و نه آیاتست که بموسی علیه السلام [illegible] نوزدهم
چنانچه در قرآن خبر میدهد تسع آیات بینات و ده عشره است که موسی
علیه السلام وعده کرده بود که سی روز در کوه طور ساکن باشد از آن
ده روز دیگر تمام کرد که چهل روز شد چنانچه مسطر ماند و اعدنا موسی
ثلثین لیلة و اتممناها بعشر و عقول عشره نیز توان گفت و آنچه یازده است

برادران یوسف علیه السلام که حق تعالی از آن خبر میدهد انی رأیت
احد عشر کوکبا و آنچه دوازده است آن دوازده چشمه است که بعصای موسی
علیه السلام ظاهر گردید قوله تعالی اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا
عشرة عینا چون یهودیان از حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه شنیدند
گفتند گواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد رسول است و تو یا علی وصی و [illegible]
رسولی چنانچه هارون وصی موسی بود همه یکبار مسلمان شدند الحمد لله علی [illegible]
در کتاب الغرایب چنین مسطور است که آن یهودیان نوزده
که ایمان آوردند یکی گفت من نیز ایمان بیارم اگر جواب سوال مرا
بگوئی امیر فرمود بپرس گفت دراج و خروس و قمری و جغد و [illegible]
در دعا چه میگویند فرمود دراج الرحمن علی العرش استوی میگوید و خروس
ذکر میکند [illegible] و قمری اللهم العن مبغضی محمد و آل محمد و جغد
سبحان ربی المعبود [illegible] المومنین علی [illegible]
[illegible] لعنت [illegible] دیده [illegible]
[illegible] فرمودی که من در توریت [illegible] و اکنون [illegible]
از [illegible] اصحاب کهف [illegible] فرمود حق سبحانه و تعالی خبر حال ایشان

در قرآن مجید داده انگاه قصه مذکوره را از اول تا آخر برسبیل تفصیل بیان
نمود آن یهودی سیوم نیز ایمان آورده بشرف اسلام مشرف شد فقط
گو بیا امام اوست که داند رموز منطق طیر نه آنکه رهزن مردم
شود بدانه و دام   هم در کتاب مذکور از امالی منقول است
که ملک روم مالی بسیار بخدمت سرور انبیا فرستاد چون آوردند آنسرور
از دار فنا بدار بقا رحلت نموده بود رسولان ملک روم صورت تعزیه شنیدند
و در جواب نوشت هرکس جواب این مسئله بگوید وصی پیغمبر اوست علیه السلام
وی باشد اگر کسی از عهده جواب بیاید و پس آوردند مال ملک روم
پیش ابوبکر آمده گفت تو خلیفه رسول خدایی گفت بلی گفت مرا خبر ده اول
آنچه خدای تعالی را نیست دویم آنچه نزد حق سبحانه نیست سیم چیست که از
ابوبکر نظر بر ظاهر کرده گفت این دیوانها کفر است که میگویید با علی
الخطاب نیز پیش از پیش باو درشتی نمود ابن عباس گفت این چه تعصب است
که با سائل سخنی درشت می آید بگویید نمیدانیم شیخان رضی الله عنهما گفتند
تو سید الکفتنه اما کسی را میدانم که او عالم تر است از شما و آن علی
ابن ابیطالب است گفتند جزاک الله بدرستی که راست گفتی پس رسولان

پیش امیرالمؤمنین آوردند در وقتی که آنحضرت از تحریر کتابت فارغ
شده بود رسول قیصر بعد از ادای تحیت و سلام سوالات مذکوره
عرض داشت فرمود آنچه خدا را نیست شریک و چیزی که خدای نمیداند
قول شماست قول شماست که میگویند عیسی پسر خداست و خدا او را
پسر خود نمیداند کما قال الله تعالی و ما لا یعلم فی السموات و الارض معنی
نمیداند که او را پسری هست در آسمانها و زمین و آنچه نزد خدا نیست
ظلمست رسول قیصر دوم گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد
رسول الله و اشهد انک وصی رسول الله و مال را تسلیم امیرالمومنین نمود
و آنحضرت با ارباب کان تقسیم نمود   هم در کتاب مذکور از سعد
بن ابانه منقولست که در زمان عمر بن الخطاب پنج نفر را بعلت زنا گرفته
بدار الشرع آوردند عمر رضی الله عنه هر کدام را حد فرمود امیرالمومنین
کرم الله وجهه گفت بر حکم نیست آنچه خدا فرموده و رسول بیان نموده
پس امر کرد تا یکی را گردن زدند دویم را سنگسار کردند تا مرد و سوم را
حد زدند و چهارم را نیمه حد و پنجم را تعزیر کردند عمر گفت یا ابوالحسن پنج
کس را در یک قضیه پنج حکم مختلف کردی فرمود از آنکه اول را گردن زدند ذمی بود

که با زن مسلمانان فساد کرده و آنرا که سنگسار کردند محصن بود یعنی
زن داشت او واجب الرجم بود و آنرا که حد زدند مجرد بود و چهارم
بنده بود نیمه حد او زدند پنجم دیوانه بود حد او تعزیر است بعد از
تحقیق تمام اهل مدینه زبان بمدح و منقبت امیر المومنین گشودند و وارث
علم سید المرسلین دانستند هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق
رضوان الله علیه منقولست که روزی امیر المومنین بجویره بن مسهر گفت
در وقتی که او عازم مزرعه خود شده بود که در راه شیری تو ملاقی خواهد شد
مترس و بگو یا ابا الحارث اسد الله الغالب مرا از تو امان داده چون
جویره بشیر رسید گفت یا ابا الحارث اسد الله الغالب مرا از شر تو امان
گردانیده شیر پنج نوبت همهمه کرده و سر در پیش افکنده برفت چون باز گشت
آمد امیر فرمود صحبت چون گذشت گفت یا امیر المومنین آنچه فرموده بودی
با او گفتم تا بشر را تو بیان نمای شیر پنج مرتبه همهمه کرد گفت آنچه شیر گفت
آن بود که سلام من بشیر خدا برسان هم در کتاب مذکور مسطور است
نفری چند بخدمت امیر المومنین آمده گفتند اراده داریم که همه عمر ملازمت
رکاب سعادت انتساب تو باشیم و با اعدای تو معامله نمائیم تا از جهت شهادت

یا هم الحضرت نور ولایت داشت که از سر اخلاص و اعتقاد میگویند و مرید
بوده و سر باز تراشیده بیایید الجماعه گرد بگرد سر تراشیده روز دیگر
آمدند همه سر تراشیده بودند که فرمود آنچه شما میگوئید نه از خلوص نیت است
زیرا که از موی سر کنده نشسته اید از سر چگونه خواهید گذشت
هم در کتاب مذکور از حبیب بن حباب منقولست در وقتی که مردم با بوبکر
بیعت میکردند من بخدمت امیر المومنین رفتم فرمود ای حبیب میدانی
که امروز بیعت میکنند چندگاه در زمانها گفتم نه فرمود چندین
حکومت کند و بمرگ خود بمیرد پس عمر بجایش نشیند چندین وقت حکم نماید
آنگاه شخصی او را زخم زند پس عثمان بجایش نشیند و بعد از چندین سال
مسلمانان اجماع نموده او را بکشند بعد از آن مردم بالحاح تمام مرا امیر خود
گردانند و در اندک زمانی با من طریق خلاف و نفاق سپرند راوی گوید که
وصی پیغمبر صادق خبر داده بود و از مدت ایام خلافت ثلثه و غیره هیچ
تفاوت نبود همه را معاینه کردم هم در کتاب مذکور مسطور است که
سوید بن علقمه نزد امیر المومنین آمده گفت یا امیر المومنین در وادی قری گذشتم دیدم خالد بن
عرفطه وفات یافت از بهر وی استغفار کن فرمود او نمرده تا مقدمه لشکر ضلالت

شود و علمدارش حبیب بن حماد باشد حبیب در آن وقت حاضر بود و بر پای خواسته
گفت یا امیرالمومنین من شیعهٔ توام حاشا که علمدار مخالفان تو شوم فرمود امروز
چنین میگویی اما البته خواهی برداشت و اشاره به باب الثعبان کرد که گفت ازین
در با علم در خواهی آمد چون واقعهٔ جانگداز کربلا شد عبدالله زیاد و عمر سعد سردار
و سپهسالار لشکر بودند و خالد مقدمه و علمدار حبیب بود و مطابق فرمودهٔ امیر
المومنین بباب الثعبان در آمد ٭ هم در کتاب مذکور از ابراهیم بن محمد
الاشعری منقول است که امیرالمومنین میخواست پاره مال بصره قسمت کند شخصی از
گفت یا وصی سید المرسلین مالی که به بصره متصرف نیستی چرا از من کن تا کجا آنرا
برسانم و او با خود مقرر کرده بود که چون مال بدست آید مکر چه برده متصرف شود
آنحضرت فرمود آری تو چو آن کنم که مکر چه بری آن شخص منفعل شده از مجلس
بیرون رفت ٭ هم در کتاب مذکور از ابن عباس منقول است که
چون امیرالمومنین از برای عهد و میثاق گرفتن بذی قار فرود آمد فرمود
فردا هزار مرد از کوفه بما رسد من متفکر شدم که مبادا کم و بیش شود و مردم
بی اعتقاد گردند چون صباح آنجماعه رسیدند سر راه ایشان گرفته شمردم
نهصد و نود و نه نفر آمده گذشت با خود گفتم عجب است که یکی کم شد در این حین از

بیابان مردی قبای صوف در بر و آلات حرب بر خود راست کرده
پیدا شد پس بسعادت ملازمت مشرف گشته گفت یا امیرالمومنین و وصی
خیرالمرسلین دست حق پرست بیرون کن تا بیمن شرف بیعت
تو و پدران سرافراز و ممتاز گردم و در حضور موفور السرور تو با این
قوم باغی چندان محاربه کنم که بدرجهٔ شهادت رسم و این سعادت با خود
به بهشت برم امیرالمومنین دست مبارک با او داده فرمود خبر داده بود
مرا برادرم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم که اویس نام مردی از
امت من دریابی که او آزاد کردهٔ خدا است و بعدد موی گوسفند قبیله
ربیعه و مضر از امت من بشفاعت او بجنت روند هنگامی که تو با اهل بغی
محاربه کنی راوی گوید چون هزار مرد بدرست آمد من خوشوقت شدم
اویس در حرب صفین مطابق فرمودهٔ امیرالمومنین بدرجهٔ شهادت رسید
هم در کتاب مذکور از ابن عباس و عمار یاسر و جابر انصاری و مالک
اشتر و مقداد و حجر کندی رضی الله عنهم منقول است وقتی که شاه ولایت متوجه
شام بود روزی عنان از راه گردانید و ساعتی بهر جانب دید و مرکب [illegible]
راند اصحاب گفتند یا امیرالمومنین چرا از راه شام عنان گردانیدی و بنا

یکی را بیند دوست دارد و دیگری را بیند دشمن دارد و این معرفت از آن است که
حق سبحانه ارواح را پیش از ابدان آفریده بدو هزار سال و معرفت ایشان
در هوا بود که بیکدیگر ملاقی شده بودند و منکر میشدند چنانچه آسمان آنانی که آن روز
یکدیگر را شناختند ایشان را الفت باشد و آنها که آن روز یکدیگر را نشناختند
میان ایشان بغض و عداوت بوده باشد اما آنچه سالها دیده و شنیده در
وقت حاجت فراموش کند هیچ دلیل است که او را ناله نباشد چنانکه
مادر را چون ناله کرد در دل آید خبرها فراموش کند آنچه دیده و شنیده
باشد آمده گفت بدرستی که راست فرمودی ای وصی خیر المرسلین
در کتاب مذکور و در تنبیه الغافلین ابو اللیث سمرقندی بروایت
ابو سعید خدری مسطور است که روزی در اوایل خلافت عمر ابن الخطاب
ما و عمر با امیر المؤمنین علی در طواف خانه کعبه بودیم چون بحجر الاسود رسیدیم عمر
گفت میدانم که تو سنگی سیاهی بیش نیستی و زیان و سود نتوانی کرد اگر نه آن بودی
که رسول بوسه کرده ترا بوسه نکردمی امیر المؤمنین کرم الله وجهه گفت یا ابا حفص چنان
باش که سود و زیان میکند گفت یا ابا الحسن از کجا میگوئی فرمود از قرآن مجید
که میفرماید و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی

میمیت ما در مصطفی است و نام من ایلیا گفت تو مسیحی که فرود آمده
از آسمان که دور کرد آنی برنج و عنا از اهل ایمان گفت غنیمتی
اما عیسی از دوستداران و محبت شعاران منست گفت تو موسی
که باید بیضا و عصا آمدی تا معجزه ظاهر کنی و ابواب ... بر روی خلق
گشائی گفت موسی نیستم اما او هم از یاران و هواداران من است
گفت بحق معبود خود بگو نام تو چیست و نسب تو چگونه است گفت در
هر قومی و طایفه مرا نامی دیگر است چنانچه در عرب مرا الی گویند
و مرا بدین نام خوانند طایفه طایفه مرا حمید خوانند و اهل یمن مرا
باب الباب خوانند اهل آسمان نام من اخذم رقوم کرده اند ترکان مرا
ایلیا خوانند و زنگیان و محلال و هندوان کشکی بزبان گویند و در زبان
عیسی اهل حبشه با تونیا و در عراق با امیر النحل مشهورم و در صحرا
بحیدر معروفم در آسمان اول موسوم بعبد الحمیدم و در دوم بعبد
الصمد و در سیم بعبد المجید و در چهارم ذو الغایات و در پنجم مرتضی
در ششم مسمی برب العالم و در هفتم بعلی اعلی حضرت عزت مرا نام
نهاده و امیر المؤمنین خوانده و خواجه دو سرا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

...مون متوجه گردیدی فرمود آنچه من می بینم بنظر شما در نمی آید و درباره
غیب شما روی نمی نماید درین هامون دیریست و در وی ترسایی راهبی
عیسی علیه السلام می نماید زناری در میان بسته و در روی بسوی ... تا بوسی
میروم تا زنارش بگسلم و با تو دستش بشکنم اگر موافقت میکنید روی آرید
و اگر میل مرافقت ندارید مختارید اصحاب در ملازمت امیر المومنین بجانب دیر
راه نمودند چون لشکر ظفر اثر قریب دیر رسید مرد ترسا از بالای دیر سر
برآورده شاه ولایت پناه را دید در میان لشکر مانند ماه در میان خیل
اختر روی باستفسار آورده گفت ای جوان سرخ روی از کجا می آیی
و بکدام طرف راه می پیمایی شاه ولایت پناه فرمود از مدینه می آیم
بسوی شام بجنگ عزا آنجه می نمایم زود دوست شاه ولایت ایمانی در دل
ترسا جلوه گر گردید و او را بسرحد ولایت اسلام رسانید پس استفسار نمود
که تو از فرقه فرشتگانی یا از طایفه آدمیان مرتضی گفت مقتدای آدمیان و حاکم
و پیشوای فرشتگان ترسا گفت بخواندن انجیل روزی مانده ام و در وی
خطاب خوانده ام آن نام تست ای آفتاب عالمتاب فرمود نام
نام مصطفی است و نام من ... گفت در توریت هست ... نام تست فرمود

۲۲۶

رسید نعره از جگر برکشید که بآسمان رسید و مضمون این بیت تکلم
نمود لمولفه   لبیکه با با دلبت جام محبت خورده ایم گوش ... زدست گر
از نعره مستانه ما   و چهار صد ترسا که در آن دیر بودند نعره او شنیدند
بسوی او دویدند و ماجرا از وی پرسیدند ترسا گفت در انجیل خوانده ام
که جوانی زیبا در این دیر آید او مستوجب مدح و ثنا باشد هر که با او
ایمان آرد نجات یابد و هر که طاعت او نکند بسوی دوزخ شتابد
ترسایان چون این سخن از رهبان شنیدند بخدمت امیر المومنین
رسیده مسلمان گشتند الحمد لله علی دین الاسلام   همه از کتاب
مذکور از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که در زمان جنگ جمل که
امیر المومنین کرم الله وجهه میرفت گفتم یا امیر المومنین لشکر ما کم است از
ایشان بیا و اگر توقف فرمایی تا مردم جمع شوند اولی باشد فرمود
فردا ازین راه سه هزار لشکر با ما پیدا شود هر چند نگاه کردم نشانی پیدا نبود
باشد چون روز دیگر شد سوار شده بجانب کوفه روان شد و نماز عصر را
گزارده بود ناگاه گرد عظیم پیدا آمد شخصی از آن میان برآمد با من گفت
چه کسی گفتم عبد الله ابن عباس ام خاموش شد گفتم صاحب علم درین لشکر

کیست گفت فلان گفتم عدد لشکر چندست گفت چهار هزار و ششصد
شصت و پنج نفر باره راهی دیگر رفتم غباری دیدم همان کیفیت
و جواب و سوال نیز بهمان نهج مذکور شد المقصود به سه جوق ملاقی
شدم و اعداد لشکر هر سه جوق پرسیدم چنانکه وصی مخبر صادق خبر داده
بود بر همان منوال بود پس برگشته بملازمت امیرالمؤمنین آمدم پرسید
از کجا می آیی گفتم چون دیروز از امیرالمؤمنین خبر آن سه جوق
شنیدم در اندیشه افتادم که مبادا مکر باشد رفته هر سه جوق را
دیدم همان طور بود که عالم علم سلونی فرموده بود پس گفت ای ابن عم
فردا در میان ما و این قوم باغی جنگ شود و بر ایشان ظفر یابیم
بعنایت الهی و اموال ایشان تقسیم کنیم و هر یک را پانصد درهم رسد
چون روز دیگر شد گفت شما ابتدا بحرب نکنید فرموده تا نو بدم
پس آن قوم پیش آمده تیرها حواله لشکریان ما کردند چون ما خواستیم شروع
در حرب کنیم گفت هنوز ملائکها که فرود نیامده اند چرا شتاب
میکنید چون نزدیک بزوال شد زره آستین در بر کرده روی بجنگ آورد در
زوال لشکر مخالف هزیمت خوردند و لشکر ما را مال و اموال بدست آمد بعد از

قسمت رسید بهر یک چه رسید گفت پانصد درهم و دو هزار باقی
مانده بود فرمود آن نصیب منست و حسن و حسین و محمد حنفیه
که هر کدام را پانصد درهم میشود مولف گوید سبحان الله این
چه عدالت از آنجمله نگفت که همه نصیب منست تا خود هم برابر باشد
بهمه لشکریان با آنکه امیر لشکر بود از اینجاست که آنسرور روزی ابوبکر
رضی الله عنه را مخاطب کرده فرمود کفی وکف علی فی العدل سواء
هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضوان الله
علیه منقولست که طلحه و زبیر در روز حرب جمل گفتند کسی را منهم
که علی دشمن تر از وی نداشته باشد که ابن مکتوب بود رسانند کی
آمد گفت از من بدشمن تر نخواهد بود پرسیدند تا چه مرتبه با او عداوت
داری گفت تمنای آن دارم که او با اصحاب خود در روی من باشد
و کسی شمشیری بر من زند که دو نیم شوم و آن شمشیر بخون من تر شود
پس مکتوب با سپه گفتند او را می شناسی اگر شناسی نشانش
ده هم نشانش آنست که بر شتر رسول سوار است و عمامه سیاه کانی بر سر
گران صاحب قرعه تیغ در دست دارد اصحاب مطلب سالت تا آن از

پس اوصاف زده اند که هر کدام شیر شرزه است باید که ملاحظه نمائی که ترا
مبادا پاره پاره سازند پس او آمده نامه بدست امیرالمؤمنین داده امیر
بخواند و مضمون نامه را تفصیلا وی گفت و آنچه طلحه و زبیر زبانی گفته بودند
پیش از آنکه او بگوید چنان لفظا بالفظ بیان نمود که گویا آنجا حاضر بود
و آنچه حامل نامه هم بایشان گفته بود باو اظهار نمود که گویا آنجا حاضر بود
و آنچه حامل نامه هم بایشان گفته بود باو اظهار نمود و سوگند داد او را که
الواقع چنین بود گفت بلی یا امیرالمؤمنین و تا این زمان با تو از من دشمن تر
نبود و اکنون باعتقاد من دوست تر از من نداری و بیزارم از هر که بخلاف
روی عالم آرای تست فرمود برو و بایشان بگوی که زنان شما را زنان
شان در پس پرده نشسته اند و حرم محترم آنسرور صلوات الله علیه و آله
و سلم در میان فوج آورده اید خلایق می بینند که در یک جامه زوجه
رسول الله است و با عایشه بگو که قول خدا و سخن رسول قبول نکرده از
خانه برآمدی و در میان نامحرمان آمده تردد میکنی آنانی که ترا برین
آورده اند فردای قیامت برسول خدا چه رو خواهند نمود بدرستی
که غیر از شرمساری نتیجه نخواهد بود ایشان را پس آن مرد مردانه از

آنچه امیرالمؤمنین فرموده بود بایشان گفته بلشکر ظفر اثر امیر آمده
در خدمت بود تا بدرجه شهادت رسید هم در کتاب
مذکور منقول است از ابی الفضل که گفت که بر سر منبر روز آدینه
بابت های مطوله روایت کرده که در زمان عمر ابن الخطاب رضی الله
عنه عورتی بود عابده چون حامله شد روزی دلش کباب خواست شوهر را
گفت برای من کباب بیار شوهرش چون درویش بود تحصیل آن نتوانست
گفت اگر در بساط من چیزی باشد از تو دریغ ندارم در این حال گاوی
بخانه ایشان در آمد عورت گفت گاو را ذبح کرده پاره کباب کن
مرد گفت گاو مردم چگونه بر ما حلال بود صبر کن تا [illegible]
سببی برانگیزد که مدعا تو تحصیل پیوندد گاو را از در بیرون کرد
نوبت دویم آمد همین ماجرا میان زن و شوهر گذشت گاو را
بدر کرده بر در قفل کرد بار سیوم دروازه بزد و شاخ شکسته در آمد
عورت گفت ای مرد هر کاری را حجتی بر ما نیست یقین بدان که
ما را در این کار حقی هست که سه مرتبه بخانه ما آمد القصه چون زن مرد را
در کشتن گاو دلیر ساخت گاو را ذبح کرده بعجالت الوقت پاره

گوشت را کباب کرد چون بوی کباب بمشام همسایه که دشمن بود رسید
بربام بر آمده حقیقت دانست که گاو از کیست رفته بصاحبش گفت
فلانه گاو ترا کشته و هنوز در پوست کندن است چون صاحب گاو آمد
دید بیان واقع است اهل محله را گواه ساخته آمرزد و ریش را آتش
عمر ابن الخطاب برده عمر رسید چرا گاو این مرد کشته در ریش
دلیلی که زنش از بهر حیلت گفته بود بعرض رسانید عمر گفت ای مرد
دیوانه شده گاو مردم را باین دلیل میتوان کشت پس حکم کرد که
دستش قطع آن بیچاره را الصد غوغا بیازار می بردند که امیر المؤمنین
کرم الله وجهه را بر آن طرف گذار افتاد و بر حقیقت حال مطلع شده
گفت صدق رسول الله پس فرمود این مرد را باز برید از الشرع بر دیگر
اینک من رسیدم الگاه آمدند گفت یا اباحفص امروز در باره
این مرد آن حکم کنم که رسول خدا فرموده عمر رضی الله عنه گفت یا
ابا الحسن حکم حکم تست فرمود صاحب گاو را گردن زنند و سرش پهلوی سر گاو
نهاده محل خدای تعالی را تماشا کنند چون فرموده عمل نمودند عمر
ابن الخطاب گفت یا ابا الحسن صاحب گاو را چون قتل فرمودی آنحضرت فرمود

یا اباحفص رسول خدا فرموده بود که بعد از فوت من وقتی تا شخصی
واقعه روی نماید باید که سر صاحب گاو را بریده با سر گاو بیاورند که سر از
اسرار الهی مشکل واقعه حسن و موسی منکشف شد بعد از دیدن هر دو سر را یکجا
یکی از اسماء حسنی خواند هنیا که بهیمه ها گاو سر آمرزد و آواز بلند گفت
ای مسلمانان بدانید و گواه باشید که من پدر شما را از این گاو در تعقیب
منصرف شده بودم حق سبحانه امیر المؤمنین علی را جزای خیر دهاد که از
دار دنیا این قصاص گرفته مرا از عقوبت آخرت خلاص نمود و در خاطر
گردیده بر سر گاو و تکلم آمده صورت واقعه خود را بیان نمود از مشاهده
این حال و استماع این مقال غریو از مردم مدینه برآمد و همه یکبار زبان
بمدح و منقبت امیر المؤمنین کرم الله وجهه گشودند و عمر بن الخطاب رضی الله
عنه در میان دو ابروی آنحضرت بوسه داده گفت لولا علی لهلک عمر
هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقولست که
در زمان عمر ابن الخطاب عورتی چند دختری را آورده گفتند که
این بزنا رفته خلیفه آن زن را که دعوی بود با زنان دیگر پیش امیر
المؤمنین آورد آنحضرت هر یک آن زنان را علیحده نشاندند و آن زن

مدعی را در خانه در آرد و یکی را طلبید و شمشیر کشیده فرمود اگر دروغ گویی
سر از تن تو بردارم آن زن گفت یا امیرالمؤمنین الامان الامان حقیقت
چنان است که این دختر یتیم را شوهر این زن مدعی سپرده و بسفر رفته تا
از تو هم اینکه چون شوهرش از سفر بیاید دختر را بزنی بگیرد و زنان همسایه را
طلبیده شراب خورانید و به زور دختر را شراب داد و باتفاق همسایهها انگشت
بکارتش برد بعد از تنقیح مبحث فرمود در دین محمدی تا امروز هیچ کس تفریق
گواهان نکرده بجز من چنانکه دانیال علیه السلام در صورت کرده بود چهار
گفتند یا امیرالمؤمنین حکایت دانیال نشنیده ایم فرمود دانیال یتیم بود
پیرزنی او را تربیت میکرد ملکی بود از ملوک بنی اسرائیل که او را دو
قاضی بودند و ایشان را دوستی بود زاهد زنی داشت صاحب جمال
و مستوره چنانچه عابده را لعه آن زاهد گاهی نزد ملک میرفت و گاهی
گفتی روزی ملک زاهد را بمهمی فرستاد چون زاهد با آن دو قاضی
آشنایی تمام داشت گفت از خانه من خبردار باشید هر دو قبول
کرده هر روز بدر خانه اش آمده استفسار حال فرزندانش می نمودند روزی
چشم هر دو قاضی بر زوجه زاهد افتاد عاشق شده با او گفتند تا مجتمع شود

چون زن موصوف بصفات صلاح و تقوی بود قبول این امر قبیح
ننمود و گفتند ما ترا بزنا متهم میسازیم و حکم رجم میکنیم گفت آنچه خواستار
و زنا نه هرزه قاضی پیش ملک رفتند و گفتند که زاهد زن خود را
با ما سپرده رفت و او زانیه است چنانچه بچشم خود دیدیم که زنا کرد
ملک ازین سخن بسیار آزرده خاطر شد گفت مرا بر قول شما اعتماد تمام
اما سه روز مهلت دهید بعد از آن او را رجم کنید چون روز سوم شد وزیر
پیش ملک آمد و گفت مردم این حکایت بر زبان دارند و نمیتوانند
که این زن از شوهر خود عابده و زاهده تر است ملک گفت هیچ حیله
توانی کرد که رجم این عورت تاخیر اندازد وزیر بیرون آمد که در آن بازار
کودکی چند دید که یکی از آنها دانیال نام در میان بود که آن
بازی میکرد و گفت ای کودکان بیایید تا من ملک باشم و فلان کس
زن عابده و فلان و فلان قاضیان که بر آن زن عابده گواهی دادند
کودکان گفتند چنین کن پس دانیال چون خاک جمع کرد و شمشیر از نی
ساخته پیش نهاد و گفت این گواه را که قاضی است فلان جا ببرید
گواه دیگر که قاضی دوم است فلان جا پس آن ملک طلبید و پرسید که از عابده

باکه زنا کرده و در کجا کرده گفت بفلان کس در فلان موضع پس او را
بجای خود فرستاد و گفت دویم را بطلبید آوردند او خود گواهی
داده که چه کس با زن عابده زنا کرده و در چه جا کرده تو نیز گواهی ده
او هم گفت بفلان کس در فلان موضع چون گواهان هم در زمان و هم در
مکان مختلف گواهی دادند گفت گواهی هر دو مسموع نیست و بهمه [illegible]
گواهی شما همانست پس گفت قاضیان بر زن عابده تهمت کرده اند از برای
مدعای خود که او قبول نکرده ای گو و کان منادی کنند که قاضیان گواهی
بدروغ داده اند و زن عابده را متهم بزنا کرده اند و در مملکت در
فلان موضع حاضر شوید چون وزیر این داستان را از دانیال علیه السلام
استماع نمود پیش ملک آمده برسبیل تفصیل عرض کرد و پیش ملک قاضیان را طلب
نموده میان ایشان تفریق نمود و از هر یک ایشان جدا جدا زمان و
مکان در وقت زنا پرسید هر دو مختلف گفتند پادشاه فرمود منادی
کنند که مردم در فلان موضع جمع شوند که قاضیان بی دیانت را که
نسبت زنا بدروغ بزن زاهد کرده بودند می کشند مردم آن روز در
موضع مقرر جمع شدند قاضیان را کشتند چون استماع این نقل از امیر المؤمنین

کرم الله وجهه کردند حضار مجلس همه ایشان بمدح و منقبت گشودند گفتند
جزاک الله خیرا یا وصی رسول الله هم در کتاب مذکور
مسطور است که یکی از صحابه کبار گفت یا امیر المؤمنین چند چیز در خاطر
داشتم که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوال کنم میسر نشد تو
با من بیان کن فرمود بپرس گفت یا امیر المؤمنین وقتی که این کس در
خواب چیزی را می بیند و چون بیدار میشود گویا او را در دست داشته
بعضی اوقات خوابی می بیند و او را دوست میدارد و یکی را دشمن میدارد
و میان ایشان اصلا معرفتی نبوده و دیگر یک چیز بچشم می بیند و گوش
می شنود و در طول مدت فراموش نمی کند و در وقت حاجت و غیر حاجت
بیاد وی می آید سر این چیست فرمود آنچه آدمی در خواب می بیند بحکم الله
یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها
الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی بحکم حق تعالی آنکه شبهه نیست
باشد و آنچه در خواب دید و در حالی که روح از بدن جدا شده میل کند
آن از [illegible] شد آن خواب حق است البته راست باشد و هر چه در
آن وقت می بیند که روح با تن می باشد آن خواب شیطانی است و آنکه

ابوتراب بر زبان راند و پدرم ابوالحسن کنیتم نهاد و مادرم ابوالبشر
قرار داد مرد ترسا بعد از استماع این حکایات روی بنواختن
ناقوس نهاد و از درون انصامت آواز بیرون داد شاه ولایت
فرمود سبحان الله میدانی که ناقوست کدام راه می نوازد و در کدام
نغمه می پردازد و چه میگوید و نوا از که میجوید گفت این ارزیز
ریخته است و من از خاک انگیخته خاک زبان روی چه داند
واعجمی خط چگونه خواند شاه ولایت پناه فرمود سلیمان زبان
مرغ و مور دانستی و بیان زبان ایشان توانستی مرتضی معنی گوی
محل استعداد نیست اگر آنچه ناقوس میگوید بیان نمایم تحسین فرمود ناقوس
تو سبوح قدوس سبحان روف انت حق انت حق میگوید
انگاه از نوای ناقوس تسبیح تعلیم داد و آن بنوا در آورد نوا
نهاد ترسا چون این حکایت از شاه ولایت شنود و این
برهانی مشاهده نمود خود را از بالای دیر فرو انداخت و چون کبوتر
معلق زدن پر در خاست حضرت رب العزت فرشته را فرمود
که روی بدو آورده او را از هوا گرفته بر زمین گذارد و چون

انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن
هذا غافلین یعنی خدای تعالی بیافرید ذریت آدم را و ایشان را معترف
گردانید که او آفریدگار ایشان است و ایشان بندگان اویند و آن را
خطی نوشت و در میان سنگ نهاد و گفت گواه باشید که هر که بزیارت
تو آید و ترا بوسه کند روز رستخیز از بهر وی گواهی دهی پس این بود و زبان
میکند عمر رضی الله عنه گفت نعوذ بالله من معضلة لیس لها ابو حسن یعنی پناه
میگیرم من بخدا از قضیه که نیست مر او را ابوالحسن تا حسن کاشی گوید
ای سده مرفوع تو از نه فلک ارفع وی پرده ز روی تو صبا همه مشعشع
ماه عرب شاه عجم مفخر عالم سلطان سراپرده دیوان ملمع شاهنشه دین
شیر خدا همسر زهرا نفس نبی الله سر و سرور مجمع هم اعظم و هم اعلم و هم
افضل و اکمل هم مهتر و هم بهتر هم اورع و اشجع هست از سر کرده ولی عهد محمد
روشن کن این دایره سطح مربع از لعل بهی غیر علی کیست که او را گویند
میر امم شاه مشفع فرمان ده اقلیم سلونی که معنی گنجینه آدم شده مجموعه
یوشع در تاریخ اعثم کوفی مسطور است که چون ابوبکر رضی الله عنه
خواست بجهة تسخیر ممالک شام لشکر فرستد اکابر مهاجر و انصار را طلب نمود

رایی زد هر کس صلاح دید و رایی پسندید بعضی گفتند لشکر باید فر
و بعضی صلاح دیدند که خود باید رفت تا آخر بمنزل فیوض نشان امیر
المومنین کرم الله وجهه آمده گفت یا ابا الحسن رای جهان آرای تو
چیست امیر المومنین فرمود اگر لشکر فرستی بفتح و ظفر اتفاق باشد
و اگر خود روی بر نصرت ایزدی اعتماد کن که در هر دو حالت همه کار
بگشاید و فتح و ظفر روی نماید ابوبکر گفت بشرک الله یا ابا الحسن بالخیر
از کجا میگویی فرمود من از آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم استماع
دارم که دین اسلام بر جمیع ادیان غلبه کند تا روز قیامت ابوبکر گفت
یا ابا الحسن چنانچه مرا بدین حدیث شاد کردی خدای تعالی ترا
بزیادتی درجات بهشت شاد کرداند و رو باصحاب کرده گفت
ای مسلمانان این مرد وارث علم نبوی مخبر صادق است هر که در
صدق این سخن شک دارد بیشک منافق زندیق است المقصد بیمن
امیر المومنین فتوحات روی نمود   هم در کتاب مذکور مسطور است
که روزی در مسجد کوفه شخصی آمده گفت یا امیر المومنین عزیمت بخاطرم نقش
بسته که در بیت المقدس رفته بعبادت مشغول شوم فرمود زادی که

ساخته بخور و راحله فروخته درین مسجد سابق تو که از جمله چهار
مسجد متبرک دنیاست دو رکعت نماز که درین اداء نمایی
ثوابش از ده هزار رکعت که در مساجد دیگر کنی زیاده آید
و یکی از فضایلش آنست که در وقت طوفان تنوری که آب
از آنجا جوشید در گوشه این مسجد بود و آنجا که ستون پنجم است
ابراهیم و نوح و ادریس علیهم السلام نماز گذارده اند و عصای
موسی علیه السلام در آنجا بود و بت یغوث و یعوق در اینجا شکسته
و چندین هزار حافظ روز قیامت ازین سرزمین حشر کنند
که ایشان را حساب و عقاب نباشد و در صحن این مسجد باغی از مرغزارها
بهشت خواهد بود و از اینجا سه چشمه در آخر زمان ظاهر شود
چشمه آب صافی و چشمه شیر و چشمه روغن و جانب راستش ذکر است
و جانب چپش فکر   هم در کتاب مذکور مسطور است که چون
امیر المومنین کرم الله وجهه متوجه شام شده بزمین کربلا رسید بر
آب فرات چنین آن حضرت را دید رنگ مبارکش متغیر شد و روی بسوی
عباس کرده فرمود ای عبدالله میدانی این چه مکان است گفت نه

نمیدانم فرمود اگر میدانستی چنانچه من میدانم تو نیز میگریستی و چندان
بگریست که محاسن شریفش از آب دیده تر شد و آه سرد از سینه
برآورد و گفت آوخ آوخ چه افتاد است مرا با آل ابی سفیان
امام الثقلین امیر المومنین حسین رضوان الله علیه از خود خواند
گفت ای جگر گوشه رسول و نور دیده بتول ترا بر بلاها و محنتها
شکیبا باید بود که انچه پدر تو از آل ابوسفیان امروز می بیند فردا تو
از ایشان خواهی دید پس از آن ساعتی گرد زمین را
برآمده متجسس شد چنانکه از کسی چیزی گم شده باشد بعد از ان
آمده آب طلب نموده وضو ساخته دو رکعت نماز گزارد و سر بر
نهاده بخواب شد و هم در زمان باضطراب تمام بیدار گشته ابن عباس
را خوانده گفت ای برادر عجب خوابی دیده ام گفت خیر باد یا امیر
المومنین بیان فرمای فرمود دیدم جماعتی از مردان سفید روی
شمشیرها حمایل کرده علمهای سفید بدست گرفته از آسمان فرود آمدند
گرد این زمین خطی کشیدند و این درختها شاخهای خود بر زمین زدند
و جوئی پر از خون تازه میرفت و حسین پسر من در میان جوی خون افتاده

دست و پا میزد و فریاد میکرد کسی بفریاد او نمیرسید و جمعی جست که او را
نمیکردند و آن مردمان میگفتند صبر کنید ای فرزندان مصطفی و مرتضی
و بدانید که بر دست بدترین خلق شهید میشوید و بهشت عنبرسرشت
و رضوان خازن جنان مشتاق دیدار و قربت شما است و نزد من
آمده مرا تعزیت داشته گفتند بشارت باد ترا ای ابوالحسن که خدای تعالی
روز قیامت چشم ترا بدیدار حسین روشن میگرداند و چون ازین
خواب هولناک بدهشت زده بیدار شدم سوگند بدان خدائی که جان
علی بن ابیطالب در قبضه قدرت اوست که مخبر صادق و رسول برحق
صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرموده بود که در رفتن جنگ اهل بغی
بدشت کربلا عنقریب خوابی خواهی دید و گفت ای عبدالله این زمین را
کربلا گویند که حسین مرا و شیعه او و جماعتی از اولاد فاطمه بتول
رسول را درین خاک دفن کنند اهل آسمان این بقعه را زمین کرب و بلا
گویند و از خاک این بقعه روز قیامت جماعتی را برانگیزند که ایشان
بی شائبه حساب به بهشت روند ای عبدالله بیا تا گرد این زمین
بگردیم باشد که خوابگاه آهوان را بیابیم ابن عباس گوید گرد آن زمین

می‌کشتیم تا خوابگاه آهوان یافتیم امیرالمؤمنین پاره از پشک آهوان
گرفته می‌بوئید و رنگ آن پشکها زعفرانی بود و بوی آن چون
مشک اذفر فرمود ای عبدالله کیفیت حال میدانی گفتم نه فرمود که عیسی علیه
السلام با حواریان برین سرزمین میگذشت چون بدین موضع رسید
پاره از پشک آهوان گرفته ببوئید و آهوان آمده گرد بر گرد او در آمدند
و من نیز در آنوقت بقدرت ولایت اینجا حاضر بودم عیسی علیه السلام چون
پشک آهوان دید بسیار بگریست و حواریان نیز بموافقتش گریستند گفتند
یا روح الله موجب بوئیدن این پشکها و گریستن چیست گفت درین
زمین فرزندان خاتم انبیا را خواهند کشت و خونهای ناحق ریخته
خواهند شد و این پشکها از آنجهت خوشبوی است که آهوان گیاه این
سرزمین چریده اند بار خدایا وصی مصطفی را روزی کن تا درین
زمین آمده این پشکها را همچو من ببوید تا او را تسلی حاصل آید ای عبدالله
این پشکها را عیسی علیه السلام بدست گرفته پیش بینی خود داشته و از
طول روزگار زرد گشته این سخنان فرموده زار زار بگریست چنانچه آواز
مبارکش بلند گشته بیهوش گشت حضار چون حال بر منوال دیدند

دل تنگ شده بسیار گریستند چون بهوش آمد در حالت هشت
رکعت نماز گذارد و چهار سلام بعد از آن امام حسین را
را گفت ای فرزند در صبوری ثابت قدم باش که بلا و رنج که
بلا و رنج نصیب دوستان شده و دنیا جای مصیبت و محنت است
گذشته [illegible] للمؤلفه رحمتش با چو زهر اندر نبات
محنتش مانند برق بی ثبات گرچه اول نیش آخر نوش هست نیش
او با نوش هم آغوش هست پس روی مبارک بسوی آسمان کرده
دستها برداشته گفت خداوندا از عمر قاتلان فرزندم برکت برگیر
و مخذول و مقهور گردان [illegible] از آن پشکها برداشته در [illegible]
بسته میان جامه‌های خود نهاده فرمود ای عبدالله نگه دار
بعد از من چون رنگ این پشکها [illegible] مبدل شود بدانکه رنگ خون گیرد
یقین بدانکه وقت شهادت نور دیده من حسین رسیده ابن عباس
گوید آن پشکها را [illegible] نگاه میداشتم و همه وقت از آن خبر داشتی
و امیرالمؤمنین از آن زمان که در کربلا خواب دیده بود علی الدوام در غم والم
می‌افزود و در عاقبت کار امام حسین اندیشه می‌نمود و تیر [illegible] ارقم

روایت کنند که چون ابن ملجم لعنة الله علیه و علی اعوانه بر امیر المومنین
شمشیر زد امیر از خود رفته مستغرق جمال احدیت گشت بعد از ساعتی
چون چشم گشاد امام حسین را بر سینه مبارک خود گرفته گریان گریان
میگفت ای مقصود دل و مراد جان وای باد کار عمر از [illegible] نیز هم
که دشمنان ترا خواهند کشت و با تو بی مهری و بیوفایی خواهند نمود گفتم
یا امیر المومنین آخر کدام کس را زهره و یارای آن باشد که بر فرزند دلبند
حبیب خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم این نوع ظلمی کند فرمود
ای این از قسم امکان نکند مگر بدترین امت [illegible] حضرت رسالت
الوهیت خدای تعالی نیکی و خیر ندهاد او را و مرگ او را ارزانی
کناد که خمر خورده باشد زهیر گوید چون این کلمات از امیر المومنین شنیدم
همچنانکه برگ کاه از تندباد در حرکت آید بر خود لرزیدم و [illegible] درای
گریه فرو گرفت فرمود ای زهیر گریستن سودی ندارد چون قلم ربانی
چنین رفته و قضای آسمانی برین نهج نگاشته — هم در کتاب
مذکور مسطور است که چون ابو موسی اشعری بعد از فتح فارس و کرمان نامه
بعمر ابن الخطاب نوشت رضی الله در جواب نوشت که مکتوب تو رسید و مضمون

معلوم گردید فتح و نصرتها که بعون عنایت ربانی ترا میسر آمده و ولایت
فارس و کرمان مسلم شد یک یک بوضوح پیوست باری تعالی را بر حصول
آن نعمت و دولت شکرها گذارده شد و آنکه مرقوم بود این نامه را
از سرحد بیابان خراسان مرا [illegible] زینهار که بدان جانب روی و بهر شهری
که بعون الله بر دست تو فتح شده نایب محمود خصال پسندیده افعال
نصب کنی و در بصره آمده مقیم باشی و دست از ملک خراسان بداری
که ما را با خراسان و خراسان را با ما کاری نیست کاشکی میان ما و
خراسان کوهها بودی از آتش و هزار سد بودی چون سد اسکندر.
درین اثنا امیر المومنین کرم الله وجهه تشریف آورده گفت یا ابا حفص چرا
چنین نوشته گفت جهت آنکه خراسان ولایتی است پر از شور و شر
و دور و اهل حیل و منافق فرمود اگرچه دور است لیکن ولایت خراسان را
خصایص و مآثر بسیار است و آنچه بر ضمیر من اشراق شده آنست که از آن
ملک شهری است هراة نام که آنرا ذو القرنین بنا نموده و عزیر علیه السلام
آنجا نماز گزارده و زمینی صالح و آبهای روان دارد و برج و دروازه آنرا
فرشته ایستاده و تیغ کشیده بالا بار امیراند و هر که کسی پیش از آن شهر را

نگرفته و نیز در خراسان شهریست خوارزم و در انجا ثغری از ثغرهای
اسلام هر که انجا مقام کند او را چندان ثواب باشد که در راه خدا
کسی جهاد کند خنک انکه در انجا مسکن گیرد و در ان سرزمین رکوع و سجود
کند و نیز در خراسان شهریست بخارا و در ان مردان باشند که بسیاری
ریاضت قالب عنصری خود را بچو ادیم مالند و سنگها در بر اهل سمرقند که ان
زمین جای عبادت و پرستش باری تعالیست لیکن در آخر الزمان
هلاک ایشان بر دست ترکان باشد و در حق اهل شاش و فرغانه خدای تعالی
تقدیر ماست خنک انکه در ان موضع رکعتی چند نماز گذارد شهریست خراسان
سجاب خوشا کسی که در انجا بمیرد چه هر کس انجا بمیرد شهید باشد اما شهر بلخ
یک نوبت خراب شده بود و اگر نوبت دیگر خراب شود آبادان نگردد و
تنگی باد اهل طالقان را که انجا حق سبحانه را گنجهاست نه از سیم و زر بلکه
مردانی باشند که خدای تعالی را چنان شناسند که حق شناختن است
و چون فرزند من مهدی پیدا شود ایشان اصحاب او باشند و تنگی باد
بر اهل ترمذ که در ان مومنان باشند که بجز رضای خدا و دوستی مصطفی
و اهل بیت چیزی دیگر بر دل ایشان عبور نکنند اما هلاکت ایشان بطاعون

خواهد بود اما بر شهر شجر در آخر الزمان بسمتی هلاک آید و جمله اهل شهر
بقتل آیند و در سرخس زلزله عظیم افتد و مردم انشهر بیشتر هلاک شوند و
سجستان جماعتی باشد که قران خوانند و از حلق ایشان نگذرد
و بدل اثر نکند و از دین اسلام چنان بدر روند که تیر از کمان و در
آخر الزمان چنان ریگ بارد که اهل شهر در زیر ریگ هلاک شوند اما نخچی
ماوسرمک که از انجا سی دجال بیرون آیند و هر دجالی بنیادی از ان
صنعت باشد که اگر جمله بندگان خدا را بکشند باک ندارند و اهل نیشاپور
از رعد و برق هلاک شوند و انشهر بعد از آبادانی و کثرت ساکنان خراب
شود که هرگز آبادان نگردد و در گرگان مردمان باشند که ایشان ایمانی
سخت باشند و فاسقان بسیار باشند اما نیکی باد قومس را که انجا نیکان
مردان بسیار باشند و ان سرزمین از صالحان هرگز خالی نشود اما چون
حیوان کثرت خلایق بسیار شود انشهر خراب گردد و اهل همدان تا ظهور مهدی آخر
الزمان پیوسته از تنگی معیشت پریشان باشند و در طبرستان مردم
صالح کمتر باشند فاسق بسیار و از کوه و هامون اهل انشهر را منفعت رسد
اما در شهر ری مردم فتان و شریر باشند و پیوسته از انجا فتنه خیزد و آخر الزمان

بر دست دیلمان خراب شود و بر دروازهٔ که متصل بکوه است چندان
خلق کشته شود که عدد ایشان کس نداند بجز خدای تعالی و بر دروازهٔ
مذکوره بیست نفر از اکابر بنی هاشم نماز گذارند که هر یک از ایشان
دعوی خلافت کند و مردی بزرگی را که هم نام پیغمبری باشد چهل
شبانه روز محبوس شده بعد از آن بکشند و بر سر کار ولایت صفاهان
و اهل ری از ممر قحط و وبا رنج بسیار رسد چون امیر المومنین کرم الله
وجهه این نوع سخنان فرموده از احوال شهرهای خراسان بیان نمود
عمر گفت یا ابا الحسن مرا در تسخیر مملکت خراسان رغبت ساخته بود اما
آنچه مرا الحال مشغله معاینه شده بود با تو گفتم و از آنچه تو تجویز کردم شکی و
شبهه نیست اما بهتر آنست که ترک خراسان گوئی و روی بولایات دیگر
آری که این نیز معلوم شد که فتح خراسان اول بنی امیه را باشد و آخر
بنی هاشم را هم در کتاب مذکور مسطور است که چون طلحه و زبیر
عهد و بیعت امیر المومنین کرم الله وجهه صلاح کار دنیا و آخرت خود
دانسته قرار دادند که بمکه معظمه رفته در آنچه مستحب باشد اقدام نمایند
نزد امیر آمده گفتند عزم آن داریم که جهت عمره بمکه رویم اگر اجازت فرمائی

فرمود بسبب عمره نمیروید میدانم که در خاطر چه اندیشه دارید گفت
اول کار شما با او گفتم که مرا از خلافت صوری غرضی نیست چنانچه خلفای
ثلاثه تجویز کردم بر شما نیز مسکنم قبول نکردید قسمها خوردید که ترک
نفاق کرده با تو موافق باشیم و بر عهد و قول خود ثابت قائم
امروز اندیشه دیگر کرده مکر و غدر پیش آورده اید حق سبحانه ضمیر شما را
نیکو میداند هر جا خواهید بروید فردا خدای تعالی جواب
داد ایشان جبرا و سر در پیش افکنده بیرون آمدند بطرف مکه روان
شدند و چون بمکه رسیدند ام المومنین عائشه را با خود متفق ساخته لشکر
جمع کرده متوجه بصره شدند چون لشکر ایشان با لشکر ظفر اثر امیر
المومنین مقابل شد دست حق پرست بر داشته گفت خداوندا
طلحه بطوع و رغبت خود با من بیعت کرده عهد شکست او را از بازده زمین
مهلت مده و مرا از کید ایشان نگاه دار و زبیر حق صله رحم
نشناخته میان من و اهل اسلام جنگ انگیخت و سید از ظلم مستکبر
شبهه از نفس او شر او را از من کفایت کن بعد ازین دعای امیر المومنین
کرم الله وجهه هدف اجابت رسید و هر دو از زور و ظلم بزرگ گشته

شدند ... هم در کتاب مذکور و روضة الاحباب وحبیب السیر مسطور است
که چون لشکریان طلحه و زبیر شوخی از حد گذرانیدند و مردم امیر را
زخمی ساختند فرمود کیست که این مصحف را از جانب من پیش این
قوم باغی برده بامر و نواهی قرآن مجید دعوت کند مسلم نام جوانی
از بنی مجاشع پیش آمده گفت یا امیرالمؤمنین من بدین کار قیام می نمایم
فرمود ای جوان ایشان تعظیم کتاب الله نگاه نداشته ترا هلاک
میکنند و امیداری گفت آری فرمود اول دستهای ترا بشمشیر قطع نمایند
پس ترا زخمی کرده هلاک سازند مؤلفه بار سر بنه ز تن و باره عشق
بران که درین راه کسی بسر و پا نرود عاشق آنست که در راه وصال
گر رود سر ز تنش خواهش جانان نرود جوان گفت چون رضا و خشنودی
خدا مرا حاصل خواهد بود باک ندارم از هر گونه بلائی که پیش آید امیر
المؤمنین او را دعای خیر کرد جوان قران از دست شیر یزدان گرفته
مضمون این بیت بتکلم نمود مؤلفه همین رهبری عشق میروم براهی
که زیر پای بجز نیشتر نمی آید چون پیش اهل بغی برد گفت ای مردمان
امیرالمؤمنین که پسر عم و داماد و وصی محمد مصطفی است صلی الله علیه واله

و سلم این کلام الله را که عزیز داشتند میان ایشان است فرستاده
و خود را معزول کرده میگوید من با شما بکلام خدا کار میکنم و با مخالفت
کلمه و محاربت پیش می آیید و از نافرمانی حق سبحانه اعراض کنید
و خود را بدست خود در مهالک ابدی میندازید چون جوان این
این نصایح بر زبان گفت یکی از سپاهیان ایشان شمشیری کشیده حواله
کرده هر دو دست اش قطع نمود قران را از زور باز و برداشته
بر سینه با کینه خود نگاه داشت آنگاه از هر طرف در آمده بدرجه شهادت
رسانیدند مؤلف گوید مقصود از تحریر این نوع منقولات عناد با بعضی خصوصیت
صحابه نیست بلکه اظهار کشف امیرالمؤمنین است اگر درین محل معترضی اعتراض کند
بر اغلم گویند که او نیز یکی از صحابه بیعت کرده باشد زیرا که برای بیست و ...
نا قابل نیست هم در کتاب نور و روضة الاحباب مسطور است که
امیرالمؤمنین کرم الله وجهه بعد از فتح حرب جمل روزی چند در بصره اقامت
نمود چون بجانب کوفه عزم رفتن کرد فرمود تا منبر را در مسجد نصب کردند
پس بر منبر برآمده بعد از حمد و ثنای باری تعالی و درود بر محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرد از امر قوم و معاندان خود مذمت کرد

وعبدی دران مجمع حاضر بود برخاسته چند سوال کرد از وصی عمران
امیرالمومنین کرم الله وجهه اخبار نمود او را از امور واقعه عجیبه
غریبه از روز انشاء خطبه تا قیام قیامت که در هر شهری چه فتنه
روی نماید و چگونه خراب گردد و متصدی تخریب آن که باشد و چند
واقعه واقع شود و در کجا واقع شود در مشرق و مغرب
گوید ما آن خطبه مطوله را جهت ملال مستمعان و مطالعان ترک کردیم
بعد از آن جناب ولایت مآب گفت بدانید و آگاه باشید ایها الناس
که قیامت قایم نگردد الا بر شرار خلق و بدترین مردم و آن در روز
جمعه باشد غره محرم الحرام باید که این خبر را حاضران بغایبان رسانند

در شواهد النبوة مذکور است
که بروایات صحیحه ثبوت پیوسته چون امیرالمومنین پای مبارک در رکاب
نهادی افتتاح تلاوت قرآن مجید کردی و تا پای دیگر در رکاب دوم
رسیدن ختم نمودی و بروایتی هنگام سواری تا استادن شتر
تمام کردی هم در کتاب مذکور مسطور است که حق سبحانه و تعالی

مناجات امیرالمومنین دو مرتبه جهت وی خورشید بدار الملک مغرب شتافته
را باز گردانید یکمرتبه در عهد حیات آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم
در سال هفتم از هجرت بعد از فتح خیبر در منزل صهبا و مرتبه دوم بعد
از وفات آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم ام سلمه و اسماء بنت عمیس
و جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری رضی الله عنهم روایت
کرده اند که در منزل مذکور امیرالمومنین پیش سید المرسلین بود
که آثار وحی بر آنسرور ظاهر شد و از گرانی وحی سر مبارک در کنار حیدر
امیر نهاد و زمان نزول وحی بمرتبه امتداد یافت که آفتاب غروب کرد
و امیرالمومنین نماز عصر نشسته باشاره ادا نمود چون وحی منجلی گشت
آنسرور پرسید ای برادر نماز عصر از تو فوت شد گفت یا رسول الله
باشاره ادا نمودم فرمود دعا کن یا اخی که خدای تعالی ببرکت دعای تو
آفتاب را برگرداند و تو نماز عصر را بوقتش گذاری امیرالمومنین بر
خواسته دعا کرد آفتاب فرو رفته باز بر آمد چنانچه شعاع آن بر کوه
و هامون تافت و خلایق روی زمین برای العین مشاهده آن معنی
نمودند و تعجب بر تعجب مستغرق شدند و اسماء بنت عمیس گوید از آفتاب در

وقت غروب آوازی می آمد مانند آواز اره و خارق مذکور در کتب
طحاوی و شفا و صواعق محرقه نیز مسطور است و آنچه بعد از غروب آفتاب
سپهر اصطفا بمغرب عقبی روی نمود آنست در زمانی که چتر اوج ولایت
کوفه گردید خواست از فرات بگذرد که وقت نماز رسید با طایفه
از اصحاب خود بادای صلوة عصر قیام نمود و سایر صحابه چون بگذارند
بایاران مشغول بودند نماز عصر از ایشان فوت شد و دران باب بعضی از
متابعان سخنان بر زبان آوردند چون امیر المومنین امثال آن مقالات شنید با
فرمود از قادر بیچون مسئلت نمود که آفتاب را باز گرداند حق سبحانه دعای امیر
المومنین را اجابت کرده آفتاب و رفته را باز گردانید تا آن جماعت نماز
گذاردند و هنگام غروب چنان هولناک مسموع می شد که مردم از آن
خوف به تسبیح و تهلیل ملک جلیل اشتغال نمودند و چندی از اکابر سلف در
اشعار خود نیز ازین معنی خبر میدهند حکیم سنائی گوید بیت قوت و جوش
ز بهر نماز شد و بسته چرخ را از گشتن باز تا دگربار برگشاد زرین خسرو
چرخ را همچنین دین تو و متوجه جمال ازلی شاه نور الدین نعمت الله
ولی که بهفت واسطه از جانب والد و شش واسطه از طرف والده نسبتش

۲۴۱

ز نو بها جد مؤلف میشود در دیوان خود که مقام خود گوید بیت
باطن احمد علی مرتضی است ظاهر احمد امام مهتاب است
از حکم حیدر باز گشت مهر و مه آری بحکم مرتضی است سید میر
حاج امینی گوید قدس سره ... روشن دانش آنکه از
فرض او روز باز گردید از سوی مغرب ... آفتاب شیخ سعدی
شیرازی گوید آفتاب از راه مغرب باز گشت ای مومنان تا
بجا آورد امر خالق ... علی فغانی گوید امام اوست که قرص خور
ز اشارت او بجای فرض پسین باز گرد و از رد شاعر علی حسن
سلیمی گوید آنکه گشت از برای او راجع مهر و والا مرتضی علیست
ملا قاسم کاهی گوید بحکم اوست گردون زانچه بهر نماز او بجای خویش
آمد باز دیگر نیر خاور ... آلی گوید از بهر تو دولت بر گشت
خور ز خاور چون بمحرخی کوز وماه بر فلک شق ... در شواهد النبوة
مسطور است که اهل کوفه گفتند یا امیر المومنین آب فرات مسا شغان نمود
همه شهرها را ضایع ساخته چه باشد که از خدای درخواست کنی که آب کمتر شود
برخواسته بمنزل خود رفت نازل خود در آه و خاق بر درش منتظر بودند

بعد از ساعتی خرقهٔ متبرکه رسول را بر کرده با روی چون ماه تابان
بیرون آمده اسب طلبیده سوار شده امیر المؤمنین حسن و امام حسین علیهما
السلام با وی و همهٔ زعمان در رکاب مستطاب ایشان چون بنهر
فیروزی بکنار فرات رسید فرود آمده دو رکعت نماز گزارد آنگاه
برخاسته عصا بدست حق پرست گرفته بجانب آب اشارت کرد یک گز
کم شد پرسید بعد از آن بسیت گفتند هنوز کم نشده ایم بار اشاره کرد یک گز
دیگر کم شد دیگر بار اشاره کرد یک گز دیگر کم شد درین مرتبه مردم آواز
بلند کرده گفتند یا امیر المؤمنین همین قدر بس است هم در شواهد
النبوة می آرد که امیر المؤمنین روزی بر بالای منبر فرمود منم عبد الله
و برادر رسول الله و وارث مصطفی و ناکح سیدة النساء و سید الاوصیا
هر که غیر از من این دعوی کند خدای تعالی او را بعقوبات گرفتار کند
مردی برخاسته گفت کیست که او را خوش نیاید که گوید انا عبد الله و انا
اخ رسول الله مجنون گفتن جنونی در دماغش پیدا شد چنانکه پایش گرفته از
مسجد بیرون کردند چون از قوم او پرسیدند که هیچگاهی او را این عارضه
بود گفتند نه نشنفته هم در شواهد النبوة مسطور است که چون امیر المؤمنین

کرم الله وجهه اهل کوفه را بفریادرسی محمد بن ابی بکر تحریص کرد و اجابت ننمودند
گفت خدایا کسی را بر این طایفه مسلط گردان که هرگز بر ایشان رحم نکند
و بروایتی گفت غلامی از ثقیف بر ایشان گمار همان شب حجاج در طایف
متولد شد و باهل کوفه رسید آنچه رسید هم در شواهد النبوة مسطور است
که یکی از صالحین گفت شبی در خواب معاینه کردم که قیامت قایم شده
و خلایق در حساب گاه حشر کرد آمده از صراط گذشته دیدم آن حضرت صلی
الله علیه و آله و سلم بر کنار حوض کوثر نشسته و امامین علیهما السلام مردم را از آن
آب میدهند پیش ایشان رسیده گفتم مرا آب دهید مرا ندادند نزد رسول
رفته گفتم یا رسول الله ایشان را بگو که مرا آب دهند رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود ترا آب نخواهند داد زیرا که در همسایگی تو خارجی است که
علی را لعن میکند و تو او را منع نمیکنی گفتم یا رسول الله مرا استطاعت
آن نیست که منع او توانم کرد رسول کاردی بمن داده فرمود برو و او را
بکش من او را در خواب کشته پیش رسول آمدم حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود یا حسن این را آب ده امام علیه السلام مرا آب داد و من کاسه از دست
گرفتم نمیدانم خوردم یا نه که بهول تمام بیدار شده و وضو ساخته بنماز مشغول شدم

ناگاه آواز برآمد که فلان کس را در جامه خواب کشته اند بعد از لحظه
کماشتهای حاکم آمدند و همسایگان را گرفتند من پیش حاکم رفته گفتم
این خوابیست که من دیده ام و حق تعالی آنرا راست گردانیده و خواب را
باوی حکایت کردم گفت خبر آن الله برخیز و برو که تو سگنمای مردم
دیگری [illegible] هم در شواهد النبوه مسطور است که در مدینه شخصی لعنت بامیر المؤمنین
کرم الله وجهه سخنان ناشایسته میگفت سعد بن مالک وی را دعای بد کرد
اتفاقا آنروز شتر خود را بیرون گذاشته بمسجد درآمده میان جمعی
نشسته بود که شتر از جای خود جسته بمسجد درآمد و او را در زیر سینه گرفته بزمین
مالید تا بکشت [illegible] هم در شواهد النبوه از امام حسین علیه السلام منقول است
که ابراهیم بن هشام المخزومی والی مدینه هر روز جمعه بر زبر منبر نشسته
در اهانت امیر المؤمنین زبان گشاده ناسزا میگفت روزی از [illegible] جمعه
گیر مسجد جمع نبود در پهلوی منبر از تفکر بخواب شدم دیدم که قبر رسول
صلی الله علیه و آله وسلم شکافت و از آنجا مردی لباس سفید پوشیده بیرون
آمده مرا گفت یا عبد الله ترا اندوهگین میسازد آنچه این شخص میگوید گفتم بلی
فرمود چشم بگشا و ببین که خدای تعالی با وی چه میکند چون چشم گشادم

از منبر فرو نیامده بمرد مولف گوید مطابق نقل مذکور واقعه که مشهور
کرامت امیر المؤمنین است در سنه هزار و بیست و چهار در بلده
میرته که جمهور بظهور پیوست صورت واقعه آنکه سعید نام شقی باری
که نام خادمش عثمان بود [illegible] الله عنه چون بمقتضای بشریت حرکه
سر میزد مخدومش میگفت چه کنم مرا از بد نام عثمان حالیست و گرنه
ترا تادیب میکردم روزی آن نااهل از جهل بهزل در آمده گفت این
آسان است نامش علی میگذارم و گردنش میشکنم اتفاق آن شقی را با
بعد از سه روز با چندی از مصاحبان برای تیراندازی بر اسپ
سوار شد چون بمیدان رسید [illegible]
[illegible] آمده چنان ضربت خورد که بسر او افتاد و مهره گردنش شکسته
و سینه اش شکافت و خون از بینی و دهنش روان گردید و بها
لحظه روح خبیثش از بدن مفارقت کرد و بدرکات اسفل السافلین رفت چون
آمد و دیگری از ابنای ملوک و خویشانش در روضه قدوة العارفین
خواجه معین الدین نور مضجعه مدفون ساختند بعد از دو روز واقعه بر گوش
خلافت پناهی ظل اللهی نور الدین محمد جهانگیر پادشاه مدالله تعالی ظله

از برای طواف مرقد مقدس خواجه قدس سره آمد چون قبر تازه
بنظر کیمیا اثر آن دودمان سلطنت درآمد از حضار استفسار نمود
این قبر کیست یکی از مقربان نام آن شقی و حقیقت کار او بعرض
رسانید خلافت پناه از روی غضب سر اعتراض امده گفت هرگاه
عقیده این شقی چنین بود پس مناسب آنست که درین مکان شریف مدفون نبا
باشد القصه حسب الحکم جسد پر حسدش را کنده در مزبله افکندند
و سگان گرگین تن نجسش را کنده کنده خوردند [illegible]
[illegible] زتیغ لفظ یعنی رحم [illegible] و در شواهد النبوة
مسطور است که امیر المؤمنین یکی را گفت تو اخبار لشکر ما را بمعاویه میبری
او انکار کرد امیر فرمود سوگند میخوری او سوگند خورد فرمود اگر در
قسم کاذب باشی خدای تعالی ترا کور کناد راوی گوید آن جماعت بعد از
هفت روز نابینا شد چنانکه عصای او را گرفته می کشیدند و هم
در شواهد النبوة و حبیب السیر مسطور است که روزی امیر المؤمنین صحابه را در مجلس
قسم داد که هر کس از رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشد که فرموده من
کنت مولاه فعلی مولاه ادای شهادت نماید دوازده تن از انصار برخواستند

گواهی دادند مگر یکی که این حدیث از رسول استماع داشت و کتمان شهادت
می نمود شاه ولایت پناه او را معاتب گردانیده فرمود ای فلان
تو چرا گواهی ندادی با آنکه تو هم شنیده بودی گفت کبر سن و نسیان
بر من غالب شده امیر المؤمنین روی بسوی قبله کرده گفت الهی اگر این شخص
دروغ میگوید سفیدی برص بر پیشانی او ظاهر گردان یعنی علت برص بر
موضعی که عمامه آن را نپوشاند پیدا کن گویند بعد از آن شخص دیدند که
در میان دو چشم او پیدا آمده بود و از زید بن ارقم مرویست که
گفت من نیز در همان مجلس حاضر بودم و کتمان شهادت نمودم
بر آن ایزد سبحانه و تعالی بعدل بی عدیل خود روشنائی چشم
زایل گردانید و پیوسته زید از اظهار شهادت اظهار ندامت
میکرد و از حضرت اکرم الاکرمین جل جلاله طلب آمرزش می نمود و در
کتاب امالی از جابر انصاری چنین مرویست که روزی امیر المؤمنین بر منبر
برآمد خطبه خواند مشتمل بر حمد و ثنای باری تعالی و نعت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم در غایت فصاحت و نهایت بلاغت پس خطاب
با اشعث بن قیس و خالد بن یزید و براء بن عازب و انس بن مالک کرده فرمود

ای اشعث اگر تو حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه از پیغمبر استماع
نموده باشی و ادای شهادت نکنی نمیراند ترا خدای تعالی تا نبرد روشنی
هر دو چشم ترا و ای خالد اگر تو شنیده باشی از رسول و گواهی ندهی
امروز جهة ولایت من نمیراند ترا خدای تعالی الا بطریق جاهلیت
و ای ابن عازب اگر تو شنیده باشی و گواهی ندهی نمیراند خدای تعالی
ترا تا مبتلا نگرداند به برصی که آنرا عمامه نتواند پوشید انس گفت یا
امیر المومنین بر من از کبر سن نسیان غالب شده و بالفعل این حدیث یاد
ندارم و آن سه صحابه دیگر عذری معروض داشته کتمان شهادت نمودند
جابر انصاری گوید والله دیدم که اشعث را هر دو چشم کور شده بود
و میگفت که الحمد لله که امیر المومنین دعا کرد بر من بعذاب دنیا و دعا نکرد
بعذاب آخرت و خالد مرد و اهل او در منزلش دفن کردند چون مردم
قبیله آن شنیدند بر در خانه اش اسب و شتر پی کردند و این رسم و قاعده
جاهلیت بوده و ابن عازب را معاویه والی یمن کرده بود و او در آنجا
مرد و از آنجا هجرت کرده بود و انس بن مالک را دیدم که مبتلا شده برص
چنانکه میبایست پیوسته عمامه آنرا او پوشیده نمیشد القصه آنچه بر زبان معجز بیان امیر

مومنان و پیشوای صدیقان جاری شده بود همچنان شد نیز
هم در شواهد النبوة و دلایل النبوة مسطور است که روزی امیر المومنین
در رحبه از یکی سوالی کرد او خلاف واقع بعرض رسانید گفت چرا دروغ
میگویی او گفت حاشا که دروغ گویم فرمود بر تو دعای بد خواهم
کرد که اگر دروغ گفته باشی حق تعالی ترا کور کند گفت بکن امیر دعا
کرد راوی گوید والله آن کذاب از رحبه نرفته بود مگر نابینا شد
...... در دلایل النبوة مسطور است که فراس بن عمر رضی الله عنه
را در زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله و سلم صداعی عارض شده بود
آنسرور بدست مبارک خود پوست میان دو چشم ویرا بگرفت موی پیشانی
وی برست جمیع موی جای دست و آن درد از سر او برفت و در آن زمان
که خوارج بر امیر المومنین کرم الله وجهه خروج کردند فراس نیز با ایشان
موافقت کرد آن موی از پیشانی او بریخت فراس را از آن جزع عظیم
پیدا شد وی را گفتند میدانی این بسبب آنست که بر امیر المومنین
خروج کردی قبول این معنی کرد و تایب شد گویند باز آن موی بر پیشانی او پدید
آمد و درد از وی برفت راوی گوید پیش از آنکه موی از پیشانی او بریخته

بود دیدم و چون برخت دیدم و چون رست باز دیدم هم در
مصابیح القلوب مسطور است که خارجی بخصومت پیش امیرالمؤمنین کرم الله
وجهه آمده بآواز بلند سخن کرد امیر بانگ بروی زد او بصورت سگ شد
یکی گفت یا امیرالمؤمنین بانگ بر مرد زدی سگ شد ترا چه حاجت
دفع معاویه گفت اگر من خواستمی معاویه را بر تخته جنازه پیش من
آوردندی هیچ توقف نرفتی لیکن ما خازنان خدائیم یعنی آنچه از
آن سری بود اعراض نکنیم چنانچه حق تعالی فرمود بل هم عباد مکرمون
لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون بعد از قرات آیه فرمود تا سگ
کذال آخرت سخت ترست از عقوبت دنیا هم در مصابیح القلوب
از امام حسن عسکری رضوان الله علیه منقولست که چون امیرالمؤمنین کرم الله
وجهه بجنگ صفین میرفت در صحرائی فرود آمده بود و خواست برای
طهارت و جمعی از منافقان گفتند بیایید تا رفته در عورتش نظر کنیم امیر
المؤمنین از صفای باطن بر مافی الضمیر آنها مطلع شد و در مقام دو درخت
بود بمسافت یک فرسنگ از یکدیگر دو درخت گفت آن دو درخت را آواز
ده که وصی مصطفی میگوید بیکدیگر نزدیک شوید قنبر آواز داد و درختان چون

مشتاقان مهجور روی بیکدیگر آورده هم آغوشی نمودند پس قنبر
گفت مرا به ایشان درختان احتیاج نیست بجای خود بروند درختان
بتعجیل تمام بجای خود قرار گرفتند امیرالمؤمنین در صحرا نشست هرگاه منافقان
میخواستند بجانب او نگرند نابینا میشدند و چون روی میگردانیدند چشم
ایشان روشن میشد تا وقتی که امیرالمؤمنین فارغ شد هم در
مصابیح القلوب از امام محمد باقر رضوان الله علیه منقولست که مردی
مارماهی یافت امیرالمؤمنین فرمود نگاه دارید بجای آب را ابیل الرفته او
گرد فرمود بعد از پنج روز دود از سر و دماغ این مرد بر آمد و مغز
چنان السمن جمع خلایق بر حالش حاضر بودند که امیرالمؤمنین آمده پای
بر گردنش چنان زد که شکافته شد آن مار و برخاسته گفت ای امیر
مؤمنین ای بن ابیطالب زد کند امر خدا و رسول را ذکر کرده باشد لیکن در
امیه تغییر نمود شد و قنبر بروی راست گشت هم در مصابیح
مسطور است که روزی امیرالمؤمنین در رحبه نشسته میگفت منم عبدالله
و برادر رسول الله و بجز من دعوی برادری رسول نمیتواند کرد مگر
کذابی مردی برخاسته گفت من دعوی این معنی میکنم راوی گوید

کلوی ائمه حیان گرفته شد که در لحظه مرغ روح از قفس قالبش پرواز کرده
در گلخن جهنم آشیان ساخت مولف گوید اینجا بر مطابق نقل مذکور واقعه
که مشعر بر خارق امیر المومنین است در حضور فقیر روی داده و آن
که روزی پیش والد فقیر یکی آمده گفت یا حضرت در باب معاویه چه
میفرمائید گفتند ما صوفیم و بحکم الصوفی لا مذهب له صلح کل مشرب است
سائل گفت اگرچه احوال خجسته مآل مطابق مقال است اما حکایتاً ما
التسامل فلا تنهر حل اشکال طالبان علامت کمال است متبسم گشته فرمودند
ظاهراً از وی تقصیری عظیم صادر شده که تسبیح [illegible] برخوردار
موسوم بمعاویه نمیکرد اند یکی از حضار عبد الله نام رفته به پدر خود که مرحوم
حاجی صالح بود گفت امروز بر من ظاهر شد که میر عبد الله شکی بن قلم
گوشه تشیع دارد و نقل مجلس بن وعن کرد پدرش گفت همین لحظه
واز جانب من بگو که حاجی صالح میگوید اگر بخانه من بیا مقبول شده باشی
معاویه کنم آنچه پدرش گفته بود در وقتی که قبلگاهی قدس سره بکتابت مشغول
بودند آمده گفت از بس که صاحب تحمل و حوصله بودند در مقام عذرخواهی شدند
از روی شفقت و مرحمت که جبلی ذات فایض البرکات بود گفتند ا

شیوه لایق شان مردم آدمی نیست انتها عجب کسی در پیش کسی نسب
آنست که ترک این وضع نمائی المقصود که در اثنای نصیحت رنگ آثار
تغیر و خنده از ایشان ظاهر شدن گرفت تا بجائی رسید که با اهل مجلس گشاده
منتهی القدر را اثر کرد که حاضرین از قرب خنده دست ... از دست
حق پرست افکنده پرسیدند فرزند زرخرید ما و متولد میشود گفتند آشکار
مدت حمل نه ماه است و اول ششم فرمودند رفته پدر خود را بگو اگر
تا ششم ماه در دنیا زنده کاملی با کلاه فقر بر سر نهاده باشیم و دم از محبت
حقیقی امیر بر حق و امام مطلق نزده باشیم بغیرت الله تعالی اگر
مدت چهار ماه مرغ روح از قفس قالب آن مغفرت پرواز کرده باسلب
که بر ایشان متمنی بود رفت بعد از استماع خبر او متاسف و متالم گشته
بمرتبه که اشک از دیده حق بین روان گردید و در اثنای حال فرمودند
این نه طریقه فقر و درویشی است که از من بظهور آمد با ایشان ورجوعی
دعای نیک میکردم که یکی از محبان ائمه معصومین میشدند آنچه مقدر
شده بود اسبابش بود و این نسبت بزبان خرق بیان نزند شعر
در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

مصنف: هم در مصابیح القلوب مسطور است که روزی امیرالمومنین
نزدیک بدرخت انار خشکی نشسته بود و جمعی از متابعان در خدمت
حاضر بودند فرمود امروز شما آیتی بنمایم چنانچه مائده موسی بر بنی اسرائیل
حضار مجلس گفتند نعم یا امیرالمومنین فرمود برین درخت
نگرید چون دیدند آن درخت فرخنده بخت در اهتزاز آمده سبز شد
چنان بارور گردید که هیچ آفریده مثلش ندیده بود پس فرمود ای
ای مومنان یک یک برخواسته بسم الله گفته انار باز کنید و تناول نموده
قیام نمودند بعضی از ایشان دست دراز کرده انار میچیدند و بعضی هر چند
دست دراز میکردند شاخ بالا میرفت گفتند یا امیرالمومنین چرا بعضی را
میرسد و بعضی را نه گفت کسانیکه محبانند دست ایشان میرسد اما که
دشمنانند دست ایشان نمیرسد و فردای قیامت نیز چنین خواهد بود
دوستان ما در بهشت بر سریرهای مرصع تکیه زده نشسته باشند چون
میوه خواهند درخت سر فرود آرد و ایشان میوها برگیرند کما قال الله
تعالی و ذللت قطوفها تذلیلا و دشمنان در دوزخ با اهل بهشت گویند
افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله ایشان در جواب گویند ان الله

حرمهما علی الکافرین یعنی بدرستی که الله تعالی نعمت بهشت را بر کفار حرام
گردانیده هم در مصابیح القلوب مسطور است که روزی امام حسن
از امیرالمومنین انار طلب نمود در وقتی که آنحضرت کرم الله وجهه در
مسجد نشسته بود دست بسوی ستون مسجد برد از گوشه شاخ سبزی از
ستون ظاهر شد چهار انار از آن چیده بامام زاده فرمود بیش از
خود به حاضرین عرض کردند که یا امیرالمومنین این انار از کجاست
فرمود از بهشت گفتند تو بر آن قادری فرمود آری من قسیم نعیم
و جحیم هم در کتاب مصابیح القلوب از جبیر بن عبدالرحمن
منقول است که روزی در کوفه بخدمت امیرالمومنین رفتم و بمن کرد
فرمود دلت مایل اهل و عیال است که در مدینه اند گفتم بلی فرمود بعد
از ادای نماز عشا بر بام سرای من بیا چون رفتم فرمود چشم بر هم
نهادم فرمود بگشا چون گشادم خود را در خدمت امیر بر بام
سرای خود در مدینه دیدم فرمود پیش اهل خود رفته عهد تازه
کن پس ایشان را دیده در خدمت امیر باز آمدم فرمود چشم بر هم
نهادم فرمود بگشا چون گشادم خود را بر بام سرای امیرالمومنین

درکوفه بانتم گفت ای جبیره مردم دعوی میکنند که زن ساحره

در یک شب از عراق عرب به هند میرود و او با وجود کفر ایشان قادر

ما با ایمان چرا قادر نباشیم و بدانکه آصف برخیا که علم

بود از کتاب خدای تخت بلقیس را از شهر سبا که یکماهه راه

در طرفة العین پیش سلیمان علیه السلام آورد و من که وصی خیر

المرسلین ام و علم هر چهار کتاب دارم قادر نباشم برانچه کرد

هم در مصابیح القلوب از ام سلمه رضی الله عنها مرویست

که روزی سه نفر از مشرکان عرب آمده گفتند یا محمد تو دعوی میکنی

که از ابرهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بهترم محال است که ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح

الله و تو بهتری آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر ابراهیم خلیل الله

بود من حبیب الله ام و حبیب بهتر است از خلیل و اگر [illegible] با او بر طور با حق

سبحانه مکالمه کرد من در لیلة المعراج بر عرش اعظم با حق تعالی

سخن کردم و نود هزار سخن از اسرار شریعت و طریقت و حقیقت آموختم

پس دستهای مبارک بهم زده بزبان معجز بیان فرمود یا علی زود یا

امیر المومنین فی الفور حاضر گردید آنسرور به بشاشت تمام و سرور

249

بر پیشانیش بوسه داده پرسید کجا بودی یا اخی گفت در نخلستان

و موی پیراهن مرا پوشیده با این سه نفر بر گور یوسف بن کعب رفته

دعا کن تا ببرکت دعای تو حق سبحانه او را زنده گرداند امیر

المومنین پوشیده با آن سه نفر بیرون رفت ام سلمه گوید من نیز

باجازت آنسرور رفتم دیدم که امیر المومنین بر سر گور رفته [illegible]

بن یوسف بن کعب ایستاده گفت ای صاحب قبر برخیز باذن الله

تعالی گور در جنبش آمده بشکافت و پیری از انجا برخاسته

گفت السلام علیک یا وصی خیر المرسلین امیر گفت تو کیستی گفت

من یوسف بن کعب الاخدوم و سیصد سال شد که از زندگانی [illegible]

نموده ام درین ساعت آوازی بگوش من رسید که شخصی میگوید

ای یوسف برخیز از برای تصدیق خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله

علیه و آله و سلم المشرکان بیکدیگر نگریسته گفتند مبادا کس

بدانند که این سحر از سحرهای محمد را چندین معجزه ظاهر شد پس گفتند

بگو یا علی تا هم خود باز رود امیر گفت ای یوسف بجای که بودی

نزدیکت او بقبر فرو رفت و گور بروی خود بجای درست شد

در جلد هفتم روضة الصفا مسطور است که در حدود بابل بهرست که امیر المؤمنین هر یکی از اهالی چیزی مقرر ساخته که در هر سالی براه خدا بدهند اگر وجه مقرری دادند آب در جویهای ایشان میرود و الا انقطاع می شد ... در تفسیر امام حسن عسکری رضوان الله علیه مسطور است که روزی رسول صلی الله علیه و آله وسلم رو بسوی اصحاب کرده فرمود کدام یکی از شما دو شش هزار و هفتصد درم قرض مومنی ادا نموده امیر المومنین گفت یا رسول الله من ادا نمودم فرمود از این آگاهی جبرئیل مرا خبر داده یا اخی اکنون یاران را خبر ده از آنچه کردی گفت یا رسول الله در وقتی می گذشتم دیدم منافقی مومنی را میرنجانید چشم مومن بر افتاد گفت یا علی فریاد رس که ... هزار و هفتصد درم قرض بر من دارد و من درویشم از او استدعا کردم از وی درخواه که مرا مهلت دهد گفتم نخواهم که او را بر من ... باشد از حق تعالی درخواهم تا کار تو بسازد پس روی بسوی آسمان کرده گفتم خداوندا بحق محمد و آل محمد که وام این بنده مومن ادا کن دیدم که در آسمان گشاده شد و آواز آمد که یا ابا الحسن این بنده را بگو که دست بر زمین برزند و هر چه بدستش آید برگیرد که حق تعالی آنرا برای خاطر تو زر کرداند و از من

چندین سنگ ریزه و کلوخ برگرفت بحق تعالی آنرا زر سرخ کرد اینها گفتم زین جمله ادا کن و باقی تراست خواجه کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات گفت یا اخی مرا جبرئیل علیه السلام خبر داد که چون آن نوبت هر دو هزار و هفتصد ... ... هفتصد فرستند عدد آن نداند کسی بجز خدای تعالی مرا بعدد کوشکها و مقامها در بهشت و اضعاف آن خدم و عبید بعلی بن ابی طالب حق سبحانه کرامت کرد هم در تفسیر مذکور مسطور است که امیر المومنین در مسجد کوفه با اصحاب نشسته بود یکی آمده گفت تعجب میکنم از شما دنیا نزد شما بگرانست و دو دست شما نیست فرمود تو پنداری ما دنیا میخواهیم و ما را نمی باید پس دست دراز کرد مشتی سنگ ریزه برگرفته انگشتان دست حق پرستش گوهرهای قیمتی شد آنگاه فرمود اگر خواستمی چنین بودی پس از دست فروریخت بدستور سابق سنگ ریزه شد در راحت القلوب ملفوظ شیخ فرید گنج شکر قدس سره مسطور است که روزی جهودی چند امتحان کرده بی پیش امیر المومنین فرستاده گفتند شاه مردان و شیر یزدان پیش رفته چیزی از وی سوال کن چون آن درویش نزدیکش آمده ... ظهور

وفات نمود امیر المومنین هرچند در خود تفحص نمود خبری نیافت ازمعنای
بطون برادر مظلومه جهودان مشرف گشته دست بیاری اهل خود
گرفته ده مرتبه درود خوانده رسید و گفت مشت بربند آنرا در روش
بفرموده قیام نموده در پیش جهودان رفت پرسیدند که شاه مردان
چه داد گفت هیچ نداد دعا درود بر کف دست من خواند و بر سینه و گفت
مشت بربند جهودان در خنده شده گفتند مشت واکن چون در روش
دست بگشاد ده دینار سرخ درشت دید بعد از مشاهده این نوع خارق
غریب چندان جهود اسلام آوردند که در حساب [illegible] بالحمد لله
علی دین الاسلام ... در عیون اخبار الرضا از امام علی موسی رضا
رضوان الله علیه منقولست که در بحث نصاری جمعی از قریش نزد پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم آمده سئلت نمودند که مردگان را زنده
کرداند آنحضرت بامیر المومنین علی گفت یا اخی با این قوم بمقابر ایشان
رفته نداکن بنام جماعتی که ایشان ... زندگی آنها دارند و بآواز
بلند بگوی ای فلان و فلان میگوید شما را رسول خدا برخیزید باذن الله
تعالی چون امیر آمده نداکرد مرده‌ها از خاک برخاسته زبان بمدح

٢٥١

بمنقبت سید المرسلین امیر المومنین مشغول شده‌اند مولانا عبدالرحمن جامی گوید

ای جناب سجده‌گاه عرش اعظم آمده — آستانت برتر از نه طارم آمده

تا که در بارت تو نازانست علی بابها — درگهت در باب دنیا باب معظم آمده

درگه عالیت گویا نخ باب کبریاست — کز شرف بالاتر از ایوان اعظم آمده

بر امید آنکه یابد بار در ایوان تو — چرخ بنگر بر درت با قامت خم آمده

بهر احیای ممات نفاس جان افزای تو — روح پرور چون دم عیسی مریم آمده

در زهرة الریاض ولغات المومنین مسطورست که غلام سیاهی بخدمت شاه ولایت پناه آمده
گفت یا امیر المومنین روزی از سیاهی اهوای نفس بمال غیر خیری
دزدیده ام شیخ اسلم بر من اجرای حکم شرع نمی و مرا از این عصیان مدارا نیست
جهان پاک سازی فرمود آنچه دران تصرف نموده شاید بمال ایشان
گفت که ... نوبت اقرار نمود آنحضرت بقطع او ایما
اشارت فرمود یکی از خدام دست راستش برید غلام دست بریده را
بدست چپ برداشته از مجلس بیرون آمد و قطرات خون از دستش
میچکید درین حال عبدالله بن عباس رضی الله عنهما با او در راه ملاقی

شده پرسید دست تو که قطع کرد گفت امیر المؤمنین و وصی سید المرسلین
پیشوای سفید رویان و مولای جمله انس و جان غالب کل غالب علی بن
ابی طالب ابن عباس گوید آنحضرت دست تو بریده و تو مدح و ثنای
او میگوئی آن غلام فرخنده فرجام گفت چگونه مدح و منقبتش نگویم
که محبت او بگوشت و خون من آمیزش یافته و دست مرا بحق قطع
نموده نه بباطل ابن عباس بخدمت امیر المؤمنین رسیده آنچه از دزد استماع
نموده بود بر سبیل تفصیل بدرود عرض رسانید زبان گوهر فشان فرمود
ای برادر ما را دوستان باشند که اگر در وادی حب ایشان را با تیغ
پاره پاره سازند غیر از محبت ما خطره دیگر بر دل ایشان عبور نکند و دشمنان
داریم که اگر از شفقت تمام عسل در گلوی ایشان ریزیم غیر عداوت ما بر خاطر
ایشان خطور نکند آنگاه رو بسوی امام حسن علیه السلام نموده فرمود
برو و آن غلام را بیار آن امام عالیمقام حسب الفرموده باز آورد آنگاه
فرمود من دست ترا بریدم و تو مدح و ثنای من میگوئی غلام از روی عجز
و نیاز گفت لمؤلفه * مسکی باشم ثنای تو گویم که خدا و رسول کنند ثنا
آنحضرت دست بریده اش را بدست حق پرست گرفته بر موضعی که قطع شده

بود و ردای مبارک بر بالایش کشیده سوره فاتحه خوانده دم
روح افزا بر دمیده فی الحال دستش درست شد چنانکه گویا هرگز
بریده نبوده و قدوة ابرار شیخ عطار در منطق الطیر از این معنی خبر
میدهد * از دم عیسی کسی گر زنده خواست * او بدم دست بریده کرد راست
ایضاً صاحب حبیبی ملا حسن سلیمی رحمة الله علیه در دیوان خود
این قضیه را بر سبیل حکایت منظوم ساخته * در زهرة الریاض
و حسن الکبار از شیم الثمار مرویست که روزی در بلده کوفه بمجلس سامی امیر
نامی حاضر بودم و جماعتی از اصحاب کبار نیز بودند که مردی قبای خضر
پوشیده و عمامه زرد بر سر بسته و شمشیری حمایل کرده آمد و گفت السلام علیک
از شما که در رزمگاه شجاعت عمر خود در روی تیغ ... ورده و عمامه کمال
بر سر بسته و دامن دانش درست شده و در اخلاق حمیده بمقام علیا
رسیده و محمد مصطفی را در جمیع غزوات نصرت کرده و عمرو عنتر را از
پای افکنده و در خیبر بیک حمله کنده امیر المؤمنین کرم الله وجهه فرمود
نا شنیده مفضل بن الربیع منم ای بنا پرس آنچه میخواهی منم ملجا و ماوای
اندوهگینان و یتیمان و مرهم خسته دلان و اسیران منم که بلاهای عظیم بر

آید و بحکم ان الله یحب الصابرین تحمل و شکیبائی کنم منم که در توریت
و انجیل و زبور و فرقان وصف من مسطور است منم قاف و القرآن
المجید منم صراط المستقیم اعرابی گفت یا چنین رسیده که تو وصی رسول
خدائی و مقتدای اولیائی حکم آسمان و زمین بعد از سید المرسلین
ترا باشد فرمود بلی سوال کن آنچه در دل داری اعرابی گفت من سوالم
از جانب شصت هزار مرد که ایشان را عقیمه خوانند و کشته آورده ام
که در کشنده وی اختلاف افتاده اگر او را زنده گردانی تحقیق دانم
که تو وصی رسول خدائی و در دعوی خود بی ریبی [illegible] گوید امیر المومنین
مرا فرمود بر اشتری نشین و در کوچه و محلهای کوفه ندا کن که هر کس خواهد
مشاهده کند آنچه حق سبحانه بعلی ابن ابیطالب کرامت کرده فردا بنجف
حاضر آید بفرموده قیام نمودم روز دیگر نماز بامداد گزارده رو بصحرا
نهاد و اهل کوفه در رکاب سعادت چون بموضعی که مقرر کرده بود رسیدند فرمود
آن اعرابی و جنازه را حاضر آرند چون آورده سر جنازه برداشتند
جوانی دید از کثرت زخم پاره پاره گشته سرش بجائی و پایش بجائی
پرسید چند روز است که این را کشته اند اعرابی گفت مدت چهل و یک روز

فرمود طلب جوان که میکنند گفت بهیچ کس نه از قوم این فرمود عمش
جوان را
کشته نامش حریث بن حسان است که دختر خود را باین نامزد کرده بود آن
دختر آزارها نمود خواستگاری زن دیگر نمود بنا برین کشت اعرابی
گفت یا امیر المومنین صورت واقعه چنین است که میفرمائی اما بدین راضی
نشوم تا زنده نگردانی آنگاه روبسوی اهل کوفه کرده فرمود ای اهل
کوفه بقره بنی اسرائیل بزرگتر نیست نزد الله تعالی از وصی خاتم انبیا
چنانکه جمعی از بنی اسرائیل عضوی از آن بقره بر کشته زده بودند که
هفت روز از کشتن او گذشته بود حق سبحانه او را زنده ساخت
من نیز از اعضای خود برین مرده زنم که قابلتر است از آنچه بنی
اسرائیل بر آن کشته زدند پس پای راست خود بر کشته زده فرمود
قم باذن الله یا مدرکه بن حنظله بن غسان بقدرت الهی آن جوان زنده
شده لبیک لبیک یا حجة الله فی الانام و المتفرد بالفضل فی الایام بعد
رسول الله علیه السلام گفته برخاست امیر المومنین فرمود ترا که کشته
بود گفت عمم حریث بن حسان چون این واقعه غریبه را اهل کوفه
مشاهده کردند آواز بلند بزبان بمدح و منقبت امیر المومنین گشودند

پس فرمود ای اعرابی چون برو بر قوم خود را خبر کن آنچه
بچشم خود دیدی گفتند ما محمد بحق نیستیم با امیر المؤمنین تا زنده باشیم
از ملازمت تو جدا نگردیم و هر دو نفر در خدمت کسب فیوض می نمودند
تا در حرب صفین بدرجه شهادت رسیدند مولف گوید آن هر دو تن
در خدمت امیر المؤمنین سرافراز و ممتاز بودند و مضمون این غزل
بدل که از واردات فیض آیات قدوة المحققین شاه طیب قدس
سره که از جانب الله بحضار و حضرت بر زبان مبارک و لسان انجاز
اظهار اخلاص و اعتقاد می نمودند حیات ما نعلی نسب دیده غیر از این
هیچ نیست حاصل ما حق تعالی چو خلق ما میکرد تخم مهر تو کشت در دل ما
جاودان خاک آستانه تست مسکن و مستقر و منزل ما دست از دامنت
رها نکنیم حل نگردد ز غیر مشکل ما هر چه خواهد بگوی گو حسد ناشی
جاهل و مجادل ما گرچه ما ناقصیم یا حیدر لطف تو کامل و مکمل ما
هست طیب ز نسل آل علی کی بود هر خبیث قاتل ما هم در آن النار
از انس ابن مالک مرویست که در نواحی دمشق دهی بود دهندف
نام از آن جا بساطی برای رسول صلی الله علیه وسلم آورده بودند حضرت

بطلب عمر و عثمان و ابو بکر و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن
فرستاد چون صحابه مذکوره حاضر آمدند آن بساط را گسترانید
مرتضی علی گفت بنشین و مرا و دیگران را نیز امر نمود و با امیر
المؤمنین گفت یا اخی بباد بگو که این بساط را بردارد و ببرد
امیر باد بساط را بلند برداشته بر هوا برد پس گفت فرو نه
نهاد فرمود یاران میدانید که این کدام موضع است گفتند نه
فرمود بر در غار اصحاب کهف آمده ایم که حق سبحانه در قرآن مجید
میفرماید ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس گفت
برخیزید و سلام کنید یک یک برخواسته بر اصحاب کهف سلام
کردند هیچ یکی را جواب سلام ندادند چون امیر المؤمنین بر جانب ایشان
کرده گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین و خیر الوصیین و امام المتقین
فرمود ای اصحاب کهف صحابه سول سلام کردند چرا ایشان را
جواب سلام ندادی و بمن در سلام سبقت نمودید گفتند ما سلام
نکنیم و جواب [illegible] هیچ مگر به نبی و وصی تو محمدی و تو فاطمه و حسنین
الطاهرین یا سین اند و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید

سلام علی آل طه و یاسین و مانند کان او بیم ما را از مان او با
بخاطر آورد و اطاعت تو بر ثقلین واجب است بحکم خدا و رسول از
بهر آن بتو سلام و کلام کردیم اصحاب بیکدیگر نگاه کرده خاموش
گشتند بعد از آن امیر المومنین گفت هر کدام بجای خود بنشینید نشستیم
امیر باد فرمود بساط را برداشته در هوا برد و بعد از ساعتی فرمود
امیر بر زمین نهاد امیر المومنین فرود آمده پا بر زمین زد چشمه آب شیرین
ظاهر شد وضو ساخته اصحاب را نیز فرمود وضو ساختند که با رسول الله
تعالی یک رکعت نماز صبح میگذاریم آنگاه بموجب اسمعت با بشارت
امیر باد بساط برداشته در هوا برد بعد از زمانی گفت فرو نه خود
فرو نهاد در مسجد رسول خدا در آمدیم در حالی که از نماز صبح یک رکعت دیگر
گذارده بود رکعت دیگر با رسول گذاردیم چون از نماز فارغ شد فرمود
ای انس تو مرا خبر میدهی یا من خبر دهم گفتم یا سید المرسلین سخن از لفظ
مبارک تو خوشتر آید پس قصه گذشته را چنان بیان نمود که گویا
با ما بود و از اصحاب منقول است زمانی که باد بساط را بر میداشت القدر
بلندی میبرد که آواز ملائکه آسمان می شنیدیم که لعنت میکردند بر دشمنان

آل محمد اللهم ازدد ولا تنقص قاسم کاهی گوید حیارا ساخت مرکب
اصحاب کهف آمد باد همچون سلیمان بود او را باد در فرمان بر
هم در کتاب مذکور از امام رضا علیه التحیة و الثنا مرویست که روزی در مدینه
ابو صمصام عبسی بر ناقه سوار شده پیش رسول آمد گفت کدام کس از شما پیغمبری
نبوت میکند سلمان گفت ای اعرابی نمی بینی صاحب وجه الانوار که همچو ماه
شب چهارده میتابد و مولا و مقتدای هر دو سرا است اعرابی رو بدینها
آنسرور کرد و گفت اگر تو پیغمبری بگو قیامت کی خواهد بود و باران کی
آید و چه در شکم ناقه منست و فردا چه کسب کنم و کجا بمیرم صاحب و ما
ینطق عن الهوی خاموش گشت فی الحال جبرئیل این آیه آورد قوله
تعالی ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری
نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر
ابو صمصام گفت دست دراز کن که با تو بیعت اسلام کنم تحقیق خبر یافتم ان
تعالی خدا هست تو رسول آنسرور فرمود ای ابو صمصام شتر تو ماده است
[illegible] شکم سفید سیاه چشم بر از طرف [illegible] و نقد [illegible] از تو
بر زمین منست با امیر المومنین فرمود یا اخی یونس [illegible] با من مغمون امیر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم مقرر و معروف شد رسول خدا محمد ابن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم عبد مناف در صحت نفس و کمال عقل و جواز
امور که بر ذمه منت از ابی صمصام عبسی هشتاد ناقه پشت سرخ شکم
سفید سیاه چشم پر از طرائف یمن و نقد حجاز و جمعی از صحابه را از خود
گواه گرفت ابو صمصام حجت گرفته نزد قبیله خود رفت قبایل اسلام ایمان
آورد چون بعد از چندگاه از برای طلب قرض خود بمدینه شتافت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بجوار حق شتافته بود گفت وصی پیغمبر کیست که
دین پیغمبر ادا کند زیرا که بر وصی ادای دین واجب است ابوبکر را
نشان دادند پیش او رفته وجه دین طلب نمود و تمسکی که بخط امیر المومنین
با خود داشت ظاهر کرد ابوبکر رضی الله عنه گفت دعوی چیزی میکنی که در
عقل نگنجد و الله که رسول وفات یافت نه زر گذاشت نه سیم الا درعی و در
فاضله که آنرا علی ابن ابیطالب معروف شد ابو صمصام گفت رسول مرا خبر داد
که وصی من ادای دین خواهد نمود سلمان دست ابی صمصام گرفته بحجره
امیر المومنین آورد و در بزد فرمود ای سلمان با ابو صمصام است
گفت این کیست که مرا و ترا از عقب در بنام میخواند سلمان گفت این وصی

بحکم نصوص قرآنی و احادیث حبیب سبحانه این آیت که رسول گفته انا
مدینة العلم و علی بابها و انت منی بمنزلة هارون من موسی و علی خیر
البشر من ابی فقد کفر این آیت که آفتاب فرو رفته را از برای او
واپس آوردند تا نمازش فوت نشود دیگر این آیت که در صحن مسجد
ابرار بحضور صغار و کبار مهاجر و انصار آفتاب بنفس مرتبه بروی
سلام کرد این آیت که بدو قبله با رسول نماز گذارد و دو بیعت با رسول
بست یکی بیعت عقبه و یکی بیعت شجره و در هیچ بیعت با رسول تخلف نکرد
این آیت که معدن جوهر آل رسول و زوج بتول است این آیت که
رسول فرمود اگر علی نبودی فاطمه را کفوی نبودی این آیت که خدای
تعالی در حق وی فرمود افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون
و نیز در شان او فرموده اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام
کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله و نیز
فرموده لهم لسان صدق علیا این آیت که خدای تعالی روز غدیر خم
در حق او این آیه کریمه فرستاد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک و نیز در روز مباهله نفس حبیب خود فرموده که انفسنا و انفسکم این

این آیت که حق تعالی در حق او فرموده لا یستوی اصحاب النار
و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون و نیز در شان او فرموده
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الآیه این آیت که در وقت رکوع
انگشتری بسایل داد و این آیه در شانش نازل شد که انما ولیکم الله
و رسوله الی آخره همچنین سلمان مناقب و فضایل بیان می نمود تا آنکه
حضرت شاه اولیا بدرون حجره در آمدند ابو صمصام بعد از سلام
طلب شتر کرد امیر گفت در مدینه منادی کنند هر که میخواهد دین
گذاردن رسول به بیند علی الصباح بیرون مدینه [illegible] شود در روز دیگر
امیرالمومنین با فرزندان و احباب خود از شهر برآمده کلمه [illegible]
امام حسن علیه السلام گفته با ابی صمصام فرمود با پیر من نزدیک آن تل
ریگ برو که دین تو آنجا ادا شود ابی صمصام با امام حسن رفت و خلق
نظاره میکردند و منافقان بیکدیگر اشاره که از تل ریگ چه حاصل خواهد
شد چون رسیدند امام حسن دو رکعت نماز گذارده کلمه چند گفته عصای
رسول بر تل ریگ زد تل بشکافت و سنگی سفید از آن ظاهر شد که از
دو سطر از نور مسطور بود سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله دوم

لا اله الا الله علی ولی الله پس امام حسن عصا بر آن سنگ زد سنگ
شکافته و از آن ناقه پدید آمد امام فرمود بگیر صمصام [illegible]
[illegible] گشت که گوشت و پوست [illegible] آن ناقه را [illegible]
پیش امیرالمومنین آورد امیر فرمود [illegible] گفت ای امیر
وی بگرفت و با امام حسن [illegible] گفت چون مرا وفات رسد در کفن
بنه و گفت ای قوم بدانید و آگاه باشید که رسول خدا مرا خبر داده
که حق تعالی این ناقه را دو هزار سال پیش از ناقه صالح در این سنگ
آفریده ملا حسن کاشی رحمة علیه [illegible] معجزه او قرض رسول خدا
قرض رسول خدا گذارده معجزه او عهد نبی را وفا [illegible]
عهد نبی را وفا هم در کتاب [illegible] از امام جعفر صادق صلوات الله
علیه مرویست که امیرالمومنین را خالی چند بود از بنی مخزوم یعنی از جهات
ابیطالب جوانی از ایشان وفات کرده برادرش آمده گفت یا امیر
المومنین برادرم از دنیا رحلت نموده و من از مفارقتش سخت محزونم
فرمود میخواهی او را ببینی گفت بلی فرمود قبرش کجاست چون نشان داد
بر سر قبرش رسیده پای بر گور زد آوازی آمد بزبان کردی امیر فرمود

ای فلان تو از عرب بودی چرا انکار این حرف میزنی گفت بواسطه آنکه
بر طبق متابعت شما بودم از اینجهت بعد از فوت تغیر در زبان من رفته
هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضوان الله علیه مرویست
که روزی امیر المومنین در ایام خلافت صوری خود در بازار کوفه
میگذشت جهودی را دید دست بر سر زده میگوید ای مسلمانان بر طریق
جاهلیت عمل میکنید و شیوه اسلام مرعی نمیدارید امیر گفت ای جهود
ترا چه مصیبت پیش آمده گفت من مرد بازارگانم و مرا شصت درازگوش
پر از متعه و قماش بود چون از ساباط مداین گذشتم قطاع الطریق
بردند امیر فرمود خاطر جمع دار که مال تو بخواهد رسید و تقریر
نمود که دلدل را زین کنند چون زین کرده سوار شده قنبر و اصبغ بن نباته را گفت
جهود را پیش پیش من ببرند می رفتند تا بموضعی که مال گم شده بود پس
نشست مقرعه خطی کشیده بانشان فرمود میان این خط در آیند و بیرون
میایند که جن شما را می ربایند پس دلدل را جولان در آورده گفت والله ای
جنیان اگر درازگوشان این جهود نمیدهید عهدی که میان ما و شما است شکسته نمود
و شما را بذو الفقار پاره پاره سازم جنیان یکبار آواز برآوردند که یا

وصی سید المرسلین ما فرمان بردار خدا و رسول خدائیم و مطیع توایم
از تقصیر ما در گذر و شصت درازگوش همان بارهای گم شده تسلیم نمودند سید اوصیا
امیر المومنین بجهود حواله نمود گفت مال تو همه بر جا هست جهود گفت یا علی
پس آن جهود بکوفه آمده بخدمت امیر المومنین عرض نمود که نام رسول و نام تو
و نام پسران تو در توریت چیست فرمود نام رسول در توریت طاب طاب است
و نام من ایلیا و نام پسران من شبر و شبیر جهود تصدیق نموده گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد انک وصی رسول الله
هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقولست
که روزی بعد از وفات سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات سلمان فارسی بخدمت سیده النسا علیها التحیه و الثنا از مدینه
بسبب الحزن بقیع رفت سیده النسا پرسید اهل مدینه را امروز چه میرسد
چون دیدی گفت در داد و ستد و خرید و فروخت مشغول اند فرمود
از ته دلی که با زوج من دارند میترسم گفت یا بنت رسول الله اظهار محبت و مودت
میکنند حال باطن ایشان را خدا میبیند و دلی نیکو دانند گفت ای سلمان
بخدایی که آدمیان را از خاک و باد و آب و آتش آفریده و دانه شکافته

اثمار پدید آورده هیچ آفریده نمیرد که دشمنان ما را در عالم آخرت
با قبح وجهی نه بیند و هیچ یکی از دوستان ما نمیرد که او را در خلق
اولین و آخرین با حسن صورت نه بینند ای سلمان از شوهرم شنیدم
که فرمود هر که دعوی دوستی ما کند باید که جلباب فقر آماده کند ما
گوییم ما درین مکالمه بودیم که امام المشارق و المغارب آمد و هر چه میان
من و سیدة النساء مذکور شده بود لفظا باللفظ بیان نموده فرمود
ای سلمان همراه من بیا روان شدم چون از مدینه یک منزل بیرون شدیم
از خندق بگذشتیم ردای مبارک خود بر روی من افکنده فرمود
چشم بر هم نه و با من بیا بفرموده قیام نمودم بعد از زمانی که
ردا از روی من برگرفته فرمود چشم بگشا چون گشادم صفا و هر
نظر در آمده و قطانه الخانچه نهاده نزد وی شده سلام کرد ابو ذر در
جواب گفت علیک السلام یا امیر المؤمنین بار دویم سلام کرد وی گفت
السلام یا وصی خیر المرسلین پس فرمود از برای چه درین ویرانه مسکن
ساخته که اینجا نه آب و نه دانه قطان بزبان فصیح گفت بحق اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله که جو

گرسنه شوم بر دشمنان تو لعنت کنم سیر و سیراب شوم پس امیر المؤمنین
هنگام مراجعت فرمود ای سلمان مژده جنت و دیدار با موالیان و محبان
مرا و همچنانکه رفته بودیم بمدینه باز آمدیم هم در کتاب مذکور از امام
جعفر صادق رضوان الله علیه مرویست که روزی امیر المؤمنین در زمین
باین کلمه زید افتاده در مسجدی جمجمه نسبی گفت من فلان بن فلان ملک
بودم امیر فرمود من علی مرتضی ام وصی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
با من تکلم کن آنچه در حیات زندگی بعمل آوردی کاسه سر بسخن آمده احوال خود
از اول تا آخر عمر آنچه خیر و شر گذشته بود یک یک عرض نمود و در ان موضع
که کاسه با میر مکالمه کرده مسجدی ساخته مسمی بمسجد جمجمه گردانیده اند و در آن سرزمین
القدر بر آن آنجا رفته که خلق الله رفته نماز میکنند و از قاضی الحاجات حاجات مسئلت
می نمایند هم در کتاب مذکور از عثمان سنجری منقولست که جماعتی از
اهل خراسان نقل کردند که امیر داود پدر سلطان الب ارسلان بر سید ابو
... عبد الله بن علی بن عبید الله العلوی تهمتی نهاده او را محبوس ساخته چند هزار
دینار گرفت و رنجه می بود شبی او و امیر المؤمنین را در خواب دید که شیشه زرد از
... خورد اده گفت ابو علی را رها کن که فرزند منست و آنچه از وی گرفته

وپس دوم چون بیدار شد واقعه را فراموش کرد شب دیگر در خواب دید که امیر

بر اسپی نشسته شمشیر کشیده میگوید تو نگفته بودم که سید ابو علی فرزند منست

او را رها کن و چهار کس که موکل سید ابو علی بودند سر از تن آنها بشمشیر جدا

کرده طپانچه بر روی داود زد که نیمه ریش او افتاد و گوشش گرفت

چون بیدار شد ابو علی را رها کرده آتش را بوی داد و فرزندان مو کلان

خوانده حال پدران ایشان پرسید گفتند در خانه که سید علی محبوس بود شب

کسی سر از تن آنها جدا کرده داود گفت این خوابیست که من دیده ام و نیم

ریش شده و خواب را شرح کرد هم در کتاب مذکور است از جابر

منقولست که از جابر بن عبد الله انصاری پرسیدم از امیر المومنین

هیچ خارقه یاد داری گفت روزی با جمعی از صحابه در خدمت امیر فرمود میرفتیم

شما بروید که من در زیر این درخت کنار دو رکعت نماز میگذارم چون روان

شدیم بنماز مشغول شد و الله دیدم درخت را که همراهی کرد با او در رکوع

سجود ما در تعجب ماندیم تا دیدم تا فارغ شد گفت اللهم صل علی محمد وآل محمد

درخت نیز در رو میخواندند پس گفت اللهم العن مبغض محمد وآل محمد و از شاخ

محمد وآل محمد شاخهای کفت آمین آمین هم در کتاب مذکور از حارث هم

همدانی منقولست که با امیر المومنین کرم الله وجهه تعالی و رفتیم بدرختی رسیدیم

که خشک شده بود امیر دست بدرخت زده گفت سبز شو چنانکه تمیز نتوان شد

و الله دیدم آن درخت را که سبز شده امرود بار آورده و من از آن خوردم

و هر قدری که خواستم چیدم چون روز دیگر آن درخت را دیدم همانطور

سبز بود و میوه داشت هم در کتاب مذکور از حارث منقول است که

روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بمنبر کوفه خطبه میخواندند ناگاه بنظرش

بر زاویه افتاد که منبر را گفت ببرد و آنچه در زاویه است پیش من آرند چون

نزدیک زاویه رفت ماری دید بغایت کلان و هیبت گرفت مار از ترس

جسته بر منبر برآمده دهن بر گوش آنحضرت نهاده چیزی گفته نا کشته غایب

امیر المومنین ساعتی اندیشه کرده بگریست مردم تعجب کردند و فرمود مار این

ای مردمان گفتند چون عجب نداریم که اینچنین واقعه عزیب مشاهده کردیم

فرمود این مار بار رسول بیعت کرده بود با انقیاد و طاعت و چون من

وصی رسولم از آن روز مطیع و منقاد منست و افسوس که شما آدمیان

بعضی اطاعت من میکنید بعضی نه شرم ندارید که برابری ماری نمیتوانید

شد هم در کتاب مذکور از حارث منقول است که روز جمعه امیر المو

بر منبر کوفه خطبه میخواند ناگاه ثعبانی که در پرش چون ستون بود از در مسجد
آمد روان شد بر پایه منبر رفته خود را دراز کرد و بگوش امیر المؤمنین
حرفی چند گفت و امیر بلغتش جواب داد پس غایب شد جمعی تعجب از آن
کردند و بعضی بسحر امیر فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث بر
جن و انس است و منکه وصی اویم محاکمه میکنم میان جن و انس و اژدر قاضی
قوم جن بود و خصومتی میان ایشان بهم رسیده چنانکه خون در پرش [illegible]
و نمیدانستند حکم چیست من تفهیم حکم خود باو کردم مولف گوید از آن روز آن
باب را باب الثعبان نام شد و در عهد بنی امیه برغم امیر المؤمنین و آل کامل
باب الفیل نامیدند اما مردم همان باب الثعبان میگفتند هم در کتاب
مذکور از حارث منقول است که روزی امیر المؤمنین در کوهستانی نشسته
بود ناگاه شیری بطرفش آمد حضار از هیبتش متوهم شدند امیر اسکات ایشان
نام نمود شیر آمده سر بپای امیر نهاده تضرع و زاری آغاز کرد امیر سخن او
پرسش کرده انده فرمود و باز گرد بفرمان خدای تعالی و من بعد بما و این سخن
از من بجمیع سباع رسان شیر الحاح نموده باز گردید هم در کتاب مذکور
از موسی بن محمد العابد منقول است که مرا در ایام طفولیت روزی پدر بر در دل نشسته

261

جهه طواف مرقد منور امیر آن ایامی در اثنای راه دیدم شیری
که دستش مجروح بود نیز متوجه آن مقام است خطا هم همراه شد تا که
دست خود بتربت امیر رسانید پس شیر دست مجروح را بمرقد مبارک کشید
و شفا یافته باز گردید هم در کتاب مذکور از ابن [illegible] منقول است که
خالد بن عبد الملک مروانی که عامل شام بود مرا نامه نوشته طلبید که امیر
کنم من بر این معنی اطلاع یافته گریختم و ابن صفوان که از فرزندان
ابی خالد بود از من طلب مرکب نمود که پیش خالد رفته امیر را ناسزا گو
چون ندادم چهار میل پیاده بمدینه رفت و بموقف خالد بر منبر آمد
رو بقبله کرده شروع در سب امیر نمود و گفت خدایا [illegible] محض از برای
محبت تو و رسول تو و از برای طلب خون عثمان سب میکنیم و رسول خدا
نسبت گرگ خائن را [illegible] مردی در مسجد نشسته بود دعوی
غلبه کرده دید که قبر رسول از هم باز رفته کفی از آنجا بیرون آمد گفت
اگر دروغ گویی لعنت خدای بر تو باد و خدا ترا کور کناد ابن صفوان نابینا
از منبر فرود آمد [illegible] خبر گفت خبر چیزی بده تا گله بر آن کنیم پس شخص آن
مسجد بیرون آورد و از پسر پرسید که تا بای [illegible]

گفت این جزای تست که بر منبر رسول صلی الله علیه وسلم دروغ گفتی و اثبات نمائی اگر کسی
که دوستی او بحکم خدا و رسول بر همه مومنان فرض است و او تا آخر عمر کور بود
چنانکه هیچ نمی‌دید هم در کتاب مذکور از حسین بن عبدالرحیم مرویست
که روزی از مجلس یکی از فقهای پیش سلیمان شادکام رفتم سلیمان گفت از کجا
می‌آیی گفتم از مجلس فلان فقیه گفت چه مذکور بود گفتم بعضی از مناقب امیرالمؤمنین
گفت والله تو بیان کنم فضیلتی از فضایل امیر که از قریشی شنیدم که
میگفت در زمان عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که در آن بقیه زلزله آمده
بود و اهل مدینه بفریاد آمدند عمر رضی الله عنه از مدینه بیرون آمد خدای وی
تا دعا کنند باشد که خدای تعالی قسوره را از جنبش ساکن کند هر روز زلزله زیاد
میشد تا به نزدیک بود ارکان های شهر رسید اهل مدینه از روی اضطرار صحرا را معبر
نمودند که از موطن خود برآیند پس عمر با جماعه از صحابه پیش امیرالمؤمنین آمد
گفت یا ابا الحسن زلزله پیدا شده بنا بر این شهر ویران میشود یک توجه از تو
درکار است و صد عالم فراق امیرالمؤمنین فرمود صد کس از اصحاب رسول حاضر
شوند امیر از آن صد کس نوزده سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر و مقداد
وغیره را برگزیده با خود داشت و اهل مدینه نیز موافقت نمودند چون بساتل بقیعه

رسید پای بر زمین زده گفت سه بار مالک مالک مالک چه بود ترا زلزله
ساکن شد و مردم از دغدغه جلای وطن فارغ شدند بعد از آن فرمود
تحقیق برادرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم مرا از این جمعیت
و استغاثه مردم و زلزله خبر داده بود و از حضرت ائمه معصومین علیهم
السلام منقول است که سوره اذا زلزلت در شان این قضیه است قوله
تعالی وقال الانسان مالها انسان عبارت از علی ابن ابیطالب که چون
زلزله شد انسان به زمین گوید مالک مالک هم در کتاب
مذکور مسطورست که در زمان خلافت عمر ابن الخطاب عبدالله نصرانی
وفات یافت و مبلغ هشتاد هزار دینار را از و ترکه ماند و پسری سه ساله
و زنش بمقتضای بشریت و جوانی شوهر کرد چون پسر دوازده ساله شد
به تکلیفات عقلی و شرعی اطلاع یافت روزی دید که مادرش بار
درهم با این شوهر میریزد گفت لا تستحی من الله یعنی شرم نمیداری
از خدا که مال صغیر میدهی عورت چون دانست که عیش برو منغص خواهد
شد به پسر گفت تو از صلب ابی عبدالله نیستی و از بعض من بلاکه علام
درم خریده که ابی عبدالله ترا از غازیان محمد صلی الله علیه و آله وسلم

مخدره بفرزندی نامیده بود پسر ماجرا نزد خلیفه زمان برد عورت
از استماع این سخن پسر خبر یافته هفت گواه کاذب بجهت ثبوت دعوی خود
بهفتصد درم بهم رسانیده حاضر داشت چون کودک بخدمت آن خلیفه گرامی
نامی حقیقت حال باز نمود خلیفه اظهار ابطال عورت شد تا از جهت آن آمد
گفت ای عورت چرا مال این کودک صرف میکنی آنچه که این تو باشد
از مال بگیر و تتمه به پسر واگذار گفت این کودک غلام درم خرید من است عبدالله
خلیفه طلب گواهان نمود عورت آن هفت شاهد کاذب را در دار الشرع حاضر
آورد و ایشان مطابق قول او ادای شهادت نمودند [illegible] کودک را بزندان
فرستاد چون مدت دو ماه و بروایتی چهار ماه در قید ماند چنان زار و نزار شد
که قریب بهلاکت رسید روزی بشکستگی تمام به نگاهبانان گفت اگر احدی از من
نفسی پیش نماند در بگشای تا نسیمی بر من وزد نگاهبانان بر حالش رحم نمودند
در بگشاد کودک بر زانوی اندوه سر نهاده نشست ناگاه ابوشحمه بن عمر
بآن جانب آمد و او را بند و غل در گردن گفت چه کرده که بدین کودکی
مستوجب عقوبت شده گفت گناهی نکرده ام اما پدر تو مال پدرم را بامال
کرده و مرا باین حال داشته ابوشحمه گفت پیش من نقشی علمی برد که بوسیله آن نجات

یابی گفت نمیگذارند ابوشحمه ضامن شده او را خلاص کرد چون بحجره امیر
المؤمنین رسید پایش از ناتوانی لغزیده بر در افتاد امیر او را از زمین
برداشته بانواع تلطف مهربانانه استفسار حال او نموده گفت من پسر ابی
عبدالله انصاریم و تتمه حال را بتفصیل بیان نمود امیر از استماع نام ابی
عبدالله گریسته فرمود پدر تو غسال ختم قرآن در خدمت رسول کرده بود
پس پیغمبر گفت از سر این یتیم شش زر کرد آن را غسل داده بلباس سفید ملبس گردان
پیغمبر بفرموده قیام نمود پس دست او را بدست حق پرست خود گرفته در دار
الشرع آمده گفت یا ابا حفص چرا مال این یتیم بغیری دادی عمر رضی الله عنه
حقیقت حال بیان نمود امیر تبسم شده فرمود آن عورت را حاضر آرند
چون آوردند فرمود ای عورت چرا با فرزند حقیقی خود دشمن شدی
او بر قول خود مقر و مصر بود امیر طالب شهود شد عدول نموده عورت شاهدان
مذکور حاضر ساخت امیر پرسید چه گواهی میدهید آنچه در حضور خلیفه
زمان گفته بودند تکرار نمودند خلیفه گفت یا ابا الحسن من این را وجهی
نمیدانم امیر تبسم نموده فرمود فصاد را حاضر کنند و طشتی بیارند
چون آوردند فرمود دست راست کودک را و دست چپ عورت رگ زنند

و خون هر دو طشت گرفتند پس روی مبارک بران طشت انداخته
یکی از اسمای حسنی خوانده دمید این زمزمه از طشت برآمد تا آواز
بلند که یا امیر المومنین و وصی خیر المرسلین من با در حقیقی این فرزندم
و بنا بر اغراض دنیوی تبرا نموده ام حضار از مشاهده این واقعه عجیب
متعجب و متحیر شدند پس بفرموده امیر المومنین کرم الله وجهه آن عورت
و کاذب را تعزیر نمودند و تزکره ابی عبد الله به نیسش حواله کرد
هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی امیر المومنین کرم الله
وجهه در زمان قدوه اصحاب عمر ابن الخطاب بمسجد آمده گفت
آن سرور شب در واقعه بمن نمود که یا اخی سلمان برحمت حق پیوسته برو
بتجهیز و تکفین قیام نمای و بروی نماز کن بنا بر این بسوی مداین
میروم تا بوظایف مهماتش قیام نمایم بعضی از اصحاب تصدیق کردند
و برخی انکار نمودند یکی از ایشان از روی استهزا و استخفاف گفت یا علی
کفنش از بیت المال بگیر تبسم فرموده از ین نوع گفتگو مستغنیست پس جمعی
از صحابه بمشایعت از مدینه بیرون آمدند امیر المومنین یکبار از نظر
ایشان مختفی شده پیش از نماز ظهر بمسجد مدینه حاضر شده فرمود سلمان

مرحوم را در مداین مدفون ساختند بعضی از اهل انکار تاریخ نگاه داشتند
تا بعد از مدتی از مداین مکتوبی باین مضمون رسید که سلمان در فلان تاریخ
و فلان روز متوفی شد و مردی از جانب صحرا پیدا شده تکفین نموده و نماز
جنازه گذارده مدفونش ساخته از نظر غایب شد مولف گوید در زمان فوت
سلمان رضی الله عنه میان ارباب سیر و اصحاب خبر اختلافست چنانچه در
شواهد النبوة مسطور است که در اوایل خلافت عثمان بن عفان رضی الله
عنه در مداین وفات یافت و صاحب التیسیر بروایت امام یافعی رحمة
الله علیه می آرد که در سنه ست و ثلاثین از هجرت در ایام خلافت
امیر المومنین کرم الله وجهه بجنت شتافت والله تعالی اعلم
بحقایق الامور هم در کتاب مذکور از امام حسن عسکری رضوان الله
علیه مرویست که چون آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم متوجه غزوه تبوک شد
امیر المومنین را در مدینه قایم مقام و نایب مناب خود ساخت منافقان
فرصت غنیمت یافته گفتند الحال چون هرزه و برا در راه هم مغافصه کرده اند
ابنای ایشان سهولت میسر است پس چندی از شور بختان در راه امیر چاهای
عمیق کنده بخس و خاشاک پوشیدند و جمعی از ارباب نفاق که در رکاب

آنسرور بودند چهارده نفر از ابلاس سیاه ملبوس ساخته بر سر عقبه بالای
پاره سنگ ریزه نشاندند که ناقه متبرکه نبی رو در رابر رماند جبرئیل علیه
السلام خبر عقبات و چاه بآنسرور بتفصیل بیان نمود و چون امیر با جمعی از مردمان
باستقبال رسول بر سر آنجا رسیدند دلدل روی امیر کرده بلغه خود گفت
آگاه باش یا امیر المومنین که بر سر راه تو چاهی کنده اند بر روی خاشاک
گسترده اند امیر فرمود تو روان شو که چاه با زمین برابر خواهد شد
دلدل پا بر سر خاشاک نهاده بگذشت اعدای دین که در کمین بودند
متحیر ماندند امیر بکار زمان رکاب فرمود راه را از خاشاک پاک کنند
که پیغمبر خدا می آید چون خاشاک برگرفتند چاهی عمیق ظاهر شد آنحضرت
از دلدل پرسید این چاه که کنده و که فرموده دلدل نشان کسان را باز
داد که باتفاق هم کنده اند حضار عرض کردند این قضیه را بانسرور
معلوم کن امیر گفت حق سبحانه او را وحی فرموده و آنسرور نیز
باصحاب کبار خود گفت جبرئیل مرا خبر داد از کید ارباب نفاقی که
در مدینه بعلی ابن ابیطالب کرده بودند و الله تعالی او را محفوظ
داشت مخالفان باور ندارند آشفته بیند شنید خبر فوت علی رسانیده

پنهان میکند درین اثنا امیر با جمعی از صحابه بملازمت رسول آمده
صورت واقعه را بعرض مقدس نبوی رسانید آن ملعونان چون تجربه
نموده اند که شمشیر علی در سحر مهارت تمام دارند پس آنسرور متوجه مدینه شده
او چون شب بنواحی عقبه رسید سلمان ناقه میراند و حذیفه بن الیمان زمام
می کشید و عمار یاسر هم بدین پا سپاه می رفت و چارده نفر از آن جماعه مثال
که بر بالای عقبه رفته عصا بر شتران ایشان زدند و بروایتی عمار یاسر را
فرمود بعد از زدن شتران منافقان را بر زمین انداختند چنانکه از عصا کشا
ایشان مجروح شده و تا زنده حیات بودند زخم ایشان بر پشت ایشان
بدانند که حکایت کید عقبه هم در کتاب [illegible] مسطور است که در
زمان [illegible] ابی بکر صدیق رضی الله عنه فردی نام عور
بود زاهد و صالح معتقد اهل سنت روزی او را با یکی از شیعیان
نفاق مناظره و مباحثه روی داد چون فضایل و مناقب و توصیف
و تعریف اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله بسیار گفت آن منافق
[illegible]
[illegible] مدفون ساخته [illegible] امیرالمومنین

امیر آنروز بوادی قری تشریف فرموده بود که دیدش روانگردید
در اثنای مراجعت ملازمت نموده بعد از گریه و زاری والحاح
بسیار صورت واقعه بعرض رسانید امیرالمومنین بر سر قبر رفته دو رکعت
نماز گذارده گفت اللهم یا محیی النفوس بعد الموت و یا منشی العظام
الدارسات بعد الفوت احی لنا فروة واجعلها عبرة لمن عصاک یعنی ای
زنده کننده نفسها بعد از مردن وای برانگیزنده استخوانهای از هم ریخته
زنده گردان ام فروه را برای ما و بگردان او را آیتی از برای آنکه گنه کرده
شده است ترا بعد از آن نگاه بقبر وی کردند شکافی در قبرش دیدند که مرغی
دانه انار در منقار گرفته اندرون میرفت و بیرون می آمد و اشاره بسوی امیر
میکرد ناگاه گور شکافته ام فروه چادری از سندس بسر گرفته بیرون آمد
بر امیرالمومنین سلام کرده گفت ای مولای مومنان میخواستند نور ولایت
ترا منافقان به ایمان اخفا کنند اما نتوانستند کما قال الله تعالی یریدون
ان یطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون بعد از آن
ام فروه چندان زندگانی کرد که فرزندان از وی متولد شدند که بحکم عمر بن سعد
سعد ملعون نطفه در دشت خونخوار کربلا بحارث امام الثقلین امیرالمومنین حسین را

علیه بسعادت شهادت فایز گردید مولف گوید در کفایت امیرالمومنین
که ترجمه جراح الجراحیت از سلمان فارسی منقولست که چون ام فروه را
بعرض مقدس امیر رسانیدم بر سر قبرش آمده دیدیم بر اطراف قبرها
مرغ سفید که منقار ایشان سرخ بود هر کدام یکدانه انار یاقوت مانند در
منقار داشتند و در قبرش میرفتند و می آمدند چون شاه ولایت پناه را دیدند
بالهای خود باز کرده باتفاق آواز برداشته سخن چند عرض کردند که
نفهمیدیم امیر فرمود لا نعرف لذا یعنی چنین نهم اثبت الله تعالی در ارز
ام فروه استاده دست بعا برداشت و گفت یا محیی النفوس یا آفریننده
زاغ یعنی یا او ازلمند یا امیرالمومنین با آنچه خاطر ما رنجیده
کس پس قبر ام فروه اشارت کرد قبر شکافته گردید ام فروه با لباس سبز
بیرون آمد هم در کفایت المومنین از شیخ عبدالمومن زینه
سره مرویست که گفت وقتی بحج رفته بودم در اثنای طواف بیت الحرام
دو دختر دیدم که طواف میکردند و یکی با دیگری بحق علی سوگند
میخوردند و حق المنتجب بالوصیة الحاکم بالسویة والعادل فی القضیة و بعل فاطمة
الزکیة المرضیة یعنی قسم بحق آنکه برگزیده شد جهت وصیت و حاکم بر اسوی سویت

و عادل در حکم قضیه و حجت فاطمه زکیه مرضیه من از آنها سؤال کردم که این
منعوت و ممدوح کیست گفتند امیر مومنان و پیش رو متقیان تقسیم کننده
دوزخ و بهشت سرور غالب علی ابن ابی طالب گفتم او را می شناسید
گفتند چون نشناسیم که پدر ما در حرب صفین در رکاب سعادت انتساب
او شهادت یافته و بعد از فوت آن حضرت بخانه ما آمد و ما را در ما فرمود
چگونه میگذرانید گفت بخیر میگذرد یا امیر المومنین و ما هر دو خواهر بتماشای او
از خانه بیرون رفتیم و چشم راست خواهر خورد از تشویش جاری نابینا
شده بود چون نظر فیض اثرش بر ما افتاد آن ... این
بیت معجز بیان بر زبان راند بیت قد مات والدهم من کان یکفلهم فی
النائبات وفی الاسفار والحضر بعد از آن دست مبارک بر چشمش کشید در
ساعت بینا شد چنانچه رشته در سوفار سوزن می کشند هم در کتاب
مذکور مسطور است که ارباب سیر و اصحاب خبر رحمهم الله چنین آورده اند که
چون گذشت لشکر ظفر اثر امیر المومنین در صفین بطول انجامید و قحط و گرانی
بسیاری و جوع و گرسنگی زیاد و علیق دواب پریشان شکایت کردند یا امیر المومنین
ما را قوت یکروزه و جهت مراکب علیق یک شب نمانده بنا بر این کمال

اضطراب روی نمود و روز دیگر بعد از نماز صبح آن آفتاب اوج ولایت
بر تل بلند بر آمده دست نیاز بدرگاه کریم کارساز برداشته جهت
توسیع قوت و توفیر مصالح و ما یحتاج دواب آن قوم باصوات ازرار الایات
مسئلت کرده مراجعت نمود هنوز بمنزل شریف نازل نرسیده بود که
قافله از غیب رسید آنچه بکار آید از هر جنس گوشت و آرد و خرما و حلواهای مختلفه
بود در رسانید و همچنین علف دواب و پوشش آنها از جل و غیره آماده کرده
بعد از آنکه اصحاب تمامی اسباب سفر از قسم ماکولات و ملبوسات
ابتیاع نمودند اهل آن قافله از صفین روی ببادیه نهادند بعد از آن
هیچ احدی را معلوم نشد که چه جماعت بودند و از کجا آمده بکجا رفتند
... هم در کتاب مذکور مسطور است که خارجی با مومنی جهت محاکمه پیش
امیر المومنین آمد چون حقیقت و راستی مومن ظاهر شد مقتضی شرع شریف
و ملت حنیفی حکم بر مومن نمود خارجی لب اعتراض گشاد از روی عناد گفت که ظلم کردی امیر
غضب آمد گفت مسخ شو ای عدو الله در ساعت بصورت سگ شد
و جامه ها از بدنش جدا گردید چون این نوع خارق عادات مشاهده نمود تضرع
و الحاح می نمود و چشمه آب حسرت از دیده غمدیده بسته میگشود امیر او را

ترحم آمده دعا فرمود باز بصورت اصلی رجعت نمود پس امیر المؤمنین
و امام المتقین گفت آصف برخیا که وصی سلیمان بود علیه السلام قدرت داشت
بر نقل تخت بلقیس که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید از آن خبر داده قوله
تعالی قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک تا آنجا
سلیمان افضلست نزد خدای عز و جل یا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم حضار
گفتند خاتم انبیا محمد مصطفی افضلست گفت عجب باشد اگر از وصی او چنین خارق
عادت ظاهر شود گفتند یا امیر المؤمنین ترا چه حاجت بقتال معاویه بود
بایستی او را هم بسگ اشاره بصورت سگ میکردی این آیه کریمه خواند قوله تعالی
فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا یعنی تعجیل مکن بعذاب و عقاب این سگ که
شمرده ایم از برای ایشان شمردنی هم در کتاب مذکور بهمین مضمون از اصبغ
منقولست که روزی مصاحب امیر المؤمنین میرفتیم یکی از قریش پیش آمده گفت
یا علی کشتی پدران ما را و یتیم کردی بسیاری از اطفال ما را از روی
غضب گفت زود باش ای سگ چون نظر کردم سگ سیاه آن شد
و دم می جنبانید و عوعو کرده بر زمین می غلطید آنگاه بر او ترحم
آمده دعا کرد آن شخص بصورت اصلی باز آمده سر در پای اسدالله الغالب نهاد

توبه کرد یکی از حضار گفت یا وصی خیر المرسلین چون حق تعالی ترا امثال
این نوع معجزات قدرت داده چرا معاویه را که با تو بمقام
مخالفت و منازعت است دفع نمیکنی فرمود بل نحن عباد مکرمون لا یسبقونه
بالقول و هم بامره یعملون یعنی ما بندهای بزرگ خداییم سبقت نمیکنیم
در هیچ کاری بر حکم او و بر امر او عاملیم و هر کس برسوائی خلاف رضای حق خلاف
خدا بر خود روا داشته بعقوبت آخرت گرفتار خواهد شد و بنکال آخرت
سخت تر است از عذاب و عقاب دنیا - هم در کتاب مذکور بروایت ابی الحسین
بن هارون منجم مسطور است که گفت راضی که یکی از خلفای بنی عباس بود
بمجادله تمام و مباحثه مالاکلام میگفت علی ابن ابی طالب با معاویه منازعه
نموده خطا کرده و من هر چند دلایل واضحه و براهین قاطعه بر حقیقت امیر
المؤمنین اقامت میکردم بسبوق آنها راضی نمیشد و بیشتر در عناد می فزود
چون از بستر بر این اعتقاد بصورت قطع مصاحبت بحال او نمودم بعد
چند روز مرا طلبید گفت بر من ظاهر شد که معاویه باغی بود زیرا که
امشب در خواب دیدم که یکی را که سرش چون سر سگ دارد روی بجنب
سیاست رسیدم گفت بحکمه علی ابن ابیطالب میکردم و معاویه را از و

احمق صیدی است نه بار بدین صورت من متغیر گشته چون این بار غضب الهی بر من از معاینه
این واقعه متنبه شده توبه کردم که من بعد نسبت بآن جناب بدی نگویم
هم در کتاب مذکور از سلمان فارسی منقولست که یکی از صحابه بخدمت امیر المؤمنین
آمده گفت فلان کس که از اکابر قوم عدی است هر جا بجان ترا می بیند زبان
طعن و سفاهت میگشاید و در ایذا و اهانت میفزاید امیر المؤمنین کمانی بدست
گرفته بجانب بساطین روان شد تا آن شخص ملاقی شد امیر گفت که شنیده ام
تو بجان مرا ایذا میرسانی گفت اگر رسانده باشم کیست که بر من منع میرسد امیر
فرمود همچنین و کمان را بر زمین افکند در ساعت اژدری از شتر بزرگتر شده
دهن باز کرده بدیشان دوید تا فرو برد او فریاد بر آورده گفت الامان الامان
یا امیر المؤمنین توبه کردم که دیگر آزار بجان تو نکنم امیر دست بجانب کمان
دراز کرد کمان کما کان بصورت اصلی باز آمد مولف گوید نا نماند
صحیح و ثبوت پیوسته که مرة بن قیس کافری بود صاحب مال و جمعی کثیر
از شجعان کفار ملازم داشت روزی از حال آبا و اجداد خود استفسار نمود
بعضی از تاریخ دانان گفتند علی ابن ابی طالب چندین هزار کس از بزرگان
گفت او در کدام شهر مدفون است گفتند در نجف پس آن لعین با دو هزار سوار

و پنجهزار پیاده روان شد بعد از طی مسافت چون بنواحی نجف رسید سادات
مجاور و سایر مردم را بر اراده مذمومه آن واقف گشته بتقدیر مقدور
در محافظت شهر کوشیدند با آنکه بنیاد روضه مقدسه بود در حصار را
بستند و آن متحکم ساخته از اطراف ... بتیر و تفنگ ... روز
جنگ کردند آخر الامر ... دیواری شکسته رفقای خود در درون حصار آمد
مسلمانان از بیم جان رو بفرار نهادند آن لعین در درون روضه مقدسه
آمده این عبارت بکلام نمود که ای علی تو آبا و اجداد ما را کشته و نحوست
مبارک ... در بین ایشان ... گذشت چون ... زبان او بر
... برآمده چنان بر کمر آن زد که دو نیم شد در ساعت ... کشته
... آن سپاه بر همان منوال بر در حصار افتاده که هر کس بزیارت
سلطان الاولیا میرود می بیند ...
چنانچه فردوسی از این واقعه خبر میدهد شهی که زد بدو نیم مره را ...
برای قتل عدو ساخت ذوالفقار ... و نیز از شعرا گوید ...
بکشت چون مره قیس کافری ...
... در فتوحات القدس آورده که از صحاب امیر بود منقولست که روزی ...

امیر گفت یا امیر المومنین بنی اسرائیل از وصی موسی براهین و معجزات دیدند
و نصاری از وصی عیسی خارق عادات و کرامات مشاهده نمودند اگر نیز
از تو کرامتی بنگریم موجب اطمینان قلب ما زیاد و یقین گردد امیر گفت شما را تاب
علوم غریبه و احتمال مشاهده امور عجیبه نیست چون ایشان مبالغه بسیار و الحاح
بسیار می نمودند با جمعی از صحابه جانب مقابر روان شد تا بزمینی شوره ناک
رسید پس یکی از اسمای حسنی آهسته خوانده فرمود ای زمین پرده از
روی کار خود بردار و آنچه در خود نهان داری آشکار ساز ناگاه اصحاب
دیدند که جانب بهشت مضمون و تلک الجنات تجری من تحتها الانهار
عیان گشته و در زیر درختان میوه دار جویهای آب خوشگوار روان شده
و قصور برافراشته و از غرفها حوران بنظاره سر فرود آورده از حال
اصحاب یمین خبر میدهد و جانب چپ بمحوای غم افزای فاتقوا النار التی
وقودها الناس والحجارة بمسامع رسیده عقارب و افاعی جانب [illegible]
نیران مشاهده کرده احوال اصحاب شمال بیاد می آوردند چون اصحاب
خارق دیدند جمعی که استقامت زمین نداشتند چون [illegible]
کرامت را سحر نامیدند و برخی که صاحب یقین بودند بر یقین افزودند

گفتند بر این حال مقال خیر [illegible] رسول [illegible] شاهد است که القبر ۲
روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران   هم در کتاب
مذکور از خواجه حسن بصری رضی الله عنه منقولست که روزی امیر
المومنین کرم الله وجهه در بلده کوفه با جمعی از اصحاب متوجه مقابر
عامه مومنان گردید چون [illegible] خط کشید و هر مرتبه زمین
بر آمد پس کرم نموده باز همانجا دفن کرده فرمود شما را اینگونه کاری [illegible]
و من حسب الله و بعضی از منافقان گفتند از بهشته تا این موضع رفته چند جا
کندند که آب بر آمد و اثری از آن زمانی ظاهر نشد چون این خبر بسمع
مبارکش رسید فرمود [illegible] زمانی ظاهر نشود مگر محمد مهدی در روایتی
مگر یکی از فرزندان من که او در مرتبه امامت باشد   هم در کتاب [illegible]
مسطورست که در زمان خلفای عباسیه مداحی از مردم [illegible]
و علی الاتصال زبان بمدایح اهل بیت میگشود و از فضائل [illegible]
ایشان می نمود روزی در مجلسی که صغیر و کبیر و وضیع و شریف حاضر بودند
و بطاعت و عبادت اشتغال می نمودند در مدح شاه ولایت بود
اسد الله [illegible] علی ابن ابی طالب زبان گشود و از [illegible] منقبت [illegible]

از آینه ضمیر محبان بزدود و بتشنیع شاه ولایت پناه بگشاد و حلوا از زبان [illegible]
خارجی از آن میان مجمع قد برافراشته بتشنیع زبان گشاده گفت که بخانه من بیا تا [illegible]
و احسان بر روی تو گشاده حاجت ترا روا نمایم پس او را بخانه [illegible]
خود برده بغلام فرمود در سرا ببندد و در اطاعت بر روی بگشاد و هر چه
اطاعت نمای تا در آزادی بر روی تو گشایم [illegible]
و یک بدره زر در پیش آن جوان افکنده فرمود تا مانند گوسفند دست و پای
رافضی را بر بستند و هر دو چشمش از کاسه سر بیرون آورد و دست و پای
قطع نموده و را خشنودی این [illegible] غلام موجب فرمود عمل نموده [illegible]
عالم لباس عباسیان در پوشید و چون دل تاریک خارجی [illegible]
آن ملعون بغلام فرمود که راه کوهستان بسپار و مداح را بکوهستان برده
بگذار تا در آنجا بخواری جان بملک الموت سپارد غلام [illegible]
داو را بکوهستان برد و تنها رها کرد آن وقت خضر علیه السلام [illegible]
مقدسه مطهره امیر المؤمنین آمده گرد مزار بگردید از قبر آوازی شنید
برادر بسوی حضرت شتاب آمد احوال مداح را که در کوهستان افتاده در روز
آخرت [illegible] در باب [illegible] ابواب [illegible] بر روی او گشود و بهر عضو بریده [illegible]

[illegible] اسمای اعظم الهی [illegible] بر اعضای مقطوعه
او بخواند از برکت آن باذن الله تعالی اعضای [illegible] بسلامت [illegible]
[illegible] دوستی علی بن ابی طالب [illegible] مسجد [illegible] مهمان [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] حلوا طلب [illegible] که شخصی ترا بمهمان خانه برد
سفره احسان بگسترد و برای تو [illegible] حلوا آورد و چون در آن خانه نشینی
عجایب [illegible] خضر علیه السلام [illegible] کوهستان [illegible]
[illegible] اسمای الله را خواند و [illegible] ساعت اعضای مقطوعه اش
درست گردید و چشمش بینا [illegible] گویا [illegible]
[illegible] رسانید [illegible] بهمان مسجد نهاد [illegible]
[illegible] و حلوا طلب [illegible] جوانی [illegible]
حاجت ترا برآرم و نان و حلوا بسفره احسان [illegible] بخانه خود [illegible]
چون [illegible] دید که خانه [illegible] خانه است [illegible] اعضای [illegible] از [illegible]
[illegible] راه [illegible] و بالاخره [illegible] چون [illegible]
[illegible] آوردن [illegible] خوان سفره احسان [illegible]
و حلوا حاضر گردانید مداح چون این حال مشاهده نمود از روی تعجب زبان

برگشود و گفت دیروز در همین خانه ظالمی اعضای مرا ببرید و بکام
رسانید و تو امروز ابواب مرحمت میگشائی دست من بشگفت حالی
در وادی حیرانم و ازین حیرت سرگردان در اعلان این راز درآی
سر این معنی بیان نمای جوان گفت ظالمی که دیروز بتو ظلم نمود پدر من
و من آن جفا را که تو کردند پسندیدم و بغایت ملول و اندوهناک گردیدم
چون شب درآمد بخواب دیدم امیرالمؤمنین کرم الله وجهه را در خواب بیدارم که
روی غضب متوجه پدر من گردید و گفت ای اخرس سیاه آنچه یافتی از ما کردی
سزای آن دیدی که در دنیا مسخ گردیدی و در آخرت ... رنج
کشیدی چون از هول این واقعه بیدار گردیدم او را بصورت خرس سیاه دیدیم
و الحال زنجیر در گردنش انداختیم و در خانه پیش پنهان ساختیم تا کسی حال
او نداند و ما را از صحبت خود نراند الحال آن خرس درین خانه است بنزد
او را به بینی و میوه ... و سر از نخل محبت شاه ولایت برچینی چون
مرد بسوی آنخانه روان گردید خرس سیاهی دید پس بر زمین افتاد
چندین نیاز بخاک عجز نهاد و شکر حق تعالی بجا آورد و اهل بیت را زیارت
کرد و در الحال برق غضب الهی بدرخشید و آن خرس سیاه را سوخته

خاکستر گردانید الحوال چون بدر رسید تا نیز از عقیده خوارج بازگردید
و روی اندر تولا آورده از اعدای اهل بیت تبرا کرد والحمد لله علی ذلک توفیق
بعد در کتاب نور از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که گفت
در مدینه مردی بود عبدالله نام ... از تجار و میان عرب بکرم و سخا ممتاز
بدم و حشم بسیار داشت و اسباب و ادات ... از دوستان
خاندان مصطفی بود و بدوستی مرتضی سرافراز ... مشهور بود
ده پسر بود و یک دختر صالحه روزی آن دختر آب در آمد که سرتان
بشوید و غسل نماید ... قضا را گرمی بر جسمش در آمد چنانکه
او را اطلاع بر خویش نماند و روز بروز آن ورم در جسمش بیفزود از آن
سبب رنج و آزار شدید و شکمش ... زنان حامله رسید مرد ...
زبان گرفته پنهان نمودند و زبان بگفتن نشوند خویش و قوم
روی در توبیخ و تعریض آوردند و نسبت ... نالایق بدو کردند هر چند
گوهر پاک دامنی می سفت و از عصمت و عفت خود میگفت نمی شنودند
بالاخره خویشان ... بپدر رسید عمامه بر زمین زد و جامه بدرید
و گفت در میان عرب شرمسار گردیدم و بعد از ... و فغان بسیار برآمد

باعث شد که او را خون بریزد و جسد پاکش بخاک آمیزد و ریسمان
گردنش افکنده از خانه بیرون آورده و مردم اسباب را برای تماشا
گردندان مستوره عفیفه روی بیاز بسوی آسمان کرده بتقاضی
استغاثه نموده گفت ای عالم السر و الخفیات تو از سرکار زینب آگاهی
که از من امری بوجود نیامده که مستوجب اینهمه عقوبت باشم بر چهره جان
اشک غم و الم پاشم بحق عفت مریم و بحق معجز خاتون قیامت دختر
پیغمبر آخر الزمان که از بهر زیارت از آسمان زر دند و بحرمت رتبه او
که در توریت از آن رمزی در میان آورده اند که مرا از نجات بده
و عفوت و عصمت مرا ظاهر گردان از مرگ نمی ترسم که آن را حاکم
الحکیم حل نعمت انقضیه الموت برای هر که ملک ذلیلی از جهة رسوائی
که بواسطه من در خلایق شهر سنا گردیده و از غم و اندوه مهموم
اشک ندامت از دیده جان باریده در این حال شکل کشای حاجت
اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب بخاطرش باز آمد پس روی بسوی کوفه
گفت یا مولائی ادرکنی عجل ای جد ادرکنی در باب تعجیل کن که توئی
درد مندان را از شفاخانه تو درمان است و زر از بان امیر المومنین گریه

وجهه با جمعی کثیر از اصحاب مستطاب در مسجد کوفه بنصیحت و موعظه
مشغول از مرات خاطر ایشان میزدود که هاتف غیب بخاطر انور
حال آن معصومه بیان نموده باستماع حقیقت تاکید فرمود و مهر گفت ای مومنان
روی نموده که مورد ملال است نبی تحمل آن مشکل محال الحال بمدینه توجه
می نمایم که آن عقده گشایم چون از این جا مرحمت فرمایم در اظهار آن اقتدار
رهی نیند التماس سر الفت نمود رخصتی شده فرمود بر خیز لمحه وقت تنگ
نه محل لبث و درنگ است پای بر کن کذار و چشم بر هم نه
دار پس آب تراز تا مه بر جیاد حقیقت انگشت اژدها و
حلیه پوش آن مکان در مدینه رسید در مدینه غریو عام بود با موحی الله
و در آن جمع زن بر او تیغ خونخوار دید و روی و گشاده به زن ندید
و از کثرت غم چنین از اشک دیده با شدید امیر المومنین بالب
گفت دست از کشتن این معصومه بدارید و به نمار میان زنان
و اهالی مدینه از قدوم خیر لزومش خبر یافته بخدمتش شتافتند و نماز
نیز مبادرت کرده در دامنش کشیده و گفت از بین دختر چه شده
رسوائی متوجه من گردیده و نام من بهتان آلوده روز را در

نواخت و تعقد کاشش معزز ساخت و فرمود از این معنی اندوهگین
مباش که دختر تو از آلایش عصیان پاکست و گوهر از آلایش نجوی
عصمت شرفناک شد آنکه کرمی بوزن هفتاد و دو مثقال در رحم جا کرده بود
بازارش آورده انگاه طشتی طلبید و فرمود از آب برف و باران پر باید کرد
گفتند درین فصل نه باران موجود است و نه برف امیر مکین خاتم خود را بالا
نمود در حال دو سپر از ابر سیاه از امر آنحضرت در هوا ظاهر گردیده و فرود آمد
و آن طشت را از آب باران پر کردانیده پس از بالای قبعه برف که
شده با آب باران منضم کردید و پاره پوشش طلبید و بآب برف ...
فرمود خیمه در صحرا برپا کنند و دختر را در روی زنان امین آورده و ازار
در طشت بنشانند و بقدرت خدای تعالی توجه کمار رید چون بفرمود عمل نمودند
کرم از رحم دختر بیرون آمد و او را از محنت خلاصی داد و چون بترازو کشیدند
هفتاد و دو مثقال بود   هم در کتاب مذکور است که روزی امیرالمؤمنین
کرم الله وجهه بر منبر وعظ میگفت بالماس بیان لآلی مواعظ می‌سفت و از
معراج سرور کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات اخبار می‌نمود
و صیقل اخبار زنگ غفلت از آینه سینه اخیار می‌زدود و مذکور نمود چون شبهه

عرصه سبحان الله الذی اسری و را زود نجعل نابت ... سبب ... او
از خاکدان دنیا بمطارم اعلی عزم سفر نمود و کوزه پر از آب بود
مبارکش نزد هنگام توجه چون زمین باشم بر کوزه سایه سبز سر بر آن
نهاده آتش را ولیکن ... آورد و برکت آن ... زود ... ها
چون از معراج مراجعت نمود آب از کوزه ریخته شده بود و تبسم نمود حضار
از جهودی دران مجلس چون این خبر شنود انکار نمود و بخانه رفت زوجه
خود ... دید دست دراز کرد دارد جهت آب از بطلان ... خو
شوهر ... گفت آنقدر آب نیست که خمیر کنم بسوی چشمه ... نماید
آب با کوزه برده نشسته متوجه چشمه رفت و کوزه را ... از ...
و باراده غوطه زدن برکنار چشمه گذشت قضا را کوزه افتاده ... زن
آغاز نهاد و جهود رخت کند بر سنگی ماند و در آب غوطه خورد چون
خود را دختری دید برهنه در کنار دریایی نه جای خویش نه آشنا ...
در راه تحیر رخش تعجب ... دو در کار خود حیران ماند ناگاه از ...
خواسته روا اگر ... ناگاه دهنده ... رسید چون هند و زن ... آن
دید از روی ترحم لباسی داد تا خود را پوشید پس ... بعد از چند سال

حال او مانده و از استفسار حال سخن راند راز خود آشکارا کرد و دیده روی
بشوهر نهاد و هرکرا نظر بر او افتادی دل از دست بداده و در راه عشق او سر نهادی
و در راه او پوسیده و عاشق او گردیدی خواجه مالی از برای او در عقد خود
در آورده و بخانه خود برده و مدت شش سال در خانه شوهر بسر برده و پنج پسر آورده
روزی بدریا رو نهاده و در آب فرو رفته غوطه خورده چون سر بر آورده
خود را بصورت اصلی دید بر سر همان چشمه اول و لباس را همچنان از سنگ آویخته
و مشاهده نمود که آب کوزه میریخت و بخاک می آمیخت متحیر گردید برخاسته
و کوزه آب را برداشته راه خانه پیموده … سال …
آلوده بر همان نوع که بوده بود کوزه را نهاده … سر از
مسجد آورده دید که امیر المومنین همچنان بر سر منبر وعظ میگوید و ازان زمان
پروردگار میگوید … تصدیق معراج نمود و روی … آورد از چشم
اشک از دیده بکشود و بخدمت امیر المومنین التماس کرد که طریق
نمای و زنگ کفر از دلم بزدای که از کفر و کافری بیزار گردیده …
راه اسلام از روی اعتقاد پوییده هم امیر المومنین فرمود که تا بحق فرزند …
تصدیق ننمودی … اسلام عرض نمود و زنگ کفر از آیینه خاطرش …

مولف گوید این هر دو قصیده … ابن حسام نیز منظومه ساخته
شده هم در کتاب مذکور از سید علی واعظ رحمة الله علیه مرویست که
روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بعد از انتقال سید المرسلین از سرای
فانی بعالم جاوید در مسجد کوفه وعظ میگفت و بالماس بیان گوهر معانی میسفت
آنگاه فرمود ای مردمان اگر … دنیا را بدرود کرده روی
بشاه راه آخرت آورده من بحکم پروردگار … آن تعالی جناب او را امام و
قایم مقام و نایب منابم هرگونه مشکلی که شما را روی آورد روی طلب سوی من
آرید و از من حل آن مشکل طلب دارید که تحقیقات بر من … معلوم است
روشن و هویدا علم اولین و آخرین گوهر خزینه معنیست و راز آسمان و زمین در
سینه من از حال … آگاهم و مطلع بر احوال سعید و شقی … حال …
هوا بر من ظاهر است و احوال ماهیان دریا … من نیز
اطلاع دارم و واقف از طاعت و عبادت اهل هر شهر و دیارم اگر خواهم
… کرده ام و زن را مرد و ارض را سما و جابلقا را جابلسا … در ان جمع
بود که گنجی قارون داشت از کثرت مال لوای تفاخر و تکبر می افراشت
از استماع کلام ولایت نظام در دشت انکار … نورزید چون از مسجد

بیرون شد غضب الهی او را مسخ نموده سگی گردانید چون حال خود را بدین منوال
دید از اندیشه باطل پشیمان شده بمسجد باز گردید بامید آنکه امیرالمؤمنین
از علی عنایت بروی نظر اندازد و از برای وی در رسیدن رهائیش دعا
سازد چون در آمد مؤمنان رو بر جر آوردند و بضرب سنگ و
چوبش بیرون کردند چون راه نیافت بسوی خانه شتافت و در منزل خود
بر بستر ابریشمین و نهالین دیبا بخسبید زنش چون دید سگی بر فراش شوهر او
خوابیده کنیزان فرمود روی باخراج او آوردند و سنگ و چوب
سر و دندانش شکسته از خانه بیرون کردند چون بسر این رسید سگان محله
رو باو آوردند و بسوی او دویدند و بدندان و ناخنش بدریدند در آخر
از شهرش بیرون کردند بضرورت رو بصحرا نهاد و در ریگستان افتاد
مدت پنج سال سرگردان بود و هیچ چیز در حلقش فرو نمیرفت و خدای تعالی
مرگش نمیداد و در آن بیابان طلی از ریگ بود و روز و شب گرد آن تل
برف و باران و سرما عذاب میکشید چون آن سگ منافق ناپدید شد
خویش و قوم روی بهر جانب آورده او را طلب کردند هر چند جستند
اثری از و نیافتند بالآخره قرار دادند که دشمنی او را بقتل رسانیده

عدم راهی گردانیده لوای ماتم بر افراشتند و عزای او را داشتند
آن ستمکار زنی دیندار داشت با یقین پاکیزه روزگار و در غایت حسن و جمال
و دلش از محبت محمد و آل محمد مالامال آن پری رخسار در ماتم شوهر سیاه پوشید
مدت پنج سال از آن لباس چون آب حیات در ظلمات بود و سرشک از دو
دیده جان میکشود عورات روی در پی آوردند و از عزا داشتن
منعش کردند و گفتند چون ماتم داشتن چه حاجت بعد از این بهر سوی تو در
سوی شوهری بر پا است چون از قال و مقال عورات ملول و محزون
گردید بخدمت شاه مردان رسید بموقف عرض رسانید که مشکلی روی
نهاده و آتش بر نهاد من افتاده حلال مشکلات و سهال معضلات فرمود
که براه تقریر در آی و مشکل خود را بیان نمای تا مشکل ترا حل نمایم و گره
رشته حاجت بگشایم گفت روزی شوهرم تنها از خانه بیرون آمد
و ناپدید گردید مدت پنجسال که هر سوی می جوییم و او را میجوئیم نه از وی اثری
می یابم نه خبری امیرالمؤمنین فرمود ای زن شوهرت زنده است اما در آن
در مانده بخانه رو و طعام مهیا کن و طعام را بردار و با محرمان خود راه
مجنون بسپار بمقدار دو فرسنگ در آن بیابان بسوی چون طل ریگ است

چه بچشم تو درآید شوهر خود را در آن حوالی بجوی زن خوشحال شد
بسوی خانه روان گردید و طعام رنگارنگ ساخت بسوی بر مجنون رفت
طل ریگی دید بالایش رفته بهر طرف نگرید بعد از ساعتی سگی پیدا گرد
و بر فراز طل رسید خواست تا بالا رود از ضعف قوت نبود زن تا پایان
خود بپایین آمد آن سگ بپایش افتاده بیهوش گردید بعد از آنکه بهوش
پیش دوید زن غلام خود را فرمود که روی در مرحمت نه و نان بگذار
نان و مقداری حلوا بده غلام هر نانی پیش او انداخت ضعف حادثه از
خوردنش محروم ساخت زن در وادی تعجب افتاده خود دام
آلایش آن سگ نهاده چون خواست بیاشامد گفت کاسه تا بدر دام
پیدا گردید زن متحیر مانده گفت ای خالق ارض و سما تو دانا و بینایی
نمیدانم این چه حالت مرا امیرالمومنین گفت بسوی بر مجنون رو که
شوهر خود را به بینی و گل مراد از گلشن دیدارش بر چینی من بموجب فرموده
او گرد این صحرا گردیدم و بجز این سگ چیزی دیگر ندیدم و یقین دارم
که او خلاف نگوید پس روان گردید و پیش امیر از لعل لب گوهر نایاب بارید
که مرا فرمودی به بر مجنون رو که شوهر خود را به بینی و از دیدار او

شوق تو گرفتی بفرمان تو بسوی آن بیابان راه نوردیدم و در آنجا
بغیر از سگی ندیدم امیر فرمود ای زن شوهر تو همان سگ بود که در آن
صحرا دیدی و از دیدنش در بادیه حیرت پوییدی زن چون این سخن
شنید در پای امیر افتاد و از تضرع فغان بر کشید و گفت ای امیر مومنان
و مقتدای متقیان سر این معنی را بیان نمای و نقاب از روی این راز
بگشای فرمود شوهر تو مشرک بود و بخدا و مصطفی دشمنی داشت و در ولایت
من شک آورد خدای تعالی او را مسخ کرده زن بیچاره چون این شنید
بجز بخاک پا از غلطید و گفت ای ولی بر حق بحق خالق بیچون و بدستگیری مقهور
ره نمون که بقدرت و ولایت شوهر مرا بصورت اصلی نمایی زیرا که
اندوه از دل عهد بنده ام بزدای فرمود ریسمان در گردن آن سگ کرده پیش
من حاضر کن آن زن خوشحال گردید و باز با مردم خود بسوی بیابان
بو شد و ریسمان در گردن سگ کرده نزد امیر آورد چون سگ حاضر گردید از اشک
خجالت از چشم بسیار بید و بزاری تمام بنالید امیرالمومنین در مناجات
بدرگاه قاضی الحاجات بر آورده از برای او دعا کرد و در ساعت بصورت
اصلی باز گردید همچنان لباس در بر و دستار بر سر بخاک افتاده بنالید و گفت

ای امیر المومنین بتو شک آوردم سزای خود دیدم اکنون از شرک بیزار
گردیدم از روی مرحمت در لطف بر روی من بگشای و مرا براه دلالت
فرمای امیر چو بدید که هوای دین اسلام در دل او منزل نموده زبان مبارک
بتلقین گشوده ایمان تعلیم فرمود آنمرد بدین محمدی ایمان آورد با اهل
گردید هم در کتاب مذکور مسطور است که چون امیر المومنین از نهروان
و فیروزی بازگشت بر سر دو راه افتاد نهر علیه و نهر دیگر در یک راه آب بود
راه دیگر آب نداشت امیر با لشکر ظفر اثر براه بی آب رفت و انگه بود چو
در دشت بی آب راه برید هوا در غایت گرمی بود عطش بر لشکریان غالب
گردید و از کثرت حرارت لب و دهان ایشان خشکید بعضی از منافقان زبان
طعن گشاده و روی بوادی سرزنش نهادند مومنان از افواه ایشان
آزار یافته بخدمت امیر شتافته سخن منافقان بعرض رسانیدند و از نبا
آنی چون شعله آتش فریاد برکشیدند فرمود لشکریان تمام حاضر گردند بقدرت
خدای تعالی ناظر در پیش خیمه مهر شسته بود قنبر فرمود آنرا بکند از آن
سنگ عظیم ظاهر گردید بنفس نفیس خود آن سنگ را دور افکند زینه هویدا شد
قنبر فرمود در اینجا در آید و حقیقت را معلوم کرده نماید قنبر بموجب فرموده

عمل کرده که سی و پنج زینه فرود رفت دری از سنگ مقفل آشکارا شد
معلوم نیست که کلیدش در کجاست و گشودن آن در غایت اشکال است
بلکه محال شاه ملک رشاد از عمامه خود کلیدی برآورده بقنبر داد
فرمود بسوی در رو در راه لب یار و جام آب بیار قنبر روانه گردید چون
در بگشاد حوض آبی دید و بر کنار حوض ساقی کوثر را مشاهده نمود
حیرت بر حیرتش افزود امیر جام پر آب کرده بدو داده فرمود ای قنبر
آب را بگیر و حاجت تشنگان برآور قنبر جام آب را گرفته متوجه
بیرون گردید امیر المومنین را بجای خود ایستاده دید خواست متکلم
آید و افشای راز نماید امیر فرمود مگر قصه دشت ارژنه نشنیده
که درین مقام روی تعجب آورده پس جمیع مردم و چارپایان لشکر را
جام سیراب نمود و همچنان جام از آب مالامال بود هم در کتاب
مذکور از علی حجاری مرویست که چون سرور غالب امیر المومنین
علی ابن ابیطالب با عمار یاسر و نصیر و سایر اصحاب از بغداد بارادت
حله متوجه گردیدند و بکنار فرات رسیدند بخاطر گذرانید فرات را از
کدام گذر بگذریم و روی بکدام گذر آوریم شاه ولایت منور ضمیر

النصیر او آگاه گردید و فرمود بر لب فرات رفته با واز بلند بگوی ای
جمجمه علی ابن ابی طالب میگوید که بکدام گذر آوریم فرات را از کجا
بگذریم چون نصیر بر کنار دریا زبان بندا گشاد جمجمه را آواز داد بشنید
جمجمه نام جواب نصیر داد و نه که در فرات جمجمه نام بسیار است کدام جمجمه مقصود
و ایدل سوار است نصیر چون بشاه ولایت عرض نمود فرمود جمجمه ابن گرگره
تا آواز بر آورد و جمجمه ابن گرگره را طلب کرد از فرات آواز بر آمد که گرگره نیز
بسیار است کدام گرگره مقصود است نصیر آنچه شنیده بود مو بمو عرض رسانید امیر
المومنین فرمود مراد گرگره بن مره است چون نصیر جمجمه بن گرگره طلب کرد
مردی بیرون آمد و از بر کشیده گفت ای غلام بگوی که امیر المومنین چه حکم میکند
گفت میفرماید که گذر فرات کجاست و کجا محل گذشتن خلق خدا است گفت تو
عقل و هوش بیگانه و دیوانگی همخانه آنکه نام مرا و پدران مرا میدانند
که گذر فرات کجاست تو چرا از کار و بار او غافلی و از نادانی چون
ای نصیر بدانکه هزار و هفتصد سال است که درین دریا مقام دارم و
پروردگارم نصیر چون این حکایت شنید فریاد از نهادش بر آمد
امیر گردید و التماس نمود که بجهة زنده نمودن جمجمه بن گرگره بن مره

و او را زنده گرداند امیر المومنین دست مناجات بدرگاه قاضی
الحاجات بر آورده از برای زنده شدن جمجمه دعا کرد هنوز دعا
دعا تمام نشده بود که جمجمه زنده گردید از فرات بر آمده رکاب مستطاب امیر
ببوسید چون نصیر این واقعه غریبه معاینه دید راه کفر پیمود باز گفت
تو خدائی و رهنمای توئی پیغمبر توئی جبار و ستار امیر نظر
کفر او کرده بذو الفقار سر از تنش دور انداخت و باز بدعا زنده ساخت
راوی گوید که تا هفتاد بار امیر المومنین نصیر را کشت و زنده گردانید تا هم
گاهی گوید نظر از قهر و لطف او بمرد و زنده شد بکرات همانا تو
اعجاز مسیحا اثر او کسی مولف گوید که صاحب فضایل در شرح کلام نصرت
انجام امیر المومنین از خطبة البیان چنین نقل کرده شده که امیر فرمود
انا الذی اقتل مرتین و احیی مرتین یعنی منم آنکسی که می کشم دو بار و زنده
میکنم دو بار و درینجا هفتاد مرتبه مرویست ظاهرا غرض از زنده ساختن
جمجمه مذکوره از امیر المومنین این نوع خارق بظهور آمده بنابرین فرموده
باشد و اگر مراد همین جمجمه است پس اصح قول اول است که کلام معجز نظامش
بر آن جاریست الله تعالی اعلم بحقایق الامور قصه امیر المومنین که از

بجمجمه سپرده بکوفه مراجعت نمود راوی گوید جمجمه هفتاد سال دیگر زنده بود
بعد از آن راه آخرت پیمود فی نفس آمدی باز از جراحت تازه کرد
بار دیگر زنده کردی کشته دیرینه را نیست عجب هم در کتاب مذکور از تاریخ
فارسی منقولست که روزی امام حسن رضوان الله علیه پیش امیر المومنین بود
وچهره گوهر از لعل دربار می فشاندند و از قرآن حدیث ملک سلیمان علیه السلام
میخواندند در بین اثنا گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده علمای امتی
کانبیاء بنی اسرائیل و تو بحکم نصوص و حدیث علم علما افضل از انبیا
و خدای تعالی سلیمان ملک عظیم عطا فرموده بود بتوجه کرامت کرده امیر المومنین
دست بدعا بر داشت در ساعت پاره ابری هویدا گردید امیر المومنین
سفینه بر زمین مالید امیر با امام حسن بر آن نشست و بهر باشارت علیه
او و ابر چون مرغ روی بطیران نهاده نزد درخت خشکی نزول کرد
با امام حسن فرمود بسوی درخت توجه نمای و زبان باستفسار حال گشای
فرموده قیام نمود درخت بان مقال گشود و احوال خود برین منوال
بیان نمود که ای شاهزاده دو جهان علی عالیشان در این مقام شبی
می نموده از برکت و میمنت قدوم فرخت لزوم شما تر و تازه بودم از آن وقت

رسول خدا ابدار بقا رحلت فرموده ترک آنجا کرده و از الم مفارقتش
سر و برگ حال من باین خواری رسیده بخدمت امیر المومنین عرض
حال من کن که زبان مبارک بدعای من گشاید و از برای سرسبزی
من دعا نماید امام چون حقیقت را تعریف نمایند امیر رب مناجات
بدرگاه قاضی الحاجات برافراخت و حق سبحانه تعالی درخت
نخست را سبز گردانیده در زیرش چشمه آبی جاری ساخته بار دیگر
و در کنار بحری کناری منزل کردید و در آنجا مرغی برابر شتر دیدیم
بال شکسته و پر ریخته ملول و محزون در کنار دریا نشسته امیر المومنین
با امام حسن گفت از مرغ شکسته بال سبب انقلاب تحقیق نمای و پیش من
زبان باظهار گشای امام استفسار نمود مرغ گفت ای شاهزاده دو جهان
و دین من فرشته ام که با امیر المومنین در صدر جنان مکان داشته ام
لوای عبادت می افراشتم از آن زمان که سلطان انبیا محمد مصطفی صلی
الله علیه و آله وسلم عالم را بدرود کرده علی مرتضی روی بجانب
الاخران آورده از معبد دور افتاده ام و از دوری قهر
اشک حسرت بگشاده ام بال شکسته و در راحت بر رویم بسته

المؤمنین بگوی که بسوی دعا گراید و از برای من پر و بال بستد تا دعا

امام شرح حال آن شکسته بال بیان نمود امیرالمؤمنین لب مبارک جنبانیده

دعا فرمود چون بال اقبال یافت از کناره دریا بپای بوس امیرالمؤمنین

شتافت بعد از ادای تحیت و سلام گفت ای شاه خیل انام ترا و

دوستان ترا بشارت است از ملک علام بروضهٔ رضوان و حور و غلمان

امیر فرمود چگونه بشارت میدهی بهشت جاودان بنعمت بیکران

خالق مطلق و قادر برحق از رحمت خاص خود بجزیری آفریده و در زرد مرغان

بیشمار موجود گردانیده هر گاه یکی از بندگان

سر اعتقاد لا اله الا الله گوید مرغان آبی سر از آب بر آورده راه

و نشاط بسیار زنند و چون محمد رسول الله بر زبان جاری کرده اند گویند

ذوق و طرب بالهای طرب بفشانند و اگر از نام مبارک تو

رانند در خروش و فغان آورده گویند بار خدایا رحمت خود را

دور دار از آنکس که این بنده را نا تمام گذاشت و اگر نام ترا گویند

استغفار گویند و از برای مغفرتش دعا گویند دیگر باره ابر بر

ره نوردید و بسر حد یاجوج و ماجوج نازل گردید آنجا گروهی

قامت ایشان بعضی پنجاه گز بود و بعضی بیست گز و در

خوارج بقدر قامت ایشان دیگر باره راهی گردید و چون

غوغائی منزل گزید و بانگ کوس و نفیر و سایر سازها بگوش

ما رسید امامین از پدر بزرگوار پرسیدند این چه غوغا و هنگامه است

فرمود شور و شغله قرین این شهر از آنست که برج شمس او را

قرانست صفیر شمس نفیرش بمرتبه ایست که اگر خلق بشنوند از هول

و بیمش کودکان هلاک شوند و زنان حامله بار بنهند گذارند از جهة عدم

الاتصال درین شهر تهلیل و تکبیر و نفیر و کوس اوقات مردم گذرانیست

بعد از آن امامین گفتند ای پدر بزرگوار روی بمدینه آر و بسوی وطن

مألوف بسیار امیر در دم هوا گرفته بمدینه رسانید

در ملفوظ مخدوم جهانیان قدس سره مسطور است که روزی عمر بن خطاب

رضی الله عنه در زمان خود بخانه امیرالمؤمنین علی بود که قافله بجانب مکه

معظمه روان شد و ثابت که یکی از زنها و صحابه بود آمد گفت مرا

با میر قافله بسپارید تا بفراغ خاطر بروم چون قافله بالا رود

آمد او را اسفا بیش بوده سپردند اهل قافله در تعظیم و تکریمش مقدور

از نیمه قوله نمی پرسم بگو تو نطفه کیستی و آن زر رشته در درخت ثابت چگونه
رفت گفت یا وصی خیر المرسلین این عورت خود را اگر در شابحت گرفته
کرد چون او مشغول شد با غلامی زنا کرد و من نطفه آن غلامم از آن عقیقه
زرینه خود را در درخت ثابت پنهان کرد المقصود از مشاهده این خارق عادت
خلق متحیر ماندند و فرموده خلیفه زمان عورت را سنگسار کردند پس خلیفه در بسیار
اصحاب زبان بیاراست و بلسان الکان پرسیدند که این همه عصا و پارچه از کجا دانستی
روزی درین مسجد بخدمت سید کاینات و مفخر موجودات علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات نشسته بودم که ثابت بیچاره در آمد [illegible] از روی تعطف
ترحم نظر بر پیش افکنده بمن فرمود یا اخی روزی باشد که زن ثابت را از زنا
سرقه متهم سازد و حکم برجم شود گفتم یا رسول الله تدبیر خلاصی چه باشد ای
[illegible] هرگاه این نوع قضیه پیش آید [illegible]
برشکم عورت نه نطفه که در رحم باشد بسخن در آید و آنچه حق باشد بیان کند
عمر رضی الله عنه برخواسته در میان دو ابروی امیر المومنین بوسه داد و دست
پیش را بر دیده مالیده گفت یا علی حقا که جانشین الشرور توهی و خدای تعالی
عمر را بی تو یک لحظه در دنیا ندارد مولف گوید سبحان الله در میان این [illegible]

نسبت چنین است که در صدد مشارکت یعنی از جهال امثال و جهال محال
افتاده اند خداوندا همه امت محمدی را بعون عنایت بی نهایت خود
راه راست هدایت فرما و حجب ظلام نادانی از پیش دیده ایشان بگشا تا همه
ببینند و یک دانند بحق الحق و آله [illegible]

در فصل الخطاب مسطور است که برادر مصطفی و عم
بحر بلا و حریق نار ولا و مقتدای اولیاء و اصفیا امام المشارق و المغارب ابو الحسن
علی ابن ابیطالب او را اندر طریقت شانی عظیم و در حقیقت درجتی رفیع است
و در دقت عبارات از اصول حقایق حظی تام و است جنید رحمه الله گفته
شیخنا فی الاصول و البلاء علی المرتضی کرم الله وجهه یعنی امام ما در علم
طریقت و معاملات علی مرتضی است از آنکه علم طریقت را اهل طریقت اصول
گویند و معاملات طریقت بلا کشیدن است و چنین آورده اند که مردی بحضرت
او آمده گفت یا امیر مرا وصیتی فرما فرمود و لا تجعلن اکبر شغلک
باهلک و ولدک فان یکن اهلک و ولدک من اولیاء الله فان الله لا
یضیع اولیاءه و ان کان اهلک و ولدک من اعداء الله فما همک و شغلک
لاعداء الله یعنی مگردان تو شغل اهل و اولاد در از بزرگترین اشغال خود

خوو که اگر ایشان از دوستان خدا اند خدای جل و علا دوستان خود
ضایع نکند و اگر ایشان از دشمنان خدا اند و خدا چرا زاری
فرزند بنده است خدا را غمش مخور تو کیستی که بر خدا بنده پروری کر
مقبلت گنج سعادت از آن اوست ور مدبرست رنج زیادت چه می بری
هم عنه هم در کتاب مذکور از کشف المحجوب می آرد که روزی پیش
امیر المومنین کرم الله وجهه پرسیدند پاکیزه ترین کسبها چیست فرمود غناء
القلب بالله سبحانه یعنی هر دلی که بخدای عز و جل توانگر گردد هستی دنیا
ما فیها ویرا درویش نکند و هیچ سوی شادمان نشود [illegible]
سر اندیشه برجای نمانده و رجا اندیشه اندیشه هستی چه بود این امر
از آنکه ز هستی خدا اندیشید عنه در ترجمه مستقصی مسطورست که چون حضرت
ام المومنین عایشه رضی الله عنها طلحه و زبیر بر بصره استیلا یافتند [illegible]
بیت المال درآمد چون نقود نامعدود دید قرات این آیه کریمه
که وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها فعجل لکم هذه و بعد از آنکه امر
بر ایشان ظفر یافته بهمان خانه درآمد چون نظر فیض اثرش
و در اهم سرخ و سفید افتاد بزبان گوهرفشان فرمود ای سرخ

مغرور مسازو ای سیم سفید بغریب قمر من پرواز که بعشوه شما مغرور
نشوم و بجلوه شما مایل نگردم و این حدیث نبوی برخواندکن
فی الدنیا کانک غریب او کعابر سبیل یعنی باش در دنیا همچو
که غریبست یا مانند مسافر معشوقه بهر چون کند جلوه گری در
وی نکنی نظر از دیده وری مانند غریب باش یا ره گذری از
اینجاست که حکیم سنائی در حدیقة الحقایق گوید شعر زان زر زرد و سرخ [illegible]
مرد بر زر زرد و سرخ نخندید شیر از آتش همیشه پرهیزد
جان جنید در آن نادیزد [illegible] و شیخ عطار قدس سره نیز گوید

سوار دین امیر عرصه [illegible] شجاع شرع و صاحب حوض کوثر
ز جود دستش که دریا پر گوهر بود بخشش عالم پر زر چون دریا بود
نه هرگز آرزوی سیم و زر داشت نه هرگز سوی سیم و زر نظر داشت
چنان زر را مسی سرخ روبود که سیم و زر بچشمش خاک بود
تو ای زر زرد گرد نا امیدی تو نیز ای سیم مگیش این سفیدی
چو دنیا آتش و او شیر بوده از این معنی ز دنیا سیر بوده
اگر چه کم نشیند گرسنه سیر نخورد او نان دنیا یک شکم سیر

از آن جستی بدنیا فقر و فاقه — کز دنیا بود پیشش سه طلاقه

مولف گوید در کتاب شاهد قدسی این چند بیت مثنوی در مذمت دنیا گوید که بحکم حب الدنیا رأس کل خطیئة و ترک الدنیا رأس کل عبادة ترکش سرمایه شاهد عبادتهاست و حبش سرمایه معصیت و خطا و نفقه

هر که دل از ترک دنیا کرده است — جای در فردوس اعلی کرده است
هیچ مردی دل بدین بیوه نبست — هیچ نامردی ازین بیوه نرست
جمله مردان سه طلاقش گفته اند — لیک نامردان با وی خوش خفته اند
هر که او مرد است خود رویش ندید — هیچکه را بر رو روش
آنکه نامرد است و در دام وی است — مرغ جانش سربسر دام وی است
چیست دنیا ساحر مکاره — در پی او بیکهان آواره
چیست دنیا معدن کذب و دروغ — شمع بزمش همچو دود بی فروغ
چیست دنیا مسکن حرص و هوس — طالبانش خوار مانند مگس
چیست دنیا منزل ویرانه — سربسر از مکر دام و دانه
چیست دنیا مایه دیوانگی — قرب او بخشد ز حق بیگانگی
چیست دنیا دشمن دیرینه — دشمنی دیرینه پر کینه

چیست دنیا سربسر خواب و خیال — حاصل دنیا وبال آمد وبال
حاصل دنیا بود بیحاصلی — غافلانش غرق بحر غافلی

در تفسیر حافظی و فخر رازی و ترجمه اخوان صحائف و هدایت السعدا و ذخیرة الملوک مسطور است که امیر المؤمنین کرم الله وجهه روز جمعه بر سر منبر خطبه میفرمود در غایت بلاغت و نهایت فصاحت و جامه کهنه از خود بر پیوند در بر و شمشیری با بند لیف خرما در دست مبارک داشت عبد الله بن عباس رضی الله عنه بخاطر آورد که این مناسب حال آسوده بال امیر المؤمنین نیست آنحضرت کرم الله وجهه بعلم ولایت بر اراده او شرف اطلاع گشته بزبان معجز بیان فرمود لقد رقعت مرقعتی حتی استحییت من راقعها مالعلی و زینة الدنیا کیف افرح بلذة تفنی و نعیم لا یبقی و کیف اشبع و حول الحجاز بطون غرثی و کیف ارضی بان یسمی امیر المؤمنین ولا اشارکهم فی خشونة العیش و شدید الفقر و البلوی یعنی بتحقیق چندان رقعه بر رقعه دوزانیدم و وصله بر وصله پوشانیدم که از دوزنده آن شرمسار گردیدم علی را بازینت دنیا چه کار که کلش خار است و نوشش نیش بار و چگونه شاد باشم بلذتی که باندک زمانه بسر آید و بعوض فنا در آید چگونه سیر خورم که در

ولایت حجاز شکمها گرسنه باشد و از غایت جوع و اضطراب مخمصه با چگونه
راضی باشم بآنکه مومنان مرا امیر خوانند و مقتدا و پیشوای خود دانند
و من در دشوارها با ایشان شریک نباشم و در گرسنگی و تنگی معیشت و جهاد
با ایشان موافقت نکنم راوی گوید بعد از استماع این کلمات تمامت
حاضران مجلس [illegible] گریستند — در مجلد اول حبیب السیر مسطور است
که عقیل برادر حقیقی امیرالمومنین از غم تنگی معیشت نزد معاویه رفت زیرا
که از بیت المال هر روز دو درم وظیفه داشت و داعیه کرد که چیزی بر
آن اضافه نماید تا بفراغت معیشت تواند نمود و اندکی از حضرت امیر
امیرالمومنین رشوتی باضافه طلبید و در اثنای گفت و شنید اظهار
افلاس نموده التماس کرد که چیزی بر وظیفه او زیاده شود امیر وجه
این ضیافت را از کجا بهم رسانیدی گفت چند گاه هر روز یک درم نیم را
خرج کرده و نیم درم را جمع آورده باحتیاج این طعام صرف نمودم امام
المتقین فرمود بر این تقدیر وجه معاش یک درم و نیم کفایت است چرا از
معاش بشکایت مسکنی عقیل نوبت دیگر در طلب مبالغه نمود امیرالمومنین
از روی آهنی در شعله چراغ داغ کرده ناگاه بر دستش نهاده و متعذر شده

گفت ای برادر چرا دست مرا سوختی فرمود چون تو متعذر تحمل آتش
دنیا نمی آری چگونه روا میداری که من از حقوق اهل اسلام زیاده بر
آنچه حصه تو میشود چیزی بتو دهم و بدانچه عیاذاً بالله با حرارت نار
عقبی گرفتار گردم عقیل ترک این سخن نا کرده از امیرالمومنین رنجیده بدمشق
شتافت و امیرالمومنین از این معنی بسیار ملول شد و در ترجمه مستقصی
می آورد که بعد از وصول عقیل بدمشق معاویه در تعظیم او بسیار کوشید
روزی بتکلیف این معنی نمود که بر منبر بر آمده امیرالمومنین را بسب و طعن یاد نماید
گویند عقیل ترک صحبت او نموده و او را اعانت ساخته باز بخدمت امیرالمومنین
آمده تایب شد   در مجلد ثالث حبیب السیر مسطور است که در صحاح اخبار
بتواتر ایراد یافته که امیرالمومنین کرم الله وجهه در مدت عمر خود هرگز
سه روز متعاقب سیر نخورد و در اکثر اوقات با نان خورش بگوشت میل
نکرده و چون اهل بیتش بتکلیف تناول نمودن طعام میکردند بزبان درربار
بیان میفرمود که حسبی الطعام ما یقیم ظهری یعنی بسند است از طعام مقدار
که پشت مرا قایم دارد و مرا از عبادت و طاعت پروردگار من باز نماند
و هم در کتاب مذکور از عدی بن ثابت مروی است که گفت روزی

طبق پالوده نزد سلطان الاولیا علی مرتضی بردم اصلا رغبت ننمود
و گفت دوست ندارم خوردن چیزی را که سید کائنات علیه افضل الصلوة
و اکمل التحیات آنرا تناول ننموده باشد ـ هم در کتاب مذکور است که از عدی مروی است که از ری
امیر المومنین کرم الله وجهه دو جامه سطبر ابتیاع نمود و قنبر رضی الله عنه را
مخیر گردانید که هر کدام را خواهی بپوش قنبر یکی از آن دو ثوب اختیار
کرد و دیگر برا امیر المومنین کرم الله وجهه در پوشید و آستین آنرا از
دیده آنچه از سر اصابع همایونش بود قطع فرمود ـ نعت در بیان آنکه روز
ایام بیض از جانب حق سبحانه بالاصالة با امیر المومنین کرم الله وجهه
مرویست که روزی بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفته انور بود
بسوی من کرده فرمود یا اخی جبرئیل حاضرست و ترا سلام خدا میرساند و میگوید
فرمان چنانست که در هر ماهی سه روز روزه بدار که روزه اول
صوم ده هزار سال می یابی و در دوم ثواب سی هزار سال و در سوم ثواب صد
هزار سال من گفتم یا رسول الله این ثواب مخصوص منست یا هر
کسی که این سه روزه بدارد او را هم این ثواب باشد رسول فرمود هر کس
خواست تو این سه روز صایم باشد او را هم چنین ثواب بود و گفتم یا رسول الله

آن سه روزه کدام است فرمود ایام البیض ـ نعت در روضة الشهدا
از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مرویست که گفت بحق احد
و بحق لکانکی معبود که بعد از احمد محمود صلی الله علیه و آله و سلم در زیر فلک
کبود زاهدتر از مرتضی علی ندیدم که مطلقا دیده همت از متاع
فانی دنیای دون فروبسته و بر مرصد ریاضت مترصد شهود لحوع
ترانی نشسته ـ هم در کتاب مذکور مسطورست که در زمان خلافت
امیر المومنین کرم الله وجهه از بصره تا سمرقند در تحت تصرف بود
و بحدی متواضع بود که در بازار کوفه پیاده براه میرفت چنانکه مردمانی
که بمعاملات دنیوی مشغول داشتند از امیر خود واقف نگشتندی چون
بروی امیر را گذر کردندی بشفقت تمام فرمودی ای مومنان علی را راه دهید
چون مردم آواز دلنوازش را استماع می نمودند راه میدادند ـ نعت
هم در کتاب مذکور مسطورست که باسانید صحیحه بروایات صحت اثر محرر گشته
که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بعضی از حوائج خانه خریده خود
بر داشته میبرد یکی از خدام عتبه علیه عالیه اش پیش آمد گفت یا امیر
بار را بمن ده تا بردارم بزبان فصاحت بیان فرمود ابو العیال احق

ان یحمل یعنی صاحب عیال سزاوارترست بار برداشتن ایشان
خادم گفت یا امیرالمومنین و یا وصی خیر المرسلین تو خلیفه برحق رسول
خدایی و بتحقیق مومنان را امام و پیشوایی بصورت با حال خجسته مال تو
نسبتی ندارد در جواب فرمود لا ینقص الرجل من کماله ما حمل من عیاله
از کمال مرد هیچ کم نشود از باری که برای عیال میکشد در ذخیرة
الملوک میر سید علی همدانی قدس سره از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که
چون امیرالمومنین کرم الله وجهه بخلافت صوری نشست نام بدین از اصحاب خود
جدا کرد بدان سبب که امام حسن مانندترین خلق بود برسول الله
در سیرت و در صورت بنابران آن را حرمت داشتی و سخن او را از دیگری
هم در کتاب مذکور از ابن عباس منقولست که گفت امیرالمومنین در هفته یکصاع
جو آرد ساخته در کدو کردی و سرش را مهر نموده گاهی از آن یک قرص نان بخوردی
کردی و گاهی یک کف آرد قناعت نمودی و باز بستی و مهر کردی گفتند یا امیر
المومنین چرا این را مهر میکنی گفت از برای آنکه مبادا حسنین پاره از روغن
کنند بیامیزند روزی یکی از ملوک عرب بزیارت امام حسن بمسجد آمد در وقتی
که مردم نماز مغرب ادا نموده متفرق شده بودند و امیرالمومنین کرم الله وجهه در خانه

نشسته بود و کدو پیش خود نهاده افطار میکرد چون آن شخص از نماز فارغ شد امیر
المومنین او را مشتی از آن آرد داد او آرد را در گوشه دستار خود بسته
بصحبت امام حسن آمد چون سفره گسترده الوان طعام آوردند آن شخص طبقی از آن
طعام برداشته گفت درویشی در مسجد از فرط گرسنگی آرد میخورد مرا بر وی
رحم آمده اگر اجازت باشد این طعام بدو رسانم امام حسن بگریست و گفت آن
درویش که تو دیدی پادشاه دین و دنیا و خلیفه وقتست از راه اختیار
کرده — هم در کتاب مذکور از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که روزی با
گفتیم یا امیرالمومنین چه شود که جامه نو بپوشی گفت خدای عز و جل فرمود
امیران اهل اسلام را که خوردن و پوشیدن خود را مانند خوردن و پوشش
فروترین رعیت کنند تا توانگران در زندگانی اقتدا بدیشان کنند و درویشان
بسبب فقر و فاقه اندوهگین و متاسف نباشند — هم در کتاب مذکور مسطورست
که امیرالمومنین کرم الله وجهه در خلافت خود روزی بازار رفته پیراهنی بسه درم
خرید آستین بود از آنچه از سر دست و سر انگشتان فروتر بود ببرید
گفتند چرا چنین کردی فرمود این بطهارت نزدیکترست و بتواضع لایق‌تر
و باقتدا از مومنان سزاوارتر هم در کتاب مذکور مسطورست که

عتاب ازلی امیر المؤمنین علی را چون وقت نماز در آمدی مضطرب گشتی
و رنگ مبارکش متغیر شدی گفتند یا امیر المؤمنین چه رسید ترا گفت
وقت امانتی در آمد که آسمان و زمین طاقت آن نداشت — در تفسیر
حسینی مسطور است که عبادتش مرتبه ایست که هر شب از خلوتش اهل خانه هزار تکبیر احرام
می شنیدند و استغراقش در نماز مرتبه بود که در جنگ احد چون تیری شکست
در پای مبارکش خلید و پیکان چنان محکم نشسته که بر آوردنش صعوبت
میسر نبود امیر المؤمنین نیز از اینهمه شدت و محنت بر خود می پیچید فرمود
که از نبودم بکشند آخر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون علی ابن
ابیطالب به نماز ایستاده شود در آن وقت از اینجا بیرون کشند مصلای امام
پر خون شد و امیر را اصلا درین معنی خبر نبود چنانچه شیخ عطار قدس سره
ازین معنی خبر میدهد — چنان شد در نماز او محو سبحان که از پشت
برون کردند پیکان و محقق نامی عبد الرحمن جامی در تحفة الابرار این واقعه
منظومه ساخته — شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرک خفی
وجلی روز احد چون صف هیجا گرفت تیر مخالف به تنش جا گرفت غنچه
پیکان بگل او نهفت صد گل راحت ز گل او شکفت روی عبادت سوی

محراب کرد پشت بدرد صحاب کرد خنجر الماس چو بید آختند چاک
به تن چون گلش انداختند غرقه بخون غنچه زنگار گون آمد از آن
گلبن احسان برون گل گل خونش بمصلا چکید گفت چو فارغ زنماز
آن بدید کین همه گل چیست ته پای من ساخته گلزار مصلای من
صورت حالش چو نمودند باز گفت که سوگند بدانای راز کز الم تیغ
ندارم خبر گرچه ز من نیست خبر دارتر طایر من سدره نشین شد
چه باک گر شودم تن چو قفس چاک چاک جامی از آلایش تن
پاک شو در قدم پاکروان خاک شو باشد از آنها که بگرد رهی
گردنشانی و بمردی رسی منقولست که روزی امیر المؤمنین و امام المتقین
در وقت افطار نان خشک برآورده خواست بشکند سه مرتبه زور کرد
نتوانست یکی از حضار مجلس فرود پس آهن گفت یا امیر المؤمنین در خیبر که بان
بزرگی و ثقل بود به دو انگشت برکنده سپر خود کردی امروز شکستن نان
اینهمه ضعف از چیست فرمود آن قوت از برای حق بود و این از برای
نفس — نیز منقولست که شبی امیر المؤمنین کرم الله وجهه در
زمان با برهان خود تقسیم بیت المال می نمود که طلحه و زبیر آمدند آنحضرت

چراغ را گل ساخته از منزل فیوض نازل خود چراغ دیگر طلبیده با ایشان
صحبت داشت چون سبب گل ساختن چراغ و طلبیدن چراغ دیگر را استفسار
کردند فرمود روغن آن چراغ از بیت المال بود روا نباشد که در روشنی آن
با شما صحبت دارم بهشت [illegible] زیارت امیر المؤمنین [illegible]
در امالی زبدة المحققین شیخ شهید رحمة الله علیه باسناد طویل از خالد بن ربعی
مرویست که گفت روزی امیر المؤمنین کرم الله وجهه در درون خانه کعبه در آمد
اعرابی را دید در پرده کعبه آویخته میگوید یا صاحب البیت البیت بیتک والضیف
ضیفک و لکل ضیف من ضیفک قری و اجعل قرای منک اللیلة المغفرة
یعنی ای صاحب خانه خانه خانه تست و مهمان مهمان تو و جهة هر مهمانی مهمانی
در هم آورده بگردان مهمانی مرا در این شب مغفرت و آمرزش امیر المؤمنین با
اصحاب خود فرمود آیا می شنوید کلام اعرابی را گفتند بلی فرمود میگوید خدا
اکرم از آنست که رد کند مهمان خود را چون شب دویم در آمد امیر المؤمنین او را
دید بهمان رکن آویخته میگوید یا عزیزا فی عزک فلا اعز منک فی عزک اعزنی
بعز لا یعلم احد کیف هو اتوجه الیک و اتوسل بمحمد و آل محمد علیک ان
تعطی ما لا تعطی احد غیرک و اصرف عنی ما لا یصرفه احد غیرک یعنی

ای در عالم عزت تو عزیز تر نیست از تو در جنب عزت تو عزیز گردان مرا
بحق عزت خود در عالم عزتی که نمیدانند هیچکس آن چگونه است روی آوردم
بسوی تو و وسیله جستم بتو بحرمت محمد و آل محمد بر تست آنکه بدهی مرا
آنچه نمیدهد مرا او بیاری غیر تو و باز داری از من آنچه نمیدارد از آن هیچکس غیر
تو امیر بیاران خود گفت این اسم اکبر است بلغت سریانی و از این خبر داده
مرا حبیب من رسول صلی الله علیه و آله و سلم سبحان الله اعرابی سؤال
بهشت کرد از خدا و یافت آن را و سؤال نجات نمود از دوزخ و نجات یافت
از آن شب سیوم باز امیر المؤمنین او را دید بهمان رکن آویخته میگفت یا من لا
یحویه مکان و لا یخلو منه مکان بلا کیفیة کان ارزق الاعرابی اربعة
آلاف درهم یعنی ای آنکه فرا نمیگیرد او را در آسمان و خالی نیست از وی هیچ
مکانی و هست او بی چگونگی روزی کن این اعرابی را چهار هزار درم
امیر پیش رفته گفت ای اعرابی سؤال مهمانی کردی خدا بتو داد و سؤال بهشت کردی
بتو داد و سؤال نجات از دوزخ کردی یافتی الحال در این شب چهار هزار درم
سؤال میکنی اعرابی گفت تو کیستی گفت من علی بن ابیطالبم گفت بخدا
تو همی مراد و خواهش من و بتو فرود آمد حصول حاجت من

حاجت چهار هزار درهم میخواهی کفت هزار درهم جهت کابین میخواهم هزار
برای ادای دین و هزار جهت خریدن سرا و هزار برای معیشت فرمود هر
از مکه بمدینه روی بسرای من که مراد تو حاصل کنم اعرابی کلمه [illegible]
نمود بمدینه رسید از کسی که دلالت کند مرا بسرای علی ابن ابی‌طالب
امام حسن علیه السلام کفت من دلالت کنم که او پدر منست پس بخدمت آمد
دعای او بعرض رسانید امیر بفاطمه کفت در خانه چیزی هست که اعرابی
بخورد کفت نه پس سلمان فارسی را طلب نمود فرمود باغی که رسول جهت من
نشانده بفروش سلمان در چند روز بدوازده هزار درهم فروخته زر
حاضر کرد امیر چهار هزار درهم معهود باعرابی داد و چهل درهم زاد راه
او عطا فرمود و باقی را بارباب استحقاق تقسیم نمود چون بمنزل آمد فاطمه
کفت فروختی باغی که پدر من جهت تو نشانده بود کفت آری بهتر از آن
عاجلا نقدا و آجلا یعنی موجل بوقتی کفت بها کجاست کفت دادم بمحتاجان
پیش از سوال و شرم داشتم که ایشان را خار کردانم بخواری سوال فاطمه کفت
من کرسنه‌ام و حسنین نیز و شما نیست که تو هم مثل ما باشی در کرسنکی
مرا [illegible] درهم از بهای باغ نباشد [illegible] امیر را کرفت امیر کفت ای فاطمه

مرا کفت نمیگذارم تا حکم کند میان من و تو پدر من فی الحال جبرئیل بر رسول
فرود آمد و کفت خدایت سلام میرساند و میکوید از من بعلی سلام
برسان و بفاطمه بکو که دست از جامه علی بدار پیغمبر بمنزل امیر آمد فاطمه
ملازم علی یافت کفت ای نور دیده من چیست که دست در دامن علی زده
کفت ای پدر باغ را بدوازده هزار درهم فروخته قیمت نمود و یک درهم
جهت ما نیاورد که با آن طعام بخوریم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کفت
ای دختر جبرئیل آمده کفت حق سبحانه میفرماید بکو فاطمه را که دست
از دامن علی بدار رسیده الساکفت استغفر الله هرکز دعوی نکنم با او
فاطمه کوید پدر من بناحیه رفت و امیر بناحیه پس آن سرور با توقف مرا
نموده هفت درهم سیاه بجره آورده بمن داده فرمود بکیر این درهم
هرکاه علی بیاید بکو جهت شما طعام بخرد بعد از لمحه آمد امیر کفت مکر رسول خدا
تشریف آورده بود که بوی او در می‌یابم فاطمه کفت بلی من چیزی داده که طعام
بخرم امیر درها هم مذکوره را کرفته کفت بسم الله و الحمد لله کثیرا طیبا
هذا من رزق الله و با امام حسن فرمود با من ببازار بیا در راه بمرد اعرابی رسید
که آیا دست کفت من یقرض المولی الوفی یعنی قرض میدهد بمالدار و فا کننده

امیر با امام حسن گفت ای پسر دراهم را باین شخص بده امام قبول نمود
امیر همه دراهم را باو داده فرمود ای پسر آنکه اندک میدهد
بر آنکه بسیار دهد و متوجه منزل گشته قرض شد ناگاه در اثنای راه
اعرابی با ناقه ملاقات کرده گفت ای علی بخر این ناقه را از من گفت
با من نیست گفت به نسیه میدهم امیر بصد درهم خریده با امام حسن گفت بگیر
این ناقه را امام چنان کرد بعد از لمحه اعرابی دیگر ملاقی شده گفت ای
علی میفروشی این ناقه را گفت آری گفت بچند خریدی گفت بصد درهم
اعرابی صد و شصت درهم داد امام حسن باشاره امیر ناقه را حواله اعرابی
نمود پس امیر بطلب اعرابی که ازو ناقه خریده بود روانه شد رسول الله صلی
الله علیه وسلم را در جائی نشسته دید که هرگز انجا ندیده بود چون
مبارکش بر امیر افتاد تبسم نموده فرمود یا اخی طلب اعرابی که ناقه بتو فروخته
بود میکنی گفت آری فرمود یا ابا الحسن انکه ناقه فروخت جبرئیل بود و انکه
خرید میکائیل و ناقه از ناقهای بهشت بود و دراهم از نزد پروردگار
نفقه کن بی تنگی و مترس از اقتار یعنی کمی رزق مولف گوید بیع و شرای ناقه
مذکور بروایات مختلفه در کتب سلف ایراد یافته چنانچه در زهة

مسطور است که چون سه روز در خانه امیر المومنین فاقه شد سیدة النساء
چادر خود بفروختن داد امیر آنرا بشش درهم فروخته بمسکینی داد و شخصی
مهار ناقه بدست گرفته آمده گفت یا امیر المومنین میخری این ناقه را امیر
فرمود بهای ناقه ندارم گفت بصد درهم به نسیه میفروشم امیر بعد
از تحقیق بیع مهار ناقه گرفته روان شد در راه مردی دیگر آمده گفت
میفروشی این ناقه را بصد و شصت درهم گفت بلی چون مشتری مبلغ مذکور
حواله بایع نمود مهار ناقه گرفته رفت پس آن مردی که ناقه گرفته رفته
به نسیه فروخته بود آمده طلب ثمن ناقه نمود امیر اورا از زر نموده
شصت درهم پس سیدة النساء آورده صورت واقعه مذکوره بیان نمود
و چون این خبر بسمع مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسانید گفت
یا اخی فروشنده ناقه جبرئیل بود و مشتری میکائیل و آن ناقه مرکب فاطمه است
که روز قیامت بروی سوار خواهد شد و در بعضی جا از مقصد علامه از امام
جعفر صادق رضوان الله علیه منقول است که گفت روزی سلمان فارسی
نزد سیدة النساء شش درهم آورده در بین اثنا امیر المومنین از مسجد
آمده طلب طعام نمود سیدة النساء گفت نیست چیزی نزد من جز این شش درهم

که سلمان آورده میخواهم برای حسنین طعام مهیا سازم پس امیر درا هم گرفته
بجهه خریدن طعام بیرون رفت ناگاه بمردی رسید که میگفت من
یقرض المولی الوفی امیر درا هم باو داده مراجعت نموده بفاطمه زهرا حقیقت
حال بیان نمود فاطمه گفت هر آینه تحقیق وفا خواهد کرد امیرالمؤمنین بجستجوی
خیر النبیین روانه شد در راه اعرابی ناقه با خود داشت ملاقی شده گفت یا ابا
الحسن میخری این ناقه را گفت بهایش با من نیست گفت بنسیه بخر امیر بصد درهم خرید
روانه شد اعرابی دیگر ملاقات کرده گفت یا علی میفروشی این ناقه را گفت
گفت بچند فرمود بسیصد درهم پس اعرابی سیصد درهم داده برد و امیرالمؤمنین
بخانه خود آمده صورت واقعه را بسیده النساء بیان نموده بملازمت رسول خدا
رفت آن سرور فرمود یا اخی من خبر دهم ترا یا تو خبر میدهی مرا امیر گفت
یا رسول الله سخن از زبان مبارک تو خوشتر باشد آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود میشناسی آن هر دو اعرابی را امیر گفت رسول خدا بهتر داند
فرمود بخ بخ یا ابا الحسن اعطیت ستة دراهم اعطاك الله ثلثمائة درهم
یعنی مژده باد ترا ای ابوالحسن دادی تو شش درهم و عطا کرد مر ترا حق
سبحانه سیصد درهم عوض آن و بایع جبرئیل و مشتری میکائیل بود گویند

اسرافیل علیه السلام منقبت در فتوحات القدس مسطور است که سلطان
الاولیاء علی مرتضی کرم الله وجهه از کوفه بعد از دو سه روز از توجه بر
شهر می آمد و در موضع محقر الصفا نشسته بجانب دریا نظر می انداخت
روزی در آن موضع نشسته بود که زورقی پیدا شد و جوانی در وی هویدا
بکنار رسید جوان از زورق فرود آمده بخدمت امیر رسید و رسم تحیت
و سلام بجای آورد چون امیرالمؤمنین با جوان بسوی منزل خود راهی شد آن
مهمان نوازی بتقدیم رسانید و از جوان استفسار نمود که از کجایی و منزل
تو در این شهر چیست گفت یا امیر من از یمن می آیم و در یمن دو پادشاهند
یکی مومن و یکی کافر نصف ملک از مومن است و نصف از کافر و پیشه من در یمن
تره فروشی است و دکان من بر در کاخ کافر واقع شده و او را دختری است در
غایت حسن و جمال و زیبایی و در نهایت محبوبی و رعنائی روزی با زینت تمام
متوجه حمام شد چون مرا در دکان دید برقع برانداخت و مرا شیفته خود
ساخت و گفت ای جوان هر روز از برای ما طبق سبزی بیار و خود را بهیچ وجه
معاف دار چون ماه روی او دیدم دیوانه گردیدم و آه دردناک از جگر
برکشیدم و گفتم لمولفه بیت تا تخت ویرانه سینه بدرد آباد کرد شد دل زار

جان و جان از درد دل فریاد کرد .. آه از رویت که در جانم فکنده آتشی
داد از خویت که بر دل بر سر بیداد کرد .. و هر روز بدرگاه او راه می بردم
و طوق بندگی می بردم بعد از چند روز چاوشان حال مرا فهمیدند
و منع کردند من از منع ایشان بی اختیار فریاد برآوردم و گریبان چاک
کردم یکی از محرمان بیدرد خبر بپادشاه رسانید که تره فروشی بر دختر
تو عاشق گردیده و کارش بناله و فریاد رسیده و برسوائی انجامیده چون
از عشق او اختیار از دست دادم روی بپارگاه پادشاه نهادم و زبان بطلب
گشودم و خواستگاری دختر نمودم پادشاه چون سخن من شنود غضبناک
شده بکشتن من حکم فرمود جلادان مرا بپای دار رسانیدند و از تو هم جانم
بلب رسانیدند در پای دار پیشانی نیاز بر زمین نهادم و زبان بمسکنت درگاه
کارساز گشودم که ای کریم کارساز و ای رحیم بنده نواز روا مدار که ناکام
بمیرم و از خوان وصال بهره نگیرم مقارن این حال و اثنای این مقال
چاوشی در رسید که پادشاه ترا می طلبند ریسمان از گردنم برآورده نزد
کنانم پیش پادشاه بردند پادشاه را وزیری بود دیده تدبیر و دبیری
عرض نمود که روی در بخشش آور و از کشتن این مرد درگذر من او را

بکاری نمایم که مقدور او نباشد و لوای حیله برافرازم و او را
بدین وسیله از اظهار این معنی خاموش سازم پس بمن گفت اگر آرزوی
مصاهرت پادشاه داری و در راه مواصلت می سپاری تو جهت قتل علی
ابن ابیطالب برگمار و سر او را برای ما بیار تا ترا بدامادی سرافرازم و
کار ترا بر وجه مراد بسازیم من بدین جهت روی بدین دیار نهادم و محنت
بسیار بر خود قرار دادم اما غریبم و علی را ندیده‌ام و بعد در راه بردن نمی
توانم اگر مرا بدو راه نمائی و عقده کار من بگشائی کرم تمام باشد و لطف
مالا کلام شاه ولایت پناه فرمود اینک عقده ترا بگشایم و درد ترا
درمان نمایم و از گل رخسار مراد نقاب میکشودی و اظهار این معنی می نمودی که
بدو راه می نمودم و عقده کار تو می گشودم پس آن جوان روی بدریا نهاد
و در کنار دریا نشسته و استغفار می نمود او گفت منم علی ابن ابیطالب سر مرا
بردار و حاجت خود روا کن آن جوان دست برآورد که تیغ براند و مقصود خود
حاصل کند دست او با تیغ در هوا ایستاده ماند و خون از دیده حسرتش
افشاند امیر گفت چرا تیغ نمیرانی و سرم را جدا نمیکنی گفت دستم شکسته و از
حرکت جدا گردیده تضرع و دعای خوانده بر دستش دمید دستش به گردید جوان

چون این خارق دید تیغ از دست بنهاد و در پای امیر افتاد و گفت هزار
جان من و هزار از آن دختر فدای تو باد اکنون از عشق تو جان
نخواهم برد و از آستانه تو روی بجانب دیگر نخواهم آورد امیر المومنین
روی در ولایت یمن نهاد و بدست خود بجانب یمن ذو الفقار برادر
باین مضمون نامه نوشت بپادشاه مومن که امروز تیغ راندم و آن پادشاه
کافر را بدرک الاسفل رساندم چون این جوان بیمن رسد او را اطاعت
انقیاد سپارید و کشور و دختر آن پادشاه کافر بوی سپارید پس نامه
بدست جوان داد و او را همان لحظه بیمن فرستاد چون نامه بپادشاه
مومن رسانید پادشاه زبان حاکم بگشود و با حضار صغیر و کبیر موذ
وزیر پادشاه کافر حقیقت حال استفسار نمود و وزیر گفت پادشاه امروز بر
تخت دولت نشسته بود ناگاه تیغی چون برق درخشان جلوه نمود و او را
در ربود چون پادشاه مومن حقیقت احوال بیان نمود همه گردن
براه طاعت شاه ولایت بنهادند و دختر و کشور کافر را بدو دادند
و اهل نصف ملک یمن که در فرمان او بودند همه مسلمان شدند
هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان حیات سیده نسا علیها افضل الصلوة

و اکمل التحیات شاه ولایت در نور حضرت روزی از مدینه معظمه با
ذو الفقار تنها سوار شده بسوی نخلستان روان گردید چون زمانی
راه نوردید ناگاه غباری پیدا شده سواری هویدا گشت جوانی کارزار
مسلح و مکمل بر اسب نشسته و گرز گاو سر بر قربوس زین بسته و خودی
بر سر نهاده چون نهنگ دمان و نیزه در دست گرفته مانند مار و تیغی
حمایل کرده صاعقه کردار چون نظرش بر اسد الله الغالب افتاد از
روی غضب گفت تو کیستی و از کجایی و نام و نسب خود بگو پیش از آنکه راه عدم
بپیمایی شاه ولایت گفت تندی مکن اگر تیز داری سستی است از شکار ارزا
غرور در گذر و روی بشاه راه اسلام آور تا ناجی و رستگار باشی و تخم
نجات در مزرع زنی درجات باشی آن کافر در تاخت و نیزه حواله
امیر نمود آنحضرت بدست ولایت نیزه اش در ربود و بپنجه الله الغالب کافر
آمد از برگشت صاحب ذو الفقار بتازیانه شمشیرش دو نیم گردانید پس گرز
آورده خواست بشمشیر بدان حواله کند امیر المومنین بدستی گرز زده یکی
کمربند او گرفته از خانه زینش در ربود و بر سر دست نگاه داشته فرمود که ای
و از کدام دیاری و چه پیشه و چه نام داری آن کافر ساعتی حیران ابها

بگریست امیر فرمود شیر مردان از مرگ اندیشه ندارند سبب گریه تو چیست
گفت ای دلاور نامجوی مرا گریه جان کریستن ننگ و عارست اما
گریستن من از محرومی وصال یارست و نام من رعد جنگست و از بلاد مغرب
زمینم و سرآمد دلاوران پرکبر و کینم شاهی که در بلاد مغربست لقبش
ربیع و نامش حارث بن ربیع من برادرزاده اویم و براه فرمان او در
تک و پویم و او را پسری نیست که جانشین او گردد اما دختری دارد
که از فرط حسن خورشید منیر را ذره حقیر شمارد من روزی بشکار رفته
بودم و در طلب صید تردد می نمودم دختر را بشکارگاه دیدم عاشق گردیدم
و بصحرا از برای صید بودم الماندستم که آن نازنین بتیر غمزه خواهد
انداخت و مرا صید خود خواهد ساخت چون بمنزل رفتم طاقتم طاق شد
و جان حزین مشتاق نزد عم خود طلب زبان گشودم و خواستگاری
دخترش نمودم در جواب گفت اگر میخواهی دختر بتو دهم و تاج افسر
بر سرت نهم تنها بسوی مکه رو و سر علی ابن ابیطالب بیاور اگر کار
کنی دست از این سخن بدار من بهوای وصال مطلوب سلاح بر تن راست کرده
متوجه جنگ علی شدم و یکماهست که شب و روز راه می پیمایم و در آرزوی

با اشک حسرت می بارم چون ترا دیدم گفتم مرکب ستانم و ترا
بطلب علی روانه گردانم تا او را پیدا کرده بمن نمائی و عقده مرا
بگشائی الماندستم که همچنین بدست تو گرفتار خواهم شد و اشک حسرت
از دیده خواهم افشاند آفرین بر تو ای دلاور که تیغ دلاوری را
افراختی ولی سلاح همچو منی را زبون ساختی چون شاه دلدل سوار آن
سخنان شنید پیاده گردید و گفت علی منم دستهای مرا به بند و از آن شمشیر
سرم بردار که من در راه رضای حق پوینده ام و چندین بار سر بر دشمن
بخشیده ام چون ترا از شاتن مقصود در روی می نماید و عقده جان تو
میگشاید روی براه رضا نهادم و مراد تو دادم کافر چون این تخالات شاهانه
نمود زبان تحسین بگشود و گفت آفرین بر همت تو که هرگز هیچکس این کار را
نکرده و نخواهد کرد پس روی براه اسلام نهاده مسلمان گردید و دست و پای
شیر خدا ببوسید امیر گفت اندوهگین مباش که من مطلوب ترا بتو رسانم و او را
قرین تو گردانم بر اسب من نشین تا با یکدیگر در بلاد مغرب تازیم و در آنجا نخل
از مدعا گوییم پس بر دلدل سوار گردیده و بیک طرفة العین بمغرب زمین رسیدند
قضارا دختر پادشاه مغرب حضرت رسالت پناه را در خواب دید و از زلال

براه اسلام پوشید و مامور گردید با نکه فردا علی ابن ابی طالب را استقبال
نماید و ایمان تازه کرده زبان بکلمه شهادت بگشاید چون بیدار گردید علی
الصباح از شهر بیرون رفته جانب صحرا پوشید قضا را شاه ولایت پناه
رسید چون گل شکفت و گفت السلام علیک ابن عم رسول و زوج بتول
پس گفت یا علی دوش حضرت محمد مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم در
خواب دیدم که بجانب من خرامیده تبسم می نمود و میفرمود تخم مهر ما در زمین
دل بکار و در رو براه اسلام آر تا دولت جاوید قرین حال تو گردد و سعادت سرمد
مرفه احوال تو من از کفر توبه کردم و ایمان آوردم آنگاه فرمود فردا برادر
من علی ابن ابی طالب می آید و ترا بسوی حق براه نماید اسلام تازه کامی
و براه حق برای بعد از شرح این بیان روی براه اسلام آورد و اسلام تازه
کرده و دران حال گرد و غباری آشکارا گردیده لشکر بیشمار رسید امثال
مانند خیل کواکب فلک دارد دختر بعرض رسانید این خسروی که خبرش
می شاید پدر منست که از شکار می آید چون شاه ولایت پناه بران اطلاع یافت
بسوی او شتافت و فرمود منم علی ابن ابی طالب ابن عم رسول خدا اگر نجات
از آتش دوزخ امان یابی و بسوی گلشن فردوس شتابی از راه کفر و ضلالت برگرد

و روی بشاه آورد اسلام آورد او در غضب شد و بالشکریان گفت
ای دلیران تیغها بردارید و کار این جوان بسازید لشکریان روی
بشاه ولایت پناه آوردند و به تیغ و سنان و گرز گران حمله کردند امیر
چون رعد نعره از جان برآورد و از آن نعره تمام لشکر را بیدست و پا کرد
چنانچه اکثر بیهوش گردیدند و بر زمین افتادند و روی بخاک نهادند
آنگاه دلیرانه جولان نمود و شاه مغرب را از روی زین در ربوده
او گفت الامان ای شاه مردان و شیر یزدان پس او را بر زمین نهاد و
زبان بکلمه شهادت بگشاد و بصدق تمام با جمع سپاه مسلمان گردیدند
و شاه را با ایمان پیوند کرد امیر المؤمنین بعد و دختر پادشاه مغرب را
طلبیده ایشان را بیکدیگر منعقد گردانیدند و وداع کرده براه مدینه
پیوستند راوی گوید این کارها در سه ساعت از آن ولایت پناه بظهور
رسید بابا فغانی گوید   امام اوست که بخشید سر نیابد انصاف برانک
امید که پیکانش برآید تمام   هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی
امیر المؤمنین کرم الله وجهه در مسجد کوفه نشسته بود اعرابی آمد بعد از ادای
تحیت و ثنا گفت ای پیشوای اتقیا و مقتدای اصفیا منش و ولد محتاج مند

و قرض دارم و بجز تو صاحب کرمی در عالم نمیدانم امیرالمومنین با محبان
از صحابه روان شد تا بدر خانه احمد کوفی رسید قنبر او را خبردار از آمدن
چون بسعادت ملازمت مستسعد گردید امیر بشفقت تمام از حالش پرسید گفت یا
وصی سید المرسلین روزی چند است که این خانه پرداختم و منزلی باصفا ساختم
بعد از آن گفت از سر عجز و نیاز که ای سراپا کان حسن و گنج ناز
منکه و زین گونه دولت از کجا بر گدای سایه افکنده همای سروری
رسید بر تن جان داده جانی رسید غرق بحر حیرتم زین واقعه بلکه می
بخواب این واقعه را میبینم دولت دیدار شد بخت خواب آلود من بیدار شد
مکرمت کردی فدایت جان من کفر عشقت دین و ایمان من مولای من
محبا کاشانه چند خرج کردی از برای این خانه گفت ای پیشوای ابرار مبلغ
دینار فرمود من باین مبلغ خانه زرنگار رفیع و سقف و شمسه دار از انوار پر از
حور کار خدا را احمد گفت من آنخانه را خریدارم و رقم سند بر صفحه جان
می نگارم امیر دست مبارک بر دستش نهاده بیع فرمود احمد از معقول
زوجه خود را آگاه ساخته هزار دینار طلبید برش گفت من ... درین
که با فرزندان باهم باشم در خانه خود ان احمد ... قبول نموده ...

امیر آورد آنسرور سخیا و رهبر اتقیا با این عدد بکرد احمد گفت یا امیرالمومنین
از برای محبی ... کاریست که بیع ما بخت استوار است امیر ... نوشته
و قلم طلبید و محبی مرقوم گردانید مضمونش اینکه قباله علی ابن ابیطالب فروختم
در بهشت جاودان مشتمل بر چهار حد حد اول منتهی بخانه رسول آخر الزمان حد دوم
متصل بخانه من حد سیوم ملزق بخانه حسن حد چهارم پیوسته بخانه امام حسین
سلطان ذو المنن برای حور رخشان و چهار جوی از شهد و شیر ... روان
و حواله احمد کوفی کرد احمد او را بدو وجه خود سپرده وصیت نموده که اگر من
از تو بمیرم این بخت نامه را در قبر در آر قضا را بعد از چند گاه از دار فنا بدار البقا
انتقال نمود چون خبر فوتش بامیر رسید از برای تجهیز و تکفینش متوجه گردید
و بی نماز گزارده روی بدعای آمرزش او آورد و چون او را بمقبره دفن
کردند کبوتری کاغذی در منقار گرفته آمده در دامن شاه ولایت افکنده
بسوی چرخ بلند پرواز نمود چون نامه گشود در روی بخط سبز مرقوم بود این
نامه ایست از جانب حق سبحانه و تعالی بسوی علی مرتضی که بیع تو بیع ما
صحیح ... در هدایة السعدا مسطور است که روزی در سفر سائلی پیش امیر آمده
نانی طلب کرد تفسیر فرمود باین درویش نان بده گفت یا امیرالمومنین نان ...

شرارت فرمود با شتر بده گفت شتر در قطار است فرمود بجهان با قطارش ده

قنبر در ساعت دست از مهار بار داشته کناره گرفت امیر المؤمنین از

وی پرسید چرا کناره گرفتی گفت ای بحر سخا و کان عطا با خود اندیشه کردم

مبادا مرا هم ببخشی و از دولت خدمت و سعادت ملازمت تو محروم مانم

میر سید علی قاینی گوید بار و قطار داد از سایلی که خواست آن نقلست کز

سوی بار و قطار چشم … ولایت پناه ما پادشاها گفت ار دولت

دریا مثال است شود گر نه فلک پر گهر و زر بخشت کمتر از سنگ و سفال آن

… در ذخیرة الملوک از ابو هریره رضی الله عنه منقولست که روز عید

و مسکینان بر در خانه امیر مجتمع بودند او بیرون آمده ابو موسی را فرمود

در بیت المال آنچه باشد بستان هزار درم بفقرا انفقه نما چون ابو موسی

قیام نمود بعیدگاه رفته نماز گزارده مراجعت نموده با او بخانه رفتیم

جوین با روغن حاضر آورده گفتم یا امیر المؤمنین اگر مستغنی موی از بیت

المال میدادم روغن میخوردم بار رنجه کشید فرمود ای ابو هریره میخواهی مجمع قیامت مرا

شرمنده گردانی و داغ خیانت بر ناصیه من کشی والله علی …

ازان بیشتر که در موقف قیامت از خجالت رسوا گردم لمولفه شعر

امام برحق از قول نبی آن پناه مشرق و مغرب آن امام برحق از قول

نبی آن جهان علم را بدر منیر آن شهان ملک تمکین را مه آن سپهر معرفت را

آفتاب آن ز وصل شاه جان کامیاب معدن حلم و حیا صدق و صفا

مخزن علم و عمل خلق و سخا از سخائش گشت مفلس کان زر ملکه در دریا بماند

از وراثت قبله ارباب عرفان ذات او مصحف اصحاب عشق آیات او

زو ولایت البر تاج و شرف وز فیوضش پایه تا نانحفت بمو بر جنت

آمد روی او عطر افشان بر جهان گیسوی او آفتاب آسمان هل اتی

تاجدار انما و لا فتی بو زیبنده بفرق تاج دین زانکه بشایسته بود او

امیر المؤمنین خاک پایش افسر عرش برین سایه اش انوار بخش شمس دین

گر فتد نور ضمیرش بر جهان همچو خور یکسر شود کون و مکان در صحابه چون

انجم آفتاب سجده گاه هر دو کون او را جناب سرفرازان خاک درگاه او

حیوان نسیم خار خاشاک اندر راه او بر سرش زیبنده تاج سروری از دوست

… چراغ رهبری شاه اقلیم ولایت ذات او ماه گردون هدایت ذات او

سایه او آفتاب دو جهان روشنی بخش ضمیر انس و جان مظهر عرفان حق

معرفت بخشیدن اندیشه اش برق تیغش شمع بزم دین بود پرتو او را ظفر

آهن بود کشت پشت دین قوی از تیغ او ❊ هم شریعت یافت بر رو
آبرو ❊ هر که رو گردانده از روی که گر است ❊ خویشتن را تا جهنم رهبر است
چونکه صایم بود آن شه بر دوام ❊ نان جو بوده غذایش صبح و شام
میکنم نام شریفش را بیان ❊ تا فدای من شوید ای بی‌سما جانشین مصطفی یعنی
علی مجتبی و مرتضی یعنی علی ❊ ای خوشا نامی که زو دل زنده گشت ❊ همچو
عیسی و خضر پاینده گشت ❊ وصف او چون هست بیرون از خیال ❊ تا بکی ز
دهم صورت مقال

در روضة الاحباب و روضة الصفا و معارج النبوة و حبیب السیر مسطور است
که اکثر مجاهدان میدان سیر و شیر مجتهدان معرکه خبر آورده اند که در سال
دویم از وصول خیر البریه علیه السلام و التحیه بمدینه طیبه نسخ فرمان لا اکراه
فی الدین باذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا استبدال یافت و قاتل کافة انامی را
کمر ظفر اقتلوا المشرکین بر میان همت بسته عنان عزیمت بحرب کفار تافت
منقبت لسان زدیم بهترین عباد ❊ بر افراخت رایات غزو و جهاد ❊ کمر بست
اعدای دین چو گفتش خدا اقتلوا المشرکین ❊ و باصطلاح اهل سیر و حدیث هر لشکری

خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود تشریف داشته آنرا غزو
و غزوه خوانند و در عسکری که خود حاضر نبوده آنرا سریه گویند و برا
مجموع غزوات سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات نوزده
بوده و بقولی بیست و یک و بعقیده زمره بیست و چهار و باعتقاد فرقه بیست
و بیست و سرایای خیر البریه از پنجاه و شش افزون است و آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم را در نه غزوه با اصحاب ضلال قتال اتفاق افتاده بدر و احد و احزاب
و بنی قریظه و مریسیع و خیبر و وادی القری و فتح مکه و حنین اهل اسلام را
نصرت و ظفر دست داد مولف گوید اسد الله الغالب امیر المومنین
علی بن ابی طالب در جمیع غزوات مرافقت نموده مؤید و ناصر بوده مگر در
غزوه تبوک که آنسرور از خوف هجوم اعادی قائم مقام خود کرده فرمود
یا اخی الله تعالی بمن وعده نموده که تبوک بی محاربه فتح مفتوح
خواهد شد تو بر اهل من باش که از کید دشمنان مصون و محفوظ باشند امیر
گفت یا رسول الله مرا بر نسوان و صبیان میگذاری آنسرور فرمود اما ترضی
ان تکون منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی چنانچه حدیث
مذکور در صحیح مسلم و بخاری روایت شده و قاضی در مسند احمد بن حنبل و مسند بزار

به روایت ابوسعید خدری و در اوسط طبرانی و صواعق محرقه به روایت ام
سلمه و ابن عباس مسطور است المقصود هم درین سال غزوه بدر کبری که آنرا
بدر قتال نیز گویند به وقوع انجامید به مقتضای آیه کریمه لقد نصرکم الله ببدر
و انتم اذله اعلام اسلام ارتفاع یافته رایات کفر و ظلام نگونسار گردید سبب
این غزوه آنکه به سمع شریف خیر الانام علیه الصلوة و السلام رسید که ابو
سفیان با قریشیان و اموال فراوان از شام بازگشته متوجه مکه است آنحضرت
با یاران با سیصد و پنج نفر از اصحاب که از آنجمله هشتاد کس از مهاجرین
باقی از انصار بودند و هفتاد شتر و دو سر یا سه سر اسب و شش زره و هشت
شمشیر داشتند بعزیمت سر راه کاروان در دوازدهم رمضان یا هشتم یا نهم
از مدینه طیبه روان شدند ابوسفیان ازین واقعه آگاهی یافته ضمضم غفاری را
بمکه فرستاد تا از قریش استمداد نماید و در بسیاری از کتب مسطور است که
قبل از وصول ضمضم بحریم حرم شبی عاتکه بنت عبد المطلب خوابی دیده بود که زهرها
از آن ترسید صبح به عباس گفت دوش خوابی دیدم که دلالت میکند که بر
قریش بلیه گرفتار شوند و من آن خواب را با تو میگویم مشروط بآنکه هیچکس را
باین سر اطلاع ندهی عباس اخفای آن راز قبول نمود عاتکه گفت در خواب

مشاهده کردم که شتر سواری آمد در بطحا بایستاد و دو سه نوبت آواز بلند
گفت ای قریشیان بشتابید به کشتنگاه خود بعد از آن به مسجد الحرام رفت و مردم
از عقبش پس آن سوار بر بام خانه کعبه نمودار شده بار دیگر همان کلام
بزبان آورد باز او را بر سر کوه ابوقبیس دیدم همان سخن اعاده نمود آنگاه
از سر کوه سنگی غلطانید و آن سنگ پاره پاره شده هیچ خانه در مکه نماند
که قطعه از آن سنگ نیفتاد مگر خانهای بنی هاشم و بنی زهره عباس چون
از خانه بیرون آمد از وصیت خواهر غافل شده آن خواب را با ولید بن عتبه
که دوست او بود در میان نهاد و همان روز این سخن اشتهار یافته بگوش
ابوجهل رسید روز دیگر در وقت طواف خانه کعبه عباس را گفت یا ابا الفضل
چند روز است که این عورت بمرتبه نبوت رسیده عباس گفت کدام عورت
گفت خواهر تو عاتکه چنین واقعه دیده عباس منکر شد ابوجهل آغاز سفاهت
کرده گفت شما بدان قانع نیستید که مردان شما دعوی نبوت میکنند اکنون
زنان شما نیز دعوی پیغمبری می نمایند تا سه روز صبر میکنیم اگر اثری ازین خواب
ظاهر شود و الا مکاتیب باین مضمون باطراف قبایل عرب نوشتیم که دروغ
گوی ترین قبایل بنی هاشم اند القصه چون روز سیم ازین واقعه ضمضم غفاری

بحریم حرم رسید و پیغام ابوسفیان بقوم رسانید اکثر اکابر و صنادید قریش
تهیه اسباب سفر کرده نهصد و پنجاه نفر از مشرکان متوجه حرب حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم گشتند و در میان ایشان نهصد شتر و صد سر اسب بوده
و مجموع سواران و بعضی از پیادگان زره داشتند و هر روز یکی از کبار
قوم سپاه را طعام میداد باتفاق اکثر ثقات عباس بن عبد المطلب و عتبة بن
ربیعه و امیة بن خلف و حکیم بن حزام و نضر بن الحارث و ابوجهل بن هشام و نبیه و
منبه پسران حجاج از جمله مطعمات جنود شقاوت ورود بودند و ثبوت پیوسته
که چون ابوسفیان ببدر رسید و خبر توجه سپاه اسلام نزد او تحقق یافت راه را
گردانیده قافله را بمکه رسانید و قیس بن امرء القیس را نزد قوم ارسال داشته
پیغام که جهة بیرون آمدن شما حمایت کاروان بود اکنون که ما در زمان عافیت
بحریم حرم رسیدیم مناسب آنست که شما نیز مراجعت نمائید قیس با صنادید قریش
ملاقات نموده ادای رسالت پرداخت ابوجهل گفت والله باز نگردیم تا
ببدر نرسیم و در آنجا شراب نخوریم و عشرت ننمائیم و چون چنین کنیم آوازه
شوکت و حشمت ما در اطراف دیار عرب منتشر گردد قوم بالضروره بسخن ابوجهل
عمل نموده بجانب سپاه اسلام در حرکت آمدند اما بنی زهره بصواب اخنس

بن شریف که حلیف ایشان بود مراجعت نمودند و از آنجا چون حضرت
خیر الانام علیه الصلوة والسلام بوادی صفر نزول نمود کیفیت صنادید قریش را
جهة حمایت کاروان استماع نمود بمقتضای کلمه و شاورهم فی الامر
با اعیان صحابه طریق مشورت مسلوک داشت چون اکابر مهاجر و اعاظم
انصار اظهار اخلاص و اتحاد نمودند عن صمیم القلب در امر محاربت موافقت
فرمودند بر زبان وحی بیان گذرانید بشارت باد شما را که ایزد
تعالی مرا بر یکی ازین دو طایفه یعنی قافله و یا جمعی که بجهة حمایت در
کار بیرون آمده اند ظفر و نصرت وعده کرده و واقدی روایت کند
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شانزدهم ماه مبارک رمضان بوادی
بدر آمده علی ابن ابی طالب را با بعضی از صحابه بخبر گیری نامزد فرمود تا بشارت
بموضعی کرده گفت امید دارم نزدیک بچاهی که آنجاست خبر با سپاه خود بیابید
امیر المؤمنین با اتباع بدان مکان رسید جمعی از سقایان قریش ناگاه
پیدا شدند و دو غلام را که یکی عریض و دوم اسلم نام داشت بخدمت آنسرور صلی الله
علیه و آله وسلم آوردند بزبان معجز بیان پرسید قریش کجا اند گفتند در پس
این تل ریگ نایاب آنگاه از عدد و اسامی سرداران آن لشکر پرسید

چون کیفیت حال بوضوح پیوست روی باصحاب کرده گفت مکه جگرگوشهای
خود را بجانب شما افکنده و از آنجا کوچ کرده بسر چاه آخرین بدر فرود
آمده اصحاب را فرمود که نزدیک آن حوض چاه کنند و پر آب سازند و روز دیگر
جمعی از مشرکان قصد خوردن آن آب کردند مسلمانان در صدد منع ایشان
شدند فرمود مگذارید تا آب بخورند هر کس از کفار از آن آب خورد در معرکه
بدر جان بدر نبرد دیگر حکیم بن حزام القصه در منزل که کفار نمودار گشته بودند در
برابر معسکر همایون فرود آمدند و صباح هفدهم ماه رمضان جوشن پوشیده والله
يعصمك من الناس بتسویه صفوف سپاه ظفر اساس ... و صنادید
قریش بانواع حدت و طیش صف قتال آراسته بمیدان شتافتند و نخست
کسی که از مشرکان در معرکه جلادت قدم نهاد عتبه بن ربیعه بود با برادر خود
شیبه و پسر خویش ولید و از سپاه اسلام معاذ و معوذ و عوف ابنای حارث
بمبارزت ایشان مبادرت نمودند چون ایشان نیز نزدیک مشرکان رسیدند
عتبه و شیبه پرسیدند شما کیستید گفتند فلان و فلان از انصار گفتند ما را
بشما کاری نیست ما طالب ابنای اعمام خودیم چون ایشان بازگشتند عتبه و شیبه و ولید
ملتفت گشته یا محمد اکفای ما را بمیدان فرست آنسرور حمزه بن عبد المطلب و علی

ابن ابی طالب و عبیده بن الحارث را بمحاربه فرستاد عتبه در برابر حمزه
آمد و شیبه متوجه ابو عبیده شد و ولید که خال معاویه بود بمبارزت
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مبادرت نمود امیر در ساعت بیک ضربت ولید را
بدوزخ فرستاد و حمزه بشمشیر خون ریز جنگ عتبه را از زیر زیر کرد و شیبه زخمی
قوی بر پای ابو عبیده زد چنانچه در میدان در افتاد و مغز استخوان
ساقش مترشح گشت و شیر بیشه هیجا سلطان الاولیا علی مرتضی علیه التحیه و
الثنا بمدد ابو عبیده شتافته شیبه را بقتل آورد و آنگاه نایره قتال اشتعال
یافته شمشیر آبدار حیدر کرار از خرمن حیات کفار را بباد فنا میداد و بهر طرف
که حمله می آورد فوج فوج مشرکان خوار روی بفرار می آوردند امیر لشکر یکی
پیشوای اهل یقین که هادی ره اسلام خوانده پیغمبر او چو وقت حمله زند بانگ
تکاور خویش قدم بشعله گردون زند تکاور او دلاوری که چو تیغ نبرد
کشد ز نیام شود دو نیم دل خصم در برابر او بکوه قاف چو خنجر کشد بروز مصاف
شود شکاف ز سهم ف از نهیب خنجر او امام صفدر غالب که بود دولت دین
همایه و کنف رایت مظفر او و سایر شجعان اهل اسلام نیز بکمابیش شایسته کشش و
کوشش بجا آوردند و سنان جان ستان ایشان مشرکان را بجانب دوزخ

منفرستاد و در انحال رسول ایزد متعال دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات
برآورده به نیاز تمام ظفر و نصرت اهل اسلام مسالت می نمود نعاس زبده
خیر الناس غلبه کرد همان لحظه چشم کشاده بشارت نزول افواج ملایکه
مقربین بامداد جنود مسلمین بگوش هوش حضار رسانید و آیه عنایت
سیهزم الجمع و یولون الدبر بر زبان وحی بیان گذرانید و قبضهٔ ریگ بر گرفته
و شاهت الوجوه گفته بسوی مشرکان انداخت و جنود اسلام را امر به فتح
داده بر حربگاه کفر و اصحاب ظلام دلیر ساخت از امیر المومنین کرم الله
وجهه مرویست که گفت در روز بدر سه نوبت متعاقب [illegible] نوزید دفعه اولی
جبرئیل بود با هزار فرشته دویم میکائیل با هزار فرشته سیم اسرافیل با هزار
فرشته در آن روز ملایکه دستارهای سرخ و زرد از نور بر سر داشتند و بر
اسبان ابلق سوار بودند القصه چون استعانت عنایت رب العالمین قرین حال
سید المرسلین شد اهل ظلام روی بانهزام آوردند مجموع هفتاد نفر از ایشان
کشته شدند و هفتاد باسیری افتادند و از جمله مقتولان سی و شش نفر بزخم
تیغ خونریز شیر یزدان شاه مردان علیه التحیة و الغفران بقعر جهنم موسند
و از انجمله عاص بن سعید است و حنظله بن ابی سفیان برادر معاویه و طعیمة بن عدی

و نوفل بن خالد و زمعه بن الاسود و عمرو بن عثمان عم طلحه بن عبید الله
و عثمان و مالک برادران طلحه و منبه بن الحجاج السهمی و ابوجهل لعین
بزخم تیغ معاذ و معوذ پسران عفاری از پای در افتاد و عبد الله بن
مسعود بعد از قتل سر آن لعین بخدمت رسول آورد و از جمله اسیران عباس و
عقیل و ابو العاص و ابو عزیز عمیر و وهب تا عتبه بن معیط و نضر بن الحارث
بود و عباس و عقیل رضی الله عنهما در سلک اهل اسلام معلی مقام انتظام
یافتند و عتبه و نضر بتحریک صمصام اسد الله الغالب باسفل السافلین رسیدند
و باقی اسیران فدیه داده خلاص شدند و از صحابه تو چهارده کس
شربت شهادت چشیدند شش تن از مهاجر و هشت تن از انصار و ابو عبیدة
الحارث بن عبد المطلب در سلک شهدای مهاجرین انتظام دارد مسطور است که
چون ابو عبیده رضی الله عنه از ضربت شیبه از پای در آمد بر دوش نشسته پیش رسول
صلی الله علیه و سلم بردند گفت یا سید المرسلین من شهیدم آنحضرت آب
در دیده گردانده فرمود بلی تو شهیدی و مرغ روح ابو عبیده بهنگام مراجعت
بعالم قدس پرواز نمود و مدت عمرش بقول صاحب مقصد اقصی شصت و سه سال بود
بعد از وقوع این فتح نامدار افکندن جیفه مردار کفار خوار بچاه بدر سالار ابرار

صلی الله علیه و آله و سلم و سایر اخیار بر سر آن چاه تشریف برد و نام کفار را
که در آن چاه انداخته بودند بر زبان معجز بیان رانده فرمود هل وجدتم
ما وعد ربکم حقا فانی قد وجدت ما وعدنی ربی حقا عمر بن الخطاب گفت یا رسول
الله با اجساد بی ارواح سخن میگوئی فرمود شما نشنوید بهتر از ایشان
چون آن سرور بطرف مدینه مراجعت نمود در وادی صفرا بر سر تلی غنایم را
قسمت فرمود و شتر ابوجهل بقسم اختصاص کشید و در روضة الاحباب مسطور است
که شمشیر منبه بن الحجاج که موسوم بذوالفقار بود بامیر المؤمنین کرم الله وجهه
نمود اما در اکثری از کتب معتبره چنین بنظر در آمده که شمشیر مذکور را جبرئیل از بهشت
آورده بود چنانچه شمه ازین معنی حکیم سنائی در حدیقه خبر داده
ذوالفقاری که از بهشت خدای بوی فرستاده بود شرک زدای [illegible]
سیر هشت کس بی حضور آن سرور جهة سرانجام بعضی از مهام درین غزوه حاضر نبودند
ابو لبابة بن عبد المنذر که از قبل سرور در مدینه خلیفه بود و عاصم بن عدی
و حارث بن ثابت و خوات بن جبیر و حارث بن صمه و سعد بن زید
و طلحة بن عبید الله و عثمان بن عفان بنابر تقسیم غنایم نموده حصه ایشان نیز
ارزانی داشت و هم در کتاب مذکور مسطور است که در سال سیوم از هجرت غزوه

احد واقع شد برین منوال که ابوسفیان با سه هزار نفر از لشکر شیطان
که هفتصد کس از آن زره پوش بودند و دویست سر اسب همراه
داشتند بجانب مدینه توجه نمود و عباس از مکه معظمه مکتوبی مخبر ازین واقعه
نزد آن سرور فرستاد سید المرسلین خواست در مدینه متحصن گشته بمدافعه
کفره قیام نماید اما بواسطه الحاح و مبالغه بعضی جوانان جنگجوی عزیمت
تمام بعد از نماز جمعه چهاردهم شوال عبد الله بن ام مکتوم را در مدینه خلیفه ساخته
با هزار نفر از ابطال که صد کس از ایشان زره پوش بودند متوجه حرب
ضلال گردید عبد الله بن سلول در اثنای راه با سیصد نفر از منافقان
بازگشت و در لشکر اسلام سه علم بود علم خاصه سید المرسلین بدست مبارک
امام الاشجعین اسد الله الغالب و یکی بدست سعد بن عباده و یکی بدست
حباب بن المنذر بود القصه صباح روز شنبه پانزدهم شوال بپای کوه
احد [illegible] اصحاب بعزم [illegible] آن سرور جهة تسویه
صفوف و سایر تعبیه قیام نمود عکاشة بن محصن اسدی را بر میمنه گماشت
و بر میسره ابو سلمه را گذاشت و ابو عبیده و سعد را در مقدمه تعیین نمود
جای مقداد بن عمرو در ساقه مقرر فرمود و عبد الله بن جبیر را با جمعی

تیرانداز بمحافظت دو چشمه آب که در پس سپاه نصرت شعار بود مأمور
ساخت و وصیت کرد که بهیچ حال از آنجا حرکت نکنند و ابوسفیان نیز
بترتیب لشکر ظلمت اثر قیام نموده خالد ولید را والی میمنه و عکرمة بن
ابی جهل را صاحب میسره گردانید و عبد الله بن ربیعه را [illegible]
امیر ساخت و لوا را بطلحه که از جمله مبارزان نامی بود و [illegible]
بقتل او تعبیر فرموده تفویض کرد چون نایره قتال اشتعال یافت طلحه با لوا
در میدان شجاعت قدم نهاده مبارز طلبید شیر خدا علی مرتضی [illegible]
زبانه آتش بر سر آن بد اختر تاخت و بیکضرب ذو الفقار کار [illegible]
بعد از قتل طلحه آن لوا را مصعب برادرش برداشته مبارز طلبید و زخم
[illegible] عاصم بن ثابت بتخصیص جهنم رسید و برادر دیگرش نیز بتیغ عاصم
سقر شد و عثمان بزیر تیغ حمزه مقتول گشت آخر الامر غلامی از بنی عبدالدار
صواب نام رایت اهل ظلام برداشته مبارز طلبید از تیر نصرت [illegible]
کرار بدار البوار رسید و در کشف الغمه از امام جعفر صادق مرویست که
جانب کفار چون نه کس لوا را برداشته مبارز طلبیدند و هر نه کس را امیر المؤمنین
کرم الله وجهه بقتل آورد و باتفاق جمهور ارباب سیر و از اصحاب خیر البشر

حیدر در جمیع معارک بتخصیص در حرب احد بیشتر از جمله اصحاب خیر البشر
لوازم شجاعت و تهور بتقدیم رسانیده مشرکان را منهزم گردانید و سایر
اهل اسلام باخذ غنیمت مشغول شدند و جماعه که بامر خواجه کونین بمحافظت
شکاف عینین قیام می‌نمودند بخلاف رای سرور از خود داخذ غنیمت [illegible]
عنان بمعرکه تافتند و خالد ولید و عکرمه بن ابی جهل عبد الله را با چندی
از رفقای او شهید ساخته از پس پشت سپاه اسلام در آمده و تیغ کین بیدریغ
آخته بر مسلمانان استیلا یافتند و جمعی از اهل اسلام بدرجه شهادت رسیدند
و باقی روی بفرار آوردند هر چند آنسرور صلی الله علیه و سلم ایشان را میخواند
اجابت نمی‌نمودند و بثبوت پیوسته که در جنگ زیاده از چهارده نفر کسی در
ملازمت آنسرور نماند و اسامی ایشان بموجب آنست علی ابن ابیطالب ابابکر بن
ابی قحافه عبد الرحمن عوف سعد وقاص زبیر عوام طلحه بن عبید الله ابوعبیده
جراح حباب بن المنذر ابودجانه عاصم بن ثابت حارث بن الصمه سهل
حنیف سعد بن عباده محمد بن مسلمه و ازین چهارده عزیز چون حرب سخت شد
کس روی بفرار آورده بودند هشت کس قرار مردن برخود داده بآنحضرت [illegible]
بستند که در خدمت آنسرور ذو السعادت شهادت برسند اسامی ایشان اینست

امیرالمؤمنین علی و طلحه و زبیر و ابودجانه و حارث و خباب و عاصم و سهل ایشان
در مقابله و مقاتله مشرکان آثار شجاعت و مردانگی بظهور آوردند و با وجود
کثرت اعادی آسیبی بهیچ کدام ایشان نرسید الا آنکه از هجوم جنود ظلام از ان هشت
نفر از صحابه کرام که برگشته شدن قرار داده با هم بیعت بسته بودند که
فرار ننمایند کسی نماند بجز شاه مردان کرم الله وجهه در آن حال چون خیر الانام
علیه الصلوة والسلام بجانب چپ و راست نظر فرمود غیر از مرتضی کسی ندید
بزبان معجز بیان گفت یا اخی تو چرا از فتی و با اهل فرار ملحق نگشتی امیر گفت
یا رسول الله اکفر بعد الایمان ان لی بک اسوة یعنی ای رسول خدا آیا کافر شوم
بعد از ایمان بدرستی که مرا با تو مساوات و تجدد اسوه کند بنابراین موافقت
فرار ننهم یا کشته شوم یا آنکه حق سبحانه نصرت و فتح قرین حال تو گرداند
در ین حال سه طایفه عظیمه کثیره از کفار متعاقب یکدیگر متوجه خیرالبشر شدند
هربار حیدر کرار بزخم ذوالفقار شر ایشان را از سرور کاینات دور گردانید
و از فرقه اول هشام بن امیه مخزومی را بقتل آورده باقی منهزم گشتند
زمره ثانیه عمرو بن عبدالله جمحی را از میان قوم ضال بدوزخ فرستاد
کفار از بیم شمشیر آبدار روی بفرار آوردند و از فوج ثالثه بشر بن مالک عامری

از پای درآورده باقی روی بانهزام آوردند و دیگر هیچ احدی
از کفار جرات نتوانست نمود که آهنگ جنگ کند و بصحت پیوسته که
بعد از انهزام اهل ظلام آنسرور علیه الصلوة والسلام فرمود یا اخی می شنوی
منادی رضوان نام که خازن بهشت است در آسمان میگوید لا فتی الا علی لا سیف
الا ذوالفقار از استماع این مژده جان شوق و ابتهاج بامام الانس والجن
اسدالله الغالب روی داد که گریان گشته شکر نعمت بجا آورد و در
اثنا جبرئیل گفت یا رسول الله ملائکه تعجب بر تعجب می افزایند از مشاهده شجاعت
و جوانمردی علی که در محبت تو از وی بظهور می آید آنسرور صلی الله علیه و
آله و سلم فرمود انه منی و انا منه یعنی بدرستی که او از منست و من از ویم
جبرئیل گفت و انا منکما یعنی من از هر دوی شمایم در اکثر کتب سیر مسطور است
که در غزوه احد خیر البشر بنفس نفیس خویش نیز مباشر قتال گشته در آن روز
از دست برد قضا دندان آنسرور زخم یافته یکی از سنگها خرد و شکسته و رخسار
شد از عقدان او در مرجان بدید و بروایت اصح رامی الحجاره عتبة بن
ابی سفیان عتبه برادر سعد وقاص بوده و در روضة الصفا مسطور است
که روز احد عبدالله بن قمیه و عتبة بن ابی وقاص و عبدالله بن شهاب

رمی و ابی بن خلف بر قتل رسول صلی الله علیه و آله و سلم با هم تعهد نمودند
و زمرهٔ عبدالله بن حمید اسدی را نیز داخل آن جبار کردانیده اند
و ابن قمیه و عتبه علیهما اللعنه چندان سنگ بجانب آنسرور راندند انداختند که
رخسار آفتاب آثار او مجروح شده حلقهای خود در جبین همایون نشست
بروایتی از ضرب شمشیر آن ملعونان در گوی افتاده از چشم مردم ناپدید
چشم آورنش نهان گشت و ابلیس لعین فریاد برآورد که محمد بقتل رسید
این خبر شایع شد موجب حزن و تفرق اهل اسلام و سبب تفریح خاطر
کفر و ظلام گردید و اول کسی که آنسرور را در آن گو شناخت کعب بن مالک
انصاری بود و او آواز برآورد که ایها المسلمین [illegible] حی است
چون مسلمانان از اطراف و جوانب عازم شتافتند اول امیرالمؤمنین علی
رسید بعد از آن طلحه و زبیر پس طلحه در آن گو در آمده پشت خم کرد و آنسرور
پای مبارک بر پشتش نهاد و امام الاشجعین دست همایون خیرالانام گرفته
از آنجا برآورده و بصحت پیوسته که آنسرور در شان آن پنج کس ملعون
که بر قتلش عهد بسته بودند دعای بد فرموده بعضی از ایشان در همان روز
کشته شدند و بقیه السیف را سال نکشید که بقعر جهنم نگونسار رفتند

و قصه مسطور است که ابی بن خلف لعنه الله بر آنسرور حمله کرد و مصعب بن عمیر
رضی الله عنه بمحاربه اش رفته بزخم نیزه آن شقی شهید شد و ابی ور نیزه
از دست سهل بن حنیف گرفته بر گردن ابی لعین زد ابی عنان بعقوب فرار کردانید
از الم زخم سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم لبان گاو بانگ میکرد تا
وقتی که روی بدوزخ آورد و در بعضی از روایات آمده که نوی زید بن
وهب از عبدالله بن مسعود پرسید چنین شنیده ام که در روز احد بغیر از
مرتضی علی و ابو دجانه و سهل بن حنیف رضی الله عنهم در خدمت حضرت رسالت
هیچکس نمانده بود این خبر مطابق واقعه هست یا نه گفت آری اول که سپاه
اسلام روی بوادی انهزام نهادند بجز امیرالمؤمنین احدی نزد آنحضرت نماند
بعد از ساعتی عاصم بن ثابت و ابو دجانه و سهل بن حنیف و طلحه بن عبیدالله
ملازمت خیر البشر شتافته کمر محاربت بر میان بستند زید بار پرسید که ابی
بکر و عمر کجا بودند گفت ایشان نیز بگوشه رفته بودند و چون از حال عثمان
بن عفان استفسار نمود گفت او نیز در روز سیم از جنگ پیدا شد بار دیگر
مقر او بمنزل اعرابی بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بدرستی که زرین
عریض رفتی از امیرالمؤمنین کرم الله وجهه منقولست که در آن روز نود زخم نبال

بن و ابو دجانه و سعد وقاص هر یکی بطرزی بمنع و دفع طایفه از مشرکان
مشغول بودیم تا آن زمان که خدای تعالی فرج روزی کرد چنانچه در
اکثری از کتب سیر مسطور است که در روز احد جمعی دیگر از صحابه مثل
ابو عبیده جراح و طلحه بن عبید الله و ابو طلحه انصاری نیز لوازم جانسپاری
ویرا دلی بتقدیم رسانیدند و دو انگشت طلحه بزخم تیغ ابن قمیه یا بضرب
تیر مالک بن زهیر جشمی از کار باز ماند القصه چون شمال اهل ضلالت
انجا سیه حضرت خیر البریه علیه و آله الصلوة والسلام والتحیه با جمعی از صحابه
مجتمع بودند بشعب احد درآمد و هند زوجه ابی سفیان که با زنان دیگر
و سایر نسوان قریش فضای میدان را از مردان [illegible] خالی دیدند
بر سر شهدا شتافتند و بغیر از حنظله بن ابی عامر راهب که ملقب بغسیل الملائکه
تمامی شهدا را مثله ساختند و هند جگر عم خیر البشر حمزه را از شکم
آورده بمکید بنا بر این او را آکله الاکباد میگفتند و بعد از آن [illegible]
و اتباع او را داعیه رجوع بمکه پیدا شد نخست ابو سفیان نزدیک شعب
درآمده فریاد برآورد که محمد در میان قوم هست یا نه با شارت [illegible]
رسالت پناه ساکت بودند ابو سفیان باز آواز داد که آیا پسر ابی

قحافه زنده هستند یا نه هیچکس بجواب زبان نگشاد و بروایتی [illegible]
اسد الله الغالب گفت بخدا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم زنده است
سخن ترا میشنود آنگاه ابو سفیان آغاز تشنیع نمود و گفت اعل
هبل اعل هبل اصحاب حضرت رسالت مآب بجواب او گفتند الله اعلی
و اجل باز ابو سفیان گفت العزی لنا و لا عزی لکم مسلمانان جواب دادند
الله مولانا و لا مولی لکم ابو سفیان گفت موعد محاربه میان ما و شما در
سال آینده در منزل بدر است ام الاشجعین نعیم بن مسعود [illegible]
زبان بقبول گشاد و ابو سفیان بطرف مکه روان شد و بروایت
اکثر اهل سیر در واقعه احد قریب سی کس از مشرکان بقتل رسیدند از آن
جمله بقول محمد ابن اسحاق دوازده بضرب تیغ امیر المؤمنین حیدر کشته شدند
و اسامی ایشان اینست طلحه بن ابی طلحه [illegible] ابو سعید و برادر [illegible]
عبد الله بن حمیل و ابو الحکم بن الاخنس و ولید بن [illegible]
و ارطات بن شرحبیل و هشام بن امیه عمرو بن عبد الله جمحی بشر بن مالک
صواب مولای بنی عبد الدار و بروایت روضه الاحباب از مسلمانان هفتاد
نفر و بقولی شصت و پنج بسعادت شهادت استسعاد یافتند از آن جمله [illegible]

درین جنگ شخصی را که بشدت باس و قوت موصوف باشد غنیمت گردان
که اگر بر من ظفر یابد گوشش و بینی مرا ببرد چون در روز ملاقات از من
سوال کنی که گوشش و بینی ترا چرا بریدند گویم از برای محبت تو و رسول
تو پس سخن مرا التصدیق فرمایی گوش و بینی بریده مایی از سعد روایت
که عبدالله وقت صبح این آرزو کرد و آخر روز دیدم که کفار خوار گوش و بینی
او را بریده بودند پس او را و حمزه را در یک قبر دفن نمودند و مدت عمرش
چهل و چیزی بود و دیگر مصعب بن عمیر است که اسلام بسیاری از مدینه با تمام او
نمود و در مقصد اقصی مسطور است روزی که مسلمانان از معرکه احد فرار نمودند
مصعب رایت مهاجرین در دست داشت چنان قرار [illegible] گشت
و ابن قمیه بشمشیر دست راستش ببرید علم بدست چپ گرفته گفت و ما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل و ابن قمیه علیه اللعنه زخم دیگر دست چپش را نیز
قلم ساخت مصعب رضی الله عنه بار دیگر آیه مذکوره خواند و علم را در بر
هر دو بازو و سینه خود منضم گردانید ابن قمیه نیزه بوی رسانید تا کار شهادت
انجامید گویند که مصعب از امتعه دنیویه کمتر به بود که چون شهید شد از او
پوست پاره ماند که هرگاه سرش را می‌پوشیدند پایهایش مکشوف گشت

بالش ستر میکردند و پیش پا زمین ماند بیت غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست لمولفه شو بر خانقاه و خانه و باغ
و سرا مغرور که این نقشیست بر آب که روسوی عدم دارد بتجرید آسا با حق
وازین شط بهیچ خط نگذر که چون ماهی شوی غرق تا که با خود زره داری
از جمله شهدای انصار یکی ذکوان بن قیس است او از اهل بدر است اکثر
صلی الله علیه و آله و سلم در شان او فرموده هر کس خواهد ببیند مردی را
که بر سبزه بهشت راه میرود باید که نظر کند بسوی ذکوان و در روضة الصفا
مسطور است که چون اهل اسلام متوجه احد شدند ذکوان فرزندان و زنان
خود را وداع کرد ایشان گفتند دولت دیدار کی میسر شود گفت زنهار است
و بعد از ملاقات فریقین چندان محاربه نمود که بدرجه شهادت رسید و از حضرت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که احوال ذکوان
خبر داری امام المتقین کرم الله وجهه گفت یا رسول الله من دیدم سواری
در آن کشتن او بود و میگفت مرا نجات مباد اگر تو نجات یابی آنگاه شمشیر
بر دوش او فرود آورده و من آن سوار را از پشت زین افکنده بقتل آوردم
چون نظر کردم ابو الحکم بن الاخنس بود و دیگری از شهدا [illegible]

مرویست که او قریب بواقعه احد جمیله را بحباله خود در آورده بود شب روز جنگ
باجازت آنسرور در مدینه توقف نموده با منکوحه خود زفاف کرد صبح
جنب بگاه شد چون بمعرکه رسید ساعتی بقتال پرداخته شهید شد پیغمبر فرمود
می بینم ملائکه را که او را غسل میدهند چون بمدینه تشریف آوردند احوال او
زوجه اش پرسید گفت یا رسول الله از غایت شوق جهاد پیش از آنکه غسل جنابت
کند سلاح بسته بمعرکه شتافت بنابر ثبوت این قصه پیغمبر حنظله را
غسیل الملائکه لقب داد و دیگر عمرو بن الجموح است که چهار پسر او بخدمت آنحضرت
می نمودند و خود چون اعرج بود در معرکه بنوبت پسران در پیش حضرت
جهاد شدند روا نکردید هر چند دم گفتند لیس علی الاعرج حرج
نرسید نزد آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفت میخواهم با این
لنگی عرصه بهشت را بگیرم سید عالم فرمود لا جهاد علیک عمرو در کار ابرام
نمود رخصت یافت و با پسر و برادر زن خود شهید گشت از روات منقولست
که در روز احد چون اخبار موحش بمدینه رسید عورات جهت تحقیق حال
متوجه عسکر شدند و ام المومنین عائشه رضی الله عنها نیز روان گشت
در راه زوجه عمرو را دید که شوهرش و برادر و پسر خود را بر شتر بار کرده

پرسید خبر چیست گفت الحمد لله ذات با نعم البرکات سید کاینات بعون الله
بصحت و سلامت است و دیگر هر چه باشد سهل است زن ایشان را حمل اشتر از رفتار
باز مانده بزانو در آمد هر چند زجر میراندند قدم پیش نمی نهاد بخدمت آنسرور رسیده
صورت حال معروض داشت زبان معجز بیان فرمود ان الجمل مأمور بعد از آن
پرسید عمرو در وقت توجه چه گفته بود زنش گفت اللهم لا تردنی الی اهلی گفته
شده بود آنسرور فرمود بنابرین شتر بجانب مدینه نمیرود و انصار شهادت داد که
شوهر و برادر و پسر تو در بهشت بسر می برند و دیگر انس بن
نضر است نقلست که انس بن نضر عمر بن الخطاب را دید با طایفه از اهل اسلام
در مقام حیرت و تفکر نشسته استفسار حال نمود گفتند رسول الله درجه شهادت
رسید گفت پس حیات ما چه کار می آید برخیزید و با عدا مقاتله نمایید تا
کشته شوید چون هیچ یکی مرافقت ننمودند شمشیر از نیام بر آورده خود
متوجه شده چندان محاربه نمود که شهید شد گویند زیاده از هشتاد زخم
بر بدنش زده بودند رحمة الله علیه و از جمله شهدا نفر خارجه بن زید و سعد
بن ربیع و یمان بن حسل که او را اهل اسلام ناشناخته کشتند و عبدالله
بن جحش و جمعی که با او در محافظت شکاف عینین ثبات قدم می نمودند

شهادت رسیدند و جنازه هر یک از شهدا که می آوردند آنسرور در پهلوی سید
الشهدا حمزه نهاده باداء صلوة قیام می نمود چنانچه هفتاد کرت بر حمزه نماز
گذارده و قولی آنکه آنسرور بر شهدا نماز نگذارده و مجتهدان مذهب شافعی
بر صحیح این روایت کرده اند باتفاق ارباب اخبار آنکه شهدا را در
موضع دفن کردند در آخر همان روز چون آنسرور بمدینه مراجعت می نمود
اثنای راه بهر قبیله که می رسیدند ذکور و اناث بسر راه آمده بر حسب
صفات شکر الهی بتقدیم رسانیده می گفتند هر مصیبت که سوای تست
آسان و حال آنکه اکثر از ایشان مصیبت زده بودند و منقولست
که در روز دویم از واقعه احد خبر رسید که ابوسفیان با اتباع از
پشیمان شده باز بخیال قتال عزیمت مدینه نموده بنابرین آنسرور
لوای ظفر انتما را بشیر خدا علی مرتضی داده با جماعه که در احد همراه
بودند بعزم مقاتله اعدا توجه فرمود تا منزل حمراء الاسد تشریف
ظلام از استماع کثرت اهل اسلام روی انهزام آورده بمکه روان شد
و آنسرور باز مراجعت نموده بمدینه با سکینه نزول اجلال فرمود
هم در کتب مذکور مسطور است که در سال چهارم از هجرت آنسرور صلی الله علیه

هفتاد نفر از زهاد صحابه را بهدایت اهل نجد مامور فرمود منذر بن
عمرو ساعدی را بامارت تعیین فرمود چون بعد از قطع منازل
طی مراحل به بئر معونه که نام موضعی است رسیدند عامر که امیر قوم
بود داشت جمعی کثیر فراهم آورده غیر از یک تن که موسوم بعمرو بود
همه صحابه را شهید ساخت چون عمرو بمدینه رسید کیفیت واقعه بعرض
رسانید آنسرور بر فوت اصحاب بغایت تأسف خورده عامر را
دعای بد کرد روزی آن لعین از پشت زین با سر نگونسار
اثنا عمرو گفت یا رسول الله من در وقت مراجعت دو نفر از قبیله عامر را
خواب یافته بقتل آورده ام آنسرور در این امر متأسف شد و عمرو را بخطا
منسوب داشته فرمود آن هر دو تن مومن بودند لاجرم دیت
ایشان واجب است هم در آن زمان بخصا یهود بنی النضیر که حلیف اهل نجد
بودند تشریف برده در باب دیه آن دو شخص استعانت جست ایشان ادا
قبول نمودند و آخر غدری بخاطر گذرانیدند جبرئیل علیه السلام آنسرور را
از خیال ایشان آگاه گردانید بنابرین بمدینه آمده بمصحوب محمد بن مسلمه
پیغام اخراج نزد بنی نضیر فرستاده ایشان را از خیال ناسزای

بخشید، فرمود بعد از انقضای ده روز از این تاریخ هرگاه از شما
در اینجا یابند بفرمان ما گردن زنند آن قوم ضال از تهدید باز اندیشیده
تهیه اسباب سفر پرداختند و آخر باغوای عبدالله بن ابی بن سلول
قرار دادند آنسرور این قوم را در مدینه با جمعی گذاشته رایت
بشاه ولایت ارزانی داشته متوجه بنی نضیر شده نماز عصر در نواحی قلعه
ایشان ادا نمود مدت پانزده روز محاصره امتداد یافت در روایتی
محاصره امتداد یافت و در وقت محاصره یکی از تیراندازان ایشان
یهود مغرور تیری بجانب سید المرسلین انداخت چون شب شد
اسدالله الغالب از معسکر ظفر اثر غایب شد بعضی از صحابه غیبت شاه
ولایت مآب را بعرض سید کاینات رسانیدند فرمود می بینم جهت کفایت
بیرون رفته مقارن اشتعال شاه شجاعت خصال سر پر غرور عزور را در
آنسرور انداخته گفت این سر آن ملعونیست که تیر بجانب خیمه آنسرور
انداخته بود آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم از کیفیت واقعه تفقد نمود
امام الاشجعین کرم الله وجهه گفت من این ملعون را بصفت شجاعت منسوب
دیده بخاطر آوردم شاید او در اجرات بران دارد که شب از قلعه

آید و هرگرا اتفاق یابد بیرون برد بنابرین در کمینگاه نشستم ناگاه دیدم شمشیر برهنه
در دست گرفته با نه کس دیگر از حصار بیرون آمد من بر وحمله کردم
و سرش از تن برداشتم و موافقان او چنان گریختند اگر رخصت
فرمائی و ادارم که بر ایشان ظفر یابم آنسرور ابودجانه و سهل بن حنیف را
با هشت نفر دیگر مصحوب امام الاشجعین گردانید اسدالله الغالب بتعاقب
غرور اتفاق شده همه را بقتل رسانیده سرهای ایشان را نزد سید کاینات
آورد پس بفرموده آنسرور آن سرها را بر در سرای بنی خطمه آویختند
چون کار بنی نضیر در تنگنای حصار دشوار شد کس پیش سید انام صلی الله
علیه و سلم فرستادند که ما را امان داد تا از این دیار بیرون رویم فرمود امروز
این التماس درجه قبول نمی یابد مگر آنکه اسلحه خود را بگذارید و از اموال
آنمقدار که مواشی شما بر توانند داشت ببرید و بقیه را رها کنید یهودان از
اضطرار بدین معنی راضی شدند و جلای وطن اختیار کرده بعضی بقلاع خیبر
و برخی در اطراف آفاق پراکنده گشتند هم در کتابهای مذکور مسطور
که در سال پنجم از هجرت بسیع مبارک آنسرور صلی الله علیه و آله که سید
پیشوای بنی مصطلق حارث بن ضرار لشکری فراهم آورده داعیه محاربه

با اهل اسلام دارد لاجرم آن سرور کائنات کارسازی سپاه نصرت دستگاه
نموده رایت ظفر آیت مهاجرین را با امام الاشجعین علی مرتضی داد و علم
انصار را بسعد بن عباده تفویض فرمود و قلاده اصحاب عمر ابن الخطاب
را در مقدمه تعیین کرد و بر میمنه زید بن حارثه را گماشت و بر میسره عکاشه
بن محصن را بازداشت و باین ترتیب و آئین متوجه اعدای دین گشت و درآن
سفر بسیاری از منافقان بطمع اخذ غنیمت همراه شدند و در میان سپاه اسلام
سی راس اسب بود و از امهات مومنین ام سلمه و عائشه درین غزوه بشرف
مصاحبت اشرف انبیا مشرف بودند چون حارث بن ضرار از توجه
ابرار خبر یافت لوای سعادت انتها بر صفوان نامی داده پای در
میدان مقابله و مقاتله نهاد چون قتال اشتعال یافت حیدر کرار یکی
از شجاعان کفار را که مالک نام داشت با پسرش بزخم ذوالفقار از پای
در آورد و ابو قتاده را که صاحب رایت مشرکان بود دو پاره کرد
مشاهده این شجاعت خوفی تمام بر خاطر اهل ظلام استیلا یافت و سایر مسلمانان
به تیغ بنصرت مخصوص شده ده نفر از مشرکان بقتل آوردند و بقیه القوم
باسیری افتادند و اموال ایشان غنیمت گشت چنانچه در کشف الغمه مسطور است

امام الاشجعین کرم الله وجهه تربیت حارث بن ابی ضرار را بره
گفته بنظر انور خیر البشر گذرانیدند و آن سرور او را جویریه نام نهاده در
ازواج مطهرات انتظام بخشید هم در کتب مذکوره مسطور است
که هم درین سال غزوه خندق که آنرا حرب احزاب نیز گویند واقع شد
و ارباب سیر آورده اند که چون سرور کائنات یهود بنی نضیر را
جلای وطن کرده متفرق گردانید هر قومی بگوشه منزل گرفتند
بعضی بنواحی خیبر متوطن شدند آنگاه جماعتی از اشراف ایشان مثل
حی بن اخطب و کنانه و ابو عامر و غیره ایشان قریب بیست کس بمکه رفتند
تا با ابوسفیان و موافقان او بحرب سید کائنات تحریض نموده سلسله
معاقده و معاهده را استحکام دهند ابوسفیان با جمعی از ابطال مکه
در آمده قسم خورد که تا زنده باشم دست از حرب محمد باز ندارم
و همچنین بقبایل دیگر توجه نموده همین عمل بجای آوردند پس ابوسفیان
لشکر شیطان را جمع کرده با چهار هزار نفر و هزار و پانصد شتر و
سیصد اسب بیرون آمده جمعی از قبایل دیگر در مر الظهران بایشان
ملحق شده مجموع ده هزار نفر رو بمدینه نهادند چون این خبر به

خیر البشر رسید بعد از تقدیم مشورت باستصواب سلمان فارسی رضی الله عنه
خاطر انور بر کندن خندق قرار یافت و با سه هزار نفر از مهاجر و
انصار بدامن کوه سلع که متصل مدینه است رفته حفر خندق را پیش نهاد
رای جهان آرای ساخت اهل اسلام بجهد تمام کمر جهد و جهاد بر میان
بسته در عرض شش روز بانصرام رسانیدند و بثبوت پیوست که سلمان
برابر ده مرد کار میکرد روزی قیس او را چشم رسانید مصروع شد آن
حضرت فرمود از آب وضو قیس سلمان را بشویند و ظرف آنرا پس پشت
سرنگون نهند چون بفرموده قیام نمودند سلمان صحت یافت مولف
مرتضوی گوید در ایام حفر خندق معجزات غریبه از سید کاینات علیه
افضل الصلوة و اکمل التحیات بظهور آمده ان شاء الله در کتب اخبار مسطور اند
که سرانجام انجامش پیش نهاد همت دارد تحریر خواهم نمود القصه چون
عساکر مشرکان بقصد اهل اسلام در فضای مدینة الاسلام مجتمع گشته بنای
محاصره نمودند جماعتی از دلیران لشکر و سپهسالاران کوه پیکر مثل عمرو
عبدود که بوفور شجاعت و کمال جرأت و استعمال آلات حرب شهره بود و از
ادوات طعن و ضرب در میان قبایل عرب شهرت تمام داشت و میان

عرب او را در مقابل هزار مرد مقابل میشمردند چنانچه عمر بن الخطاب
رضی الله عنه میگفت روزی برفاقت طایفه از قریش که عمرو
عبدود درمیان ایشان بود برسم تجارت با مال تجارت با مال
عزیمت شام کرده بودیم ناگاه قریب هزار کس از قطاع طریق سر راه
گرفتند و اهل کاروان از مال [illegible] دل بر کندند و درین اثنا
عمرو عبدود شمشیر از نیام برکشیده مانند شیر ژیان و پیل دمان بر ایشان
حمله آورد و آن جماعت بمجرد توجه او رو بهزیمت آوردند و راه فرار
پیش گرفتند و اهل قافله بسلامت گذشتند و عمرو عبدود در روز بدر
زخم کاری خورده از جنگ گریخته بود و در جنگ احد جهت مانعی حاضر
نتوانست شد و درین جنگ احزاب تلافی مافات منظور داشته میخواست که
آوازه پهلوانی و شجاعت در میان قبایل عرب منتشر گرداند لاجرم
با چند سرهنگ مثل عکرمه بن ابی جهل و هبیره بن ابی وهب و نوفل بن
عبد الله و ضرار بن خطاب [illegible] از بنی محارب بکنار خندق آمده
محل مضیقی پیدا ساخته تازیانه بر مرکب زده بیک جستن خود را از آن
بر آنجانب خندق انداختند و خالد بن ولید و ابوسفیان با سایر لشکر

برلب خندق صف برکشیدند عمرو عبدود گفت شما با ما چرا از عبور ممانعت
نمی‌نمایید گفتند اگر احتیاج گذشتن شود ما نیز بگذریم القصه عمرو عبدود
قدم در میدان شجاعت و پردلی نهاده جولان نمود و مبارز طلبید چون
اهل اسلام بر پهلوانی و شجاعت او وقوف داشتند و مردانگی و تهور او معلوم
میداشتند چنان خوف بر ایشان مستولی شد که خون در بدن نماند و سرها
در پیش افکنده خشک فرو ماندند چون هیچکس متعرض جواب او نشد
آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هیچ دوستی باشد که این شر او را
از ما دفع کند سلطان تخت ولایت و برهان بخت امام الاشجعین امیر المؤمنین
اسد الغالب علی ابن ابی طالب گفت منم یا رسول الله رخصت فرما [illegible] بار دیگر عمرو
مبارز خواست امام الاشجعین اذن طلبید ماذون نگشت بار سیوم عمرو گفت
در میان شما هیچ مردی نیست که در میدان در آمده با من مبارزت نماید
اسد الله الغالب گفت یا رسول الله مرا دستوری ده تا با وی جنگ
کنم آنسرور برد و تیغ شمشیر خود که به ذوالفقار مشهور بود و زره جنگ را به او
و زره خاص خود در پوشانیده و عمامه مبارک بر سرش نهاد و گفت اللهم اعنه
علیه یعنی بار خدایا یاری ده علی را بر عمرو و بعد از آن دست مبارک بسمت

بر داشته گفت الهی عبیده را و زید را از من باز گرفتی و حمزه را در روز احد
از من جدا ساختی این علی است برادر و پسر عم من لا تذرنی فردا و انت خیر
الوارثین امام الاشجعین پیاده روان شد بر سر راه وی گرفته گفت ای
عمرو شنیده‌ام که تو گفته هیچکس مرا نخواند بیکی از سه چیز که از من قبول نکنم گفت
آری امیر گفت من ترا میخوانم با آنکه گواهی دهی که خدای تعالی یکیست و محمد
رسول او و منقاد شوی پروردگار را زیرا که آفریدگار همه عالمیان است عمرو گفت
از من این توقع مدار امیر گفت امر دیگر اختیار کن گفت آن کدام است فرمود
ترک محاربه کن و به دیار خود باز گرد زیرا که اگر کار محمد نظام گیرد
گرفت و بر جمله اعدا مظفر و منصور گشت تو بسعادت و استدادی بجای آورده
باشی و اگر کار بر عکس شود بی منازعت و مخاصمت مقصود تو بحصول می‌پیوندد آن
ملعون گفت زنان قریش این سخن را نقل کنند هرگز چنین نشده اگر کسی قدرت
باشد بر نذر خود وفا ننموده باز گردد و نذر وی در فرار در حرب
آن بود که انتقام ناکشیده روغن بر خود نمالد المقصود چون از این هر دو امر
امتناع نمود امیر فرمود پس کار ما و تو به مقاتله قرار گرفت عمرو خندیده گفت
این خصلتی است که گمان نمی‌بردم که هیچ مردی از دلیران عرب چنین التماس

ازمن تواند نمود باز کرد که در حداثت سنی و هنوز ترا وقت آن نرسیده
با مردان مرد در نبرد آیی و حال آنکه میان من و پدر تو دوستی بود نمیخواهم
که خون تو بر دست من ریخته شود امیر فرمود اگر دوست نمیداری که خون من
از دست تو ریخته شود من میخواهم که خون ترا بریزم عمرو ازین سخن بیکبار
آشفته از مرکب فرود آمده اسب خود را پی کرد و شمشیر از نیام کشیده و از سر
خشم و غضب بر امیر حمله آورد امیر المومنین سپر جهت دفع ضرر در سر کشید آن بیهوده
بی‌باک تیغ آتشناک بر سر امیر فرود آورد که آن ضرب ... را
از پا درآمدی حاصل که تیغ تند سپر را چنان بشکافت که اثرش بفرق
امیر رسید آنگاه حیدر کرار بیک ضربت ذوالفقار بدن آن ملعون را
سبکبار گردانید و آواز تکبیر بلند گشت چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم
آواز تکبیر شنید دانست که آن لعین مقتول گشت از جابر بن عبدالله انصاری
رضی الله عنه مرویست که چون مرتضی علی و عمرو با یکدیگر نزدیک شدند چنان
گرد و غباری برخواست که ما ایشان را نمیدیدیم بعد از لحظه آواز تکبیر شنیده
دانستیم که امیر المومنین ... القصه بعد از قتل عمرو ضرار بن خطاب و هبیره
بن ابی وهب حمله بر امیر کردند و امیر نیز متوجه ایشان شد چون چشم ایشان

حیدر کرار افتاد فرار نمود چون از وی دور رسیدند که هبیره بن ... ضرب
حیدر بود گفت در آنوقت صورت مرگ معاینه دیدم اما هبیره پای نگاه
در مقابله ایستاد و عاقبت اثر زخم ذوالفقار باو رسید زره خویش انداخته
معرکه را باز پرداخت و نوفل بن عبدالله مخزومی از رعب قتال انهزام
نموده از پشت زین در تک خندق افتاد مسلمانان بیکبار سنگسارش کردند
و او فریاد برآورد که به ازین هم میتوان کشت امیر المومنین در خندق
رفته بیک ضربت شمشیر او را از میان بدو نیمه ساخت عکرمه و هبیره و دیگر کسان
دیگران از معرکه فرار نمودند خبر قتل عمرو عبدود و نوفل بسپاه تو رسید
ابوسفیان با رفیقان رو بانهزام نهاده تا بمنزل ... هیچ جا توقف نکردند
چون اسد الله الغالب عمرو را بقتل رسانید بزره و جامه و سلاح او التفات ننمود
چون خواهر عمرو بر سر وقت برادر رسید و حالش بدان منوال دید گفت
ما قتله الا کفو کریم یعنی نکشته او را الا کفوی کریم همسر گرامی و دانست که برادرش
بزخم ذوالفقار حیدر کرار کشته گشته این دو بیت بر زبان نظم رانید لو کان
قاتل عمرو غیر قاتله لکنت ابکی علیه آخر الابد لکن قاتله من لا یعاب به من کان
یدعی قدیما بیضة البلد القصه چون امیر المومنین علی خرمن زندگانی اهل ظلام

و اشعله حسام خون آشام سوخته بر خسار فائض الانوار لسان شمع فلک اثر خیز
بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باز گشته سر عمرو را در پای
عرش سای آنحضرت انداخته بیتی چند گفت که او آخر آن ابیات اینست
عبد الحجارة من سفاهة رایه و عبدت رب محمد بصواب الحسن الله خاذل
دینه و نبیه و معشر الاحزاب و حضرت رسالت مآب جناب ولایت مآب را
بنوازش بیکران و التفات بی پایان سرافراز و ممتاز ساخته فرمود حدیث
لمبارزة علی یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامة ترجمه حدیث شریف
علی با کفار روز خندق بهتر است و فاضلتر است از اعمال امت من تا روز
قیامت   ز تیغ علی عمرو چون کشته گشت. فلک شد منقش ز انگشت دوست
رسول خدا گفتش از یکدلی که در روز خندق مصاف علی به از هر عمل کار دین
روز کار به کند اهل دین تا بروز شمار و در کشف الغمه و حبیب السیر و معارج
النبوة مسطور است که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در مجلس همایون رسول
برخاسته بتقبیل سر مبارک امام الاشجعین قیام نمودند و عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه آیه کریمه و کفی الله المؤمنین القتال بعلی و کان الله قویا
عزیزا که در آن روز نازل شده بود قرائت نمود   ز ضرب ذو الفقارش روز

هیجا هزاران سر بهر سو پامال است اگر رستم کشد تیغ خلافش بمیدان غزا
زال است چه جای پور دستان شیر افلاک بدست او زبون پر زال است
و مرویست که قریش کس فرستاده جسد آن دو بد فعال خصم مآل را
خریداری کردند آنحضرت فرمود ما را بجسد پلید و بهای خبیث آن احتیاج
نیست و غزوه مذکوره در سبل الاجمال و در صحایف هدایت السعدا از سوره
احزاب نیز منقولست   و هم درین غزوه بنی قریظه واقع شد از ابن عباس
رضی الله عنهما منقولست که چون جنود احزاب انهزام یافتند حضرت خیر البشر
منصور و مظفر از دامن کوه سلع بمدینه مراجعت نموده بدستور قدیم بخانه سیدة النساء
فاطمه زهرا در آمده بدن همایون از گرد و غبار شسته داعیه نماز ظهر تمام
نمود در این اثنا جبرئیل امین دستاری سفید بر سر بسته بر استری نشسته آمده گفت
یا سید المرسلین خدای از تو عفو نماید که سلاح از خود باز کردی تا حال که
ملائکه مسلح و مکمل اند فرمان چنین است که همین لحظه بجنگ بنی قریظه توجه نمائی
و اکنون من رفتم تا زلزله در حصار ایشان اندازم بعد از آن بلال بامر
رسول صلی الله علیه و آله و سلم در اسواق مدینه ندا کرد که هر کس مطیع امر
خدا و منقاد مصطفی است نماز عصر در نواحی حصار بنی قریظه ادا نماید لشکر

اسلام و اصحاب عظام در ملازمت اسد الله الغالب که صاحب رایت خیر الانام
بود روان شدند پس آنسرور سلاح پوشیده با جندی از صحابه کرام
متعاقب روان شد و دران غزوه مجموع سه هزار نفر ملازم بودند
از اسد الله الغالب مرویست که چون قریب قلعه ایشان رسیدم جمعی
دیده ندا کردند قد جاءکم قاتل عمرو یعنی بتحقیق آمد قاتل عمرو و من کفتم
الحمد لله الذی اظهر الاسلام وقمع الشرک و رایت فتح آیت را از زمین
نشاندم کفار را از بالای حصار زبان به دشنام سید عالم کشادند پس
بریدن ابو قتاده را بمحافظت لوای منصور مامور کردانیده بآن رسول
امر دستعال شتافته کفتم یا سید المرسلین نزدیک حصار یهود فرود که
حق سبحانه عنقریب ایشان را رسوا کند فرمود ظاهرا از ایشان حرف شنیع
نموده که باعث ایذای من باشد کفتم آری فرمود چون مرا ببینند
امثال این سخنان نکویند و نزدیک آن قلعه رفته کفت یا اخوة القردة
والخنازیر فرود آئید بحکم خدا و رسول کفار کفتند یا ابا القاسم ما کنت
جهولا ولا فحاشا هرکز بسیار جاهل و دشنام زننده نبودی مر ترا امروز چه
امر روی نمود آنسرور از استماع این سخن بمرتبه حیا غلبه کرد که ردا از دوش

ونیم نیزه که در پستش بیفتاد و قدمی چند باز پس رفت المقصود مدت
بیست و پنج روز و بروایتی پانزده روز بنی قریظه در محاصره بودند
و شاه ... الاولیاء علی مرتضی با جمعی از اهل اسلام هر روز در اطراف و جوانب
حصار بسنک و تیر با کفار جنک میکرد تا آنکه حق سبحانه ترسی و رعبی در دل
ایشان انداخت که دست از جنک باز داشته از حصار بیرون شتافتند
مشروط بانکه سعد معاذ در حکم ایشان حاکم شود آنسرور برین معنی راضی شده
سعد را از مدینه طلبیده حاکم ساخت سعد کفت حکم میکنم که مردان بنی قریظه
را تمام بشمشیر بکشند و نسوان و صبیان را مسلمانان برده اسیر کنند و اموال را
میان خود قسمت نمایند آنسرور فرمود ای سعد حکمی کردی که حق سبحانه
در بالای هفت آسمان کرده بود نقلست که چون یهود بنی قریظه از قلعه فرود
آمدند محمد بن سلمه دست و کردن رجال ایشان را که بروایتی ششصد و بقولی
هفتصد کس بودند بسته بمدینه برد و عبد الله بن سلام بضبط نساء و صبیان و اموال
و اسلحه و امتعه ایشان متعین شد درون حصار هزار و پانصد شمشیر و سیصد زره
و دو هزار و پانصد سپر و اثاث و ادوات و اغنام و جمال و دواب و
مواشی بسیار بدست آمد چون آنسرور بمدینه تشریف برد فرمود خندقها پر

شهید شدند و زبیر را بعض الطایفه مامور گردانید که فوج فوج ایشان
در حضور امیر المؤمنین علی بکنار خندق آورده گردن میزد و از آنجماعه
که بقتل رسیدند یکی کعب بن اسد بود و دیگری حی بن اخطب   در روضة
الاحباب و حبیب السیر مسطور است که در سال ششم هجرت بسید کاینات علیه افضل
الصلوة و اکمل التحیات خبر رسید که بنی سعد لشکر فراهم آورده اند و عزم
امداد یهود خیبر دارند و میخواهند باتفاق ایشان قصد جنگ کنند بنابر آن
اسد الله غالب علی ابن ابیطالب را با یکصد نفر بموضع فدک فرستاد تا بآن
ولایت بنا بر شب سیر می نمود و روز مختفی می بود تا بموضعی رسید در آنجا
با شخصی ملاقات شده احوال اعادی تفتیش می نمود او گفت امیر المؤمنین را
بر سر ایشان می برم بشرطی که مرا امان دهی امیر قبول این معنی نمود او
بر سر آنجماعه برد بفرموده امیر اهل اسلام دست بغارت دراز کردند و ایشان را
هزیمت دادند غنیمت موفور که پانصد شتر و دو هزار گوسفند بدست اهل اسلام
افتاد و از آنجمله امیر المؤمنین خمس شتر بجهت آنحضرت جدا ساخت و باقی اموال را
بر سپاه قسمت نمود و بفتح و فیروزی بمدینه مراجعت نمود   در دستور الحقایق
و صحیح نسائی و صحایف التواریخ و شرح لامیه و شواهد النبوه و روضة الاحباب

الصفا و حبیب السیر و معارج النبوه مسطور است و جمهور مفسرین و مورخین
متفق اند درین که در سال هفتم از هجرت شفیع روز محشر بمقتضای وعد
صادق حی اکبر قال عز و علی وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها فعجل لکم هذه
بعزیمت فتح خیبر با هزار و چهارصد نفر از شجعان و دلاوران از مدینه
نهضت فرمود و بعد از طی مسافت در منزلی که او را منزله میگفتند نزول فرمود
یهود خیبر از توجه خیر البشر خبر یافته بودند و در جمع سلاح کوشش و جهد
استعجال از حصار بیرون آمده شرایط تفحص بتقدیم رسانیده بازگشتند در
آن شب که آنحضرت بدانجا رسیدند ایزد تعالی خواب غفلت بر ایشان مسلط ساخت
که تا طلوع آفتاب هیچ بیدار نشدند و صباح در کمال اضطراب بیلها و زنبیلها
برداشته از قلعه بیرون آمده متوجه مزارع خود گشتند ناگاه چشم ایشان بر
سپاه نصرت پناه افتاد بازگشته بقلاع خود درآمدند چون پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم قوم یهود را بدان منوال دید فرمود خربت خیبر انا اذا
خیبریان قلاع خود را استحکام ساخته دست بانداختن تیر و سنگ گشادند
دلاوران معرکه غزا و جهاد در محاصره سعی بلیغ نمودند هر روز زد و خورد
و مردانگی میدادند تا اندک زمانی حصار نطات و حصن ... و قلعه ... مفتوح

گشت بصحت پیوسته که در وقت محاصرهٔ قلعهٔ قموص چون درد شقیقه عارض
آنسرور شده بود بنفس نفیس در معارک قدم رنجه نمیفرمود هر روز رایت
نصرت آیت را بیکی از اعیان مهاجر و انصار داده بحرب اهل حصن میفرستاد
و در احادیث صحیحه بثبوت پیوسته که روزی ابو بکر صدیق رضی الله عنه
لوا را برداشته بپای قلعه رفته بتحصیل مقصود قیام نمود و دو مرتبه نیز
اصحاب عمر ابن الخطاب با طایفهٔ از شجعان اسلام با محصوران محاربه کرده
عنان مراد بدست نا آورده فرار نمودند چون شبانگاه شامیانهٔ
شام بر سر این حجرهٔ آبنوسی فام برکشیدند خواجهٔ کاینات علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله
و یحبه الله و رسوله یفتح الله علی یدیه و امیر المومنین کرم الله وجهه در آن
حال از غزوه بجهت رمدی که بدیدهٔ میمونش عارض شده در مدینه توقف فرموده
بود و در اثنا مفارقت آنحضرت بر ضمیر شریف صعب نموده الم مفارقت
نور دیده بر وجع دیده برابرت افزوده با وجود الم متوجه ملازمت
سید عالم صلوات علیه و آله و سلم شد از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه
مرویست در آنشب که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این کلمه بر زبان معجز بیان

رسانید غلغله در میان اصحاب مستطاب افتاد که آیا رایت اقدام بکه
خواهد داد و بریده بن الحصیب گوید هر کرا با آنحضرت منزلتی و قربی بود امید
میداشت که صاحب علم او باشد و جمعی از قریش با یکدیگر میگفتند معروفست که مراد
ازین مرد علی ابن ابی طالب است زیرا که چشم او بمرتبه درد میکند که در
موضع قدم خود نمیتواند دید چون صبح [illegible] از آنسرور بگوش امیر المومنین
رسید فرمود اللهم لا معطی لما منعت و لا مانع لما اعطیت یعنی خداوندا هیچکس
نمیتواند داد که تو منع کنی و هیچکس منع نمیتواند نمود چیزی که تو عطا فرمائی
علی الصباح که خسرو سپهر [illegible] تیغ جناح بالکاح نور رویها از شعاع برآمد
جهان را تمام این حجرهٔ بلورین فام منور نمود سعادت مندان فیروز جنگ که
در بیشهٔ وغا چنگ در کمر پلنگ زندی و در بحر هیجا دست در کام نهنگ نهادندی
بر در خیمهٔ سلطان لی مع الله و در سرا پردهٔ بارگاه دین پناه محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم مجتمع گشتند و هر یکی ازین سپهسالاران لشکر
اولیک حزب الله را ظن آن بود که شاید باین سعادت عظمی و موهبت
کبری فایض گردد سعد وقاص گوید در برابر خیمه [illegible] بر زانو در آمده
خواستم با میدانکه صاحب رایت من باشم از فاروق اعظم رضی الله عنه

منقولست که گفت هرگز امارت را دوست نداشتم مگر در آن روز
چون آنسرور از خیمه بیرون آمد فرمود علی ابن ابیطالب کجاست مردم از هر طرف
آواز بر آوردند که چشم او درد میکند چندان که پیش پای خود نمی بیند
گفت او را بیارید در بین اثنا امیر المومنین سطلعت طاهری حاضر شد آنسرور
سر متبرک امیر را بر ران مبارک خود گذاشته آب دهان بابرکات
در چشم میمونش افکنده در حال رمد چشمش زایل گشت و چشمان نرگسینش ترو
تازه بهتر از حالت اول شد بعد از آن درباره او دعا فرمود اللهم اذهب
عنه الحر والقر امیر المومنین کرم الله وجهه گوید ببرکت دعای رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم دیگر هرگز سرما و گرما متاذی نگشتم و از این علی مروی است اگر امیر
المومنین در گرمای تابستان جامه پنبه دار پوشیدی و از آن باک نمیداشتی
و در سرمای عظیم جامه تنک در بر کردی و بروی متعذر نبودی و دیگر در مدت
حیات درد سر و چشم بر آن قرة العیون اولیا عارض نشد و شان نزول
حدیث لاعطین الرایة با فر بدستوری که مذکور شد در اکثری از کتب معتبره
احادیث تخصیص در صحیح مسلم بخاری و در اوسط طبرانی و صواعق محرقه ابن
حجر نیز مسطور است القصه چون از رمد چشم خلاصی یافت حضرت رسالت پناه

رایت فتح آیت با و داده زره خود در بر و در پوشانیده ذوالفقار بر
میانش بسته فرمود یا اخی محاربه کن تا آن زمان که خدای تعالی بر تو مفتوح
کرداند و بخدا سوگند اگر یک کس را خدای تعالی بواسطه تو هدایت کرامت فرماید
ترا بهتر است از هزار شتر سرخ موی که در راه حق جل و علا تصدق نمائی
بعد از آن امیر المومنین بتایید رب العالمین و بفرموده سید المرسلین قدم در
راه نهاد چون بحوالی حصن قموص رسید علم بر توده از سنگ ریزه که بر
در حصار بود فرو برد و در آن حین یکی از احبار یهود گفت یا ایها الحامل لوا
پرسید انیا صاحب لوا تو کیستی و نام تو چیست حیدر کرار جواب داد منم علی ابن
ابی طالب یهودی به قوم خود خطاب کرد علیتم و ... انزل علی موسی
یعنی مغلوب شدید سوگند بتورات موسی و گویند اول کسی که از حصار
با قوم خویش بجنگ بیرون آمد حارث یهودی بود برادر مرحب و در حرب
آغاز کرد او و دو نفر از مسلمانان شهید کردانید آنگاه امیر المومنین
متوجه او شده بیک ضرب تیغ او را به دوزخ فرستاد مرحب چون از قتل
برادر واقف گشت با زمره از شجاعان خیبری اسلحه پوشیده بکین تمام
در صدد انتقام بیرون آمد و مبارزی بود بغایت دلاور بلند بالا و تن آور

دستانش سه من وزن داشت و در شجاعت و مبارزت بی نظیر بود سپر بر دوش
حمایل کرده و عمامه بر سر بسته و خود بر بالای آن نهاده در میان میدان
آمده این رجز آغاز کرد قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب
چندانکه اظهار جلادت نمود هیچکس از اهل اسلام را طاقت مقاومت او نبود
که با او در میدان قتال در آید لاجرم شاه مردان و شیر یزدان بجانب او
روان شد و این رجز بر زبان مبارک راند انا الذی سمتنی امی حیدره
ضرغام آجام ولیث قسوره و مرحب در خواب دیده بود که شیری او را بکشد
چون امیر مصراع اول که مبنی بود از تسمیه شیر بر زبان خواند آن خواب بخاطرش گذشت
اما لغیر قضای الهی نتوانست در میدان درآمده تیغی خواست بر امیر زند
سبقت کرده ذو الفقار بر سر آن ملعون غدار فرود آورد چنانکه از
خود و دستارش گذشته تا قربوس زین دو نیم ساخت پس اهل اسلام
بامداد شاه مردان در آمده دست بقتل دراز کردند و هفت کس از
روسا و ابطال خیبر بضرب تیغ امیر المومنین کشته شدند و باقی بهزیمت
رو بقلعه آوردند و شاه مردان در عقب ایشان روان شد و در این اثنا
مخالفان ضربه بر دست امیر چنانکه سپر از دستش افتاد دیگری سپر را

روی بگریز آورد و شاه مردان از این واقعه بغایت خشمناک گشته
خود را بیک جستن از خندق بدر قلعه قموص رسانید و پنجه فولاد
بحلقه در زده و در آهنین بر کنده سپر خود ساخت سپر در زمان قتال
و جدال بیفتاد از دست شاه رجال بر شگفت از آن شاه عالی
سپر در قلعه را کند و گردش سپر و از امام محمد باقر رضوان الله علیه
منقولست که امیر المومنین در حصار گرفته جنبانید تا بکند و تمام حصار چنان
لرزید که صفیه دختر حیی اخطب از تخت بیفتاد و رویش مجروح شد
گفته اند شاه جوانمردان ید الله بود وگرنه کی تواند آدمی بکند
در خیبر و در خیبر بعقیده بعضی از روات ششصد من وزن داشت
بعضی سه هزار من گفته اند و در صواعق محرقه مسطورست که بعد از کندن
برداشت در خیبر را امیر المومنین بر پشت خود تا آنکه در آمدند مسلمانان
درون قلعه پس سپر خود کرده مقاتله فرمود تا آنکه فتح شد پس انداخت آنرا
خود و نه برداشته مگر آن در را مگر چهل نفر و در کشف الغمه مسطورست که هفتاد
کس از برداشتن او عاجز بودند بیت بنزدیک آن دست با اقتدار
که گوید ز وزن در آن حصار که گر دست بردی بسوی سپهر

در قصه مهد القصه یهود خیبر از مشاهده این امر غریب فغان الامان بایوان
کیوان رسانیدند و شاه مردان بعد از استجازه پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه وسلم امان داده در را بمقدار هشتاد وجب از پس پشت دور انداخت
فردوسی گوید   شهی که تا بدو انگشت در ز خیبر کند   برآمد از لب سایل
صد هزار انگشت   و گویند چون فتح خیبر البشیر رسید لعابات مسرور
گشت و در وقت ملاقات با امیر المومنین فرمود قد بلغنی نبأک المشکور
وصنیعک المذکور قد رضی الله عنک و رضیت انا عنک امیر المومنین بسیار گریست
روی نمود چنانکه قطرات اشک بر رخسار مبارکش روان شد
رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسید یا اخی این گریه شادیست یا غم
گفت گریه فرحست یا رسول الله و چگونه فرحناک نباشم که الله تعالی و
رسول از من راضی هستید و بصحت پیوسته که امیر المومنین خیبریان را
امان داد که هریک از ایشان یک شتر بار غله برداشته از آن دیار بیرون
روند و سایر اموال مسلمانان گذارند و اگر چیزی پنهان دارند خون
ایشان هدر باشد کنانه بن ابی الحقیق یک پوست شتر از زر و زیور مملو
پنهان کرد و چون خیانت او ظاهر شد بنا برین شرط خون او مباح

گشت و خاتم الانبیا علیه افضل التحیات کنانه را تسلیم محمد بن مسلمه نمود
که بعوض خون برادر خود که در آن جنگ شهید شده بود بقتل آورد
و از سر کشتن باقی یهود درگذشت همه اهل اسلام از قلاع خیبر اموال
موفوره و جواهر غیر محصوره و برده بسیار و مواشی بی شمار غنیمت گرفتند
از آنجمله در حصن قموص صد جوشن و چهار صد شمشیر و هزار نیزه و پانصد
کمان یافتند و از آن غنائم خمس بحضرت مقدس نبوی اختصاص پذیرفته
تتمه میان مسلمانان تقسیم یافت و صفیه دختر حیی اخطب که زوجه کنانه
بود در سهم دحیه کلبی افتاد رسول صلی الله علیه وآله وسلم عوض او دختری به
دحیه عنایت کرد و صفیه را بعد از انقضای مدت در حباله نکاح در
آورده بوقت مراجعت از خیبر در منزل صهبا با وی زفاف نمود و در
روضة الاحباب آمده که در باره دحیه کلبی وعده فرموده بود که جاریه از اسیر
خیبر بدو دهد بنا بر آن آمده گفت وقت آنست که ایفای وعده فرمائی
فرمود هر کدام خواهی بگیر دحیه صفیه را اختیار کرد بعرض رسانیدند که
صفیه از نسل هارون برادر موسی است سزاوار دیگری نیست غیر از تو آنحضرت
او را طلب نموده دحیه را عوض مرحمت فرمود و بروایتی دختر عم صفیه را

بر جیره بود و او را آزاد کرد و عتق وی را صداق وی ساخت و بسر
فرمود تا مدت استبرا صفیه منقضی شد و در منزل مذکور با او
زفاف نمود و در روز فتح خیبر جعفر ابن ابی طالب و زوجه او اسما
بنت عمیس رضی الله عنهما و شش نفر از اشعریین که ابو موسی اشعری
از آن جمله بود از جانب حبشه که بجهت تجارت رفته بودند بملازمت حضرت خیر
البشر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند آنسرور جعفر را دید و بسیار شکفته
فرمود نمیدانم بوقوع کدام یکی ازین دو امر شادمان ترم شده
جعفر یا بفتح خیبر و جعفر و رفقای او از غنائم خیبر بهره یافتند
نقلست که چون آنسرور بنواحی خیبر رسید محیصه بن مسعود را بجانب فدک
فرستاد که اهل الموضع را باسلام دعوت کند اهل فدک از اجابت
درنگ کردند بعد از استماع فتح قلاع خیبر یکی از روسای خود را
بمصالحه فرستادند مقرر نمودند که نصف اراضی ایشان بوالیان دولت
متعلق باشد و در مقصد اقصی مسطورست که نبی فدک امیر المومنین علی
را فرستاد و معامله بدست امیر واقع شد پس جبرئیل آمد گفت حق سبحانه
میفرماید که فدک آنچه در وجه الله و حق الرسول است بفاطمه ده

بعد از سرور انبیا سیدة النسا فاطمه زهرا علیها التحیة و الثنا بر طلب نمود حجتی با
نوشته داد و آن رقعه را بعد از وفات رسول پیش ابوبکر آورده
گفت این حجتی است که رسول خدا از برای من در حین نوشته بود
در مقصد اقصی و روضة الاحباب و روضة الاصحاب السیر و معارج النبوة
مسطورست که راویان اخبار خیر البشر و کتب معتبره سیر غزوه چنین
چنین مرقوم صفحه صحت اثر گردانیده اند که در سال ششم از هجرت
خبر فتح که بطرف دیار عرب انتشار یافت اکثر قبایل سر بر خط متابعت نهادند
کتابت نهادند مگر بنی هوازن بعضی بمخالفت اتفاق نمودند و مالک بن
نضیری را بایالت مقرر گردانیدند بقول صاحب مقصد اقصی سی هزار
مرد و بروایتی که در روضة الاحباب مذکورست چهار هزار کس از ابطال هوازن
با عیال و اطفال و اموال متوجه وادی حنین شدند و درید که
از جمله اعیان بنی غطفان بود و صد و بیست سال از عمرش گذشته با صاحب رای
و تدبیر اتصاف داشت همراه خود کردانیدند چون بوادی رسیدند آواز
گریه اطفال و نالهٔ زنان شنید پرسید این چه صدائیست جواب دادند که ایشانرا
بموجب فرمان مالک بن نضیری اهل و عیال و مواشی و اموال خود در عقب

تا در جنگ سستی نکنند و در بدایت این رای را خطا شمرده با مالک گفت او را زن
مال و عیال مناسب حال ابطال رجال نیست زیرا که اگر زمانه مقتضی گریز شد
مردم منهزم را هیچ باعث بر ستیز نشود الا آنکه نسوان و کودکان را
بازگذارند تا اگر شکستی روی نماید بدست مخالفان اسیر نگردند مالک التفات
باین سخن نکرده روی براه نهاده و در بدر در حشم شده از مرتفعات باز
ایستاد القصه چون خبر اتفاق هوازن و ثقیف بسمع شریف حضرت نبوی
رسید عتاب بن اسید را در مکه بخلافت تعیین نموده با دوهزار سوار خاص
و دوهزار از طلقای مکه و بروایتی با شانزده هزار در [illegible] عشره از
اول شوال جانب حنین نهضت فرمود و در آن لشکر میان مهاجر رایت علم بود شاه مردان
مرتضی علی و عمر ابن الخطاب بعد و قاص محافظت آن اعلام ظفر اعلام امیر
و انصار و علم دیگر داشتند و بقولی در آن سفر هر بطن و قبیله رایتی علیحده بر
نقلست چون آن جنود ظفر اثر از مکه بیرون رفت نظر خجسته اثر صدیق اکبر
رضی الله عنه بر آن کثرت و شوکت افتاد بر زبان مبارکش گذشت که امروز
بسبب قلت سپاه مغلوب نخواهیم شد و بواسطه صدور این سخن در حنین
اول لشکر سید الثقلین صلی الله علیه و آله وسلم شکست خورده و آیه و لقد نصرکم الله

فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم الآیة در آن باب نازل گشت
القصه چون سپاه اسلام بوادی مذکور رسید بجهه تنگی طریق متوقف
نگشته فرقه فرقه فوج فوج از سبیل متعدده در آمدند مالک با رفقای خود
که تیر غدر بکمان مکر پیوسته در کمین نشسته بودند بر ایشان حمله آورده تیرباران
کرد رعبی تمام بحال جنود اهل اسلام راه یافت و طریق انهزام پیش
گرفتند اول اشخاصی که منهزم شدند بنی سلیم بودند و خیل خالد بن الولید که در
لشکر در آن روز مرتبه رسید که بروایت صاحب کشف الغمه زیاده از
ده کس که نه نفر از ایشان هاشمی بودند کسی دیگر نزد رسول صلی الله علیه و آله
سلم نماند و اسامی ایشان اینست علی بن ابی طالب عباس بن عبد المطلب
فضل بن العباس و ابوسفیان بن الحارث و نوفل الحارث و ربیعه بن
الحارث و عبد الله بن الزبیر بن عبد المطلب و عتبه و معتب پسران ابی لهب
و عاشر این جماعت ایمن بود و بقولی در آن روز غیر از امیر المومنین علی
و عباس و ابوسفیان و عبد الله بن مسعود هیچکس در ملازمت آنحضرت ثبات
قدم ننمود چون سید عالم انهزام اهل اسلام مشاهده فرمود بآواز بلند
ایشان را بصبر و ثبات دلالت نمود و میگفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد

المطلب اما از غایت دهشت هیچکس استماع قول مخبر صادق نمی نمود آنحضرت
در آن روز بر استر شهبا سوار بود و ابوسفیان هاشمی عنان استر گرفته و عباس
عبدالمطلب از جانب راست در رکاب ملک فرسای آنحضرت زده تیغ
می آمدند درین اثنا مالک متوجه رسول شد ایمن سر راه گرفته با وی محاربه
نموده روی بریاض جنت آورد بعد از ان مالک سعی نمود که خود را بخاتم
انبیا رساند اسبش مانند اسب شطرنج خشک ایستاد و در پیش فرس
سید ابرار ابوسفیان بنی امیه و جمعی که بر سبیل کراهت زبان بکلمه توحید
گویا گردانیده بودند آغاز شماتت کرده هذیان میگفتند [illegible] صفوان
بن امیه با آنکه هنوز مسلمان نشده بود مغموم گشته گفت اگر مردی از قریش والی
ما باشد نزد من بهتر است از آنکه شخصی از هوازن حاکم شود محمود بن اسحاق از شیبه
بن عثمان ابی طلحه روایت کند که گفت چون سید ثقلین متوجه حنین شد
من بعزیمت آنکه فرصت یافته انتقام پدر و برادر خود که در احد کشته شده
بکشم مرتکب آن سفر گشتم و در انهزام اهل اسلام شمشیر از نیام کشیده قصد آنسرور نمودم
چون از دست راستش عباس و از دست چپ ابوسفیان هاشمی محافظت می نمودند از
عقبش در آمده خواستم تیغ تیز را کار فرمایم ناگاه شعله آتش چنان لمعان شد

که نزدیک بود مرا بسوزد از کمال وهم چشم بر هم نهادم درین اثنا خاتم
انبیا بجانب من نظر فرموده از من مبنی بمن نظر فرموده نزدیک من رفتم دست بر سینه
فرود آورده گفت اللهم اذهب عنه الشیطان بخدا سوگند در ان ساعت آنسرور
در نظرم دوستتر نمود از جان خود آنگاه باشارت حضرت رسالت با کفار آغاز محاربه
کردم و بصحت پیوسته که در صباح روز جنگ حنین از فرار عباس نظر نموده آنسرور
آواز بلند برداشته مسلمانان را ندا کرده گفت یا معشر الانصار یا اصحاب
السمره یا اصحاب سورة البقره سپاه اسلام از استماع آواز عباس رضی الله
عنه از اطراف و جوانب قریب صد نفر از انصار و غیره بخدمت آنسرور رجوع
آمده بر مشرکان حمله آوردند آنسرور مشتی سنگریزه بدست گرفته بجانب کفار
انداخت هیچ چشمی نماند که قدری از ان ریگ نیفتاده باشد پس مشرکان روی
بوادی گریز نهادند در کشف الغمه و بعضی از نسخ علمای دیگر مسطور است که در ان
کافری مشهور ابو جرول نام بر جمل سوار روی بمیدان نهاده رجز خوانده
مبارز طلبید هیچ یکی از دلاوران سپاه اسلام از هیبت طول قامت و غلظت جثه
او بمبارزتش رغبت نمی نمود ناگاه شاه ولایت پناه بطرف آن مدبر شتافته
بضرب تیغ آبدار دمار از روزگارش بر آورد و سبب استظهار سپاه شد

ابرار و موجب انکسار کفار حال گشت نقلست که در آن جنگ چهار نفر از
مسلمانان بعز شهادت فایز شدند و هفتاد کس از مخالفان کشته شدند روضة
کشف الغمه از جمله هفتاد نفر چهل کس بضرب تیغ امام الاشجعین بدوزخ شتافتند
آورده اند که منهزمان معرکه حنین سه قسم شدند طایفه با مالک بحصار طایف رفتند
و گروهی ببطن نخله و فرقه با وطاس گریختند سید کاینات ابو عامر اشعری
با جماعتی که برادرزاده او ابو موسی و زبیر بن العوام از انجمله بودند بتعاقب
مشرکان که مقر ایشان اوطاس بود روان فرمود و ابو عامر بدرجه شهادت
رسید و ابو موسی قایم مقام او شده طریق سعی و اهتمام مسلوک داشت
کفار منهزم گشته او طاس را فتح نمود و در آن دو معرکه شش هزار
و بیست و چهار هزار شتر و چهل هزار اوقیه نقره و زیاده بر چهل هزار گوسفند غنیمت
مسلمانان شد آنسرور را بعباد بن بشر انصاری فرمود که در منزل جعرانه
محافظت اموال نماید و خود رایات ظفر آیات بقصد حصار طایف برافراخت
و علم خاصه بامیر المؤمنین علی داده ابو عبیده جراح را با هزار مرد مقدمه
ساخت بعد از وصول بطایف کفار حصار را پناه کرده آغاز انداختن
تیر و سنگ نمودند مسلمانان نیز بنیاد حرب و پیکار نهاده جمع کثیر مجروح شدند

و در ایام محاصره دوازده نفر از اصحاب بمطالب تیر شهادت چشیدند
عبد الله بن ابی بکر و عبد الله بن ابی امیه برادر ام سلمه از انجمله بودند
نقلست که در ایام محاصره طایف حضرت رسالت پناه [illegible]
با جمعی نامزد فرمود که در اطراف آن دیار سیر نموده هر جا بتی یابند
در هم شکنند در اثنای راه از دنبال در آن قبیله خثعم شهر بن تمیم نام
عالم گرفته بمهابت نامی که بمزید شهامت از ایشان و اقران ممتاز بود
از میان قوم برآمده مبارز طلبید امیر المؤمنین با آن جنگ آغاز کرده
بیک ضربت [illegible] و بقیه کفار هزیمت غنیمت شمرده
راه فرار پیش گرفتند و سایر مردان بتان آن نواحی شکسته بخدمت رسول
مراجعت نمود آنسرور او را بخلوت طلب داشته مدتی راز گفت این معنی
موجب تعجب اصحاب گشت عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله تخصیص او تا این
غایت بخلوت گزیدی و راز دراز گفتی فرمود یا عمر ما انتجیته ولکن الله انتجاه
یعنی ای عمر بر استقلال رای خود با وی در نگفتم بلکه بفرمان الهی
راز نهان گشادم با این راز با او زبان القصه چون مدت یکماه در
بر محاصره طایف گذشت و تعبیر الظفر روشن شد که فتح قلعه مقدور نیست

از آنجا بمنزل جعرانه تشریف برده غنایم حنین را تقسیم نمود و عطایا از اموال
جمعی از اهل مکه که نو مسلم بودند جهة تألیف قلوب ایشان از عطایای خود
گران بار گردانید و اشراف مهاجر و انصار را بنا بر وفور وثوق و
اعتمادی که بر جانب ایشان داشت چیزی کمتر عنایت کرد انصار از رشک خشمناک
گفتند پیغمبر قریش و سایر قبایل عرب را بالعنایات مفتخر ساخت و ما را
ایشان نداد و حال آنکه ما پیوسته مرتکب مسابقه میشویم و هنوز خون مشرکان
از شمشیرهای ما می چکید چون این سخن بسمع همایون رسید فرمان داد
که اکابر انصار در خیمه مجتمع کردند و غیر ایشان کسی در آن مکان نباشد
بمرافقت شاه ولایت پناه بدانجا تشریف برده بخاطر [illegible]
زبان معجز بیان بگشاد و قلوب ایشان را بسخنان عنایت نشان تسلی
داد و گفت آیا شما راضی نیستید که مردم با شتر و گوسفند بمنازل خود
باز گردند و شما با رسول خدا بجانهای خویش روید و فرمود که بخدا
و صاحب سر منست اگر تمام مردم براهی روند و انصار براهی
من راه انصار اختیار نمایم خدایا ایشان را و اولاد ایشان را بیامرز
انصار از استماع این مژده چندان گریستند که محاسن ایشان تر شد

هم در کتب مذکوره مسطور است که هم درین سال هشتم حیدر کرار
بموجب فرموده سید ابرار با پنجاه سوار جهت تخریب بتخانه فلس نام
قبیله طی شتافت و آنرا ویران کرد و عدی ولد حاتم از بیم تیغ ابن عم
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم بشام گریخت و خواهرش با برده
بسیار و اموال بیشمار بدست افتاد و آن جناب بقسمت غنایم پرداخت اما
دختر حاتم را داخل اسیران نگردانید و همراه خود بمدینه برد رسول الله صلعم
را بموجب التماس او بوطن مألوف باز فرستاد و چون دختر حاتم برادر را ملاقات
کرد او را از حقایق [illegible] علیه افضل الصلوة آگاه گردانید عدی بمدینه
رو ساخت و عدی در سال دهم از هجرت آمده مسلمان شد در کشف
الغمه و حبیب السیر مسطور است که در سال نهم از هجرت بعد از غزوه تبوک اعرابی
بمدینه آمد و بعرض انور رسانید که قومی از عرب در وادی الرمل مجتمع گشته اند
داعیه دارند که شبیخون بر سر اهل یثرب آرند بنابران نبی آخر الزمان لوای
با ابو بکر عنایت کرده سردار جمعی از اصحاب صفه و غیره گردانیده بدفع شر ایشان
نامزد فرمود و حال آنکه ایشان در وادی کثیر الحجار و الاشجار که آمد از
در آن دشوار بود منزل داشتند ابو بکر با لشکر چون بکنار آن وادی رسید

و جوانب حمله آوردند سپاه اسلام انهزام یافتند آنگاه آنسرور رسالت دیگر نقد صحابت عمر ابن الخطاب ارزانی داشته الخبات را با طایفه از مسلمانان جهت تدارک آن مهم ارسال فرمود فاروق نیز بطریق صدیق باز آمد پس عمرو عاص متکفل سرانجام آن امر گشت او نیز لی الکه مهم را از پیش برد بمدینه باز گرد بعد از آن آنسرور حضرت اسد الله الغالب لوای عقد فرموده سرداری لشکر اسلام ظفر پناه گردانید و فرمان داد که شیخین و عمرو عاص نیز آن لشکر مرافقت نمایند و از استصواب شاه ولایت تجاوز جایز نداند و خود تا کنار مدینه اعراب بشایعت فرموده در شان شیر یزدان ... کلمات نوید فاستجنا تا شنیده زبان وحی بیان گذرانید و بجانب وادی الرمل حرکت نمود امیرالمؤمنین شب طی مسافت می نمود و روز از راه کنار طرف استراحت میفرمود چون نزدیک مساکن مشرکان رسید از طرقی که منتهی بدان ابدی مشد باهستگی روان شد و به نفس نفیس پیش پیش لشکر میرفت عمرو عاص از حرکات شاه عالیمقام استشمام شمایم فتح و فیروزی نموده خواست آن مهم دار بهم زند بنابرین با شیخین گفت درین وادی از وحوش و زمان خطرناک است مصلحت آن که از جانب اعلای وادی بر سر اعدای دین شبیخون بریم شیخین رضی الله

۳۴۳ این سخن با امیرالمؤمنین کرم الله وجهه در میان نهادند تمیع قبول از صدیق و فاروق متابعت امیرالمؤمنین کرده گوش سخن عمرو عاص نکردند و او مضطرب شده زبان بتخویف لشکریان گشاد و از متابعت شاه ولایت ایشان نهی نمود لیکن کسی ملتفت مقال او نشد امیرالمؤمنین بمقتضای رای صواب نمای خود طی مسافت میفرمود صبحی که بحقیقت مقارن شام خذلان کافران بود ناگاه به ایشان رسید و بصمصام انتقام جزای ارباب کفر و طغیان نهاد انجماعت ذوالفقار حیدر کرار بیاورده مانند خفاش از پرتو آفتاب فرو زنده خورشید نصرت و ظفر از افق عنایت ملک داور طالع گشت سوره والعادیات در آن باب نازل شد و حضرت رسالت انتجاب را بفتح بشارت داد چون امیرالمؤمنین مهام اعدای دین بر طبق دلخواه بسانجام رسانید اعلام مراجعت برافراخت و بحوالی مدینه طیبه سید بشیر و رسید سرور پیغمبران یاران را باستقبال شاه مردان مامور گردانید و خود پیش پیش ایشان روان شد در آن وقت چشم امیرالمؤمنین چون بر سید المرسلین افتاد از اسب پیاده شد و آنسرور فرمود یا اخی سوار شو که خدا و رسول از تو راضی اند امیرالمؤمنین از رعایت خوشوقت گریان شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا اخی لولا انی اشفق ان یقول

تملک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی مسیح ابن مریم ولقلت فیک
القوم مقالا لاتمر بملا من الناس واخذوا التراب من تحت قدمیک
چنین گفت آن روز خیر الانام که اندیشه دارم ز بعضی مهام وگرنه [illegible]
ز قدر علی همی گفتمی از غایت کیدان که بر هر که کردی ز رحمت گذر نهادندی
بجای قدمهاش سر ز خاک قدمهاش بردندی ازان آبروی [illegible]
در مقصد اقصی و روضة الاحباب و روضة الصفا و حبیب السیر
معارج النبوت مسطور است که در سال دهم از هجرت سید کاینات
علیه افضل الصلوة امیر المومنین کرم الله وجهه را امر فرمود که بجانب یمن
رود و بمین گام هدایت انجام و ضرب حسام بهرام انتقام سالکان آن
مقام را از بادیه ضلال بشارع اسلام آورد پس سید المرسلین لوای
عقد کرده بدان جناب داد و بدست مبارک خود عمامه بر سرش بست و دو [illegible]
بگذاشت یکی از جانب پیش و دیگری بطرف قفا و گوشهای آن آویخت
[illegible] دعا نمود در [illegible] گران بار گردانید و اجازت فرمود امیر با سیصد
کس از اهل اسلام بصوب مقصد شتافت چون قدوم نصرت لزوم
در اراضی یمن نهاد جمعی کثیر از مشرکان بمقابله پیش آمدند و سلاح [illegible]

تحت ایشان را بقبول ملت بیضاء دعوت فرمود چون آن جماعه از
امیر بالسمع رضا اصغا ننمودند لاجرم صف قتال آراستند و یکی از
طلبکاران نام و ننگ بمیدان جنگ شتافت و از کفار [illegible]
کشته بتیغ [illegible] رو بانهزام نهادند و امام [illegible] مرتبه دیگر
پیش رفته باسلام دعوت نمود ایشان بزبان بکلمه توحید گویا شدند
از اموال خویش حق الله جدا کردند و در روضة الاحباب روایت
براء بن عازب مسطور است که گفت من در آن لشکر بودم که کتاب
[illegible] بود [illegible] امیر المومنین را
[illegible] قدم در میدان نهاده [illegible] امیر بعد از [illegible]
عساکر معرکه [illegible] بر ایشان خوانده با ایشان
دعوت نمود قبیله همدان بیکبار مسلمان شدند شاه مردان رقعه بخیر
آخر الزمان در قلم آورد پس بعد از وقوف بر مضمون آن مکتوب
فرحناک شد و بسجده شکر تقدیم رسانید و فرمود [illegible] امیر
المومنین در حجة الوداع [illegible] تا در راه [illegible]
ملحق شد [illegible] بخدمت مصطفی شد [illegible] طریق

در بعضی نسخه [illegible]

باوصاف اشراف موسوم شد بر و سر کونین مکشوف شد در اسلام
کارش بجایی رسید که چشم فلک مثل او کم دید و در تمامی مواقف
و معارک فاضله در ملازمت حضرت رسالت پناه باشتراک شجاعت و جهاد
در مراسم هدایت و ارشاد دم یکی داشت و با اصناف الطاف الهی دل ازو
اعطاف ناستنامهای مفتخر و مناهی گشته رایات ولایت و اقطار مسار
ازخست [illegible] آیات [illegible] شریعت [illegible]
ضمیر [illegible] و درین سال [illegible]
غدیر خم [illegible] الهی [illegible] ساعته [illegible]
و [illegible] از [illegible] ارتفاع دست فرمود چنانچه بیان این واقعه
مجملی درباب آیات [illegible] و ارشد [illegible] درباب خلافت مرتضی
تفصیل مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی حالیا بیانیم بر سر آنکه غزوات
که امیر المؤمنین را بعد از سرور کاینات روداده در حبیب السیر مذکور
المناقب مسطور است که شاه ولایت را در ایام خلافت با سه طایفه
مقاتله افتاد ناکثین و قاسطین و مارقین ناکثین عبارت است از طلحه و زبیر
و جماعتی که نقض بیعت جرأت نمودند و آنجماعه را اصحاب جمل گویند

زیرا که عایشه رضی الله عنها در آن مخالفت با طلحه و زبیر موافقت نموده
در روز جنگ بر جمل سوار بود و در آن غدر و سیم نصرت رایت حرب علم
امیر المؤمنین حیدر روز رید و بساط حرب مخالفان [illegible] گشته [illegible] قاسطین
کنایت از معاویه و جماعتی که معاونت او نمودند و مقاتله امیر المؤمنین
و قاسطین در صحرای صفین اتفاق افتاد و بعد از آن [illegible]
[illegible] تشنیع تحکیم [illegible]
[illegible] ایشان عبدالله بن وهب راسبی بود
[illegible]
[illegible] شدند
را اتفاق [illegible] دولت معرکه حرب [illegible] طلحه و زبیر
طرف آیت شاد [illegible] اجزای لعین و هنفس [illegible]
بن عمرو در اجمه گذارد [illegible] عایشه و طلحه و زبیر دست و دل ایشان
از دخالت عاقبت مخالفت خود برکرده و سلوک طریق مصاحبت
دلالت نمود [illegible] معقول مدلسان
همه را [illegible] و صفا [illegible] کرد و انید و از آنجانب [illegible]

صد کس برسم رسالت نزد شاه ولایت آمد آنحضرت که پیشتر
بدرر الفاظ هدایت آثار ایشان را ارشاد کرده بود آنجماعت از بادیه
غوایت بسرچشمه هدایت رسیدند و با امیرالمؤمنین بیعت کرده دو
گروه شدند بعضی به بصره مراجعت نمودند و آنحضرت بعد از طی منازل
بنواحی بصره رسیده بیرون مضروب خیام عساکر نصرت مآثر
بقول صاحب کشف الغمه بیست هزار نفر بودند برافراختند و طائفه
زبیر بیرون خرامیده با سی هزار تن در موضع خریبه نزول کردند
و گروهی دیگر از جانبین ارباب صلاح و تقوی در میان ... رفت و آمد
حرکت آمد و مقرر بر آن شد که قتلهٔ عثمان از معسکر نصرت نشان بیرون
روند تا مهم بصلح انجامد و آن جماعت بیش از پانصد کس نبودند و اکثر در
سلک زهاد و عباد انتظام داشتند مانند مالک اشتر و عبید بن ...
و عدی بن حاتم و شریح بن اوفی و خالد بن ملجم و غیرهم و چون
از لشکرگاه شاه ولایت پناه خارج گشته بیکگوشه نزول نمودند با یکدیگر
گفتند که بیشک مصالحه میان طلحه و زبیر مبنی بر قتل ماست اکنون تدبیر
باید اندیشید که ازین مهلکه نجات یابیم و بعد از قیل و قال بر آن

قرار دادند که شبانه پیش آیند که ... آتش
فتنه اشتعال یابد القصه شبیخون چون ثوابت سپهر زرنگار از حرکت
مجموع الطایفه بر سپاه باز ... شده جوانب معسکر ایشان
تاختند و دست بقتل ... بر آوردند و از هر جانب شورش عظیم در
آن لشکر افتاد و همگنان تصور کردند که امیرالمؤمنین ایشان را شکسته
... طلحه و زبیر بر تعبیه سپاه اقدام نمودند
در معسکر شاه ولایت ... و قتلهٔ عثمان چون دیدند که تیر تدبیر ایشان
بهدف مقصود رسید ... در معسکر همایون آمده ...
... ایشان را بنقض عهد ... نمودند آوازه در انداختند که
اصحاب طلحه و زبیر شبیخون آوردند لاجرم امیرالمؤمنین نیز بآراستن
صفوف لشکر اشتغال نمود و القصه بامدادی که خسرو ... قضا ...
هودج زر از حمل ... خورشید را از برج حمل سپهر ... بار کرده و نظارگیان
آسمان پرده ازرق فام بر کشیدند روی بتماشا آوردند طلحه و
زبیر هودج عایشه را در زره گرفته و بر جمل نهادند و در پیش لشکر بر
داشتند و میمنه و میسره ترتیب دادند و رایت قتال و جدال بر افراختند و هر

المؤمنین نیز چنانچه باید و شاید متوجه صفوف جنود ظفر ورود در تهیه
بر استر سیاه سرور انبیا سوار شد و فرمود که کس در امر قتال تعجیل ننماید
آنگاه میان هر دو صف ایستاده بزبان الهام بیان نصیحت [illegible]
عایشه را بر بیرون آمدن از حریم حرم و رفقای او را بر [illegible] ملامت
فرمود و بروایتی طلحه و زبیر را مخاطب ساخته فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از [illegible]
[illegible] حال [illegible]
تو این فتنه را از اطراف طلحه و زبیر [illegible] مظلوم [illegible]
سلمان را [illegible] که در خلع تو [illegible] اهتمام بجا آوردند فرمود [illegible]
از من میطلبید و حال آنکه هنوز خون از شمشیرهای شما میچکد [illegible]
که رضای هیچ کس [illegible] بقتل عثمان باشد بعذاب [illegible] گرفتار [illegible]
و چون ایشان از مبادرت [illegible] اعراض نمودند امیرالمؤمنین با زبیر گفت [illegible]
که روزی من و تو در خدمت [illegible]
آنحضرت فرمود ای زبیر ترا [illegible] دوست میداری [illegible] با رسول

فرمود ای زبیر زود باشد که با او [illegible] در آنحال ظالم
باشی مورخان این قصه را بروایات مختلفه ایراد کرده‌اند و چون حاصل
جمیع روایات مختلفه این است که [illegible] از مبادرت [illegible]
العصمه زبیر بعد از استماع سخن امیرالمؤمنین گفت یا ابا الحسن حکایتی
[illegible] که اگر [illegible] بخاطرم میرسید هرگز با تو راه مخالفت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بازگشت [illegible] ای پسر [illegible]
تواند [illegible]
[illegible]
لکن زبیر این معنی [illegible]
در صف [illegible] از برای محاربه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
مسلم نام جوانی قرآن مجید را نزد ایشان فرستاد [illegible]

اهل بغی امیر المومنین شمار را بقرآن مجید دعوت نموده مسعودی دست را
او را بضرب شمشیر بیفکند او مصحف بدست چپ گرفت آن را نیز مقطوع ساخت
آن مسلمان مصحف را بهر دو بازو نگاه داشت بزخم دیگر از پای در افتاد
چنانچه علم این واقعه بر سبیل تفصیل نوشته شده القصه در آنگاه نائره
قتال اشتعال یافته از جانبین مردان مرد و دلیران معرکه نبرد در میدان
تاختند و بزخم شمشیر بران و سنان شعله سنان خاک میدان را چون برگ
گل ساختند تیغ یمانی یلان تندخوی سرافشانی کرد و تیر پران از دلاوران
پرخاشجوی شرط جانستانی بجا آورد [illegible] نمود [illegible] بماند زر
پهلوانان سر فشاند - سنان چون شعله آتش برافروخت و بچشم پردلان افتاد
و جان سوخت کمان و تیر چون پیوست با هم جدا شد چشم و جان از هم
بیکدم و در آن روز هولناک از اول صباح تا وقتی که هودج [illegible] شد از
نجبی افلاک بجانب کره خاک متمایل شد آتش قتال مشتعل بود عاقبت الامر نوای
فتح و ظفر از مطلع اقبال امیر صفدر سر بر زد و اکثر مخالفان روی از وادی
فرار نهادند اما جمعی از جمله جهله بصره شتر عایشه را احاطه نموده دست از جنگ باز
نمیداشتند بنا بر آن شاه مردان محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و جمعی دیگر از

دلیران را فرمود که آن شتر را پی کنند و ایشان بر اهل بصره حملات
متواتر نموده خود را بشتر رسانیدند و مالک بیک ضربت دست و پای جمل را
و با وجود آن حال شتر از پای در نیامد و مالک متحیر شده مقارن آن حالت
آن صورت شاه ولایت پناه بدانجا رسیده فرمود ای مالک یکبار
دیگر حمله اقلم زن که او را بافسون شیاطین بسته چون مالک [illegible]
شتر بیفتاد و بروایت ابوحنیفه دینوری آن جمل را اعین بن ضبیعه پی
کرد بر هر تقدیر چون هودج متمایل شد عایشه رضی الله عنها فریاد برکشید
آنحضرت کرم الله وجهه محمد ابی بکر گفت خواهر خود را دریاب محمد نزدیک هودج
دست بهودج درآورد تا معلوم نماید که از زخم تیر آسیبی بوی رسیده یا نی
چون دستش بدست عایشه خورد ام المومنین فریاد برکشید و زبان بدشنام
گشاده گفت تو کیستی که دست تو بدستی رسید که غیر از دست رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم دست احدی بدان نرسیده محمد ابی بکر گفت من از همه نزدیکتر و دشمن
ترم نسبت بتو چون برادر خود را بشناخت خاطرش آرام گرفت و شاه
مردان فرمان داد که هیچکس گریختگان را تعاقب ننماید و زخم خورده را نکشد
و عایشه را بخانه عبدالله بن خلف که در میان اعیان بصره انتظام داشت و در آن

معرکه بر خصم ذو الفقار آبدار الفرار رسانیده بود و دست تازید و در کشف الغمه
مسطور است که در جنگ جمل شانزده هزار و هفتصد و نود کس از لشکر عایشه
بقتل رسیدند و از سپاه شاه ولایت پناه هزار و هفتاد کس شربت
شهادت چشیدند و در تاریخ گزیده مسطور است که در آن معرکه هفده هزار
کس کشته شدند و از آن جمله هزار نفر از سپاه امیر المؤمنین بودند
باقی از جیش عایشه و در روضة الصفا مذکور است که در آن معرکه [illegible]
هزار کس از جنود عایشه بقتل رسیدند و نزدیک به هزار نفر از اتباع امیر المؤمنین
رضی الله عنه صاحب مستقصی شهدای لشکر آنحضرت از هفتصد زیاده بودند
و بقول بعضی از مفسرین و مورخان در آن معرکه [illegible] هزار قتیله
بنی ضبه که مهار شتر عایشه بنوبت میگرفتند مقطوع الید گشتند و از جمله
قتیلان لشکر عایشه رضی الله عنها یکی زبیر است و در روضة الاحباب و در بعضی
الصفا و حبیب السیر مسطور است که چون زبیر در جنگ جمل بار ساز آرا
در سلک انصار حیدر کرار دید و حدیثی که رسول فرموده الحق مع عمار
بر بطلان خود و بعد از ارتفاع غبار معرکه کار زار متیقن شده متوجه
حرم سید و دو کار رشد بحسب اتفاق او را گذر بر وادی السباع افتاد

بن قیس با متابعت شش هزار کس از مردم قبیله و توابع خود در آن مکان
نشسته انتظار می کشید که هر یک از آن فریقین غالب شوند بآن پیوندد
احنف از دور زبیر را شناخته گفت کیست که از زبیر خبر معلوم
کرده بما رساند یکی از حاضران عمرو بن جرموز نام آن خدمت قبول نموده
در زبیر رفته از مهم هر دو سپاه پرسید گفت فریقین با یکدیگر بکار
جنگ اشتغال داشتند که من بدین جانب شتافتم عمرو گفت همراه تو
چه شد زبیر گفت بر اتفاق آن رو نهاد بعد از لمحه عمرو گفت میخواهم
نماز پیشین قیام نمایم آیا من از تو و تو از من ایمن هستیم با زبیر عمرو گفت
امن حاصل است پس زبیر بنماز مشغول شد عمرو بیک ضرب شمشیر مهم او را باتمام
رسانید و از تاریخ اعثم کوفی و کشف الغمه چنان مستفاد میشود که چون
زبیر از معرکه بیرون رفت در قوم بنی تمیم فرود آمد عمرو بن جرموز او را
بضیافت برد چون زبیر بخواب رفت بقتل رسانید و بروایت اکثر اهل
اخبار عمرو بعد از آن جسارت بر اسب سوار گشته شمشیر او را گرفته
نزد امیر المؤمنین رفته کیفیت حال باز گفت آنحضرت فرمود بشارت باد ترا
ای زبیر بآتش دوزخ عمرو از استماع این مژده در خشم شده گفت

اگر برای تو کشند بشارت ده و زخم شنوند و اگر از تو کشند رقم کور
صفحه حال خود کشیده و از غایت غضب سر شمشیر بر شکم خود نهاد و زور
کرد تا از پشتش بیرون رفت و دیگری از قتلان واقعه جمل طلحه است
بثبوت پیوسته که چون زبیر از معرکه بیرون رفت طلحه نیز قصد فرار
نمود و مروان حکم که بسبب سعی طلحه در قتل عثمان رضی الله عنه کینه در سینه
داشت بر وی داعیه اطلاع یافته با نداختن تیر زهر آلود پای طلحه [illegible]
دوخت چون خون از سیلان آمد غلام خود را گفت مرا به بصره رسان
غلام ردیف خواجه گشته از معرکه بیرون آمده بخرابه از اسب فرود آمد
و در همان مکان از عالم انتقال کرد و در بعضی از کتب اهل سیر آمده که
بمفارقت روح سواری در گذر آمد طلحه از وی پرسید از کدام لشکری
سوار گفت از زمره اصحاب امیر المؤمنین علی طلحه گفت دست پیش آر
بدست تو بیعت امیر المؤمنین را تازه کنم و خود در اثنای رحمت [illegible]
سوار بمضمون این دو بیت تکلم نمود سر موی دلت سفید نشد هیچ
بر تنت سیاه نماند ای رهی تو بتن زمان گرزی که ترا طاقت کسی
نماند شعر مسئول طلحه را مبذول ساخت و بعد از آن سوار روح [illegible]

تن بیاد دل آن سوار مجاز رفت شاه ولایت رسیده کیفیت حال عرض
رسانید فرمود حق سبحانه نخواست طلحه را در حالی که در بهشت
مگر بی بهشت فایز گردانید الله ولی التوفیق وبیده ازمة التحقیق و هو
کاشف الکروب در روضة الصفا از شعبی مرویست که در روز جمل
چون مروان بن الحکم و عمرو بن عثمان بن عفان و سعید برادرش و عمرو
بن سعید بن العاص و غیره بنظر فیض اثر وصی خیر البشر آوردند و همه
را اسیر گفت یا امیر المؤمنین اینجماعه هست منافقان را با هم کشت فرمود اسیران
اهل قبله را بعد از آنکه تایب شوند نمی کشیم آنها که بجانب من برگشتند
گردن زده همه را کشتن نکنم گویند چون چشم امیر المؤمنین بر مروان که
طرید رسول خدا بود افتاد فرمود اگر خلق ربع مسکون اتفاق نمایند بناخن
ناخن مروان نتوانند گرفت و گفت ای مروان از او لاد ذریت را
آنچها خواهد رسید و این سخن شعر بحکومت اولاد آن سرخیل اهل عناد بود و صحت
پیوسته که محاربه جمل در جمادی الآخر سنه ست و ثلثین دست داد و امیر
المؤمنین بعد از حصول فتح و ظفر فرمود که مردم لشکر نصرت اثر از غنایم سپاه
و دواب التصرف نمودند متعه و قمعه قتیلان را بورثه ایشان رسانند نکاد

به بصره در آمده جناح مرحمت بر مفارق اهالی آن بلده مبسوط ساخت و عبد
ابن عباس و مالک اشتر نزد عایشه رضی الله عنها پیغام فرستاد که بمدینه طیبه
مراجعت نماید ام المومنین قبول نمود پس خود رفته نصایح نمود در اثنای
الکلام مصحوب امام حسن پیغام فرستاد که اگر نمیروی ترا از ازواج پیغمبر بیرون
می آرم و حقیقت این واقعه تو نیکو میدانی پس ام المومنین بلا اهمال متوجه
مدینه گردیده و تا بود باستغفار اشتغال داشت مولف گوید قصه تشریف بردن
امیر و فرستادن امام حسن پیش ام المومنین بر سبیل التفصیل در باب فضایل مسطور
گشته هر که خواهد که بر آن معنی واقف شود در باب مذکور ملاحظه نماید
در حبیب السیر مسطور است که مجاهدان معارک اخبار و [illegible] علی
بزبان سنان قلم و بنان بیان خجسته رقم ذکر طغیان معاویه بن ابی سفیان
چنین تحریر و تقریر فرموده اند که در اوانی که عثمان رضی الله عنه
رفع حق الفان عمال خود طلبیده بود روزی در یکی از کوچهای
معاویه با کعب احبار ملاقی شده گفت میترسم که اهل خلاف هجوم
نموده عثمان را بقتل رسانند کعب گفت وقوع این حادثه بتقدیر
امری است ناگزیر معاویه گفت اگر بدانم بعد از و خلافت بکه خواهد

رسید نسبت باو شرایط اختصاص مرعی دارم کعب گفت بعد از عثمان
این منصب بتو قرار خواهد یافت اما پس از خونریزی بسیار لاجرم
این سخن او را در طمع امارت حریص گردانید چون عثمان کشته شد و جمعی
از عظمای بنی امیه که از ابن عم خیر البریه کینه دیرینه در سینه داشتند
بسوی او پیوسته بر مخالفت شاه ولایت ترغیب نمودند و او همت بر طلب
ریاست گماشت عقاید شامیان را نسبت بامیر المومنین خوب فاسد گردانید
بنابرین فرمود که در ایام جمعه پیراهن خون آلود عثمان بمسجد جامع دمشق
برده بمردم می نمودند و با مردم چنان ظاهر میکردند که قتل عثمان
بفرموده علی بن ابی طالب وقوع یافته در این باب بتقدیر مبالغه نمود که
مبارزان شام سوگند خوردند که آب سرد ننوشند و بر بستر نرم نخوابند
تا انتقام کشند در خلال آن احوال عمرو بن العاص که در فن تزویر بی نظیر
بود از فلسطین بدمشق رسید چه اهل فتنه گردیده بطمع حکومت مصر با معاویه
بیعت کرد و بین الجانبین قواعد اتحاد موکد گردانید مقارن این حال عبد الله
بن عمر خطاب که از امیر المومنین بسبب قتل توهم داشت نزد معاویه رفته
و کلمه بیعت ... و کس کار نابکار معاویه رونقی تمام یافت

پس جمع شامیان بجد تمام کمر بسته در امر قتال با وصی رسول ایزد تعالی
اتفاق نمودند و معاویه بجد تمام و سعی مالاکلام در مقام اهتمام بر
اسباب مقابله و مقاتله شده باندک زمانی سپاه بسیار فراهم آورد
چون بشرف سمع امیرالمؤمنین رسید که معاویه در طریق عصیان
سلوک می نماید و ابواب ضلالت بر روی خود میگشاید چندین
کرت رسولان سخن گذار بدمشق فرستاد و بنوک کلک گوهربار رموز
دل پسند و نصایح سودمند بر صحایف اوراق مرقوم گردانیده ارسال
داشت اما در ان شیفتهٔ تیره جاه و مال آن کلمات هدایت نشان
اصلا اثر نکرد و همچنان در مقام عناد و بغی بوده شرط [illegible]
و هر نوبت در جواب مکتوب یعسوب المسلمین بکلک بیجای سخنان
نوشته ریختن خون عثمان را بخدام حضرت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه
نسبت می نمود و قاصدان امیر را آزرده رخصت میفرمود چون
جهان آرای سلطان الاولیا ظاهر گشت که انطفای آتش نزاع معاویه
بجز تحریک تیغ آبدار صورت پذیر نیست و قطع مادهٔ عداوت طاغیه
شام جز باستعمال سیف و سنان میسر نی بنابرین باطراف و جوانب

ممالک فرامین فرستاد که دلیران رزم آزمای و شجعان آهن خای بسدهٔ
سنیهٔ امامت و عتبهٔ علیهٔ کرامت بشتابند باندک زمانی در بلدهٔ کوفه
لشکری جمع گشت که دیدهٔ گردون بر نظیر آن ندیده بود و بهرام خون
آشام از کمال شجاعت انگشت حیرت بدندان گرفته تعجب می نمود آنگاه شاه
ولایت پناه روزی که سرداران قبایل و صدرنشینان محافل در مسجد کوفه
مجتمع بودند بر منبر بر آمده بعد از ادای حمد و ثنای الهی و نعت حضرت
رسالت پناهی بر زبان فصاحت بیان راند که ایها الناس همم عالیه در دفع
اشرار شام و قلع سحاب ظلام مصروف دارید و در مجادلهٔ اهل بغی اهتمام تمام
بجا آرید که دشمنان دین اند و قاتلان مسلمین آنگاه مالک اشتر رحمه الله
گفت یا امیرالمؤمنین تا جان در بدن داریم دست از دامن متابعت تو
کوتاه نکرده ایم و در امر قتال و جدال با اعدای تو مجال تاخیر و تقصیر جایز
نداریم باید که بخاطر جمع بکارزار توجه فرمایی و در مقاتلهٔ ظلمهٔ شام اهمال
ننمایی پس جمعی از اعیان آن مجلس مثل عمار یاسر و سهیل بن حنیف و قیس بن
سعد عباده و عدی بن حاتم طایی و غیرهم بتقویت مالک اشتر کلمات پسندیده
بر زبان آوردند و بمحاربت اهل ضلالت اظهار رغبت نمودند چون خاطر اکرام

و اما غرض از امضای آن عزیمت قرار یافت امیرالمؤمنین ابومسعود انصاری
به نیابت خویشتن تعیین نموده رایت نصرت آیت برافراخته در آخر شوال
سنه ست و ثلاثین نهضت فرمود روزی چند بنخیله لشکرگاه ساخت و در
آن مکان نود هزار مرد که از آنجمله هشتاد نفر از اهل بدر و هشتصد کس از اصحاب
بیعت الرضوان بودند در ظل حمایت شاه ولایت جمع آمدند پس کوچ فرموده
بصوب شام روان شد و از تاریخ اعثم کوفی چنان معلوم میشود در اوان
که شاه مردان در راه شام قطع منازل و مراحل میفرمود نوبت دیگر میان
آنحضرت و معاویه ارسال رسل و رسایل سمت وقوع پذیرفته در وقتی
که بنواحی رقه لشکر امیرالمؤمنین بود از جانب معاویه مکتوبی وصول یافت محمول
اما بعد ایزد تبارک و تعالی از میان کافه برایا مصطفی را برگزیده مهبط وحی
خویش گردانید و بلوازم رسالت قیام نمود و او را از مهاجر و انصار
وزیران شایسته و ظهیران بایسته عنایات فرمود که در ملازمتش مراسم اخلاص
و خدمتکاری بجا آوردند و در تمهید اساس شریعت مساعی جمیله مبذول
کردند و فاضلترین صحاب و کاملترین احباب ابوبکر صدیق بود که
بعد از فوت آنسرور بسر انجام مهام خلافت قیام نمود پس از عمر بن

الخطاب الکاه عثمان بن عفان و تو همیشه ابوبکر و عمر را مخالف بودی و در
طریق عداوت سلوک می نمودی و چون آن دو بزرگوار بدار القرار
نقل نمودند با عثمان که با تو قرابت قریبه داشت قواعد مخالفت موکد
گردانیدی و قطع صله رحم را پیشه ساختی و محاسن افعال او را در نظر ابنا
لباس مقابح اعمال پوشانیدی و از اطراف ولایت سوار و پیاده بسیار
بحریم محترم سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم طلبیدی تا قصد قتل او
کنند و خود در خانه نشسته ابواب امداد و مظاهرت آن خلیفه مظلوم
ناخوش انگیخته شده و سوگند میخورم بعزت و جلال کریم لایزال که اگر تو میخواستی
عثمان بر نمیخواستی و با یک یک اهل غوغا زده زبان نصیحت میگشادی از نشاط
تو در نمیگذشتند و ترک فضولی کرده بخانهای خود میگشتند و دلیل بر آنکه تو
بقتل آن خلیفه مرحوم راضی بودی آنست که امروز تمامی کشندگان او را
عزیز و مکرم میداری و نسبت بایشان انواع احسان بجامی آوری اگر رضای تو
بکشتن عثمان مقرون نبوده باید که قاتلان او را گرفته پیش من فرستی تا قصاص
نمایم الکاه نسبت تو شناخته ابواب موافقت گشایم و الا ترا و یاران ترا
نزدیک من بجز شمشیر نیست والسلام چون این نامه بنظر انور خیر البشر رسانیدند

موجب نامه نوشت اما بعد مکتوب تو وصول یافت انچه در باب اصطفای
محمد مصطفی جهة تبلیغ رسالت و هدایت ارباب ضلالت نوشته بودی بوضوح
پیوست الحمد لله والمنة که حضرت عزت آن سید مسعود را از لطف
و احسان از سایر پیغمبران ممتاز و مستثنا گردانید و بتواتر اختصاص داده و باعانت غیبی
که باوی کرده بود بوفا رسانید و بر اعدای دین ظفر و نصرت کرامت فرمود
ذکر جمیلش در شرق و غرب عالم مشهور ساخت و یوما فیوما در حقایق شأنش میفزود
و مرا از تو تعجب می آید که این معنی را در قلم می آری و نعمتی که حق سبحانه و تعالی
ما را بدان مخصوص ساخته بر یادی شماری مثل تو [illegible] شکر آن
که خرما بهجر و زیره بکرمان فرستد این سخن با من بچه مصلحت میگویی و از این تکرار
و تند کار چه میجویی مگر می پنداری که این احوال بر خاطر من فراموش گشته یا آنکه
کمال علو شان و سمو مکان حضرت مصطفوی را نشناخته ام
علی ابن ابی طالب چگونه توان گفت که محمد رسول الله پیغمبر بزرگ بود و اما آنچه
نوشته بودی که فاضلترین اصحاب ابو بکر بود و بعد از وی عمر و عثمان
ثالث ایشان بود ترا ازین سخن چه مهم است اگر ابو بکر و عمر نیکوکار بودند
و اگر بد افعال بودند ترا چه زیان ابو بکر اگر صدیق بود و صدیق نابود در

قباحت عمر
شرف حقیقت و جلالت نجابت اعدا را تصدیق میکرد و بر بن
بهر فاروق است زیرا که برای ما حق از باطل فرق مینهد و عثمان اگر
حمیده افعال بود جزا از خویشتن یابد و اگر ناستوده اعمال بود شر و شرر شر یابد
که ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم مرا چه پروا ای پسر هند که تو در حکایات
و سخن گذشتگان را چرا در قلم می آری ایا نمیدانی که طلقا و اولاد
طلقا و احزاب و ذریات احزاب را در اعمال و افعال مهاجر و انصار مجال
دخل نیست مناسب آنست که حد خود را نگاه داری و سخنانی که از تو
از حد در گذشت بر زبان نیاری بنعمت الله تعالی چنین است که محمد مصطفی صلی
علیه و آله و سلم فاضلترین تمامی انبیاست و از برجمله مهاجر و انصار
تفضیلست نمی بینی که هر کس از ما بسعادت شهادت رسید بشرف مخصوص
گردید که غیر او را این مرتبه حاصل نیست عم من حمزه را سید الشهدا گویند
و برادرم جعفر طیار فی الجنة خوانند مسلمانان ما در اسلام بر مسلمانان
شما را حجت است کافر ما در کفر بر کافر شما فایق و اگر ایزد تعالی اهل
از تزکیه نفس نهی نفرموده درین مکتوب شمه از فضایل و مناقب اهل بیت
خود در علم می آوردم بر وجهی که هر مسلمانی که می شنود بدان اعتراف میکرد

اگر مآثر مشهوره و مفاخر موفوره من ترا فراموش گشته بعضی از آن بیاد تو
دهم ای پسر هند دست ازین کار باز دار و مرا بر آن میار که کلمهٔ الحق
با تو بگویم باز مره که از همه حیثیت بر تو تقدیم یافته اند دعوی مساوات
مکن و بدانکه ما از بدایع صنایع آفریدگاریم حکم سایر خلق بنداریم و کمال
حلم باعث آنست که با مردم مجالست می نمائیم و طریق اختلاط و سلوک
میفرمائیم مشکوات هدایت از ماست و شجرهٔ ملعونه از شما هاشم بن عبد مناف
از ماست و سکه اخلاق یعنی امیه از شما شیبة الحمد عبد المطلب از ما
و کذاب کذب از شما و طیار بهشت از ماست و طلیق [illegible] از شما
حمزه سید الشهدا از ما و دشمن سنت سید ابرار از شما سیدة النساء
العالمین از ما و ام جمیل حمالة الحطب از شما و فصلی که در باب قتلهٔ عثمان
نوشته بودی ترا نمیرسد که طلب خون عثمان کنی و از من بپسندی تحامل
که آنجماعت را پیش تو فرستم اگر فرزندان عثمان کشندگان پدر
خود را طلبند محق باشند و اگر تو دعوی همی نمائی که من از اولاد عثمان
قوت و مکنت و تبع بیشتر دارم لایق آنکه در امری که اکابر مهاجر و انصار
اتفاق نموده اند موافقت کنی آنگاه کشندگان عثمان را بحضور من

آورده زبان دعوی بگشائی و حجتی که در آن داری فرانمائی تا آن قضیه
بموجب حکم کتاب الهی و سنت رسالت پناهی فیصل یابد دیگر آنچه در آخر نامه
نوشته بودی که ترا و یاران ترا نیست نزدیک من مگر شمشیر ازین سخن با
نهایت متعجب گشتم ای آکلة الاکباد چه کار که شنیدی و کی دیدی که اولاد
عبد المطلب از شمشیر ترسیده و در جنگ پشت از دشمن گردانیده بعد تحمل
وحید ان توقف کن که من بتو رسم تا شمشیر یابی که زخمهای آن
هنوز در خون برادر و جد تو و عم ما در تو و اسلاف تست اگر زبان
معرکه منهزم کردی عزایم اصحاب دین ز ارباب یقین مشاهده تو کرد
و اگر بصیرت ترا باشد حقیقت ما را از زبان بدار و انا الی ربنا لمنقلبون
والسلام علی عباد الله الصالحین چون این مکتوب هدایت اسلوب بمعاویه
رسید متردد و متحیر گشته بر خود پیچید و ندانست چه کند و چه گوید و چگونه از
طریق جواب الخطاب گوید آخر الامر این بیت در رقعه نوشته آورده نزد امیر المؤمنین
کرم الله وجهه روانه کرد لیس بینی و بینک قیس عتاب غیر طعن الکلی
و ضرب الرقاب تو شاه ولایت مآب این آیه در جواب نوشت انک لا تهدی
من احببت ولکن الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین القصه چون امیر

المؤمنین از ناحیه رقه کوچ فرموده از آب فرات بگذشت زیاد بن نضر و
شریح بن هانی را با فوجی از سپاه مظفر لوا مقدمه لشکر گردانیده بود معاویه
خبر یافت قرب وصول آنحضرت شنیده باجتماع جنود شام فرمان فرمود
و بروایت اکثر مورخان با صد و بیست هزار کس از دمشق در حرکت آمد
ابو الاعور سلمی را با جمعی کثیر از مردان میدان نبرد بطریق مقدمه ارسال
داشت چون زیاد نزدیک ابو الاعور رسید او را از اتباع خود زیاده
دیده کیفیت حال با امیر المؤمنین عرضه داشت نمود امام علیه السلام سرانجام
آن مهم بعهده مالک اشتر گردانید چون مالک بایشان پیوست بین او و
ابو الاعور حرب صعب اتفاق افتاد و بعد از آنکه سپهدار اشتر لشکر شام
یعنی آفتاب روی بجانب شام نهاد ابو الاعور از بیم تیغ مالک فرار نموده
بمعاویه ملحق شد و ابن ابو سفیان بطرف صفین متوجه گشته ابو الاعور
را بمحافظت آب فرات مامور گردانید از آنجانب اسد الله الغالب
بدان منزل رسیده در برابر عسکر معاویه فرود آمد چون از منع آب خبر
یافت صعصعة بن صوحان را برسم رسالت نزد معاویه فرستاد
و پیغام داد که قبل فیصل قضیه ما که تنها از برای آن آب اینجا آمده ایم از منع فرات

آب مهم تر است باید که اشارت فرمایی تا لشکریان تو از آب گرفتن منع
نکنند صعصعه بمجلس معاویه رفته باداء رسالت پرداخت معاویه در آن
مهم با اصحاب خود مشورت کرد عمرو عاص گفت ای معاویه ترا گمان آنکه شاه
کوثر بر کنار آب فرات تشنگی برد والله البته چون لطف ماء او در قبضه
اقتدار او باشد زهی تصور باطل زهی خیال محال ولید بن عقبه گفت
اگر این مردم قتله عثمان اند که ایشان چند روز آب از عثمان باز گرفتند مستحسن
آنکه ما نیز ایشان را به تشنگی عذاب نماییم معاویه بسخن ولید میل نموده صعصعه را بلا
نیل مقصود باز گردانید ضعیفان لشکر امیر بواسطه فقدان آب بی تاب شدند
در معسکر نصرت اثر بهای یک مشک به درم رسید لاجرم مالک اشتر و اشعث بن
قیس بملازمت امیر المؤمنین آمده جهت تفحص آب معروض داشتند که اگر از
موقف خلاف زحف بنماییم بیک لحظه بضرب تیغ آبدار دمار از مخالفان نابکار
برآورده صحرای صفین از خون ایشان نمونه جیحون گردانیم شاه
ولایت اجازت فرموده مالک و اشعث با ده هزار مرد جرار مانند بحر
در خروش آمده مانند برق و باد روی برابو الاعور نهاده بر کنار
آب آتش قتال التهاب دادند و نگونساران شام طریق انهزام پیش گرفتند

سپاه نصرت مآب کنار آب را مضرب خیام سعادت انجام ساختند
معاویه در لجهٔ اضطراب افتاد بعمرو عاص گفت ظن تو درباره علی چیست
بما آب دهد یا نه عمرو گفت او هرگز آب روی مروت نریزد و مانند شما
از کردن منع نفرماید معاویه در غایت خجالت دوازده کس از ارکان
دولت مثل مقاتل بن زید و داود و دیگری نزد آنحضرت سپهر دین پروری
فرستاد که التماس آب نمایند امیرالمؤمنین کرم الله وجهه بر مضمون
رسالت ایشان مطلع گشته زبان فصاحت بیان باداى ثنای
الهی و درود رسالت پناهی بگشاد و شمه از [illegible] معین کرده
فرمود ما کسی را از کردن آب منع نخواهیم شد مقاتل بن زید و داود و دیگری
از رشحات سحاب مکرمت امیر سیراب گشته دست ارادت در دامن توجه او زده
در خدمتش توقف نمودند و سایر شامیان بشوم بازگشته بعزم مصاف نقد را
آب را بمعاویه رسانیدند ثبوت پیوسته که بعد از وقعه مذکوره سه
کرت حجت الزام شاه ولایت منقبت رسل و رسایل بمعاویه فرستاده
او را بجاده قویم و صراط مستقیم دلالت نمود معاویه بدستور سابق بر ترک صلاح
ثابت قدم بود چون فایده بر تهدید و نوید مترتب نشد لاجار تعبیه سپاه

پرداخته اتباع خود را بر هفت قسم منقسم کرد بر هر قسمی شخصی را امیر گردانید
و بر مقابل معاویه نیز چنین تعاون ورزید و در هفت نخست بر هر قسمی
شخصی را پیش رو ساخت مورخ که تاریخ عالم نهاد ز حال صفین
چنین کرد یاد که چون گشت نومید جیش عراق ز ارشاد اصحاب ظلم و شقاوت
صباحی که خورشید عالم مکان برافروخت اعلام نصرت نشان علم گردید ظفر
انتقام بر رزم سپاه سیه روز شام امیر نجف شاه ملک عرب ارشد
بنام نبی به بست از نطاق کرامت کمر بیاراست از تاج تایید سر بر
افراخت رایات دشمن شکن ز درع توکل بپوشید تن سپر کرد از حفظ
پروردگار برد دست در قبضه ذوالفقار درآورد پای ظفر در رکاب
بشبدیز گردون شتاب پی نصرتش حمله جیش عراق که بودند عاری ز عیب و نفاق
بعون آن صفین کشیدند صف گرفته همه گرز و خنجر بکف واز آنجانب معاویه
نیز تیغ ستیز و تیغ بی شرمی بر میان بسته و زره بی آزرمی پوشیده و سپر حیلت
بر دوش افکنده و سنان وقاحت بر دست گرفته بر مرکب عناد و خذلان
سوار گشته و سایر اهل بغی و ظلم بطرز مسلح و مکمل شده از حد هزار او موارا
گذشته متوجه حرب شدند و از هر دو طرف شیران بیشه وغا و نهنگان

دریای هیجا و درفش درفشان برافراشتند از آن پس میدان کین با خشند
سنان تیز کرده ز بهر مصاف کشیدند تیغ جدال از غلاف سهیل سواران
برآمد بلند تزلزل در ارکان عالم فکندند در روضة الصفا مسطور است که چون
در آن روز فرقه ناجیه و طائفه باغیه در سایه اعلام خود قرار گرفتند از
سپاه ظفر مآل شخصی موسوم به محل بن اثال قدم در میدان نهاده مبارز طلبید و از
لشکر شام اثال با دل آشفته در برابر آمده پدر و پسر در هم آویختند از پشت زین
بر روی زمین افتاده یکدیگر را شناختند هر یک بسپاه خود پیوستند پس از
هر طرف جمع کثیر کشته گشته خاک معرکه از خون یکدیگر گلگون ساختند روز
دیگر عبدالله بن عمر خطاب بمیدان آمده شاهزاده محمد حنفیه را بمبارز خواند
و محمد حنفیه چون عزم رفتن نمود اسد الله الغالب فرزند ارجمند خود را
تسکین داده خود متوجه عبدالله گردید او تاب [illegible] ذوالفقار نیاورد
چون جنگ فرار اختیار کرد روز ششم حریث که غلام هند بود با شاه
عمرو عاص بمیدان درآمده طلب امیرالمؤمنین نمود حیدر کرار بجانب او توجه
فرموده بیک ضرب ذوالفقار او را بدار البوار فرستاد معاویه از قتل آن
ملول گشته عبیدالله بن سعد [illegible] را [illegible] بحرب او فرستاد

جامهای او را در بر کرده بمقاتله شاه مردان شتافت چون حیدر کرار
ذوالفقار اعجاز آثار برکشید که بر فرقش زند ابن سعد فریاد
برآورد که یا امیرالمؤمنین من معاویه نیستم او مرا کسوت خود را در من
پوشانیده بمحاربه تو فرستاد آن حضرت دست از او باز داشت آن لعین
سعادت [illegible] نموده نزد معاویه رفت [illegible] آغاز خطاب و عتاب نمود
گفت ای معاویه همچنان که تو جان خود را دوست میداری من نیز
حیات خویش میخواهم و در بعضی نسخ مسطور است که روز چهارم عمرو
را بمحاربه شاه مردان فرستاده بمقتضای شفقت علی خلق الله که آن حضرت
عمرو را بسلوک طریق هدایت نمود بنوعی آن خون گرفته قبول کرد
کلمه لا حول و لا قوة الا بالله گفته او را بر نیزه برداشته فرمود نظر کن
عمرو فریاد برآورده گفت والله نار جهنم را دیده پشیمان گردیدم پس جان
داده بر زمین افتاد نهال گلشن فتح بنخل نیزه آتش گون را طلوع ساخت
و دولت گل سعادت بر روز ششم مغیرة بن خالد که سردار قبیله ربیعه
بود بنابر مالی که در شام داشت با قوم خود از لشکر امیرالمؤمنین تخلف
معاویه رفت و بعضی از اقربای او بخدمت امیر آمده صورت حال معروض

بشتند اسد الله الغالب بیکحمله صفوف شامیان را شکافته خود را بمعرکه
رسانیده او را در ربوده بجوشانش ملحق گردانید گفت اینک من شما اکنون
مرا نصرت احتیاج نیست اگر خواهید در ظل رایت ما توقف کنید و اگر
خاطرش خواهد که مایل صحبت اهل شقاوت باشند مضایقه نداریم و در روضة
الصفا مسطور است که روزی احمر غلام ابوسفیان که از ارباب عصیان
بمزید بطالت و بطلان امتیاز داشت در میدان در آمده شیر یزدان را
بالمبارزت خواند صعصعة بن صوحان بانگ بروی زده گفت ای ناخلف
بر امکس باز که چون تو سگی را بمقابله شیر خدا فرستاد درین اثنا [illegible]
مولای خاتم الانبیا بقتال احمر شتافته تیغ شهادت [illegible] احمر نیز دو زخم
بار دیگر امیر المؤمنین را بمیدان طلبید مردم گفتند ای سگ تو کفو او
نیستی گفت لا والله بر نگردم تا علی را نکشم امیر المؤمنین عنان عزیمت بطرف
میدان انعطاف داده بازوش گرفته بر داشته چنان بر زمین زد که
مجموع اعضا و استخوانهایش از هم شکست پس کریب بن ابرهه که بمهابت و قوت معروف
بود بمیدان آمده شاه ولایت را بمحاربه دعوت کرد مرتفع و حارث معا
یکدیگر بمقابله آن دو بد اختر قیام نموده شربت شهادت چشیدند آنگاه شاه

ولایت متوجه کریب شد درین اثنا عبد الله بن عدی گفت امیدوارم
که مرا دستوری دهی با محاربت آن لعین اقدام نمایم پس اجازت یافته
ساعتی نبرد کرده شهید شد و از مصیبت او امیر المؤمنین متاثر گشته کریب را
از کربت سخط آخرت تخویف نموده نصیحت کرد آن لعین گفت این شمشیری
که در دست دارم مانند تو بسیار کشته و شمشیر حواله اسد الله
الغالب کرد آنحضرت بسپر دفع فرمود ذو الفقار بر فرقش زد که تا
قربوس زین شکافته شد از مشاهده این حال غلغله عظیم در میان
افتاد دوست و دشمن بر آن دست و بازوی دشمن شکن آفرین
و تحسین کردند و امیر المؤمنین بصف خود باز گشته محمد حنفیه را بجای خود گماشت
یکی از ابنای اعمام کریب بمقابله محمد آمده گفت سواری که ابن عم مرا کشت
کجاست محمد گفت اینک من نایب اویم پس خصم رو حمله کرد و محمد رضی الله
بیک ضرب شمشیر او را بقتل آورد و همچنین یکیک تن از اقربای او که بمقابله
محمد شتافتند تا هشت نفر بضرب تیغش عنان بجانب جهنم تافتند
القصه بعد از قتل کریب سه کس از اتباع معاویه بمبارزت شاه ولایت
مبادرت نموده مقتول گشتند آنگاه امیر المؤمنین گفت کجاست معاویه

که نامهای طولانی می نگاشت و بزبان ضلالت بیان شجاعت می آراست
مردم بمعاویه گفتند مرتضی علی ترا بمحاربت میخواند گفت بگوئید این ابی
توقع مدار که مرا بجنگ تو احتیاج نیست ما عروة بن داود که از حماة سپاه عراق
بود بلقای حیدر کرار شتافت بضربت ذو الفقار دو پاره شد امیرالمؤمنین
فرمود انطلق الی النار و تکبیر گفته بصف خود پیوست پس عبدالرحمن بن
خالد بمعرکه آمده مبارز خواست مالک اشتر در برابر آمد بشمشیری زد
که شکسته پشتش مجروح گردانید پس از معرکه فرار نموده بمعاویه پیو
وگفت دیگرها را تاب طلب خون عثمان نماند معاویه گفت از محاربه
زود ملول شدی و از اینقدر جراحت که ترا [illegible] امیر سید نالان
گشتی عبدالرحمن گفت تو بفراغ بال فطیره می خوری و ما بطعن نیزه
و ضرب شمشیر گرفتاریم چرا یکبار تو هم بکارزار اشتغال نمی نمائی معاویه
خندان شده روی بصف امیر نجف نهاده از قبیله همدان مبارز سعید
همدانی مقابل او شد حمله کرد معاویه مانند گنجشک از بیم چنگال باز فرار نمود
بخیمه خود در آمده از خشیت با هیچکس سخن نگفت درین اثنا مالک اشتر رضی الله
عنه بمیدان جولان نموده مبارز طلبید عبدالله بن عمرو عاص عنان عزیمت

بمبارزت او تافت چون هنگام تفتیش رسید مالک نام خود بر زبان
آورده گفت ای عم اگر میدانستم بجنگ تو نمی آمدم اکنون باز میگردم
مالک گفت از عار فرار نمی اندیشی گفت از تو نه چون رفت معاویه او را
تمام گفت چرا اینهمه ترسیدی میان تو و اشتر چه فرق است عبدالله گفت تو
چرا بجنگ او نمیروی معاویه گفت بمقابله کسی نروم که در شجاعت کم از اشتر نیست
عبدالله گفت این سخن راست است اما چون سعد نزدیک تو رسید مانند باد
گریختی معاویه گفت بخدا که اگر با علی باشم در میدان عیب فرار بر خود نپسندم
درین اثنا آواز مبارک امیرالمؤمنین بگوش او رسید و بعبدالله رسید که
معاویه را بگو تا این آنکه الا ان باد دست از خون ریزی مسلمانان کوتاه کرده قدم
در میدان نه که با یکدیگر نبرد آزمائی کنیم اگر تو غالب آئی دنیا را برای
خود و اگر رب العزت مرا نصرت دهد این مردم از محنت نجات یابند معاویه
خاموش ماند عبدالله گفت کفتیع رموافق گذار باید اینک حیدر کرار ترا
میخواند اگر پسر ابوسفیان هستی بیرون رو تا دست برد ترا نظاره کنیم چون
امیرالمؤمنین دانست که معاویه بمبارزت مبارزت نخواهد نمود متوجه
صفوف اعدا شده میمنه و میسره ایشان را بر هم زده باز گشت عبدالله

از مشاهده شجاعت معاویه رنگ متغیر دیده گفت از پیش سعد کرخی و از
دیدن علی در لرزه افتادی این مهم چگونه تمشیت خواهد رفت
معاویه در خشم شده بعمرو عاص گفت می‌بینی عبدالله با من چه میگوید گفت
راست میگوید مناسب نیست که علی در میدان آمده ترا بخواند
تو قدم پیش ننهی معاویه گفت مگر هوس خلافت داری که تقاضای جنگ علی
می‌نمائی و اعتقاد من هیچکس را ندیدم که با او مقابل شده جان برده باشد
مقارن آنحال امیرالمومنین لباس خود تغییر داده مبارز طلبید عمرو عاص
گامی چند پیش نهاد امیر از نزدیکش پذیرفت تا او دلیر شده [illegible] پیش آمد
عمرو این معنی را از جبن حمل نموده قدمی چند پیش آمده گفت ای [illegible]
غلامان اعضای شما را به تیغ تیز ریزه ریزه خواهم کرد اگر همه علی در میان
باشد پس بمجرد توجه امیرالمومنین روی بگریز نهاده امیر سر راه او را گرفته
نیزه بر دامن زده او را رسانید چون دانست که امیر آسیب خود را از [illegible]
هر دو پای خود را علم کرد چون از اندیشه عورتش نمود از
امیر چشم پوشیده دست از قتلش باز داشته تبسم نموده گفت برو که تو آزاد
کرده عورت خودی چون عمرو با انفعال تمام نزد معاویه رفت [illegible]

گشاده با عمرو در تخریب [illegible] گرفت در کشف الغمه مسطور است که
امیرالمومنین در یکی از ایام صفین که معاویه را بمبارزت دعوی [illegible] نمود
بسر بن ارطات که بشجاعت مشهور بود جهت قتال امیرالمومنین بمیدان
شتافت چون امیر بر وی حمله آورد [illegible] خود را بر قفا انداخته
چون عمرو عاص عورت خود برهنه کرد لاجرم امیر او را [illegible] گذاشت
بسر با اضطراب تمام روی بگریز نهاد مردم او را شناخته آواز بر آوردند
که یا امیر بسر ارطات است که در عداوت تو غلوی تمام دارد فرمود بگذارید
که لعنت خدای بر وی باد معاویه خندیده قهقهه شده بسر گفت
لا باس علیک فقد نزل بعمرو مثلها روز دیگر غدار نام پهلوان بمیدان
آمده هل من مبارز خواند عباس ملتمس اذن [illegible] پس هر دو از
اسب پیاده گشته مدتی در هم آویخته بالاخره عباس بیک ضرب تیغ غدار
را از پای در آورد درین اثنا دو مرد بموجب معاویه فریفته شده جهت
طلب خون غدار بمیدان آمده عباس را طلبیدند امیرالمومنین بر اسب عباس
سوار شده بمیدان خرامیده یکی از آن دو خون گرفته را از میان
دو نیم کرد و آن مدبر دیگر بضرب ذوالفقار از پای در آمده بجهنم رفت و بد

روضة الصفا مسطور است که روزی از مبارزان شام عثمان نام که در شجاعت انگشت
نمای اهل روزگار بود با پانصد سوار رعنا دار بود بمیدان در آمده بتیغ
عباس مقتول گشت پس حمزه برادر او آهنگ جنگ نمود امیر المؤمنین
سلاح عباس پوشید بجانب حمزه رفته بذو الفقار سر او را برداشت آنگاه
عمرو بن عمیس بتصور آنکه قاتل حمزه عباس است بر امیر حمله کرد و آنحضرت او را
چنان دو نیم ساخت که نصف بالای جسد آن لعین بر زمین افتاد و
نیمه پایان بماند چون آنحضرت بدیع مشاهده شد عمرو عاص گفت غیر از
علی کس این نوع شمشیر نتواند راند معاویه انکار کرد [illegible] می
سپاه را بگو که یکبار حمله کنند اگر این سوار حیدر کرار باشد روی گردان
نخواهد شد معاویه بر موجب گفته عمل نمود امیر المؤمنین از موضعی که ایستاده بود
دو قدم پیشتر نهاده بسپاه نصرت دستگاه اشاره فرمود که [illegible]
مبادرت نمایند و در آن روز سی و سه نفر از شامیان شوم بضرب ذو الفقار
بدار البوار شتافتند روز دیگر از لشکر معاویه مخارق بن عبد الرحمن
بمیدان آمده مبادرت نموده مبارز خواست از سپاه امیر المؤمنین مؤمن
عبد المرادی با او محاربه نموده شهید شد و مسلمه برادر او رفته شهید شد و

سلمان و دیگر بعز شهادت رسانید و باز مبارز طلبید آنگاه شاه ولایت
بیکضرب ذو الفقار نصف بدن او را طولانی از یکدیگر [illegible] بر روی
زمین انداخت و از اسب فرود آمده مبارز را که جهه انتقام مخارق
آمده بودند مجرد بحرکت ذو الفقار یک یک ایشان را از کمر دو پاره ساخت
دیگر کسی از تو هم قدم در میدان ننهاد معاویه هر چند دلیران شام را
بر قتال تحریص می نمود هیچ کس زبان بقبول آن نگشود و در مقصد اقصی
مسطور است که در روز بیست ششم از ایام محاربه صفین عمار یاسر عزم رزم
مصمم گردانید و بر مخالفان حمله کرد حارث نام لعینی در برابرش آمد او را
بقتل رسانید چون در اثنای محاربه تشنگی بر وی استیلا یافت آب طلبید
کاسه شیر بنظرش آوردند عمار تکبیر گفته و مقداری از آن آشامیده گفت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داده که قاتل تو ای عمار جمعی باشند
و مقتل تو ما بین جبرئیل و میکائیل خواهد بود و علامت قتل آن باشد که
چون آب خواهی قدح شیر پیش تو آرند اکنون مرا یقین شد که وقت شهادت
من امروز است و باز آغاز قتال کرد بری لیسار نام نیزه بر تهیگاه او زد
که بی تاب شده از اسب در افتاد جمعی از اصحاب هدایت حمله کرده قاتلش را

مقتول ساختند و در مستقصی از ابن عوف مروی است که بعد از اطلاع شهادت
عمار رضی الله عنه معاویه گفت سر او را هر کس بیارد انعامی پر از درهم
دهم پس از جمله ولید بن عقبه که برادر عثمان رضی الله عنه بود و ابن الجوار
السکونی سر عمار پیش معاویه آورده هر یک دعوی قتل کردند معاویه
گفت نزد عبدالله بن عمرو عاص روید تا در میان شما حکم نماید چون رفتند
او از ولید پرسید عمار را چگونه کشتی گفت بر وی حمله کرده او را بقتل
آوردم عبدالله تو کشنده عمار نیستی آنگاه از سکونی استفسار حال
او کرد گفت در زمانی که میکرد رجز میگفت ... آمده او مجروح
شده گفت نجات نیابد آنکه جبادت او بحضور جبرئیل و میکائیل بود این
سخن میگفت و بر یمین و یسار نظر میکرد که من سر از بدنش جدا کردم عبدالله
گفت خذا انجح ازو ابشر بالعذاب سکونی انبان زر درهم را از دست معاویه
عبدالله را بسمع معاویه رسانید معاویه بغایت آشفته شده عبدالله را
از اظهار امثال این سخنان منع کرد عبدالله گفت تو بدین قدر راضی
نیستی که ما با تو در محاربه موافقت میکنیم و ما را از اظهار حرفی که از حضرت
رسالت پناه شنیده ایم مانع می آیی گفت چه شنیده عبدالله گفت من در جمعی

کثیر از پیغمبر شنیده ایم که میفرمود یا عمار ستقتلک الفئة الباغیة معاویه گفت
قاتل عمار کسی است که او را بجنگ آورده عبدالله گفت بدین تقدیر حمزه
را مصطفی کشته باشد نه وحشی معاویه در خشم شده سه روز با عبدالله
سخن نکرد و امیرالمؤمنین از مصیبت عمار بغایت متألم شده فرمود هر که از
وفات عمار رنجیده نشود از اسلام او را نصیبی نباشد خدای بر عمار رحمت کناد
در روز حشر و در آن ساعت که از نیک و بد سوال کنند و فرمود هر وقت
در خدمت رسول سه کس دیدم چهارم عمار بود نه یک نوبت عمار را بهشت
واجب شده بلکه بارها حق با او بود و او با حق چنانچه رسول بر زبان او
فرموده یدور الحق مع عمار حیث دار و امیرالمؤمنین بر وی نماز گذارد
بدست خود او را بخاک سپرد و عمر عمار بقول اصح نود و یکسال بود اما
صاحب حدیقة الحقایق بر آنست که عمرش از صد متجاوز بود و قتلش در
مرو ان حکم واقع شد چنانچه فرماید روز صفین چو حرب در پیوست
گرم شد کارزار دستادست زد و عمار با سر آمدش که خدا اگر خواهم
این سر خویش آلت و ساز حرب پیش آید گر شوم کشته زنده دلگان زند
سال او در گذشته از صد و پنج تیغ را بر کشید و زد برنج در مصاف اندر و بکفت

که منم شیخ دین و پیر عرب کرد جوابش بگفت تکبیری بنعمه مرا بانگی
بزد تیری بنجود از اسب سرنگون فتاد در زمان جان بداد بدرد و رنج
چون بدیدند مردوار زینسان زود برخواست زان میانه فغان که
شنیدیم ما ز قول رسول که بگفت این سخن بشوی بتول وانکه عمار یاسر
جاویدان است قاتل او بدانکه ملعون است این زمان کشته شد چه
چاره کنم دل و ریش در درد و رنج پاره کنم همه تیغ و سپر بیفکندند خود
و مغفر سپر بیفکندند این سخن چون معاویه بشنید بجز از مکر هیچ چاره ندید
گفت ظن شما خطاست چنین اینهمه گفتگو چراست چنین انکه صد ساله را
بحرب آرد ملیک و شبه کشته انگارد بس علی است [illegible] تربیت
شای طاعت و گفتار حمله راضی شدند و بشنیدند رونق کار خود را
دیدند هر که را گر ازین نمط باشد مرد خوانی ور اغلاط باشد تا چنین
کس علی را بپاسخ نتوانست شاید از عقل او بپرهیزد و در مقصد اقصی مسطور است که اویس
الاسم که در سلک نقبای انصار انتظام داشت از مشاهیر شهدای صفین است
و براوت صاحب مستقصی و امام یافعی سید التابعین اویس قرنی که فضایل
او از شرح و بیان مستغنیست هم در ان معرکه بردست و تیغ معاویه کشته شد و در

حبیب السیر مسطور است که روزی با اویس قرنی بر کنار آب فرات و صواب خفت
ناگاه آواز طبل بگوش او رسید پرسید این چه صیت است گفتند امیر
المؤمنین بحرب معاویه میرود اویس گفت هیچ عبادت نزد من از
متابعت مرتضی علی بهتر نیست انگاه متوجه لشکر ظفر اثر و سجاده
و مبایعتش سرافراز و همواره بشرف ملازمتش مشرف بود تا آنکه بسعادت
شهادت چشید رحمة الله علیه بر ضمیر منیر مهر تنویر طالبان اخبار سلف پوشیده
نماند که چون زمان محاربه صفین در صفین امتداد یافت بسیاری از نام
داران عراق و شام کشته شدند و آیینه پرتو انوار فتح و ظفر بر ضمیر
علم شاه ولایت پناه تافت و معاویه آثار عجز و فرار در احوال اتباع خود
مشاهده نمود آغاز حیله و تلبیس کرد و نامه باین مضمون نوشته نزد امیر المؤمنین
فرستاد که اگر ما و تو میدانستیم مهم محاربه باین مرتبه خواهد انجامید ذریتی
امر شروع نمی نمودیم مضی ما مضی اکنون صلاح در آنست که طریق مصالحه
در میان آریم و چنانچه ما بقا خود امیدواریم تو نیز امیدوار باش
همچنانکه ما از موت خائفیم تو نیز هم و هر آنچه داری و بر تو پوشیده نیست که
احیا [illegible] درین مخاصمت بقتل رسیدند و اگر بساط جنگ مطوی گردد

بقیة السیف نیز نماند باید که امارت شام بمن مسلم داشته [illegible] بیعت
خود نمایی زیرا که ما هم از عبد مناف متولد شده ایم و هیچ یکی را
از ما بر دیگری تفضل و رجحان نیست والسلام چون این نامه بامیرالمؤمنین
رسید در جواب نوشت اما بعد ای معاویه مضمون مکتوب تو بوضوح پیوست
و بغی و عناد و ظلم و فساد تو بتجدید روشن گردید نوشته بودی که
اگر من و تو میدانستیم که جنگ بدینجا خواهد شد در این کار شروع نمیکردیم
مخفی نماند که من امروز بر کارزار از تو مایل ترم تو را فیما مضی [illegible]
از دیار خواهد پذیرفت و مرقوم بود که میان ما و شما در خوف و رجا
مساوات است چنین نیست زیرا که شما اهل شرک و نفاق بودید و ما ارباب ثبات
و یقین والتماس حکومت شام با مبایعت من مقبول نیست پیش از این التماس
نموده بودی باجابت مقرون نشد اکنون کدام حق بر ذمه من ثابت
کردی که مستحق آن عطیه گشتی و آنکه گفته ما هر دو پسران عبد منافیم نزد
بتحقیق پسر ابوسفیان باشی این سخن راست و آن غلط که هیچ یک از ما بر دیگری
تفضل نیست زیرا که عبد الشمس چون هاشم و حرب چون عبد المطلب و ابوسفیان
چون ابوطالب نبود و ترا با من مقابل نتوان کرد از آنکه طلیق بن طلیق [illegible]

طریق توفیق دم مساوات نتوان زد نه ترا سابقه در اسلام و نه [illegible]
در مهاجرت رسول علیه السلام پس امّا من که [illegible] برادر و وارث
علم و خلیفه او بودم فضایل معارفه نامتناهی پیوست من با رسول نسبت نکاح و
با موسی [illegible] معجزه مهر نبوت خاتم الانبیا مختوم نقش هر آینه چنانکه
بولایت خاص اختصاص دارم [illegible] نبوت شاه خیر موسوم بودم [illegible]
العطیات مرا بتشریف آیات بابرکات مشرف ساخته و رایات
عنایات بر سر من افراخته اولاد کرام مرا با ابنای لیام تو برابر
نتوان کرد و بر خاطر فاتر تو خطور نکند که مرا از قتال و جدال ملال
و کلال روی نمود اگر اهل عرب را سعادت موافقت من ساعد
نمودی بلای مبتلا شدندی که واقعه از آن مشکلتر و حادثه از آن
هایل تر نبودی و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام چون
این مکتوب فصاحت اسلوب بمعاویه رسید و بر مضمون نامه [illegible] مقرون
آن مطلع گردید از مصالحه مایوس گشته مجددا بترتیب اسباب کارزار
قیام و اقدام نمود روز دیگر که خورشید انور در فضای سپهر اخضر
اعلام لوای ضیا گستر برافراخت و افنای اعلام ظلمت شام [illegible]

را وجهه همت عالی نهمت ساخت امیرالمومنین علی علیه السلام دستار
میمنت آثار نبوی بر سر بسته و درع فرخنده دثار مصطفوی در بر کشید
و شمشیر آن خجسته شمایل حمایل کرده و تازیانه آنحضرت ممشوق نام در دست
گرفته بر مرکب تایید ربانی سوار گردید و بمیان آمده وصف خراسید و خطبه
فصیح و بلیغ بر زبان الهام بیان راند و اصحاب را باثبات انتساب بحضر
ثبات وصیت کرده نصایح سودمند نمود و بر مقاتله و مجادله ارباب
عناد و شقاق ترغیب و تحریص فرمود و سرداران لشکر سپاه حجاز
و عراق بقدوم وفا و وفاق پیش آمده ده هزار سوار کار دیده با
تیغهای کشیده بموافقت شاه ولایت بجانب اهل غوایت عنان
انعطاف دادند چون بصفوف مخالفان نزدیک رسیدند بیک حمله یکبار بر ایشان
حمله کردند بسان شیر ژیان و سیل دمان بمیان شامیان درآمدند چندان
خون ریختند که تصور شد که دست و پای مرکب بخار (?) ناخنه اند
و از تیر و دست برد پای ثبات معاونان معاویه از جای رفته بود
و بازوی ایشان از حرکت باز ایستاد معاویه روی بعمرو عاص آورد
گفت امروز دست در عروه وثقی شکیبی باید زد تا فرد (?) مفاخرت

عمرو گفت آری امروز مرگ ... و حیات باطل اگر مرتضی علی
با سپاه مظفر لوا بر تحمل یک حمله دیگر کند از لشکر ما ... نه
پیوسته که دراز و از اسد الله الغالب بهر سو که دلدل برق
... سر زیر قرار ... شمشیر کین ...
بروی زمین ز خون سینه و زنگاران شام زمین را زمان ساختی
لعل فام زبان سنانش با اهل ستم بلفظی پیام اجل دم بدم و در
اشتعال آتش قتال از باد حمله حمله ابطال رجال ساعت بساعت
بیشتر میشد تا پردلان را کار از تیغ و سنان بمشت و گریبان رسیده
چون رود جیحون در فراز نشیب کوه و هامون روان گردید و هر گاه
شام طریق انهزام پیش میگرفتند امیرالمومنین کرم الله وجهه دست از
کشش و کوشش کوتاه کرده اتباع خود را نیز از تعاقب منع میفرمود
...بانه و بعضی از خواص گفتند یا امیرالمومنین ما را چگونه فتح میسر شود
که در وقت هزیمت اعدا از تعاقب منع میفرمایی حال آنکه اگر مردم
یار دیگر بر آیند اتباع معاویه در ستیز می افزایند گفت معاویه بمضمون
الهی و سنت رسالت پناهی عمل نمی نمایند و من آن نتوانم کرد که او میکند

اورا علم وجودی با من نجاریه نمودی القصه تمامی آن روز جنگ قایم بود
و زمان زمان صدای جوش می افزود با آنکه خورشید جهانگیر از مهابت
آن کارزار اندیشیده رخت اقامت به نهانخانه مغرب کشید و
رخسار زمانه مانند دل عاصیان در شام تاریک گردید دلاوران
آن دو سپاه دست از قتال نکشیدند بلکه با یکدیگر درآمیختند و بضرب تیغ درخشان
سنان جانستان دست بر انهدام بنای حیات بهم گماشتند و زمرهٔ از
ثقات روایت آورده اند که در آن شب که موسوم بلیلة الهریر شد
هرکس را که حیدر کرار بضرب ذوالفقار از پای درآوردی تکبیر گفتی و
مخصوصان که نشان تکبیرات نگاه میداشتند روایت کرده اند که عدد
تکبیرات به پانصد و بیست و سه رسیده بود و هر عدد را که او نکشد از پای
نام بر دستش و زننده خدای و در مستقصی از ابی سعید السمعانی مرویست که
گفت در لیلة الهریر مرتضی علی بدست خود زیاده از نهصد کس را بکشت
و در تاریخ اعثم کوفی و روضة الصفا مسطور است که در لیلة الهریر در صباح
دار و گیر دلیران شام نوحه و بیقراری آغاز کرده بزبان تضرع
میگفتند ای مسلمانان از خدای بترسید بر بقیه معدودی که از جنگ

باقی مانده اند ترحم نمایید و بر اهل و اطفال ما ببخشایید و دست از قتال
کوتاه فرمایید هیچ فایده بر این سخنان مترتب نگردید و آن جنگ قایم
بود تا آفتاب جهانتاب رایت نورافشان برافراشته عالم را روشن گردانید
در مصابیح السالکین مسطور است که در آن شب سی و سه هزار از طرفین بقتل آمدند
و در تاریخ اعثم کوفی و کشف الغمه مذکور است که سی و شش هزار کس مقتول شدند
روایت کنند اهل غزو جهاد که چون یافت امر قتال انعقاد
عیان گشت آثار فتح و ظفر بر اعلام شاه شجاعت اثر رسید و نماند جای
شام ز تیغ شهنشاه عالی مقام با عمرو عاص گفت امروز وقت آنست که حیله
کنی تا این مردم جان بسلامت برند و الا این جنگ که نمودار شده ما را از
مردم برآید و هیچکس از ما زنده برنماند عمرو گفت هیچ تدبیری به از این نیست
که بفرمایی تا هرکسی مصحفی دارد بیرون آرد و بر سر نیزها ببندد و نیزها را
بدست گرفته بالا دارند و آواز برآورند که ای مسلمانان اگر مسلمانید بنگرید در این
مصاحف که بر سر نیزهاست بسبب عاجزی دستمزد خود دل بسته ایم و میان ما
بروید تا حاکم باشد که کلام خداست و ما بدان ایمان داریم و با شما بدان حکم
میکنیم شما نیز اگر مسلمانید و خدا را میشناسید بقرآن ایمان دارید باد تعالی

کار کنید و دیگر در خون مسلمانان سعی منمائید اگر ای معاویه چنین کنی نباید
اینکار را روی بلد بلد آید و این واقعه و منازعه بقطع رسد معاویه این
رای پسندیده در ساعت فرمود در خیمه هر کس مصحف باشد بیارد و بر سر نیزه
برسته بالا دارد بموجب اشارت او مردم چنان کردند و مصحفی بود بخط
عثمان رضی الله عنه و حجم عظیم داشت آنرا بلندتر از نیزها بسته برابر امیر المؤمنین
کرم الله وجهه بر داشتند ای امیر و ای اهل حجاز و عراق این کتاب خدای
جل وجلاله است و وحی منزل که ما و شما بدو ایمان داریم باحکامی که در
کتاب یاد کرده و اوامر و نواهی که این کتاب مشتمل بر آنست ما راضی ایم
با شما بدان کار میکنیم و فرایض و سنن و شرایط و لوازم آنرا امام خود ساختیم
میسازیم و شما نیز اگر اهل ایمانید و بقرآن اقرار دارید باید بدان کار کنید
و دیگر از خون ریزی و مردم کشتن دست بدارید و بر فرزندان و ضعیفان ما
رحمت کنید و از خدای تعالی که بازگشت همه باوست بترسید و از نشانهای
حق سبحانه روی مگردانید چون این قوم مکر و شعبده را کار فرموده مصحفها
چند هزار کس آنرا از عجز و زاری بر داشته الامان گفتند اشعث بن قیس که
از جمله معارف و امرای امیر المؤمنین کرم الله وجهه و از زمره سرداران

اهل عراق بود و نزد امیر المؤمنین عظیم اعتبار و اختیار تمام داشت از جای
خود حرکت نموده بخدمت امیر المؤمنین آمده امیر را در عین گرمی و حسینی
دید که هم خود حمله میکرد و تکبیر میگفت و مرد می انداخت و هم یاران
خود را بر کشتن و انداختن اهل بغی تحریض و ترغیب میفرمود و یاران
و فرزندان او و بنو هاشم از هر جانب مانند شیران خشم آلود حملها میکردند
و از خون مخالفان دست و شمشیر رنگین میداشتند و های و هوی از هر سو
بر آسمان رسیده و گرد و غبار روی خورشید تابان پوشیده بود پدر از
پسر بیخبر و پسر از پدر بیخبر هر کس بخویشتن افتاده بود و کسی با کسی نمی پرداخت
اشعث گفت چندین تعجیل مکن ای امیر المؤمنین و دست از خون ریزی بدار.
و سخن من بشنو آنچه امکان قدرت بود درین کار کوشیدی و اهل بغی
را منهزم فرمودی و همه روز مشغولی با ایشان چندانکه خواهیم کوشید که از
گمراهی براه راست آیند و بکتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و آله
و سلم کار کنند اکنون ایشان از خصومت و منازعت دور شده اند و رجوع
بکتاب الله کردند برین وجه که می شنوی زاری و عاجزی میکنند و مکر
در باره ایشان ترحم نمای و بر ضعیفی چند که با تو مانده اند ببخشای و

وبر بادیه خونریزی و مردم کشی کوشش و اگر سخن من نشنوی بخدا که از کرد عراق هیچ کماندار یک چوبه تیر باشارت تو در روی ایشان نیندازد و شمشیر از نیام بیرون نیارد امیرالمومنین در غضب داروگیر او در آخوات که ای اشعث تو خود میدانی غرض من با ایشان جز این نیست که از جهالت ضلالت دور گردند در رجوع بسعادت و شهادت کنند اما این جماعه القوم که تو گمان می بری چندین مدت که ما و شما نصیحتها کردیم و بکتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خواندیم در ایشان اثر نکرد این ساعت چون مغلوب مخذول گشته دانسته اند که نصرت و ظفر بجانب اهل عراقست با بن حیله میخواهند ما را از سر خود دفع کنند و بدین مکر و خدعه جان بسلامت برند زنهار بدین مکر فریفته نشوی و این حالت را از ایشان حیله و محض خدیعه شناسی و برسر کار باشی و آنچه امکان و قدرت باشد درین کار بکوشی که آثار فتح ظاهر است و نسیم ظفر از مهبت لطف رب سبحانه وزیده یکساعت ساکت باش و درین سخن مگو که بر سر زبان جوی سرداری اگر این جنس حرف ز دیگران فریفته شوند و خللی در کار افتد اشعث گفت معاذ الله ای امیرالمومنین هرگز بدان تن در ندهیم که چون

ما را بکتاب خدا و سنت مصطفی خوانند و ما اجابت نکنیم و صریحا در روی ایشان شمشیر بکشیم و اگر درین کار تردد و آزاری مرا اجازت ده تا معاویه را ببینم و از کیفیت حال استکشاف کنم امیرالمومنین گفت آنچه مرا از ضعف و مکر این جماعه معلوم بود با تو گفتم بعد از آن اگر معاویه را ببینی و یا هر کسی را خواهی تو دانی القصه بمبالغه اشعث امیرالمومنین دست از جنگ بازداشت و بعد از گفت و شنید الفریقین بحکمین قرار یافت درین اثنا عبیدالله بن حارث طائی که از کثرت عبادت مدت بیست سال بوضوی صلاه عشا نماز بامداد گزارده بود و در لیله الهریر سیزده زخم قوی خورده بود در آنچه امیرالمومنین رسانید همراه او احترام نموده فرمود که چه حالی چون در اکنف ناوک خنجر المرسلین از عمر من زیاده از روزی نمانده همراه آب در چشم مبارک او مرده داد که دل خوش دار که بجوار مغفرت رحیم غفار و اصل میگردی حشر تو با شهدا کبار خواهد بود عبیدالله یا امیرالمومنین شنیدم که اصحاب تو در مقام خلاف آمده ترا بران میدارند که با معاویه مصالحه نمائی زنهار که بقول ایشان عمل ننمائی و دست از محاربه این گروه عاصی کوتاه

نمازی فرمود ای عبدالله باستظهار کدام ناصر و معین با قاسطین مقاتله
نمایم و تو ندانسته که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه قوت جلال
پیغمبری داشت مدت سه سال بر سبیل شهرت و اعلان هیچکس را بقبول اسلام
و ایمان دعوت نفرمود بعد از آنکه اظهار نبوت نمود مدت ده سال
بقتال اقبال نکرد تا چون اعوان و انصار دست در دامن متابعتش زدند
بجنگ و جدال مامور شد اکنون مرا نیز هواداران پدید آمدند تا با دشمنان
دین و باغیان لعین حرب کنم و الا صبر و شکیبائی نمایم چنانچه انبیا
تحمل نموده اند ای عبدالله مرا رسول خدا از قضایای [illegible] شد و خواهد
شد خبر داده من شکایت قوم را ببارگاه احدیت عرض خواهم نمود
با مری قیام نخواهم کرد که بدان سبب از دایره امامت بیرون آیم
عبدالله گفت گواهی میدهم که امام بحق و خلیفه مطلق و علم منصوب
میان خدا و بندگان و عباد بعد از رسول خدا تو و دیگری نیست زهی سعادت
آنکه انقیاد و مطاوعت تو ورزد و زهی خسران با آن بدبخت رسد که متابعت تو
نکند کسی که دست بدامان حیدر زد آتش نسوزد کسی که بر ندانست کند نگار
انگشت المقصود چون امر مصالحه بتعیین حکمین قرار گرفت معاویه

داد که من از قبل خود عمرو عاص را بحکومت مقرر ساختم و امیر المومنین
کرم الله وجهه فرمود از جانب من عبدالله بن عباس حکم شد معاویه
قبول این معنی ننموده گفت بجز ابوموسی اشعری دیگری را باین کار
قبول ندارم بعد از قیل و قال بسیار ابوموسی اشعری را که در کنج
انزوا پای در دامن خمول کشیده بود طلب داشتند و چون امر صلح
بر حکم حکمین قرار یافت امیر المومنین با اشراف عراق و معاویه با معارف
شام در میان هر دو عسکر مجمعی ساخته اشارت نمودند که در آن باب وثیقه
بنویسند کاتب اسد الله الغالب عبدالله بن ابی رافع آغاز
کتابت کرده چون نوشت هذا ما صالح علیه امیر المومنین علی ابن ابی
طالب معاویه باغی گفت من بد مردی باشم که علی را امیر مومنان دانسته
با او محاربه و مقاتله نمایم لفظ امیر المومنین محو کرده نام او و پدرش بنویس
امیر گفت الله اکبر صدق رسول الله در نظر این قضیه بدست من جریان
یافته چه در روز حدیبیه که صلحنامه می نوشتم در قلم آوردم این صلحی
که محمد رسول الله میکند با سهیل بن عمرو مرا گفت لفظ رسول الله محو ساز
بنویس محمد ابن عبدالله که اگر ما او را رسول خدا میدانستیم ایمان آورده

می آوردیم آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا علی انّ لک
یوما کیوم هذا و امروز آن روز است اکنون ای عبدالله چنانچه مؤید
میکوید بنویس عبدالله نوشت هذا ما صالح علیه علی ابن ابیطالب و معاویة
بن ابی سفیان و باقی مضمون وثیقه آنکه فریقین قبول نمودند که بحکم
آلهی قیام نمایند و از مضمون آیات در نگذرند چون نامه نوشته
شد حضار طرفین گواهی خود بران نوشتند بحر مالک اشتر رضی الله
عنه و میان او و معاویه سخنان خشونت آمیز گذشت امیرالمؤمنین مالک را
تسکین داده فرمود ای صحب گمانی من چنین مقرر شده که ازین طایفه
باهل بیت محمد مصطفی ضرر رسد و ایشان بدان سبب ابا دا در جهنم
بعذاب عظیم و عقاب الیم گرفتار باشند القصه بعد از قرار صلح و تحریر
نامه امیرالمؤمنین بصوب کوفه متوجه شد و معاویه بدمشق رفت و مقرر
بران شد که ابوموسی با طایفه از اعیان حجاز و عمرو عاص با معارف
شام بدومة الجندل که منزلیست میان عراق و عرب و دیار شام مجتمع
گشته باتفاق یکدیگر در امر خلافت حکم کنند چون بمقام مذکور
رسیدند مردم فریقین جمع گشته منبری نصب کردند پس ابوموسی

گفت صعود نمای و حدیثی که بر آن متفق شده ایم بیان فرمای عمرو
بدو گفت معاذ الله که من بر تو تقدیم نمایم زیرا که تو از من
اسن و افضلی پس ابوموسی بر منبر بر آمده بعد از ثنای آلهی و نعت حضرت
رسالت پناهی گفت ایها الناس بترتیب احوال رعایا و برایا متعلق
بآنست که علی مرتضی و معاویه را از تکفل مهم خلافت معاف داریم
و این کار بشوری حواله نمائیم تا اهل اسلام هرکس را شایسته این منصب دانند
اختیار فرمایند و انگشتری از انگشت خود بر آورده و از منبر فرود آمد
پس عمرو و عاص بر منبر رفته گفت ایها الناس ابوموسی صاحب خود را از
خلافت خلع کرد چنانچه مجموع استماع فرمودید اکنون من صاحب خود
معاویه را بخلافت مقرر ساختم زیرا که او ولی عثمان و طالب خون
اوست ابوموسی فریاد بر آورد که میان ما و عمرو این نبود و عمرو زبان دراز
کرد او نیز زبان بشتم ابوموسی گشاد که چرا خلاف واقع میگوئی و در
مردم غلغله عظیم پدید آمد و اکثر از محبان امیرالمؤمنین خواستند
ابوموسی را بکشند و یکی آمده تازیانه بر ابوموسی زد و کار بجائی
رسید که میان شامیان و اهل حجاز صحبت مقاتله برپا شود و آخر عبدالله

بن عباس و عدی بن حاتم طائی تابع شده گفتند مقاتله بر حسب امام جایز
نیست و در ترجمه مستقصی مسطور است که بعد از وقوع قضیه شنیعه مذکوره
مردم متفرق و بچهار فرقه شدند زمره گفتند لا حکم الا لله ایشان را جماعه
خوارج خواندند و گروهی گفتند ما کار این دو مرد را بخدا باز گذاشتیم
آن فرقه را مرجئه نام نهادند و جمعی اظهار کردند که این تحکیم قضا بود و الله
ما هیچکس را بامامت و خلافت بعد از حضرت رسالت پناه احق و اولی
بجز مرتضی علی و آل او نمی شناسیم و تبرا میکنیم از هر کس که غیر ایشان را
امام دانسته باشد این جماعه بروافض مشهور شدند شیخ عطار این بیت را گویا از
زبان این جماعه گفته ز مشرق تا بمغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است
و طائفه گفتند بر ما واجب آنست که کتاب رب الارباب را
متابعت نمائیم این فرقه را معتزله نام نهادند القصه چون عمرو با سایر [illegible] معاودت
بدمشق رفته بر معاویه بخلافت سلام کرد عبد الله بن عباس [illegible]
جانب انتساب بکوفه آمده کیفیت حادثه معروض داشت بروایت مستقصی
بعد از استماع واقعه منکره امیر المؤمنین کرم الله وجهه فرمود که بر
روس منابر خطبا زبان بلعن معاویه و اتباع او گشادند چون این خبر

بگوش معاویه رسید امر نمود که امیر المؤمنین و حسنین و ابن عباس و مالک
اشتر و سایر اصحاب امیر را بر منبرها ناسزا گویند [illegible] در میان جنگ اهل
خوارج کشته شدن اکثر ایشان از شمشیر شیر یزدان در صحیحین روایت
ابو سعید خدری مرویست که روزی حضرت مصطفی صلی الله علیه
و آله و سلم ذهبیه را که علی مرتضی از غنایم یمن فرستاده بود در میان اقرع
بن حابس و عیینه بن حصین فزاری و علقمه بن علاثه عامری و زید الخیل
قسمت مینمود [illegible] ذو الخویصره در آن مجلس حاضر
بود در اثنای تقسیم روی بآنسرور آورده گفت اتق الله یا محمد آنسرور
اصحاب را مخاطب ساخته فرمود بدرستی که از نسل این لعین قومی پیدا شوند
که قرآن را قرائت کنند و قرآن از حناجر ایشان تجاوز ننماید
بکشند اهل اسلام را و بگذارند عبده اصنام را و بیرون روند از دین
چنانچه تیر از کمان اگر زمان خروج ایشان را دریابند بکشند ایشان را
مانند قوم عاد و مستاصل گردانید چون خروج [illegible] که بر دست
اکثر [illegible] بعبارت اولی است در سلک عظمای خوارج نهروان
انتظام داشت و حدیث مذکور بر آن طایفه باغیه صادق می آید و

و مورخان مارقین گویند و کیفیت خروج آن ملاعین چنان بود
که در آن اوان که ابوموسی بجانب دومة الجندل میرفت حرقوص
بن زهیر و زرعة بن مالک بعرض امیرالمومنین رسانیدند که زمام
حکم خداوند را بدست ابوموسی داده و از تحکیم اجتناب ننمودی اجتماع
عساکر فرمان فرمای تا باتفاق حرب اهل عناد و شقاق را اهتمام و جهد
سازیم آنحضرت گفت بمقتضای آیات بینات کلام ربانی وفای بعهد و
پیمان از شرایط ایمانست و شیوه غدر و نقض میثاق [illegible]
مهین منان و من هرگز شکستن عهد روا ندارم و نقض ابرام مرقوم را
بلوح خاطر نگذرانم عبد الله بن الکوا و بعضی از اشقیا چون این کلمات استماع
نمودند آواز برآوردند که لا حکم الا لله ارسال ابوموسی بدومة
الجندل گناهست ازین فعل توبه کن حضرت ولایت مآب جواب داد که
این امر گناه نیست بلکه منشأ ضعف و سستی رای شماست زیرا که
که شامیان مصاحف بر سر رماح بستند شما دست از حرب باز داشتید
هر چند گفتم این حیله ایست که معاویه و عمرو عاص جهة تخلص خود اندیشیده اند
قبول ننمودید تا مهم بصلح انجامید زرعه گفت اگر ابوموسی را از رفتن منع ن

نمودی دست از تحکیم باز نداری با تو جنگ کنیم امیرالمومنین فرمود می‌بینم که
بنیزه من کشته خواهی شد جواب داد که مقصود من همینست حرقوص گفت
بگو که گناه شد توبه کردم امیر فرمود از من گناهی صدور نیافته تا بآن
گناه کرده‌اید و در بین شما شخصی غرض داشت که با امیر این طبقه بسیار شده‌اند
و داعیه دارند که اگر از فرستادن ابوموسی منع ننمائی با تو حرب کنند
آنحضرت فرمود که من هم با ایشان جنگ کنم در کشف الغمه مسطورست
که قبل از انقضای مدتی که در صلحنامه صفین مکتوب بود دوازده هزار کس از
خوارج در قریه که آنرا حروراء گویند جمع آمدند و عبد الله الکوا را بر خود
امیر ساخته بمخالفت شاه ولایت مبادرت نمودند امیرالمومنین نخست
عبد الله بن عباس را نزد آن قوم فرستاده ایشان را براه صواب دلالت
فرموده چون فایده بر ارسال ابن عباس مترتب نشد بنا بر التماس
ایشان بنفس نفیس بدان جانب شتافت و عبد الله بن الکوا با ده کس از خواص
خود بخدمت امیر آمده نصایح سودمند و سخنان دلپسند شنود و دانست
که امیرالمومنین بعد انقضای مدت موعود بمحاربه قاسطین توجه خواهد فرمود
با آن ده کس از مذهب خوارج رجوع نمود و بموکب همایون پیوسته

متفق شد القصه چون خبر حکم حکمین بر نهج مسطور بکوفه رسید ضلالت

خوارج بیشتر از پیشتر شده عبد الله بن وهب را بامارت برگزیدند

پس از تقدیم مشورت یکیک دو دو از کوفه بنهروان شتافتند

و نامه بخوارج بصره نوشته عبد الله بن سعید را بدان جانب فرستادند

تا ایشان نیز بصوب نهروان روان گردند و بعد از وصول عبد الله جمعی

کثیر از آن ولایت در حرکت آمده بعبد الله بن وهب ملحق گشتند و

اجتماع آن طایفه بسمع اشرف رسید نامه در قلم آورده نزد ایشان فرستاد

وصورت آن مکتوب اینست بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله علی امیر

المؤمنین الی عبد الله بن وهب و زید ابن الحصین ومن معهما سلام علیکم

ان الرجلین الذین ارتضینا للحکومة خالفا کتاب الله واتبعا اهوائهما بغیر

من الله فلما لم یعملا بالسنة ولم یحکما بالقرآن تبرأنا من حکمهما ونحن علی امرنا

الاول فاقبلوا رحمکم الله فانا سائرون الینا فانا سائرون الی عدونا وعدوکم

لنعود و انحن و لهم ربهم حتی یحکم الله بیننا وهو خیر الحاکمین چون این مکتوب

بدان سلوک خوارج رسید در جواب نوشتند تو در آن وقت که بتحکیم رضا

دادی کافر شدی اما اگر تایب گشته بمعاینت شرایط ایمان نمائی ما در آنچه

مسئول تست نظر کنیم اگر بر جویه توفیق اصرار فرمائی ترا بسلوک طریق

مستقیم دعوت نمائیم و هیچ شک نیست که ایزد تعالی اهل خدعت را دوست

نمیدارد چون این جواب دور از صواب بعرض حضرت ولایت مرتبت رسید از اجابت

الجماعه مایوس گشته و مهم ایشان بجواب گذاشته بتخلیه الشکرگاه ساخت

و بعزم رزم شامیان لوای ظفر انتما افراخته باجتماع عساکر نصرت مآثر

فرمان داد و زیاده بر شصت هزار مرد مقاتل مجتمع گشتند و قبل از توجه بصوب دمشق

خبر متواتر شد که خوارج در سواد عراق دست بفتنه و فساد برآورده اند

و هر کس با ایشان در مذهب موافق نیست کافر میخوانند و عبد الله بن خباب

بن الارت را منکوحه او را بمجرد آنکه گفتند نعت حکمین مخالف مسئله الثقلین

نمودند بقتل رسانیده اند و ام سنان صیداویه را نیز بهمین بهانه بعالم آخرت

روانه کردند و الی اله مدائن بغارت و خون ریختن مشغولند حیدر کرار بعد از

استماع اخبار بنابراین استصواب اصحاب کبار دفع خوارج را اهم و اولی

دانسته بعساکر نصرت شعار بصوب نهروان روان شد و بعد از آنکه بمعسکر

مارقین رسید نوبتی بنفس نفیس گرتی بتوسط عبد الله بن عباس آن طایفه

را معارضه نمود و بعد از اضافات با موجبه ایشان بجوابهای مسکت ملزم گفت در قضیه

رضا بمصالحه معاویه علیه اللعنه بقصه حدیبیه و کلمه تحکیم به زود اعدال بکلام آیه کریمه فابعثوا

حکما من اهله و حکما من اهلها تمسک جستند اما هیچ فایده بر آن سخنان هدایت نشان

مترتب نگشت پس حضرت مقدس سپهر منقبت لشکر ظفر قرین پرداخته میمنه را

بمقدم حجر ابن الکندی زینت داد و در میسره شبث بن ربعی را گماشت

و بجمیع سواران ابوایوب انصاری را سرور گردانید و فرمود تمامی پیادگان

در فرمان ابوقتاده باشند و از جانب خوارج نیز تسویه صفوف قتال نمودند

در میمنه زید بن حصین رایت جنگ و شین برافراخت و میسره را شریح

الی ادنی العنبی بوجود شوم خود ملوث ساخت و [illegible] بن زهیر

سواران قبول کرد و بروایتی عبدالله بن الکوا امر سرداری پیاده

قبول کرد چون هر دو لشکر در برابر هم صف آرا گشتند بفرموده امیرالمؤمنین

رایتی در موضع معین نصب کردند و هزار کس محافظت آن علم مامور شده

و فرمود ندا در دادند که هر کس از مخالفان بسوی آن رایت بیاید امان

یابد و هر کس بجانب کوفه رود و نیز ایمن ماند در این وقت فروة بن نوفل اشجعی

که از رؤسای خوارج بود با اتباع خود گفت من نمیدانم که بچه جهت باعث

خدا و وصی مصطفی چرا قتال باید کرد با پانصد کس از ما روی بجانب

دستگرد رفت و طایفه دیگر از آن قوم بکوفه شتافتند و فوجی در ظل

رایت مذکور قرار گرفتند در تاریخ ابوحنیفه دینوری مسطور است که و

استامن الی الرایه منهم الف رجل فلم یبق مع عبدالله بن وهب الا اقل

من اربعه الاف رجل و در بعضی کتب معتبره مذکور است که با عبدالله بن وهب

دو هزار و هشتصد کس باقی ماندند و آن ملاعین زبان بکلمه لا اله الا الله و لو کره

المشرکون گشاده یکبار بر سپاه نصرت شعار حمله کردند و غبار معرکه

هیجا بالا گرفته و آتش قتال اشتعال پذیرفته ذوالفقار آشنایی آغاز کرد فرقه ابن

وهب از غایت شقاوت آن شاه ولایت پناه را بمبارزت خواندند و

بیکضرب ذوالفقار بدار البوار پیوست و سپاه ظفر پناه بر سایر خوارج

تاختند و همه اکثر ایشان را بموجب دلخواه ساختند چنانچه از آن طبقه

زیاده از نه نفر جان بیرون نبردند و از لشکر نصرت قرین بیش از

نه کس شهید نشدند و در ترجمه مستقصی مسطور است که امیرالمؤمنین پیش از

خروج خوارج فرموده بود که قومی از دین بدر روند چنانچه تیر از کمان

بیرون رود اگرچه قرآن از حلق ایشان نگذرد و از ایشان اثبات بر احکام

قرآن نباشد بحق آن خدای که دانه بشکافت و آدمی فرزانه را از خزانه

کرم خویش لباس عفو و پوشانید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم نامی
قرار داده و اخبار فرموده که تو با ایشان محاربه خواهی کرد و ایشان
از بادیه غوایت بمنهج هدایت باز نیایند مانند تیر رفته که بشست باز
نگردد و علامت اینجماعت آنکه در میان ایشان مردی باشد که بجای یک دست
در منکب او گوشت پاره بود بسان پستان زنان که بر سر آن مویها باشد
چون سلسلت کربه و بضیا شاه ولایت پناه قبل از شروع در قتل خوارج فرموده
بود در این معرکه عدد شهدای سپاه ما از درجه آحاد بمرتبه عشرات نرسد
و از مخالفان زیاده از نه نفر جان بیرون نبرد و از عبید [illegible] مروی است
که گفت چون امیرالمؤمنین حدیث ذوالثدیه را بیان فرمود من سه نوبت
آنحضرت را سوگند دادم که تو این سخن را از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدی
امیر هر نوبت قسم یاد کرد که شنیدم چون خوارج کشته شد فرمود ذو
الثدیه را از میان مشرکان طلب کنید و جمعی هر چند او را جستند نیافتند و معروض
رسانیدند که شخصی باین صفت در میان مقتولان نیست امیر گفت بخدا سوگند که
ذوالثدیه در میان ایشانست بار دیگر جمعی بطلب رفته او را در زیر
چهل قتیل یافتند هم بر آن صفت که امیر گفته بود و آنحضرت سجده شکر بجای آورد

اصحاب آنکه اگر بسبب منع از شما تکلمی خبری ادومی که رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم قتله الطایفه را چه وعدها فرموده بالقصه بعد از آنکه خاطر
عاطر حضرت امیر از مهم خوارج فراغت یافت زبان باداء ثنای الهی و درود
بر مرقد معطر حضرت رسالت پناهی برگشاده فرمود چون حضرت ایزد منان
ابواب لطف و احسان بر روی روزگار شما مفتوح گردانید و علای دین را
منصوب مشغول ساخت لایق آنکه متوجه قتال گمراهان شام شوید و قسطین
را نیز بشنید واقعه مارقین بتفصیل رسانید اشعث بن قیس بنیابت جمعی از
سپاه عرض کرد که یا امیرالمؤمنین سهامها تمام بسیار و شمشیرها کند گشته
و نیزهای شکسته بار دیگر بکوفه رسان تا تجدید اسلحه نموده از سر استعداد
تمام استیصال طغمه شام پیش نهاد همت سازیم و این ملتمس درجه قبول یافته
شاه مردان عنان عزیمت بجانب کوفه انعطاف داد و بعد از وصول
آن بلده نخیله را لشکرگاه ساخت فرمود هر کس مهمی داشته باشد بشهر رود
و تکیه [illegible] و زود مراجعت نماید تا رزم با عزیمت بلاد شام [illegible]
رساند [illegible] بعد از انقضای چند روز علی اختلاف القولین بعضی از
[illegible] ملازمت امام الثقلین ماندند و سایر سپاه لشکرگاه را خالی گذاشته

در جهت نفس بر ارتکاب کبائر اختیار کردند امیرالمؤمنین پس از رسیدن
بحوالی کوفه درآمدند و کوفیان بتمهید معذرت قیام نمودند اما مقبول نیفتاد
آنگاه هرگاه شاه مردان خطبه خواندی مردم آن خطه را توبیخ و سرزنش فرمودی
و چون اظهار رنجش آنحضرت مکرر شد جمعی از اعیان آن ولایت بخدمت مبادرت
جسته گفتند یا امیرالمؤمنین تو بهر جانب که توجه نمائی از ملازمت رکاب هدایت
انتساب تخلف نخواهیم ورزید و این سخن مقبول مزاج همایون امیرالمؤمنین
افتاده فرمود تا حارث همدانی ندا کرد که هر کس بصدق نیت و صفای طویت
موصوف باشد که فردا در فلان موضع که شایسته اجتماع [illegible] حاضر گردد
روز دیگر چون امیرالمؤمنین حیدر بمعسکر رسید دید که زیاده از چهارصد کس جمع
نشده اند فرمود اگر عدد جماعت بهزار میرسید در باره ایشان فکری میکردم
و دو روز در آن منزل در غایت حزن و اندیشه سر برده بکوفه مراجعت کرد
و بروایت اکثر مورخین واقعه خوارج نهروان لعین در سنه ثمان و ثلثین
روی نمود -- در فتوحات الفیومی از ابو عبدالله عنوی مرویست
که در روز جنگ جمل نزدیک امیرالمؤمنین نشسته بودم ناگاه جماعتی از
ملازمان رسیده گفتند یا امیرالمؤمنین تیرهای لشکر مخالف بما میرسد و درد

میان ما را رخصت حرب کن امیرالمؤمنین سکوت فرمود جماعت
دیگر از روی خوف و هراس آمده گفتند یا امیرالمؤمنین تا بکی
که دشمن بر ما غلبه کند و تو ما را رخصت جنگ نمیدهی فرمود اتقوا
چگونه حرب کنم و حال آنکه من منتظر نزول ملائکه ام که رسول صلی الله
علیه وسلم مرا از نصرت ایشان خبر داده و تا ملائکه نازل نشوند ابتدا
بحرب نمیکنم راوی گوید بعد از اندک زمانی نسیمی وزیدن گرفت خوشبوتر
از عبیر و عنبر و شمیمی طیب برگزید بهتر از نشر مشک اذفر چون این آثار رحمت
ظاهر شد امیرالمؤمنین زره از بدن مبارک خود دور افکنده متوجه
محاربه گشت و الله که من بسیار معارک محاربه و جدال و مشاهده
صف قتال ابطال رجال دیده ام و شنیده ام اما هیچ حربی از آن نفتح زودتر
در هیچ جنگی مانند آن قرین الظفر نبوده   هم در کتاب مذکور از سرات
منقول است که روزی مأمون مرا طلبیده گفت تحفه ای عشاء نزد
تو شنیدم گفتم از محمد بن عبدالله شنیدم که او روایت میکند از ام سلمه
رضی الله عنها که گفت روزی رسول صلی الله علیه و آله وسلم عزم
صحرا نمود بمن فرمود که چون برادرم بیاید بگو نشک کوچک برای

کرده میان دو کوه پیش من آرد چون امیر المومنین آمد بنعام رسول
رسانیدم فی الحال ذوالفقار حمایل کرد و مشک آب خود در عقب اسب
رفت از امیر المومنین مرویست که چون بمیان دو کوه رسیدم پیری
دیدم شبانه مسکر و گفتم ای پیر میدانی که رسول خدا کجا رفت گفت از
خدا کیست گفتم محمد بن عبد الله پیر گفت من خدا و رسول را نمیدانم
سرش را زدم چنانکه بشکست او فریاد کرد بقدر سوار و پیاده در میان آن
دو کوه جمع شد که بحساب نیاید و جمله حمله بر من کردند من نیز ذوالفقار بر
آورده به ترس و غلغله از چپ و راست می کشتیم تا آنکه بهزیمت خورده
گریختند پیش رفته زنی دیدم سیاه تر از شب با رویها مثل منار و از
چشمهایش آتش بیرون می آمد و از سوراخ بینیش دود مرا دید و
ز و هفت عفریت پیدا شده بر من حمله کردند من نیز حمله کرده
را دو پاره ساختم پس آن زن آه بر آورده گفت کرم شکست
دیگر را کشتم باقی گریختند آن زن بر من حمله کرد او را نیز دو نیم نمودم
آنگاه دود و غبار و تاریکی عجب در میان آن دو کوه پیدا شده بود من
استادم تا آنکه همه برطرف شد بعد از آن پیش رسول رفته مشک آب را آوردم

سخت تشنه بود آب خورده میان دو ابروی من بوسه داده گفت ای
برادر چرا دیر کردی صورت واقعه معروض داشتم حضرت فرمود آن پیر
ابلیس ملعون بود و خیل خود را بر تو جمع کرده و آن زن یغوث بود که
اهل جاهلیت چون … از وی مقصود میخواستند
هر بستی که از شکستن تو اهل آسمانها و کوه بیابان در تعجب ماندند
… سرور رسید گفتند سبحان الله تعجب یا امروز عطا کردی که
بجز آن رسیده بود از آنکه ولی تو آن زن را کشت و بشکست
این شرف بس که مثل علی بن ابی طالبیم پس رسول دست بر دوش من
زده فرمود اگر نه بیم آن بود که جماعه از امت من آن گویند در حق تو
که نصاری در حق عیسی گفتند خیری در حق تو گفتمی که خاک پای تو را
… بعضی از ارباب نفاق چون این سخن شنیدند گفتند این
فضائل که در حق ابن عم خود میگوید … است که …
پس خدای تعالی در تکذیب ایشان این آیه فرستاد و لما ضرب ابن مریم
مثلا اذا قومک منه یصدون هم در کتاب … مسطور است که روز
… چون امیرا …

داشت بر آورد تا بر امیر زند امیرالمؤمنین دست دراز کرد و عمود را از او گرفته
تاب داده در گردن او انداخت چون قلاده گردن خالد حلقه آهنگران را جمع
کرد که علاج کنند آهنگران گفتند تا این آهن را در آتش نزنند نرم
نباید و چون در آتش زنند تو هلاک شوی علاج این را هم آن کس کند
که قلاده در گردن تو کرده بنابر این خالد جمعی از اصحاب منتخب را نوشته
ساخت که در پیش امیرالمؤمنین شفاعت کنند اصحاب حاضر شدند پیش امیر
المؤمنین برده بروح سید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات
قسم دادند که بر خالد رحم کن او تضرع و زاری بسیار کرد نزد امیر
المؤمنین باز انگشت ولایت تا خلاص گردید ... در عیون الرضا
از امیرالمؤمنین کرم الله وجهه مرویست که گفت زنی پیری دیدم قامت
خمیده و ابروها فرو افتاده بر چشمهای او از شدت پیری دست در
عصائی و بر سرش کلاه سرخی دراز و بر دوشش ردائی از ابریشم بخدمت
رسول آمد در حالتی که روی مبارک بخانه کعبه نهاده بود و گفت ای رسول
خدا دعا کن جهت من بآمرزش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت ناامید
خسرانست سعی تو ای پیر و گمراهی و ضلالتست عمل و کار تو چون پیر آن شد

پیغمبر باز گردید فرمود یا اخی شناختی او را گفت رسول خدا بهتر میداند
فرمود ابلیس بود من از عقب او روان شدم تا رسیدم ... دور از زمین
زدم و بر سینه او نشستم و دست بر گلوی او نهادم که خفه
کنم او گفت چنین مکن ای ... بدرستی که من از مهلت داده شدگانم
تا روز قیامت و گفت ... ای امیرالمؤمنین بدرستی که من ترا
دوست میدارم از روی حسد و دشمن نمیدارد ترا احدی نیز
مگر آنکه من با پدر او شریک شوم در رحم مادر او من از وی بحث ... او را
گذاشتم محبت شه مردان مجو ز بیدرومی که دست غیر گرفت
پای ... در او ... در امالی ... از امام زین العابدین رضی
الله عنه مرویست که گفت روزی رسول ... با اصحاب گفت ای
گروه مردمان کدام یکی از شما میرود ... که ... خود را
... بحکمت ... صبح ...
گمان می برم که علی بن ابیطالب ... از ساعت
... گفت یا رسول الله امیرالمؤمنین علی ضعف دارد ... فرمانی
او را خبر کنم ... چون رفته خبر کردم ... تا ... رسول آمده

گفت یا سید المرسلین چه میفرمائی آنحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد
از قصد سه نفر از مشرکان که متوجه اند بقتل من امیر گفت من جهت دفع
ایشان متوجه تو تنها بسنده ام آنحضرت زره و جامه متبرک خود پوشانید
عمامه مبارک بر سر امیر بست و شمشیر خود حمایل کرده بر اسب شهباء خود
سوار ساخت و گفت روان شو که ترا بخدا تعالی سپردم امیر المؤمنین
بیرون رفت و تا سه روز چون پیدا نشد سیدة النساء حسین را گرفته
پیش آنحضرت آمده و از بشره اش اثر ملال ظاهر بود آنحضرت فرمود ای دختر
غم مخور که حق تعالی با علی است هر جا که باشد پس آب در دیده گردانید در منبر
مسجد بیان فرمود ایها الناس هر که از شما خبر حبیب مرا بمن بیارد
او را مژده بهشت دهم مردم متفرق شده در طلب امیر بیرون رفتند
در این اثنا جبرئیل آمده از احوال امیر تفصیل بیان نمود و بعد از ساعتی
امیر المؤمنین در رسید و یکی را اسیر کرده و یکی را سر بریده و بیکدست آویخته و
مهار شتر در یکدست گرفته پیش رسول آمد با آن دو مرد امیر گفت بگوئید
لا اله الا الله محمد رسول الله یکی از آن دو مرد گفت از من توقع مدار
و بزودی مرا ملحق آن یار امیر بفرما آنحضرت در خواست و در قتل او درنگ

اثنا جبرئیل آمده گفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید
زنهار این مرد را مکشی که در قوم خود بصفت خلق و صفا موصوف است آنحضرت
با امیر گفت یا اخی دست از کشتن این مرد نگاهدار که حق سبحانه و تعالی
میفرماید که این مرد از انجماعت است که میکشد حسن خلق و سخاوت ایشان بهشت
عنبر سرشت چون این معجزه از رسول مشاهده آن مرد یهودی شد ایمان آورد
اشهد انک رسول الله و آن دو مرد چون اقرار رسالت نمود امیر او را در اثنا
در شواهد النبوت از عبد الله بن عباس مرویست که گفت در زمانی
که خاتم الانبیا علیه التحیة والثنا از مدینه سکینه بمکه معظمه متوجه شد چون در جحفه
فرود آمد و آنجا آب نبود مسلمانان از استیلای تشنگی مضطرب گشته
زبان بعرض حال گشودند آنحضرت فرمود ای مومنان از شما کیست که با جمعی از
مسلمانان بفلان چاه مشکها برده آب بیارد که رسول خدا ضامن میشود ویرا
بخلود بهشت اصحاب و سرور ایشان ابو بکر رضی الله عنه برخاسته قبول این معنی
نمود آنحضرت با جمعی از سقایان روانکرد راوی از سلمة بن الاکوع نقل
میکند که گفت من نیز با آنجماعت رفیق بودم چون قریب آنجا رسیدیم
آنجا درختان بود که از شاخ و برگ ایشان صداهای غریب شنیدم

و حرکات عجیب دیدم و طرفه تر آنکه آتش از همه طرف افروخته بود که گویا
همه باشد چون این نوع غرایب هولناک معاینه کردیم خوف بسیار
مستولی گشت چنانکه مقدور نشد که بآن درختان برسیم لاجرم
آنسرور صورت حال معروض داشتم تبسم نموده فرمود ان جماعت از جن
بوده اند که شما را ترسانیدند اگر میرفتید آسیب و گزندی بشما ملحق می شد
چون دیگری این خبر را استماع نمود گفت یا رسول الله اگر اجازت
شود من باین خدمت قیام نمایم آنسرور بدستور سابق جماعه را
با وی همراه کرد چون بموضع موعود رسید او را نیز همان حال
پیش آمد برگشته صورت واقعه معروض داشت چون آفتاب غروب شدن
گرفت و اصحاب از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیدند سید المرسلین
بامیرالمومنین کرم الله وجهه گفت یا اخی با اینجماعه برو تا بان [illegible]
از آنجا آب بیار سلمه بن الاکوع گوید بیرون آمدیم بخدمت امیر
مشکها بر دوش گرفته و شمشیرها حمایل کرده و امیرالمومنین چون غضنفر
علیه السلام پیش پیش میرفت و با جماعه تشنگان دریس الساقی
کوثر و این رجز بر زبان دربار میراند - اعوذ بالرحمن ان

امیلا عن عزف جن اظهرت تعویلا و قد نیرانها تعویلا و
قرعت مع عزفها الطبولا تا رسیدیم بدان محلی که آواز داد
و حرکتها پیدا آمد از آن که بر یاران را هول مستولی شده بود ما
میگفتیم امیرالمومنین کرم الله وجهه نیز همچو آن دیگران باز خواهد گشت
در پیش آنها روی باز کرده گفت قدم بر قدم من نهید و از این ظلمات
که می بینید مترسید انشاء الله تعالی گزندی بشما نخواهد رسید چون بدان
درختان رسیدیم بدستور سابق آتشهای عظیم افروختن گرفت
سرهای بریده نمودار گشت و آوازهای هولناک مسموع شد چنانکه
هوش از ما رفت امیر بر آن سرها دلیرانه میگذشت و با ما میگفت [illegible]
در عقب من بیائید و چپ و راست منگرید که هیچ باکی بنسبت ما نمیرسد همه
او بودیم تا بآنچاه رسیدیم براء بن مالک را دلوی بود برابر دو دلو چرمین
در چاه انداختیم ریسمانش بگسست و از درون چاه آواز قهقهه برآمد
امیر فرمود کیست باشد که از لشکر دلوی آرد اصحاب عرض نمودند که کسی از لشکر ما
تو از درخت این کنده تا باینجا رسیده ایم الحال اگر [illegible] آنکه تنها
نتواند با لشکر رفته دلوی آورد امیر ریسمان بر میان خود بسته در چاه فرود آمد

آو از قهقهه شتر شد چون قریب تاب رسید پای مبارکش بلغزید و نفتاد
و لوله و غلغله عظیم از آن چاه برآمد و آوازی چنانکه کسی را خناق گیرد
بشنیدیم ناگاه امیرالمومنین ندا کرد الله اکبر الله اکبر الله اکبر انا عبد الله
و انا اخو رسول الله و مشکها را طلب نموده پر آب کرده یک یک بالا
داد بعد از آن خود برآمده و مشک بر داشت و ما هر کدام یکیک را برداشته
بلشکر روان شدیم چون بآن درختان رسیدیم آنچه دیده و شنیده
بودیم اثری از آن ظاهر نشد و چون از درختان برآمدیم آواز
سه همکیی شنیدیم که هاتفی در نعت سید المرسلین و منقبت امیرالمومنین ابیات
خوانده و امیر بدستور سابق چون شیر و جوانان ذلیل با بوده و در جرحی گفت ما
بملازمت رسول صلی الله علیه و آله علیهما الصلوة رسیدیم فرمود
آن هاتف عبد الله نام جنی بود که شیطان اصنام شمر را در کوه صفا
بکشت   در حسن الکبار مسطور است که در شب بدر سه هزار از ملک امیر
المومنین کرم الله وجهه حاصل شد از آن جمله یکی آنست که چون پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم با سیصد و سیزده نفر از صحابه ببدر رفته و آمد و کفار قریش نیز
فرود آمدند که مصاف کنند چون شب در آمد آب در معسکر رسول الله

علیه و آله وسلم نبود اصحاب محمد تشنه آب شدند پیغمبر در سه مرتبه فرمود
مردی باشد که آب بیارد و هر مرتبه بجز امیرالمومنین کسی جواب نداد آخر
الامر بعد از حصول اجازت رسول مشک بر گرفت و در آن حدود چاهی بود
که از غایت بعد و تاریکی در روز روشن آب گرفتن محال بود امیر در آن
چاه در آمده مشک را پر کرده چون بالا آورد بادی تند پیدا شده آب
ریخت مرتبه دیگر آب آورد باز باد تند ریخت و این در سه مرتبه بود تا
آنکه مرتبه چهارم آب گرفته بیرون آمد باد نبود چون پیش پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم آمده قصه باز گفت فرمود یا اخی باد اول جبرئیل بود که
با هزار فرشته ترا سلام کردند بار دویم میکائیل بود که با هزار ملک ترا
سلام کرد و مرتبه سیوم اسرافیل بود که با هزار ملک ترا سلام کردند و ترا به هزار
منقبت بخشیدند و آب را که از آن سه بار ریختند که ترا بیازمایند که تو بچه
غایت است مولف گوید این قصه را ابو سفیان ثوری علیه الرحمه باسانید صحیح
رسانیده   هم در کتاب مذکور است با طول از عبد الله بن ابی لیلی رحمه الله
علیه مرویست که گفت روزی یکی جن بخدمت رسول صلی الله علیه وسلم آمده سه نفر
بود که یا رسول الله یکی از اصحاب خود را بفرست که ما را قران تعلیم کند امیرالمومنین

امیرالمؤمنین کرم الله وجهه فرمود که بروشنی عثمان را وابوذر غفاری رضی الله
عنهم را امر افتاد امیر امر فرمود باید که سخن نکنند که زبان دارند چون
امام انس وجن با صحابه رسول صلی الله علیه وسلم روان شد بجایی رسید که خار
وخاشاک بمرتبه بود که کنجشک از رو راه رفتن ممکن نبود پس اول ابوذر به
عثمان وابوذر غفاری گفت عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنهم … پیش رفته … سلام
کردند جواب سلام نشنیدند چون امیر پیش رفته سلام کرد بیکبار از هر طرف
علیک السلام و رحمة الله و برکاته بر آمد و خار و خاشاک نیز دور شده تختی
شد امیرالمؤمنین بران تخت نشسته از نظرها غایب شد اصحاب بسیار از کثرت
محبتی که با امیرالمؤمنین داشتند متألم شده گفتند ای وای جنیان بردند علی را
درین حین امیرالمؤمنین قرآن را بر ایشان تعلیم کرده بیرون آمده نزد
رسول صلی الله علیه و آله وسلم با صحابه کرام شتافت آنحضرت فرمود که چه
نمودید با آنکه شما را منع کرده بودم گفتند یا رسول الله چون علی از چشم ما
از مفارقت وی مکدر شده اندیشه کردیم فرمود حق با اوست هر جا که باشد
او را غیر از خدا و رسول از هیچ کس ترسی و هراسی نیست هم در کتاب مذکور
باسناد طویل از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقولست که روزی امام

محاربه صفین مالک اشتر در دل خود این اندیشه نمود که شنیده ام آیا
قوت من بیشتر باشد یا از امیرالمؤمنین امیر بر خاطر اشتر مطلع شد دلدل را مطلع
در عنان آورده بجانب ذی الکلاع حمیری که یکی از دشمنان رسول
صلی الله علیه وسلم بود حمله کرده او را از زین در ربود و بهوا انداخت
و بعد از فرود آمدن او … دو نیم ساخت چون مالک این نوع
کشف و قوت و شجاعت معاینه کرد در پای دلدل سر نهاده عذر خواست
و توبه کرد که من بعد چنین اراده بخاطر نگذراند و در حدیث است که پیغمبر
میگوید نعره امیرالمؤمنین علی چون نعره شیر بود و حمله او چون حمله شیر نر
قوت وی زیاده از شیر کسی که در خیبر از بنیاد کنده هر آینه اسد الله
باشد منقولست که روزی گرگ را پای گرفته انداخت و شاخ او در زیر پا داشته
ذبح کرد اصحاب از رسول پرسیدند که امیرالمؤمنین علی گرگ را ذبح کرده
بخوریم یا نه فرمود چه حاجت پرسیدن است آنچه علی ذبح کند حلال باشد
در زهرة الریاض از عبدالله بن مسعود مرویست که گفت روزی
جبرئیل علیه السلام ذوالفقار را از بهشت نزد رسول آورده گفت حق تعالی
ترا سلام رسانده میگوید ای محمد بدرستی که یکی از بنی آدم را می بینم که

مستحق و سزاوار تر است بنگاه داشتن ذوالفقار را از جهة محاربه جنگ و قطع

حیات کافران که معاندان اند و از دین بیرون شده کان آنحضرت صلی الله

علیه و آله وسلم گفت کیست آنکس جبرئیل گفت کسی که متکفل قتل دختر ابلیس شود

و دختر ابلیس فلان وادی است رسول با اصحاب خود با نوادی رفته دختر ابلیس را

دید در نهایت حسن و صورت و در پیش او آتش [illegible] سرعت و تیزی بما

پیغمبر شمشیر با بکر داده فرمود برو و این دختر را بکش ابوبکر روان شده چون

باو رسید دختر فریادی کرد که ابوبکر رضی الله عنه از کثرت و هم بازگشت از امیر

المومنین بنام سید المرسلین متوجه شده چون به نزدیک او رسید دختر ابلیس بدستور

سابق فریاد و تلبیس آورد امیر او را نهیب زده سر از تنش جدا ساخت پیش آنحضر

آورد آن مصطفی ذوالفقار را به مرتضی انعام فرمود چون امیر ذوالفقار از

خون پاک کرد چهار جا بر و مرقوم بود لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

آنحضرت بعد از مشاهده سطور متبسم شده فرمود صاحب ذوالفقار هم علی ابن ابی طالب است

شعر

ای گزیده مر خدا است یا امیر المومنین — خوانده نفس مصطفا یا امیر المومنین

گردنان دهر را آورده سرها زیر حلم — بازوی در آزما است یا امیر المومنین

گردنان دهر را آورده سرها زیر حلم — خازنان کوه و دریا کیمیا پرساخته

روز بازار سخاوت یا امیر المومنین — از نسیم نوروزی شاد گردباد

پیش خلق جانفزا است یا امیر المومنین — مدح را شایسته است تو بادگفت دلیل

کعبه تا گوید ثنا است یا امیر المومنین — با همه بالانشینی عقل کل بار زده را

زیر پا در روان رسیده است یا امیر المومنین — گر بدی بالاتر از عرش برین جای دیگر

کشتی [illegible] یا امیر المومنین — ما همه بر در گهت همچو گدائی میکنیم

ای همه شاهان گدا است یا امیر المومنین — آنچه عیسی مرده زنده کرد رمز تا بود و بس

در طلب معجزه است امیر المومنین [illegible]

[illegible] در ملفوظات قدوه

محققان مخدوم جهانیان [illegible] مسطور است که در زمان باری

خلفا راشدین رضی الله عنهم چهل و چند مسئله است که حل آن از حضرت

امیر المومنین کرم الله وجهه صورت بست بنابرین خیر مولف اهتمام

تمام نموده از جمله اعداد مذکوره چند مسئله از کتب معتبره انتخاب نموده

در مجموعه ثبت گردانید از آنجمله چندی در باب علم و خوارق مسطور گشت

و تتمه در این باب تحریر می یابد — در ملفوظه مخدوم مسطور است که بسانید

صحیحه ثبوت پیوسته که در زمان عمر خطاب در دار الشرع دو زن آمده

دعوی میراث کرده هر یکی به دیگری میگفت تو زاده پدر من نیستی و هیچکدام
را شاهدی موجود نه عمر گفت در شرع شریف این معامله به شاهد
تنقیح نه پذیرد آن دو نفر گفتند یا امیرالمومنین چون تو خلیفه زمانی و هیچ
داد رماندگان بجز جناب مستطاب تو پناه بکجا بریم و تکیه بر که آریم خلیفه بعد
استماع این عرض بر سبیل مراقبه سر بگریبان تفکر فرو برده مدت مدید
مراقب شد پس سر بر آورده بعمار یاسر گفت ای عمار آنچه در شب با این دو
جوان خاطر نشان کردم هر کدام بر حق باشد و گواه پیدا کند عمار رضی
الله گفت یا اباحفص در چنین مسائل مشکله رجوع بامیرالمومنین باید نمود
زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اکثری خطاب با صحابه کرده و فرموده
اقضاکم علی و در قضا احتیاج الی جمیع العلوم عمر رضی الله عنه گفت ای عمار
خیر ای عمار آنچه مرا فراموش شده بود تو میگویی باید من نزد یکی شاهدی که این هر دو
نفر را بجا آرند علی ابن ابی طالب نزد صورت واقعه بعرض رسانید عمار گفت
چون نزدیک در مدینه علم رسیدم پیش از آنکه مرا به بیند از درون خانه
آواز بلند فرمود یا عمار هر دو نفر را بدار الشرع بازبر که من هم میرسم
بعد از ساعتی آمده گفت کجا بیند آن هر دو چون حاضر آوردند تنبیه هر کدام

جد المطلب ... گفت است که پیر صحابی آمد که دعوی وراثت ایشان میکنید
از شاکیین هر دو تن بر قول خود مقر و مصرند فرمود تربت پدر شما در
کدام موضعست نشان دادند یکی امر نمود هر دو را فصد کنند و خون
هر یک در آوندی جدا گرفته استخوانی را او جسته کرده در آوند ها افکند
و سر آوند ها را فرمود تا بپوشیدند بعد از ساعتی گشودند حاضرین بعیان علانیه
معاینه کردند که یک استخوان تمام خون را جذب کرده جزو عظم شده
و با استخوان دیگر اصلا خون نه چسپیده پس بجوان مشتری گفت اگر تو فرزند
صلبی او می بودی البته خون تو استخوان جذب می نمود و با آنکه خونش استخوان را
جذب نمود امر کرد تا میراث باو دهند حضار چون این نوع واقعه عجیب
مشاهده کردند همه یکبار زبان بمدح و منقبت امیرالمومنین کرم الله وجهه
گشودند و عمر رضی الله عنه هر دو دست حق پرست امیر را بوسیده و از فرط
اخلاص آب دیده گردانیده گفت یا ابالحسن خدای تعالی عمر را بی تو
در دنیا نگذارد هم در کتاب مذکور است که شخصی پیش قدوة الصحابه
عمر ابن الخطاب شکوه زن خود نمود گفت زن تا حامله شد عمر گفت گواه
داری گفت نه اما از اینجا میدانم که همیشه عادی از راه در جماع میکردم

نا بر بن البته او زنا کرده عمر حکم رجم زن فرمود از دار الشرع برای سنگسار
بیرون بردند در بین اثنا امیر المؤمنین کرم الله وجهه در راه با وی ملاقی
شد عورت فریاد برآورده گفت یا امیر المؤمنین بفریاد من رس که مرا
بیگناه سنگسار میکنند امیر تو تفحص امر فرموده در دار الشرع آمد گفت
یا ابا حفص در قضایا چرا ارسال تعجیل حکم میکنی تفحص در باب قتل او
عمر رضی الله عنه گفت یا ابا الحسن بدخول دبر زن حامله چون نشود هم گفت
هر دو راه میک مکان منتهی میشود شاید قطره برحم افتاده باشد اما
آن مرد را که بزبان خود دخول دبر اقرار نموده حد زنند تا عقوبت
آخرت مواخذ نگردد چرا که براه رسته نه عمر گفت [illegible] دبر
حد چرا میفرمائی امیر المؤمنین علی تبسم نموده گفت مگر این احادیث
از آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم نشنیده که گفت من دخل امرءة
الدبر اکبه الله فی النار یعنی هرکه نزدیکی کند با زن خود از راه دبر
عز وجل او را نگونسار در آتش دوزخ افکند و نیز فرموده من دخل امرءة
فی الدبر لعنه الله یوم القیامة و هو [illegible] من الجنة یعنی هرکه با زن خود
دخول کند در راه پس بر نگیرد او را حق سبحانه روز قیامت از

کنند تا از مرد ار باشد چون خلیفه زمان همچنین مواعظ از امیر المؤمنین
استماع نمود گفت صدقت یا ابا الحسن خدای تعالی عمر را با تو در دنیا
ندارد و بعد از بیان این قضیه مخدوم جهانیان گفت از اینجا لازم می آید
که دبر هم حرث باشد حرث بهائم [illegible] اگر دانه در کوهی
بر زمین خراب یا بر سنگ انداخته شود بر و یا جب نباشد لیکن از زراعت
نام نکنند بنا بر این قول امیر المؤمنین مناقض قرآن مجید نباشد که فأتوا
حرثکم انی شئتم در لطائف الطوائف مسطور است که در صحاح اخبار مذکور است
اخبار آمده که روزی سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم با اصحاب
مستطاب خود خرما تناول میفرمود در پیش [illegible] هستههای خرما پیش
امیر المؤمنین مینهادند و بموجب اشاره آنسرور صحابه نیز متابعت می نمودند
بعد از فراغ تناول رو بسوی اصحاب کرده پرسید از میان خرما که بیشتر
خورده گفتند یا سید المرسلین فمن کثر نواته فهو الاکول یعنی هرکس را هسته بسیار
بوده او بسیار خورده است امیر المؤمنین در جواب گفت من اکل النواة
فهو الاکول یعنی نه چنین است بلکه هرکس با هسته خورده بیشتر خورده [illegible]
آنسرور فرمود مشکلات از برادرم زیرا که من مدینه علمم و او در آن مدینه

... زمان همچنین مواعظ از امیرالمومنین ...

... اما طلب خدای تعالی ...

هم در کتاب مذکور از کشف الغمه منقول است که روزی ابوبکر صدیق و عمر ابن الخطاب و امیرالمومنین علی رضی الله عنهم بر منوال هم پیاده میرفتند چون شخص طویل بود ندا از راه طیبت با او گفتند یا علی انت بیننا کالنون فی لنا یعنی ای علی تو درمیان ما هر دو مانند نون در لنا امیرالمومنین فرمود لولا انا بینکما لکنتما لا یعنی اگر من در میان شما نباشم شما هر دو لا باشید

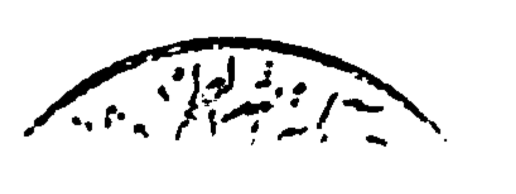
هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی دو منافق بر سبیل امتحان پیش امیرالمومنین آمدند یکی از آنها گفت یا علی شخص مرا امانه رسانیده که میگوید شب در خواب محتلم شده ام در شرع حکم تعزیر او چیست فرمود او را در آفتاب ایستاده کن و در سایه او تعزیر ...

هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی یهودی بر سبیل تعرض امیرالمومنین را گفت هنوز پیغمبر شما را دفن نکرده بودند که درمیان شما اختلاف شد امیر گفت اختلافی که میان پیدا شد در یک سخن بود اما هنوز پاهای شما از آب نیل خشک نشده بود که پیغمبر خود را گفتید اجعل لنا الها کما لهم آلهة یعنی برای ما خدائی پیدا کن همچنانکه بت پرستان را خدا باشد یهود منفعل شده از تعرض خود پشیمان گشت

هم در کتاب مذکور مسطور است

که روزی امیرالمومنین کرم الله وجهه با اصحاب خود فرمود من هرگز در حق هیچکس نه نیکی کرده ام نه بدی گفتند یا امیرالمومنین نکته این کلمه را مرحمت نموده بیان کن فرمود هر که در حق کسی نیکی میکند جزای آن نیکی بوی باز میگردد پس بحقیقت در حق خود نیکو کرده باشد و هر که در حق کسی بدی کند سزای آن بدی هم بوی باز میگردد پس بحقیقت در حق خود بدی کرده باشد کما قال الله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره

در مستدرک حاکم و صواعق محرقه بروایت ابوبکر رضی الله عنه مسطور است که در زمان سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم گاوی خری را کشت صاحب خر و گاو بخدمت رسول آمده صورت واقعه معروض داشتند پس رو بجانب اصحاب کرده فرمود حکم کنید در این قضیه صحابه با اختلاف گفتند یا رسول بر صاحب خر تکلیف است نه بر بهائم اگر بهیمه بهیمه را کشته باشد در شرع خیر یا روی لازم نیاید پس رو بسوی امیر کرده گفت اخی تو چه حکم میکنی در این واقعه امیر گفت آیا خر ... شده بود ... یکی کشاده و دیگری بسته هر دو گفتند خر بسته بود و گاو کشاده و صاحبش همراه امیر گفت تاوان خر بر صاحب گاو است



تمام گفت یا امیر المومنین از من این کار نیاید امیر فرمود آنچه میگویم
بکن جوان دست عورت گرفته بدرون خانه شد عورت فریاد
برآورد گفت واویلاه یا امیر المومنین مرا در پیش خلق فضیحت
مکن که این جوان فرزند حقیقی منست چگونه شوهر خود سازم لیکن
برادران من مرا برین آوردند و باعث بودند که او را از پیش خود دور کنم
و اگر نه دعوی میراث پدر خواهد کرد و اکنون توبه کردم پس امیر فرمود
گواهان را حد زنند و مادر دست پسر را گرفته و بر روی پسر بوسه داده
بخانه خود برد پس عمر از روی انصاف گفت لولا علی لهلک العمر
هم در کتاب مذکور مسطور است که مردی پیش عمر ابن الخطاب آمده گفت از حق
بیزارم فتنه را دوست دارم نادیده گواهی میدهم مرده را امام میسازم
مرغ بد بسمل میخورم عمر حکم بالظاهر فرمود بشخصی که باینگونه نظام باشد
بدرستی که او واجب القتل است باتفاق صحابه امر بقتلش نمود چون این
سخن بسمع امیر المومنین علی رسید فرمود تا آمدن من نگاه دارید و بدار
الشرع تشریف آورده گفت یا ابا حفص این مرد صادق القول است چون
امر کرده آنکه گفته از حق بیزارم آن موت است و الموت حق و آنکه گفته فتنه

دوست میدارد و این هر دو بحکم قطعی فتنه اند کما قال الله تعالی انما
اموالکم و اولادکم فتنة و آنکه گفته نادیده گواهی میدهم یعنی حق سبحانه
را بچشم سر ندیده و همه بوحدانیت او گواهی میدهند و قران مجید امام
کائنات و ذوی حیات نیست و مرغ بد بسمل ماهی است و همه میخورند بعد از استماع
این مقالات عمر رضی الله عنه از راه انصاف برپای خاسته آواز بلند آورده گفت
ای مسلمانان گواه باشید لولا علی لهلک عمر یعنی اگر مرتضی علی نبودی هر آینه هلاک
شدی عمر هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان عمر ابن الخطاب خواجه
بازرگان بود تجارت بدار الحکم کل نفس ذائقة الموت آن خواجه و زنش هر دو
متوفی شدند و از ایشان پسری ماند نیز زنگی و غلامی سفید پوست و چهار
غلام دیگر و کنیزان و ضیاع و عقار بسیار بعد از چند روز میان پسر خواجه و غلام
سفید پوست منازعه شد نسبت پسر غلام را از وی گرفت غلام بدار الشرع
رفته گفت یا امیر المومنین من پسر حقیقی فلان خواجه ام که برحمت حق پیوسته
و تصدیق پدری ترکه مانده و غلامی دارم که دست بر من دراز کرده نفس را از
من رسید عمر گفت با دو گواه غلام را حاضر کن گفت پدرم از سمرقند بتجارت
درین شهر آمده بود و با کسی معرفتی ندارم اگر امر شود خادم غلامی که با مادر

همراه بودند باد ای شهادت بیارم خلیفه گفت خوش باشد پس آمد بغلامان
گفت اگر شما گواهی دهید که من مخدوم زاده شما ام همه شما را آزاد کنم از
چهار غلام مذکور دو نفر قبول این معنی نمودند و بدار الشرع آمده گواهی
دادند خلیفه فرمود آن پسر را حاضر کنند افلح غلام خلیفه او را حاضر آورد
خلیفه فرمود ای غلام تو مملوک فلان خواجه بازرگانی گفت لا بلکه من فرزند صلبی
اویم و غیر از این غلام مدعی چهار غلام دیگر شاهد دارم امر شد که حاضر سازند چون
رفته با غلامان مشورت کرد گفتا ما گواهی دهیم که تو مخدوم زاده مایی عمر
تو زر خرید پدر تست پس با هر چهار غلام پیش خلیفه آمدند دو غلام گفتند این گواهی
دروغ داده بودند بر عهد لا خیر فی العبد اثق شدند و دو غلام دیگر گفتند
این کودک مخدوم زاده ماست و این سه غلام که یکی مدعی است و دو شاهد کاذب
و حرام نمکند در حقیقت حال اینجماعه هیچ یکی از مهاجر و انصار اطلاع ندارد چون
از هر دو طرف گواهان گذشته عمر رو بحاضرین کرده گفت ای مومنان اگر
این واقعه چه حکم فرمایید این قضیه مشکل را چگونه گشایم که خاطر مرا بر آن
خلافت کنم از این مهم است که این امر بغایت خطیر درین اثنا سلمان فارسی گفت
یا ابا حفص در ظهور واقعات مشکله با میر المومنین علی صلوات الله رجوع باید نمود که پیغمبر

علیه و آله و سلم بارها بزبان معجز بیان فرموده که حق سبحانه و تعالی حکمت
برا ده جزو قسمت کرده نه جزو بعلی ابن ابی طالب داده و یک جزو بسایر خلایق
ابن عباس گفت و الله او در جزو دهم هم با شما شریک است نه همه عمر
ابن الخطاب گفت جزاک الله خیرا راست گفتی که من آنچه از فضایل و
مناقب ابوالحسن از آنسرور شنیدم اگر در معرض تحریر آرم مردم او را بپرستند
چنانچه نصاری عیسی را پس گفت ای مسلمانان بروید و علی ابن ابی طالب را بحضرت
التماس من حاضر سازید که حل این مشکل نماید سلمان بدر حجره مسعود امیرالمومنین ناگاه
در آمد امیر گفت ای سلمان از تو عجب است که بعد از فوت رسول صلی الله علیه و
آله و سلم شاد مانی سلمان است بار گریه شوقی من از مشاهده لقای روح افزای
تست که خدا هر گاه در امر چنیم که با آنسرور در ملازمت میکنیم امیر فرمود موجب آمدن
چه شد گفت چنین واقعه در میان آمده و از حل مشکل آن بعجز و قصور
معترف شده اگر این نوع دقایق حل نشود اهل کتاب زبان طعن بر اهل اسلام
گشایند و امیر المومنین در دار الشرع آمده گفت گشایند آن دو کس ما هم
دارند چون حاضر آوردند فرمود این هر دو نفر را بر ده و سر ایشان
از دریچه مسجد بیرون کرده دستان قنبر رضی الله عنه بفرموده قیام نمود پس

تیغ شمشیر داده فرمود بزن گردن غلام را بمجرد حکم گردن شمشیر غلام سر خود
عقب کشید و پیر نشسته ماند پس حضار یقین شد که غلام کیست انغلام سر کرد
خود اعتراف نمود و تایب باشد خلیفه زبان بمدح و منقبت امیرالمؤمنین کشاد
گفت لولا علی لهلک عمر   هم در کتاب مذکور از سلمان فارسی علی رایت رضی الله
عنهما مرویست در زمان عمر الخطاب خواجه بود صاحب جاه و دراسه غلام و دختر داشت در
مرض موت چنین وصیت کرد که یک غلام دختر با العقد و جنس ضیاع دکار حواله کنند
و یکی هزار دینار داده آزاد کنند و یکی را گردن زنند چون خواجه فوت کرد هر سه غلام
باهم نزاع افتاده دعوی دختر و مال کردند و معلوم نشد که کدام یکی را دختر با عقد و کدام
را آزاد باید نمود و کدام واجب القتل بنابرین دختر [illegible] ماهر سه غلام
بدار الشرع آمد و صورت حال با خلیفه زمان بیان نمود خلیفه با جمله اصحاب رضی الله عنهم
در فیصل این واقعه فکرها کردند انچه موافق شرع شریف باشد بر خاطر هیچ کدام
عبور نکرد لاجرم بدان قرار دادند که نزد قاضی ابوکشف الغطا ما رود تقصا
و قایل سلونی عما دون العرش رفته التماس حل این قضیه نمایند پس خلیفه با جمعی از
صحابه عظام کرام پیش امیرالمؤمنین کرم الله وجهه آمده صورت حال بیان نمود آنحضرت
بدار الشرع حاضر شده فرمود تا آن سه غلام را آورند پس کاردی بدست یک غلام

داده فرمود بر سر [illegible] خواجه خود رفته قبرش بشکافد و سرش بدر بیار
آنغلام خیر انجام بتامل گفت یا امیرالمؤمنین حاشا که از من این نوع بی ادبی شود
پس بروی او لطمه تعرض نموده کارد بدست دیگری داده فرمود او نیز چند قدمی
راه رفته با خود اندیشه کرد که چگونه روا باشد که قبر ولی نعمت و مخدوم خود بشکافم
برگشته عذری که غلام اول کرده بود نمود پس کارد در آنغلام سیم داده فرمود
آن کارد برگرفته با ره راهی گشت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه یکی را از عقب او
بروان عقب او اگر بفرض شروع در کندن قبر نمود نگذار که کندن قبر او هرگز
جایز نیست چون آنغلام حرام نمک اکار فرموده بکندن قبر مشغول شد شخص که
همراه بود مانع آمده بدار الشرع آورده حقیقت واقعه معروض داشت امیر
المؤمنین فرمود که آن غلامی که رعایت حقوق خواجه منظور داشته کار زند
نگرفت دختر با آن دهند و آنکه از راه برگشته آمد هزار دینار با وی داده آزاد
کنند و آنکه بشکافتن قبر جرات نموده بموجب وصیت خواجه واجب القتل
مقرر شد که غلام حرام نمک آنکشتند امیر گفت وصیت خواجه بود زن را
در بین دو غلام امر تو انکرد از حسب شرع قیاس بتوان تجویز نمود اولی
خدمت غلامی که عقد دختر با او مقرر شده باشد که این نیز قایم مقام

نقل حسب الامر نموده خلیفه زمان همچنان مقرر داشته در میان نزد او روی
امیر بوسه داده گفت یا ابا الحسن حق تعالی بی تو عمر را در دنیا ندارد و خلایق
چون این نوع فراستی معاینه کردند صحابه مدح و منقبت امیر زبان گشوده
گفتند صدق رسول الله آنچه در شان علی ابن ابیطالب فرموده هم در
کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضوان الله علیه مرویست که گفت مردی را
در زمان ابوبکر رضی الله عنه آوردند که خمر خورده بود ابوبکر از وی
پرسید او اقرار نمود و گفت حرمت خمر بر من ظاهر نشده بود
اکنون این خلیفه زمان شد و تو تایب شدم که دیگر مرتکب نشوم حاضرین گفتند عذری
خواست که سزاوار تعزیر است و مقرر شد که آنچه حد خمر بود بر وی اجرا کنند بعد از آن
نزد امیر المومنین علی رفته گفت یا امیر المومنین من اصلا از بعضی خبر نداشتم که خمر
از محرمات است و میخواهند حد خمر بر من زنند امیر المومنین بخلیفه گفت که بنماید
که همراه این مرد کسی را بفرستید که در میان مهاجر و انصار گردانده بگوید که از کسی آیه
تحریم خمر استماع نموده اگر شنیده باشد بدرستی که حد خمر بر این اجرا کنند و از
هیچ لازم نباید چون او را گردانیدند هیچ یکی نگفت که آیه تحریم خمر بر او خوانده
باشد پس مقرر شد که بر او لازم نیاید در کتاب مذکور مسطور است که در

زمان عمر ابن الخطاب طفلی متولد شد که دو بطن و دو سر و دو دهن و دو دهن
و چهار چشم و چهار دست داشت اما در اعضای سفلی کمر و زیادتی نداشت
بعد از چند روز از تولدش پدر او که از تجاران سره بود فوت شد پس از آن
دعوی و غوغا در میان وارثان اختلاف افتاد در آنکه با این طفل دو حصه میراث دهند
یا یک حصه بعد از گفت و شنید بسیار بدار الشرع آمده صورت حال که
خلیفه عرض مقال معروض داشتند خلیفه بالتامل به یکی از اصحاب گفت این مجموع را
با این بحث ملازمت علی ابن ابی طالب برده مسألت حال این مسئله عرضه کن
بخدمت امیر المومنین آمده صورت حال معروض داشت امیر علیه السلام بعد از تامل
فرمود وقتی که این طفل خواب کند ملاحظه این معنی نمایند که یکی در خواب است
و یکی بیدار یا هر دو در خواب اند و یا یکی خاموش است و یکی در گریه یا هر دو یکبار
میگریند اگر چنانچه هر دو در آن واحد بخوابند و بگریند پس تحقیق بدانند یک
شخص است که باین صورت جلوه گر شده و اگر یکی در خواب یکی بیدار و یکی در گریه
یکی خاموش است از این راستی که دو کس چون ملاحظه نمودند ثبوت پیوست که یک شخص
بوده هم در کتاب مذکور از قاضی شریح رضی الله عنه که در زمان خلافت صوری
امیر خدمت قضا داشت منقول است که گفت روزی در کوفه خنثی با کیمزه و یکی...

گفت ای قاضی مسلمانان من آلت زنی و مردی هر دو دارم چنانکه بها
پسر زن و ایی مرد شوهر هست اکنون شهوت مردی بر من غالب شده میخواهم زنی
کنم درین باب چه میفرمایی راوی گوید من چون درین مسئله درماندم او را بخدمت
امیرالمؤمنین بردم و احوال خود عرض کرد امیر قصاب را طلب نموده فرمود که استخوانهای
پهلوی او را شمار چون شمرد جانب راستش هشت عدد بود و جانب چپ هفت فرمود
ای شخص تو مردی نه زن من بعد چادر بر سر مگیر و در میان زنان مرو که [illegible]

هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان قدوه اصحاب عمر ابن الخطاب
دو مرد متاهل اینجا نه مسافر شدند و زنان ایشان در یکخانه می بودند زن یکی
حمل نه ماهه داشت و زن دیگری فرزندی یکماهه بمقتضای قضا [illegible] اولاد دختر
یکماهه فوت شد و چون زن حامله را وضع حمل شد آن زن پسر مرده دختر
زائیده بود او را بخصومت گفت اگر پسر خود را بمن بسپاری ماهم تو [illegible]
خاطر شوم و هم تو از محنت شیر دادن خلاصی یابی چون هر دو عورت
بکدیگر محبت بود والده پسر گفت خوش باشد بعد از چند ماه چون پسر پای [illegible]
گرفت بمقتضای بشریت روزی میانه آن دو زن نزاع شد مادر پسر و ازوی
طلب فرزند خود نمود او گفت دیوانه شده که طلب فرزند من میکنی و اگر فرزند تو

تو هم بود من مرا شیر میداده ام و شیر تو چون خشک شده مادر پسر گفت الاتستحیی
من الله یعنی شرم نداری از خدا و نیز بجای در پسر لاتستحیی من الله می گفت
حال مقال آنکه بعد از گفت و گوی بسیار این قضیه را پیش عمر آوردند عمر
از استماع واقعات گفت حلال این نوع اشکال مرتضی علی است پس مکتوبی
باین مضمون میمون نوشت که اگر جناب امیرالمؤمنین بدار الشرع حاضر آمده تشریف
قدوم فرحت لزومش موجب مشرف شدن برفاهیت است مشتاقان را
امیر بعد از مطالعه مکتوب چون نسیم بهشت بجانب مسجد عنبر سرشت آن سرور صلی الله
علیه و سلم روانه شد چون بدر مسجد رسید خلیفه زمان با جمعی که در آن مکان حاضر
بودند باستقبال متوجه شده امیرالمؤمنین را بمسجد در آوردند امیر [illegible]
بقنبر فرمود اره حاضر ساز قنبر بفرموده قیام نموده امیر گفت من این پسر را دو
کرده نصفی باین زن و نصفی بآن تا این خرخشه برطرف شود زنی که والده
رضاعی بود درین معنی رضا داد عورتی که والده حقیقی پسر بود چادر
افکنده گریه و الحاح آغاز نموده گفت یا امیرالمؤمنین گواه باش [illegible]
که این ازان این عورت است ما دو پاره نکنید هر جا باشد زنده باشد
امیر فرمود این عورت این طفل بتحقیق پسر تست بگیر و برو عمر گفت ما

یا ابا الحسن چگونه تو گفتی پسر این که او بالفعل با خود دو گواه عادل نیاورده

دویم طفل مادری را هم است امیر گفت یا ابا حفص این در کمال ظهور است که مهر

مادری نمیگذارد که راضی بدو پاره کردن شود و انکه فرزند او نیست اورا

از مردن این طفل چه غم پس عمر آفرین بر فراست امیر کرده گفت راستی که درست

گفتی ای ابوالحسن الله تعالی باتست هرجا که باشی و نیز آن مرد که بکذب

دعوی فرزند میکرد چون این نوع فراستی مشاهده کرد معترف بکذب خود شده

گفته است فرمودی ای شیر یزدان و امیر مومنان پس میر در میان آن دو زن

صلح فرمود هر دو مدح و منقبت شاه اولیا و سرور صفیا گفته بمنزل خود رفتند تا

آن زمان که ما در بستر در قید حیات بود شکرگذاری احسان امیر نموده میگفت

این پسر غلام علیست مولف گوید نقل مذکور مجلسی در لطایف الطوایف مسطور است

هم در کتاب ستیعاب و لطایف الطوایف مسطور است که در زمان

خلافت امیرالمومنین کرم الله وجهه دو مرد مسلمان یکجا نشسته یکی پنج نان

جیب خود بیرون آورد و دیگری سه نان چون خواستند تناول کنند

درین حین شخصی آمده با ایشان شریک شد بعد از فراغ خوردن آن مرد

هشت درهم در میان نهاده رفت در تقسیم دراهم هر دو مرد در مباحثه شدند

صاحب پنج نان میگفت پنج درهم از آن منست و سه درهم از آن تو و صاحب

سه نان میگفت چون این دراهم از غیب رسیده در تقسیم برابریم

المقصود بحث کنان پیش قاضی شریح آمده صورت حال باز نمودند قاضی

بصاحب سه نان گفت آنچه صاحب پنج نان میگوید قریب الفهم است باید که بر آن

عمل کنی او گفت تا پیش امیرالمومنین نروم تسلی من نمیشود پس نزد امیر

آمده صورت واقعه معروض داشتند امیر بصاحب سه نان گفت

با این مرد برضای خود سه درهم میدهی گفت بلی پس بصاحب سه نان گفت

درین باب زیاده برین مبالغه مکن یکسر ببر و او گفت یا امیرالمومنین عدل

کن امیر گفت چون معامله بغایت قلیل بود و او از حق خود بیخبری

پیدا دخوش نیامد که درین معامله غور کنیم چون تو خود باعث عدل آنست که

یک درهم از تست و هفت از آن صاحب پنج نان زیرا که ما حکم میتوانیم کرد

که میان این سه نفر کدام بیشتر خورده او گفت در خوردن ما هر سه مساوی

بودیم پس فرمود هشت نان را که سه پاره کنیم بیست و چهار پاره میشود پس

یکپاره از سه نان تو خوردی و هفت پاره از صاحب پنج نان باید که هفت درهم

ازین مرد باشد و یک درهم از تو حضار مجلس فردوس آیین گفتند صدقت یا امیرالمومنین

و او نیز معترف بنادانی خود گشته یکدیگر هم قبول نموده انکار میکنند الحمد لله
که در زمان خلافت من حق سبحانه و تعالی روا نداشت که یکدیگر ظلم
کسی شود [illegible]

[illegible] برار باب [illegible] اصحاب [illegible] مبین و مبرهن است که میان
اهل تشیع و تسنن در خلافت طریقت امیر المومنین که بموجب خرقه معراج
المرسلین رسیده اتفاق است چنانچه در خطبه کتاب شرح این رباعیه مفصل مسطور
گشته و در زمان خلافت شریعت اختلاف علمای [illegible] بحکم نص قطعی برآنند که
از اوان نزول کریمه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون بلا واسطه قائم مقام و نایب مناب
سید المرسلین است چنانچه هارون در حین حیات موسی [illegible] چون شان نزول
آیه کریمه مذکوره در باب آیات مرقوم گشته بنابرین حاجت بتکرار نیست
و نیز بموجب حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه که آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم در سال دهم از هجرت هنگام مراجعت از حجة الوداع بمقتضای فرمان
واجب الاذعان یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک در موضع غدیر خم

بتاریخ هیجدهم ذی الحجه بر سر منبر آمده در حضور بیست و چهار هزار کس از زمان
مهاجریان فرمود امیر و پادشاه اهل اسلام و خلیفه و جانشین خیر الانام
علیه الصلوة والسلام دانسته و سبب ورود حدیث مذکور علی سبیل الاجمال و
التفصیل در اکثری از کتب معتبره مثل صحیح مسلم و بخاری و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه و ابن کواکه این شش صحیح را علمای تحقیق صحاح سته خوانند
و مشکوة و مصابیح و مسند احمد بن حنبل و صحیح دارقطنی و بیهقی و کشاف زمخشر
و اسباب نزول واحدی و زلال السائرین و وسیلة المتعبدین و اعلام
الوری و حلیة الاولیا و فردوس الاخبار و معانی الاخبار و کفایة الطالب
و صواعق محرقه و مودات و دستور الحقایق و هدایة السعداء و اعتصار
القصی و ترجمه مستقصی و کشف الغمه و مناقب خطیب خوارزمی و مناقب ابن مغازلی
مرزویه و سفینه کامله و ربیع الابرار و در اکثری از تفاسیر مثل تفسیر امام
حسن عسکری علیه الصلوة والسلام و علی آبائه الکرام و تفسیر ثعلبی و حافظی
فخر رازی و در نسخ معتبره تواریخ مثل تاریخ طبری و روضة الاحباب و روضة
الصفا و تاریخ حافظ ابرو و گزیده و معارج النبوه و حبیب السیر و غیره
چنین مرقوم گشته که چون سید کائنات عزم اقامت مناسک حج حرم کرد

بقبایل عرب پیغام فرستاد که هر کس عزیمت حج دارد بیاید و چون خلق
بسیار از اطراف و اکناف بلاد مجتمع گشتند روز دوشنبه بیست و پنجم ذی القعده
غسل نموده و فرق همایون را شانه کرده و روغن در موی مشکبوی مالیده سر
مبارک را از اثواب مخیط مجرد گردانیده و مطیب ساخته در مسجد مدینه نماز ظهر ادا کرده
بذو الحلیفه تشریف آورد نماز عصر در آن منزل قصر کرده و شتران هدی را بصاحب نقل
بناجیة بن جندب اسلمی سپرد و دران سفر سیدة النساء فاطمة الزهرا علیها التحیة
والثناء و تمامی امهات مومنین همراه بودند و بروایتی صد و چهارده هزار کس
رکاب حضرت رسالت مآب استسعاد یافته زبان بتلبیه گشودند بعد از قطع
و طی مراحل شب یکشنبه چهارم ذی الحجه ذی طوی از فر نزول سرور انبیا زینت
سپهر خضرا گشت و آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم صبح یکشنبه از آن منزل
فیوض نازل و ادای نماز بامداد قیام نموده از طرف اعلی مکه بمسجد الحرام
تشریف برده شرایط زیارت رکن و مقام بجای آورده و استلام حجر الاسود نموده
در میان صفا و مروه به سبیل معهود سعی فرموده آنگاه فرمود که هر کس هدی همراه
ندارد از حرم بیرون آمده حلال گردد و در روز ترویه در حین توجه بمنا
احرام حج بندد و هر کس هدی همراه داشته باشد تا روز نحر بر احرام خود ثابت

باشد سیدة النساء و امهات مومنین رضی الله عنهن چون هدی همراه
نیاورده بودند از احرام بیرون آمدند درین اثنا امیر المومنین علی
کرم الله وجهه از یمن رسیده شتری چند که بنیت هدی حضرت
کاینات همراه داشت بنظر انور رسانید آنسرور پرسید یا علی چون
احرام بستی چه نیت کردی جواب داد که گفتم بار خدایا بهمان نیت
احرام بستم که رسول تو بسته خیر الانام فرمود من احرام حج بسته ام
و هدی با خود آورده و تو نیز بر احرام خود ثابت باش و در هدی
شریک من شو و در صحاح اخبار متواتره روایت آمده که سید المرسلین روز
یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و شب پنجشنبه در مکه توقف نموده
روز پنجشنبه هشتم ذی الحجه با طوایف برایا بمنا تشریف برده و شب در آن
مقام بوده روز دیگر بعد از ادای نماز بامداد قبل از طلوع متوجه عرفات
گشت و پیش از وصول بعرفات و زوال آفتاب از وسط السما بر خیمه خود
نشسته بطن وادی رفت و همچنان سوار خطبه در غایت فصاحت و بلاغت
مشتمل بر بعضی احکام شریعت و محتوی بر اصناف مواعظ و نصیحت بر زبان
وحی بیان جاری گردانید و نماز ظهر و عصر به یک اذان و اقامه یکبار

الکاه رو بقبله دعا آورده در آن باب مبالغه فرمود و چون آفتاب
بمنزل غروب نمود آن سپهر نبوت از عرفات بمزدلفه شتافت نماز
مغرب و عشا بیک اذان و دو اقامت ادا فرمود و آن شب در آن مقام
بوده نماز بامداد اول وقت گذارده روان شد چون بجمرة العقبه رسید
هفت سنگ ریزه بینداخت و درین روز نیز در مناخطبه بلیغه خواند
آنچه در روز عرفه از احکام فرموده بود اعاده نمود و بسی و هشت
از جمله شتران قربانی آنچه امیر المؤمنین از یمن آورده بود و بعدد سنه
سر آنچه بدست مبارک خود قربان کرد و بقیه را [illegible] فرمود و آنگاه سر
تراشیده موی همایون میان صحاب قسمت نموده گفت از هر شتری قطعه
گوشت در دیگ ریخته بپزند چون پخته آوردند از آن گوشت و شوربا
باتفاق امیر المؤمنین تناول فرمود بعد از آن سوار شده بمکه تشریف برد
طواف خانه کرده نزدیک چاه زمزم رفته آب طلبیده بیاشامید و در آن
شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه در منا اقامت فرموده در آن
روز سه شنبه بموضع ابطح تشریف برده و سحر چهارشنبه باز بمکه رفت
طلوع صبح طواف وداع نموده متوجه مدینه گشته طی مسافت میفرمود تا

غدیر خم که در نواحی جحفه است رسید و در کشف الغمه مسطور است که با وجود
قلت آب و علف در آن منزل از برای آن نزول فرمود که قبل از آن
بموجب وحی سماوی مامور شده بود که امیر المؤمنین بخلافت خویش نصب
فرماید اظهار این صورت به تاخیر در یافت و تنی که از اختلاف مردم
باشد در تاخیر و تعویق انداخته بود چون وقت آن رسید که از آنجا و آن مردمان طوائف
انسان از موکب همایون جدا شده بطرف منازل خود خواهند رفت
و اراده ازلی مقتضی آن بود که تمامی آنها را از امامت شاه ولایت
وقوف شاهند این آیه کریمه نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
یعنی ای رسول برسان چیزی که نازل شده بسوی تو از پروردگار
و اگر چنین نکنی پس نرسانیده باشی او رسالت را حال آنکه خدای تعالی
نگاه میدارد ترا از شر مردمان المقصود چون بنا بر مدلول آیه مذکور
و چون نصب امیر المؤمنین بخلافت تحقیق خاتم النبیین صلی الله علیه
آله و سلم در آن موضع منزل گزیده فرمود تا سایه بعضی از درختان را
صفا داده بالا پالان شتران را جمع کرده بر یکدیگر نهادند و ملا

بالا رفته بر یمین سید المرسلین ایستاد و آن سرور بعد از ادای حمد و ثنای باری تعالی
از انتقال خود بعالم بقا مردم را آگاه گردانیده فرمود من در شما دو چیز میگذارم
که یکی از دیگری بهتر است اگر دست در آن زنند هرگز گمراه نشوند و آن دو چیز
گرانمایه قران و اهل بیت منند و این هر دو از خود مفارقت نخواهند کرد
تا بر لب حوض کوثر بمن رسند آنگاه روی بسوی اصحاب و سایر مومنان آورده
بآواز بلند فرمود یا ایها الناس الست اولی بالمومنین من انفسهم یعنی آیا نیستم
اولی بمومنان از نفسهای ایشان از اطراف و جوانب آواز برآمد که بلی یا رسول الله
تو از ما بجمیع وجوه اولائی آنگاه دست امیر المومنین را گرفته فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله و ادر الحق معه حیث کان آنگاه بموجب فرموده سید المرسلین امیر
المومنین در خیمه نشست تا طوایف خلایق بملازمتش رفته لوازم تهنیت بتقدیم
رسانیدند و مقدم اصحاب عمر خطاب رضی الله عنه جناب ولایت مآب را
گفت بخ بخ یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنة یعنی
خوشا حال تو خوشا حال تو ای پسر ابوطالب که بامداد کردی در وقتی که
مولای من و مولای هر مومن و مومنه شدی بعد از آن امهات مومنین را

اشارت سید المرسلین بخیمهٔ امام المسلمین رفته شرط تهنیت بجا آوردند
و بروایت علمای مذهب امامیه آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا درین روز نازل شد پس آنسرور فرمود الله
اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الله برسالتی و بولایة علی بن
ابیطالب المقصد بعد از فراغ قصه مذکوره آنسرور صلی الله علیه و آله
و سلم از موضع غدیر خم کوچ فرموده بمدینه شتافت و باتفاق
علمای فریقین بعد از هشتاد و چهار روز از عالم فنا بعالم بقا انتقال
فرمود و متون کتب جمهور اهل سیر مشحونست بآنچه که چون آنسرور از
حجة الوداع مراجعت نمود خط شریف از شعاع انوار جبین آفتاب
قرین روشن ساخت پهلوی همایون بر بستر بیماری نهاده روزی چند
صاحب فراش بود و چون این عارضه که منجر بمرض موت آنسرور است
در اطراف و جوانب عرب منتشر گشت سه مرد و یک زن را از ائمه کفر
پیدا شده و بدعوی نبوت زبان گشادند از جمله مردان یکی مسیلمه
بن حنیفی بود دیگر طلحه بن خویلد اسدی سیوم اسود بن کعب عنسی و آن
زن سجاح تمیمیه بود بنت حارث بن سوید و جمعی از اهل ضلالت با ایشان

ایمان آورده بودند از انجمله مسلمه بانسرور صلی الله علیه وآله وسلم نوشت

باین عبارت که من مسلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فانی

قد شرکت فی الامر معک ان لنا نصف الارض ولقریش نصفها

ولکن قریشا قوم یعتدون یعنی این نامه از مسلمه که رسول خداست بسوی محمد

که رسول خداست اما بعد بدرستی که من شریکم ترا در امر نبوت با تو و مر ما راست نصف

از زمین و قریش را نصفی ولیکن قریش گروهی اند غدار و این نامه را

مصحوب دو کس [illegible] فرستاد چون فرستادگان آن نامه رسانیدند آنحضرت

پرسید عقیده شما درباره مسلمه چیست گفتند ما نیز با تو در امر نبوت شریک است آن دو

تبسم نموده گفت اگر کشتن رسل ممنوع نبودی شما را گردن میزدم پس جواب

مکتوب مسلمه باین عبارت نوشت من محمد رسول الله الی مسلمة الکذاب

سلام علی من اتبع الهدی قد بلغنی کتابک کتاب الکذب والافتراء

علی الله فان الارض یورثها من یشاء من عباده الصالحین والعاقبة للمتقین

القصه بعد از فرستادن این نامه در سال یازدهم از هجرت بتاریخ بیست و

ششم ماه صفر شیخین وعثمان واکثر اعیان صحابه را بتهیه اسباب سفر

امر فرمود واسامة بن زید را بر ایشان امیر گردانید و فرمان داد که غزا

روم [illegible] آنها را جهت ساخته بنواحی ابنی که موضع شهادت جعفر طیار و زید

بود برود و شراب [illegible] کشیدن [illegible] بتعجیل رسانید و مراجعت نماید و گوش

وهوش اسامه را بدرر نصایح گران بار ساخته رخصت فرمود و اسامه مرتبه [illegible]

لشکرگاه [illegible] تا پس از اجتماع مردم روی براه آرد بعد از چهار

اسامه بدو سه روز آنسرور را مرضی عارض شد و در آن ایام بسمع همایون

رسید که امارت اسامه بر خاطر اجله اصحاب گران آمده میگویند غلام

غلامی را امیر مهاجرین اولین امیر گردانید از انجهه غضبان شده با وجود ضعف

[illegible] بمسجد تشریف برد و بر منبر بر آمده بعد از حمد و ثنای

باری تعالی فرمود ایها الناس این چه سخن است که در باب امارت اسامه

بمن رسیده اگر شما امروز طعن در امارت اسامه میکنید پیش از این در امارت

پدر وی طعن کرده باشید بعزت خدا که زید قابل امارت بود و پسر او

نیز صلاحیت این امر دارد و وصیت مرا در شأن وی قبول نموده با وی نیکی

باشید که او از جمله اخیار شما است [illegible] از منبر فرود آمده بحجره همایون

شتافت و در روضة الاحباب مسطور است که این امر در روز دوشنبه

دهم ربیع الاول واقع شد و صحابه کرام که همراه اسامه تعین شده بودند

آنحضرت را وداع کرده بلشکرگاه میرفتند و آنحضرت در ثقل مرض مبالغه و تأکید

میفرمود جیش اسامه را روان کنید القصه بنا بر وقوع اخبار غدیر خم

و بعضی آیات مثل آیه مباهله که حق سبحانه امیر المؤمنین را نفس آنحضرت بیان

فرموده و در اکثر احادیث مثل انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه

لا نبی بعدی و روانه کردن جیش اسامه بدستوری که مذکور شد عقیده مجتهدان

مذهب امامیه برین است که بعد از سید المرسلین امیر المؤمنین بحکم الخلافة

بعدی مسنون سنه سی سال امام و غوث اعظم و قطب دایره بنی آدم

عالم پناه و خلیفة الله و قایم مقام رسول الله بود اگر خلفای ثلاثه برسم

حکومت و اسم خلافت مشهور و معروف بودند اما فی الحقیقه مرتضی علی

بکمال اختلاف صوری مستمر مبعوث و منعوت و موصوف بود اما فی الحقیقه

مرتضی علی بکمال و لهذا در جمیع مشکلات بفرمان روائی و ... ایشان

و بکرات و مرات با مفرج الکروب و کاشف لولا علی لهلک عمر میگفتند و از جمله

این امور حال ثبت چهار سال و چند ماه ممنوع بود از تصرف در احکام که مشکل

نمی‌نمود چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از بعثت چند سال ممنوع بود

از تصرف در احکام نبوت همچنین بنا بر وصیت خیر المرسلین بصبر و مدارا

سفر موده بعد از آن پنج سال و چند ماه بجهاد با ناکثین و قاسطین و مارقین

ممتحن بود چنانچه در باب شجاعت مذکور شد و نیز گویند از روایات

که باسانید صحیحه بما رسیده چنان مستفاد میشود که امیر المؤمنین بعد از سید

کائنات بهیچ احدی بیعت نکرده ... بعدا ذکر توقف در بیعت نمودن با خلفای

ثلاثه که در کتب متداوله اهل السنن بتواتر ایراد یافته نیز دال است بر این

معنی که خلافت حق امیر المؤمنین بود و چه اگر نمی‌بود توقف نمیکرد زیرا

که بحکم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

از صغایر و کبایر معصوم و محفوظ است چنانچه در دفتر ثانی روضة الاحباب

می‌آرد که جمعی از اهل سیر آورده‌اند که چون از مهم بیعت فراغت حاصل شد

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از وجوه مهاجر و انصار جمعی ساخته ... را

بان مجلس طلبیده امیر اجابت نمود در محل لایق خود نشسته و از جهت مطلب

خود پرسید قدوه اصحاب عمر بن الخطاب گفت میخواهیم چنانچه سایر

صحابه با ابوبکر بیعت کردند تو هم بیعت کنی امیر گفت سخنی که شما بر انصار

حجت ساخته این صفت گرفته اید من بر شما حجت میکنم ... گوئید

بسبب کائنات اقرب و بحکم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله

مستحق خلافت کیست عمر ابن الخطاب گفت ترا گذاریم تا بیعت کنی امیر
فرمود اول این سخن مرا جواب با صواب بگویند بعد از آن از من بیعت
جویند ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل
و قرب با سید الانام سزاوار حکومت و خلافتی لیکن چون صحابه بر ابو بکر
اجماع نموده اند مناسب آنست که تو نیز قدم در دایرهٔ وفاق او گذاری
امیر گفت ای ابو عبیده تو امین این امتی بقول رسول مختار مرا هیچی که حق
تعالی بخاندان نبوت کرده در خور آن نباشد که بجای دیگر نقل کند
مهبط قران و وحی و مورد امر و نهی و معدن ... علم و منبع عقل و
حلم ماییم بواسطه این امور خلافت و امارت شایستهٔ ما است بشیر
بن سعید انصاری گفت ای ابو الحسن داعیه که تو امروز ظاهر ساختی اگر پیش ازین
معلوم شدی هر آینه هیچکس را با تو مضایقه و منازعت نبودی و جمله با تو
بیعت می نمودند و لیکن چون در خانه خود نشستی و در اختلاط با مردم سستی
خلق را ظنه آن شد که از خلافت کناره میکنی اکنون جمعی از مسلمانان که
دیگری را برگزیده اند بخواهش از پی زر رفته اند و خود را طرز دیگر نمایند
امیر گفت ای بشیر روا میداری که من جسد اطهر و قالب انور خیر البشر را

غسل نداده و تجهیز و تکفین وی نموده و از دفن وی فراغت
حاصل ناکرده دم از طلب خلافت و حکومت زدمی و با مردم در
منازعت و خصومت شدمی ابو بکر صدیق چون دید که کلمات امیر
جمله محکم و استوار است و هر یکی از آن مقابل صد هزار است از راه
رفق و مدارا در آمده گفت ای ابو الحسن مرا گمان نه این بود که ترا
درین امر مضایقه باشد و اگر میدانستم در بیعت با من تعجیل و جد
کرده هرگز این سوال نمیکردم اکنون که مردم با من اتفاق نموده اند
اگر تو نیز با ایشان باشی و در بیعت نمایی ظن مرا استوار ساخته و تعظیم
باشی و اگر حالا توقف کنی و خواهی درین امر تامل و تفکر نمایی
حرجی بر تو نیست پس امیر المؤمنین از مجلس برخواسته متوجه خانه شد
درین اثنا ابو سفیان نزد امیر المؤمنین آمده گفت روا باشد که فرومایه ترین
اهل قریش بر شما غالب گشتند دست خود بگشا تا با تو بیعت کنم و بخدا
اگر خواهی مدینه را برای تو پر از سوار و پیاده سازم امیر المؤمنین او را
زجر کرده گفت تو ازین سخن جز فتنه اراده نکرده و همیشه دشمن اسلام
و مسلمانان بوده الحمد لله که هیچ ضرر با ایشان نتوانستی رسانید

که ما ابوبکر را امیر [illegible] امارت و حکومت ساخته‌ایم و [illegible] او [illegible] ترا
نمی‌خواهیم و هم در روضة الاحباب مسطور است که چون ثبوت پیوست
که امیرالمؤمنین تا مادامی که فاطمه زنده بود بیعت نکرد و [illegible]
هاشم و جمعی از قریش مثل زبیر و طلحه و خالد بن سعید بن [illegible]
از انصار با امیر اتفاق نموده با ابوبکر بیعت نکردند و سعد بن عباده
تا زنده بود از روی تعصب و حمیت بیعت نکرد و در [illegible]
که آنچه از روی اکراه بیعت کرده‌اند و در نوبت خلیفه دوم [illegible]
که چون عهدنامه خلافت سر به مهر در میان [illegible] آورده اند گفتند
رسول خدا شخصی را بجای خود نصب کرده و این عهدنامه بنام [illegible]
هر کس از مومنان امر خلیفه رسول [illegible] اظهار حال خود نماید
بر همین حال پیش امیرالمؤمنین آوردند از روی [illegible]
فرمود بایعت لمن فیها وان کان عمر یعنی بیعت کردم هر کسی را
در این نامه است اگرچه عمر باشد و عهدنامه مذکوره در شرح عقاید
عبارت مسطور است هذا ما عهد ابوبکر بن ابی قحافه آخر عهده [illegible]
خارجاً انی استخلف عمر بن الخطاب فان عدل فذلک ظنی به و رأی

[illegible] عهدنامه عثمان بن عفان
بود رضی الله عنه [illegible] می‌گویند نخست [illegible] صحابه عمر بن
الخطاب و هنگام تحریر این عهدنامه حسبنا کتاب الله ان هذا الرجل
قد هجر [illegible] و چون [illegible] در وقت طلب [illegible] با النبی صلی
الله علیه و آله [illegible] گفته بود و در جواب [illegible]
کرده خطا است و در نوبت خلافت سوم هم [illegible] مسطور است
که [illegible]
عثمان بیعت [illegible] علی [illegible]
فرمود [illegible]
هیچ [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
که سلسله [illegible] میان یاران [illegible]
[illegible] والآخر [illegible]
از من [illegible] مجلس [illegible] در میان شما [illegible] که
[illegible] فرمود [illegible]
از من [illegible] در میان شما [illegible]

هست که آنسرور با او فرموده باشد انت منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی بعدی جمیع حضار از کبار و صغار گفتند نه پس گفت
شما مردی هست که امین وحی و مهبط امر و نهی او بر سوره برائت
موتمن و آیت عالیشان کرده‌اند باشد باین کلمه کلا فیه لا یودی عنی
الا انا او رجل من عترتی غیر از من نه همه حضار با جمعهم گفتند نی زنهار دیگر
آیا می‌دانید که سید البشر و شفیع روز محشر بر مهاجر و انصار فرا تعیین فرمود
برسم سرایا بجانب دشمن فرستاده و ایشان را وصیت با نقیاد و متابعت
امیر جیش نموده و برمن هرگز کسی را امیر گردانیده طایفه حاضرین با جمعهم گفتند
بلی همچنین بوده که مستغرق ما بین دیگر گفت آیا می‌دانید که علم اولین
و آخرین در علم من فرموده مومنان را اعلام کرد باین طریق انا
مدینة العلم و علی بابها و انا دار الحکمة و علی بابها گفتند آری می‌دانیم
چنین هست دیگر فرمود آیا می‌دانید که اصحاب رسول مکرر او را در مقام
مخاطره با عدا گذاشته در معرکه محاربه از کفار فرار نموده‌اند و من هرگز
در هیچ موطن مخوف از پهلوی او تخلف ننموده جوشن را وقایه نفس
خجسته اقدس آنسرور کرده‌ام گفتند بلی یا علی همچنین هست باز فرمود

اول مردی که قدم در دایره اسلام درآورده منم همه گفتند بلی همچنین
الله فرمود کدام یک از شما اقرب است برسول صلی الله علیه و آله
و سلم از روی حسب و نسب ... در ... است ...
و قدم مرتبت تو در ... قرب و قرابت آنسرور بغایت راسخ
محکم است در این حال عبد الرحمن گفت یا اباحسن همه این فضایل که گفتی
چنین است که در تحت بیان آوردی و جمیع صحابه به این امور اقرار
داشتند و اعتراف نمودند لیکن اکنون اکثر مردم بعثمان بیعت کرده‌اند
متوقع از جناب شما آنست که با ایشان موافقت نمایی و نقد قدم در
بیعت ... بخدا که شما ... احق ...
لیکن ... علم خود ... باید بنا بر رعایت ...
مصالح و منافع خود و الله مسلم داشتن این امر را بر غیر خود دارم که
میدانم سلامت مسلمانان در این امر است چه در این امر ...
برخاصه منت ... اسلام و بر مسلمانان ... نه گردم و طلبا
للاجر المرجو فیه و این ابیات ... از آن ... مملو از زر
شاهوار ... مناسب این مقام گفته‌اند ...

نسبا نحن الحرب هم بینا اذ الحزبوا و رهط النبی و هم مأوی الولی
و ناصر الدین و المنصور من نصروا والارض تعلم انا خیر ساکنها کما
تشهد البطحا و المطر و البیت فی الستر والارکان لو سئلوا نادی الذی
رکن البیت و الحجر بیت اول آنکه بتحقیق میدانند بدرستی که بهتران
ایشان از روی نسب مائیم و بزرگ ایشانیم از روی بیان چون فتحی
نمانید بیت دویم آنکه میدانند گروه بنی هلال آنکه ایشان جای ازا
او شد که ناصریم و منصور کسی که نصرت داده است ایشان را بیت سیوم
و زمین میداند که بهترین ساکنان اوئیم چنانچه بر بهترین بودن ما
گواهی میدهد بطحی و مطر بیت چهارم آنکه میدانند خانه صاحب
و ارکان یعنی که اگر سوال کنند آنکه یعنی گواهی دهد بر آنکه صاحب رکن
بیت و حجر اگر قایلی گوید چنانکه ولایت پناه در قضیه معاویه باین تزویر
عمل نمودند جهت سلامت مسلمانان نیز در این واقعه در تنزل ایستادی نمود
جواب گوئیم فرق بین الصورتین در غایت وضوح است چرا که عثمان
شایسته خلافت بوده است اما خود را احق میدانست و بنابر حصول مصلحت اسلام
و مسلمانان از حق خود گذشت اما معاویه در شایسته خلافت و سزاوار حکومت

و امارت جانه مسلمانان نبوده است که غیر از امیر جمعی دیگر از میان صحابه
بخلافت احق از معاویه بودند با وجود شرف خود با آنچه اگر رضا بخلافت
معاویه دادی خلل و اختلال در اسلام افتادی و التزام مداهنه در امر وی
نموده بودی بالضروره بمحاربه اهل بغی مشغول شد رفعا للحیف علی الاسلام
علی الاسلام والمسلمین و در آن کلام که در این قضیه فرموده لم یکن حسنا الا …
خاصه اشاره باین معنی شده و ایضا چون در این باب صحبت اهل حل و
عقد از مهاجرین و انصار بر بیعت امیر اجتماع نموده بودند که در حدیث صحیح
که فرموده که اذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الآخر منهما یعنی وقتی که بیعت کرده
شود دو خلیفه را بکشید آخر از آن هر دو معاویه مستحق قتل و محاربه بود
در این صورت چون اهل حل بر خلافت عثمان متابعت کرده بودند عامه
سلامة المسلمین مخالفه نفرموده والحمد لله الملک المعبود اکنون بیانم در
بیان زمان خلافت که باتفاق عام و خاص در تعیین … حسین و … علما
از هجرت سید المرسلین برسبیل توجه تحقیق … هم در روضة الاحباب
مسطور است که ارباب سیر و تواریخ رحمهم الله آورده اند چون واقعه
قتل عثمان بن عفان رضی الله بوقوع پیوست جناب ولایت مآب بار

وصایت نصاب امیر المؤمنین کرم الله وجهه در خانه خود نشسته بود از
اختلاط با مردم من کل الوجوه برکنار رؤسای مصر و علمای عصر روی به عتبه علیه
و سده سنیه علویه آوردند تا مهم بیعت با وی استحکام دهند آخر و راجات نفرمود
و بروایتی آنکه بعد از پنج روز از واقعه عثمان مصریان با اهالی مدینه گفتند
نزد مرتضی علی رفته التماس قبول منصب خلافت باید نمود پس باتفاق
باستان ارم آستان آن اشرف عالیشان دریشتافته گفتند عالم را از
نیست از امام و پیشوائی و خلیفه و مقتدائی و نمیدانیم در روزگار این
باین کار احق و اولائی در جواب فرمود مرا باین کار رغبتی نیست
اتفاق میکنید من با شما وفاق نموده بیعت میکنم ایشان این سخن را
بعرض رسانیدند   مرتضی اندر میان و آنکه کسی جز امیر آفتاب اندر
و آنکه کسی چند ستها   یعنی تو در میان احبا باشی اگر دیگر ادم زدن از آنها
مقام یار رای آنها بود که متصدی خلافت و پادشاهی خاص و عام گشت گفتند
اگر چنانچه ملتمس این فقرا درجه قبول نیابد بیعت خلافت اختلاف لو لا السلطان
لاکل الناس بعضهم بعضا منسل و امور مردم بغایت پریشان و مختل شود امیر
المؤمنین در جواب ایشان صواب فرمود شما را این مرتبت که متصدی

که متصدی نصب امام شوید این کار تعلق دارد و نوبت اهل بدر که ارباب
حل و عقد و اصحاب رفیع القدرند و هر مرد را که ایشان بخلافت برداشت
قبول نمایند خلیفه او خواهد بود و این کلام متین چون امیر ابن شهر و وسط
چون باطلاق خلیفه علیه القدر بهیچ اصحاب رسانیدند جمهور ایشان که در مدینه بودند
بدرسرای امیر المؤمنین آمده استدعای مبایعت نمودند چون بحکم مرتضی
مهاجر و انصار بر بیعت شایسته دید از خانه خویش بیرون آمده بمسجد
مسجد نبوی شد و بمنبر نبوی صلی الله علیه و آله وسلم برآمد خطبه
بلیغه خواند مشتمل بر حمد و ثنای خداوند تعالی و درود بر محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن فرمود ای گروه مؤمنان راضی هستید
باینکه من امیر شما باشم همه گفتند آری و اول کسی که بر خواسته با وی بیعت
کرد طلحه و زبیر بن عبیدالله بود و حال آنکه دست او شل عارضی داشت
از زخمی که در حرب احد باو رسیده بود امیر المؤمنین چون نظر بآن
نمود در خاطرش خطور کرد که این دست شل است و شرارت و نقض ...
بیعت بهت و ما وجود گفت بدشان و بیعة لا تنیم بعد از آن زبیر بیعت نمود
پس اعیان   مهاجر و انصار و سایر مردم بشرف بیعت مشرف شدند

ودر بعضی از کتب بنظر درآمده که این بیعت در روز جمعه [illegible]
بتحقیق یا بقیه واقرب بصواب آنست که گویند بیعت امیرالمؤمنین بعد از
قتل عثمان بیک هفته اتفاق افتاد و در بعضی حدیث مسطور است که اول
بسعد بن ابی وقاص گفتند دست بگشا تا با تو بیعت کنیم چون وی امتناع
نمود بسعد بن زید و عبدالله عمر عرض کردند ایشان قبول ننمودند
و امیرالمؤمنین خود را ازین امر کشیده میداشت زیرا که اختلاف با
مردم مشاهده میکرد تا روز پنجشنبه از قتل عثمان درآمد و او [illegible]
کشته شده بود اجماعت که در صدد نصب خلیفه بودند گرد بیت بعضی از
اعیان اصحاب طواف نمودند می گفتند علی مرتضی در میان اهل مدینه
حاضر است هرچند خواستیم محرک سلسله بیعت با او شویم قبول نکرده
فردا جمعه است و مردم را اتمام حجت باین فرض موکد قیام نماید
رای شما درین باب چیست همه گفتند ما احق و اولی از وی [illegible]
گذشته یا موافقت نماید تا با او مبالغه نمود بخلافتش [illegible]
بسرای امیر علی القدر شتافته برای قرار امر بیعت مجتمع گشتند الا [illegible]
زبیر امیرالمؤمنین فرمود طلحه و زبیر کجا بنده گفت ایشان چنین [illegible]

مجموع [illegible] درین جمعه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] خلافت [illegible] از
ما عرض کرده شما [illegible] دیگر [illegible]
این دولت اختیار [illegible] بیعت نمکنند [illegible] اسلام
با بیعت نمی [illegible] با کسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
خواهند [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] بیعت [illegible]
بیعت نایم هرزه گفتند تو [illegible]
[illegible] زبیر بیعت [illegible] و از بعضی ثقات چنین مسموع شد که این بیعت
در روزی تحقیق [illegible] بسیار [illegible]
که با وفاق ثابت در منزل خلافت استقرار یافت [illegible]
عامه مردم بیعت نمودند پس امیرالمؤمنین خطبه [illegible]
خوانده و با جماعت صحابه [illegible]

مبنی بر ضبط طلب نمایند بعد از تفتیش و تفحص [illegible] آن حاضر [illegible]

نیافتند گویند حباب غلاف آب [illegible] زوجه عثمان بن عفان [illegible]

که بود و او [illegible] کف [illegible] دو مرد در سرای او آمدند و محمد بن ابی بکر [illegible]

بود و آن دو مرد ویرا بقتل آورده [illegible] رسانیدند [illegible]

ایشان [illegible] امیر المومنین کرم الله وجهه [illegible] محمد بن [illegible]

[illegible] واقعه [illegible] ایشان رسانید که [illegible]

عثمان در آمد و قصد قتل وی [illegible] چون پدر [illegible]

الحال او متأثر شده دست [illegible]

و [illegible] که [illegible] کشته [illegible] و دیگری [illegible]

[illegible] در جمیع [illegible]

که چون این سخن امیر المومنین [illegible] امر خلافت [illegible]

تعالی [illegible] ایشان رسانید [illegible] طلحه و زبیر [illegible]

از وجوه مهاجر [illegible] امیر المومنین آمدند گفتند مسلمانان

را از امام و خلیفه چاره نیست و هیچ احدی از تو [illegible]

ایشان فرمود لا حاجة لی فی امرکم [illegible] گفتند [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسانید [illegible]

طلحه [illegible] مهاجر [illegible]

و اهل مدینه [illegible] شرف بیعت آنحضرت دریافتند [illegible]

بر منبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر آمد و خطبه در غایت فصاحت
و بلاغت انشا فرمود گویند اول آن خطبه این بود که الحمد لله علی احسانه
رجع الحق الی نصابه بعد از فراغ خطبه خزیمه بن ثابت رضی
الله عنه که ذو الشهادتین لقب داشت برخواست و در مقابل منبر
این ابیات بینات که از جمله بیات حسان افکار وی بود
حسان بر منصه بیان جلوه داد   اذا نحن بایعنا علیا فحسبنا
مما نخاف من الفتن وجدناه اولی الناس انه   اطب قریش بالکتاب
و بالسنن و ان قریشا ما تشق غباره اذا ما جری یوما
علی الضعف و [illegible] الذی فیهم من الخیر کله وما فیهم بعض الذی
فیه من حسن و اول من صلی من الناس واحدا سوی خیر النسوان
ذو المنن وصاحب جیش القوم فی کل وقعه یکون بها نفس الشجاع لدی
الذقن فذلک الذی بین المناجر باسمه امامهم حتی یغیب فی
نقلست که طلحه و زبیر بعد از بیعت با جمعی از اصحاب نزد امیر المومنین
گفتند تا قاتلان عثمان را بگو قصاص ایشان نمائیم فرمود جمعی کثیر با این امر
همه را بگو و در خانه خود آن گشت اگر کسی را یقین میداند که [illegible]

من در قصاص حسین [illegible] عثمان با شما متفق [illegible] صبر کنید تا خدا
بیابد و بیران مستعین [illegible] و شما [illegible] قتل کنید
که اشرف [illegible] از مدینه [illegible]
شام نزد معاویه رفتند و گویند [illegible] بر منبر شام [illegible]
بریده ناقه زوجه عثمان را با پیراهن پر خون آورد نزد معاویه برد
و [illegible] محقق گشت مخالفت [illegible]
[illegible] ساختند [illegible]
امیر المومنین [illegible] تا کار [illegible]
[illegible] و [illegible]
امیر فرمود [illegible] گشودند و اموال [illegible]
بود بیرون آورد و بر مردم قسمت نمود و صاحب [illegible] آورده
امر کرد تا در سرای عثمان ساختی که از شتران صدقه [illegible]
بیت المال [illegible] و اموال عثمان [illegible] تا در میان ورثه
او قسمت نمودند منقولست که [illegible]
مغیره بن شعبه که در میان عرب بکمال عقل و تدبیر مشهور بود

گفت چون خداوند تعالی ترا بر امت مرحومه محمد مصطفی صلی الله علیه
آله وسلم والی گردانیده و ما را بدولت متابعت تو رسانیده پس
لابد و ضرور است که هواداری و نیکخواهی تو مقدم رسانم اگر رخصت
فرمایی آنچه بخاطر ما میرسد بموقف عرض رسانم امیرالمؤمنین او را اذن
سخن گفتن داد مغیره گفت من از بعضی مردم در امر خلافت تو [illegible]
فهم میکنم باید که عمال عثمان را بر اعمال ایشان [illegible] مقرر داری تا [illegible]
خلافت بلا خلاف مستقل گردی و مکتوبی بمعاویه بنویسی و حکومت شام
چنانچه سابقا بوده و سابقا برقرار باشد بروی مسلم داری و [illegible]
شرف او و بزرگان او مشهور سازی و اعلام فرمایی که نسبت با او از عمر
بهتر سلوک خواهی کرد و عمرو عاص را بنفس بممالک مصر منصوب [illegible]
با و منشوری مشتمل بر ذکر و شرف و تقدیم او بر اکفا و اقران او بنویسی در سند
نام و ناموس و نجابت مکارم با ذریت و طالب حکومت [illegible]
من از خلاف این ستوه هم امیرالمؤمنین فرمود این کار از من هرگز [illegible]
که معاویه و عمرو عاص و سایر عمال عثمان را یک ساعت بلکه یک لحظه [illegible]
و ایالت تجویز کنم که پیوسته من لیلا و نهارا و سرا و جهارا اعمال [illegible]

نمی نمایند و از آنکه [illegible] عمال این سخن مرا در این باب شنیدنی [illegible]
بود آنچه رسید دیدانچه بیانی و دیر اکنون حلقوم [illegible] عمال [illegible]
بر مسلمانان مسلط سازم و [illegible] مغیره بار دیگر
آمد و گفت یا امیرالمؤمنین دیروز سخنی در باب عمال عثمان بموقف ایشان
رسانیده بودم [illegible] امروز [illegible] آنست
آنست که شما [illegible] از [illegible] تا موافق [illegible]
[illegible] معاویه [illegible]
رفت [illegible] او [illegible]
عبدالله عباس از سفر حج مراجعت نموده متوجه ملازمت امیر بود در
دروازه با مغیره ملاقات شد چون بمجلس امیر در آمد و بعد از رسم تحیت
و سلام پرسید که مغیره اینجا برای چه آمده بود امیرالمؤمنین از [illegible]
فرمود دیروز مرا نصیحتی نمود و امروز مخالف آن گفت و سخن اول و آخر
او را بیان نمود ابن عباس گفت سخن اول نصیحت [illegible] بود
سخن آخر خیانت جناب امیرالمؤمنین کرم الله وجهه فرمود میدانم [illegible]
[illegible] که شما میگویید اما النظر [illegible] من [illegible]

گفت چون خداوند تعالی ترا برست مرحوم محمد مصطفی صلی الله علیه
آله وسلم والی گردانیده و ما را هدایت متابعت تو رسانیده پس ما را
لابد و ضرور است که هوا و هوس و منافع خود را [illegible] تو تقدیم رسانیم از حقیقت
فرمایی آنچه بخاطر ما میرسد بموقف آنها رسانیم [illegible] سخن او را
سخن گفتن [illegible] مغیره گفت من از نصیحت [illegible] در امر خلافت تو
نهم سخنیم باید که عمال عثمان را بر عمال که بودند امسال مقرر [illegible]
خلافت بلا خلاف مستقل [illegible] و مکتوب [illegible] بنویس [illegible]
چنانچه سابقا بوده و سایر [illegible] بر روی [illegible]
تشریف [illegible] او [illegible] سازی [illegible]
بمعیر سلوک [illegible] دو عمرو عاص را [illegible] معزول [illegible]
با و بنویسی مشتمل بر ذکر و شرف و تقدیم او بر اکفا و اقران او [illegible] در رسد
نام و ناموس و نوابت ملک روبا [illegible] زبان
من از خلاف [illegible] امیر المومنین فرمودائی [illegible] از من هرگز
که معاویه و عمرو عاص و سایر عمال عثمان [illegible] یک ساعت [illegible] یک لحظه [illegible]
و ایالت تجویز کنم که پیوسته من [illegible] و سرا و جهارا [illegible]

نمی نمایم از آنکه [illegible] امثال این سخن مرا در این باب [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] جانبی [illegible] قوم امثال [illegible]
بر مسلمانان مسلط سازم و با الفت [illegible] روز [illegible]
آمد و گفت یا امیر المومنین دیروز سخنی [illegible]
رسانیده بودم [illegible] مشیر [illegible] امروز [illegible]
آنست [illegible] از مقاله [illegible] موافق [illegible]
[illegible] این [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] امیر [illegible] بر [illegible] و با که [illegible]
[illegible] عباس از [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] با مغیره [illegible] شد چون مجلس [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] که مغیره اینجا برای چه آمده بود امیر المومنین [illegible]
فرمود [illegible] در امر [illegible] سخن اول [illegible]
او را [illegible] ابن عباس گفت سخن اول نصیحت [illegible]
سخن [illegible] خیانت جناب امیر المومنین [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] که [illegible] الناظر [illegible] من [illegible]

رعایت [illegible] ی از دولت [illegible] المؤلفه [illegible] ورزیده

صدر [illegible] دولت [illegible] خواهی از دنیا [illegible] اگر فرزند

این [illegible] و در [illegible] با توشه [illegible] انجم

بر [illegible] اگر در بعضی [illegible] خلاف قول تو عمل نیم را [illegible]

من [illegible] گفت [illegible] کار فرمان برداری تو بر من [illegible]

[illegible] متولف کو [illegible] و تعالی [illegible] امیر [illegible]

نموده به [illegible] کرامت و درایت داشت [illegible] بود

فضایل و خوارق و علم و فراست [illegible]

با [illegible] بوده و در باب [illegible] مسطور است و [illegible] کتاب

سلف مرقوم است چون [illegible] در این باب [illegible]

زمان خلافت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

الطاف است

بروز [illegible] معنی آرای [illegible] باشد [illegible] روزگار [illegible]

[illegible] و [illegible] هر روی [illegible] است [illegible] از [illegible] متقی [illegible]

نسبه اتحاد [illegible] که هر کس از راه محبت و [illegible]

تقدم [illegible] صاحب [illegible] بر [illegible] آزادت

و بندگی ابواب [illegible] درگاه [illegible] بر روی روزگار خود [illegible]

باران علوم و [illegible] از [illegible] او [illegible] شود و [illegible]

در [illegible] آثار [illegible] و محبت [illegible] گردان مرو [illegible]

ان [illegible] هم [illegible] و علمه [illegible]

[illegible] دوستی [illegible] جوان [illegible]

[illegible] ابواب [illegible]

[illegible] ما [illegible] بوده [illegible]

اولیا [illegible] عالم بالا [illegible] روی می نموده [illegible]

[illegible] است که [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] بر [illegible] او در هر باب [illegible] است و از [illegible]

ابتدای او [illegible] هزار [illegible] هزار [illegible] آب [illegible] اندر [illegible]

[illegible] از خون دل [illegible] در هیچ زمین [illegible]

[illegible] از [illegible] عشق [illegible] و مقصد [illegible]

اربعین از هجرت خاتم الانبیا روی داد و بدین جهت کوکب هدایت
اقبال از اوج عزت بحضیض مذلت افتاد ... دل اهل اسلام از آن غم شکست
شد چرخ چارم بماتم نشست قمر زان الم جیب جان چاک زد زحل
در چشم افلاک شد فرشته زسوز درون پر بسوخت عطارد ز دود
دفتر بسوخت مستحفظان اخبار و متبحران آثار اگرچه اتفاق دارند که
شهادت شاه ولایت بر دست عبد الرحمان ملجم المرادی بوقوع آمد
اما در کیفیت حال آن لعین شقاوت مآل و چگونگی وقوع این امر شنیع
اختلاف بسیار روی نموده است روایتی آنکه ابن ملجم در اصل از مصر بود و در
خروج مصریان جهت قتل عثمان رضی الله عنه با ایشان همراهی نموده بود و بعد از آن
بکوفه آمده در ملازمت حضرت ولایت منقبت بسر می برد تا آنکه او را
در واقعه نهروان شاه مردان بمحمد ابن ابی بکر نوشت که چند کس از اینجا
روانه ساز محمد رضی الله عنه بموجب فرموده هفت نفر از شجعان مصر که
داشت یکی از آنجمله ابن ملجم بود و چون نظر امیر المومنین حیدر بر آن لعین
افتاد فرمود ... اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا
ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا یعنی میان سخت بربند از برای

مرگ که مرگ بتو ملاقات خواهد کرد و جزع مکن از مرگ چون بوادی
تو فرود آید و در روضة الشهدا مسطور است که امیر المومنین رضوان الله
علیه در وقت خروج نهروان رسولان باطراف بلدان فرستاده بود طلبید
از یمن و کوهستان نامزد مقتش آمده ابن ملجم داخل ایشان بود و هر یک از ایشان
ده نفر تحفه گذرانیده قبول فرمود مگر تحفه ابن ملجم که شمشیری بود بغایت
قیمتی آن لعین از آنجهت غمگین شده گفت یا امیر المومنین سبب چیست که از
رفقای من هدیه قبول نمودی و شمشیر مرا که در میان عرب مثل ندارد آنحضرت
فرمود این تیغ را چگونه قبول کنم ... سالها که مراد تو از من بدین شمشیر حاصل
خواهد شد آن ملعون از شنیدن این خبر وحشت اثر اظهار جزع کرده
بر زمین افتاد و گفت یا امیر المومنین هیهات هیهات هرگز مباد که
صورت در خیال من گذرد و این فکر محال در خاطر من خطور کند من نقش
ملازمت این آستان را از روضه برنوشته ام و نقش مهر و محبت این خاندان
بر صفحه ضمیر نگاشته امیر گفت این هرست بود ... و صورت نمودنی
عنقریب جاده وفاق بجاده نفاق خواهی انگیخت و چاک بمروت و
وشقاوت بر عزت و دولت خواهی گزید آیین مهر رسم و الفت

تربیت • هرچند عهد و شرط کنی باز شکنی ابن ملجم گفت یا امیرالمؤمنین
اینک من در پیش تو ایستاده ام بفرمای تا دستهای مرا قطع کنند اگر
این امر از من واقع خواهد شد مرا بقصاص رسان امیر فرمود چون از
تو فعلی صادر نشده که مستحق عقوبت باشی چگونه ترا قصاص کنیم امام جعفر
صادق مرا ازین کار خبر داده و میدانم که قول او معتبر است و بروایت
آنکه ابن ملجم در سلک خوارج انتظام داشت اما از کوفه فرار نیافت و در عسکر
امیرالمؤمنین کرم الله وجهه ماند تا وقتی که مهم قوم او بفیصل پذیرفت و در
بعضی از روایات آمده که چون مرتضی علی کرم الله وجهه از نهروان
بجانب کوفه روان شد ابن ملجم رخصت طلبید که پیشتر به آن بلده شتافته
مژده فتح و فیروزی بمردم رساند از موقف امامت اجازت یافته
چون بکوفه درآمد گرد محلات میگشت و ندا از بلند خبر ظفر … در آن
اثنا چشمش بر جمیله قطامه نام که دختر اشجع تمیمی بود افتاد و از آنجا که خبث
دل آن مطرود بجانب ملعونه میل کرد … زره که … در همه ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهربا است شیفته حسن و جمال او شده گفت
ای آرام جان و مونس دل ناتوان از کدام قبیله جواب داد که از اربا[ب]

تمیم و آن قبیله را پدر … جمعی کثیر از ایشان در نهروان کشته
شده بودند ابن ملجم پرسید میتوانی با شوهر زن … گفت میخواهم
آنگاه ابن ملجم ورا خواستگاری نمود قطامه گفت مهر من سنگینست و
سه چیز است هزار دینار و کنیزکی مغنیه و سر علی بن ابی طالب کرم الله
وجهه ابن ملجم گفت زر و کنیزک را قبول کردم اما قتل حیدر کرار
بغایت دشوار است و چگونه ای قطامه که تا در معرکه اندیشه …
آن شهسوار مشرق و مغرب شکند سر شرق و غرب … جواهر
ذوالفقار را از غلاف … زهره … از … بر کوه قاف قطامه گفت
من حال و نیز نکته تو بخشیدم اما از سر قتل … نشنید برادر و پدر
از آن نگذرم چون شعله شهوت در کانون سینه برکشید او از …
بود خرمن صبرش شرار برق عشق سوخته گفت الله تعالی سخن …
و آنچه فرموده بود اینک ترا پدید آمد ای قطامه بدین عزمت
انتباه دم کمر بر قتل امیر بستم اگر بیک ضربتی … زمانه شوند
… این مهم کفایت کنم و از غایت شرارت بموجبی که مذکور خواهد
شد آنحضرت را جرعه شهادت رسید راقم حروف گوید این روا[یت]

در نظر و اتفاق موافق هدایت ضعیف می نماید زیرا که باتفاق اهل نقل
واقعه نهروان در سنه ثمان و ثلثین بوقوع پیوسته و شهادت شاه ولایت
در سنه اربعین واقع شده و در روایتی که از جمعی مورخان و اهل نقل
صحت در آورده اند آنست که بعد از واقعه نهروان که بعضی از خوارج
زنده مانده بودند در اطراف بلاد متفرق گشتند عبدالرحمن بن ملجم
المرادی و برک بن عبدالله تمیمی و عمرو بن بکر السعیدی در مکه مجتمع
شده روزی از کشتگان نهروان یاد کردند و بر قتل ان طایفه تاسف
خوردند گفتند که اگر علی ابن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان و عمرو ابن العاص
کشته شوند مهما ساکن و خواطر مطمئن گردد و آنگاه ابن ملجم گفت من بقتل
علی اقدام می نمایم و برک گفت من زندگانی معاویه را بآخر رسانم
عمرو گفت من بقتل عمرو عاص پردازم و قلوب طالبان این معنی مقرر
سازم و مقرر نمودند که صبح هفدهم رمضان هر یک از ایشان مهمی که
متکفل و متقبل شده اند سرانجام نمایند شمشیرهای خود را بزهر آب داده
هر یک متوجه مقصد گشتند و بروایت یافعی رحمة الله علیه شخصی که کشتن
معاویه را متقبل نموده بود حجاج بن عبدالله الصمیری نام داشت و متعهد

کشتن عمرو عاص موسوم [illegible] التری بود بقصد شخصی که داعیه خونریزی
معاویه داشت بدمشق رسید در سحر روز موعود کمین کرده در وقتی که
معاویه بیرون می آمد ضربتی بر وزد و گفت کشتم ترا ای دشمن خدای
فی الحال اعوان معاویه او را گرفته پیش آوردند و معاویه بقتل او امر کرد
آنشخص گفت اگر ترا فرزندی دهم که از استماع آن شاد شوی امر مرا
نفعی کند معاویه پرسید آن کدام است گفت برادرم عبدالرحمن علی را
بقتل رساند معاویه گفت همچنانکه کشتن من بدست تو نشد شاید او را هم
میسر نشده باشد و بروایت اصح او زخمی طبیبی طلبید در استعلاج زخم
سرین خود کرد و بجراحت التیام پذیرفت و شخصی که اراده قتل عمرو عاص
نموده بود بمصر رفته [illegible] بدست یافت چون عمرو از این معنی مطلع [illegible]
شد فرمود تا او را کشتند و ابن ملجم چون بکوفه رسید چنانچه در صدر
مرقوم گشت قطامه که در عرب بکمال حسن و جمال ضرب المثل بود دل
او گردید و قطامه امر تزویج را بقتل امیرالمومنین کرم الله وجهه تعلیق نمود
و ابن ملجم گفت خود جهت این کار بکوفه آمده ام پس قطامه چند کس
از خویشان خود را ممدکار آن نابکار ساخت و ابن ملجم شبیب بن

بحره را نیز با خود متفق گردانیده تا از قتل امیر زاد و او بثبوت
پیوسته در ان اوان که زمان شهادت شاه ولایت پناه نزدیک
رسید چندین کرت بکنایه و صریح ازین معنی اخبار نموده بلکه پیش از ان
اکثر اوقات نیز هر گاه تقریبی میشد اظهار این واقعه میفرمود چنانچه
در باب علم مسطور گشت و وقتی که معاویه خواست معلوم کند که امیر المومنین
پیش از مرگ او بعد وس علی خواهد خرامید یا او پیشتر بمقر خود خواهد
رسید سه نفر متواتر بجهة انتشار مرگ خود بکوفه فرستاد امیر المومنین
کرم الله وجهه بر مکر و فریب او مطلع شده فرمود معاویه نمیرد تا محاسن مرا
بخون رنگین نه میبرد و در روضة الصفا مسطور است که در شب ابن ملجم
مفقود گشته او بخدمت امیر المومنین آمده اسبی طمع کرد امیر علیه السلام اورا
سند ولد اشعه فرمود ارید حیاتک و ترید قتلی . من حیاته جواهم
و تو قتل من . نقلست که در ماه رمضان سنه اربعین روزی امیر المومنین
کرم الله وجهه بمسجد کوفه بمصالح خلایق اشتغال میفرمود بسوی امام حسن نظر
کرد و گفت ای نور دیده من ازین ماه چند روز گذشته گفت سیزده روز
پس از آن بسوی امام حسین کرده فرمود ای سرور سینه من از ماه چند روز

باقی مانده گفت هفده روز پس دست بمحاسن برده فرمود که درین ماه
بدبخت ترین مردم لحیه مرا از خون خضاب کند و پیوسته این الهام بیان
بر زبان گذرانیده مضمون آنکه قتل من میخواهد نامردی از قبیله مراد و یکی
بوی میگویم میخواهم چون امیر المومنین کرم الله وجهه از منبر فرود آمد ابن
ملجم با اضطراب تمام آمد گفت امیر المومنین پناه میبرم بحضرت رب
العالمین از آنچه بمن گمان میبری و از تو در میخواهم که اشاره فرمائی
تا مرا بکشند دست و پای مرا ببرند امیر فرمود پیش از قتل قصاص نمی باشد لیکن
مخبر صادق مرا خبر کرده که کشنده تو از قبیله مراد باشد ابن ملجم چنان
در مقام استبعاد و ستهنی . . . امیر گفت بخدا سوگند میدهم ترا
مگر که در ایام طفولیت تو دایه یهودیه ترا میگفت ای بدبخت تو بدتر
از عاقر ناقه صالحی گفت بلی اللهم و ساکت شده روی از وی باز
مصحف پیوسته که در ماه مذکور شبی در خانه امام حسن و شبی در خانه
امام حسین علیهما السلام افطار می نمود و زیاده از سه لقمه تناول نمیفرمود
و میگفت شبی چند مهمان شما ام و در ترجمه مستقصی از امام موسی
امیر المومنین مرویست که در آن سحر که شهادت امیر مقدر بود ام کلثوم

را گفت ای دختر من چنان می‌بینم که این عجب روح پرورد بنیان
ما عنقریب منقضی گردد و طایر نفس نفیس قفص قالب بشکسته بر افت
متوطنان ملاء اعلی پیوندد ام کلثوم قطرات اشک از سحاب دیده فرو بارید
گفت ای پدر من این چه خبر محنت اثر است و این چه حکایت پر شور و
شر است این نه قصه است که بگوش هوش توان شنود و نه غصه که از
نکبات آن ایمن توان بود از فراق تلخ مگو هیچ سخن هر چه خواهی
کن ولیکن این مکن امیر گفت ای فرزند ارجمند دوش سید کاینات
علیه افضل الصلوات واکمل التحیات را در عالم رؤیا مشاهده کردم
بدست مبارک خود غبار از روی من افشاند و میگفت یا اخی بجانب
من بیا که آنچه بر تو واجب بود ادا نمودی روایتی آنکه امیر خواب خود را
با امام حسن بیان فرمود و امام متاثر گشته شروع در گریه و زاری
نمود در روضة الشهدا مسطور است که در آن شب حضرت ولایت پناه
اصلا خواب نفرمود و تا سحر بطاعت مشغول بود و ساعت بساعت
بساحت سرا آمده در آسمان نگریستی و گفتی صدق رسول الله
فرمودی چه باز رسید ارد یا رب کشنده مرا از کشتن من و بهمان

سوال میکند را اندیا وقت آن آمد که بمسجد رود و آنگاه تجدید وضو
کرده و بنیان همایون بسته بمضمون این بیت که نه هم از مؤلفات
متکلم بود المؤلفه بعد از این تا بقیامت سر ما و در تو که شد از ما گذرت
دیدهٔ ما نورانی هر کس شاد بعید و من بیدل محزون عید آنم که
به تیغ تو شوم قربانی چون از خانه بیرون آمد بمیان سرا رسید
چند بطی آنجا بود در روی مبارکش بانگ کردند و بقولی دامنش گرفتند
یکی از خادمان چوب بر آن مرغان زد فرمود دست از اینها بدار
که ناله کنندگان اند بر من پس بمسجد شتافت بر سبیل معهود بانگ نماز
گفت ابن ملجم و شبیب و وردان در آن شب در قطامه بشرب خمر مشغول
بودند و چون آواز اذان بگوش آن ملعونه رسید آن طاغین را از
خواب برانگیخته گفت اینک علی بانگ نماز میگوید برخیزید و مهم او را کفایت
کنید آن سه مرتد بمسجد رسیده در بر در مسجد نشستند و ابن ملجم مرادی
در آمد چون امیرالمؤمنین کرم الله وجهه از ادای اذان فارغ
شد قدم در مسجد نهاد شبیب لعین شمشیری انداخت اما بر طاق مسجد
آمد و وردان ملعون هم تیغی حواله کرد بر دیوار خورد و ملعون سیم تیغ

بر فرق همایون امیر زد و گفت الحکم لله لا لک لاصحابک بروایتی
آنکه ابن ملجم صبر کرد تا امیر احرام بست و سجده اول بجا آورد و چون سر
از سجده برداشت آن شقی شمشیر فرود آورد و بالاتفاق مورخان آن
تیغ بر فرق همایون بر همان موضع آمد که روز حرب خندق عمرو بن
عبد ود زخم زده بود تا مغز سر آنسرور شکافت امیر المؤمنین کرم الله وجهه
گفت فزت برب الکعبه سوگند بپروردگار کعبه بمطلوب خود رسیدم و امام
حسن را فرمود که شرایط امامت را بجا آورده با مردم نماز گذارد
و در مستقصی مذکور است که بعد از آن حادثه عظیم [illegible] بخانه خود رفت
و شخصی از حالش وقوف یافته او را بار و زخم رسانیده و شمشیر از آن ستمکار
بیرون برد و چون مردم جمع آمده از امیر پرسیدند که ضارب آن
زخم کیست فرمود خدای تعالی او را ظاهر گرداند و لحظه‌ای از مسجد
اشاره کرد که همین ساعت از در درآید و ابن ملجم در آن صباح شمشیر
خون آلود بدست گرفته در کوچهای کوفه میدوید مردی از بنی عبد قیس
بپیش آمده گفت تو کیستی گفت عبد الرحمن ابن ملجم گفت ای لعین امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه را تو زخم زده باشی خواست انکار کند خدای تعالی

بر زبانش راند که آری [illegible] زدم فریاد برآورده مردم را خبر کرد تا
او را گرفته پیش امیر المؤمنین بردند و بروایتی که در روضة الشهدا
مسطور است ابن ملجم بعد از آنکه آنحضرت را زخم زد بسرای ابن عم خود
رفت و سلاح از تن باز کرد درین حال صاحب سرا درآمده او را
مشوش دید گفت مگر قاتل امیر توئی آن لعین بجای لا نعم گفت آن
شخص گریبان او را گرفته بنظر امیر المؤمنین کرم الله وجهه رسانید چون
چشم آنحضرت بروی افتاد گفت یا اخی المراد مگر من بد امیری بودم
شما را گفت معاذ الله یا امیر المؤمنین فرمود ترا چه باین داشت
که فرزندان مرا یتیم ساختی و رخنه در قصر حیاتم انداختی نه من با تو
نیکوئی کرده بودم گفت بلی اما واقع شد آنچه واقع شد و کان امر الله
قدرا مقدورا آنگاه فرمود این بدبخت را بزندان برید و [illegible]
شربت آب بدو بازمدارید اگر من زنده بمانم بمقتضی رای خود با او عمل نمایم
و اگر رحلت کنم بیش از یک ضرب شمشیر بروی مزنید که او مرا زیاده از
یک زخم نزده آنگاه امیر المؤمنین را بگلیمی پیچیده بخانه بردند و اولاد
و امجاد و بنات مکرمات و زوجات مطهرات چون آنحضرت را بدان

حالت مشاهده کردند فریاد و زاری و ناله و بیقراری باوج فلک
زنگاری رسانیدند و جیب شکیبائی بدست اضطراب چاک زده مال انها
معال و روز بان گردانیدند شعله آتش هجران تو جان میسوز
در فراق تو دل پیر و جوان میسوز این چه درد است که خون جگر میریز
این چه سوز است که کون و مکان میسوزد وصفت آنحضرت ساعت
بساعت سمت تزاید میگرفت و الم آن زخم لحظه بلحظه صفت تضاعف
می پذیرفت چون زمان رحلت نزدیک رسید امامین را نصایح
سودمند بتقدیم رسانیده و درباره ایشان وصیت اجابت ایات بزبان
همایون گذرانیده تکرار کلمه طیبه توحید مواظبت می نمود تا مرغ روح پرفتوح آنحضرت
بعالم بالا پرواز نموده از دار فنا بروضه بقا شتافت و از عقد الی
موتمن امام حسن مرویست که بعد از رحلت شاه ولایت منقبت شنیدم هاتفی
میگفت ازین خانه بیرون روید و این ولی خدا و وصی مصطفی را
بجای اگذارید چون از خانه بیرون رفتیم آوازی بگوش ما رسید که محمد مصطفی
درگذشت و وصی او علی مرتضی شهید گشت بعد ازین محافظت دین و نگاهبانی
امت خیر النبیین که تواند کرد دیگری گفت هر که متابعت ایشان ورزند

ایشان کند چون آواز تسکین یافت بخانه درآمدم امیر المومنین را دیدم
در کفن پیچیده یافتم و در روایت دیگر آنکه بوقت ارتحال وصیت نمود
که چون من ازین عالم نقل نمایم از زاویه خانه لوحی پدید آید مرا اندر آن
خوابانیده و غسل دهید و از آستانه خانه کفن و حنوط ظاهر شود مرا
تکفین کرده در تابوت نهید و تابوت را در میان خانه وضع نموده
فرزندان مرا بخوانید تا وداع پدر خود کنند بعد یکبار حسن بر من
نماز گذارد و یکبار حسین چون پیش تابوت من از زمین برخیزد شما
پس تابوت برداریده و هر جا که سر تابوت بزمین آید مرا انجا
بگذارید و حفره کنید و از انجا تابوتی از ساج پدید آید مرا در آن نهاده
پنهان دفن نمائید مولف گوید در فصل الخطاب چنین مسطور است که امیر
المومنین کافوری که از بدن مبارک سید المرسلین باقی مانده بود نگاه
داشت و در وقت رحلت فرمود آنرا به بدن من بمالید و در روضة
الشهدا و حبیب السیر و کشف الغمه مسطور است که جبرئیل علیه السلام شصت
مثقال کافور از بهشت آورده بود آنسرور بیست مثقال از برای خود
نگاه داشت و چهل مثقال بسیدة النساء و علی مرتضی مرحمت کرده و وصیت نمود

که هنگام ارتحال بر بدن خود خواهید مالید المقصود اولاد عظام
موجب فرموده عمل نموده هم در ان شب در نجف اشرف بهمین موضعی
که حالا مطاف طواف خلایق اطراف و اکناف عالم است جسد مطهر آن
مدفون گردانیدند و بموجب وصیت موضع قبر را با زمین هموار ساختند
که اعدا ازان اطلاع نیابند و تا زمان هارون الرشید غیر از ائمه
اهل بیت هیچکس واقف نبود و سبب بردن مردم بدان مرقد عطر
سا و مشهد جنت آسا آن شد که روزی هارون دران سرزمین بشکار
میگرد و آهوی چند از بیم جان بموضعی که مدفن امیر المومنین کرم الله
وجهه بود پناه بردند هر چند جانورهای شکاری برانها سر دادند
بدان جانب رو نیاوردند هارون از مشاهده این صورت متعجب شده
از جمعی استفسار سر این معنی نمود بعد از تقدیم مراسم تفتیش پیری گفت
از پدران ما چنین رسیده که جسد مطهر امیر المومنین حیدر درین مقام
مدفون است لاجرم هارون ترک شکار انجا کرده لوازم طواف
مزار فایض الانوار بجا آوردند و در زهرة الریاض چنان مسطور است
که حق سبحانه و تعالی بنوح علیه السلام وحی کرد که کشتی بساز و نوح کشتی

ساخت از الواحی که مامور بود چون سه لوح باقی ماند نوح گفت
خداوندا چه کنم این سه لوح را وحی آمد که ای نوح علی نام ولی را
مرا در آخر الزمان موجود خواهد شد ازین سه لوح را الغلاف موضع
حفره کنید در روی سینه و بدرستی که من امر میکنم ملائکه را از زیارت
این قبر پس بحکم وصیت در همین موضعی که حالا بنجف مشهور است همان
قاعده که فرموده بود دفن کردند و سر قبر مبارک را مستور ساختند
و در فتوحات القدس از حبیب بن عمر مرویست که گفت در آمدم بر امیر
المومنین در مرض موت و پرسیدم از جراحت او فرمود ای حبیب
بخدا قسم که من این ساعت مفارقت میکنم از شما درین اثنا آواز
گریه ام کلثوم بگوش امیر رسید گفت ای دختر بخدا قسم که گریه مکنی اگر
ببینی آنچه را من می بینم راوی گوید من گفتم چه می بینی یا امیر المومنین گفت می بینم
فرشتهای آسمان و پیغمبران را که بعضی در عقب بعضی ایستاده اند و مرا
تهنیت شهادت میدهند و اینست برادرم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که
نشسته است نزد من و میفرماید اقدم فان امامک خیر لک مما انت
فیه یعنی قدم نه براه آخرت بدرستی که پیش تو بهتر است از انچه تو در آن

در روضه نقلست که پس از انتقال امیرالمؤمنین کرم الله وجهه امام حسن علیه السلام
ابن ملجم را طلبیده گفت تو همی که امیرالمؤمنین را کشته گفت بلی امام
همام بیک ضرب شمشیر روی را زد و عبدالله بن جعفر طیار رضی الله عنهما
میل در چشمش کشید و بروایتی دست و پایش قطع کردند و زبانش
ببریدند و گروهی از شیعه جسد آن شوم را در بوریا پیچیده سوختند
مؤلف گوید اگرچه در حبیب السیر و روضة الشهدا چنین منقولست که زن
ملجم را بر قتل قطامه باعث شد لیکن قدوة المحققین حکیم سنائی
تحقیق نموده که بموجب گفته معاویه ابن ملجم امیرالمؤمنین را بدرجه
شهادت رسانید چنانچه این مضمون را در حدیقة الحقایق منظوم
ساخته   پسر ملجم آن سگ بد دین   آن سزاوار لعنت و نفرین

بر زنی گشت عاشق آن مشئوم   آن نگونسار زن اهل روم
مرد مفلس چو گشت عاشق او   کفر شد در میانه عاشق او
بود آن زن ز آل بوسفیان   منعم و مالدار و خوب و جوان
گشت زن سر معاویه آگاه   مرد در گشت جمله کار تباه
گفت چون کار تو بالکمال شود   آنگهی زن ترا حلال شود

گر تو در کار خویش شیردلی   هست کابین حره خون علی
گر تو فارغ کنی دلم زین کار   بفرستم بنزد من مقدار
زن ترا با هزار زینت و جاه   ترا برسانم خدا است گواه
اسب و مرکب هم ترا ارزان   ز بهی در جوار من آسان
مرد عابر ز بهر عشق زنی   اندر افکند در جهان محنی
آنچنان اصل و جهل مبتلی   خیره بگزید قتل چون علی
آنچنان خاک روی مقدار   رفت در کوفه از پی این کار
این خبر جمله با علی گفتند   آنچنین قصه هیچ ننهفتند
کین بد افعال را بگیر و بکش   داد ایشان این جواب سروش
گفت نتوان بقتل قاتل خویش   کس نکرده است سعی از وی بیش
آن چنان ابلهی خطائی از سر جد   شب آدینه رفت در مسجد
میر حیدر بسحر بهر نماز   رفت و دریافت خفته را آواز
مرد را خفته دید گفت بخیز   گاه روز است برخیز از پی ره
شد ز خواب گشت چون بیدار   قصد چو کشتن از پی کار
آن سزاوار زجر و رنج و نکول   چونکه اندر نماز شد مشغول

رفت و زخمی سبک ز دشمن زشت
که بدان زخم نعمت مر گشت

خلقی از هر طرف فراز رسید
پردهٔ مرد بدکنش بدرید

بگرفتند مرد را فی الحال
کرد ازو میر خشم خورده سؤال

که بفرمود مر ترا این کار
کرد بر لفظ خویشتن اقرار

که مرا این معاویه فرمود
کار کردم کنون ندارد سود

مثله کردند مرد را زان پس
رفت او را سوی جهنم جان

وانکه فرمود شادمانه نشست
این چه ظلمست یا رب الناخود حسیب

و نیز حکیم سنائی علیه الرحمه در کتاب ... کیفیت شهادت ... امیر المؤمنین حسن رضوان الله علیه را نظم کرده که مالش بنت ... و تاکید معاویه جعده بنت اشعث که زوجه امام حسن بود زهر داد جفا کاره جگر مبارکش صد و هفتاد و چند پاره شده از دهن بر آمد مؤلف بنا بر جهت استحضار چند بیتی از آن ابیات مرقوم می‌نماید تا رفع شبهه ارباب شک باشد

حق نگویم سخن از که اندیشم
آنچه گویم تعین شده بینم جعده بنت اشعث

آن بدزن که ورا داد زهر ضرب بفن
صد و هفتاد و چند پاره

جگر پدر آمد از آن لب خوش شکر
بر زمین زان سبوی زرکوی

که فرستاده مر ورا بر گوی
بدر و گوهر که هست جای نوف

که پذیرفت از و درم ناکوف
لولوی چند و عقد مروارید

که ز مصر اسبهای هند رسید
کین نکو عقد مر ترا دادم

چون بخشیدم و فرستادم
گر تو این شغل را تمام کنی

خویشتن را تو نیکنام کنی
به پسر مر ترا دهم بزنی

مر مرا دختری و جان و تنی
رفت و با خود ببرد دینار

چه بتر در جهان ز خود کامی
آنکه دانی همین معاویه اسل

صد هزار آفرین بار خدا
بجز باد و تا بر و جفا

جان او اندرین غم و حسرت
باد بر جان خصم او لعنت

و نیز محقق نامی ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوت مرقوم نموده که مشهور است که زوجه امام حسن بفرموده معاویه امام را زهر داد و در دفتر سیوم روضة الصفا مسطور است که چون معاویه خاطر بر آن قرار گرفت که یزید را ولی عهد گرداند و مشاهیر و معارف را به بیعت او خواند تحقیق پیوسته است که از بقیه وجود امیر المؤمنین با امام ...

حسن تمشی نخواهد شد در فکر دفع امام شد بهار روز آورده و تدبیرها
اندیشیده مروان بن الحکم را که طرید رسول خدا و شیخین بود بمدینه
فرستاده و سم الماس زهرآلود مصحوب او گردانیده گفت این سم را
بجعده بنت اشعث رسان و با او بگو که اگر تو بعد از رسانیدن
وجود امام حسن علیه السلام را ازین منزل پاک سازی او بعالم آخرت
انتقال کند معاویه پنجاه هزار درم نقد داده ترا در سلک ازدواج یزید
پلید کشد مروان بفرموده او بمدینه رفته جعده را فریفت تا آنچه
مذکور شد عمل نمود و چون زهر اندام و اعضای مبارک امام سرایت کرد
شاهد روحش بفرادیس جنان خرامید و چون این واقعه معلوم وی
نمود معاویه پنجاه هزار درم بجعده فرستاده با نور دیده خود یزید
گفت ای فرزند دلبند بحکم الکریم اذا وعد وفا می باید که بنت اشعث
را در قید نکاح آوری یزید گفت جعده با فرزند رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم وفا نکرد از وی چه خیر و نیکوئی توقع توان داشت و در غیب
موصلت و مصاحبت وی رغبت ندارم حبیب السیر در مجلد اول از تاریخ
حافظ ابرو در ربیع الابرار از زمخشری و کامل السفینه نقل میکند نقل میکند که

در شهور سنه ثمان و خمسین چون معاویه ابوسفیان جهة بیعت یزید بمکه
رفت و حسین بن علی المرتضی کرم الله وجهه و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن
بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهم را برنجانید عایشه صدیقه
رضی الله عنها زبان ملامت و اعتراض بروی گشاد پس معاویه در خانه
خویش چاهی کنده سر آنرا بخاشاک پوشید و کرسی آبنوسی بر سر آن نهاد
صدیقه را جهة ضیافت طلب نمود و بر آن کرسی نشاند و ام المؤمنین
در چاه افتاد و معاویه سر چاه را از آهک مضبوط کرده از مدینه رحلت
چنانچه حکیم سنائی نیز از این واقعه [illegible] خبر میدهد [illegible] بیت
آن باغی شد شهید و گشتن آن طاغی آنکه با جفت مصطفی زنسان
نکند هر دو را [illegible] مؤلف بنا بر وقوع مقدمات مسطوره گوید
آخر [illegible] ام المؤمنین رضی الله عنها بمعاویه رسید بمحلی که برای
وی معین بود چنانچه در آواخر ایام [illegible] رضی الله عنه مسطور است
که شبی معاویه بتقاضای حاجت در آنجا چاهی بود بدان چاه [illegible]
[illegible] موی های او بسوخت و از علت [illegible]
و بخت خراب رنجور شد چنانچه هزار حیله [illegible] بهوش

اما دیگر روز هر ساعت خبر ناقه فوج

دعاها کرده میرفتند و چون تنها ماند دل تنگ شده بگریست مردمان
درآمده او را گفتند چرا میگریی گفت برای آنکه بسیار کارهای خیر
بود که بر آن قادر بودم و از شومی نفس معقول نکردم بر احوال بد
حال خود میگریم و حسرت میخورم و دیگر آنکه این علت بر عضوی از اعضای
من ظاهر شده که پیوسته گشاده باید داشت و این بلا بر من بسبب علی
ابن ابیطالب است که از و دیده و دانسته بغضب و ظلم گرفتم و حجر
عدی و سایر اصحاب او را کشتم بنا برین بلا بر من حق سبحانه نازل گردانید
و مر عقوبت عاجل ملاقات گردد من اینهمه را از [illegible] نوردید
یزید می بینم اگر نه دوستی او بودی من بر راه رشد میرفتم اما دوستی
یزید مرا بدین [illegible] ریاست داشت لاجرم امروز دشمن بر من خندید
و دوست بگریست و آن علت بر و مستولی گشته بود و [illegible] خواهان
پریشان و شوریده میدید و از آن هر لحظه میترسید و [illegible] زبان
میگفت و بیتاب شده آب طلب می نمود و بیش از بیش میخورد و تشنگی
تسکینش نمی یافت و وقت وقت او را غشی می آمد چنانچه یک روز

[illegible] چون بهوش آمدی باواز بلند گفتی آه چرا با
خلاف کردم ای علی ابن ابیطالب و مرا با تو ای حجر بن عدی چه افتاد
بود وای عمر الحمق چرا ترا ناحق کشتم بدین شکل مضطرب می بود تا [illegible]
بنابرین نوشته شد که این نیز یکی از خوارق عادات امیرالمؤمنین
کرم الله وجهه و امام حسن و ام المؤمنین عایشه صدیقه است که عدوی ایشان
باین سبیل از عالم رفته و مخفی نماند که تاریخ مذکور بهمین نقل تمام شده
چنانچه بیشتر می نویسد که چون معاویه بهوش آمد یزید را طلب نمود
و مردمان را جمع کرده اول خود بیعت نمود خطاب آن ملعون را امیر
المؤمنین کرده و همه مردم را فرمود تا با او بیعت کنند چون
مفصل را نیز خوش نیامد که احوال غیر زیاده بر این زین
مجموعه محموده ثبت کرده اند بنا بر علیه بهمین قدر کلمه اختصار نمود اگر
کسی را در مقالات مسطوره خللی به خاطر رسد کتب مذکوره را بدست آورد
مطالعه نماید یکم آیه کریمه و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها
و غضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما و بمقتضی این دو حدیث
نبوی که حدیث اول بروایت ابو داود در صحیح ابو داود و صحیح نسائی



مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت کل ذنب عسی الله
ان یغفره الا من مات مشرکا او عصی من یقتل مؤمنا متعمدا و حدیث
دویم در صحیح ابن ماجه از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که گفت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم من اعان علی قتل مؤمن بشطر کلمة لقی الله
مکتوبا بین عینیه آیس من رحمة الله کشندهء اهل بیت در وجه مطهرهٔ رسول
صلی الله علیه و آله وسلم از دایرهٔ اهل اسلام بیرون شمارد و بلا
شک مشرک انگارد اما آنکه او روی به یهودی نموده است زیرا که بدان روی
نی سودی نداشت در فتوحات القدس از ابو القاسم حسن بن محمد
مشهور بابن الوفا منقولست که روزی در مسجد کوفه نشسته بودم که گذشت
عجیب جمعیت غریب مشاهده کردم نزدیک بمقام ابراهیم خلیل رفته دیدم
راهبی جبّه صوف در بر دارد و نغامه خوش محاوره و قوی هیکل در برابر
مقام ابراهیم نشسته حکایت میکند که روزی در صومعه خود نشسته بودم
و در آمد و شد بر روی خلق بسته ناگاه دیدم مرغی بزرگ بصورت عقاب
از هوا فرود آمد در کناره دریا بر سنگی نشسته ربع بدن انسانی قی کرد
پرواز نمود باز آمده ربعی بدن انسان قریب ربع اول از منقار انداخته

پرواز کرد بهمین طریق چهار مرتبه فرود آمد و ربع بدن انسانی
قی کرده پرواز کرد تا تمام بدن را بران سنگ گذاشته طیران کرد
ناگاه چهار جزو بدن با یکدیگر التیام گرفته هیکل انسانی درست شده مردی
کریه المنظر برخواست و در خود نگاه میکرد که آن مرغ در رسید و بمنقار
ربعی از بدنش جدا کرده طیران کرد و همچنین چهار دفعه ربع ربع از
بدنش جدا نموده با آن بدن اضطراب بسیار می نمود تا تمام بدنش
فرو برده پرواز کرد و من ازین معاینه متعجب ماندم و ازین دفعه
بی نهایت متفکر شدم و تاسف بسیار خوردم که کاش وقتی که آن
شخص برخواسته بود از احوالش درست گشته از و سوال میکردم که او کیست
و چه عذاب الیم و عقاب عظیم چیست ناگاه دیدم که همان مرغ بدستور
سابق ربع ربع قی کرد تا اجزای بدن آن شخص تمام شد و بهم پیوستند
و من استعجال نموده خود را باو رسانیدم و از احوال او استفسار
حال او پرسیدم گفت که من عبد الرحمن بن ملجم ام بدترین اولاد
حضرت آدم که وصی رسول آخر الزمان را شهید ساخته ام از
آن روز خدای تعالی این مرغ را بر من گماشته و بدین عذاب

که می‌بینی گرفتارم و آشفته‌ام هر روز چند دفعه مرا چنین از تیغ تیز هلاک
کرده‌اند می‌کشند چون زنده می‌شوم باز مرا بدین خواری می‌کشند مؤلف
که بر ضمیر منیر خورشید تنویر دانشوران اهل ادراک و منصفان روزگار پوشیده
نماند که آنچه از فضایل و مناقب و کمالات و کرامات وصی سید کاینات
علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات درین مجموعه محموده مرقوم قلم شکسته رقم
گردیده لمعه‌ایست از انوار بی‌پایان و رشحه‌ایست از بحر بیکران بلکه اوصاف
و کمال آن برگزیده ایزد متعال مقدور بلغای فصاحت بیان و منشوری
بلاغت لسان نه شمایل و فضایل وی از آن بیشتر است که به تقریر زبان
یا به تحریر بیان استقصای آن توان کرد بنا برین بر همین مقدار که خامه
بدیع آثار اظهار نمود اختصار افتاد هر چه گفتیم در اوصاف امیر
هیچ از آن هیچ نگفتیم که صد چندان است لیکن لایق به حال مومنان آنست که
از مطالعه این کتاب که تاریخ آغاز رسم مهدی آخر زمان
راه نمای خلق مرقوم گشته به عداوت خلفای ثلثه رضی الله عنهم
در دل جا ندهند و تبرّی که علمای سنت و جماعت قرار داده‌اند
از آن تخلف و تجاوز ننمایند بلکه در اکرام و احترام جمیع صحابه عظام رضوان

تاریخچه آغاز رسم
مهدی آخر زمان
راه نمای خلق

تا مرعی نگذارند چنانچه در روضة الاحباب مسطور است که صحابه را خصوصیتی
هست که سایر امت را نیست و آن خصوصیت آنست که برکت صحبت
ایشان نکنند بلکه جمله را اهل جنت عدل شمرند مگر از کسی که فسق و ضلالت
بر وی شرعاً ثابت شده باشد زیرا که برکت صحبت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم از اسباب فسق و خلاف مروت مصون و محفوظ است
و خداوند سبحانه و تعالی در چندین محل در قرآن مجید اوصاف و فضایل
ایشان را بیان فرموده و الفرقة ناجیة الصحابة خیر و عدل
شود کما قال الله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون
بالمعروف و تنهون عن المنکر و در آیه دیگر میفرماید و کذلک جعلنا
کم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و جماعه از ائمه تفسیر برآنند که
مخاطب در این آیتین اکثر صحابه کرام‌اند و در آیه دیگر میفرماید و السابقون
السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا ذلک الفوز العظیم هیچ مرتبه اعلی و افضل از خشنودی خدای
عز و جل نبوده و نبود چنانکه آیت با غایت و رضوان من الله اکبر خبر

معتبر اهل لک رضوانه فلا سخط علیکم ابدا از این معنی خبر میدهد
ودر آخر آیه میفرماید ذلک الفوز العظیم مفسران را اختلاف است
که مراد از سابقین اولین کدام جماعه اند بعضی بر آنند که مراد اهل [illegible] اند
وایشان سیصد و نیح کس بوده اند و بروایتی سیصد و سیزده و طایفه
دیگر گویند مراد اهل بیعت الرضوان اند و عدد ایشان یکهزار و پانصد [illegible]
و بعضی بر آنند که مراد جماعه اند که نماز بقبلتین گذارده اند یعنی [illegible]
المقدس و فرقه از علما گویند مراد جمیع صحابه باشند از مهاجر و انصار
و احادیث کثیره دال بر عدالت و فضیلت ایشان [illegible] بثبوت
پیوسته یکی انکه فرمود خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین [illegible]
دیگر انکه فرمود لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق
احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه و در حدیث دیگر میفرماید الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم
ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله یوشک ان یاخذه و دیگر
فرمود من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله
منه صرفا و لا عدلا پوشیده نماند که مخالف و مخاصمت که میان بعضی از

صحابه بوقوع آمده باشد نزد اهل سنت و جماعت محمول [illegible]
اجتهادی بوده نه از غرض نفسانیه و جمیع انها قابل تاویلات است و در تقدیر تسلیم
بعضی از انها گوییم و تاویل مستقیم نباشد گوییم این مخالف [illegible]
از ایشان بطریق اخبار آحاد انها ضعیف و جایز الکذب است و قطعا حجت
معارضه با آیات قرآنی و احادیث صحیحه مشهوره که سابقا مذکور شده [illegible]
پس سزاوار است که بآن اخبار خسارت است بوم [illegible] نماید
ابطال کتاب و سنت باخبار جایزه الکذب لازم میاید و از تهدید
و وعیدات که از صاحب شرع در ان باب بثبوت پیوسته غافل [illegible]
من انچه شرط بلاغ است با تو میگویم   تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
ملال بر هوشمندان و خردمندان عالی بعد مخفی نماند که صحابه
رضی الله عنهم حقوق بسیار بر ذمه مومنان ثابت و لازم است زیرا که
نصرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و تقویت دین آنحضرت بتقدیم
رسانیده در زمان حیات وی جان بازیها نموده اند و با وجود
و خبر از کفار و فقر و فاقه و تفرقه بسیار از طریق دین و سبیل ثواب اعراض
ننموده در استقامت و ثبات قدم افزوده اند و بعد از وفات وی

بسط بساط شریعت و اطاعت او کردند و اسلام را اکثر اهالی زمین [illegible]
در زمان ایشان بظهور و شیوع یافت و روی زمین از خس و خاشاک
عناد و کفر پاک شد و آثار حسنه و امور مستحسنه از ایشان باقی ماند و احکام
شریعت و آداب طریقت از ایشان منتشر گشت و اقوال و افعال رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بما رسید و ببرکت ایشان بدولت متابعت آن سرور
که سبب نجات و واسطه رفع درجات است فائز گشته ایم و الحمد لله علی ذلک

همه تختداران بی رخت و تخت   همه تاجداران بی تاج و تخت
جگر تشنه و غرق آب آمده   زبان بسته و در خطاب آمده
منازل شناسان راه عدم   حقیقت شناسان کوی قدم
حجاب خودی برگرفته ز راه   ز خود رفته و کرده بیخود نگاه
زده ناوک در میان نشسته نه   فکنده سپر و دست و در تیغ نه

علی ارواحهم تحف التحایا من الله ابدی
خلق البرایا بجان شنو که بیان میکنیم چنان مذهب که در سنت
خدا و رسول از آن مذهب میار در دل خود هیچگه تعصب را که
هست کینه و بغض از یزید و آن مذهب   ز دل بدوستی چار یار
واثق باش بدانکه خوشتر ازین نیست در جهان مذهب هر آنکه

بدین جای نشست برده هزار لعن بران مذهب و بران ملت باد آنکه
علی ولی نگوید ولی ز اهل رفض مباش که پیشوا زان مذهب نمی‌که
شمارند کم شده دین را اگر نه و بر آن آتش اندر آن مذهب بکوش
جان بشنو ای جوان که پیری شوی نگاه دار بدل همچو جان نهان
مذهب ز جمله مذاهب نمی‌شد مذهب کم آزاریست مباش در پی آزار
کس زان مذهب   اگرچه مذهب من عشق و ملتم عشق است و رای
عشق نمیدانم این و آن مذهب   شبلی ز بهر خدا چند بیت ای کشفی
نوشته‌ام که بدانند که زان مذهب تنها حق زیاده از حد و حصر است
اگر بعد از آنها مشغول سطر زیرین خاتمه کتاب بتطویل می انجامید انشاء الله تعالی
بعد از اختتام اختصار مرتضوی کتابی جداگانه در مناقب اصحاب مصطفی رضی الله
عنهم اجمعین اینکه مکنون خاطر است بتقاضای الهی در حیز تحریر آمده در صفحه
ظهور جلوه گر خواهد گردانید حالیا برین مقدار اختصار می نماید

یک نکته ازین صحبت گفتیم و همین باشد   شکر آرایم ز لعل حسن [illegible]
ختم شد این نامه در روز دو سال   آفتاب عالم علم [illegible] رخ افروز
دل روح الامین قبله اهل معنی آمده   شمع بزم جاودانی آمد

آتش انداز جهان کثرت است / ره نما تا بارگاه وحدت است
سر بسر مرآت حسن عارفان / خضر آسا پیشوای انس و جان
راح و روح افزای روح آدم است / همچو روح الله مسیح عالم است
نافهٔ از آهوی جان آمده / پای تا سر یوسفستان آمده
هم نه سیند باب ابکم و تفتنی / هم کلید باب گنج نور دین
رهروان عشق را آمد چراغ / مست صهبای محبت را ایاغ
مطلع انوار سبحانیست این / منبع اسرار ربانیست این
شمع خلوتخانهٔ جان و دل است / روشنی بخش هزاران محفل است
پای تا سر مشعل راه هدایت / جمله تفسیر حدیث مصطفیست
حرفهایش غنچه‌های باغ راز / سطرهایش شعله‌های دل گداز
نقطه‌هایش مردم چشم جهان / بل نجوم آسمان ملک جان
این نسیم از گلشن غیب آمده / یا شمیم شاه لاریب آمده
گشته طالع لمعه انوار روح / زیر هر حرفش نهان اسرار روح
شاهدی از حجلهٔ دل آمده / طالبان را رهبر کامل آمده
افسر سبع المثانی بر سرش / خلعت تفسیر قرآن در برش

دلربای عاشقان و عارفان / رهنمای مردم آخر زمان
تکیه روح آسا ست زان خیال / [illegible]
حاسدان را ذوالفقار مرتضی / بارک الله کشف مشکلها بجا
سر بسر این نامه خوش گوهری را قسیم / کلک مشکین تو مانند سحاب
ریخت در عالم لبی در نمای ناب / از نی کلک تو هر شیرین عقال
شد بد انسان کز سر مستان حل / ای پر آوازه ز تو ملک سخن
تنگ ماندی از نوای باغ تن / شور شیرین ملک جان را نهی
شورشی در دو جهان انداختی / گرچه بنوشتی همه از روی حال
لیک با مدیک نظر از حق تعال / تا شود مقبول جمع خاص و عام

للنبی منه التحیة و السلام

تمت الکتاب بعون الملک الکریم الوهاب بتاریخ یوم الجمعه
بیست و دویم شهر صفر ختم شد بالخیر و الظفر در اورنگ آباد خجسته بنیاد
سنه ۱۱۲۱